ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا

دستور العلاج

مطبع احمدی واقع محلہ امیر سنگھ دہلی

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد و ثنا خدای را عز و جل که حکیم حاذق است و ستایش و شکر بیقیاس رحیمی را که شفابخش خلایق است و مفرح شکری که ترکیب آن نوش داروی دلهای رنجوران است تحفهٔ بارگاهی که مسجود هر عزیز و ذلیل و معبود هر صحیح و علیل است که از دار الشفاء او دردمندان دوا یافته و صنع جهان آفرین او بی واسطه کام و زبان با مر موجز بیان ترکیب عناصر و ارکان ساخته و ماهیات موجودات از قدرت تکمیلش بی وسیله طبایع بدار الشفاء وجود شتافته و درر و ثنا معدود و نثار جان بخشی که از دار و خانه و لیشفا صدور قوم مؤمنین علاج بیماران هست فرمود و صلواة نامحدود و اثنیار مسیحا نفسی که لعل دربارش آئین زنا دقه و فلاسفه را منسوخ نمود و نوید و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر زبان عذب البیان جاری داشت و بر آل عظام و اصحاب کرام با احترام و صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و علی من تشبث بذیل شفاعته بعد عرضه میدارد فقیر حقیر سلطان علی طبیب خراسانی که سبب تالیف این کتاب آنست که در بیان فضیلت علم طب حضرت رسول علیه الصلواة و السلام فرموده اند که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و دیگر بر لفظ دربار آنحضرت گذشته لکل دار دواء فاذا اصاب دار الدواء بری باذن الله تعالی و بحضرت موسی کلیم الله علیه التحیة و السلام از روی عتاب خطاب رسیده در محلی که تناول دوا انکرده و میگفته درد تو داده و درمان هم عنایت فرمای حکایت قدسی نازل شده اترید ان تبطل حکمتی بتوکلک علی من اودع المنافع فی هذه العقاقیر فبعزتی و جلالی لا اشفیک حتی تستعمل ما عینوا و مدتی مدید و عهدی بعید بوده که نقد حیات بحب علم شریف طب صرف مینموده و درین مدت انچه از کتب معتبره تحقیق و تجربه نموده بزبان فارسی کتابی موشح با لقاب همایون انتساب حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی ظل سبحانی صاحب قرانی مسمی بدستور العلاج نوشته شده بود از بعضی اعزه چنین اشارت شد که اگر بر کلیات طب و احوال نبض و بحران و غیره نیز چیزی نوشته شود که بکتاب دیگر احتیاج نماند هر آئینه این کتاب را تکمیل افزاید و بر صفایح ایام یادگاری ماند بنابر آن بموجب المامور معذور جزوی چند بر سبیل آنکه مقدمه آن کتاب باشد مرقوم گردانیده برسم تحفه نذر کتابخانه عالی حضرت کیوان رفعت بهرام صولت جم جاه انجم سپاه ظل اله خورشید فلک جهانبانی خلاصه نقاوه خاندان اعلی خاقانی مهر سپهر سلطنت و کامگاری درج برج رفعت و

بختیاری رباعی شاه که زمانه تابع دولت اوست * آفاق گرفته سر به سر حشمت اوست * بر اوج سپهر نور ماه خورشید *
از قبه چتر آسمان رفعت اوست * المتفرد بالجود و الاحسان المستغنی من الملک المنان السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان
ابو الغازی سلطان ابوسعید بهادر خان رفع الله تعالی احکامه و اعز الملک بوجوده و افاض علی القریب و البعید آثار عدله و جوده که
مقرر است که بلندی علم و علای ترتیب پادشاهان صاحب دانش و خسروان زبده آفرینش میسر نشود و توفیق تصنیف مختصر بیمن
آنحضرت میسر گردید زیرا که مدت بیست سال در ملازمت آنحضرت بانواع الطاف و عنایت سرافراز گشته بود و بعد لطف او از
ابنای زمان ممتاز شده امیدوار است که درجه قبول یابد متوقع است از مخادیم و اعزه که اگر بر عیبی مطلع شوند قلم عفو بر آن کشند
و بنظر عنایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو مقاله **مقدمه** در بیان حفظ صحت و بیان حد طب و احوال تندرستی
و بیماری و احوال نبض و غیره و مشتمل بر شانزده باب و هر بابی بچند فصل مبین میشود **مقاله اول** در امراض مختصه بعضو معین و این بیست و پنج
باب است و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مذکور میگردد **مقاله دوم** در امراض غیر معین بعضو تا آخر کتاب و مشتمل است بر هشت باب
و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع بیان کرده میشود **مقدمه** که در بیان حد طب و حفظ صحت و نبض و بحران و غیره مذکور است
بر شانزده باب **باب اول** در بیان حفظ صحت و آن شانزده فصل است **فصل اول** در تدبیر هوا باید دانست که هیچ سبب
بر مردم نزدیکتر از هوا نیست جهت آنکه قوام تن به سه قوت است طبیعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش نتوانند کرد مگر بمددگاری
روح و ماده روح هوا است که مردم آنرا بنفس میکشد و اگر چه هوا گرم و تر است اما این هوا که نزدیک ماست قیاس با مزاج روح
حرارت غریزی سرد است و این هوا که بدم زدن با حرارت غریزی رسد و با روح بیامیزد گرم شود و چون هوا تازه بروح رسد
راحتی عظیم یابد و باید دانست که این هوا که نزدیک ماست هوای محض خالص نیست بلکه بدود و بخارها و غیر آن آمیخته است
و از هر یک از آنها اثری دارد و همچنین در فصلهای سال از طبع خویش بگردد طبع آن فصل گیرد و هر گاه فصل سال از طبع خویش
بگردد موجب بیماری شود و بهترین هواها آن باشد که از بخار دریا و دیگر آبها و بخار مرغزارها و بخار بیشه ها و گیاهها آید و از درختان
به مثل جوز و انجیر و پالیز و هر زه که در وی کرنب و باقلی و سیر و پیاز و هر چه تیز باشد و بوی گلخن و آهک و عفونتها دور باشد و هوای گرم
تن را لاغر کند و روی را زرد و تشنگی آرد و دل را گرم سازد و قوتها ضعیف کند و رطوبتهای عفن پدید آرد و مردم سرد مزاج
و بیماری سرد را سود دارد و مسام بگشاید و رطوبت را تحلیل دهد و هوای سرد بیشتر اوقات مردم تندرست را سود دارد و ماده ها
غلیظ کند و زکام و نزله بسیار افتد و مسام بسته شود و هوای تر مردم لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک ضد این
بود و هوای غلیظ آنست که ستارگان خورد در شبها نماید و دم زدن در وی ناخوش بود و هوای نمناک زیان کارتر از هوای غلیظ بود
و هوای خانه گران تر از هوای صحرا باشد و هر گاه هوا بد شود وبا تولد کند و معنی وبا آنست که هوا بد شود و بخارها بد بدو بیامیزد و بیماری
و مرگی بسیار گردد و چون وبا پدید آید عود و عنبر و کندر و مصطکی و صندل و سعد و لادن و قسط و چوب گز و بادام تلخ سوختن سود دارد
و سرکه در آنگه حل کرده باشند در خانه و حوالی آن بپاشد یا سرکه تنها **فصل دوم** در تدبیر فصلهای سال فصل بهار باید مادها
که در بدن جمع شده در زمستان پیش از آنکه بحرارت تابستان بحرکت آید و طریقه کم باید بود و یکی آنکه طعام کمتر لطیف تر خورند
و هر باید ادویه پیش از طعام ریاضت نفع دارد و از طعام گرم و شراب و گوشت بسیار و طعام تلخ و شور و تیز پرهیز کنند و دوم

انکه استفراغ کند تا ماده کمتر شود دوا و لیکن استفراغی در موسم بهار خون گرفتن بود و کسی که قی تواند کرد قی نماید و مسهل قوی نشاید خوردن
مگر ضرورت بود و در فصل تابستان ریاضت و طعام و شراب و جماع کمتر باید کرد و در فصل خزان از گوشت صید و قدید و
و جامه و انچه خشکی فزاید دور باید بود و شبها بر امتلای معده نشاید بخواب رفت و جایگاه خنک نباید خفت و در گرمای
نیم روز و سردی بامداد خود را احتیاط نمایند و در آب سرد در نیایند و در آخر فصل زمستان خزان اگر دارو خورند بهتر باشد از اخلاط
که از سودا و رطوبت جمع شده پاک گردد و قی کمتر باید نمود و در فصل زمستان غذا اقلیه خشک و نخود آب و کباب و مانند آن کنند و
دارچینی و زعفران و هر که در زمستان بیمار شود زود تدبیر او باید کرد با استفراغ از بهر آنکه تا سبب قوی نباشد در سرمای زمستان
بحرکت نیاید و در زمستان مسهل از قی اولی بود فصل سیوم در تدبیر شهر و خانه و مسکن هر منزلی که بلندتر هوا او قسم
آن خنک و تر و دم زدن در هوای آن آسان تر و هر مسکنی که نشیب تر هوای آن گرم و تر گرفته تر و بخار آن بدتر و دم زدن
در وی ناخوش تر و هر منزلی که از یک جانب او کوه باشد و از دیگر جانب دریا هوای آن تر باشد و باران ها بسیار بارد و زمین آن
صلب و خشک و کوه آن سنگ باشد مضرت آن کمتر بود و اگر بر عکس این بود زیان کار بود و اگر مزاج ولایت گرم بود و در نشیب
واقع شده عفونت و بیماری بسیار بود و اگر با این حالها شمال بسته باشد و دریا از جانب جنوب بود در آن شهر وبا و بیماری بسیار
واقع گردد و منزلی که در شوره زار و معدن گوگرد و نفط و مانند آن بود هوای آن از اعتدال دور بود و مسکن در بیابانهای
خشک و مسکن جبال هوای آن درشت و مردم او قوی و دراز عمر و درشت سخن باشند و منزلی که زمین و گل آن پاکیزه و کوه
و دریا از وی دور بود هوای آن معتدل و خانه و مسکن که بر کنار دریا بود هوای آن نیک باشد جهت آنکه در عفونت نه پذیرد
و اگر غبار شهر بد واقع شده کسی را باید که خانه و مسکن خویش بر بنیاد نیک کند خانه بلند کند و گذر شمال در وی نهد و آفتاب و شمال با آن تابند
و چنان سازد که از دریچه شعاع آفتاب در خانه افتد و سقف خانه بلند سازد فصل چهارم در تدبیر جامه پوشیدن جامه گرم
آنست که از پشمینه و پوستین مثل سمور و روباه و حلقوم و قاقم و سنجاب بود و پوست بره در گرمی اینها نیست و جامه سرد مثل کتان
و جامه که از آن رشته باشند و جامه پنبه میان این و آن باشد و ابریشم از کتان گرم تر است و از پنبه خشک تر از بهر آنکه ابریشم سست
و پرزه ندارد چنانکه پنبه دارد و جامه نرم تن را گرم کند و در زمستان پوشیدن او مناسب بود و جامه درشت تن را لاغر و
درشت سازد فصل پنجم در تدبیر غذا باید دانست که غذا آنست که در وی هیچ معنی داروئی نباشد چون خربزه و میوه
و هر چه ازین نوع باشد که در وی معنی دارو است آنرا غذای دوائی گویند و بر سبیل علاج خورند جهت آنکه زود صفرا گردد و خون را
آنچه لطیف بود و آنکه غلیظ است تری و بلغم فزاید و غذا نیک نان پاکیزه که گندم او آفت نرسیده و گوشت گوسفند و مرغ و امثال
آن که پخته باشد مردم تندرست را سود دارد و از میوه ها که غذا نیک است انگور و انجیر رسیده و خربوزه فایده کلی دارد و صفرا
مزاج نعناع و سکنجبین و آب غوره و شربت لیمو و مثل آن میل نماید و هرگاه از غذا نیک در بدن فضله پدید آید زود استفراغ
باید کرد بطریقی که آسان بود و هرگاه از غذا دوائی چیزی خورده شود مثل کدو و سبزی ها مانند آن مقداری سیر و کشنیز
از عقب آن باید خورد و اگر طعام غلیظ مثل هریسه و پاچه و نان فطیر خورده شود چیزی مثل انکامه و سرکه پیاز و خردل و
و شربت سکنجبین بخورند و طعام همیشه آرزوی رغبت میل نمایند و چون اشتها پدید آید و شهوت راستی بود در طعام خوردن

خوردن تأخیر نباید کرد و هنوز میل طعام باقی باشد که دست از طعام باز دارد و اگر معده گران شود بعد از خواب گوارش
عود و غیره موافق بود و در خوردنها ترتیب نگاه باید داشت هرچه لطیف‌تر و نازک‌تر بود اول آنرا خورد و بعد از
ریاضت برنج و شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خورد که در معده گرم شده تباه گردد از غذا بد بود که خلط بد تولید
کند و موجب بیماری گردد طعام مختلف خوردن در یک مجلس بسیار بد باشد و بهترین طعام خوردن آنست که در روزی دو
سه نوبت خورند یکنوبت در صباح و یکنوبت آخر روز و دیگر روز نماز پیشین و غذاوند معده گرم را مناسب است
که بامداد چند لقمه نان بشربت لیمو و آب غوره و امثال بخورد تا صفره ساکن شود هرگاه معلوم شد که طعام فاسد گشت
زود معده و روده را از آن پاک باید کرد چون بعد طعام بخواب مشغولی خواهد شد و زمانی بر قفا باید خفت تا قوت جاذبه طعام را
کند و پاره راه باهستگی باید رفت تا طعام از فم معده در رود و نیک پسید(?) و هرگاه ریاضت کمتر کند قوت هاضمه ضعیف گردد چنین مردم را
طعام لطیف و کمتر باید خورد و صفراوی مزاج غذا سرد و تر باید خورد چون قلیه کدو و آش غوره و غذا غذاوند سودا
که شوربای گوشت فربه از مرغ و گوسفند و کبک و بط با دارچینی و زیره و صعتر و طبعی مزاج را قلیه خشک اگر به روغن زیت یا
روغن جوز بریان سازند اولی بود و غذا از گوشت مرغ و دراج و تیهو و مانند آن تندرستی بهتر نگاه دارد و غذا غلیظ قوت
بیش دهد و آن بسیار در یک نوبت نباید خورد از بهر آنکه معده متحیر و عاجز آید و در هضم نیاید و در یک نوع اختیار
باید کرد و غذا خشک چون ارزن و گاورس نخود و عدس شهوت طعام ببرد و لون بشره تباه کند غذا چرب معده را
ضعیف و شهوت طعام زایل کند و گرانی آرد و غذا سرد سستی و گرانی کند ترشیها اعراض پیری پدید آرد و غذا شور
تیز چشم را زیان دارد و بسیار زیان دارد غذاها است که در یک روزه و یکنوبت بهم نباید خورد چون دوغ و غوره و برنج و هریسه(?)
و کبوتر بچه و سیر و پیاز و قچمن(?) و شیر و حبزات(?) و ماهی تازه و انجیر در یک مجلس نشاید خورد که بهم بود که بهق و برص آرد و انار
میوه‌های سیراب نشاید خورد و سیر و پیاز یکجا نخورد و گوشت بریان که از تنور برآرند نشاید پوشید و اگر پوشند نشاید خوردن
که بهق آرد و پیاز بسیار کلف آرد و گشتن شیر ترشاب در یکروز نقرس آرد و بعد از فصد و حجامت چیزی شور خوردن
بهق آرد و سرکه و شیر و روغن در جای مس و روی نشاید داشت ماهی تازه و شیر و تخم مرغ تیز نخورند با نبیذ و حلوا
یکجا نخورند **فصل ششم** در دانستن تدبیر آب معلوم بود که آب سرد و تر است و بسبب نزدیکی آتش یا بسبب دیگر گرم
گردد یا آنکه چیزی با وی بیامیزد و همچنین بسبب سردی هوا طبع او بگردد و سردی او زیاده گردد و هرگز آب خشکی نپذیرد و
فعل آب تری و سردی دارد و آب باران لطیف است و تری او افزون از آب‌ها بود و زود متعفن شود و برف که از زمین
پاک گیرند و یخ که از آب نیک گرفته شود فرق نیست که در آب افکنند یا آب را از بیرون بدان سرد سازند بهر تقدیر آب سرد
عصبها را زیان دارد و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج را و استسقا و معده و مثانه را زیان دارد و آب شور بد با مردم لاغر
سازد و استسقا و فالج را نفع سازد و آب شور و تلخ خارش و اسهال آرد و از آب تیره سده و سنگ مثانه و گرده تولید
کند آب گرم طعام بر سر معده آرد و تشنگی ساکن گرداند و غذاوند نزله و قولنج و مالیخولیا و درد چشم را نفع دارد و آب سرد
با اعتدال معده گرم و دل گرم را بجای هوای خشک بود و بخار از دماغ باز دارد و آب چاه و کاریز قیاس با آب جوی

بد باشد و آب جوی و آب چاه و اهم بنا باید پخت و آب ایستاده خاصه که در میان درختان بی آفتاب بد باشد سپرز
را بزرگ کند و احشا را زیان دارد با استسقا آورد و آب بد را اصلاح توان آورد بتدبیر پیاده و آسان تر آنکه آب را
با خاک پاکیزه بیامیزند خاصه خاک شهر خویش بجنبانند و بنشانند و پخته سازند بهتر بود و همچون گلاب بچکانند نیک بود و آب
غلیظ گفته اند با شراب خورند و آب بشوربا سرکه و اگر چیزی قابض چون خرنوب و حب الاس در وی افکند یکشبانه روز بعضی
باز دارد و تریاق همه آبهای مخالف و در حدیث آمده است که تر دانی ... من اکل من طین الارض لا یضره ماؤها هر چند فی بعض
دیگر افزاست لیکن مراد اینجا پیاز است چنانچه جوهری تصریح فرموده پیاز است خاصه که با سرکه پرورده بود با آب ایستاده
هیچ چیز گرم نباید خورد و چیزهای خشک خورند و اگر آب اندکی بود و هوا گرم و سموم بود آب را با سرکه بیامیزد تشنگی کمتر آرد
و اگر شیره خرفه با سرکه بیامیزند و نان در وی زنند به آب کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب بسیار نباید خورد و اگر صبر نتواند بیاید
مزید آب سرد را و صبر بر تشنگی مرطوب و صبر ... را سود دارد و محرور را زیان دارد و آب ناشتا و از پس ریاضت و جماع
زیان دارد و اگر کسی صبر نتواند کرد با شراب ممزوج کند زیان کمتر کند و ... گرم کرده باید و در تابستان سرد و آب بخوردن
شب که از خواب خیزد زیان دارد و محرور و مزاج را زیان ندارد و نیز بر طعام آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد
آب را زمانی در دهان نگه باید داشت و بعد از آن فرو برد و اگر تشنگی در وی غلبه کند صبر باید نمود و بخواب رفت
تا آن ماده تحلیل یابد و اگر بر تشنگی روغن آب خورده شود تشنگی زیادت گردد آب بادیان و تخم او تشنگی را بر طرف
سازد **فصل هفتم** در تدبیر شراب در دین الاسلام حرام است و در ملتهای دیگر مباح و طبیبان در کتب سود و زیان
آورده و بعضی مردم از اهل اسلام منفعت آن طلب میدارند از آنجا که طریق طب بود شرط آنست که منفعت و مضرت آن یاد کرده
شود و منافع شراب که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غریزی است حرارت غریزی بیفزاید و طعام نیک گوارد و خلطها
بعضی بادرار و بعضی باسهال و عرق و قی دفع کند و هر کسی شراب خوردن عادت دارد چون ترک آن نماید روان شدن
هضم او ناقص و حرارت غریزی و قوت اندامهای ضعیف شود و خلطهای در تن بماند بیماری تولد کند از خوردن او رنگ
روی بر افروزد و قوت روح و اندامهای بدهد و قولنج و سده بگشاید و غذا بهمه تن برساند ناقه را سود دارد و خواب آورد
و مضرت زهرهای سرد مثل افیون و غیره باز دارد و گزدم گزیده را شراب گرم کرده آرام دهد و این منفعت آن وقت باشد
که افراط نکنند باندازه خورند اگر بیش از اندازه نگاه دارند منفعت ندهد و تمام مضرت و حرارت غریزی را منفعت نکند و قوت
هاضمه و غاذیه عاجز کند و هر گاه افراط کنند بیم باشد که بمفاجات در خواب مستی هلاک شود و موجب سکته و صرع و سل و خناق و
تبهای محرقه و هذیان و استسقا و نقرس و انواع علتها گردد و شراب رقیق و سفید گرم مزاج را موافق باشد و شراب سرخ مقوی
باشد و قلب را شاید و شراب سیاه غذا بیش دهد و حرارت ... الا از شراب زرد کمتر باشد و شراب ریحانی لطیف خوشبو و خوش طعم
خفقان و عشق را شاید و شراب ناخوش بوی دماغ را زیان دارد و شراب شیرین تن را فربه کند و سده تولد کند و جگر و سپرز را
زیان دارد و شراب تلخ زود هضم شود و سده بگشاید و شراب رقیق زود دفع کند و شراب غلیظ بخلاف آن باشد و از شراب خام
... زود نباشد شراب جوشانیده و آنچه تلخ باشد بهوشیاری از وی بر و خمار او قوی بود و آنچه شیرین باشد

ریگ سنگ مثانه باشد یا استسقا کشد و شراب سپید را حرارت و رطوبت کمتر بود و دفع کند و آنرا که بیخ انگور بیخ و کادی
چنبه و غیره سازند منفعت شراب نبیذ بود و دماغ ممتلی کند و شراب کهنه حکم دارد و نارسیده جگر را زیان دارد و گاه
اسهال کبدی آرد و محرور اغذاهای با شراب باید خورد مثل آلش و غوره و زردک و سماق و مانند آن و نقل انار و لیمو و نارنج
وانرا که شراب درد سر آرد نقل آبی و انار مخوش در میانه هر دو سه قدح اندک آب سرد باید خورد تا قوت شراب از دماغ باز
دارد و انرا که معده ضعیف و گرم بود نقل حب الآس و آبی ترش شاید و اگر معده سرد بود نقل ترنج و نقل پسته آرد گوارش
کمونی و اگر غثیان و قی آرد نقل زیره و نمک و پوست که بر سفال بسته بود و شراب ناشتا دماغ و عصب را زیان دارد
و تشنج آرد و چشمان را ابل کند و شراب پیوسته و مستی دایم جگر و دماغ را تباه کند و بیم سکته و مرگ مفاجات بود و شراب
کودک نارسیده را زیان کند و اگر سرکه با آب بیامیزد و دوغ ترش خورد کافور و صندل بوی کند و سرکه و روغن گل
بر سر نهد زود از مستی هوشیار شود کسی را که خواهند که زود مست شود تا جراحتی را علاج کند سیر را با بیخ و پوست سپید بیخ آب
بپزند تا آب سرخ شود و از آن آب با شراب بیامیزد و بدو دهند یا عود خام در شراب آغشته کند و صاف نموده دهند
زود مست گردد **فصل ششم** در تدبیر خواب و بیداری بهترین وقتی از برای خواب آن زمان باشد که طعام از
معده گذشته باشد و بر معده خالی خفتن لاغر کند و خواب روز بیماری آرد مثل نزله خاصه در زمستان و سقوط شهوت
آرد و زیان کارترین چیزی مزاج سرد را خواب بسیار بود و کسی که روز عادت کند خواب دارد و تدبیر ازان باز گردد
خواب روزی بجای خواب شب نباشد و روی برابر رو سازد و وقت خفتن اول بر پهلوی راست پایان تکیه کند پس
از آن به پهلوی چپ راست نماید و شکم را مثل سمور گرم دارند و اگر بر شکم خسپد غذا نیک هضم شود و بر پشت تکیه نمودن
زیان دارد بسبب آنکه منفذها که از دماغ به پشت می آید بسته شود و آنچه در دماغ باشد کابوس و صرع و سکته تولد کند و خواب
شب بغور را کم کند و قوت را ضعیف کند و خواب بامداد زیان دارد خاصه آنکه غذا از شب بهضم شده و معده خالی آن
و آواز خوش معتدل و آواز آب در درخت و مالیدن بسیار و شراب ممزوج خواب آرد و اگر خواب نیاید و زحمت یابد بگذارند
که تکیه کند و چشم را بپوشد و اطراف او ببندد و پیش او جماعتی کتاب و تاریخ و افسانه بخوانند آن مقدار که ملول شود
پس یکبار از پیش برخیزند و در حال بخسپد و روشنائی شمع ببرند **فصل هفتم** در تدبیر حرکت و سکون باید دانست
که بسبب حرکت اندامهای مردم گرم شود و حرارت غریزی برافروزد و بعد باید که آن حرکت را ریاضت گویند و ریاضت
در تدبیر تندرستی کلی و اصلی بزرگ بود و فضله که از غذا در روز مانده به تحلیل خرج میشود و بهترین زمانی جهت ریاضت
آن وقت باشد که طعام از هضم یافته و طبع اجابت کرده و وقت که بریاضت مشغول خواهند شد اندامها را نرم بمالند
و بتدریج محکم بمالند پس بریاضت مشغول شوند این مالیدن را استعداد گویند و چون از ریاضت فارغ شود باز بمالند
و در میان این مالیدن دو هم چند بار اندامها را بکشد و باز دو نفس نگاه دارد آن مقدار که تواند تا اگر فضله مانده دفع
شود و طبیبان این مالیدن را استرداد گویند و ریاضت آن مقدار کنند که رنگ روی افروخته شود و چون عرق
آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد و در حالت گرسنگی زیان دارد و انواع آنکه حرکت قوی و تندی و

وماندگی قشفی و وجعی چنان باشد که اگر دست بر وی نهند یا حرکتی کند الم یابد چنانکه از قرحه و سبب آن فضله باشد رقیق بسیار
که از سرها در تب لرزه تولد کند علاج مالیدن روغن بابونه و شبت و غیره و حمام و آبزن و غذای لطیف و ماندگی تمددی آنست که در
اندامها امتلاء و تمدد کشیدن و حرارتی همی یابد در رگهای عضو بندها و سبب آن فضله باشد یا بادی در عضله علاج حمام و روغنها
و آبزن و غذای لطیف و ماندگی ورمی آنست که رگهای ممتلی بود و چون دست بر وی نهند المی یابد علاج آن اگر ورم بود
امتلاء و استفراغ و اگر حرارت بود شربتهای خنک و الم انزا اگر باد بود روغن مالیدن و آبزن تسکین دهند و قشفی آنست که
در اندامها خشکی یابد و سبب آن عرق بسیار در هوای گرم سفر و ریحی رسیده باشد و کم خوردن در روزه علاج حمام و آبزن
و روغنها مالیدن مثل بادام و غذا مرغ و بایچه **فصل دهم** در تدبیر دارو و مسهل و غیره مردم تندرست و کودک
خشک اندام و لاغر و کسی که گوشت عضلهای شکم او اندک بود و آنکه بجای حرف سین تا گوید این چند گروه را مسهل مناسب نبود
خاصه در هوای گرم و فصد و حجامت نکنند مگر ضرورت کلی باشد که جایز داشته اند آن زمان و مباشرت در هوای گرم و چله
زیان دارد و کسی که همی کلی و غمی بزرگ یا شادی دارد قوت احشا را ضعیف سازد و کسی که دارو خوردن عادت ندارد طبیب
او را دارو ندهند و اگر چاره نباشد داروی مناسب خلطی که دفع باید نمود دهد و چند روز پیش از دارو جلاب دهد تا گذرهای او
گشاده و خلط پخته شود و داروی مسهل باید که بسیار شیرین نباشد تا معده او را غذا نسازد اگر داروی قوی بود پیش از آنکه
در کار آید بخواب رود و کار را قوی بود و اگر بخسپد دارو ضعیف بود فعل او کمتر شود و کار خویش نکند
و آب گرم بعد از دارو قوت او را ضعیف کند و بعد از حب قوة او را قوی و در
معده حل شده کار کند و تا دارو کار تمام نکند طعام و شربت نباید خورد و اگر معده گرم بود پیش از دارو جلاب با چند لقمه آن
خورد و اگر بفصد و اسهال حاجت آید اگر اخلاط گرم بود اول فصد کنند و اگر خلط بلغمی مسهل خورد و دارو اگر کار نکند و بی آرام
گردد و تمدد در اعضا پدید آید شافه یا حقنه یا گلاب گرم بدو نمایند و آب سیب دفع غثیان میکند و دارو در کار حی آرد و بعد از
خوردن دارو بجنبانید و بوی نمایند و اگر اجابت نکند چنانکه تن و معده پاک نشود دیگر باز دارو خورد و چند بار بحمام در آید تا عرق
کند و ماده مسهل تحلیل نماید و بعد از دارو از اعراض جماع و شادی مفرط خویش را نگاه دارد و چون باز دارو فارغ شود
تخم ریحان صفراوی و معتدل مزاج را اسبغول چهار عرق و قند و اگر دارو کار بسیار کند شیر تازه دهند تا تیزی قوت دارو
از روده باز دارد و اگر پیچ پیچش شود اسبغول بروغن گل چرب کرده یا آب سرد دهند و اگر تخم لسان الحمل در شیر بجوشانند
در حال ببندد و اگر تب شود اسبغول و گل ارمنی و صمغ عربی با شربت آبی و حب الآس و تریاق فاروق اسهال باز دارد
و اطراف ببندند و عطسه آرند و ملوک و اهل تنعم و کسانی که دارو دشوار توانند خورد تدبیر لطیف باید کرد از ادویه و حب و شربت
و جلاب مناسب و استفراغ بلغم و صفرا و سودا بجهت قوت باید نمود و این مطبوخ خداوندسلاله را سود دارد بنفشه خشک پنج درم بیخ
سوسن تراشیده ده درم در یک کاسه آب بپزند تا نیمه آن بماند صاف سازند و بیست درم شیرخشت در وحل کرده یک شربت
فصل یازدهم در تدبیر قی کسی را که در سینه علت باشد و سینه تنگ و از گوشت برهنه و گردن دراز و حنجره بیرون آمده
و دماغ و اعضا ضعیف باشد قی نباید کرد و کسی که بسیار فربه بود داروی مسهل اولیتر از قی بود و منفعت قی آنست که معده

را پاک کند و میل طعام پدید آید و یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و خوانیق را سود دارد و کیفیت را که داروی مسهل مخفی یابد
و قی آرد و پیش از دارو شربتی و قی نماید و چون دارو خورند و غثیان نباشد و مضرت قی آنست که معده را زبون کند
و اخلاط رو بدو آرد و دندان و چشم را زیان دارد و بیماری سینه را و اگر قی بوقت اندازه کند گرانی سر و گوش و تیرگی چشم زایل
کند و در روزی که قی خواهند طعامهای مختلف باید خورد و اگر شراب خورده باشد شراب و طعام خورده و بدان مقدار صبر کند
که بهم آمیخته شود و بعد از آن قی کنند و اگر قی دشوار آید شراب بوره و روغن بسیار و زیت نیم گرم و روغن [illegible]
شوربای چرب و در حمام قی نماید و اگر هوا سرد بود خانه گرم سازد و در وقت قی کردن پارچه بر پشت چشم بندد و چون فارغ شود
چشم و روی را با آب سرد بشوید و دهان با آب گرم غرغره کند و سکنجبین یا آب سرد خوش زبانی کند تا استخوان [illegible] و لطیفی مزاج
را قی پیش از طعام و بعد از ریاضت باید و گرم مزاج را بعد از طعام و شراب قی باید کرد و بعد از قی و غرغره [illegible] مصطکی
با اندک قند سوده یا آب سیب میل نماید تا ماده را که رو بمعده دارد باز دارد و باقی فضله معده بجانب [illegible] دفع کند و اگر بجای
مصطکی گلقند یا اطریفل خورند شاید و اگر از داروی قی سوزشی در معده شود شوربای مرغ فربه آن را زایل کند و اگر خواب
آید جرعه آب گرم [illegible] سود دارد و اگر در سینه و پهلو دردی ظاهر شود روغن بابونه و گل بادام بمالند و از قی آنچه بی خطر
است [illegible] تخم ترب دو مثقال تخم شبت دو درم بوره درم با انگبین آمیخته نماید و پیش از طعام میل نماید و یک کاسه
آب گرم بعد از آن بخورند داروی دیگر ترب را پاره سازند هر یک مقدار درمی و بر سر آن اندک نمک پاشند و یک شب
بگذارند و مقداری سکنجبین عسلی بدان آمیخته نماید و دیگر روز پیش از طعام بخورند و بعد از آن طعام میل کنند و اگر بسیار [illegible]
دو سه در میان طعام یا ماهی بخورند قی آورد

فصل دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت

فصد استفراغ کلی بود جهت آنکه [illegible]
همه اخلاط خون است و هرگاه فصد شود از همه خلطی چیزی کم شود و بدین سبب فصد را استفراغ کلی گویند و فضیلت فصد آنست
که هر وقت رگ بگشایند رنگ و قوام خون بتوان دید و آن مقدار که مصلحت باشد بتوان گرفت و داروی مسهل و [illegible]
اگر افراط یا تقصیری کند تدارک آن مشکل بود و معلوم است که جگر گرم است و تولد خون در جگر باشد و معدن قوت طبیعی است
و همه تن را از آن بهره است و بدان پرورده شود و هرگاه خون بیشتر گیرند ضعف و غشی تولد کند دیگر آنکه رگی که از جگر
بدل پیوسته است و خون بدل میرساند و آن خون که در دل موجب قوت حیوانی گردد و از همه شریانها بهمه تن رسد و هر وقت
خون از شریانها بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و بمیرد و منافع خون آنست که پوست رنگین و تازه دارد و مردم
بیشتر خون [illegible] نگاه داشته اند و این رای خطاست جهت آنکه هرگاه خون فاسد در بدن جمع شود سبب بیماری گردد و حکما [illegible]
گفته اند که بعد از تلطیف و اندک اصلاح مزاج خون باعتدال باز آید اگرچه این بس صواب است مدتی باید تا خون باعتدال باز آید
و شاید مهلت ندهد پس ضرورت مقداری از خون باید گرفت و اعتماد بر قوت و حال دل باید کرد و طبیب در حال فصد دست
بر نبض دارد تا اگر اثر ضعف و تغیر ظاهر گردد باید بست و قی کردن پیش از فصد غشی باز دارد و خاصه کسی که معده او ضعیف
کرده باشد و فم معده ضعیف بود و در حال خون آمدن غشی کمتر واقع شود و پیش از بستن رگ بود و پیش از فصد [illegible]
و آب خورده باشد [illegible] سفید [illegible] غشی باز دارد و سرد مزاج را شربت [illegible] جلاب که [illegible]

دوا المسک کبیر بجلاب یا آب انار دهند کسی که روز نوبت تپ باشد رگ نزنند و خفته اگر امتلا بود فصد نمایند و میان فرد
که در غایت صعوبت باشد و در روز سکون بنهند بعد از آن فصد نمایند و در روز فصد و بعد از آن تا دو روز طعام لطیف و کم
خورند و چیزی که صفرا نشاند تا صفراوی مزاج میل نماید و بعد از جماع و اسهال و قی و بیخوابی و تر دلی بسیار که مسام گشاده
شود رگ نباید زد و اگر ضرورت شود بعد از سه روز فصد نمایند و هیچ چیز خوش بوی در سر رگ نگذارند و اندک خاک بر سر رگ
باید گذاشت و در طبع و مزاج پیش از فصد ریاضت معتدل نماید و دارو حرارت را برافروزد و در رطوبتها گداز
اما رگها که آنرا گشایند قیفال است و اکحل و باسلیق و حبل الذراع و اسیلم و باسلیق و ابطی و صافن و نسا و عرق النسا
و هر یک را منفعتی گفته اند فصد قیفال علت سر و چشم و بینی و کام و زبان و لب و دندان را سود دارد و اکحل همه تن را
سود دارد و باسلیق علت جگر و سپرز و ذات الجنب و سرسام و درد سرین و زانو و ساق و قدم را فائده دارد و اسیلم …
باسلیق است از دست راست در جگر را فایده دارد و از دست چپ سپرز را و گر خارش را نفع دارد و حبل الذراع در بعضی
دستها با رگ باسلیق بود و در بعضی با اکحل آمیخته باشد و فصد صافن حیض بگشاید و خارش که میان خایه و قضیب بود دفع
نماید و ابطی بعضی گفته اند که دنبال رگ باسلیق است و شاخهای آن یکی … و فصد او درد پشت و احتباس اسود دارد
و فصد عرق النسا درد او را زایل کند اما قیفال را پهنا باید زد … باید زد تا نشتر بر عصب و عضل نرسد و اکحل در
زیر او عصبی هست و او را از بالا باید زد و باسلیق در زیر او شریانست بهیچ باید … که اگر شریان زنند باو گرد
باسلیق لبطه را بسیار باید مالید و یا حجام باید گرفت پس از آن باید گشود و فصد اسیلم ساعد
بباید بست و بعد … دست در آب گرم گذارند تا خون آن مقدار که باید برود و رگ صافن بالای شتالنگ باید بست و از اصل
رگ دو رگ با او است از دو جانب او اصل را باید زد … و از جانب انسی ساق و در آن هر دو باید بست تا رگ
پدید آید و عرق النسا از میان … اگر یافت ز خطا
[illegible]
شود و جایگاه رگ کبود یا سیاه شود نشان آن بود که خون باقی بود از دست دیگر فصد کنند و اگر از شریان خون رفته باشد
این دو … چون سپید … عربی سه درم بکوبند
و به سپیده تخم مرغ و خانه عنکبوت بر جراحت و حوالی او نهند و ببندند و چند روز نگشایند بعد از آن برفق بگشایند و چون
رقیق تر بود با حجامت کودکان پیران اینجا فصد بود و در سر عضو که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند و تا ضرورت نشود
حجامت نباید کرد و کسیکه شصت ساله بود حجامت نکند از بهر آنکه خشکی بر پوست غالب گردد و در چهاردهم و پانزدهم ماه که ممتلی بود
اخلاط [illegible]
[illegible]
[illegible]
هضم بود و هضم اول در معده و هضم دوم در جگر و هضم سیوم در اندامها و از بهر هضمی چیزی که قوت … آنرا تمام کند …

به فضول الطبیعی دفع شود و فضله اول ثفل است که اسهال و تدبیر آن یاد کرده شد و دفع فضله دوم بادرار بول باشد و منفعت ادرار بول
آنست که درد دمبدها و پشت و استسقا و بیشتر بیماریها که از سردی بود زایل کند و تدبیر عرق باید دانست که عرق فضله سوم
است و طریق دفع آن گذرهای باریک که آنرا مسام گویند و بعضی فضله بخار است که از مسام دفع شود و آنرا بخار گویند
و بعضی چرک که بر پوست بماند و بعضی عرق است که از مسام بیرون آید و هر وقتی بیمار عرق کند راحت یابد و هوا گرم و
غلیظ عرق آرد و عرق بسیار که رطوبت اصلی کم نماید موجب دق و ذبول بود و تدبیر مخاط که رطوبتی غلیظ است که از سر
بینی فرود آید و بیماریهای دماغی بدان پاک شود و ثقل سکته و صرع و مانند آن عطسه و غرغره و بخار مکیه و شراب که بر سنگهای
گرم ریزند و بخار طبیخ بابونه و پودینه کوهی و خربق سپید و فلفل و عرطیثا و صبر سوده به بینی عطسه و مخاط بسیار آرد تدبیر لعاب
که از دهن و زبان و کام آید آمدن از دماغ و چشم و گوش و حلق و گلو و حنجره و فم معده را نفع دار خاصه در زمستان مردم مرطوب را
غرغره به انگبین و سکه و خردل و عاقرقرحا و مویزج و صعتر و ایارج فیقرا بعضی یا مجموع در حمام یا جای گرم فایده دارد تدبیر شیاف
فعل او در استفراغ ضعیف بود و باد و آنکه بدو نزدیک باشد آورد و در پشت و سرین و حوالی آن را مناسب است که مزاج را
و کسی که تب دار دار بنفشه و قند و اندک محموده باید ساخت و بلغمی مزاج را از جاوشیر و سکبینج و مقل و نمک هندی و شحم حنظل
و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس یا از جندبیدستر و قسط و زرنباد و اندک انزروت و برگ سداب و ماء الشعیر ساخته باید تدبیر حقنه
فعل او از شیاف قوی تر بود و کسی که معده او ضعیف باشد و دوار و غشیان آرد یا آماسی [illegible] حقنه
نیست از بهر آنکه بخار و ماده از دماغ فرود آرد و بیمار حقنه نباید کرد جهت آنکه گاه باشد که معده در رودها باشد [illegible] حقنه
از جهت درد پشت و گرده و کمرگاه میکند بیمار بقفا خسپد و سر بر بالش نهد اگر از بهر درد ناف میکند بیمار بر شکم خسپد [illegible]
و سر و سینه بر بالش افراشته و پا باید که در آن حال از عطسه و سرفه خود را نگاه دارد و مقدار معتدل از حقنه [illegible] است و شکم را
لبسوس و آب تخم [illegible] آب چقندر و روغن [illegible] و روغن [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
افیون و آب کشنیز تر باید کرد و صبر [illegible] شیاف [illegible] شکم بالطبع [illegible] روغن سپید اسفیداج
و سوخته ناکس و عسل و اندک محموده یا شحم حنظل و یا زهره گاو و موم و روغن سازند [illegible]
مجموع آمیخته بر شکم طلا سازند استفراغ تمام کند و تدبیر جماع آنست که نوعی از استفراغ بود و از جمله اسباب ستّه است هرگاه جماع بوقت
اتفاق افتد مردم نشاط و سبکی یابد و اندیشه و وسواس و عشق بدان زایل شود و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد در تن گرانی یابد
منی گرم گردد و بسوزد و بخار آن به دماغ رسد و تب و مالیخولیا و طنین گوش و تیرگی چشم و سرگشتن پدید آید و از اسراف جماع ضعف
[illegible]
[illegible]
آن بجا باز آید و جماع بر گرسنگی و از پس ریاضت و اسهال و حمام [illegible] چشم تاریک و پا سست [illegible]

متقریب کم کند و از پس طعام و امتلا در دمیدن باد و سستی اعصاب معده و استسقا و ضیق نفس و رعشه تولد کند و اگر در حال
جماع سرما در پشت یابد و یا بالذت جماع المی یابد و یا بوی ناخوش آید علامت آنست که در بدن خلط بد بود تنقیه بدن باید کرد
خداوند مزاج گرم و تر در کار جماع قوی بود و مضرت کمتر یابد و کسی که مزاج گرم و خشک است از خشکی و مضرت بر وی ظاهر
شود و لاغر گردد و خداوند مزاج سرد و تر سرد و خشک هر دو ضعیف باشد و مضرت آن جماع زود پدید آید **فصل چهاردهم** در
تدبیر اعراض نفسانی و اعراض نفسانی شادی است و غم و لذت و امید و ترس و خجلی و اندیشه کار اهم علاج
باریکی و امید و نومیدی و بیم که اینها در تن اثر دارد و فزون از طعام و شراب و دیگر اسباب چنان که اثر کند که اعراض نفسانی
چنانچه اثری [illegible] خوش [illegible] حرکت و آواز [illegible] حال الیم است که اثر اعراض
نفسانی قوی تر از اثر دیگر سببهاست و بعضی اعراض نفسانی تن مردم را گرم کند و اضافه [illegible] مثل خشم و لذت و امید و شادی
و اندیشه و بعضی سرد کند چون غم و ترس و نومیدی و خشم عظیم صفرا را بحرکت آرد و رنگ روی زرد سازد و مردم گرم مزاج را زیان
دارد و مرطوب و سرد را سود دارد و شادی رنگ روی را افروخته کند و سرخ کند و مردم شادکام را اثر پیری دیرتر پدید شود
و شادی مفرط از و دل تمام شاد شود و گشاده گردد و روح بطلب شادی بیرون رود و مفاجاة هلاک شود و اندوه و ترس بسیار حرارت
را از اندرون دل رسانند و [illegible] شود و مفاجاة بمیرد و مردن مفاجاة بسبب اندوه و ترس کمتر باشد از انکه از جهت شادی
[illegible] و خجلی رنگ روی سرخ کند و عرق روان گردد و با ترس زرد شود منفعت امیدواری همچون شادی معتدل و مضرت نومیدی
همچون مضرت اندوه و از اندیشه خالی بودن خاطر و طبع کند دارد و حرارت غریزی ضعیف کند و اندیشه و مشغولی و سفر کردن
و شهرها و کارهای عجیب دیدن از بیماری ها و وسوسه عشق برهاند و علاج خشم بشیرینیهای سرد و حکایتهای خنده ناک و خاطر
نمودن دوستان [illegible] و علاج اندوه و ترس بامیدهای قوی و سماع و نغمه دلفریب و آوازهای بلند و شراب مفرح
گرم **فصل پانزدهم** در تدبیر پیران مزاج مردم پیر سرد و خشک بود و هر گاه مردم پیر شود تدبیر او بگرمی و تری باید نمود و
گرمابه و روغنهای معتدل مثل روغن سوسن و یاسمین و شراب اندک و در بستر نرم تکیه نماید و خوشدلی و شادی و از ترس و اندوه
و چیزهای سرد مثل کافور و نیلوفر و ترشیها دور باید بود و از هوای بد و بویهای ناخوش نیز نگاه دارند و غذا [illegible] اندک
اندک باید خورد و بعد از بیرون آمدن حمام پیر از طعام موافق بود و در گرمابه طعام نشاید خورد و چیزهای تیز و شور و [illegible] و غیر
آن نشاید خورد دیگر [illegible] معده رطوبتی بود و بر طریقه علاج روا باشد و شیر تازه و اگر در معده باد گیرد و ترش شود سود دارد و [illegible]
شیر با عسل و قند فایده دارد و گرسنگی زیان دارد و اگر طبع خشک بود و نیم درم سقمونیا با گلدسته برگ کرفس بپزند مقدار
هفت درم تخم [illegible] کوفته در وی بجوشانند سود دارد و اجابت کند و دو درم مصطکی با قند کوفته [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] و انجیر خشک و قدری تخم [illegible] بکوبند و بخورند اجابت کند و تا ضرورت [illegible]
[illegible] طعام ایشان گوشت [illegible] و حلیم گندم [illegible] که در و دارچینی و اندک زنجبیل بود و در فصل سرما تریاق و دوا [illegible]
[illegible] **فصل شانزدهم** در تدبیر مسافران [illegible] سفر [illegible] از آنکه بسفر رود [illegible] که در سفر خواهد بود [illegible]
[illegible] گرسنگی و بی خوابی و [illegible] رفتن [illegible] و آب [illegible] اگر هوا گرم بود [illegible] ترک باید [illegible]

اگر سرما بود جائی گشاده باید و اگر گرفت تا مناسب هوا صبح آید سفر کنند و اول فصد باید کرد یا اسهال تن پاک سازند و بعد مسافر
بستور نباید نشست و چون در منزل فرود آیند طعام باید خورد و اگر در گرما تشنه شود دو مثقال تخم خرفه با سرکه بخورد تشنگی ازین
و آب با سرکه آمیخته تشنگی نشاند و سر از آفتاب پوشیده باید داشت و هنگام سواری شربت با آب سرد باید خورد و در منزل بیجی
و ناف و کف پای و مفصلهای به روغن بنفشه و کدو و مانند آن چرب باید کرد و اگر بیم باد سموم باشد بینی و دهان پوشیده دارد
رسمت صبر نمایند و پیاز بریده با دوغ نفع دارد و روغن به بینی بر کشیدن و اگر کسی را سموم دریافته باشد آب سرد بر سر و روی
بسیار باید ریخت و او را در آب سرد نشانند و روغن گل و گلاب و آب بید بر سر او گذارند و خیار و بادرنگ و برگ خرفه بخورند
و هر لحظه آب سرد غرغره کنند و جرعه آب میخورند و اگر تب بخند شیر و دوغ سوافق بود و اگر سرما بود چون به منزل رسد روی پیش آتش برد
و خویش را به تدریج گرم کند و دست و پای به روغن قیتون و زیت چرب کرده گرم سازند و در طعام سیر و روغن بیشتر باید اگر روغن
نخورند و سه پیاله مثلث یا شراب گفته اند تا شیر نخند و سر بازده ... آید و انگره با مثلث یا ماء العسل حل کرده ... شود
و هنگام سواری پیش آتش نباید رفت البته و اگر پای رنگ بگرداند و آزرده شود در آب گرم با پنهاد تا خون برده ... گل
ارمنی و اندک سرکه و آب طلا نمایند و اگر پای سیاه شود یا سبز نشان تباه شدن بود بغیر از جدا کردن تدبیری نیست و اگر
اند باد و آفتاب رنگ روی متغیر شود لعاب اسپغول با سپیده تخم مرغ کتیره حل کرده یا صمغ عربی طلا کنند اثر آن
باز دارد و پیاز و سیر بسیار که مضرت آبها باز دارد و روغن شبت و بابونه در مفصلها مالیدن اندکی اذیت کند و مسافر دریا
الم درکشتی در آید اگر قی بسیار کند تسکین نباید داد بخورد آرام گیرد و اگر از حد گذرد به شربت انار و بیودینه وانی و انار و غوره و ... و
عدس بغوره پخته معده را قوت دهد خاصه اگر با نعناع بخورد **باب دوم** در بیان حد طب و قسمت آن علمی و عملی و ارکان مزاج و اخلاط
و این مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در بیان حد طب و موضوع آن طب علمی است که طبیب آن علم در حال
تندرستی تندرستی نگاه دارد و اگر بیمار گردد بحال صحت باز آرد ... و موضوع طب آنست که بداند که اسباب طب کلیات
انتقال مردم از تندرستی به بیماری است طبیب این اسباب و احوال کیفیت تصرف در آن معلوم نماید و آن چهار سبب است مادی و فاعلی و صوری
و غائی اول مادی که نزدیک تندرستی و بیماری پدید آید عضو است یا روح دوم سبب فاعلی و آنچنان باشد که
تن مردم بر حال خویش نگاه دارد و سبب تندرستی گردد و اگر بر خلاف آن باشد که احوال تن مردم بگرداند سبب
بیماری شود و طبیبان این اسباب را ضروریه گویند یکی هوا است دوم طعام و شراب را ... سیوم خواب و بیداری چهارم
حرکت و سکون پنجم استفراغ و عرق و چیزی که از بینی آید ششم اعراض نفسانی چون غم و شادی سیوم سبب صوری
و آن ترکیب قوتها است که از مزاج پدید آید چهارم سبب غائی آن قوت افعال است که از معرفت قوتها و ارواح
کم ترکیب قوتهاست حاصل گردد **فصل دوم** در بیان قسمت علم طب علم باید که تن مردم ... و ماده آنست
چهار چیز که با یکدیگر بیامیزند و امیزش ندارند و فعل و طبع هر یک یگانه باشد به سبب یا زندگی را ... و تباه شوند دست ...
میل بجای خویش دارد بطبع و ... آن دارد که یکی با هم افتاده آمیخته دارد و جدا شود و کار ...
... کار ... طبع ... گر ... کوشش باشم تا کار که بطبع بود درست نیاید و این سبب تغییر احوال تن مردم ...

که در باب گذشته مذکور است که همیشه در وی اثر سبکی پس ضرورت چیزی بالیست که صحت بر آمد و در و هر و آن علم طب است که الله تعالی
ارزانی داشته و منفعت طب آن است که بسبب آن احوال تن او بسلامت تر از احوال تن دیگری باشد که از تدبیر طب خالی
بود و اگر این کسی بیماری شود آسان تر و زودتر بحال خویش آید **فصل سیوم** در بیان منفعت جزء علمی و عملی منفعت طب نگاه داشتن
تندرستی و زایل کردن بیماریها بچیزهای سودمند و دور داشتن آنچه زیان کار بود طبیب باید که اول موضوع طب بداند و بداند تندرستی
و بیماری هر دو بداند و سبب هر یک بداند اینجا را جزء علمی گویند و جزء عملی آنست که بداند که تندرستی چگونه نگاه توان داشت و بیماری
چگونه زایل توان شود و هر شخصی که این معانی بدین جمله طبیبی کامل باشد اگر عمل کند و اگر نکند جهت آنکه غرض از جزء علمی و شرط طبیبی
نه آنست که عمل کند بلکه غرض آنست که بداند که چگونه عمل باید کرد **فصل چهارم** در بیان ارکان انواع آن چهار است خاک و آب و هوا
و آتش و هر چهار مخالف یکدیگر اند اگرچه ماده اول در همه کائنات این چهار اند و هیچ یک برابر طبع و صورت او نتوان یافت و میان
هر چهار که آمیخته شده اند مزاجی پدید آمده و صورت هر یک باطل شده و ازین چهار دو گرانست و آن خاک و آب است و
دو سبک بود و این هواست و آتش **فصل پنجم** در بیان شناختن زمین و احوال آن زمین جسمی بسیط است جای او زیر دیگر
ارکان است و آنجا آرام دارد و اگر جزوی از و بقهر بیرون آرند باز بجای خود در رود و گرانی او این است که فرود از همه است و بدین
سبب او را ثقیل مطلق خوانند و طبع او سرد و خشک است و منفعت او در عالم آنست که هر چیزی بدو پایدار گردد و سر آن
نگذاشتن نهند باند **فصل ششم** در بیان آب و احوال آن آب بسیط و جایگاه او آنست که گرد همه روی زمین در آمده
و از زمین سبکتر است نسبت با هوا گران است و قیاس او از زمین سبک سبب آنکه پاره از زمین برهنه شده به عنایت آفریدگار
تبارک و تعالی تا ربع شمالی زمین برهنه از آب کرد تا آرامگاه مردم و جانور باشد و هوا خوشتر و مردمان تندرست باشند و چون معلوم
است که بعضی جانوران از آب چاره نیست پاره زمین جایگاه آب و زمین یکجا کرده و آب را در زمین پراگنده کرده تا همه جایها
برابر برسد و طبع آب سرد و تر است و خاصیت او آنست که پراگنده شود و آسان بهم آید و جمع شود و نقشها زود قبول کند
لیکن نگاه دارد و منفعت او در عالم آنست که دیگران بسبب او قبول حیات نماید **فصل هفتم** در بیان هوا و آن جسمی بسیط است
و جایگاه او بالاتر از آب و فرود از آتش بود و طبع او گرم و تر است و هوا از آب فربان بر دارد سبکی است و از غایت لطافت او
هر جسمی را تر نکند و قوام آب غلیظ تر از قوام هواست و هر چه غلیظ بود به هر چه رسد او را آلوده کند مثل عسل و هوا در غایت لطافت
است بدین سبب آلوده نکند **فصل هشتم** در بیان احوال آتش و آن جسمی بسیط است و جایگاه او بالا از همه ارکان و در غایت
سبکی و او را خفیف مطلق گویند و طبع او گرم و خشک و منفعت او آنکه همه چیز بپاید و پخته و رسیده شود و اجزاء هوا القوت او ذره ذره
جسمها که در کند و سردی آب و زمین از و شکسته شود و در معنی همه کائنات ازین چهار ارکان حاصل است **فصل نهم** در بیان
مزاج طبیعت ارکان که در فصلهای گذشته مذکور است حکما صورت و ماده گویند و بصورت مخالف یکدیگر اند و هرگاه صورت ها در هم
شکسته گردد و صورت طبعی در میان پیدا آید آنرا مزاج گویند مثال آنکه در سردی و گرمی معتدل باشد خشکی بر تری غلبه کند
گویند مزاج خشک است و اگر تری غلبه کند بر خشکی گویند مزاج تر است و اگر تری و خشکی معتدل باشد و گرمی بر سردی غلبه کند گویند مزاج گرم
است این انواع را مزاج مفرد گویند و هرگاه دو صورت برابر نباید دو صورت غالب دو صورت مغلوب بود چهار مزاج مرکب پیدا آید اگر گرم

وخشک و گرم و تر و سرد و تر و سرد و خشک بیرون از این مزاجی دیگر ممکن نیست پس انواع مزاج نه است یکی معتدل و چهار مفرد و چهار مرکب

فصل دهم در مزاج معتدل معتدل آنست که ترکیب اجزای ارکان در وی برابر در قوت و صورت استاده است باشد و این اعتدال در عالم موجود نیست و نزدیک طبیبان اعتدال چنان باشد که هر اندام از اندامها چون عصب و گوشت و استخوان هر یکی را آن مقدار گرمی و سردی و خشکی و تری که باید و مزاجی که او را شاید پدید آمده باشد و هر اندامی از اندامها مزاجی و اعتدالی دارد که هرگاه از مزاج خود بگردد اعتدال آن اندام و اعتدال آن شخص باطل گردد و مزاج آدمی را در هر شخصی حدی هست که اگر بدان حد بود آن شخص معتدل بود و اگر از آن بگردد اعتدال باطل گردد و این اعتدال عنایت آفریدگار است سبحانه تعالی تا مزاج اندام گرم و خشک چون دل با مزاج اندام سرد و تر چون دماغ برابری کند و مزاج اندام گرم و تر چون جگر با مزاج سرد و خشک چون استخوان برابری کند چون مزاج اندامها برابری کند تن را مزاج معتدل پدید آید و نه معتدل حقیقی و از مزاج اندامها مزاج پوست با اعتدال نزدیکتر است خاصه مزاج پوست سر انگشت دست که مردم چیزهای سرد و گرم را بسر انگشت و کف دست دریابند

فصل یازدهم در بیان مزاج اندامها اندام مردم و اخلاط که در تن اوست قیاس کنند دل از همه گرم تر باشد پس شریانها پس جگر و صفرا و خون دیگر رگها و گوشت پس عصب است و چون اندامها و اخلاط سرد را قیاس کنند بلغم سردتر از همه باشد پس موی و استخوان غضروف و رباط و وتر و غشا و عصب و نخاع و دماغ و چون اندامها و اخلاط تر قیاس کنند بلغم است و دماغ و فربهی و پیه و جگر و سپرز پس گوشت عضله و گوشت گرده و چون اندامها خشک قیاس کنند نخست موی و استخوان و غضروف و رباط و وتر و غشا و رگ جهنده و دل

فصل دوازدهم در بیان سال و عمر مردم از روز ولادت تا پانزده سال که سال بیش رود و بالیدن بود و این مدت را روزگار کودکی گویند و بعد از پانزده سال تا مدت سی سال حال جوانی باشد و پس از آن تا سی و پنج سال و بعضی تا چهل سال حال جوانی باشد و بعد از آن تا شصت سال کهل باشد و پس از شصت سالگی پیر گویند و مزاج کودک گرم و تر باشد و در جوانی تری بتدریج کم میشود و گرمی غلبه میکند و مزاج جوان گرم و خشک بود و مزاج جوان معتدل تر از مزاج همه عمر باشد لیکن نسبت با مزاج کودک گرم و خشک و قیاس با پیری گرم مطلق باشد و در سن کهولت گرمی و تری کمتر شود و در پیری گرمی و تری خرج میشود تا آخر عمر پس مردم همیشه باید که زنده نماند پس حرارت و رطوبت در چهل سالگی کم میشود و پاره خرج میکرد و دیگری بکار و کارها و ریاضتها چنانکه چراغ روغن را کم میکند و پاره بتنها و اندیشها خشک میکرد و تحلیل می پذیرد و این خرجها است و افزون بدل آن بنا بر ضعف هضم نقصان گیرد بدل آنچه خرج شده حاصل نشود و تری غریب سرد و تر جمع گردد تا حرارت را فرو کند و بدین سبب همیشه باقی نماند و طبیبان این را مرگ طبیعی گویند

فصل سیزدهم در بیان مزاج اصلی احوال مزاج هر کس که مایل بخشکی بود حرکات او در همه عمر با احوال جوانان ماند و آنکه مزاج اصلی او بسردی و تری گراید باحوال و حرکات و سیرت پیران ماند زود تاثیر کند و اگر مزاج اصلی گرم و خشک باشد در جوانی خشکی و گرمی بر وی غالب شود چون از آن درگذرد بهتر گردد و اگر مزاج اصلی سرد و تر بود در جوانی و پیری بهحال شود و اگر مزاج اصلی گرم و تر باشد در کهولت نیکحال باشد

فصل چهاردهم در بیان خلط و آن رطوبتی است روان در تن مردم و غذا طبیعی آنی که پیوسته و اندامها از میان آن کشند و در سپرز و زهره و اخلاط از غذا خیزد بعضی نیکو و آن را طبیعی گویند و آنچه نه چنین باشد و اخلاط چهار است خون و بلغم و صفرا و سودا

فصل پانزدهم

در بیان احوال خون باید دانست که خون گرم و تر است و تولد او در جگر باشد و طعامی که در معده هضم شود رنگ و قوام آن چون
آب کشکاب بود آنرا کیلوس گویند و کیلوس که از معده بجگر آید جگر بعضی گرداند برنگ جگر خون گردد و از رگها که از جگر به تن پراکنده
شود و غذا گردد و آنچه از جگر بجانب دل آید از حرارت دل گرم تر شود و قوام آن رقیق تر و رنگ آن اشقر و خون طبیعی رنگ آن
سرخ و بوی آن خوش و طعم آن شیرین قوام آن معتدل بود و خون غیر طبیعی دو نوع باشد یکی آنکه مزاج او گرم تر یا سرد تر
باشد بی آنکه خلطی با او بیامیزد و نوع دوم آنکه فضله صفرا و بلغم و سودا بدو آمیخته شود و رنگ و بوی و طعم او بگرداند و
قوام او رقیق و طعم او تلخ کند و سودا قوام او را غلیظ و رنگ او تیره و سیاه و طعم او ترش کند و بلغم سرخی او کمتر و طعم او
تفه و اگر حرارت قوی طعم او شور و قوام او غلیظ کند و اگر حرارت ضعیف باشد قوام او رقیق و طعم او ترش کند **فصل شانزدهم**
در بیان احوال بلغم باید دانست که دو نوع باشد طبیعی و غیر طبیعی طبیعی آنست که طعم آن شیرین بود و قیاس مزاج صفرا و سودا سرد باشد
نسبت با مزاج تن سخت سرد نباشد و بلغم غیر طبیعی چهار نوع است یکی آنکه قوام او رقیق باشد از رطوبت مائی گویند
نوع دوم غلیظ تر بود آنرا مخاطی گویند نوع سیوم غلیظ تر آنرا زجاجی گویند نوع چهارم بسیار غلیظ باشد آنرا جصی گویند اما بلغم
رطوبت مائی شیرین تر باشد و اگر حرارت با او بیامیزد طعم آن شور شود و بلغم غلیظ تلخ بود و آنرا تفه گویند یعنی بی مزه و آنچه صفرا
آمیخته شود تلخ بود و آنچه سودا با او بیامیزد ترش و عفص باشد **فصل هفدهم** در بیان صفرا و احوال آن صفرا دو نوع بود
طبیعی و غیر طبیعی طبیعی قوام او رقیق تر از قوام خون بود و بوزن سبکتر از جهت آنکه صفرا کف خون است و رنگ او سرخ و طعم
او تلخ و تیز طبع او گرم و خشک و تولد او در جگر باشد و صفرا غیر طبیعی سه نوع است یکی آنکه رقت زیاده گردد زانکه
با بلغم بیامیزد دوم آنکه بسوزد و گرم و تیز گردد سیوم آنکه چیزی با او بیامیزد و اگر خون آمیخته بود رنگ او سرخ باشد آنرا احمر گویند و اگر
بلغم با او بیامیزد قوام او غلیظ کند و گرمی او کمتر و رنگ او چون زرده تخم مرغ باشد آنرا محی گویند و اگر تولد صفرا در معده گرم باشد
و رنگ او سبز باشد آنرا کراثی گویند تب از هم کمتر شود جهت آنکه معده آنرا بقی دفع نماید یا باسهال یا بشکر که صفرا بسوزد و برنگ زنگار گردد
آنرا صفرا زنگاری گویند بدترین انواع صفرا است نوع دیگر از صفرا بسوزد و رنگ او سیاه آنرا صفرا سودائی گویند طعم او تیز و ترش
زمین از آن جوش کند و مگس بدان نشیند و از زنگاری بدتر بود و اگر گذرد و سیاهی پیدا شود و از زنگاری بدتر باشد که حکم زهر دارد و منافع صفرا آنست
که خون لطیف شود و در رگها گذر کند و باعضا رسد و دیگر آنکه سبب التصاق صفرا رقیق است از آنکه تحلیل سبک است و چیزی متحرک و تحلیل
و سبکی و حرکت در وی پیوسته بقوت صفرا بود و از زهره صفرا اندر روده فرود آید و آنرا از بلغم غلیظ بشوید و ثقل را دفع کند و
تیزی آن عضله مقعد را خبر دهد تا بجا جهت برخیزد و هرگاه آن منفذ بسته شود و صفرا بروده نیاید قولنج تولد کند و کرم در روده ها کم
دراز و کرم در آنجا پیدا آید و در غالب اوقات صفرا بیشتر باشد و در روز تشنه و از غذا گرم و خشک و از کار با قوی زیاده گردد **فصل**
هیجدهم در بیان سودا خلط او دو نوع بود طبیعی و غیر طبیعی طبیعی درد خون است و گرانتر از خون بود طبع او سرد و خشک و رنگ او
سیاه و طعم او آمیخته از ترشی و شیرینی و تولد او در سپرز بود و از آنجا در اندامها رود و غذا اعضای سرد و خشک شود
شود و سودا غیر طبیعی آنست که خلطی سوخته شود و ثفل آن سودا گردد اگر خلط بلغم رقیق بود و سوخته آن
شور بود اگر غلیظ بود طعم آن ترش یا شور باشد و اگر خون سوخته شود طعم آن آمیخته از شیرینی و شوری اگر سوخته شود

بسیار ترش و زمین از آن بجوشد عکس گردان گردد و اگر صفرا سوخته شود طعم آن تلخ بود و علتها که از آن تولد کند آشفته از علتهای دیگر بود لیکن علاج زود پذیرد و نوعی دیگر از سودا غیر طبیعی آنست که هرگاه سپرز ضعیف گردد و سودا اکثر بجوشد سودا با خون در رگها پراکنده شود و در همه تن و علتها تولد کند مثل مالیخولیا و یرقان سیاه و هر خلطی که در تن دیر بماند لطیف او تحلیل یابد و غلیظ او سودا گردد و هر وقت بیماری دراز و دیرپاید شود جگر ضعیف و هضم ثانی و ثالث باطل گردد و خلطی که در اعضا بود همه سودا شود و اگر جگر گرم بود کیموس بسوزد لطیف آن صفرا غیر طبیعی و غلیظ آن سودا نا طبیعی باشد و منافع سودا آنست که خون بدو قوی گردد و هر عضوی که در غذا او سودا باید بدو رسد مثل استخوان و غضروف و آنچه فضله باشد از خون جدا گردد و به سپرز در آید منفذی که میان سپرز و جگر بود و پاره سودا بمعده ریزد و میل طعام پدید آید و خون پیران و مردم که اندیشه و فکر بسیار کنند سیاه بود

فصل نوزدهم در بیان هضم و احوال آن هضم چهار است اول در معده دوم در جگر سیوم در رگها چهارم در اندامها و از هر هضم فضله هضم نا یافته با غذا اول برود یا دفع شود و فضله هضم دوم سه حصه شود حصه اول بطریق بول دفع گردد و حصه دوم صفرا باشد و بزهره در آید و حصه سیوم سودا بود و به سپرز در آید و فضله هضم سیوم و چهارم بعضی بتحلیل دفع شود و محسوس نباشد و بعضی بعرق و وسخ دفع شود و بعضی بمنفذ محسوس تا محسوس دفع شود و منفذ محسوس چون بینی و گوش و منفذ نا محسوس مسام است و آنچه بجانب مسام آید بعضی طبیعی بود مثل موی و ناخن و بعضی غیر طبیعی باشد چون کک و خارش و آبله و برص و بهق و امثال اینها و شبیه اینها

باب سیوم در شناختن اندامهای بسیط و آن هفت فصل است

فصل اول در بیان فرق میان اندام مرکب و بسیط اندام دو نوع بود بسیط و مرکب بسیط اندامها یکسان بود مثل استخوان و گوشت و عصب که همه یکجنس اند بدین سبب این اندامها را بسیط گویند و هر یک از این اجزا همان نام دارد و چون استخوان سر پای و گوشت دست و پای و اندامهای مرکب [illegible] گویند چون دست که آلت گرفتن و دادن است و پای که آلت رفتن و بمقصد رسیدن باید و مرکب از بهر آن گویند از استخوان و عصب و گوشت و پوست و رگ و غشا ترکیب یافته

فصل دوم در شناختن استخوان و احوال آن استخوان جسمی خشک بود و سخت تر از همه اندامهای است داور احسن [illegible] بنیاد همه تن و اعتماد حرکتهای دست و پای بر اینهاست و عدد پارهای استخوان دویست و چهل و هشت پاره است بدین تفصیل استخوانهای سر [illegible] پنجاه و نه بود و عدد پارهای [illegible] که بر سر چشم و بینی و رخسار است پیداست و استخوان سر هفت پاره است دو استخوان از چهار در زر [illegible] و چهار پاره دیوارهای سر است یکی استخوان پیشانی و دو استخوان بناگوش و یک استخوان و یک استخوان [illegible] چال [illegible] و همه استخوانهای سر بدو پیوسته است دیگر چهار پاره استخوان صدغ است از هر سوی دو پاره استخوان صدغ ظاهر است استخوان فک چهارده پاره بود و دو پاره اصل بینی است و دوازده پاره در زیر معلوم است و از این جمله دو فک زیرین است که دندان بار است از جمله استخوان سر و روی توان شمرد و عدد آن سی و دو است جمله پنجاه و نه پاره باشد و مهرها سی پاره است هفت مهره گردن و دوازده مهره پشت و پنج مهره کمرگاه و سه مهره سرین و سه مهره نشستگاه و استخوانهای هر دو پهلو بیست و چهار پاره است از هر سوی دوازده پاره با مهره پشت پیوسته و از جمله پهلوها هفت پاره را پهلوی سینه گویند با استخوانهای سینه پیوسته است و استخوانهای سینه هفت پاره بود از هر جانب با پهلوهای سینه پیوسته است و چنبر گردن دو پاره

استخوانست کتف که آنرا شانه گویند [illegible] پاره است بعضی اصحاب تشریح گفته‌اند سر شانه مردم دو پاره استخوانست مخصوص بآدمی
بود و در دیگر حیوانات نیست استخوانهای دست شصت پاره بود بدین تفصیل بازو یکپاره ساعد دو پاره و خرده دست هشت
پاره و [illegible] که کف دست [illegible] استخوان پشت دست چهار پاره بود و بتازی مشط گویند بچهار انگشت پیوسته است و در ابهام نهاده
نشود و استخوانهای انگشتان پانزده پاره است هر انگشتی سه پاره و چهار سمسمانی پاره بود و استخوان تهیگاه دو پاره است استخوان پای از ان
[illegible] و هر پای سی پاره بود بدین تفصیل استخوان ران یکپاره استخوان ساق دو پاره بر سر زانو یک استخوانست
[illegible] آنرا [illegible] گویند [illegible] یکپاره و استخوان پاشنه یکپاره و استخوان کف پای بر جانب وحشی قدم دو پاره استخوان است که
بشکل کعبین است [illegible] چهار پاره استخوان پشت پای پنج پاره بود و استخوانهای انگشت پای چهارده پاره هر انگشتی سه پاره
ابهام دو پاره جمله دویست و چهل و هشت پاره است بغیر از استخوانی که بشکل لام بود که در حنجره است و آنچه در دل و میان انگشتان
است **فصل سیوم** در شناختن غضروف و فواید غضروف جسمی است نرم‌تر از استخوان و سخت‌تر از گوشت بر سر شانه و دنده‌ها
پهلوها بدان است و [illegible] سبب [illegible] رسد [illegible] از استخوان گرفته شود و حنجره غضروف است و دایم در حرکت است که اگر استخوان بود
آسیب [illegible] حلق و لهات رسیده و [illegible] غضروف است [illegible] مردم [illegible] در خواب [illegible] سبب آنکه [illegible] ایستاده بسته نشود و [illegible]
غضروف است [illegible] آواز [illegible] بازو [illegible] غضروف است تا [illegible] باشد [illegible] اثر نکند [illegible]
[illegible] استخوان [illegible] **فصل چهارم** در شناختن عصبها عصب جسمی است
نرم و [illegible] آلت حس و حرکت بود و از جمله عصبها یک عصب مجوف است از دماغ رسته و بچشم در آمده نور بینایی در آن
مجوف [illegible] بچشم رسد و عصبها سه نوع است [illegible] صورت مانند یکدیگر و منفعت هر یک دیگر است نوع اول که از دماغ
رسته یا از نخاع که خلیفه دماغ است و قوت حس و حرکت بقوت این عصبها در همه تن است نوع دوم که از استخوان رسته و با استخوان
دیگر پیوسته و قوی‌تر و محکم‌تر از اول بود و این را رباط گویند نوع سیوم آمیخته از هر دو نوع است و آنرا وتر گویند سر عضلها
نوع بود و این [illegible] هم از حس و حرکت بهره است و اصل قوت حس و حرکت از دماغ است و آلت هر دو عصب است و همچنان که در
چیزهای بافته [illegible] است در پوست از عصبها [illegible] گویند [illegible] لطیف اندک پوشیده است و حس
در پوست بدین عصبها بود و سرخی رنگ پوست مردم از گوشت و خون هم از پایان رگهاست و [illegible] عرق و وسخ [illegible] است
عصبها [illegible] حس و حرکت از دماغ است و آلت هر دو عصب است که بتوسط [illegible] قوت از دماغ باندام
[illegible] پوست و گوشت همه تن [illegible] حس دیدن و شنیدن و بوییدن و چشیدن همه در سر
عصبها [illegible] جفت است یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ برابر یکدیگر از پهلوی مهره پشت گردن بیرون آمده و باندام
پیوسته [illegible] عصب [illegible] نخاع واقع شده که [illegible] عصبها که جفت است هفت از دماغ و هشت از گردن و دوازده
از مهره پشت [illegible] کمرگاه و [illegible] یکی از پایان نخاع مهره [illegible] جمله سی و هشت جفت و یک فرد و [illegible] میان معده و
[illegible] عصبهای دماغ که [illegible] آن [illegible] سینه و عضله آن در دل [illegible] معده و جگر و احشا پیدا کنند
[illegible] یا چیزی [illegible] توهم کند [illegible] ضعیف بود [illegible]

و نجار بکلیه ... [illegible] و تا دیگر ... [illegible]

علاج کند و ... از گردن ... و ... قوت ... باذن الله تعالی **فصل پنجم** در شناختن

عضلها و اصل عضله عصبی است که از ... عضله ... استخوان رسته ...

و این شاخ را ... میان ... گوشت در ... دیگر ...

آید تا محور ... استخوان دیگر ... عضله ... میان ...

بر شکل سلسله مجموع ... گوشت و غشا را عضله گویند و غشا ... عصب ... باشد

غشا دو گونه است اول آنکه عضوی در میان او باشد حس ... دوم آنکه عضوی را ... شکل ... نگاه دارد و ...

و بیرون شکم را ... و عضلها ابتدا چهار روی چون عضله پیشانی ... و عضله دو چشم و کنار بینی و لب و فک

چهل و پنج عدد است و عضله پیشانی ... با پوست آمیخته بود و عضلهای که حرکت سر سوی پیش بدان باشد یک ...

عضله از استخوان چنبر گردن رسته و از استخوان سینه ... استخوان بناگوش پیوسته هرگاه سر از پیش ... نتواند داشت ...

عضله ... در چنبر گردن و استخوان سینه و بناگوش گذارند و هشت عضله ... حرکت سر سوی قفا بدان باشد ... آن از مهره ...

رسته و با استخوان پس سر پیوسته هرگاه سر سوی پیش نتواند آورد ... دران عضلها باشد و چهار عضله که حرکت سر سوی

راست و چپ بدان باشد دو در پیش گردن و دو در پس سر علاج ان ... دیگر عضلها باشد عضلهای حنجره و عظم لامی

و دو بود عضله حلقوم شش است زبان از کنار استخوان که سوراخ گوشت در او ست از پس سر و دو عضله از کنار فک زیرین

رسته و عضلهای کتف دوازده است سه عضله از پس گردن و چهار از عظم لامی بر آمده کتف نزدیک گوشت ... چهار عضله

و دو عضله دیگر از مهره های پشت رسته و حرکت کتف بزیر بدین دو عضله باشد و عضلها ... بازو ...

عضلهای ساعد سیزده است و عضلهای ... و عضلهای انگشتان بیست و شش است و عضله دم زدن

و عضله که در میان پهلوها است و عضلهای سینه و حجاب بیست بود و عضلهای که در میان پهلوها است هشتاد و هشت بود و حجاب

دو عضله است یکی سوی راست و دیگر سوی چپ و سر هر یک از مهره دوازدهم رسته از مهره تا پشت ...

آخرین پیوسته و بر استخوان پهلوها بر آمده و در استخوان سینه بدو پیوسته و عضله اول در دم زدن ... از بهر آنکه دم

و جواب و در حال غشی حرکت حجاب است و دیگر عضلها در دم زدن یاری دهنده است عضلهای پشت چهل و هشت ...

... عضلة الصلب گویند لیکن هر یک از بیست و ... عضله جمع شده و دلیل برین آنکه سر ... عضله ... از مهره ...

پشت ... گاه و سرین ... پیوسته است پس ... عضله بیست و ... باشد هرگاه این ... بسوی

میل کند و اگر از دو یکی کوتاه شود پشت بجانب آن میل کند و عضلهای شکم هشت است و عضلهای قضیب چهار است و

عضلهای انثیین مردان چهار است زنان را دو بود و عضله مثانه یکی بود و عضله مقعد چهار است عضلهای ... است ...

... هژده بود و عضله ... گاه و قدم ... است و عضلهای انگشتان ... بیست و دو است **فصل ششم** ...

[illegible]

یک نوع از جانب مقعر کبد رسته و آن پنج شاخ بود و هر شاخی از و شاخهای بسیار وار دید مثال پنج درخت که در زمین پراگنده
باشد و اینجا که از جگر بیرون آمده باب گویند و هشت رگ از وی برخاسته این رگها بلغت یونان ماساریقا گویند و هر یک از این
رگها شاخها زده بمقعر معده و جمله روده‌ها پیوسته فعل همه آنست که کیلوس بجگر آرند آنچه بمعده پیوسته از معده آرد و آنچه
بروده‌ها پیوسته است باقی کیلوس که از معده با ثفل بروده‌ها فرود آمده بقوت مصاصه از ثفل جدا کند و بجگر آرد تا
غذا گردد و نفع این آنست که آنچه غذا را بشاید از کیلوس جمله غذا گردد تا مردم را زود بطعام حاجت نیاید و زود گرسنه
نشود نوع دوم از وریدها از جانب محدب جگر رسته از اندرون جگر شاخ و پنج کرده چنانکه رگ دیگر که یاد کرده شده
و سر یک شاخ و پنجها هر دو نوع بیکدیگر پیوسته و در هم کشیده تا هر چه شاخها را ماساریقا مکیده در پنج هر دو بگذرد و در وی
پراگنده شود تا جمله کیلوس بقوت جگر پخته شود خون گردد و هر وقت که تمام پخته شود بدان رگ که از جانب محدب رسته بر آید
و او را اجوف گویند اینهم اینجا بر آمده دو شاخ کرده و از هر شاخی رگها بسیار برخاسته و شاخها را یک بخش بالا بر آمده در همه
اندامها اندرون و بیرون پراگنده شده غذا میرساند و شاخهای که بهمه پایین فرود آمده در همه اندامها غذا میرساند و این
رگها را اجوف از بهر آن گویند که میان تهی است و گشاده تا خون بآسانی در وی بگذرد و میان رگها ماساریقا چنان گشاده
نیست لیکن قوت کشیدن و مزیدن او قوی است و در پنج جگر تنگتر که غذا را بشاید در وی راه نیابد و حاجت آب از پس طعام در
و در پنج سبب گفته اند که آب گوارش است از بهر دو کار اول آنکه قوام کیلوس بآب رقیق شود دوم آنکه چون معده بسبب سردی
آب فراهم آید و معده بدان سبب بر طعام مشتمل گردد و زود هضم کند **فصل هفتم** در شناختن شریانها باید دانست که شریانها
رگهاست دمنده که از دل رسته و در جانب چپ دل حرارت غریزی و روح حیوانی در وی بگذرد و از دل بهمه تن برسد
و یک رگ از رگهای شریان یک توست بدین سبب او را شریان وریدی گویند و شریان اینجا که از دل بر آمده دو شاخ شده
کوچک‌تر یک از دل بشش در آمده و شریان وریدیست و شاخ دیگر بزرگتر است از وی ابهر گویند این نیز دو شاخ بود و از هر شاخی
ابهر شاخ رگهای بسیار برخاسته بالا آمده و رگهای شاخ دیگر بزیر فرود آمده و این همه رگها روح حیوانی و حرارت غریزی باندامها میرسانند
باری دگار تبارک و تعالی روح حیوانی و حرارت غریزی شریانها که جای نگاه و منفذ هر دو است و تولید بازگذر هر دو در
هستند و رگهای شریان وریدی یک توست از جهت آنکه غذا را دهنده شش است و گوشت شش نرم است و همیشه متحرک است
و شریانها هم متحرک پس نخواست که این پیچ پیچ در میان او بگذرد چسلب تا از حرکت هر دو آسیبی بشش نرسد و غذا را بآسانی
از این شریانها بیرون آید و از جمله رگها دیگر که آورده گویند رگیست دو تو همچون رگ شریان از او وریدی شریانی گویند و دو رگ
باریک از وی برخاسته و در حجاب پراگنده شده و آنچه از حجاب بیرون آمده چون برابر دل رسیده از وی رگها باریک
بیرون جهی برخاسته و در غلاف دل پراگنده شده و باقی بچهار شاخ شده یک شاخ بگوشه رسته دل آمده در دل در
ورید شریانی نیست و بزرگترین رگی از رگهای دل نیست از سبب آنکه رگهای دیگر نسیم هوا را بدل میرسانند و این غذا میرساند
و قوام غذا غلیظ است واجب کرد که منفذ غذا فراخ‌تر باشد و شریان بزرگی که او را ابهر گویند رگی معروف است از وی دو رگ
برخاسته و هر دو گرد دل در آمده بخشی در اجزاء دل پراگنده شده و دیگری در تجویف راست دل پراگنده شده و باقی آن

گشته یکی خورد و دیگر بزرگ اما خورد بسوی بالا بر آمده و از سینه بگذشته و نزدیک [illegible] آمده و این دو وداج را وداج ظاهر گویند
پس سه شاخ شده دو شاخ نزدیک وداج غایر از هر سوی یکی را عرق سباتی گویند و یک شاخ بتجویف دماغ آمده و شبکه
در زیر دماغ است از شاخهای او بافته شده و هر دو شاخ بدماغ در آمده اما وداج بزرگ است از رگهای گردن یکی سوی راست
و دیگری سوی چپ و از شاخهای آن شاخهای رگ اجوف که بسوی بالا از چنبر گردن بر آمده و بگردن نزدیک عصبه
دم هی نهاده در پس شریان حیوان را که بسمل کنند تا آن هر دو رگ بریده نشود بسمل تمام نباشد باب چهارم در
شناختن اندامهای مرکب و آن بهفده فصل فصل اول در بیان اندامهای مرکب و قوتهای و آنچه که مردم محتاج اند بدان
تا زنده باشند غذا است که مدد قوتهای تن از اوست باید دو چیز دارد و آن غذا است که او نیکا [illegible]
و بکار بردن آن صحت از زانی داشته تا نیک اند بود و سود از زیان بشناسند و دیگر آنکه تا غذا را به وجه خود بکار برند تا
در تن او هضم شود و مدد زندگانی او گردد و او را چهار قوت داده اول را قوت نفسانی گویند و حرکت نفسانی و شناختن [illegible]
از زیان نگاه داشتن بدان است و معدن آن دماغ است دوم را قوت حیوانی گویند و حرارت غریزی و روح حیوانی از وی است
و معدن او دل است سیوم را قوت طبیعی گویند که پرورش تن و طعام بغذا گردانیدن از وی است و معدن او جگر است چهارم را قوت
مولده گویند غذا را ماده و شایسته تخم گردانیدن است و معدن او اندامهای توالد و تناسل است چنانچه باید دانست که اندامهای [illegible]
قوتها است آلت بدست آوردن غذا است یا آلت غذا است یا بکار داشتن و گوارانیدن و تخم جدا کردن [illegible]
آوردن و ماده پرورش تن خون است و مرکب قوت طبیعت این قوتها خون از جگر بیرون آید و از شاخهای رگ اجوف [illegible]
و اندامهای غذا یابد و روح حیوانی و حرارت غریزی که مرکب آن خون شریانست از دل بر آید و بشاخهای شریان [illegible]
و تمام اندامها برسد و همه تن بدان زنده باشد و حس لمس یعنی دریافتن سردی و گرمی بپوست و همه تن راست و حس
و شنیدن و چشیدن و بوئیدن در سر است و آلت آن چشم و گوش و بینی و کام و زبان است و سبب این قوتهای کار [illegible]
بجملهٔ عصبهای حسا که از دماغ فرود آمده قوت نفسانی است فصل دوم در بیان تشریح دماغ و احوال آن [illegible]
عضوی است مرکب از ماده نرم و چرب و لیچ و از شاخهای باریک که از شریان و اورده در وی پراکنده شده و از دو [illegible]
که گرد وی پوشیده آن یکی لطیف و نرم [illegible] دیگری [illegible] دماغ [illegible]
پیش سر تا پس سر و در وی سه تجویف است از البطون دماغ گویند و غشاء تجویف هر شیء جدا است و جدائی هر
در پیش دماغ پیدا است که آنرا [illegible] گویند و بوئیدن بدان است و منفعت سردی مزاج او آنست که
ادراک محسوسات و از قوت تفکر و تذکر گرم نشود و حرارت روح حیوانی و حرارت غریزی که دایم از دل به وی [illegible]
او را اعتدال دارد و منفعت نرمی آنکه از حرکتها و حرارتها خشک در و تر نکند و منفعت چربی و نرمی آنکه عصبها از وی [illegible]
نباشد و منفع نرمی آنکه مدرکات محسوسات را زود دریابد و دو شریان که بدماغ در آمده [illegible]
[illegible] شده و [illegible] حاصل آمده طبیبان آنرا معصره گویند و خون که [illegible]
[illegible]

و آخرین از میانه کمتر است بیچ چنان پنداری که نخاع دنبال دماغ است و هوا که درین تجویفها است حکما از راه ح
گویند و محل قوت ادراک محسوسات و تخیل تخمین است بود تجویف میانه همچون منفذی است میان هر دو تا هر چه بخش پیشین
ادراک افتد باجزا میانه نگذرد مجری بازپسین سپرده شود و بدین سبب جزو میانه محل قوت تفکر آمد تا هر چه ادراک
می افتد تصرف کند و از نیک و بد جدا کند و محل قوت حافظه سپارد و هنگام یاد آوردن از وی باز خواهد و محل ادراک
باز آید و ان استخوانها که در جرم دماغ است بر سان پاره ها جوشن بود که در هم بافته و پیوسته بود و طبیب انرا ...
و اجزا دماغ که قاعده سقف میانه است و دو جانب مجوف انرا دوده گویند از بهر انکه پاره دراز الیست و در طول
دماغ است و حرکت انبساط و انقباض ان بر سان کرم است و اجزای دماغ که از دو جانب اوست و قاعده سقف
اورا دوده گویند و بعضی دوده آنرا گویند که گاه ازو ... شود و گاهی کشاده و بدین حرکت گرم و فضله دماغ در دو مجری یعنی راه دفع شود
اما این دو مجری که یاد کرده آمد اغاز مجری و نهایت آن بر سان قمع است بر او کشاده و اجزا و تنگ بدین سبب
او را قمع گویند از میان دماغ آمده و در سر دو غشا دماغ فرو رفته که میان غشا صلب و استخوان تنگ است کشاده
فضله دماغ بدان مجری بکام فرود آید و مجری که میان آن ... الذی گویند سوای آن استخوانی که بشکل مصفاتست و فضله
بیشتر بدین مجری فرود آید باذن الله تعالی **فصل سوم** در تشریح چشم و احوال ان چشم عضوی است مرکب از
طبقها و رطوبتها و عضلها و عصبها و غشاها و رگها و شریانها و ترتیب هر یک چنانست که اول سه طبقه در کاسه چشم خلق کرده
اول انکه بجانب استخوانست طبقه صلبیه گویند دویم را مشیمیه سیوم را شبکیه گویند و سه رطوبت را در میان این سه طبقه
نهاده اول زجاجیه دویم جلیدیه سیوم بیضیه اول زجاجیه از بهر آن گویند که بمثل آبگینه گداخته رنگ او سرخ بود جهت انکه
از گوهر خون است دویم را جلیدیه گویند صافیست و روشن همچون یخ و شکل او گرد است بر سان ژاله بدیه شیر گویند
و رطوبت سیوم را بیضیه گویند قوام او همچون سپیده تخم مرغ است و جلیدیه در میان زجاجیه و بیضیه است تا غذا از زجاجیه و بیضیه قوت افتاب
و چیزها از رفتن از وی باز میدارد تا بتدریج بوی میرسد و چهار طبقه دیگر است اول را عنکبوتیه گویند از بهر انکه همچون تار
عنکبوت است دویم را عنبیه گویند جهت انکه سر سرخ در میانه خود ثقبه و بر سان دانه انگور است هرگاه ان ثقبه
بیناییی باطل شود و رنگ این طبقه آسمان گون است از بهر انکه هیچ رنگی نور دیده را موافق تر از آسمان گون نیست
و از اندرون این طبقه خلها است نرم که الات آب را که در چشم فرود آید بدست نگاه می دارد در ان خلها پنهان گیرد تا خلل
از ان نگاه دارد و نگذارد که دیگر باره پیش ... طبقه سیوم را قرنیه گویند از بهر انکه صلب صافی و شفافست
و بر اشیه طبقه چهارم را ملتحمه گویند گوهر او گوشت سپید و چرب بعضلها ی چشم آمیخته بود و بر طبقه قرنیه سخت شده و گوشت
پذیرفته بدین سبب ملتحمه گویند عصبها دو عصب است یکی عصب بینایی است و مجوف است بر خلاف همه عصبها دویم عصب حرکت
است و عصب مجوف انکه تجویف اول رسته از دماغ گذشته و بیرون آمده یکی از سوی راست یکی از سوی چپ انگه
از سوی راست بجانب سوی چپ آمده و انکه از سوی چپ رسته بسوی راست آمده و در قعر دو برهم رسیده اند بدین
شکل X و انجا بهم رسیده اند و بهم پیوسته اند و تجویف هر دو در هم کشاده و بعد آن تجویف هر یک در برابر دو تجویف

و تجویف هر یکی از آن نیست که سوزنی باریک در وی گذرد و نور دیده که از روح باصره گویند درین تجویف گذرد و از رطوبت
جلیدیه در آید و انجا که این هر دو عصب بهم رسیده اند از آن مجمع النور گویند از انجا عصب راست بچشم راست آمده و
عصب چپ بچشم چپ آمده و هر دو عصب را انتها فراخ شده و سطح شده و گرد رطوبت زجاجیه و جلیدیه در آمده و طبقه
شبکیه از وست و شریف تر اجزای چشم رطوبت جلیدیه است همه رطوبتها و طبقها از جهت مصلحت آلت بینش است زجاجیه و طبقها
از پس آنست با یک نیمه جلیدیه رسیده و گرد او در آمده و رطوبت بیضیه و طبقها که در پیش اوست که در نیمه او آمده از بهر
نگاه داشتن او را او در میان همه نهاده و عضلهای چشم بیست و چهار است از هر چشمی دوازده و بر پلک چشم پنج عضله
است سه آنست که پلک را بر دارد و دو فرو خواباند و یک عضله از اندرون چشم عصب مجوف را نگاه دارد تا چشم بیرون نخیزد
و شش عضله که حرکات چشم بدان است جمله دوازده باشد **فصل چهارم** در تشریح گوش و احوال آن گوش عضویست
از غضروف و عصب و گوشت خلق شده بر سان بادبان کشتی تا هوا که از آواز سخن گوی بجنبد در سوراخ گوش بگذرد و در
عصب حس در آید و سوراخ گوش پیچیده و دراز تر است تا آوازهای قوی بیکبار عصب سمع نکوبد و ضرر نرساند و در درون
گوش فضائیست و عصب حس انجاست هرگاه هوای بیرون از آواز سخن گو بجنبد و بگوش در آید این هوا اندرون گوش
بحرکت آید و شنودن حاصل گردد باذن الله تعالی **فصل پنجم** در تشریح بینی آلت حس بوئیدن و فضله دماغ بیرون آوردن
و صافی کردن آواز است و ترکیب او از استخوان و غضروف و عصب و عضله نیمه بالا او نزدیک ابرو است و حرکت
کنار بینی بدو عضله بود که با عضله رخسار آمیخته است و سوراخ بینی از سوی بالا بدان استخوان که مصفاة گویند رسیده و از
انجا بر گذشته در دو غشاء دماغ برابر آن استخوان منفذهاست بهاء از منفذ بدماغ رود حس بوئیدن بدان دو فرو [illegible] از حلق آن
گویند معلوم میکند و از دو بینی منفذی بکام گشاده است آواز بدین منفذها صاف گردد و هرگاه این منفذها گرفته شود
آواز گرفته مثل کسی که آواز کام باشد و در مجری بینی در گوشه هر چشمی منفذی است که بوی سرمه به بینی از آن منفذ آید
کار او صافی کند طعم سرمه بحاسه ذوق رسد باذن الله تبارک و تعالی **فصل ششم** در تشریح زبان و آن گوشت
سپید و نرم و غشاء بر او کشیده و رگهای بسیار و وریدی و شریانی در گوشت او پراگنده شده و سرخی او از خون
رگهاست و از عصب حس نصیبی تمام در غشاء اوست حس ذائقه بدان است و گوشت زبان دو شاخ است همچون زبان
مار و هر دو شاخ در یک غشاء است زبان یک است و غشاء دو شاخ است بهم پیوسته و درزی بمیان او پیداست **فصل**
هفتم در تشریح حلق و حنجره و آلت آواز و آلت دم زدن معلوم باد که در گردن از سوی پیش فضائیست خالی که
که مجری طعام و شراب است و قصبه شش که مجری آواز و مجری دم زدن است هر دو درین فضاست و مری میان
مهره گردن است و قصبه شش در پیش اوست هر دو بهم پیوسته این فضا را حلق گویند و آلت آواز کنار قصبه شش
است از اطبا آن لسان مزمار گویند و عضلهای حنجره و دهات و اوترشین و علقی و عضلهای سینه و حجاب همه یاری
دهند و اول چیزی که هوا را بحرکت آرد و ماده آواز گردد حجاب است و عضلهای سینه هوا را با آلت آواز رساند
دهات عصبی است از بالا حنجره [illegible] هر چه [illegible] تا [illegible] چون هوای گرم و سرد و غبار در رود و آلت

بدو رسد و قوت آن از حنجره و قصبهٔ شش و مضرت باز دارد و بدین جهت که ملازم بنیرو آواز او متغیر شود و حنجره او را
زحمت رسد و لوزتان دو فزونیست که بن زبان بر سان دو گوش برداشته هر دو را اصلند و گوش را و آن گوشتی بود غلیظ
چون غدد و طعام از میان دو لوزتین گذرد و بر پشت حنجره و حلقوم گوشتی همچون صفاقی و غشائی بکام پیوسته بر سر قصبه
شش ایستاده و کام همچون قبه بود که آواز در و افتد مضاعف گردد و هوا که ماده آواز است چون بکنار قصبه آید آواز گردد
حنجره را از اسپکشاید و میکاهد و می فزاید و حرکت زبان یاری دهد تا حرفها پدید آرد و آواز سخن گردد اما قصبه شش
که زبان هزار میگویند قصبه او شکل نایی بنیاد ناسخت که هزار گویند و هوا در هزار از بالا فرود آید و بکناره آن سد آواز گردد و حنجره
در آن تصرف کند و قصبه هزاری بازکوتر و حنجره سه غضروفست یکی را ورقی گویند بر بن زبان پیوسته است بوقت طعام
خوردن که بسوی مهره گردن آید و مجری طعام را بپوشد و دوم طبیبان قدیم گفته اند هنگام گشادن حنجره پشت آن سوی
مهره گردن باشد سیوم را کپی گویند هر دو بوقت طعام خوردن بسوی ورقی آیند و آنرا بپوشند و فرو گیرند تا طعام و شراب بحجره
او از فرو نرود و بوقت سخن گفتن غضروف کپی از پشت ورقی دور شود و حنجره گشاده گردد و گاهی مردم در میان طعام
پس سخن گویند و چیزی در قصبه شش افتد و سعال پدید آید و قوت دفعه از اسعال باز گرداند و شش را منفذی دیگر نیست
پس بضرورت هم بدان منفذ برآید بسعال و سبب دشواری حال این است و از جمله حنجره رطوبتی است چرب لزج در میان
غضروفها او از بدان فصاحت باشد و اگر کسی را تب محرقه آید و رطوبت بسوزد آواز نتواند داد و ...
هوا گرم و خشک سفر کند یا سخن بسیار گوید آواز ضعیف شود و درازی قصبه مقدار درازی هفت مهره گردن است اینجا که از
مهره گردن فرود آید دو بخش گردد و بفضای سینه دو بخش است و حایل در میان غشائیست و شش دو بخش است یکی سوی
راست دوم سوی چپ و دل در میان هر دو بخش است و حصه سوی راست بزرگتر است و سه بخش است و حصه سوی
چپ کوچکتر است و دو بخش بود از بهر آنکه دل بسوی چپ میل دارد و خزانه نسیم هوا گوشت شش است و جرم او
سست تا بیشتر نسیم هوا در وی گنجد تا باشد شش هر و جهد دل است و حرکت آواز بهر در آمدن نسیم تازه بوی رساند و
و خشکی از ابدل رساند و هوا گرم و سوخته از و دور دارد تا پیوسته روح تازه باشد و از نسیم خوش مدد یابد و بعضی گمان برده اند
که هوا روح گردد اما چنانکه ترکیب غذا میگیرد و غذا در رگها را یابک میگذراند و جهت تن میرساند هوا تازه مرکب روح میگردد و او را همچون
میرساند و قصبه شش غضروفها حلقه حلقه و بهم بسته بعضی حلقها کوچک تمام و بعضی بزرگ ناتمام و پیوسته حلقهای تمام و ناتمام تا قوت دم زدن فراخ تر تواند
و هوا بسیار تر تواند گرفت و بیرون قصبه غشا پوشیده است و غشا را اندرون صلب تر و املس تر تا ماده نزله که بدو فرود آید
در وی اثر نکند و بیرون لطیف تر یا گوشت آمیخته تر تا بحرکت انبساط فراخ تر تواند شد و هوا بسیار تر تواند گرفت و شاخهای
قصبه که در میان شش است همه حلقهای تمام است و منفعت آنکه قصبه از غضروفست آنست که منفذ دم زدن پیوسته گشاده
باشد و بهم نشود تا پیوسته نسیم هوا در وی گذرد و بر روح دایم بدل رسد و هوا گرم شده سوخته از وی بیرون شود و در تشریح حجاب
که او آلتی است از آلتهای دم زدن در تشریح عضلها یاد کرده آمده است **فصل هشتم** در تشریح دل اجزای دل گوشت
است و عصب و غضروف و رگهای شریان که از وی رسته و رگ اجوف که از جگر بدو در آمده و روح حیوانی و حرارت غریزی

که تجویفها او ست و خون غذای او خون شریانی که در رگهاست و غشاء که غلاف اوست و گوشت او گوشتی سخت
شکل او صنوبری است و طرف بزرگتر او بسوی بالا بود و سر او بپهلو و رباطها او را بر جای خویش میدارد و عضوی
از قوی تر از همه عضوها است جهت آنکه منبع روح است و غشاء او صلبتر از غشاء دیگر اندامها است از بهر آنکه
عضوی بس شریف است و معدن روح حیوانی و حرارت غریزی است و غشاء از وی جداست و اندک فراخی دارد
تا دل بحرکت انبساط در وی دوازده تنگ نگردد و تجویف دل سه است دو بزرگتر یکی بسوی راست دیگر بسوی چپ و میان
کوچک چون منفذی که هر دو تجویف بدان در هم کشیده و قاعده تجویف راست فروتر است تا از غذا بدو نزدیک
باشد و این تجویف بزرگتر است تا غذا بسیار بیاید و گوشت جانب چپ سخت تر از بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشتر
از خون بود و خون او رقیق تر و بر طرف بزرگتر که قاعده است دو پاره گوشت غلیظ رسته بر شکل دو گوش و
راه در آمدن نسیم هوا ازین دو گوش بود هرگاه که دل حرکت انبساط کند هر دو منبسط گردد تا نسیم بیشتر گردد و هرگاه
حرکت انقباض نماید هر دو منقبض گردد تا نسیم بدل در شود بفرمان حق تعالی **فصل نهم** در تشریح مری و معده
اجزای مری گوشت و غشاء و رگهای که غذا رسند و شریان که قوت حیوانی بدو آرد و عصب که قوت حس بدو رساند و
مری براستی مهرهای گردن فرود آمده و دو عصب بدو همراه است تا نزدیک حجاب و انجا برابر مهره چهارم رسیده
و از مهرههای پشت اندکی بسوی راست میل دارد تا راه شریان که از دل میآید خالی باشد و مری هر دو عصب که او را
اوست هر یک بر یکی ازین بابها استوار است ازانکه یکی جدا هرگاه که طعام فرو برد و رگها و عصبها که در حجاب اند نزدیک باشد تا مجتمع بدو
فرو آمد و فراخ شدن و جای فراخ شدن فم معده گویند اما از گوشت و غشاء معده و غشاء اندرون دهان پیوسته — در تشریح مری و معده
پیوسته بود و بدین سبب در دهان قوت هاضمه است و چیزی که مردم بخاید در حال تغیر در وی پدید آید و متغیر شود و
و اگر گندم خائیده بر دنبل نهند آنرا پخته سازد و اگر گندم جوشیده و پخته نهند هیچ اثر نکند و غشاء او با هم بدین غشاء پیوسته
و مری فراخ تر از بهر آنکه مری مجری طعام ناگوارده و روده مجری چیزهای پخته گوارده و معده دو طبقه است و لیفهای طبقه
اندرون بعضی دراز و بعضی با توریب و هر دو در هم بافته تا آنچه لیف دراز جذب کند لیف مورب نگاه دارد تا جذب و
امساک هر دو حاصل گردد و قوت ماسکه در اندام لیف مورب است و شکل معده گرد است و طبقه بیرون معده اندکی فراخ تر از
گوشت بیشتر است تا گرم تر باشد و هضم بهتر کند و قعر معده از همسایگی جگر و دل که او را گرم دارند و دیر است و شاخی از
از عصب حس بفم معده است و حس گرسنگی و تقاضای غذا از فم معده پدید آید و شریان و رگ اجوف در دل
جگر بجانب محدب معده رسیده و شاخها زده و در هم بافته شده و اصل شریان از انست و از شاخها صفاق که بر همه
اعضا پوشیده و رطوبتی چرب که آنجا رسیده سبب شرب آلت و ظاهر معده و رگها ماساریقا گرم همی دارد و رطوبت
چرب حرارت را بهتر نگاه دارد و شاخها که از رگهای اصل شریان است بحرارت خویش اندام رسیده و از جانب بالا حرارت دل بدو رسد
و از جانب راست جگر در نیمه معده در آمده از سوی چپ سپرز در زیر او نهاده است و مشتمل شده و از پیش
این اندامها او را گرم میدارد و از سوی پشت رگی بزرگ و شریانی بزرگ بدل از ازین صلب فرو آمده

بهر دو بصلب و هم غشاء معده میرسد و بر بالا شرب غشاء قوی است از او صفاق گویند و بر بالا صفاق عضلهای
شکم است از او مراق گویند از صفاق و این عضلها حرارت احشاء از نگاه دارد و در اصل صفاق از سوی بالا از حجاب
بسته است بر همه پهلوهای بالا اندرون شکم گذشته و بزیر مثانه در آمده و استخوان و منفذ شکم باندازه رگهای رباطهای که از حجاب
مردم پیوسته در وی گذار یافته هرگاه که این منفذ بسببی گشاده تر شود در روده بدان منفذ فرود آید و فراخ شدن
این منفذ را فتق گویند و روده را نیز همین صفاق نگاه میدارد و منفذ معده را که ثقل طعام از انجا برود ه اثنا عشر
فرود آید بواب گویند از بهر آنکه طعام هضم نشود این منفذ فراهم آمده بسته باشد و چون هضم طعام شود بواب گشاده
شود تا قوت دافعه کار خویش تمام بکند بواب گشاده نباشد **فصل نهم** در تشریح جگر و احوال ان جگر عضو است
که کیلوس از معده بقوت مصاحب بطبع خویش کشد و آلت او درین کار ماساریقا است که از جانب مقعر او رستهای
و آن هیچ ضرر که این رگها از وی رسته باب گویند و درین رگها قوت است مانند قوت جگر و گوشت جگر فشرده است در رگهای
تجویف نیست که کیلوس آنجا جمع شود و لیکن در رگها باریک که با گوشت آمیخته است پراگنده شود تا چنان باشد که
همه اجزای کیلوس با اجزای جگر ملاقی افتاده تا قوت و حرارت جگر همه اجزای کیلوس هضم کند و خون گرداند و هرگاه کیلوس تمام پخته شود
و خون گردد جگر بهره بر اندامی بدو رستند و آلت او درین کار رگهاست که از جانب محدب رسته و هم از جانب محدب
آب که خورده شده از خون جدا کند و در دو رگ که از و بگلیتین پیوسته است بدو رستند و قوت جذب گرده با روقت دفع
جگر درین کار یار باشد و کفک خون را که صفرا است از جانب مقعر در منفذی که زیر اباب است بزهره فرستد و در دوی
خون که سودا است از جانب مقعر بسپرز فرستد و غشاء از عصب در گوشت جگر پوشیده تا گوشت و رگها او نگاه دارد
و هم بدین غشا با معده در دو باب پیوسته باشد و هم حس الم نماید و بر جگر فردینهاست برسان انگشتان همین فردینها
گرد معده در آمده چنانکه کسی چیز با انگشتان بگیرد این فردینها معده را همچنان گرفته است و این فردینها را زوایا
گویند و در بعضی مردمان چهار باشد و در بعضی پنج و زهره بر بزرگترین زاویه نهاده است و بدان پیوسته و در بعضی
مردم پشت جگر ماس بعضی پهلوها است **فصل یازدهم** در تشریح زهره باید دانست که زهره جای صفرا است
خریطه است یک تو از نوع لیفها بافته بر زاویه بزرگترین از زوایای جگر نهاده است و بدو پیوسته و از جانب مقعر جگر منفذی
در وی گشاده و صفرا بدین منفذ در شود و منفذی دیگر از زهره برود به اثنی عشری گشاده است و پاره صفرا بدین منفذ بمعده
اندر آید تا ثقل را دفع کند و روده را از رطوبت پاک کند و بعضی مردم این منفذ بزرگتر از آن منفذ باشد که در روده باز گشاده است بدان سبب صفرا بمعده بیشتر آید
و صاحب این [illegible] بیشتر صفرا و تلخی دهان و تباه شدن هضم غذا در معده و خشکی طبع و غثیان و رنج باشد و اگر زهره
صفرا جذب نکند جگر را اسهال کند و اگر صفرا در جگر عفن گردد تبهای گرم تولد کند و اگر بیش از آن مقدار که باید بول دفع
کند ریش و سوزش مثانه پدید آید و اگر دفع آن ماده بعضوی دیگر افتد چهره و نمله در آن عضو پدید آید و اگر در همه تن پدید آید
کنده شود و منفذ و یرقان پدید آید و اگر بروده آید اسهال صفراوی و مغص پدید آید **فصل دوازدهم** در تشریح سپرز
سپرز جای سوداست شکل او بر سان زبانست و موضع او سوی چپ معده ازو

در زیر معده است و گوهر او گوشتی متخلخل است تا خلط سودا که در میان اجزاء او تواند بود و رگ شریانی بسیار دارد تا گرمی رگهای
و شریانها طبع سردی سودا را برابری کند و غشائی در وی پوشیده تا او را بشکل خویش نگاه دارد و او را حس ضعیف است بدین غشا و او را دو منفذ است
سپرز یکی و از یک سوی سپرز منفذی بقعر جگر پیوسته است آلت سپرز در جذب سودا از جگر و آلت جگر در دفع سودا آن منفذ است و از
سپرز منفذی دیگر بمعده گشاده است پاره سودا بدین منفذ بمعده برآید و فم معده را خبر دهد و شهوت طعام انگیزد و اگر
سپرز سودا را جذب نکند در تن مردم بیماریهای سوداوی تولد کند مثل مالیخولیا و بهق اسود و داء الثعلب و جذام و قوباء و داء
و داء الفیل و اگر جذب کند و دفع نکند سپرز آماس گیرد و شهوت طعام نباشد و اگر بیش از اندازه بمعده آید شهوت کلبی
تولد کند و اگر سودا بمعده آید ترشی و عفوصت بیارد و اگر اندک بود غثیان آید و اگر بسیار باشد قی آرد و اگر سودا ترش
بروده آید هیچ سوداوی تولد کند و هلاک کند **فصل سیزدهم در تشریح روده‌ها** روده‌ها آلت دفع ثقل طعام است
و گوهر او عصب و لیفهای او از پهنا بود و جمله روده‌ها شش نوع است و بهم پیوسته اول روده‌ها اثنا عشر است و بمقعر معده
پیوسته و بواب دربانه او است که از معده در وی گشاده و اثنا عشری بسبب آن گویند که در هر شخصی مقدار دوازده انگشت او
بود از پهنا و این روده راست فرود آمده و در وی هیچ خمی نیست تا دفع او قوی باشد نوع دوم بدو پیوسته است آنرا
صائم گویند جهت آنکه همیشه از بخار و ثقل خالی باشد و سبب خالی بودن آنست که منفذ زهره که صفرا از وی بروده آید فرود
را از ثقل بشوید در این روده گشاده است نخست بدو فرود آید صفرا صرف باشد او را زود بشوید و ثقل را بقوت دفع
کند روده سیوم را باتفاق دقاق گویند بروده صائم پیوسته بود و روده دراز تو بر تو نهاده تا هر چه غذا را شاید و با ثقل
بدو فرود آمده باشد و در شکن و توهای او میگذرد تا رگهای ماساریقی غذا را از ثقل جدا کنند و مکشند و بواسطه دربانه
تقاضای برخاستن نبود باشد این سه نوع روده‌ها را دقاق گویند و گوهر این روده‌ها لطیف است تا حرارت اندامهای
گرم زود بدو رسد و آنچه غذا را شاید زود پخته شود و از ثقل جدا گردد و ماساریقی آنرا بجگر رساند و این روده‌ها حرارت
بیشتر دارد و بر ظاهر او پیه نیست و از درون او رطوبتی لزج که طبیبان آنرا صورج امعا گویند نیست تا صفرای دروی
بگذرد و او را تجربه باشد و سه نوع دیگر بدین روده‌ها پیوسته آنرا امعاء غلاظ گویند و اگر کیلوس که غذا را شاید بدین روده‌ها بگذرد
فرود آید هم از آن خالی نیست و اینها امعاء غلاظ اول روده چون خریطه از سوی راست نهاده و اندکی میل بجانب چپ
دارد و او را یک منفذ بیش نیست و آنچه بدو فرود آید هم از آن منفذ بیرون آید بدین سبب او را اعور گویند و او چون
معده دیگر است که چیزی در معده هضم تمام نیافته در وی هضم یابد بسبب نزدیکی جگر و در علت فتق این روده را
که بجایه فرود آید بسبب آنکه هیچ رباط پیوسته نیست و روده دوم از امعاء غلاظ روده قولون است که با اعور پیوسته
و بسوی راست آمده و نزدیک جگر رسیده و پس بسوی چپ آمده تا پهلو در آن باز بسوی راست برگشته تا
برابر مهره قطن و چون نزدیک سپرز رسیده و تنگ شده بدین سبب که از آماس سپرز که باد در روده‌ها باسانی
بیرون آید رنجهای صعب مثل بالیدن باشد و نام قولنج از نام این روده گرفته‌اند سیم روده مستقیم گویند و بقولون
پیوسته نیست و فراخی او نزدیک بفراخی معده بود و برابر مهره قطن نهاده که در طرف او چند عضله دارد تا قولون

پاک تواند کرد و فایده فراخی او آنست که ثفل در وی جمع شود تا بحاجت که بنجاست شود بیکبار فارغ گردد و سر زبان بر باید
نجاست و بیرون این معه روده چربی پوشیده است تا در روده حرارت نگاه دارد و رباطها با مهره پشت پیوسته تا بر جای
بنهاد خویش باشد و همه روده تو بر تو بود تولد کرم و کدو دانه در اعور باشد و ثفل در اعور و قولون عفن گردد و بوی گیرد اند و
اخیر روده مستقیم چهار عضله گرد وی در آمده و یکی عضله مقعد را در هم کشیده دارد و چون سفره تا ثفل بیرون نشود
یعنی بغیر اراده و دیگر بر بالای وی است تا بوقت دفع بر ثفل قوت کند و ثفل تمام بیرون شود و دو عضله دیگر بر بیت [illegible]
عضله دوم بر دو عضله مقعد را بر جای می دارند که اگر سست شوند مقعد بیرون می آید **فصل چهاردهم** در
بیان گرده [illegible] سوی دیگر سوی چپ و گوهر او گوشت است و مزاج او میل بسردی و تری دارد بهر آنکه در وی رگها
و شریانها بسیار نیست و غشاء عصبانی در وی پوشیده قدری حس او بدان جهت بود و میان گرده و جگر منفذی است
همچو رگی و آب که از خون جدا و از جگر بیرون آید بدین منفذ بگرده آید و آلت گرده در کشیدن آب این منفذ بود تا غذا
باندامها رسد [illegible] باشد تا مردم در علت استسقا نیفتد و هر گاه از خون جدا شد حاجتمندی بدو زایل شود و چیزی که
تن بدان حاجت نباشد اگر در تن بماند بیماری تولد کند [illegible] بسیار باشد [illegible] و درد سرها گرده از دهان بوی ناخوش آید
و بخار بد از ریش گرده بدل رسد و خفقان و غشی آورد و از هر گرده منفذی بمثانه کشاده است و آب از این منفذ بمثانه آید
و طبیبان این منفذ را حالب گویند و جانب محدب سوی مهره پشت تا مردم بآسانی پشت را خم تواند داد و گوشت او را
حس نیست تا از تیزی صفرا که با آب آمیخته بود رنجه نباشد و مقدار خون که با آب بدو آید از او هضم نموده غذای او گردد
و بواسطه سردی مزاج او تیزی صفرا شکسته شود تا خون بمثانه برسد او را نسوزاند و گوهر او سخت است تا جز آب رقیق در وی گذر
نیابد والله اعلم **فصل پانزدهم** در بیان تشریح مثانه بباید دانست که مثانه آلت دفع بول است و شکل او همچون خریطه
و هر دو جانب میل بتیزی دارد چون گلابه و در میان او فراخ و جرم او عصبانیست و دو پوست تواند تو با لیفهای بسیار [illegible]
و ماسکه و دافعه با شدت تا هر سه کار حاصل شود و قوی [illegible] صفاقیست قوی تا وقتی که مثانه پر شود و این صفاق
او را نگاه دارد تا از هم باز نشود و هر گاه مثانه پر شود راه منفذ عشا بسته شود و مثانه را اگر دلست که آب از مثانه بدان بیرون
شود و گردن مثانه مردان سه خم بود و در دیگران یک خم بیش نیست بدین سبب مردان دیرتر پاک شوند از بول و بر در مثانه
مثانه که آب بیرون آید عضله از لیفها از بیها گرد [illegible] در آمده است آلت بول کردن و باز داشتن بوقت حاجت و این
عضله است هر وقت مردم خواهد که آب بیرون کند بوقت حاجت لیفها و عضله سست گردد و در مثانه گشاده شود والله اعلم
فصل شانزدهم در تشریح قضیب و خایه بباید دانست که خایه آلت و محل تولد منی است و ماده منی از همه اندامها
بدو میرسد و آن ماده خونیست که همه اندامها هضم آن فارغ شده باشند و از پس هضم چهارم از هر اندامی جزوی بدین
عضو می آید و آن فضله هضم چهارم است و ماده منی خونی است در غایت پختگی و مزاج و قوت همه اندامها در وی موجود است
و گوهر او گوشت غدودی سپید مثل گوشت پستان چنانچه خون در پستان سپید گردد و شیر شود ماده او در این عضو سپید
منی شود بتخصیص که از اندامها بدو [illegible] رگها [illegible] و شریانها بدین عضو می آید و [illegible] سپید گشتن گردد [illegible]

رگها در حال خصیه کردن معلوم میشود که از آن رگها پدید شده و اثر آن از آواز و تدبیر عقل او ظاهرست و از رگها و منفذها و آب برجا
گرده یکبار برود و بوقت مباشرت بادی برانگیزد و باد عیه منی آرد و قوت بیرون جستن منی بقوت آن باد باشد و قضیب
از رباطها و عصبها و شاخها و رگهای اجوف و عضلها و شریانها بود و اصل او رباطیست که از استخوان عانه رسته بود و تجاویف
بسیارست و انگیز الوقت بسیار باشد که تجاویف پرباد شود و عصبها از مهره سرین رسته و بدو پیوسته و او را چهار عضله است دو
استخوان عانه رسته و بر دو پهلوی او نهاده بوقت نعوظ دراز شود و منفذ منی بدان جهت فراخ شود و دو عضله دیگر از استخوان
زهار به بن قضیب پیوسته هرگاه هر دو عضله کوتاه شوند بهم باز کشند و قضیب راست ایستد و چون یکی کوتاه شود قضیب
آن دیگر میل نماید و چون هر دو کوتاه شوند قضیب بجانب زهار میل کند **فصل ششم** در تشریح رحم و احوال آن و رحم
تولد فرزند بود و شکل همچو آلت مردان باژگونه و کوی رحم بجای خریطه خایهاست و گردن رحم بجای قضیب و رحم میان
مثانه و روده مستقیم است و از سوی بالا از مثانه درازترست و درازی آن شش انگشت بود بهم باز نهاده تا
و رباطها آنرا بر نهاد خویش میدارد و مهره پشت و بجانب ناف و مثانه پیوسته است و رحم دو تو است توی
و دیگری بالای آن بیرون یا بشکل دو رحم است بهم باز نهاده چنانکه اگر توی بیرون جدا کنند دو رحم پدید آید
و منفعت این دو بودن آنست که اگر یکی را آفتی رسد جانب دیگر درست باشد و در درون رحم عصبهاست
گرد و حس او بدان عصب بود و گردن رحم عصبیست چون گوشت با غضروف سخت تر از دیگر گوشتها و شکل
ست و مقدار آلت مرد که بدو رسد دراز گردد و تجویف رحم تمام گشاده و لبهای شاخها در رگهای رحم پیوسته
که حیض بیرون آید از آن رگها بر آید و رحم غشائیست که لعصب باشد چو فرزندی در وی بزرگ میشود او
چون فارغ گردد بهم باز آید و او را خصیت دو خایه کوچک دارد و هر یک را غشائیست جدا و در دو جانب
نهاده و اوعیه منی زنان برسان مردان است اما اوعیه ایشان بخایه پیوسته بود و سری که منی از وی بیرون آید سوی
ست منی در رحم افتد و در کنار فم رحم دو قرنی از عصب درانی آمده یکی سوی راست و یکی سوی چپ و بوقت مباشرت
شود و فم رحم در ان طرز بجنبد بیشتر آید بنیادی برابر راست گشاده تا منی در وی افتد و در رحم دو تجویف است بعد
و در جانوران بعد و پستانها باشد تجاویف رحم تمام شد تشریح اندام بسیط و مرکب **باب پنجم** در شرح قوتها
آن پنج فصلست **فصل اول** در بیان قوتها معلوم باد که اندامهای جانوران را قوتهاست و فعلها و فعل
قوت ظاهر گردد و قوت لفعل توان دانست و فعلهای اندام ناسخ حلبیت لیس واجب آنست که قوتها
باشد اول قوت طبیعیست دوم قوت حیوانی سیوم قوت نفسانی جای هر قوتی عضویست مخصوص
قوت و فعل آن از آن عضو پدید آید آن عضوها را اعضاء رئیسه گویند **فصل دوم** در بیان قوت طبیعیه قوت
دو نوع است یکی آنست که اثر آن در غذا پدید آید و تن بدان پرورده شود اثر آن فعل از این قوت بی قصد و اختیار
پدید آید و جای این قوت جگرست و دیگری نهایت کار او آنست که تخم از منی از امشاج و اخلاط از تن حیوان
جدا کند و معدن این قوت در حیوانی خصیه است و آلت هر دو نوع رگهاست که از جگر رسته و چند قوی است اول

جاذبه ماسکه هاضمه غاذیه ... قوت آن را نفس ... هاضمه قوت دافعه است که
غذا را بشاید دفع کند و این چهار قوت خادم غاذیه ... جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه ... غاذیه است
منمیه است و کار هاضمه چند نوع است گاهی چیزی که ماسکه دارد هضم کند و گاهی فضله را جدا کند تا غذا گردد و گاهی فضله را
مستعد ... منمیه قوتها ... و هر اندامی بنصب خویش جذب کند و آنچه استخوان و دماغ را بشاید غذا از آنها
سازد اول هاضمه معده طعام را کیلوس گرداند و جگر کیلوس را خون گرداند و خون از جگر باندامها رسد جاذبه هر اندامی
او را بشاید جذب کند و ماسکه نگاه دارد و هاضمه کیموس گرداند و غاذیه کیموس را بدان عضو مانند کند منمیه قبول کند و
بدان اندام پیوند دهد این قوتها اسباب بقای شخص کرده تا چندانکه ممکن باشد باقی ماند بامر آفریدگار تبارک و تعالی
و دو قوت دیگر سبب بقای نوع کرده یکی قوت مولده است و دیگری مصوره است قوة مولده و تولید نر و ماده از منی
جدا کند از هر جزوی از جزوهای عضو ... آید آن جزو که از وی استخوان و عصب را بشاید مزاجی دیگر دارد و طبیبان آن را مغیره اول
گویند و قوت مصوره از و خطها و شکلها اندامها پدید آرد و هرگاه که غاذیه و جگر قوتها تقصیری افتد و قوت دافعه اندامها
نیز تقصیر کند استسقا لحمی تولد کند و اگر جذب کرده ... ماند او نشده بهق و برص تولد کند

فصل سیم در بیان قوت حیوانی قوة حیوانی قوتیست که اندامها بوجود او قوت حس و حرکت دارد و معنی حیات
در همه وجود او پدید آید و روح نزدیک طبیبان گوهر لطیف که از بخار خون و لطافت اخلاط تولد کند چنانچه ماده اندامها
کثافت اخلاط است ماده روح لطافت اخلاط بود و لطافت طعام در جگر خون شود و لطافت خون در دل روح گردد
هرگاه روح تولد کند در حال قوت حیوانی گردد همه اندامها قابل قوت نفسانی شوند و اگر قوت نفسانی از عضوی زایل
شود و قوت حیوانی برجا باشد عضو زنده بود چون عضو مفلوج که حس و حرکت ندارد و زنده باشد و تباه نشود و عضو
مرده جهت آنکه قوت حیوانی او باطل شده بود و تباه گردد و عضو مفلوج چون علت او زایل گردد حس و حرکت بدو باز آید
و نزدیک طبیبان تا روح در هر اندامی مزاج این اندام نگیرد شایسته قبول حس و حرکت نگردد تا در هر اندامی استحالتی بیابد
و مزاج آن اندام نگیرد و قابل قوتهای نفس نگردد و فعل قوتها در اندامها پدید نیاید چون حس بصر و سمع و شم و ذوق و لمس
از اندامها که قوت ... پدید نیاید که روح حیوانی قوت نفسانی از دماغ بعصب سمع و بینی و زبان رساند تا افعال
قوتهای نفسانی در اندامها پدید آید و معلوم گردد که روح بمجرد مزاج خویش قابل قوت نفسانی نگردد تا قوت حیوانی در وجود
نگردد

فصل چهارم در بیان قوت نفسانی قوت نفسانی حس و حرکت را گویند و قوت حس دو نوع است یکی را حس ظاهر گویند
و دیگر را حس باطن حس ظاهر پنج است بینائی و شنوائی و بوئیدن و چشیدن و حس لمس که وی حس ظاهر را هشت
گفته اند چهار دیگر حرارت و برودت و رطوبت و یبوست ... داخل حس لمس کرده اند چنانکه قوت بینائی با قوت لمس در
چشم موجود است ... حس باطن پنج است یکی حس مشترک است ... که ادراک همه محسوسات اول بدو رسد [illegible]
... حس مشترک گویند و جای او از مقدم دماغ ... دوم قوت خیال ... سیوم قوت متفکره است چهارم [illegible]
... حافظه ... قوت وهم است که ... ادراک کند ... و قوت خیال ... نگاه دارد و آلت [illegible]

از مقدم دماغ و لیکن نزد طبیب در هر سه قوت تمیز نیست یکی حس مشترک و دیگر قوت متفکره و دیگر قوت حافظه لیکن نزدیک طبیب قوت
دویم قوت متخیله است و بعضی محققان این قوت را گاهی متخیله گویند و گاهی متفکره و در صورتها که ادراک افتاده تصرفها
عجب کند گاهی صورت محسوس را که قوت حافظه جوید و تصور کند این صورت انسان بزنده و آنکه دو سر دارد یا شتر
و صورت نامحسوس چون کوهی از زمرد و خانها از یاقوت و محل این قوت میان این است از دماغ و قوت متخیله در حیوان
بجای متفکره بود در انسان و حیوان را قوت متفکره نیست و متخیله ضعیف بود و صورت محسوس نیز چندان نگاه ندارد که متخیله
انسان و این قوت متخیله در حیوان آلت قوت متوهمه است و متوهمه در حیوان قوتیست چنانکه از صورت گرگ در زبر کی
ادراک کند و حکم بر دشمنی کند و از صورت آنکه او را علف دهد دوستی ادراک کند که او دوست است اما قوت سیوم
نزدیک طبیب قوت حافظه است که نزد محققان قوت پنجم است و این قوت را نیز قوت ذاکره گویند و او خزینه معانی نامحسوس
است که متوهمه از صورتهای محسوس ادراک کند و آلت و محل این قوت جزو آخر دماغ است و طبیب آنست که این قوی را
و محل هر یک را بداند که اگر آفتی و تقصیری واقع شود علاج آن جمع کند **فصل پنجم** در بیان دانستن آنکه هر فعلی از افعال
اندامها بچند قوت تمام شود و معلوم باد که بعضی اندامها از فعل یک قوت تمام گردد و بعضی را بدو قوت آنکه یک قوت
فعل اندامها متشابه الاجزا است که هر یک غذا موافق خویش جذب کند مثل استخوان غذا سرد و خشک جوید و گوشت غذای
گرم و تر و دیگر اندامها بدین قیاس کار همه بمجرد قوت طبیعی باشد و فعل بهر دو سیر گردد در کشیدن و جذب غذا از خویش
همه بقوت طبیعی مجرد است و فعل عضله در دفع امعا و مستقیم و دفع مثانه بمجرد قوت اختیاری است و آنچه بدو قوت تمام
فعل معده و رحم و مری است اما فعل معده بقوت حس و دو دلیل آنکه هر غذا که در گرسنگی خورده شود معده آن را قبول می کند
و هر غذا که در سیری واقع گردد معده در قبول آن گران باشد و چون معده ممتلی گردد حس گرانی یابد و انعام و در حرکت
آید و احوال رحم نیز چنین است که هرگاه حس مباشرت یابد جاذبه او در حرکت آید و فعل مری بقوت اختیاری عضله
طواف است و دلیل بر آنکه فعل او بدو قوت است آنست که دارو که طعم او بد باشد اگرچه دارو خوار کوشد که بقوت اختیار
فرو برد جاذبه آن را جذب بدشواری کند و بسبب نفرت بر گردد و قی شود و حرارت قوت جاذبه را قوت دهد و ماده غلیظ را
رقیق و قوت ماسکه را برودت یاری دهد مر آنکه ماده را غلیظ کند تا امساک قوت ماسکه کمال بود بفرمان الله تعالی
و بعضی طبیبان گفته اند که باطن معده از کیلوس که در تجویف اوست غذا می یابد محل بحث است جهت آنکه تا کیلوس
از معده بجگر در نیاید و تحلیل نشود و خون نگردد و فضله خون که صفرا و سودا و آب که و آمیخته جدا نشود غذا ارکان
چگونه معده از کیلوس غذا گیرد و اگر کیلوس خام غذا معده شود مزاج بصحت نماند آن را چگونه هضم کند که غذا
او گردد و رای صواب آنست که قوتهای جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه معده هر یک دو نوع است جاذبه اول
از مری و از دهان جذب کند از برای همه تن و جاذبه دوم غذا حقیقی از برای خود جاذبه آنها را جذب کند و قوی کند آن
که طعام رقیق هضم ناشده نبرود از معده فرود آید یکبارگی باطلست جهت آنکه کار ماسکه نگاه داشتن است تا رقیق را
نگاه دارد که غلیظ را و بر آن چنانچه باید مشتمل شود که بر غلیظ تا هاضمه کار خود تمام کند و بعد از آن به دافعه سپارد و باذن الله تعالی

باب ششم در بیان شناختن تندرستی و بیماری که بسبب عرض بیماریها باشد و مزاجی و بیماریهای اندامهای
مرکب و غیر آن و مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در تندرستی و بیماری مطلق تندرستی مطلق آنست که مزاج
و ترکیب اندامهای مرکب و بسیط بر سیاقی بود که افعال اندامها همه تن بصحت تمام و بی آفت و اخلاط مزاج اندامهای
بسیط معتدل باشد بر طریقی که هر یک را باید و هر مزاج و ترکیب که متغیر گردد و ضرر در افعال او پدید آید
بیماری بود و اما بیماری حالتی است نا طبیعی که در یک قوت یا در بیشتر اندامها آفت پدید آید تندرستی مطلق یک جنس
بود و بیماری سه نوع است یکی آنکه مزاج اندامهای بسیط معتدل نباشد آنرا سوء مزاج اعضاء بسیط گویند دوم آنکه
ترکیب اندامهای مرکب در شکل و عدد که باید نباشد سیوم آنکه اجزاء اندامها پیوسته نباشد تا پیوستگی او گسسته شود
آنرا تفرق الاتصال گویند و بسیار باشد که قوتها از کار باز ایستد و آن توقف ضرر نباشد و بیماری نباشد چنانکه جاذبه و ماسکه
و دافعه کار خویش کنند و گروهی گمان برده اند که قوت مغیره را هیچ توقف نیست و برخلاف این بسیار توقف شود چنانکه
مردم متفکر که در وقت تفکر از احوال خویش بی خبر شوند و در بعضی مردم نیز از جهت ترس توقف نمایند و در زمستان جانوران
پنهان شوند و ضرر کردن غذا نخورند مغیره ایشان متوقف شود و توقف این قوتها مرض نباشد پس توقف
عرض باشد و چنانکه توقف هاضمه عرض باشد و ضعف معده مرض والله اعلم **فصل دویم** در فرق میان سبب و عرض
و مرض سبب چیزی را گویند که اول آن باشد و از سبب آن حال تو پدید آید و عرض حالی باشد طبیعی که بر بیمار پدید آید
و بیماری در باب گذشته گذشت و عرض سبب مطلق بیماریست مثال سبب و عرض و مرض هرگاه در تن عفونتی
باشد و از آن عفونت تپ تولد کند و نبض مختلف گردد عفونت سبب بود و تپ مرض و اختلاف نبض عرض مثالی دیگر
خلطی گرم در عضوی جمع گردد و عضو آماس گیرد و پوست عضو در رگها ظاهر کشیده شود و درد پدید آید سبب آمدن خلط و ماده
آماس مرض ظاهر کشیدگی و درد [illegible] و طبیب [illegible] زایل کردن مرض باشد و در علاج اول سبب زایل کند تا مرض زایل گردد
و مرض گاهی عرض گویند طبیبان [illegible] علامت [illegible] باشد که یک چیز از یک روی مرض باشد و همان چیز سبب از یک
جهت دیگر مثل آنکه سده که در منفذ [illegible] پدید آید از آن رو که منفذ بسته مرض باشد و از آن رو که متغیر شده سبب بود
و باشد که مرض سبب مرضی دیگر شود چنانچه قولنج سبب غشی و فالج سبب صرع شود و گاهی عرض مرض سبب مرض دیگر شود
چنانچه درد عصب سبب ورم گردد و صداع صعب که عرض تپ بود چون قوی گردد مرض شود **فصل سیوم**
در بیان بیماریها که بسبب مشارکت اندامها ظاهر گردد بیماریها مشترک [illegible] یکی بمشارکت معده و دماغ که بسبب
عصب که از دماغ بمعده پیوسته و بقوت حس این عصب بوی خوش بدماغ رسد و اگر مردم آب سرد خورد حس آن
در دماغ پیدا بود دوم آنکه چون دو عضو بهم نزدیک باشند یکی قوی و دیگری ضعیف بود فضله قوی ضعیف قبول کند چنانکه
نقل فضله دل و معده گشش ران فضله جگر و پس گوش فضله دماغ سیوم آنکه فضله عضو بالا بعضو زیرین [illegible] مثل نزله از
دماغ بشش آید چهارم آفتی بسبب مشارکت پدید آید چون شش که آلت دم زدن است و سپرز و حجاب بیشتر در
مشارکت آفت حجاب در دم زدن که شش آلت آنست پدید آید و چنانکه حنجره آلت آواز است اگر درد و آفتی رسد

او را ضعیف یا باطل گرداند و انکه عضوی را با عضوی مشارکت باشد چنانچه عضو دوم عضو اول را یا عضو دیگر
مشارکت افتد چنانکه دماغ را با جگر مشارکت است برگها که از جگر بدماغ رسد و غذا میرساند و جگر را با گرده مشارکت
غذا دهنده و منفذی که آب از خون جدا میشود بدان منفذ بگرده آید و لیکن بیماری جگر دماغ را با گرده مشارکت باشد
چهارم در بیان بیماریهای مزاجی هرگاه مزاج شخصی از مزاج صحت بگردد چنانکه گرمی و سردی بافراط شود و یا
و اثر هر یکی مزاج هر یک تغیر یابد سوء مزاج مفرد گویند و اگر در دو کیفیت بگردد چنانکه گرم و خشک شود یا سرد و خشک شود
یا گرم و تر و یا سرد و تر بود و این را سوء مزاج مرکب گویند و این هشت نوع است چهار مفرد و چهار مرکب از این هشت مزاج
دیگر ممکن نیست چنانکه مزاج گرم و سرد و مزاج خشک و تر و انواع سوء مزاج شانزده است چهار مفرد و چهار مرکب با آنکه
چهار ساده و چهار با ماده مثال سوء مزاج گرم بی ماده تب دق و مثال سوء مزاج گرم با ماده تب از خون و صفرا و
مثال سوء مزاج سرد بی ماده جمود است که در هوا سرد و باد و برف باشد و مثال سوء مزاج سرد با ماده فالج بود و
مثال سوء مزاج تر بی ماده نرمی گوشت و نرمی پوست و انرا ترهل گویند و مثال سوء مزاج تر با ماده استسقاء لحمی
مزاج خشک بی ماده تشنج خشک که بعد استفراغ بسیار و از بسیار ریاضت پدید آید و مثال سوء مزاج خشک با ماده سرطان و جذام این شانزده سوء مزاج
گاه در همه تن افتد و گاه در یک عضو و هر خلط که بیشتر یا کمتر یا ضعیف گردد سبب بیماری باشد و مزاج از اعتدال
بیرون برد و هرگاه خلط عفونت پذیرد و تب تولد کند و هرگاه از سوء مزاج آفتی در عضوی پدید آید درجه اول
باشد و اگر سوء مزاج طبیعت عضو را از اعتدال بیرون برد و تباه کند درجه دوم باشد فصل پنجم در بیان
بیماریهای اندامهای مرکب و غیر آن انواع بیماریها بسیار است بعضی در شکل اندام افتاده باشد و خلقت یک جزو
عضوی که صحت و منفعت آن در شکلی مخصوص است و شکلی دیگر بود چون تجویف دماغ که مستطیل باید و مدور بود
که مسطح باید و معده که بهر جانب او کوژ باید هموار بود برخلاف این باشد نا طبیعی باشد و چون شکل زبان که مقدار
مخصوص باید هرگاه بزرگتر گردد نا طبیعی بود و بعضی زیادتی عضو باشد چون انگشت زیادتی و ناخنه چشم و سنگ
در رگ گرده و مثانه و داء الفیل و دوالی در پای و [illegible] و آنچه نقصان در عضو بود چون چشم
کوچکتر باشد و علت [illegible] و بعضی چنان باشد که اندامی از جای خویش بیرون آید چون فتق و نتو [illegible]
در چشم و بعضی در منفذها و مجاری افتد چون انتشار و سبل که در چشم افتد و خناق و صرع و سکته که بسبب سده دماغ
بود و یرقان که بسبب سده جگر باشد و بعضی در سختی و نرمی چون [illegible] معده که درشت باید نرم شود و حلق
که املس باید درشت گردد و بعضی تفرق اتصال باشد چون قطع و کسر و شق و اماسها هم نوعی از تفرق اتصال
باشد از بهر آنکه ماده اماس در میان اجزاء عضو جای کند و اماس پدید آید و اماس قسمت مرکب جهت آنکه هیچ
اماس بی ماده و سوء مزاج و تغیر شکل و حجم عضو خالی نباشد و اماس بیشتر در اندامهای نرم واقع شود و گروهی گمان
برند که در اندامی که در غایت نرمی و سختی باشد اماس نیفتد و این گمان باطل بود جهت آنکه دماغ در غایت
نرمیست و استخوان در غایت سختی و اماس پذیرد [illegible]

ظاهر شدی و حس او و شریانهای کو ای بود در وی عصب است و عضوی حس در حرکت شریان بدان بار سبب لی
در باید چرا ممکن نباشد که آماس گرم نفوذ کند زیرچین بر روی که در تن او خلط بد یا نیک آمیخته بود اگر او را جراحت
رسد و خون بسیار از وی رود و خلط بد در تن او بماند بر تن او آماس و بثره پدید آید و بعضی حالهاست که طبیب
آنرا از جمله بیماری شمرد چون داء الحیه و داء الثعلب و ریختن موی و از رنگ خویش گشتن چون بهق و برص
و نمش که بر بشره پدید آید و بعضی پوست را بخراشد چون حکه و جرب و بعضی بیماریهاست که در قبیله باشد
و بجهات یابند چون سل و نقرس و برص و جذام و صلع و هر عضوی که از پدر ضعیف بود فرزندی همان عضو ضعیف
بود در بیشتر احوال و بعضی بیماریهاست که به وبا از یکدیگر فرا خاصه در غذاهای تنگ چون درد چشم و آبله و تب وبا
و سل و برص و جذام و برتو غذا که غذا بد بود سبب گشتن [illegible] بردار ان دو در باید بود و باب ششم در بیان
احوال نبض و مشتمل بر بیست فصل بود فصل اول در بیان نبض و حرکت و احوال آن نبض حرکت شریانهاست و هر
دو حرکت و دو سکون تمام شود حرکت اول بگشادن و بالا آمدن رگست و آنرا انبساط گویند و سکونی از پس آن و حرکت
دوم را انقباض گویند و آن در هم کشیدن و بزیر رفتن رگست و سکونی از پس آن جهت آنکه ممکن نیست که چیزی بجانب
حرکت کند و بنهایت آن جانب رسد و از آن جانب بازگردد و بجانب مخالف باز آید و در میان این دو حرکت
سکونی نباشد زیرا که دو حرکت مخالف اند یکبار پیوسته محال باشد و در میان نهایت رسیدن حرکت انبساط و آغاز حرکت
انقباض سکونی باشد و حرکت انبساط ظاهر تر بود و دایم آنرا بانگشت توان یافت اگر وقتی که ضعف قوی بود حرکت
انقباض پیش بعضی چنان است که در نتوان یافت و درست آنست که در نبض عظیم و صلب و قوی و بطی در توان
یافت و حرکت همه شریانها با حرکت دل برابر باشد مگر شریانی که بجراحت و قرحه نزدیک بود حرکت او زودتر از حرکت
دل بود بسبب الم و حرکت شریانهای دیگر اعضا که آنجا المی نباشد بحرکت دل برابر باشد از بهر آنکه شریانها شاخهای
دلست و از وی رسته فصل دوم در بیان منفعت نبض و آنچه از نبض معلوم شود بباید دانست که دل اصل بالای
[illegible] شریانها هر یک چون دل یک عضو است و روح را که در دل است حاجت بدم زدن از راه شش است و
[illegible] شریانهاست همان حاجت از راه مسام پس فایده نبض نسیم تازه بروح رسانیدن بود و بخار دود ناک از وی
دور کردن و حرکت دل و شریان یکبار بود و سبب حرارت غریزی و قوت حیوانی دلست و تن بقوت روح حیوانی زنده بود
و حرارت غریزی که در قوت حیوانی همه اندامها بقوت حرارت غریزی رسد و اندامها همه قوت طبیعی و نفسانی بقوت حیوانی
قبول کنند و قوام تن بقوت حیوانی و حرارت غریزی است و جای این هر دو در دل است و حال همه قوتهاست و حال اول
[illegible] توان کرد و حال دل از حرکت شریان طبیب را حاضر نیست که حال قوت حیوانی و حرکت دل و شریانها و حال
روح [illegible] باشد و این حال از حرکت شریانها جست و در تجویف دل و شریانها خون است و روح پس طبیب که دست بر نبض
[illegible] و دراز و دیر و زود نهد و آنچه در تجویف دل و شریانهاست از احوال مرض از بسیاری و کمی و ضعف او
تمام در یابد فصل سیوم در بیان آنکه نبض از کجا و چگونه باید جست نبض از شریانهای ساعد باید جست جهت آنکه زود

توان او را دوا از بودن آن شرم نباشد و این شعر با نقاولت و گوشت در نیابد و بسیاری و از بخار ناحیتی خیست چون شریان
صدغ و ظهر القدم و [illegible] آنست که [illegible] و بطئ و نبض و [illegible] بگذارند و ساعد زیر پهلو باید داشت و دست گشوده باید و [illegible]
بدست چیزی نکند و نبض اگر قوی باشد بقوت میانه باید گرفت و اگر ضعیف باشد انگشتان [illegible] باید [illegible]
باید طبیب دست آنقدر نگاه دارد که حال او معلوم گردد از عظم و صغر و گرمی و سردی تفاوت شود [illegible]
و دریافتن آن نبض کلی بود و انگشتان طبیب لطیف باید و بسر انگشت کاری نکند که پوست سخت شود [illegible]
شریان نبض تمام انواع نبض که در وی باشد و مناسب حال بیمار بود ملاحظه نماید نبض آن شخص [illegible] باید و نبض [illegible]
گرفت که از خشم و شادی و اندوه و ماندگی و ریاضت و حمام و از خواب بر خاسته و از بیداری بافراط [illegible]
و مانند آن دور باشد و نبض هر نوع هر شخصی دیگر بود در هر عمر و فصل و حال و مزاج و سکن و طبع او باید [illegible]
اولی آنست که بار با گرفته باشد و عادت و حرکتهای آن آزموده تا از تفاوت و تغیر در یابد [illegible]
نبض قیاس معتدل باید کرد تا سریع و بطئ و قصیر و طویل و غیر آن معلوم گردد فصل چهارم در بیان اجناس [illegible]
نبض اجناس نبض ده است جنس اول که از مقدار حرکت رگ جویند و انواع آن نه است طویل و قصیر [illegible]
و دقیق و غلیظ و عظیم و صغیر و شاهق و منخفض و معتدل جنس دوم که از قوت حرکت جویند و آن سه نوع است [illegible]
جنس سیوم کم از کوتاهی و درازی زمان حرکت جویند و آن سه نوع است سریع و بطئ و معتدل جنس چهارم [illegible]
سکون رگ جویند و آن سه نوع است متواتر و متفاوت و معتدل جنس پنجم از کیفیت رگ جویند و انواع آن سه نوع است [illegible]
و گرم و صلب و نرم و معتدل جنس ششم از روح که در میان رگ است جویند و آن سه است ممتلی و خالی و معتدل جنس هفتم
از راستی و ناراستی حرکت رگ جویند و انواع این شش است مستوی و مختلف و منتظم و نامنتظم [illegible]
که آن را ذی الوزن گویند اما نبض طویل آنست که از درازی رگ انگشتان زیاده خبر دهد و قصیر [illegible] انگشت [illegible]
و عریض نبضی باشد که انگشت از سطوح حرکت رگ تمام خبر یابد و سطوح رگ پهنای او بود و دقیق ضد [illegible]
عظیم نبضی بود که حرکت او در درازی و پهنائی رگ تمام شود و صغیر ضد عظیم و شاهق آنست که مرتفع [illegible]
نیز گویند و منخفض نبضی باشد افتاده و بالا نیاید و ضد شاهق بود و معتدل میانه بود در حرکت [illegible]
آنست که بر انگشت بقوت کوبد و ضعیف ضد قوی باشد و سریع نبضی بود که زمان حرکت انبساط او کوتاه باشد
و بطئ ضد اوست و متواتر نبضی که زمان سکون او کوتاه باشد و متفاوت ضد او باشد و نبض گرم و [illegible]
[illegible] نبض نرم آنست که قوت انگشت حرکت انبساط او را زود دفع نماید و صلب ضد او باشد و نبض [illegible]
آن بود که انگشت حرارت و رطوبت که در میان رگ باشد دریابد و خالی ضد ممتلی باشد اما نبض مستوی [illegible]
در حرکت بازپسین او بحرکت اول ماند در همه حال بدین جهت او را مستوی گویند و مختلف نبضی بود که حرکت [illegible]
او مخالف حرکت دوم باشد و هر بار نوعی حرکت کند و نبض منتظم آنست که حرکت بر یک طریقه باشد و اگر [illegible]
ظاهر شود نامنتظم گویند اما نبض موزون آنست که زمان حرکت انبساط و حرکت انقباض و زمان [illegible]

کرا از پس هر دو حرکت باشد به تناسب بود او را مستقیم الوزن گویند و اگر حرکتها متناسب نباشد ردی الوزن گویند و آن چهار
یکی وزن نبض کودک را وزن نبض جوان باشد یا وزن نبض جوان را چون وزن نبض پیر بود او را متغیر الوزن گویند و قسم دیگر از اقسام خارج الوزن
چهارم وزن نبض کودک مثل نبض پیر بود و یکی از آفات که خارج الوزن گویند و آنچه دوم بود که وزن نبض کودک چون وزن نبض جوان نبود و نبض پیر

جوان و پیر و کودک در موضع خویش گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل پنجم** در بیان اسباب نبض اسباب نبض
اصلی و ذاتی سه است از اسبابی که گویند اول دل است و شریانها از آلت گویند دوم قوت حیوانی و او را فاعل گویند سیوم
در کشیدن دل است و شریانها هوا تازه را بحرکت انبساط و بیرون کردن بخار گرم را بحرکت انقباض و او را حاجت گویند
و هرگاه نبض از حال طبیعی گردد بسبب آن زیادتی حاجت باشد یا نقصان یا توانائی قوت یا ضعیف آن یا صلابت
یا نرمی آن از بهر آنکه اسبابی که جز این نیست و اسباب زیادت حاجت سه است یکی زیادتی حرارت دوم درد صعب
یا تعب و ماندگی مفرط سیوم بسیاری بخار دخانی که از عفونت اخلاط تولد کند و سرعت نبض دلالت بر این جنس دارد
و قوت بسبب حرارت عارضی مثل خشم و ریاضت و گرما زود زایل شود و نبض بحال خود باشد و قوت بسبب
حرارت عارضی ضعیف نگردد و بسبب حرارت تب ضعیف گردد پس معلوم شد که هرگاه اسبابی که معتدل باشد همه احوال
بدن معتدل و نبض نیز باعتدال باشد و نبض عظیم اگر حاجت زیاده باشد متواتر آید و اگر قوت ضعیف و آلت صلب نبض
سریع متواتر شود و اینجا که قوت ضعیف و آلت صلب و حاجت اندک نبض متفاوت آید و نبض بطی و دراز تر بود و اگر
قوت بود نبض صغیر باشد و ضعیف صغیر نبض بود که حرکت بود و درازی و پهنای رگ تمام نشود و سبب آن قوت استفراغ
و نا یافتن طعام و شراب و ریاضت بافراط و بیماریها و دردها باشد و سبب صلبی نبض حرارت تب محرق و ورم در احشا و بیخوابی
و غذا خشک و کمی غذا و گاهی از دکیسه بحران نبض صلب میشود مگر بحرانی که بعرق باشد نبض موجی بود و بحران نیک
در تن تندرستی مایل معتدل و طعام و شراب باعتدال و سبب نبض طویل و عظیم اگر باشی از عرض و ارتفاع باز دارد
صلبی آلت و فربهی و گوشت که بر سر رگ آید و سبب نبض عریض نرمی و خالی شدن گوشت و اسباب نبض قصیر اسباب
نبض عریض است ضعف و قوت و صلابت آلت **فصل ششم** در بیان انواع نبضها مختلف و اسباب آن هرگاه
سوء مزاج در دل و شریانها پدید آید حال قوت متغیر و نبض بدان سبب مختلف گردد و امتلا بدن و سده و اعراض
نفسانی موجب اختلاف نبض گردد و بسیاری خون در تن سبب اختلاف نبض باشد و آن اختلاف بفصد زائل گردد و از
خون غلیظ و امتلا آن در حوالی دل خناق و سکته پدید آید و هلاک کند و این امتلا مردم را که شراب بافراط خورد بسیار
واقع شود و از انواع نبضها مختلف ذنب الفار است و این ذنب الفار گاهی در یک نبض بود و در نبضها بسیار چنان
باشد که نبض قوی یا عظیم یا سریع و غیر آن آغاز کند و بتدریج ضعیف یا صغیر یا بطی میشود تا بحدی رسد که هیچ نماند
و او را ذنب منقطع گویند یا بحدی کمتر باز آید و آغاز کند بتدریج باز می آید قوی یا عظیم یا سریع میشود اگر کمتر از آن باز آید
ذنب راجع گویند و اگر بدان حد که آغاز کرده رسد ذنب ناقص الرجوع گویند و آنچه در یک نبض باشد با انگشت خنصر
نبض یا قوی باید و بخنصر بتدریج ضعیف تر باید و بسطی و سبابه و ابهام بدین نسق باز آید ذنب الفار ضعیف قوت بود

وآن ایشان که ضعف او قوی بود ذنب الفار دلالت بر بدی حال دارد و نبض مسلّی نبضی باشد که در قوت دم باشد ذنب الفار
باشد و اگر این افزودن او حرارت مطلقست دلالت او بر خیریت و اگر بر سان ذنب الفار دلالت او بر ضعف بود
دلیل خیریت و نبض منقطع چنان باشد که حرکت انبساط نزدیک انگشت سبابه تمام پدید آید و با انگشت وسطی نزدیک ظاهر
نشود و نبض ذو الفترة مانند این بود و سبب سقوط قوت باشد و چنان بود و این نبض که حرکتی آغاز کند و باز بود و باز
شود و دلالت بر غایت ضعف دارد و نبض غزالی همچون منقطع باشد و میان آغاز حرکت و تمام کردن سکونی باشد و
نبض ذو القرعتین آنست که به اندازه حاجت در حرکت آرد و بسبب صلابت عروق و گوشت که آنجا بود دیگبار نتواند
حرکت نمود و در میانه اندک توقف افتد پس از آن حرکت تمام کند چنانچه یک حرکت بدو دفعه آمده باشد و نبض
مختلف القرعه آنست که اول او ضعیف باشد و آخر آن بعکس این بود و نبض موجی آنست که نرم و پهن در طول
معتدل بود دراز ... بیمار بسان موج باشد و بعد از حمام و شراب و عرق ظاهر بود و در استسقا و فالج و سکته و ذات
الریه و اگر در تب پدید آید این علامت نشان عرق بود و سبب این نبض ضعف قوت باشد و نبض دودی آنست که باشد
موجی اما این صغیرتر و متواتر چون حرکت دود گرم است و گمان برند که سرعت و نباشد و بدان ماند که مرکب از نبض
و متواتر و مختلف و این سه نوع در یک نبض باشد و سبب این سقوط قوة بود و نبض نملی آنست که متواتر و صغیرتر از
دودی باشد و اختلاف داشته باشد نبض که تو زاده بود دلالت بر غایت ضعف قوت دارد و نزدیکی مرگ و نبض منشاری آنست
که موجی باشد جهت آنکه اجزاء رگ بلند و نرم و ناهموار باشد بدین سبب منشاری گویند و این نبض بیشتر ذات الجنب باشد
بسبب اماس گرم و در غشا باشد و نبض متشنج دو گونه یکی آنکه حرکت گوش دارد سکونی افتد و بسبب سقوط قوت بود و این را
ذو الفترة گویند دوم آنکه سکون گوش دارد حرکت واقع شود و سبب باز آمدن قوت باشد و این نبض الواقع الوسط
گویند و نبض متشنج و متواتر و ملتوی رگها در این انواع همچون بود و الی کشیده باشد اما ملتوی بخود دهی پیچیده و متواتر کشیده
و پوشیده این انواع بعد از استفراغها و بیماری با ترخشک بود و چون ... قبول نبض باشند کی حاصل شود از دو
انواع باشد و نبض مرتعش آنست که لرزان بود و سبب ارتعاش اخلاط بسیار و توانایی قوت و کوشیدن طبیعت
دفع علت و نبض نا موزون بیشتر بسبب مواد فاسد که در بدن جمع شود و قوت عاجز گشته و در زمان حرکت
بسبب ضعف واقع میشود **فصل هفتم** در بیان نبض اعمار نبض کودک سریع باشد یا متواتر و در
میانه قیاس با تن ایشان عظیم و با تن بالغ خطلیم باشد اما سبب سرعت و تواتر بسیار قوت نا تمام و سبب
بخار های تر و پیوستگی هضم باشد و سبب ناتمامی قوت نرمی اندامها تمام نارسیده بود و نبض جوان قوی
باشد جهت آنکه قوت دل و اندامهای او تمام شده و تری کودکی رفته و نبض کهل قیاس با نبض جوان صغیر
و بطی باشد و در عظیم و قوت میانه بود و نبض پیر ضعیف و متفاوت باشد و بسبب رطوبتهای غریب
نرم بود **فصل هشتم** در بیان نبض امزاج مزاج طبیعی گرم باشد نبض قوی عظیم و اگر گرمی مزاج نا طبیعی بود نبض
ضعیف چنانکه در تبهای محرقه و غیر آن و نبض مزاج سرد صغیر باشد متفاوت یا بطی باشد و نبض مزاج تر یا موجی با

بود و نبض مزاج خشک در شهر و قیاس نبض صلب اگر قوت قوی بود و حاجت بسیار بود و انقراض [illegible]
بیفتد **فصل نهم** در بیان نبض نر و با نبض ماده قیاس با نبض ماده قوی و عظیم از جهت آنکه مزاج مرد گرم
و تر بود و اندام ایشان [illegible] بسبب آنکه در کارها مردان بیشتر و قوی‌تر پس نبض مردان بقیاس با نبض
زنان متفاوت باشد **فصل دهم** در بیان نبض مردم فربه و لاغر نبض لاغر قیاس با نبض فربه عظیم و قوی
باشد عظیم از بهر آنکه حرکت او را نمود طول او عرض و عمق بالتی نیست و جهت متفاوت نبض بطی بود و نبض فربه
قیاس با نبض لاغر صغیر و سریع باشد اگر فربهی از گوشت بود در صحت قوت بسیار باشد اگر پیه بیشتر بخلاف
این حرکت کند **فصل یازدهم** در بیان نبض فصلهای سال نبض بهار معتدل بود در قوت زیاده بسبب اعتدال
و نبض اقلیم چهارم و شهرهای معتدل چنین باشد و نبض تابستان سریع یا متواتر و صغیر و ضعیف باشد و بسبب
و تواتر حرارت فصل باشد بسبب صغیری و ضعیفی بسیاری تحلیل عروق و نبض شهرها و مسکنها گرم همچنین باشد
و نبض خریف معتدل بود و بضعیفی میل دارد بسبب اختلاف هوا و ضد طبع فصل طبیعت حیوانی را و نبض
زمستان متفاوت بود یا بطی یا صغیر و نبض محرور قوی‌تر باشد و نبض شهرها و مسکنها سرد همچنین باشد و اسباب این
چند نبض را اسباب طبیعت لازم گویند از بهر آنکه مردم از کودکی و جوانی و کهلی و پیری و محروری و تری و خشکی
و فربهی و مادگی و نری و لاغری از فصلهای سال و مسکنها خالی نتوانند بود و هرگاه چنانچه طریقه غذا بود و شرب و
خواب و بیداری و غیره ملاحظه نمایند تندرست باشند و اگر بخلاف آن کار باشد بیمار گردد و این سببها را اسباب
سته گویند و آن حرکت است و سکون و طعام و شراب و هوا و مسکن و خواب و بیداری و استفراغ و احتقان و عوارض
نفسانی و احوال تن مردم در تندرستی و بیماری بدین اسباب بگردد و تغیر نبضها یاد کرده آید اگر خدای تعالی توفیق بخشد
فصل دوازدهم در بیان نبض کسی که ریاضت کشیده و ریاضت معتدل نبض تیز سریع قوی و عظیم شود
از بهر آنکه حرارت غریزی و قوت حیوانی قوی میشود و در آخر ریاضت سریع و متواتر از جهت آنکه حرارت تمام افروخته
شود و هرگاه ریاضت از اعتدال بیرون آید نبض صغیر و ضعیف و اگر قوت قوی باشد سریع گردد و بسبب صغیری و ضعیفی
[illegible] باشد و تحلیل بسیار و مانده شدن و اگر ریاضت بافراط شود نبض دودی یا نملی بود و بسبب آن بسیاری
تحلیل و ماندگی باشد **فصل سیزدهم** در بیان خواب و بیداری احکام خواب مختلف بود و نبض در اول خواب صغیر
شود یا صغیری و ضعیفی متفاوت باشد یا بطی از بهر آنکه حرارت غریزی در خواب بقعر تن باز گردد و بهضم غذا
و زیاندن فضلها مشغول گردد و هرگاه طعام هضم شود و حرارت غریزی و روح از غذا مدد گیرد و بظاهر تن میل
نبض عظیم و قوی گردد و هر وقت خواب بافراط شود بصغیری و ضعیفی و متفاوت و بطور باز گردد و از بهر آنکه فضله
غذا در تن بماند و حرکت بیداری تحلیل پذیرد و حرارت آن باندرون بدن باز گردد و نبض صغیر و ضعیف شود
و اگر وقت خواب در معده چیزی نباشد که طبیعت او را هضم کند نبض بطی و صغیر و ضعیف گردد و حکم نبض بیداری
آنست که بعد از خواب عظیم و سریع باشد پس بحال اصلی باز گردد و نبض کسی که ناگاه بیدار کند و بترساند ضعیف بود

بسبب آنکه روح بسبب ترس حرکت نماید بعد از آن عظیم و سریع و مختلف و مرتعش گردد و اگر ترس حقیقی نباشد آنگاه ان
رود و باطل شود و نبض بحال طبیعی باز آید و اگر ترس حقیقی باشد مدتی بر آن حال بماند **فصل چهاردهم** در بیان
نبض طعام و شراب طعام اندک خورده شود یا بسیار یا معتدل یا چیزی گرم یا سرد خورده باشد از آنکه مجموع
باشد یا سرد و یا معتدل نبض بسیار خوار مختلف بود و سریع و نبض کسی که طعام و شراب باعتدال خورد قوی و عظیم و سریع
بود و نبض اندک خوار باعتدال و مائل بضعیف بود و نبض هر که چیزی گرم خورد ضعیف گردد جهت آنکه مزاج
او گرم تر گردد و مزاج گرم موجب سرعت و تواتر نبض بود و اگر چیزی سرد میل نماید مزاج معتدل شود و نبض او
و اگر چیزی سرد خورد و مزاج سرد تولد کند و نبض او ضعیف و صغیر و متفاوت و بطی گردد و اگر چیزی گرم خورد
معتدل گردد و نبض او قوی شود و اگر چیزی بسیار یا اندک خورد بحسب نفع و مضرت آن نبض بگردد و طبیب را نصرت
باید کرد و نبض را باعتدال باید آورد و شراب آنچه نفع است بسیار آن نبض را مختلف کند و افراط شراب [illegible]
کند و هم باشد که در حینی بسبب امتلاء از آن هلاک شود و از بهر آنکه غذا را نگذارد و قوت مدد دهد نبض قوی گردد
و حکم بسیار آب همچون بسیار طعام است **فصل پانزدهم** در بیان نبض که بعد از دوا رود و استفراغ و احتقان
بود نبض استفراغ [illegible] ضعیف و بطی باشد و اگر استفراغ با فراط شود دودی و بطی گردد و نبض احتقان ممتلی باشد
و اگر احتقان با فراط بود نبض مختلف باشد **فصل شانزدهم** در بیان نبض اعراض نفسانی باید دانست که
اعراض نفسانی شادی است و غم و ترس و خشم و مانند آن نبض شادی عظیم و متفاوت بود و نبض غم ضعیف و صغیر
باشد با متفاوت و بطی بسبب میل روح از جهت غم بباطن و نبض خوف سریع و مرتعش و مختلف و مضطرب بود و نبض
غضب عظیم و شاهق و سریع و متواتر بسبب آنکه غضب حرارت را برافروزاند و نبض غضب اگر با خوف و خجالتی
مختلف بود و نبض لذت عظیم باشد از بهر آنکه لذت قوت را برفق حرکت دهد و موجب [illegible] و تواتر نبود **فصل هفدهم**
در بیان نبض که در گرمابه حاصل گردد و اگر آب گرم استعمال کند نبض عظیم و قوی و نرم شود و [illegible] سریع و یا متواتر بسبب
حرارت و اگر بسیار توقف نماید و حرارت تحلیل پذیرد نبض ضعیف و متفاوت و بطی شود و اگر آب سرد ریزد نبض
صغیر و متفاوت و ضعیف و بطی گردد و اگر ظاهر تن سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد نبض قوی و عظیم
و سریع شود و آب معدن آنچه خشک کننده است چون آب معدن زاج و گوگرد و آب شبت نبض را صلب گرداند
یا سریع **فصل هژدهم** در بیان نبض درد و اوجاع [illegible] نبض درد [illegible] سریع و متواتر بود و اگر
درد عظیم باشد و بطاقت ضعیف و صغیر شود و دودی و بطی بسبب [illegible] قوت باشد و هرگاه از
درد بی طاقت شود قوت ضعیف گردد نبض صغیر و ضعیف شود و نبض اماس گرم منشاری [illegible] بود و مرتعش
سریع و متواتر و نبض اماس صلب منشاری بود و هر چند اماس بیشتر منشاری نبض زیاده تر و نبض اماس نرم موجی باشد
و نبض اماس سرد بطی و متفاوت و نبض اماس پخته موجی بود بسبب آنکه هرگاه اماس پخته شود و تمدد زائل گردد
و آلت نرم شود و نرمی بموج آرد **فصل نوزدهم** در بیان بیماریها [illegible] مثل سرسام [illegible] صغیر و ضعیف

با صلابت تموج کند و هرگاه تپ گرم شود عظیم و سریع و متواتر بود و با عظمی و سرعت مختلف و مرتعش باشد و سبب صلابت
آماس بود که در غشاء دماغ واقعه شده بود و در ابتدا تپ صغیر و ضعیف باشد و انجا که قوت ضعیف باشد از تحاشش
مقدمه غشی بود و نبض برسام سرد متفاوت و بطی بود و سبب ماده بلغمی موجی باشد و نفس نیز بود و سطلبیاری بلغم تنگ
گردد و نبض صداع گرم سریع باشد و متواتر و نبض درد سر سرد متفاوت و بطی بود و نبض مردم دیوانه سبب ماده سودا
تنک صلب و صغیر باشد نبض عاشق نامنتظم بود و هرگاه نام معشوق شنود یا او را ببیند عظیم و معتدل گردد از جهت حرکت
آمدن دیدار و نام او نبض لقوه یا و تمدد صلب بود و اگر بستر خار بود متفاوت باشد نبض فالج موجی و ضعیف و
متفاوت و بطی و اگر قوت ضعیف باشد نبض نامنتظم
گردد نبض صرع اگر ماده بلغم باشد بطی و متفاوت و اگر سودا بود صلب و صغیر باشد نبض سکته موجی بود **فصل بیستم**
در بیان نبض انواع تپها نبض حمی یوم میل بعظمی و تواتر دارد و اگر مختلف بود منتظم باشد و اگر نامنتظم گردد حمی یوم نباشد
نبض تپ که از عفونت بود و در اول نوبت غایت صغیر و سریع و مختلف بود و در میانه تپ عظیم باشد نبض از
در اول مختلف بود و در میانه تپ بعظمی مایل گردد و نبض تپ بلغمی در اول منخفض و ضعیف و صغیر و متفاوت بود
و در آخر متفاوت مختلف شود و نبض تپ مطبقه عطبے و نرم و عظیم و قوی باشد و گاهی عظیم و سریع شود و اگر خون
عفن باشد عظیم و سریع و مختلف باشد نبض تپ ربع اگر ماده بلغم باشد نرم و بطی بود و اگر صفرا باشد سریع و متواتر
و اگر خونی نرم و عظیم و اگر سودا بود صلب و صغیر باشد نبض تپ حصبه و جدری که لغزکان میگویند
سریع و صلب و متواتر و گاهی مختلف گردد **باب ششم**
در بیان منفعت دم زدن نفع دم زدن همچون منفعت حال دل و نبض است و حالها تن و قوت
دل و روح طبیعی دم زدن بگردد بدین سبب احوال دم زدن همچون احوال نبض نشان دهنده است و احوال
و اسباب دم زدن همچون اسباب است که نبض است فاعل و آلت و حاجت اما فاعل قوت حیوانی است و
قصبه حلق و حنجره و شش و حجاب و سینه و عضلها که در میان پهلو و سینه است و حاجت نسیم هوا و خوش بسوی دل
کشیدن هوا و دود ناک از دل بیرون کردن هرگاه این سبها طبیعی بود و اگر یکی یا دو یا سه از حال بگردد نفس
نیز بگردد عظیم یا صغیر یا سریع یا متواتر یا متفاوت یا بطی یا منقطع یا نوعی از این انواع مرکب باشد و هر نوعی از
حالتی نشان دهد و اگر در تپ و ماننده آن دم زدن طبیعی بود نشان قوت روح و اعتدال حرارت غریزی باشد نشان
سلامت و بی آفت دم زدن بود و چون معده و جگر و سپرز و دم زدن ناطبیعی نشان بیماری صعب و آفت احشا
و آماس و درد باشد و در جمله نشانها دم زدن همچون نشانهای نبض است و تغیر این شکل تفاوت نبض بدین سبب
در این کتاب بدین مقدار اختصار کرده شد **باب نهم** در شناختن آب طبیبان آب بیش را تفسره گویند و دلیل
نیز گویند و این مشتمل بر بیست فصل است **فصل اول** در بیان آنکه آب تفسره میگویند بر احوال هضم معده و جگر
و غیره بر احوال اخلاط دلالت دارد و هضم سه است اول در معده طعام کیلوس گردد و هضم دوم در جگر است که

کیلوس در جانب مقعر جگر خون گردد و هضم سیوم در زردک اندامها خون انجا بقوت مغیره بر اندامی غذا گردد
و قوام تن بغذاست و خلط صفرا و سودا از لوازم هضم جگر بود و کیلوس بقوت جگر خون گردد و پخته شود پاره کف شود
صفرا بود و پاره ثقل شود و سودا باشد و انچه صافی ماند خون است و بیشتری از صفرا و سودا از جانب مقعر جگر از
خون جدا گردد و آب که خورده شود قوام خون را رقیق کند و در رگها باریک بگذارند و بجانب محدب جگر برآرد و انجا
بیشتری آب از خون جدا گردد و بجانب گرده و مثانه فرود آید و پاره غذا بگذارند و بعضی بعرق دفع شود و بعضی
باز بگرده و مثانه آید پس هر چه خون تولد شود اثری با آب بمثانه رسد بدین سبب گفته اند که اب از مثانه بیرون آید
از احوال همه تن و هضم معده و هضم جگر و اخلاط خبر دهد **فصل دوم** در بیان انکه پیش اب کی باید گرفت
و چگونه عرض باید کرد دلیل که بر طبیب عرض کنند اول شام [illegible] عادت نباید بخورد چیزی که رنگ اب را بگرداند مثل
زعفران و سبزی و آبکامه و صبر و غیره و خضاب دست و پای نگذارند که رنگ پیش اب بگرداند و گرسنگی و خشم و
ماندگی اب را تغیر کند و مزاج را گرم سازد و بیخوابی دلیل تیره سازد و هم رنگ از بهر انکه در بیخوابی طعام نیک هضم
نشود و بعد از جماع پیش اب چرب و ثقل سپید باشد بدین جهت پس این احوال بر دلیل اعتماد نباشد و حیض
و نفاس اب را التغیر دهد و قاروره بعد از یک ساعت عرض نماید تا انچه بر سر اب شود جدا بر آید و انچه رسوب بود
ته نشیند و پیش انکه شیشه قاروره نماید شیشه را ساکن باید داشت و بر روشنائی هوا عرضه باید کرد و از افتاب دور باید داشت
و از پیش شش ساعت نباید شود از بهر انکه لون و قوام او بگردد و شیشه صافی و سپید و شسته باید و میانه بود و وقت
دیدن شیشه بدست چپ باید گرفت و از سایه خویش دور باید داشت **فصل سیوم** در بیان انکه چند چیز
از پیش آب با چیست طبیب از دلیل هشت چیز جوید رنگ و قوام و روشنی و تیرگی و بسیاری و اندکی و
ثقل و کف و بوی بباید دانست که روشنی و تیرگی آب از قوام معلوم گردد جهت انکه بسیار چیزها غلیظ است
لیکن روشن است و شفاف مثل سپیده مرغ و صمغ و بسیار چیزها است که قوام ان رقیق و تیره است چون اب شیر
فصل چهارم در بیان عدد رنگ پیش آب اخلاط چنانچه هست بلغم و خون و صفرا و
سودا و رنگ اصلی آب چهار است سپید و سرخ و زرد و سیاه اما بحسب انواع بسیار شود سپید چهار نوع
اول مثل آب **دوم** همچو فقاع **سیوم** چون منی **چهارم** برنگ شیر بود و زرد شش نوع است تبنی و ترنجی
و اشقر و نارنجی و زعفرانی و ناری و سرخ چهار است گلگون و سرخی که احمر قانی گویند و سرخ که لیلابی گویند و احمر
اقتم گویند و سرخ برنگ خون بود و سیاه دو نوع است یکی سیاه مطلق و دیگری که زرد و سیاه مایل بود مثل
اب یرقان و در همه انواع تفاوت بسیاری واقع بود و رنگها مرکب بعضی دو رنگ و سه رنگ و چهار رنگ [illegible]
سبب رنگ مرکب را نامی مخصوص نیست و انچه نام خاص دارد اخضر و رصاصی و اسمان گون و کراثی
و نیلگون و مخاطی و ازرق و زنگاری و زرغوانی و غسالی و زیتی است و رنگی دیگر است که آمیخته بود از
[illegible] گویند **فصل پنجم** در بیان پیش اب سپید و اسباب آن اول سپید دلیل بسبب میوه های تر مثل خیار و خربزه

وغیره بود دوم بر آمدن صفرا و حرارت آن بجانب دماغ متوجه بود و دید آب رسوب نباشد مفسده احتیاط کنند
و علامت سلامت بود سوم آنکه در تپ صفراوی دماغ بسلامت بود و پیش آب سپید گردد و بسبب آمدن صفرا
بروده و بسیار اسهال صفراوی صحیح بود چهارم سپیدی آب بجهت بسیاری بلغم بود و رسوب سپید چون شیر باشد
و این نوع سکته و فالج دلالت کند پنجم بسبب گداختن پیه آب سپید شود و اگر باین نوع تپ آید نشان
دق باشد آن بحال بیماری نزدیک مرگ باشد که سبب گداختن پیه ضعیف شوند و اسهال تولد کند ششم
بجهت ریش مثانه و التهاب بول آب برنگ فقاع باشد و رقیق و یا سلیم و اگر سلیم نباشد نشان بسیاری بلغم خام یا نشان
سنگ مثانه بود و در اصل قضیب خارش و سوزش باشد هفتم در بحران بیماری بلغمی که آب غلیظ و ثقل بسیار باشد
هشتم بسبب سده آب رقیق بود نهم بسوی مزاج سرد پیش آب مثل آب صاف باشد دهم در علت
ذات الجنب آب صاف باشد و تشنگی غالب و هرگاه آب گلگون نماید حال بهتر آید یازدهم سبب آن بول سپید بود و چهار اندام بها
بعضی التهابی بول بود و باید دانست زرد و سپید شدن آب پس از بحران نشان رنگ باشد و اگر بعد از اول که تپ آید
سپید بود که دماغ بسلامت باشد و آنچه آن سپیدی بنماید علامت آن بود که تپ سریع باز گردد و اگر بیماری حاده بول سپید
و غلیظ و تیره باشد و تشنج ظاهر شود نشان موت بود و اگر در دق آب رقیق و سپید بود و دماغ بسلامت بود نشان انتقال
بحران باشد بخراج و اماس در عضوی که زبون تر باشد آب سپید و رقیق که بر سر آن ثقل رقیق و زرد باشد نشان تشنج بود
علامت اضطراب و زردی نشان حرکت و ثقل بر سر آب نشان حرارت بجانب دماغ و اگر باین نشانها رعاف شود خطر
ناک بود و اگر پیش آب خرطوب و خوب بود و سپید باشد کم خطر بود **فصل ششم** در بیان دلیل زرد و اسباب
آن آنچه بحران دلالت دارد آب زرد و اول درجه تبنی بود دلیل اعتدال است و ترنجی نزدیک اعتدال است
و اندک میل بگرمی دارد و نارنجی و رقیق هم نشان این دو حال بود هر چند آب زردتر دلالت او بر حرارت قوی
تر پس اشقر نارنجی ... باشد و هرگاه که سرخ تر شود حرارت کمتر باشد از جهت آنکه در غایت سرخ اجزاء تری و زمینی بیش باشد
و در رنگ زرد اجزاء آتشی و هوائی زیاده بود و اشقر ناری گرم تر از همه رنگها باشد و بعضی از حکما گفته که بیمار
بیماریها حاده دیدیم که از روز اول آب ترنجی بود و بعد ازان نارنجی ماند و بیمار پیش از روز چهارم هلاک شد و در سرسام گرم گفته
همیشه آب اشقر دیده ایم و اشقر ناری اگر رسوب نکند بد باشد و مردم تندرست بسبب ریاضت گرمی طعام آب
زرد شود و موجب آن حرکت صفرا باشد **فصل هفتم** در بیان پیش آب سرخ و اسباب آن آب سرخ سلیم تر از آب زرد است
جهت آنکه سرخ علامت غلبه خون بود و خون بهترین اخلاط است و اگر سرخی رقیق باشد نشان درازی بیماری باشد
از بهر آنکه رقت نشان خامی بود و آب سرخ بی رسوب نشان علت ... و اماس جگر و اگر در آب سرخ رسوب سپید پدید آید
نشان سلامت بود و اگر آب سرخ صفرا سیاه سوخته بود دلیل آن باشد
که بحران نزدیک خواهد بود و آب سرخ که قطره قطره آید نشان ضعف جگر و مثانه بود آب سرخ اندک و رسوب زرد و بد باشد و پیش آب
سرخ بعد از آنکه تپ باز زایل شد علامت گرمی جگر باشد و اگر سرخ و رقیق با ضعیف معده و خارش اندامها بود

یرقان باشد سرخی آب با خستگی طبع و با سعال نشان سل بود خاصه اگر دمی باشد و اگر آب با خون و اخلاط آمیخته بود و ریشه
ز دو از غلظ جدا گردد نشان آن باشد که منفذ گرده کشاده و فسخ شده و اسباب سرخی پیش آب اول درد صعب چنانکه در قولنج
سرد سبب وجع جگر گرم شود و صفرا تولد کند و آب رنگین شود دوم آنکه از منفذ که میان زهره و جگر صفرا در آن منفذ از جگر به زهره رود [illegible]
آن صفرا از راه بول فرود آید و بدان سبب قولنج سرد تولد کند سوم بسبب ضعف جگر چنانکه در استسقا و بیماری جگر آب همچو غساله گوشت باشد
چهارم آنکه سده در میان گرده افتد و رطوبت در رگها عفن گردد پس آب سرخ بود پنجم بسبب غلبه صفرا و حرارت سرخ شود و ششم
از ضعیفی گرده آب سرخ بود **فصل هشتم** در بیان بول سیاه و آنچه بر آن دلالت دارد بول سیاه و رسوب سیاه
باشد و بدتر باشد و رسوب سیاه معلق و آنچه بر شراب [illegible] امیدوار بود از بهر آنکه رسوب سیاه [illegible] رسوب
ست بول سیاه اندک در بیماری حاده خطرناک باشد همچنین هر چند غلیظ تر بدتر اگر در اول بیماری باشد و آنچه در آخر
بیماری پدید آید بیشتر بسبیل بحران باشد رسوب سرخ بر سر بول سیاه در بیماری حاده علامت ورم دماغ و نزدیکی موت
باشد بول سیاه و رقیق بوی تیز در بیماری حاده نشان درد سر و هذیان باشد و ممکن بود که بر عقب یا عرق تحلیل یابد
بول اشقر و غلیظ که بعد از بول سیاه و رقیق بود نشان نضج باشد اگر راحتی پدید آید و اگر [illegible] نشان [illegible]
و در تب محرقه بول سیاه رقیق و ثفل پراکنده باشد و گرانی گوش مقدمه رعاف باشد بول سیاه و رقیق در ذات الجنب
و ضیق النفس نشان مرگ بود و بول رقیق که میل بسیاهی دارد نشان بیماری دراز و خطرناک باشد بول یرقان
که از سرخی بسیاهی زند اگر غلیظ و تیره باشد علامت خیر و گشادن سده بود در بیماری سپرز و اندک ثفل نشان
صعوبت سده باشد بول سیاه و زنگاری بد باشد و زنگاری بدتر بود بول مردم [illegible] اگر سیاه باشد
نشان سنگ گرده و مثانه بود و سیاهی بول سوختگی ماده و حرارت بود در اکثر اوقات **فصل نهم** در بیان الوان
رنگهای مرکب و مختلف بول سبز نشان ترکیب علت بود از سودا و بلغم از بهر آنکه سبزی نبات از ترکیب آب [illegible]
تولد کند و بول سبز مقدمه تشنج باشد و مقدمه جذام بود و سبزی بول اطفال قتال باشد و بول آسمانگون کسی بود
که او را سرما زده باشند و اگر در بول ثفلی بود امید خلاصی باشد رسوب زیتی نشان سل بود و بول زیتی در روز
چهارم و ششم نشان مرگ بود و بول نیلی نشان خامی اخلاط باشد بول ازرق نشان اول حمل بود و آخر حمل
سرخ شود و بول حامله اگر بجنبانند تیره شود و آخر حمل بود و اگر تیره نشود [illegible] اول حمل بود و بول ارغوانی
نشان سوختن صفرا و سودا باشد و بد بود و بول بدرنگ مثل آب [illegible] و شراب تیره و آب نخود نشان آماس
بود و بسیار وقت بول حامله بدین رنگ باشد و بول مستسقی بیشتر بقوام گلاب [illegible] سرخ بول اگر [illegible] و رسوب
نشان اخلاط گوناگون باشد **فصل دهم** در بیان دلایل قوام بول قوام بول غلیظ بود و یا رقیق یا معتدل و رقیق
آنست که غلیظ خالص و شفاف بود و تیره چیزی [illegible] آمیخته باشد اسباب بول رقیق [illegible] است یکی ناگواریدن طعام
و دوم سده سیوم مزاج سرد و خشک چهارم ضعف حرارت غریزی پنجم خوردن [illegible] ششم ضعف گرده [illegible]
در گرده و بیماری بول [illegible] آماس [illegible] هر چه خورد و شود فرود آید [illegible] بول [illegible] طبیعت [illegible] باشد

سفید و سپید بود و رقیق نا طبیعی باشد بول رقیق از نا ایم تیز بد باشد خاصه در بیماری حاده و اگر بعد از مدتی نشان نضج ظاهر شود
نشان بهبود و بیماری باشد علامت بحران انتقال باشد بول رقیق از مردم تندرست اگر املی بهی باید نشان آماس باشد و اگر غلیظ
نشود و املی نباشد لیکن در پوست خارشی و در تن گرانی بود علامت تشیره باد آید و کرد و بحران باشد و بول رقیق در
بیماری نشان سردی مزاج چون مزاج پیران و در همه بیماری نشان خامی ماده باشد نشان سیاه و یا صداع و بول زرد و رقیق
در بیماری نشان آغاز نضج باشد و اگر بر این حال بماند بد باشد و زردی از آمیختن صفرا بود بول سرخ رقیق نشان رنج در صفت
باشد بول سرخ صافی رقیق نشان درازی بیماری بود و بول رقیق بعد از بحران علامت نکس بود و اگر رقیق باد در زرد میان
ضعف ساقها پی باشد نشان آماس گرده بود و بول رقیق بسیار از بسیار گرانی اندامها و سقوط قوت نشان خیر و پاکی [illegible]
تن باشد بول غلیظ یکبارگی ستبر آید و عقب آن راحت بود و توانایی قوت باشد و اگر اندک آید ضعف قوت و بسیاری خلط غلیظ
بود و بزرگی نشان بسیاری ماده اثر نضج باشد و بول غلیظ مثل بول […] که جهت درد سر بود یا تباه شدن اخلاط و بول غلیظ اگر
بعد از یک ساعت رسوب نکند نشان حرارت ماده غلیظ و اگر […] انکه رقیق بود غلیظ شود نشان بحران
و علامت الم در دل و حوالی جگر و آنچه سبب آن بسیار غذا بود و ریاضت نابرون باشد و رسوب مثل ریم و صدید تن
بدان پاک شود و رسوب همچون ریم سبب تولد سده و سنگ کرده باشد اگر گرانی لباق بدران فرود آید و اگر […]
سیوز و بخار و سنگ در مثانه باشد و آنچه صافی بود آنکه تیره شود علت هنوز در حرکت بود اضطراب زیاده […]
و نشان دیوانگی باشد بول سپید و غلیظ از بسیاری رطوبت باشد و غلیظ و سرخ از غلبه خون و اگر با درد معده و خارش همه تن
باشد مقدمه یرقان باشد بول تیره و گنده و با عسر نشان سقوط قوت دهد **فصل یازدهم** در بیان بسیاری و اندکی بول
بسیاری بول بی تشنگی نشان استفراغ رطوبت باشد در قولنج اگر بول غلیظ و بسیار دید علامت حل قولنج و زوال علت آن
بود و بول بسیار تنگی در از مردم متنعم و کم ریاضت سود مند بود و در رحمت سبز و نقرس خونی اگر رسوب بسیار و نرج […]
بول سپید و اندک از بیماری حاد بد بود و مقدمه استسقا بود و تقطیر بول بی اراده در بیماری حاده نشان آفت دماغ باشد
و اختلاط عقل و علامت رعاف بول اندک از ضعف قوت بود و اگر سیاه و با تغیر و درد در بیمار حاده نشان […]
ماده و کمی رطوبت و هم اختلاط عقل بول اندک رقیق و سرخ در یرقان قوت سده و نشان استسقا بود **فصل**
دوازدهم در بیان دلایل کف […] کف از نفخ بسیار بود و بزرگی حبابهای کف و ناگشادن حبابها بود […]
از […] غلیظ باشد و در بیماری گرده بد بود کف هم رنگ بول زرد یا سیاه نشان یرقان باشد کف همچون شیر نشان بیماری
شش بود کف همچون کف دریا بول سرخ نشان سودا و خون و دیوانگی باشد **فصل سیزدهم** در بیان دلایل رسوب
[…] بول آنکه مثل ریم است در اسهال و در اخلاط […] گرده […] مثانه که در […] ریم سپید نشان پختن ماده باشد
در بیماری رسوب علامت پرانیدن ماده و از خون جدا کردن بود و رسوب بد نشان ضعف قوت همه تن را است و همچنانکه
ریش که سر او بگشاید درد و در زایل شود بیماری چون بنهایت رسد و صعوبت آن زایل شد خشکی در بول پدید آید و رسوب
ظاهر شود و اگر طبیعت از هضم غذا و پرانیدن باز ماند سبب بیماری گردد و […] انکه طبیعت تندرست غذا را هضم […] تمام

مضمحل کند و بول او رسوب نباشد اگر در بول مردم فربه و کم ریاضت و چون رسوب نشان نضجگی و قوت طبیعت است اعتماد بر نضجگی ماده برسوب
توان کرد و در بول مردم لاغر رسوب سپید املس محمود باشد خلهار آن یعنی رشته میل سوی بن قاروره دارد و طبیعت قاروره
که رسوب دارد در هفت حال ملاحظه نماید اول نضجگی و ناهمواری دوم حال کمی و بسیاری سوم حال رقیقی و غلیظی چهارم حال
رنگ آن پنجم قرار آن در قاروره ششم آنچه پدید آید در آن هفتم آمیختگی آن با آب و جدا گشتن از آب فرق میان رسوب
نیک و بد آنست که رسوب نیک در بن قاروره باشد و سپید و هموار در روی آن عمیق‌تر و اگر بجنبانند باز بجای آید
و رسوب خام غلیظ باشد و اگر بجنبانند پاره پاره شود پس اعتماد بر همواری قوام رسوب باید کرد و بسیار دیده شده که رسوب
سپید بوده و روی آن درشت و قوام آن ناهموار بوده بیمار هلاک شده و رسوبها بیشتر همرنگ بول باشد و آنچه همرنگ
نباشد سرخ بیشتر پس رقیقی و قوام رسوب بد آنچه ناهموارتر و اجزاء آن پراکنده‌تر بهتر و رسوب طبیعی سپید … جنس
… مخاطی … سویقی نخالی کرسنگی … زیلی شعری دمومی لعینی همچون پاره خمیر گداخته باشد اما
مخاطی غلیظ و سپید و قوام آن مخالف قوام رسوب پخته باشد نشان سردی مزاج و بسیاری رطوبت غلیظ بود در تن و در
مجاری بول نشان بحران … مفاصل و نشان … آن مدتی ریم باشد علامت گشاده شدن قرحه گرده
و مجاری بول باشد و فرق میان ریم و رطوبت خام آنست که ریم متانه گنده باشد و اگر بجنبانند پراکنده شود و از هم گسلد و اگر با
آمیخته شود و برنگ آب سپید گردد و مثل شیر و سرخ از گرده باشد و سبب آن قرحه گرده باشد
خراطی سرخ سپید … باشد نخالی کوچک از خراطی … لکن … سپید نشان جرب مثانه باشد اگر … بزرگتر از نخالی باشد
و رسوب آن اگر از جگر بود سیاه بود و آنچه از گرده بود همچون گوشت پاره تازه و لون آن برزردی زند و گاهی
بسیار … سویقی بزرگتر از نخالی بود نشان سوختن خون باشد یا گداختن گوشت آنچه گداخته شود زرد و آب بود و پس …
حرارت خشک شود و چون سویق … همچون دانه ارزن بود و رسوب سویقی باشد … از گرده بود و گوشت باشد …
نشان گداختن … باشد و گاه مثل آب زرد باشد اگر بسیار بود و از آب جدا شود از گرده باشد و شعری … سرخ
تولد آن از رطوبتی باشد که در مجری باریک خشک و غلیظ گردد و بشکل موی بسته شود و جالینوس میگوید از آن …
… رسوب ریگی علامت سنگ در ریگ باشد در گرده و مثانه آنچه از گرده باشد سرخ بود و آنچه از مثانه باشد سپید بود …
نشان بلغم غلیظ است که در عضو بماند و موی رسوبها … هرگاه برنگ خون بود نشان ضعف جگر باشد و اگر آنچه … باشد …
بیشتر بود و گاهی کمتر علامت ریش گرده باشد و اگر در بول … بار بار خون بسته آید … پاک شود و رسوب مثل
خمیر دلیل ضعف معده بود و بیشتر اوقات از خوردن شیر و پنیر و مانند آن باشد **فصل چهاردهم** در بیان اندکی و بسیاری
رسوب در بول زنان … رسوب بسیار باشد در رنگ اندک و بسیاری رسوب … نضج علامت زایل شدن علت بود و اگر
رسوب نیک بسیار از آن بود که بدان شخص … باشد نشان فضله بسیار بود در تن نشان احتیاج باستفراغ **فصل پانزدهم**
در بیان … رسوب دلالت دارد سیاه و تیره … حال بیمار دلالت کند یا بر افراط حرارت بود یا نابود شدن حرارت غریزی یا فرط
برودت و رسوب سبز مقدمه آسمانگون نشان سردی مزاج بود و رسوب سرخ علامت غلبه خون … و فساد ماده و درد …

اما اگر بسیار سلامت باشد و رسوب زیتی نشان سل بود **فصل شانزدهم** در بیان قوام رسوب بول آنچه در صحت یاد کرده شد
خاصه در باب رقت بیان رسوب نیک آنچه هر چند هموارتر و قوام او متصل تر و املس بود بهتر باشد و رسوب بد آن است که ناهموار و
پراکنده و نامعتدل بود **فصل هفدهم** در بیان پدید آمدن رسوب هر گاه روز چهارم غمامه سرخ پدید آید در هفتم
بحران شود و اگر پس پدید آید در چهاردهم بحران بود و [illegible] و اگر روز چهارم رسوب سبز پدید آید نشان بود که بحران
نخواهد بود و بیماری بتحلیل زایل خواهد شد و اگر روز ششم رسوب نیک پدید آید روز [illegible] بحران کند و اگر غمامه یا رسوب
معلق در بول بیمار پدید آید و هیجان باشد نشان بحران خراجی باشد **فصل هیجدهم** در بیان بوی بول تیره و گنده در بیماری
و [illegible] نشان افراط حرارت بود و ترشی بوی بول نشان استیلای [illegible] باشد بر افراط سردی و عفونت گرفتن اخلاط
و بوی ناکردن بول بیمار علامت [illegible] دلیل حرارت [illegible] و اگر بول سپید و رقیق
و گنده در تب علامت افراط [illegible] نشان [illegible] عفونت [illegible] بول [illegible]
تب بر حال خویش باشد نشان [illegible] باشد **فصل نوزدهم** در بیان فرق بول
زنان و مردان بول زنان غلیظ و سپید [illegible] در بدن ایشان سبب
کمی حرکت بیشتر بود [illegible] بول ایشان [illegible] بول مردان [illegible]
و بول زنان تیره شود و اگر [illegible] بول آبستن [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] بود و زردی آن از رقیق [illegible] ظاهر باشد و اگر [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible] اگر [illegible] خواهد بود و اگر [illegible]
جانب [illegible] دختر خواهد بود و اگر غمامه [illegible] علامت [illegible] بول آبستن [illegible] رقیق
و صافی باشد پس از آن [illegible] بول [illegible] باشد
همچون چیزی [illegible] پس چهار یا پنج ماه [illegible] و اندک تیره شود [illegible] و اگر [illegible]
باشد [illegible] باشد سلامت بود و اگر [illegible] باشد علامت بد باشد [illegible] **فصل بیستم** در بیان
[illegible] بول [illegible] باشد [illegible] سبب آن [illegible] گرم باشد [illegible] سبب [illegible]
و اگر تیرگی در میان [illegible] باشد [illegible] گردد و اگر زرد [illegible] گردد و اگر سرخ باشد رسوب [illegible] گردد و اگر سپید بود
بلغمی [illegible] بول تب صفرا [illegible] باشد و قوام [illegible] باشد و این دلیل خیر بود و اگر بول تب [illegible] غلیظ و تیره باشد
[illegible] باشد [illegible] بول تب بلغمی غلیظ و تیره باشد و مدت آن دراز باشد و اگر
آن [illegible] باشد [illegible] و اگر بول تب [illegible] صافی و ازرق بود مدت آن دراز باشد [illegible] زند [illegible] بول
[illegible] صافی [illegible] سرخ [illegible] باشد بول [illegible] و کف هم رنگ آب
[illegible] سپید [illegible] باشد بول [illegible] سرخ و غلیظ [illegible] سپید بود و اندک [illegible] زند بول
[illegible] صافی باشد و [illegible] سپید بود بول [illegible] و در مفاصل [illegible] حال سپید و غلیظ

باشد و ثفل آن هم سپید باشد و این علامت آنست که در شیر حالها چنین باشد و آنچه از بین بگذرد علامت و حال در باب گذشته یاد کرده آمده

است تمام شد سخن در باب بول بحمد الله و منه **باب دهم** در بیان شناختن احوال تندرستی و بیماری از احوال ثفل که از طعام حاصل شود

و این هفت فصل است **فصل اول** در بیان بسیاری و اندکی ثفل اما سبب بسیاری ثفل از دو نوع است یا ضعیفی قوت غاذیه یا

فرود آمدن اخلاط بجانب معده یا روده‌ها و نشان ضعیفی قوت غاذیه کاهش تن و ضعیفی و لاغری و نشان فرود آمدن اخلاط بجانب روده‌ها آنست

که ثفل با اخلاط آمیخته باشد اگر بلغم آمیخته بود در معده بلغم بسیار بود و اگر با صفرا بود و بسیار تولد صفرا در جگر باشد و اگر با سودا آمیخته بود نشان

تولد سودا در سپرز و ضعف آن است و اگر ثفل بار با خون سیاه باشد علامت سده باشد در رگهای روده و اگر در ثفل چیزی چون لزج باشد از آن نوع که بر روی

روده‌ها اندود باشد نشان گذشتن طعام با خلطی تیز باشد که روده را ریش کرده و اسباب اندکی ثفل سه نوع است یکی سده که در راه صفرا

افتد دوم تولد کرم در روده‌ها سیوم ضعف قوت جگر در کشیدن کیلوس بخود [illegible] و باید دانست که ثفل طعام فضا بود

[illegible] نیست و باز ماندن آن در روده و عوره و قولون نشان ضعف قوت دافعه باشد [illegible] غذا با لطیف بود

هضم شود و خون گردد و ثفل آن کمتر باشد غذا غلیظ از وی تولد خون کمتر تواند بود و ثفل آن بیشتر باشد و غذا که سیاه باشد ثفل غذا از

آن باشد **فصل دوم** در بیان تری و خشکی ثفل سبب تری ثفل است که تری و لطافت کیلوس بجگر نرسد و با ثفل برون

فرود میآید و جهت این سه حال باشد یکی ضعیف جگر در جذب کیلوس و ضعیف رگهای ماساریقا دوم سده که در رگهای ماساریقا افتد سیوم [illegible]

زیاده خورده باشد تا طبیعت از هضم آن عاجز باشد حیله ثفل گردد و تری کیلوس با آن فرود آید یا هضم دوم اگر طعام با اندازه خورده

آید خلطی بمعده در آید که طعام را از هضم منع کند سیوم فرود آمدن تریها از دماغ آمیخته شدن با ثفل و این [illegible]

معلوم کرد هرگاه ثفل هر رنگ غذا باشد دلیل ضعف جگر و سده ماساریقا بود و اسباب خشکی ثفل شش نوع است یکی ریاضت [illegible]

دوم ادرار سیوم بسیار عرق چهارم حرارت اندامها پنجم خوردن غذاهای خشک ششم ماندن ثفل در روده و عوره و قولون

هرگاه قوام ثفل مختلف بود علامت ناهمواری هضم و ناگواریدن بعضی از طعام باشد پس بهترین ثفلی آن بود که قوام او هموار [illegible]

با آسانی آید و بقوام عسل بود و مقدار اندک بسوزد و بند [illegible] باشد و بوقت عادت آید [illegible]

قوام ثفل بالطبیعی بد باشد و نشان کدورت تن بود و گاهی باشد که صدید گرم از جگر برود و آید و چندان [illegible] با ثفل [illegible]

و بدان سبب ثفل بعضی خشک و بعضی نرم باشد **فصل سیوم** در بیان رنگهای ثفل زردی غالب نشان بسیاری صفرا

باشد و زرد شدن ثفل در آخر بیماری بیماری علامت بد است [illegible] بیمار باشد ثفل سبز یا زنگاری یا سیاه یا تیره که سبب آن [illegible]

طعام باشد نشان سردی اعضا باشد ثفل سپید [illegible] طعام باشد [illegible] ثفل با [illegible]

انفجار دبیله باشد و سیاهی ثفل بد باشد اگر در اول بیماری بود نشان [illegible] و حرارت عظیم باشد و دیگر نشان سوختن اخلاط و عفونت

سودا و [illegible] این نوع [illegible] تباه شدن طعام در معده بود و [illegible] ثفل سودا [illegible] خون سیاه

باشد و فرق آنست که خون فسرده باشد و سودا فسرده نباشد و رنگ سودا روشن بود و [illegible]

[illegible] و ثفل سوداوی در آخر [illegible] و ثفل سوداوی [illegible] باشد [illegible] خشکی [illegible] باشد

فصل چهارم در بیان ثفل [illegible]

ثقل خداوند قولنج بادی چنین باشد **فصل پنجم** در بوی ثقل باید دانست که ثقل بسبب آن خوردن چیزهای بد باشد که بوی ثقل
را ناخوش کند چون پیاز و گندنا و سیر و غیر آن دلیل آنست که گاهی خلط عفن باشد در تن و بوی ترش نشان سردی مزاج و بسیاری بلغم
ترش باشد **فصل ششم** در بیان رنگ ثقل و قوام و کف آن نشان حرارت عظیم باشد که اخلاط را بجوشاند یا علامت باد ها
باشد که با اخلاط آمیخته گردد و اگر ثقل با چیزی از بیرون آید نشان تولد باد باشد و از بار یک علامت رطوبت رقیق باشد و اگر قوت
دافعه قوی بود ثقل با باد از بیرون آید و بعضی در روده بسیار پیچ تولد نکند و معده گرم بخار را لطیف کند و باد ها بشکند و حرارت قلیل
رطوبت را تحلیل کند و بخار را انگیزد و باد ها تولد کند **فصل هفتم** در بیان چربی ثقل باید دانست که ثقل چرب و لزج بسبب بسیار
خوردنی چرب باشد علامت گدازش اندام باشد لیکن ثقل چرب نشان گدازش پیه باشد و لزج علامت گدازش گوشت اندام
می باشد **باب یازدهم** در بیان اظهار عرق و سبب آن و این پنج فصل است **فصل اول** در آنچه عرق از چه چیز
و غذا که در کهاربا یک بمصاحبت آب گذرد و از رقیق سازد و پاره صفرا که آمیخته گردد و بسبب تیزی و گرمی آن باندام اظهار رساند
و جواهر غذا باندام اظهار رسد بتیزی از آب گردد و بسوی گرده و مثانه آید و اندکی با غذا از کهاربا بیرون آید آنچه غذا را صرف بود
از اندام اظهار فواید و آب و بعضی بخار گردد و مسام بیرون آید از انتواع بید بعضی با فضله که انجا باشد بیامیزد و عرق گردد و
عرق بکس بوی آن خلط آید که در تن غالب باشد و اگر فضله غلیظ تر بالای آب را لثقت کند بصحبت آن از مسام بیرون آید و بر بالای
پوست تن بماند و آن شوخ باشد و گفته اند که عرق از حال کند خون و هضم جگر دهد و از حال فضلها که در اندام اظهار باشد **فصل دوم**
در بیان سبب بسیار آمدن عرق از رطوبت رقیق و گشادگی مسام و قوت دافعه و ضعف ماسکه عرق میشود و سود مند باشد اگر چه بند رسد
و چه بیماری آنچه در روز بحران شود بیماری سبک تر شود و عرق بسیار در تن درستی بی سبب نشان آن باشد که طعام بیش از آن
خورد که قوت تاب دارد و اگر از بسیار خوردن بود با استفراغ حاجت بود و بسیار عرق با اسهال و ادرار بد باشد و عرق اندک
با علامت امتلا بد بود و هر گاه عرق در سر و گردن و سینه بود و در باقی اعضا نبود دلیل ضعف و قوت حیوانی باشد یا نشان
ضعف خواهد شد خاصه در تپ حاده و عرق که عرق سرد شود و عرق طبیعی شش نوع است یکی آنکه بسبب قوت دافعه باشد چون عرق
بحران دوم آنکه بسبب آن حرکت و ریاضت باشد سیوم آنکه بسبب آن هوا گرم باشد چون تابستان عرق گرمابه و عرق
ناطبیعی پنج نوع است یکی آنکه بسبب گدازش اندام اظهار باشد دوم آنکه بسبب ضعف قوت ماسکه بود سیوم بسبب ریاضت یا افراط
چهارم جهت آنکه دو کرابادو افرا باشد پنجم آنکه بسبب صعوبت مرض باشد و نه در روز بحران بود و عرق این نوع را ناطبیعی خوانند
از بحران گویند که رطوبت بسیار طبیعت در تن تخمیخ شود و بسیار عرق در یک عضو علامت ماده بسیار بود در آن عضو
فصل سیوم در رنگ و طعم بیان عرق باید دانست که عرق سپید و ترش علامت رطوبت باشد و عرق زرد
و تلخ و تیز نشان غلبه صفرا بود و عرق سیاه سرخ نشان غلبه سودا باشد و گاهی عرق خونی بود و بد باشد و عرق بود گنده نشان
عفونت اخلاط باشد **فصل چهارم** در بیان عرق گرم و سرد و عرق سرد در تپهای حاده باشد و در تپهای حاده بد باشد و در تپ
استسقا دلیل شبه بد باشد و تپ حاده و قوت ماند و ضعیف کند و عرق گرم در تپهای و بیماری ها امید وار تر باشد **فصل پنجم**
در عرق رقیق و لزج عرق رقیق نشان فضله بود باشد و عرق لزج علامت غلیظی و ضعیفی و دشواری و دراز بیماری باشد

باب دوازدهم در بیان احوال نفث و آن پنج فصل است فصل اول در بسیاری و اندکی نفث
نفث رطوبت پخته را گویند که در نزله و علت ذات الریه و ذات الجنب بسرفه برآید و انچه خام بود آنرا بصاق
گویند اما پدید آمدن نفث خامی قولی و عجز طبیعت باشد و نفث اندک علامت آغاز نضج بود و نفث بسیار
نشان آن بود که بیشتر از ماده پخته شده و نفث بسیار اگر بسیاری بسرفه برآید نشان پختگی باشد و بیمار از آن راحت
یابد و اگر مریض راحت نیابد علامت بسیاری ماده باشد و دلیل آنکه هر وقتی تر و تازه میگردد فصل دوم در بیان
رنگ او نفث سپید از خامی باشد یا از ماده بلغم و فرق آنست که خام بدشواری برآید و پخته باسانی برآید و زردی
نفث نشان غلبه صفرا باشد و سبزی و تیرگی و سوختگی علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و سیاهی که بود
نشان سوختگی و نفث سرخ علامت غلبه خون یا نشان ترقیدن رگی در آنجا و هر دم زدن و آلودگی سپیدی
نشان بیماری سل باشد فصل سیوم در بیان بوی و طعم نفث شیرین از غلبه خون و بلغم طبیعی بود و فرق
میان هر دو برنگ بود و نفث بی طعم نشان بلغم معتدل باشد نفث شور دلیل بلغم گرم شده بود و انچه از شور و گنده
و تیز شود نشان سوختگی و غایت حرارت باشد و ترشی علامت حرارت ضعیف باشد نفث بدبوی ناخوش مزه
نشان عفونت بود فصل چهارم در بیان شکل و قوام نفث اگر نفث رقیق بود نشان خامی و آغاز نضج باشد
و غلیظ علامت خامی و دیر پختن یا معتدل نشان پختگی بود و نفث گرد نشان آنست که ماده غلیظ در قصبه شش
است و حرارتی عظیم اثر او در وقت برآمدن گرد می‌سازد بقراط گفته که نفث صافی از کسی که او را تب بود دلیل
ذبول باشد و میگوید که بسیار دیدم که بیمار از کسل کرد ل باز گشت و اگر با لاغری با نفس کرد تب باشد علامت
انحلال یافته باشد فصل پنجم در بیان زودی و دلیری و دشواری و آسانی نفث زودی و آسانی نفث
نشان سلامت و قوت طبیعت بود و دلیری و دشواری علامت خامی و ضعف و قوت و عجز طبیعت باشد
باب سیزدهم در بیان شناختن احوال که در تن پدید آید و هر یک سبب حال دیگر شود و این شانزده فصل
است فصل اول در شناختن اجناس سببها و انواع آن سبب احوالی بود که طبیعت اول آنرا جوید
و تدبیر زایل کردن آن کند تا انچه هر یک تولد کرده باشد زایل گردد و این سببها را طبیبان اسباب سته گویند
ذکر کرده شد و اسباب سه است اول را اسباب سابقه گویند و آن امتلای هست از اخلاط دوم را اسباب واصله گویند
و این بیماریها تولد شده و تباه شدن اخلاط و گند یافتن مواد و تولد عفونت در آن سیوم را اسباب بادیه گویند
و آن نشستن در آفتاب یا حرکتی قوی کردن یا چیزی گرم چون فلفل و سیر خوردن و تولد تب از آن و چون
آید و آب چشم آید و آنرا انتشار گویند و هرچه مانند این بود اسباب بادیه گویند و طبیب باید که اسباب که اصل
مرض از آنست باز جوید تا انچه بسبب عرض شده اول آنرا دفع نماید چون فلفل خوردن تولد گرمی را و افیون خوردن
تولد سردی را و بعضی باشد که بعرض بسبب گردد و چون نشستن در آب سرد و بسته شدن مسام و چون خوردن
سقمونیا گرم است استفراغ صفرا بسبب سکون حرارت گردد و بعرض فصل دوم در بیان سبب

گرم کند یازده است ده سبب تن را گرم کند طبعی و یک سبب سوزنده و گرم کننده ناطبیعی است انچه گرم
طبیعی کند اول طعام و شراب معتدل بمزاج و مقدار دویم حرکت و ریاضت معتدل سیوم ضمادها و طلاها و
معتدل و مجمع گذاشتن و خون بیرون ناکردن چهارم گرمابه معتدل پنجم خواب و بیداری معتدل ششم
قسم باعتدال هفتم شادی معتدل هشتم مالیدن باعتدال نهم داروی معتدل دهم در آب سرد نشستن چنانکه
باید و سبب گرم کننده ناطبیعی عفونت است که مزاج بگرداند رقیق را بتحلیل خرج کند و باقی را غلیظ کند و بسوزاند
واین را عفونت احتراقی گویند و گرم کردن ناطبیعی آن بود که حرارت غریزی در رطوبت اثر کند و اندر اعضا
بیرون برد **فصل سیوم** در بیان سببها که تن را سرد کند سبب که تن را سرد کند پانزده است اول
حرکت و ریاضت بافراط دویم حرکت و ریاضت ناکردن سیوم بسیار خوردن طعام و شراب و ناهضم
ناشدن و رطوبت تولد کند چهارم غذا نایافتن پنجم طعام و شراب و داروی سرد بکار داشتن ششم هوا گرم
در غایت و ضمادها و گرم غسل با آب گرم تحلیل کننده هفتم غسل با آب قابض که مسام را ببندد هشتم ضماد
سرد بفعل و بقوت نهم استفراغها بافراط و بسیاری جماع از آن جمله است دهم سده از بهر آنکه گذر حرارت
غریزی بسته شود و اندر اعضا حرارت نیاید سرد شود یازدهم شادی بزرگ دوازدهم اندوه عظیم سیزدهم
لذت عظیم چون جماع و مانند آن چهاردهم صداعها که سردی آرد چون خدمت گرمابه که حرارت را تحلیل کند
پانزدهم بسیاری اخلاط خام **فصل چهارم** در سببهائی که از وی تری حاصل شود و سبب تری یازده است
اول آسودگی و ریاضت ناکردن موجب آنست که هضم نیک نباشد و رطوبت خام تولد کند دویم بسیاری خواب
سیوم بازایستادن استفراغها که عادت بود چهارم استفراغ صفرا که بافراط باشد پنجم بسیاری غذا
و بسیاری مستی ششم بسیاری خوردن شیر و خیرات و میوه تر هفتم گرمابه بعد از طعام هشتم در هوای سرد مسکن
ساختن نهم هوای معتدل از بهر آنکه رطوبت را در حرکت آرد و تحلیل نبرد دهم نشستن در آب تا خوشتن هنگام
اعتدال هوا یازدهم شادی معتدل که حرارت را بجنباند و تحلیل نبرد **فصل پنجم** در بیان سببها که خشکی
آرد و آن یازده است حرکت و ریاضت بافراط استفراغ بافراط جماعت بسیار نایافتن غذا و داروها
خشک ششم بافراط اندیشه بسیار و سرما سخت که اندر اعضا رسد و غسل کردن بآب قابض که منفذ غذا
سبب سده بسته گردد و ضمادهای گرم تحلیل کننده و گرمابه که در و بسیار باشند و عرق بسیار آوردن **فصل**
ششم در بیان اسباب سده هفت چیز است تولد سنگ [illegible] و خون بر سر جراحت بسته
شدن پنجم شدن رشتی و جراحتی و گوشت فزونی رستن و ثولول در منفذ پیدا شدن و آماس که منفذ را
تنگ کند و داروی قابض ضماد کردن و غبار بر بشره مسام را ببندد و غذا را لزج و مغری خوردن مثل
نان بیده و بشره و حلوا که از نشاسته بود و هریسه و پاچه و مانند آن صاحبه که بعد از این غذاها گرمابه روند بد
فصل هفتم در بیان گشاده شدن مسام و سده سبب گشاده شدن مسام نه نوع است اول داروی گشاینده

ده بکار داشتن دوم داروها که رگها و اندامها نرم کند سیوم نفس عمیق باز کشیدن و بخود و فرو هشتن و گرما
فصل هشتم در اسباب نرم کننده اسباب نرمی شش است یکی بکار داشتن چیزها که نرم و لزج چون
لعابها و کتیرا و مانند آن دوم چیزها نرم و چرب چون مسکه و روغن گاو و شیر سیوم شیرینها چون فانیذ و
شکر و مویز و انجیر و بادام فصل نهم در سببها درشتی سبب درشتی پنج نوع است اول داروهای قابض
مثل بلیله و هلیله و مانند آن دوم غذاها تیز چون انگبین و سرکه و خردل و جمله ترشیها سیوم هوای
سرد چهارم دود و گرد پنجم غذا درشت چون ارزن و بلوط فصل دهم در اسباب تخمه و امتلا و آن
پنج است یکی بسیار خوردن طعام و شراب بر تنبه که قوت هاضمه از هضم آن عاجز آید و از آن سبب تخمه و
امتلا حاصل آید دوم گرمابه که طعام با بدن امتزاج شده شود و امتلا تولد کند سیوم استفراغ و جماع
بر ناشتا و ریاضت و مانند آن چهارم طعام بی ترتیب خوردن پنجم ضعیفی قوت هاضمه فصل
یازدهم در ضعیفی اندامها و سبب آن باید دانست که فعلهای اندامهای را قوت لیفها عصب است
قوت مطلق آنست آنکه با فعلی و تمام آن سست گردد و معلوم شده که قوت جاذبه از قوت لیفها حاصل
آید که اندر اندامها نهاده است و ماسکه از لیفها که بر عرض نهاده و دافعه از لیفها که بر پهنا نهاده است و فعل
اندامها با فعلی و قوت آن حاصل میگردد و حاصل قوت عضوها و لیفها و عصبها و همچون حال جامه
که از بسیاری داشتن سست گردد و این سستی را ثقیل گویند ضعیف مطلق آنست که ضعف پنج
نوع است اول آنکه گوهر عضو ضعیف گردد دوم آنکه در آفرینش گوهر نازک باشد سیوم آنکه روح ضعیف
گردد چهارم آنکه قوت ضعف گردد پنجم آنکه عضوی مرضی باشد از امراض ترکیب و سوء مزاج سرد حس
عضو را باطل کند و سوء مزاج گرم عضو و روح را ضعیف کند و از سوء مزاج خشک منفذها و راه قوتها
بسته شود و سوء مزاج تر اعصاب را نرم کند و هرگاه سوء مزاج تر یا ماده باشد سده کند و انواع استفراغها
ضعیف آمد چون تباهی آب و غذاها و بویها و ایستاده ناخوش و بخارا آبها را ایستاده و بخار زهرناک که در هوا آمیخته
گردد و دواهای ضعیف در معده و ضعیفی سر معده و ضعیفی آن سبب ضعیفی همه تن باشد و گشادن آب
در استسقا و خون بسیار بیکبار بیرون کردن و شکافتن و بیدا بزرگ دوم بسیار گرفتن از اسباب ضعف
است فصل دوازدهم در بیان سببها درد معنی درد آگاه بودن عضوی است بر گشتن حالی ناطبیعی
در وی و اسباب درد دو نوع است یکی آنکه مزاج عضو بگردد بیکبار و این سوء مزاج مختلف گویند دوم تفرق
اتصال و هرگاه این مزاج بگردد و مزاجی چنان پدید آید این آگاهی درد باشد و سوء مزاج دو نوع است
یکی مختلف دوم متفق از بهر آن گویند که حس را از پدید آمدن آن آگاهی نباشد و درد آن نباید از جهت این است
که خداوند تب دق از حرارت تب خویش آگاهی نیابد با وجود حرارت که بیشتر از تب غب است و فرق آنست
که دق بتدریج متمکن شود و حرارت غب ناگاه پدید آید و چون تب بیطرف شود و مزاج غریب باطل گردد

مزاج اصلی بحال خویش آید و سبب حس الم سوء مزاج مختلف است و سوء مزاج گرم و سرد سبب الم است و سوء
مزاج تر هیچ وجه سبب الم نیست و سوء مزاج خشک بوجه سبب الم بود و جالینوس گفته که حس الم از مزاج سرد
و گرم سبب تفرق اتصال بود از بهر آنکه گرمی باطل است و تحلیل موجب تفرق و سردی و اجزا را اندامها بهم آرد
و اجزا را بهم نزدیک شود و بضرورت از جزوی دیگر دور شود و این دوری تفرق اتصال بود و پس اولی آنست که
گویند که سبب الم سوء مزاج است یا تفرق اتصال **فصل سیزدهم** در بیان انواع و اسباب هر یک
الم باید دانست که الم آگاهی است از حال ناموافق و لذت آگاهی بود از حال موافق و الم پانزده نوعست یکی
خارش است و سبب آن خلط شور یا تیز باشد دوم المی است که گوئی چیزی درشت بدان میرسد و سبب خلطی
تیز باشد چیزی غریب مثل ریگ ستانه و گرد سیوم المی است خلنده و آنرا ناخس گویند و سبب آن سبب تفرق
اتصال که غشاء عضو را بهم کشد چهارم المی بود که موضع را می فشارد و ضاغط گویند و سبب آن خلط بسیار و باد بسیار
که جایگاه بر عروق تنگ کند پنجم المی را گویند که آن عضو اجزاء آنرا میکشد و ممدد گویند و سبب ماده بود که عضله را بهم
بکشد ششم آنست که اجزاء عضو همه از هم باز میشود و متفسخ گویند و سبب آن ماده باشد در میان گوشت و غشاء و
عضله هفتم ضعفی پدید آید در موضع و سبب آن ماده باشد در گوشت و عضله و عصب نا رسیده هشتم المی بود و سوراخ
میکند که عضو را میکشد و آنرا مکسر گویند و سبب آن ماده باشد یا بادی در میان غشاء و استخوان نهم المی بود که عضو را
گوئی سوراخ میکند و ثاقب گویند و این الم در علت قولنج یافت شود و سبب آن بادی غلیظ باشد در روده قولون دهم
المی بود که گوئی بجوال دوز سوراخ میکند یازدهم آنست که مزاج عضو سرد شده باشد که منفذ روح حساس که بدان
عضو آید بند بود دوازدهم ضربان گویند سبب آن اماس بود گرم یا سرد سیزدهم المی باشد که آنرا ثقیل گویند و سبب
آن اماس بود در عضوی که آنرا حس نباشد مثل شش و جگر و گرده و سپرز و بجهت اماس کشیده شود چهاردهم
انواع ماندگیست و اعیا گویند و سبب آن امتلاء همه تن باشد و آنرا اعیاء یا زیادتی گویند و نوع پانزدهم المی سوزنده
است و مراح گویند سبب آن خلطی باشد گرم یا تیز در میان عضو **فصل چهاردهم** در سبب آنکه اندامها از جای خویش
بیرون آرد و این چهار نوعست یکی کشیده شدن رباط بجهت عصب سقوط و استرخا و مانند آن دوم رطوبتی
لزج سیوم ماده غلیظ در مفصل باشد و سر استخوان از مفصل بیرون آرد افتاده و چنانکه در نقرس چهارم ماده
بکنگو عصب و رباط را تباه کند چنانکه در جذام علت جذام **فصل پانزدهم** در بیان سبب اماس و آن شش
نوعست اول آنکه گوهر قبول امتلا کند چون عروق و شحم و بخار خالص که بجسام بیرون آید بخار و خالی که ماده
موئی است دوم آنکه گوهر نرم متخلخل باشد و فضلها را بپذیرد چون گوشت نرم پس گوشت ران و بغل سیوم
آنکه عضوی که جای سیل بود در وی ماده و لیسیار ریزد و موجب اماس گردد چهارم آنکه عضو ضعیف باشد بذات خویش یا
بسبب آفت ضعیف شده باشد پنجم آنکه سبب درد و الم از خشم بر عضو رسد ماده وردی بدان آرد و موجب اماس
گردد ششم آنکه عضوی باشد که از پیت نصیب گشته باید و تحلیل نیابد اماس بود هفتم آنکه مزاج عضو گرم بود

گرمی ماده را بسوی خویش کشد **فصل سیزدهم** در بیان آنکه بعضی چیزها که در اندرون تن اثر کنند بعضی در
بیرون اثر کنند چه بجز دلالات در پوست اثر کنند و بسوزد و اگر بخورند از اندرون اثر نکند چیزی باشد گزنده و تیز در
طبیعت آن قوتی باشد قوی بدان قوت اجزاء و مسام اثر شود و اثر ابسوزد چیزها و دیگر آنست که بخوردن اثر کند
و بیرون هیچ اثر نکند آنچه از بیرون اثر کند چیزهای تیز است چون سیر و پیاز و دیگر آنکه مردم ازین نوع چیزهای
با نان و گوشت و غیره خورد و باندرون مردم آنچه پخته و سرد شده رسد و اثر او پدید نیاید و اما آنچه از بیرون اثر نکند و
بخوردن اثر کند چون اسفیداج و مانند آن اجزا آنرا قوت نیست که در مسام بگذرد و بمنفذ روح نرسد بجای
خویش بماند و اثر او پدید نیاید **باب چهاردهم** در بیان احوال زادن و مردن و آن شش فصل است **فصل
اول** در سبب لذت جماع و سبب بیرون جستن آب مردم هر عضوی که با عضو گرم بساید و باگرمی نرم باشد
از سودن آن لذت یافته شود چنانکه دست و پای گرم نرم بمالند و بسینه باز نهند و گرم کند از آن لذت یابد و قضیب
عضوی عصبانیست و حس او قوی از سودن با رحم لذت بسیار یافته شود و اما سبب بیرون جستن آب آنست که
بسبب حرکت جماع حرارت بجنبد و آن باد قضیب را برانگیزانیده و بر دو پار شدند و سبب بیرون جهانیدن آب باشد
فصل دوم در بیان باز ایستادن حیض در مدت آبستن و سبب باز ایستادن حیض در مدت آبستنی آنست که آنچه
بحیض خواهد آمد از جهت پروردن نطفه بکار آید و از بهر آنکه تندرستی زنان در آنست که حیض ایشان بوقت و باندازه بر
دود و اخلاط بد از تن ایشان بدان طریق پاک شود هرگاه آبستنی بود از پاک شدن فرزند در بیشتر حالها تن درست و خوش
قوی و آفت آبله که کودکان است کمتر رسد و بد و پرورش فرزند از غذای پاکیزه باشد و هرگاه فرزند بزرگتر شود و آن غذا که در
رحم می یابد او تمام نباشد از جهت طلب غذا حرکت کند و پیوندها که به رحم پیوسته است گسسته شود و چون پیوندها گسسته شود
زیاده نتواند بود و راه بیرون آمدن جوید بالهام ایزدی سبب زادن اینست **فصل سیوم** در سبب آنکه بچه هفت ماهه زاید
تندرست باشد و بقا یابد و آنچه هشت ماهه زاید زود بمیرد و نطفه در کابیش چهل روز جنین گردد و بچه که در شکم مادر باشد
چنین گویند آنچه زود جنین گردد در سی و پنج روز باشد و آنچه دیرتر جنین شود در چهل و پنج روز جنین گردد و بعد از نود روز
چند هر وقت مدت آن زمان که در وی جنین گردد مضاعف شود جنبیدن آغاز کند و هرگاه مدت جنبیدن سه باره گردد
وقت زادن بود بدین حساب آنچه در مدت هفتاد روز چند از پس هفت ماه زاید و آنچه در مدت نود روز چند شده ماه تمام آید
درین حساب کم و بیش بسیار افتد تحقیق آن در کتاب ذخیره قانون مذکور است **فصل چهارم** در سبب افتادن دندان
در هفت سالگی ماده دندان نخستین باندکی ضعیفی در خورد اندامها طفل باشد هرگاه قوی تر شود و بغذا می قوی
حاجت آید قوت دندان نخستین بهمه عمر بجهت خاییدن و شکستن غذاهای غلیظ نماند دندان اول را بیرون
اندازد و دندان قوی تر آرد و پس از بلوغ بعضی مردمان را دندان خوردگی برآید و آنچه بعضی را دندان های افتاده
باز بر آمده تواند بود **فصل پنجم** در بیان برآمدن موی و برروی در رستن ناخن و موی از بخار دخانی روید و همیشه بخار
ها از مسام بیرون شود آنچه لطیف بود در نگذرد و آنچه کثیف باشد در مسام بماند و موی گردد و در حال کودکی چون بخار

خانه را پر کند و سوی روی بر دمد چون آنکه کسی در کلند و درمی سردی برآید و زنار آن بهر آنکه بخار و دخانی کثیف و رطوبت غلیظ
است بروی بر دمید و بیچه کی بکاره انگشت بردن کند او ده نافون است فصل ششم در مرگ طبیعی و مرگ مفاجات
معلوم باید کرد سبب زندگانی حرارت غریزی است که در دل بوده از دل همه تن میرسد چنانکه در خانه آتش باشد از آن
آتش در جاهای آن خانه پراکنده میشود و همه خانه گرم میگردد و اصل حرارت غریزی قوت حیوانی است و شرح آن
یاد کرده شده و معنی زندگانی آنست که ادراک محسوسات و حرکت اختیاری باشد و مرگ باطل شدن قوت حیوانی
و حرارت غریزی بود و باطل شدن ادراک و حرکت بدان سبب بود و ترکیب تن حیوانی ترکیبی پایدار نیست
و ماده‌ها و بناهای او تباه شود و همه انواع سوء مزاج که بر عضوی غالب گردد فعل آن عضو باطل کند مثل سردی
که از جهار سرد بر دل غالب گردد حیوان را هلاک میکند و سوء مزاج گرم مفرط روح را ضعیف کند و بسوزد و بخار او
مزاج خشک با فراط ماده روح منقطع گرداند و سوء مزاج تر مفرط طبع سرد است و آنچه از جهت ترکیب
و بناهای آنست که تن حیوان از تحلیل نگاه نتوان داشت و آنچه تحلیل میرود باز توان آورد بدین سبب
بضرورت ماده او منقطع گردد و پایدار نماند و مزاج حیوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد و بعد از جوانی گرم
نقصان گیرد تا چون بکهولت رسد گرمی و تری بسیار نقصان گرفته باشد و روی در نقصان دارد و تا پیری
و اسباب نقصان بسیار است پاره حرکتها و رنجهای تحلیل پذیر و پاره حرارت اصلی خرج میکند
چنانکه فروغ چراغ روغن را و پاره اسباب دیگر چون شادی و غم و مانند آن خرج شود و از غذا بدل آن بجا
نیاید و در پیری هضم کمتر باشد و سردی و تری بسیار و حرارت اندک و این هر دو بتدریج حرارت فرو میراند
بدین سبب تن حیوان همیشه پایدار نباشد و انده نماند طبیبان آنرا مرگ طبیعی گویند اما مرگ مفاجات
بیرون آمدن روح باشد از دل بیکبار چنانچه در شادی مفرط سرای قوی یا در غم بزرگ ناگاه افتد یا تر شدن
تجاویف دل از خون منفذها او بیکبار ممتلی گردد و روح و حرارت غریزی را جای دم زدن نماند و در خرج
بیرون گریزد و حرارت فرو میرد و تجاویف دل و منفذها از روح همه ممتلی گردد و خناق قلبی تولد کند و مردم
بمفاجات بمیرد و مجلس گرم باشد و طبیب جاهل پندارد که سکته است و مرده باشد این حال کسی را افتد که بسیار
شراب خورد و گوشت بسیار و در وقت مستی بیشتر واقع شود خاصه که فصد و استفراغ نکرده باشد باب
یازدهم در بیان شناختن احوال از نبض و نشان سلامت و امید و نشانهای بد و ناامیدی و آنچه از ذات
بیمار چه پدید آید و حال بیمار که در تن بیمار از خیر نشان دهد و از بیماری دیگر بدل شود و این یازده فصل است فصل
اول در بیان آنکه طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض چگونه جوید و بر حقیقت بیماری که کدام
نوعست و کدام بیماری است واقف گردد طریق آنست که جنس بگیرد و گوید بیماریست و علاج بیماری باید پس
انواع که در زیر جنس باشد بجوید و هر یک را الفصل از یکدیگر جدا کند با انواع بیماری بسیار است اما مثل و
درد تپ و اسهال و قولنج و مانند آن مثلاً گوید این بیماری تپ است و تپ انواع است حمی یوم و تپ دق

و تپ عفونت اخلاط باشد پس تپ عفونی انواع است و فصل هر یک بدست آرد و این تپ غب است
و تپ خالصه است و غیر خالصه و شطر الغب است و فصل هر یک بجوید تا خاصیه بیماری بدست آرد
مثلا گوید این بیماری غب خالصه است و از عفونت صفرا است تا بدین طریق بیماری او مشخص گردد
و حقیقت آن بداند که این بیماری گرم است و علاج آن تسکین حرارت و استفراغ صفرا ضعیف
باشد که یک نوع را باشد چون تلخی دهان در تپ صفراوی و عرض خالی باشد که تابع بیماری بود چون تکسر
و صداع و غیر آن هر گاه طبیب جنس و فصل و نوع و خاصه و عرض بیماری بدین ترتیب باز جوید زود
واقف گردد و اگر ازین طریق غافل شود ممکن نیست که بر هیچ بیماری وقوف یابد فصل دویم در بیان نضج
و آن پخته شدن ماده بیماری بود و نضج دو نوعست یکی حقیقی که قوت مغیره ماده بیماری را ساخته و
مطیع گرداند و بروی غالب شود و نضج ناستوده ماده و بیماری بر قوت مغیره غالب شود و عجز او پیدا آید
مثال نضج ستوده آنکه در ذات الجنب بسرفه رطوبتی پدید آید بقوام معتدل و سپید و اندکی بزردی زند و
آسان برآید و اگر به آتش گدازند بوی ناخوش ندهد و اگر بقوام غلیظ یا رقیق و برنگ سیاه یا سبز و ناخوش بوی بود
علامت عفونت و تباهی باشد و اگر هیچ بر نیاید نشان خامی و عجز قوت و دوری از نضج بود فصل سیوم
در بیان منفعت نضج خطر وقوف در بیماری پیش از پدید آمدن نضج حقیقی باشد و هر وقت نضج پدید آید
بیماری در نقصان افتد و خطر بگذرد مگر در علاج خطائی رود و نضج نشان سلامت بود و اگر نضج نشود
علامت هلاک نیست از بهر آنکه بسیار بیماریها است که دراز گردد و بتحلیل دفع شود و اعتماد بر قوت بود و اگر
قوت ضعیف باشد با خطر بود و در اماس تا ریم سپید و هموار پدید نیاید پخته نباشد و در تپ تیز تا درین ثفل و رسوب
سپید نباشد ماده تپ در رگها پخته نشود و از پس نضج ایمنی از خطر باشد و نشان نضج حقیقی با علامت مرگ
یکجا نباشد و در بعضی بیماری نشان نضج با علامت خطرناکی یکجا افتد و با نضج خطر کمتر باشد و طبیب جاهل این
معانی را گوش ندارد و در غلط افتد فصل چهارم در آنکه نضج چگونه پدید آید و اثر آن از کدام عضو جوید چنانکه در بیماری
آلت دم زدن اثر از نفس جوید و در بیماری روده در حال ثفل نگاه کند و در مرض جگر در حال بول و در بیماری دماغ
چون زکام و سرسام از رطوبتها که از بینی فرود آید و در مرض چشم از رمص و در تپ و در رسوب نگاه کند از بهر آنکه ماده
تپهای عفونی بیشتر در رگها باشد و اگر با تپ اماسی باشد اثر نضج در بول و هم در موضع اماس باید جست و در بیماری
جگر و سپرز و معده در روده و طبع خشک باشد و در تپها دهان خشک و زبان درشت و سیاه و در زکام و سرسام
بینی خشک بود و در اماسها و ریشها موضع آن سخت باشد و چیزی کمتر بالاید فصل پنجم در بیان فرق
میان نضج ناقص و نضج تام هر گاه که در بیماری سینه چون زکام و سرسام رطوبتی رقیق و تیز و بالون گیرد آغاز
نضج بود و اگر در آن ایستد نضج ناقص بماند و اگر قوام آن معتدل شود نضج تام باشد و در درد چشم اشک رقیق
و گرم نشان خامی و آغاز نضج بود و اگر کمتر شود نضج ناقص بود و اگر باز ایستد و باندکی رمص کند نضج تام باشد و در تپها

حال زرد و آب دیم و در صحت سپیدال نفث برین قیاس بوده در بول نشان سپید و رقیق تیره شود و در سوب
کند و رنگ ناری شود همه آثار نضج باشد و اگر در سوب در آب یا در میان چیزی چون ابر سپید پدید آید نشان
نضج ناقص است و اگر نضج ناقص او بحران هم ناقص باشد و هموار سر نضج را بس اگند و ثفلهای خشک تیز
اگر باید و نظر لیا و ثفلهای معتدل نضج را یاری دهد **فصل ششم** در بیان نشانهای سلامت و خلاص
از بیماری علامت سلامت و امید خلاص از بیماری ده است اول قوت طبیعت و آنچنان باشد که نبض قوی و
دم زدن طبیعی و نشستن و خواستن و حرکتها آسان بود و اگر بر پهلو خسپید و بر آن شکل بماند و پشت نیفتد و در
بستر بیجانب پایین نگردد و در شب خواب رود و از خواب آسایش یابد و مضطرب نگردد نباشد و اگر برین حال نباشد
و قوت بود نزد خلاص باید دوم از حال دماغ جوید و آنچنان بود که حواس او بسلامت و نظر او درست و عقل
و اندیشه درست و سوزندگی و صداع نباشد و در آخر بیماری عطسه نشان قوت دماغ بود سیوم از حالت
تب باید جست اگر تب در همه تن یکسان باشد بموضع دل و معده و احشا کمتر از جای دیگر نباشد و لرزه در تبهای
عطسه نشان بیرون آمدن ماده عفونت باشد از رگها خاصه اگر در روز بحران بود و نشیه که در لب و بینی پدید
آید و غب خاصه نشان بحران شد چهارم از حال سحنه باید جست و آن چنان باشد که روی بر حال خویش باشد و
تیز رنگ و روی و چشم اگر سبب تنکره استفراغ و بیخوابی پدید آید بالی شود و زرد و بحال باز آید و اگر خلاف این باشد
بد بود پنجم از حال بحرانها جوید و آنچنان بود که در روز بحران تیک رعاف یا رطوبتی از بینی پدید آید و صداع زایل شود
یا در روز بحران از بیماری حادهٔ یرقان پدید آید یا در بیماری عفونی قی و اسهال در روز بحران گرمی بر رگ
بیرون آید نشان دفع طبیعت بود و پدید آمدن بواسیر و داء ماخولیا و سرسام را نشان بحران انتقال باشد و پدید
آمدن و نفث پخته و ذات الریه و خراجی نزدیک سینه نشان انتقال و امیدواری باشد و گاهی خراج ناصور
گردد و از بدی ماده و اماس خصیه سعال مزمن بدان زایل شود و داء الثعلب بدوالی را زایل کرده باشد که جرب
و بهق و برص بحران انتقال بود و از مرض قوی بدان خلاص یابد ششم از حال نفث و آنچنان باشد که
از پس نفث رقیق و سپید لعقتی با قوام و معتدل آمدن گیرد و رنگ آن بزردی مایل و آسان بر آید پختگی ماده
باشد و در ذات الجنب هم سپید و ناخوش بوی نباشد علامت پختگی بود که خاصه از پس آن تب زایل شود هفتم
از حال شهوت و هضم باید جست که شهوت غذا پدید آید و آنچه بخورد هضم شود و در قوت پدید آید و هشتم از استفراغ
و انفعال جوید که در بیماری صفراوی گوش گران گردد و علامت بر آمدن ماده باشد و بر سر و خشکی طبع و اگر
اسهال پدید آید گرانی گوش زایل شود و در چشم یا اسهال صفرا بر طرف گردد و استسقا با اسهال رطوبت
زایل شود نهم از حال بول جوید و آن چنان بود که اگر بول ترنجی بود و در میان آب غمامه باشد معلق و حمل یا آن
میل بزیر دارد نشان سلامت و ابتدا نضج اگر در قاروره ثفلی سپید و هموار علامت تمامی نضج و اگر نیکو نضج
بول در سوب نیکو در تب و بیماری و احشا و اماس نشان نیک بود خاصه در بیماری دماغ و **فصل هفتم** در بیان

علامتها را بیکه نشان نا امیدی می باشد نشانهای بد بسیار است و بقراط حکیم نشان که بد باشد لغات در بعضی جای
مهلک و در بعضی قتال و در بعضی جای ها والیت قریب گوید و اگر دو یا آن بود بد بود هم چه اگر نبیند و آنچه در دون
باشند بد بود و گاهی روی گوید و بهترین نشان ها از قوت و نشان ها رد مذکور کرد اول سخن چو بیند و آن چنان است
که چشم بدر شود و تنه رود و بینی تیز و گوش سرد و نرمه گوش بازگردد و پوست پیشانی کشیده و رنگ روی سبز یا
زرد و یا سیاه و غباری بر روی پدید آید و رونق و تازگی رنگ نماند مرگ نزدیک باشد سبب آنست که روح
تحلیل یافته و حرارت غریزی ضعیف شده دوم از حال بد چو بیند و آنچنان بود که قوت ضعیف باشد و بیماری
گرم و با صداع علامت بد ظاهر شود بیماری قتال باشد و اگر علامت بد باشد و پیشانی و صدغ گرانی بود
و بیمار جوان بود در روز ششم رعاف کند و اگر رعاف نشود و طوقی از گوش و بینی و خراجی پس از گوش پدید آید بیست و
بست روز و رعاف نباشد و اگر صداع پدید آید روز چهارم و پنجم صعب شود و هفتم زایل گردد و اگر روز پنجم آغاز
کند و روز چهاردهم زایل شود سیوم از احوال حواسها چو بیند چنانکه بیماری چیزی نبیند و نشنود و روشنی بچشم خواهد
آمد و صداع نباشد بقراط مهلک گفته نشان ضعیفی روح نفسانی و باطل شدن قوت حس بود و اگر دست
پیش روی می آرد و بر سان آنکه مگس گیرد یا ریزه از جامه چیند که گاه از دیوار کند روی بود و اگر این حال
پیوسته گردد و قوت ضعیف باشد مهلک بود و اگر خیالی بیند که قصد او میکند و از آن بترسد از سوداء سوخته بود در
دماغ و اگر در میان چپ بیند که برف می بارد یا سیاه برف است علامت خلطها باشد چهارم از بیماری چشم

چو بیند چنانکه اگر چشم و از گوشه سپیدی چشم پدید آید عادت او دو رفته
دیگری بخود شدن علامت باطل شدن قوت بود زیاده
باشد و دماغ است بیرون خواستن چشم از نزله بود و اگر چشم گشاده باشد
قاتل باشد و بس خشک روی بود و اگر بدیده چیزی مثل غبار

شد علامت ضعیفی عصبها چشم
باشد اشک از چشم از ضعیف قوت
اگر انگشت بدی نزدیک برند برهم
پدید آید و تنگنا رو چشم ادموت نزدیک

باشد چشم فراخ بازکردن و بدهان گفتن قاتل بود خیال سیاه علامت باشد سرخ نشان رعاف و زرد
از صفرا و سرگاه در زیر چشم بشره سپید مقدار عدسی پدید آید پس از ده روز سرخ گردد کبود هلاک شود پنجم از احوال
بینی چو بیند اگر بینی پیچیده یا کج شود علامت تشنج باشد سرگاه بیمار گوید که بوی خشک یا بوی گل تر گرده
روغن گاهی روی باشد و اگر زرد آب از بینی گشاده شود موت نزدیک بود و اگر بیماری عطسه زند
عطسه نباید علامت باطل شدن قوت حس باشد هلاک نزدیک بود و اگر بینی پاک کند بی سببی روی بود
ششم از احوال گوش چو بیند که گوش خشک شدن و بازگشتن روی بود و درد گوش در تب حاده قتال
باشد اگر ریش گردد و دیگر گوش آن است که ریش گردد
سبب قوت حس از آنکه ریش گردد هلاک شد هفتم از احوال دندان سوم
دندان بر سان آنکه کسی چیزی خورد علامت تشنج

و علامت دیوانگی باشد و اگر از پس دیوانگی پدید آید قاتل بود و جهت بر دندان نشان مادهٔ غلیظ و افراط حرارت
خاصه در تب حاده و هر ساعت دندانها را پاک کردن بی آنکه عادت او باشد و سیر شدن دندان ردی بود هشتم
از احوال دهان و زبان جوینده خشکی دهان و زبان و کمی آب دهان ردی باشد زبان اگر اول درشت گردد پس
خشک شود نزدیک پس سیاه گردد قاتل باشد کشاده ماندن دهان از سقوط قوت بود و کنده دهان
دیدن در بیماری حاده علامت سقوط قوت بود اگر لب بر کنده باشد مهلک بود ترقیدن لب علامت خشکی
بود اگر در بیماری حاده بر زبان چیزی سیاه مقدار نخودی بر آید و بیمار چیزها تیره ازرد کند نشان آفت که در بیماری
فدا اثر آب بسیار است و نزدیکی هلاک باشند نهم از قم معده باید جست چنانچه در بیماری حاده فواق خاصه بعد از
اسهال ردی بود و علامت تشنج قم معده باشد سوزش معده و گرمی آن و طپیدن قم معده در تب ردی بود دهم
از احوال حلق و مری جوینده در بیماری حاده خناق ردی باشد و کوته شدن گردن و چیزی بحلق نارفتن مذموم
بود و آب بدان نارفتن و بجانب بینی آمدن هم مذموم باشد و اگر آماس خناق از اندرون بود و بر ظاهر تن و حلق
و سینه خراجی تولد کند و بقی هم نیاید درد خناق ساکن شود علامت نزدیکی هلاک بود و اگر بقی هم آید امیدوار باشد
یازدهم از دم زدن جوینده چنانکه تواتر دم زدن از حرارت عظیم یا افراط باشد و در بیماری حاده دم زدن سرد و
منقطع علامت افتی بود و در عضله دم زدن کنده نشان عفونت باشد در بیماری حاده در آخران اگر دم زدن
ضعیف و متواتر و شکم منتفخ گردد و گاه نفس بزرگ مثل مستغمس سودا بر آرد وقت هلاک نزدیک بود دوازدهم
از خواب و بیداری جوینده خواب روز و بیداری شب مذموم جهت آنکه مخالف طبیعی بود و بیخوابی شب در
بسبب خشکی دماغ باشد ردی و مذموم بود و غنودن بسیار نشان ضعف و چون بیداری شدن بدرد باشد علامت
بیماری بسبب عجز طبیعت بود سیزدهم از هیئات خفتن جوینده هر شکلی که عادت تندرستی نباشد مذموم بود خاصه اگر
بپهلو خسپیدی او را دو پشت افتد و در بستر نشیب فرود آید و دایم اطراف برهنه کردن و از هر جانب انداختن
نه بر عادت گرمی عظیم باشد در باطن و اگر بیمار فربه بود و اندامها را گران کند و در تندرستی سست شدن عادت
او بوده باشد سلیم تر بود و باز افتادن بیمار بر پشت بی اختیار فرق نیست میان مردم فربه و لاغر از بهر آنکه از سقوط
قوت یا از غلبهٔ اخلاط باشد در احشام و بر شکم خفتن نشان اختلاط عقل یا علامت درد شکم باشد چهاردهم
از احوال پوست جوینده چنانکه اگر بکشند ردی بجا نرود علامت نیستی رطوبت غریزی باشد دم زدن سرد و بخار
گرم از پوست علامت باطل شدن حرارت غریزی بود آن بخار گرم از حرارت غریب می خیزد و زود و اشد
پانزدهم از پهلوی و عضلها و شکم جوینده چون نحافت عضلها و شکم از ضعیفی و خشکی احشا کمتر گوارندن طعام
باشد لیکن نحافت شکم با تقصیر بود خاصه که استطلاق با آن بود مذموم باشد شکم باز گرفتن و هضم بدان استطلاق
علامت نزدیکی مرگ باشد خاصه اگر کشیده بود و رنگ او تیره پدید آید بر سرین و سر و پهلو طلوع کشیده شود و یک
جانب بر جوی رسته مذموم باشد و اگر عضلهٔ شکم بر آمده از جنبیدن بادها و پوست شکم خشک باشد علامت آماس

احشاء بود شانزدهم از احوال رگها چو بینند رگها خورد که در حوالی چشم و پیشانی و آنچه در حوالی لب باشد و تند گاه او
و بازو رفت سپید شوند مذموم بود هفدهم از احوال مقعد چو بینند چنانکه از مقعد بیرون آید و سر سفره باز گردد و بلی آنکه
بیمار را از تر حری بود علامت سقوط قوت بود هژدهم آنکه اگر قضیب و خصیه هر دو منقلص و تغیر گردانیده یا هم سفت
شوند در بیماری حاده از دردی صعب یا باطل شدن حرارت غریزی باشد نرم شدن خصیه در بیماری حاد
و آماسیدن مذموم باشد احتلام در اول مرض دلیل درازی بود و در آخر نافع باشد بیرون آمدن رحم در تبهای حاد
مذموم بود نوزدهم در احوال اطراف چو بینند سرد گشتن انگشتان دست و پای آماس احشاء ضعیف حرارت غریزی
با مقدمه غشا باشد و مهلک بود کبودی اطراف و ناخنان نشان نزدیکی مرگ است و سبزی و بنفشی قوی
تر و اگر با این حال علامت نیک پدید آید و اطراف پیوند و بیمار خلاص یابد سوزش پوست و اطراف و درون
سرد نشان مرگ است اگر خشکی گذار هریان و تپ مقدمه موت بود بیستم از احوال دهان چو بینند درد سخت در
احشاء و تپ گرم علامت آماس یا خراج یا حرارتی با فرط بود و ساکن شدن درد بی سببی معلوم مذموم باشد
بیست و یکم از احوال آواز و سخن مریض چو بینند هذیان از اختلاط عقل باشد و آواز ضعیف از ضعف قوت بود خاموشی
و هیچ سخن ناگفتن مذموم است یا علامت وسواس یا از سببی عضله یا آفت دماغ باشد و بسیار گفتن از مردم
کم سخن از اختلاط عقل بود سخن بشتاب گفتن از حرارت و آفت دماغ باشد نام مرده و آواز دادن مرده از مرگ
ترسیدن و سوختن ماده باشد و هذیان و حرکت سر و اطراف و بینی و دیگر اندامها ساکن مهلک بود بیست و دوم
از گرسنگی و تشنگی چو بینند باطل شدن اشتها در بیماری مزمن مذموم بود و در بیماری حاده سلیم بود هرگاه در تبها
محرقه تشنگی ساکن شود علامت باطل شدن قوت طبیعی و نفسانی بود خاصه اگر زبان و دندانها سیاه شود
بیست و سیوم از حرکت چو بینند بیمار بی قراری اختلاط عقل علامت بر آمدن بخارهای بد باشد لیسیدن و تاج از بدن
دست و پای و سر که سبب بحران نباشد از سستی عضلها و سقوط قوت باشد جستن بیمار و در کس او پختن
بخار خلط سوخته و اختلاط عقل بود و برخاستن و نشستن هر ساعت نشان آماس آلت دم زدن باشد و آنکه
نمیتواند دم تواند زد و هر ساعت اندام بازیدن و دهان باز کشیدن کشش و تثاوب گویند علامت آنکه اگر فضل
و نشان آنکه طبیعت آن فضله را دفع میکند بیست و چهارم از احوال آماسها چو بینند هرگاه در تپ حاده در اطراف
و بغل و ران آماس پدید آید مذموم باشد و آماس پس گوش اگر پخته نشود بد باشد و اگر پخته شود سود و تباید بود که گاهی
مهلک بود و همچنین آماسها که باز گردد بد بود و اگر باز بیرون آید امید سلامت باشد بیست و پنجم از ریشها چو بینند
و اگر بر تن بیمار ریش کهن باشد و رنگ آن سبز و یا سیاه گردد مرگ نزدیک باشد و اگر بر زانوی مریض بمقدار
دانه انگور سیاه و دانه پدید آید و گرد آن سرخ شود زود هلاک گردد و در تپ حاده بمقدار دانه ظاهر شود بد باشد
شیره سیاه مقدار نخود در تپ حاده هم باشد که بیمار در روز دوم هلاک شود و اگر بزرگ گردن شیره چند دانه سپید بیضه
آید روز ششم هلاک گردد و اگر از تپ گرم بر انگشتان آماس سیاه مقدار دانه ابی یا درد صعب بود روز چهارم هلاک گردد

شود اگر با آن سبات و گرانی و ثقل طبع بود دلیلت سرسام سپید بود بیست و ششم از احوال یرقان چون بیند در تپ حاده
پیش از هفتم یرقان شود بد باشد و اگر بعد از یرقان اسهال افتد بد باشد و اگر گاف نمک در بین آن برجوشد
بد بود و اگر در تن بدان و اسهال پاک شود یا عرق کند امیدوار باید بود و سختی جگر در یرقان بد باشد یا استسقا
او کند بیست و هفتم از احوال ناقص چو بیند ناقص اگر سه وقت بسیار کند و تنها نوبت صعب بود و قوت قوی نباشد
هلاک بود و اگر قوت بود بسبب ناقص تپ ناقص گشته نشود بد باشد و اگر اسهال نشود علامت آنست که ماده
متحرک است و طبیعت عاجز و اگر یکبار ناقص شود یا از آن عرق شامل کند و خفت شود نیک باشد بیست و
هشتم از احوال عرق باید جست بسیاری عرق از یک عضو علامت بسیاری ماده بود در آن عضو اگر بیمار بر آن
پهلو که تکیه زده عرق نکند علامت آن کند چون بر آن جانب تکیه داده سرسام آن گرفته باشد عرق بسیار در خواب بی سببی نشان
آن باشد که غذا زیاده از آن بخورد که طبع او بردارد و اگر بسیار بخورد و حاجتمندی بود با استفراغ و عرق بسبب بسیاری
مواد و بسیاری باید باشد بیشتر باشد در اول مرض عرق علامت خلط عاجزی از هضم باشد قشعریره بعد از عرق بدا
نشان پراگنده شدن خلط باشد در تن عرق سرد در تپ حاده بد باشد عرق گرم نیز اگر از همه تن نباشد و جز
سر و گردن بود بد باشد سرد بدتر باشد علامت غشی و اگر با عرق سرد تپ گرم قوی باشد نیز دلیل آمدن مرگ
بود عرق بسیار که تپ بدان منقطع نشود و بیمار از آن راحت نیابد از بسیاری ماده و ضعف قوت و درازی مرض
باشد بیست و نهم نشان بد و نیک از رعاف چون بیند رعاف اندک و بسیار رعاف سیاه پراگنده که در سرسام حجم
آید علامت هلاک باشد دماغ رعاف زرد سبز از صفرا سوخته بود و سودا نیز آن بود دماغ را در رعاف باید
آن باشد که از بینی آید که بیماری در آن جانب است و بیخ از بینی دیگر آید بدان نیک باشد بحران رعافی در بیماری حاده
نیک باشد سی ام نشان نیک و بد از ثقل چون بیند ثقل سپید و سبز و گنده و حب در بیماری حاده بد باشد
ثقل زرد در اول بیماری از صفرا است و بد بود و در آخر نیک بود و اگر از پس ثقل صفراوی راحت نیابد از غلبه صفرا
شد و نشان سقوط شهوت باشد ثقل زرد که بر زمین پهن شود کناره آن باریک بود و در ذات خود جا باشد و اگر در
ثقل چربی بیند چون پوست [illegible] هلاک باشد و همه بیماریها را اگر چربی بیند چون گوشت پاره در ثقل علامت
ریش روده بود عفونت ثقل سوداوی از پس بیماری دراز بعد از اسهال [illegible] هلاک کننده باشد و رنگ مختلف
بیاورد بحران خوردن دارد و سود [illegible] سی و یکم از احوال بول چون بیند [illegible] بول گاهی اندک باشد و گاهی بسیار
گاهی بازگردد علامت غلظی ماده و درازی بیماری باشد سپید و رقیق بول در مرض حاده از عجز طبیعت
علامت بازگشتن ماده از مجری بول اگر با تپ دماغ [illegible] سرسام [illegible] اگر با تپ اشتعالی کند اما [illegible]
[illegible] بول [illegible] رقیق و سپید شود [illegible] قوت طبیعت باشد و بول
سپید رقیق [illegible] شود [illegible] علامت [illegible] و هلاک باشد و اگر بول سیاه
[illegible] علامت نیک باشد [illegible]

آن بود و اگر نشان بد باشد دلیل زردی مرگ باشد بول رنگین که دردی رسوب نباشد علامت
پختگی و خیر نباشد و بسبب درد یا بجهت حرارت یا غذا یافتن رنگین شود و باز گرفتن بول در تبها و یا
درد سر بود و عرق بسیار کند علامت گدازش باشد تقطیر بول در تبها را آهسته علامت رعاف
و ضعیف طبیعت باشد و اگر تب محرقه بود و قی در دماغ باشد سی و دویم نشان نیک و بد از قی
چون آنکه تا صفرا و بلغم آمیخته نباشد نیک نیست و قی صفراوی صرف و بلغم صرف بد بود از بهر صفرا علامت
مزاج گرم و بلغم علامت سوء مزاج سرد باشد و هر قی که مخالف رنگ معتاد بود و سپید و زرد بلغم آمیخته رنگ
کشکاب باشد و آنچه معتاد نیست گرانی بود و بدتر از همه زنگار است و سیاه سی و سوم از احوال نفث دم
چون نفث نیک آنست که بسرفه اندک برآید و خلط صرف نباشد و یا آب دهان آمیخته باشد و اندکی زرد
زند برآمدن نفث صرف همچون قی صرف بود و نفث سرخ و زرد و سرخ سخت و آنچه با سرفه بسیار زود
سست و کفکناکه و سیاه همه بد باشد و هر نفسی که درد سینه بدان سینه زایل شود بد باشد خاصه سیاه و نفث
اندک و برآمدن بدشواری در علت سل بسیار بد باشد علامت ضعف ضعیف و قوت دخانی ماده و
قتال باشد و در نفث انتقاب نفث نابودن دلیل اماس بود و در التهام زدن دلیل ضعیف قوت
نفث ریم و رطوبت صفراوی علامت عجز طبیعت بود هرگاه در ذات الریه در اول و چهارم نفث
ریم باشد و در چهارم نکشد و اگر علامت نیک باشد ممکن است که تا هفتم یا بستم مهلت دهد و اگر قوت ضعیف
بود در نهم و یا یازدهم بکشد علامت ذات الجنب در پیری بد باشد علت ذات الصدر در جوانی بد باشد
تپ محرقه رطوبت اصلی را بگدازد و باز ایستادن نفث در علت سل نشان ضعیف قوت و نزدیکی مرگ
باشد و اگر ریم در سینه بماند تا شش ماه بسوزد و قصا و آن مدل باز دید و بکشد و این حکایت ابقراط کرده و هیجا
و خود سی و چهارم انتقال بیماریها چون چنانکه اگر قرانیطس تشنج گردد ماده گرم بتحلیل دفع شده ماده
غیر ماده مانده و اگر با چشته اختلاط عقل پیدا آید ماده چشم از آنها بعضها انتقال کرده و مضرت آن بدماغ
از دماغ دیگر بیمار دو گرد و **فصل هشتم** در دلالت های مختلف که از ذات بیمار و انواع و احوال بیماریها
چون هر بیماری که مخالف طبع و مزاج بیمار مخالف مزاج عمر و سال فصل باشد و هر بیماری که پرهیز علاج
صواب در وی اثر نکند بد باشد و هرگاه بیماری زایل شود و باز قوی تر پدید آید بد باشد و اگر مرض زایل شود و در عضو
شریف پدید آید بد بود و صداع قوی و پاشت علامت اماس دماغ بود و اگر علامت ضعیف پدید آید بد باشد و اگر
بیماری جوان باشد و در لیسم رعاف کند سرسام با صداع گرانی کوری و قی زنگاری نزدیک موت بود و از
بهر آنکه صفرا ماده را بسوزد و ... را خشک کند از پس تا سه روز مهلت دهد یا در حال بکشد ذات الجنب گاه
ذات الریه گردد علامت بسیاری ماده بود و اگر ذات الجنب جابجا گاه علت سیاه گردد مرگ نزدیک
بود پیش از روز هفتم و در ذات الجنب و ذات الریه اسهال بد باشد علت سل در اسهال و اختلاط عقل بد بود

سردی [illegible] و بی طاقتی درین مرض علامت نزدیک آمدن مرگ بود و عرق بسیار نشان گدازش و تحلیل
[illegible] بود و خفقان و غشی بسیاری سبب مقدمه موت مفاجا بود و استسقا با تپ پس از بیماری حاده و تپ [illegible]
[illegible] علاج تپ و استسقا [illegible] نباید و استسقا با سرفه بد بود و استسقا با اسهال صفراوی بد است
[illegible] بسبب [illegible] استسقا محکم شود و فواق و قی در قولنج بد باشد قولنج ایلاوس یا تقطیر البول در
[illegible] اگر [illegible] شود [illegible] سل است [illegible] اختلاط عقل بهم باشد مهلک
بود [illegible] یا عرق پراگنده در شب و در [illegible] اندامی دیگر باشد علامت
[illegible] بود و اسهال [illegible] ماده [illegible] پاک ناشدن [illegible] فساد [illegible] رسد و بکشد اختلاج
[illegible] و اضطراب [illegible] تپ [illegible] باشد [illegible] خفقان [illegible] در تپ با امساک
طبع مقدمه موت بود [illegible] شدن [illegible] با سوزش باطن و غلبه تشنگی در تپ لازم کشنده بود و بول
صفراوی [illegible] سپید بود [illegible] و از آن خونی سیاه از بینی آید بد بود و نشان غلبه حرارت و جوشیدن
ماده [illegible] باشد فصل نهم در بیان آنکه علامت کدام اندام قوی تر بود و اعتماد بر کدام اندام بیشتر
باشد [illegible] بسیار قوی بود [illegible] حرارت جگر [illegible] معلوم شود و سبب قوت زبان آنست که در وی
[illegible] متصل است [illegible] زبان دلیل سردی معده و سردی جگر
است و نشان بسیاری رطوبت و [illegible] خشکی [illegible] زبان [illegible] علامت التهاب خونی در معده
[illegible] زبان [illegible] زیر زبان دلیل صرع است و علامت خواب اگر باران و برق
[illegible] نشان غلبه رطوبت بود و اگر آتش [illegible] گرمی [illegible] نشان غلبه صفرا بود و سرخیها علامت
غلبه خون باشد و حرارت و تاریکی [illegible] نشان غلبه سودا بود فصل دهم در بیان حالها
[illegible] پیدا آید پیش از آن بیماری خواهد آمد [illegible] دوام [illegible] کننده است از صرع و سکته اختلاج
اندامها [illegible] کننده از تشنج و سکته و اختلاج پلک چشم [illegible] مقدمه است [illegible] حاسه [illegible] کننده
[illegible] بسیار سرخی چشم [illegible] کننده [illegible] ناخوشی [illegible]
[illegible] مقدمه ماخولیا بود [illegible] سرخ [illegible] مقدمه جذام باشد [illegible] امتلای رگها [illegible]
کننده باشد نزول آب در چشم سیاه و خطها سیاه [illegible] پیش چشم [illegible] مقدمه نزول آب بود
[illegible] جانب [illegible] گرانی [illegible] بول [illegible] علامت [illegible] باشد [illegible] خارش
[illegible] مقدمه [illegible] گرانی در پهلو است علامتی [illegible] باشد و در جگر [illegible]
کننده باشد یرقان [illegible] بیم باشد تشنج [illegible] مقدمه [illegible] در پهلو باشد
[illegible] مقدمه [illegible] سقوط شهوت و قی [illegible] و درد و اطراف
[illegible] ناف [illegible] باشد [illegible] و غیر آن دفع نکند [illegible]

مقعده استسقاء طبلی باشد گند شدن جراحتها و خدر شدن موضعی از تن بیم کننده باشد بجراحی در آن
موضع **فصل یازدهم** در بیان بیماریهایی که به بیماری دیگر زایل شود مصروع را اگر تب ربع شود و دوالی و داء الفیل
و اوجاع پدید آید از صرع خلاص یابد از بهر آنکه ماده صرع بدین اندامها انتقال کند و اصلعی و داء الثعلب
و دوالی زایل شود و درد چشم مزمن با اسهال صفرا زایل گردد و کری با اسهال صفرا زایل گردد و کری با اسهال صفرا
اگر مزمن نباشد زایل گردد و صداع صعب و ریاند بسیلان ریم از گوش زایل شود و با تب ربع اسهال مزمن هر
نوعی که باشد زایل شود و مالیخولیا بعرق مدنی زایل گشته و درد جگر بسبب آن با تعایل بود و تب گرم زایل
گشت و درد سرین و کلیه و رحم بسیلان خون مقعد زایل شود و النقرس شیخی و درد مفاصل و دوالی بتب حاده
زایل شود و گرد خارش و درد سوداوی بتب ربع تشنج امتلائی بتب حاده گشاده شود و بیماریهای حاده و
تبهای محرقه بحران یرقان زایل شود و فواق امتلائی بحرکت عطسه زایل گردد و کسی را الطعام در معده او ترش
شود و علت ذات الجنب باشد جهت آنکه در معده که طعام ترش شود صفرا تولد نکند و ذات الجنب از
ماده صفراوی بود **باب شانزدهم** در بیان بحران و آن هشت فصل است **فصل اول** در دانستن
آنکه بحران چیست بحران در لغت یونان لفظی است از موجه شدن خصمی بر خصمی دیگر دست
یابند که بوقت و صحت کار خویش بکند و مهلت نه طبیعت با ماده بیماری و خصم با یکدیگر میکوشند تا ماده
پخته گردد و طبیعت دست یابد و حالت علامت قوت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید و ماده
مرض مستولی گردد و نشان عاجزی طبیعت ظاهر گردد پس معلوم شد که بحران تغیر حال بیمار است از حالی بحالی
بهتر یا بدتر **فصل دوم** در بیان بحران و آن شش نوعست اول آنکه طبیعت بیکبار مرض را دفع کند این بحران
را نیک و تمام گویند دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار هلاک شود و این هر دو در بیماری حاده باشد سیوم
آنکه طبیعت اندک اندک ماده مرضی برانده دفع میکند این را تحلیل گویند چهارم طبیعت بتدریج ضعیف میشود
و ماده غالب می باشد تا بمدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و مرض هلاک شود و این را ذبول و کاهش گویند پنجم بحران
مرکب باشد و آخر سلامت بود و این چنان است که نخست بحرانی بد کند لیکن ناقص باشد و باقی تمام کند این هم
از جمله بحران نیک باشد ششم آنکه بحران مرگ باشد و نخست بحرانی بد کند و ناقص و قوت مریض ضعیف شود
تا آخر ساقط گردد و صورت اینجا و این همه از جمله بحران ناقص بود و اضطراب و صعوبت کمتر بود و بسیار باشد که طبیعت
غالب باید و بحران پیش از وقت آید و بسیار باشد که ماده را از اعضاء رئیسه دفع کند و از اعضاء دیگر و اطراف
نتواند کرد و این را بحران انتقال گویند و مثال این چون پادشاهی که شهر نگاه دارد و ناحیت با دشمن گذارد
و بحران انتقال بسیار باشد بعضی نیک چون یرقان و اگر قوبا و ریشها باشد اسهال و خراج و دمامیل
و خوره و خناق و برص و داء الفیل و دوالی و لقوه و اگر چه بیماری بدی است
زایل شود و دلیل **فصل سیوم** در بیان بحران نیک و بد

شدن که بوقت تزاید گویند و بنهایت رسیدن را از وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است و ابتدا وقت
انحطاط گویند و بحران تمام در وقت انتها باشد و موت در وقت تزاید و در وقت انتها باشد و هرگز در وقت
در وقت انحطاط نه بحران بود و نه مرگ و هر بحران که در ابتدا بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت
تزاید باشد اگر نیک بود بیمار در آن بحران بدحال شود و آنچه در وقت انتها باشد تمام و بیمار یکبار از خطر بیرون
آید و مرض مستولی گردد و طبیعت عاجز و بیمار هلاک شود و هر بحران که در روز بحران بود امیدوار باشد و هرچه
پیش از آن افتد نشان ماده بسیار بود **فصل چهارم در بیان روزهای بحران** روز چهارم هرگاه بحران
خواهد بود یا انذار پس روز هفتم بحران کند و اگر حرکت بحران پدید آید روز ششم و روز نهم کردن یازدهم علامت
بحران نیک باشد و هم بدین سبب است که در بیماریها سلامت بحران بوقت خویش باشد و هرگاه روز بحران
آن نیک توقع کند علامت پدید آید بسیار بد بود و بباید دانست که در روزگار بیماری بعضی روزهای بحران خبر دهنده
باشد آنرا ایام باحور گویند و بعضی روزهای خبر دهنده باشد که بحران خواهد بود آنرا انذار گویند و بعضی روزها
در میان این روزها باشد خبر بد آنرا ایام واقعه در وسط گویند و بحرانها و حرکت قوی است تا روز چهاردهم باشد تا
روز بیستم پس هر روز که پس تر باشد بتدریج قوت بحران قوت ضعیف تر شود تا چهل روز و حاصل این سخن آنست
که بحران صعب و قوی تا روز بیستم باشد و آنچه از پس بیستم باشد آهسته باشد و بقراط بعد از چهل روز پنج روز را
بحران نشمرده است مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانها بیستی تا صد و بیست
روز باشد و این نادر بود و ظاهر نباشد و باید دانست که بعضی بحران ها در روز چهارم و بعضی در هفت روز و بعضی
بیست روز قوت بحران چهارگانی تا بیست روز تمام تر باشد و از پس بیستم ضعیف تر بود و از جمله روزهای خبر
دهنده باشد و قوت بحران هفتی تا چهل روز باشد بعد از آن ضعیف شود و قوت بحران بیستی تا صد و بیست
معتبر بود و یا از پس از چهارده سال یا بعد از بیست یکسال و بحران همه بیماریها حاده بیشتر در روز طاق باشد
و بدین سبب بحران تب غب که همچون روز یازدهم بیشتر از چهاردهم و هفتم و از روز بیشتر مزمنها و در تبها
همچون عدد روزهای بحران باشد مثل هفت روز غب که همچون روز نوبت محرقه بود و در بیماری مزمنه عدد ماه
و سال همچون عدد روزهای بیماری حاده باشد مثلا در تب ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه مثل هفت نوبت
غب باشد و روزهای خبر دهنده از بحران بیماریهای مزمنه خبر دهنده از روز بیماری حاده باشد و بحران بیماری
مزمنه بلغمیه تاخیر افتد همچنانکه بحران بیماری حاده چنانکه یاد کرده اند و روزهای که بحران در آن وقت آید آنرا
انذار ایام واقعه در وسط گویند و آن روز سیوم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم اما اگر بحران روز چهاردهم
خواهد بود روز هفتم و یازدهم شود و بحران و ایام واقعه در وسط روز نهم قوی تر است پس پنجم و روز سیوم لیکن
سیزدهم ضعیف است و روز ششم از بحران کننده بود و هرگاه در بیماری حاده روز نخستین اثر نضج پدید آید بحران
روز سیوم باشد و اگر آهسته تر باشد روز پنجم اگر روز انذار از چهارم باشد و نشان بد نماید بحران روز ششم باشد

واگر روز انداز از هفتم بود بحران در یازدهم یا در چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم نوبت زود تر آید و تپ گرم
شود و اثر نضج پدید آید بحران در چهاردهم پدید آید بحران در هفدهم یا هژدهم یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر در
بیستم باشد **فصل پنجم** در بیان ایام انداز ایام انداز را ایامی بود که اثر دست یافتن بر ماده مرض یا اثری
از عجز طبیعت و نزار شدن پدید آید همچون دو لشکر مخالف که جنگ کنند نعره و غبار خیزد و پس ظفره و هزیمت ظاهر گردد
و در ایام انداز بسبب سعی طبیعت با ماده و بیمار اثر پدید آید چون عرق و درد سر و خیال پیش چشم و نفس تنگ
بیشود و گرمی و اضطراب پدید آید یا مانند این حال و تمامتر از روز بحران باشد مثل روزهائی که در میان افتند و
چون یکم که انداز چهارم کند و چون سیوم که انداز روز پنجم کند و اگر نشانهای که روز سیوم پدید آید باشد که بحران روز
ششم افتد و چون روز پنجم که انداز روز هفتم کند و اگر علامت روز پنجم بد باشد بحران روز ششم کند و اگر پیش از
روز انداز آن علامتها باشد نشان گرمی و حرکت مریض بود **فصل ششم** در بیان دورهای بحران دورهای بحران
سه وجه است چهاری و هفتی و بیستی چنانکه در مدت چهل روز دوازده بحران چهاری افتد با شش بحران هفتی و
پیوستن دورها بیکدیگر دو وجه یکی اتصالی و دیگر انفصالی اتصالی چنان باشد که یکروز در میان دو دور مشترک بود
یعنی یک نیمه روز از حساب روز نخستین باشد و دیگر نیمه از حساب دور دوم و چون روز چهارم آغاز دور دوم باشد آخر
آن روز هفتم باشد از بهر آنکه چون روز آغاز را با روزها دور دوم بشماری روز چهارم که تمامست دور راست روز
هفتم باشد و در سیوم از دور دوم متصل باشد یعنی پیوستن آن بدور دوم بروزی و سیوم بروزی مشترک
باشد و روز هفتم میان دو دور دوم و سیوم مشترک نباشد بدین سبب بحران سیوم در روز چهاری روز یازدهم
پیوستن انفصالی بدین گونه و پیوستن دور چهارم بدور سیوم اتصالی باشد و روز یازدهم میان هر دو مشترک
بدین سبب بحران در چهاردهم افتد از بهر آنکه روز چهاردهم روز چهارم باشد از چهاردهم اگر انفصالی باشد بحران در بیستم
از بهر آنکه روز چهار از روز هفتم روز بیستم باشد و اگر انفصال باشد بحران در بیست یکم افتد و دور هفتم بدور ششم انفصال
باشد و بحران در بیست و چهارم افتد و دور هشتم بدور هفتم اتصال و بحران در بیست هفتم و دور نهم از بیست و هفتم تا سی
و یکم انفصال باشد و دور دهم از سی و یکم تا سی و هفتم اتصال باشد و دور دوازدهم از سی هفتم تا چهل اتصال باشد اکنون
آن هفتی پیوستن دور دوم بدور نخستین انفصالی بود بدین سبب بحران اول روز هفتم بحران دوم در روز چهار
دهم و سیوم به هفت دوم متصل باشد بحران روز بیستم کند و روز چهاردهم مشترک باشد میان دو دور دوم
و سیوم بدین سبب در هر بیست روز لیسه دور افتد دور اول و دور دوم منفصل و سیوم با دوم متصل تا تمامست
چهل روز و از چهل تا شصت و تا هشتاد و تا صد و بیست و بحرانهای چهاری تا روز بیستم قوی باشد پس ضعیف شود و از جمله
روزها انداز باشد و بحران هفتی تا چهل روز قوی بود و پس ضعیف و قوت بحران بیستی تا صد و بیست روز باشد پس
از صد و بیست روز بحران تا هفت ماه و هفت سال و چهارده سال یا بیست و یکسال و بحران همه بیماری حاد
در روزهای طاق بود بدین جهت بحران تپ غب روز یازدهم از آن چشم دارند مثلا هفت دور غب چون هفت روز

تب محرقه باشد و در مرض مزمن عدد ماه و سال همچون عدد روز مرض حاده بود چنانچه از تب ربع
ماه همچون هفت نوبت غب باشد و در بحران بیماری مزمن تقدیم و تاخیر افتد همچنانچه در بحران
بیماریهای حاده بباید دانست که حرکت بحران را بر حرکت و گردش ماه قسمت کنند جهت
آنکه هر کاری که زود متغیر شود بحرکت و گردش ماه منسوب کنند و ماه بدین عالم نزدیک
ترست از دیگر ستارگان و اثر حرکت ماه چنان است که هرگاه از نقطه اجتماع چهل
و پنج درجه دور شود یا نود درجه یا صد و هشتاد درجه اثری پدید آید و چهل و پنج درجه نیمه
تربیع بود و چون فلک را سیصد و شصت درجه قسمت کرده اند چهل و پنج درجه هشت
یک فلک باشد و نود درجه تربیع تمام بود و نود درجه چهار یک فلک بود و صد و سی و پنج درجه
تربیع و نیمه تربیع باشد و صد و هشتاد درجه مقابله باشد و نیمه فلک برابر نقطه اجتماع باشد و
نیمه تربیع روز چهارم بود و اثر آن قوی نباشد و تربیع روز هفتم باشد و اثر آن قوی بود و تربیع
و نیمه تربیع روز یازدهم باشد و اثر آن ضعیف از اثر روز هفتم و مقابله روز چهاردهم و اثر آن
قوی تر از روز هفتم باشد و روز هفدهم از موضع مقابله چهل و پنج درجه دور باشد و شکل
دوری او از نقطه مقابله نیمه تربیع باشد و از نقطه اجتماع تربیع و نیمه تربیع و دور بیستم از
نقطه مقابله نود درجه دور باشد و روز بیست و چهارم از نقطه مقابله صد و سی و پنج درجه دور شده
و بیست و چهار روز که ماه بدین جایها رسد و این شکلهای پدید می آید در کارها که بحرکت ماه منسوب
است اثری و تغیری پدید می آید و اگر ماه درین روزها بدین جایها بستاره سعد پیوندد و بجای
نیک باشد اثرها که پدید آید خوب باشد و اگر بستاره نحس پیوسته یا بجایگاه نیک نباشد اثرها
که پدید آید بد باشد و از جهت آنکه بیماری حاده از جمله کارهاییست که زود بگذرد گفته اند که هرگاه
ماه از آن نقطه که در ابتدا بیماری بود بدرجات نیمه تربیع بدرجات مقابله در رسد باندازه
آن تغیری در مرض پدید می آید و اگر بیماری گرم باشد بحران در نیمه تربیع کند و اگر آهسته تر باشد
در تربیع یا در مقابله کند وجه دیگر آنست که گردش ماه در فلک بروج در بیست و نه روز
و سه یک روزی تمام شود و درین مدت بدان نقطه باز رسد که از وی حرکت کرده باشد و چون ایام اجتماع
از این مدت بفکنی بیست و شش روز و نیم بماند و ایام اجتماع دو روز و نیم و سه یک روزیست که ماه
در زیر شعاع آفتاب ناپیدا شود و اگر مدت بیست و شش روز و نیم را که ماه پیدا باشد و بیست نه روز
و سه یک روزیست که مدت گردش ماه است در فلک بروج بهفت قسمت است که هفته مدت
گردش ماه در فلک بروج و اثر ناپیدا بودن ماه باشد و چون روزگار پیدا بودن ماه بچهار
هفته قسمت کنند هر هفته شش روز و نیم و هشت یک روزی باشد و هفته تمام هفت روز بود و هشت

و بدین جهت گفته اند بحران بروز بیستم اولی تر از آن بود که بروز بیست و یکم و بیماری مزمن بحران قیاس با گردش آفتاب
باشد و آنچه مزمن تر باشد بحران آن قیاس بگردش زحل بود و بحران آفتاب بشش ماه باشد همچون چهاردهم و بحران زحل
چهارده سال همچون چهارده روز باشد بجز آنکه آفتاب صد و هشتاد درجه که نیمه فلک است بشش ماه رود و زحل
بچهارده روز و میان طبیبان در روزهای بحران تا چهارده روز هیچ خلاف نیست و بعد از چهارده روز خلاف است
بقراط حکیم گفته که روز هفتم و هفدهم هم روز بحران است که انداز کنند و بحران روز بیستم و یکم و از جهت آنکه روزهای هفتگی را
هفت هفت گرفته و گرفتن و گروهی دیگر چهل و پنج و چهل و ششم را از جمله روزهای بحران شمرده اند و بسیار باشد که کسی در روز بحران
بود و حرکتهای بیماری جاده حادث شود و بسبب پیوستگی دورها یا یکی مرض دراز شود و طبیب نادان در غلط افتد و چنان
کند که بیماری مزمن است **فصل هفتم** در بحران بیماریهای که چگونه باشد مدت بیماریهای گرم هفت روز باشد و روز هفتم
بحران کند و آنچه بدان گرمی نباشد مدت آن چهارده روز باشد و بحران روز چهاردهم زایل شود و آنچه آهسته تر باشد
مدت آن بیست روز بود یا چهل روز بحرانهای بدان ترتیب افتد و نوبت تب محرقه روزهای جفت گرم تر شود و
روز ششم بحران بد کند و روز چهارم از آن خبر دهد و عرق سرد و مانند آن پدید آید و بحران سرسام گرم بیشتر در [illegible]
باشد و بعد از روز سیوم و چهارم قوی گردد و بحران هفتم و بحران بیماری تابستان مزمن زمستان باشد و بحران
مرض زمستان در تابستان بحران تب غب محرقه بعرق یا قی یا اسهال و بحران محرقه خالصه برعاف و بحران سرسام
گرم بیشتر بعرق و یا برعاف و بحران تب بلغمی و تب ربع بعرق یا اسهال و اگر آماس جگر بجانب مقعر باشد بحران آن بعرق
یا قی یا اسهال بود و اگر بجانب محدب باشد بعرق بود و ادرار بول و بحران بیماری سر سرسام [illegible]
و بحران بیماری سینه نفث بود و بسیار باشد که یک بیماری دوگونه بحران کند چنانکه تب محرقه بحران برعاف آغاز کند پس بعرق
بازگردد و عرق بسیار کند و باشد که بعرق بحران کند و یا قی یا برعاف بازگردد و تن حالی باسقاط بحران کند و [illegible] بسیار
است که نشان بحران پدید آید و بحران بازگردد و بالین ترافتد و باشد که بسبب بازگردیدن بحران سبب نزدیکی مرگ
یا دشواری بحران باشد **فصل هشتم** در بیان علامتهای بحران بحرانهای خالی نباشد از آنکه ماده میل سوی بالا کند و
دفع آن برعاف یا قی و دمعه و مخاط و مانند آن یا بسوی زیر میل کند و دفع آن باسهال و ادرار بول و طمث بود یا
بظاهر پوست میل کند و دفع آن بعرق و جرب و بثره و [illegible] و برص و یرقان یا بعضوی میل کند و آماس و جراحتی
کند و بحرانها نیک و بد باشد و علامت میل کردن ماده بسوی بالا آنست که صداعی ناگاه و گرانی در سر پدید آید و گشتن
و طنین و دوی و صدغها ممتلی گردد و خیالها پیش چشم و گوش ناگاه کر شود و نفس تنگ و [illegible] و خفقان [illegible]
شود و دل درد و اگر [illegible] نشانها [illegible] جمع کند و لعاب رفتن و غشیان پدید آید و [illegible] دل طپیدن و [illegible]
و لوزه ناقص آید نشان آنست که بحران بقی خواهد بود و خاصه اگر [illegible] صفراوی باشد و اگر پیش چشم خیالها [illegible]
بیند و روی و چشم و بینی سرخ گردد و اشک آمدن گیرد و بینی [illegible] و سر [illegible]
[illegible] برعاف بود خاصه اگر مرض صفراوی باشد [illegible]

آنچه علامت رعاف است سرخی روی و خیال سرخ و خارش بینی و دمعه و آنچه علامت قی است خاصه تنگی نفس
و برگشتن پهلو و اختلاج و سربافتن روز بحران و خشکی پوست هم از علامتهای رعاف است و دیگر نشانها علامت قی
سلامت باشد و آنچه علامت موت است و علامت میل ماده بطریق اسهال گرانی است در زیر ناف و نفخ و غمز
کند و نبض صغر و بول سپید و رقیق یا سبز و در مرض خناق بیشتر اوقات طبع نرم بود و علامت میل ماده بطریق بول
گرانی مثانه و سوزش بر قضیب و طبع خشک و عرق ناکردن و بول غلیظ جمله نشانه آنست که بحران با درار بول خواهد
بود و خاصه در زمستان بحران بطریق بول بیشتر باشد و علامت میل ماده بطریق حیض آنست که در پشت و رحم
گرانی پدید آید خاصه اگر عادت آن نزدیک باشد و علامت کشادن رگها مقعد مقصد آنست که در آن موضع گرانی باید
و پشت و آلتگاه درد کند و نبض عظیم و قوی باشد و علامت میل ماده بجانب پوست و بحران بعرق آنست که بول کم بود
و طبع خشک و ظاهر بشره سرخ و گرم و نبض موجی نرم و حرارت تب در روز بحران قوی تر باشد و ابتدا نبافض و بخار گرم
از پوست آخیزد و بول رنگین هم علامت عرق بود جهت آنکه رنگین شدن بول نشان میل ماده باشد بجانب رگها و
علامت بحران انتقال آنست که تب قوی بود و هیچ استفراغ نباشد و علامت بحران نبود و در بول اثر نضج نباشد و علامت
آنکه انتقال بکدام عضو خواهد کرد آنست که در عضوی حرارت و الم زیاده از اعضاء دیگر باشد و وقت دیگران عضو الم عادت بود
یا پیش از ان دران عضو آماس واقع باشد که بدان سبب از دیگر اعضا شده آماس … هم انتقال بیشتر
بیماریها سرد در فصل خزان و زمستان و در پیری شود از بهر آنکه در فصل سرد و ماده سرد و طبیعت را نضج و تحلیل باز
دارد و در پیری قوت ضعیف بود و نضج تمام تواند و نه دفع تمام تواند کرد بدین جهت هرگاه طبیعت قوتی باید و دفع ماده بطریق
بطریق انتقال ممکن نشود و گاه که علامت بحران انتقال پدید آمده استفراغی با درار شود و ماده بدان استفراغ پاک شود و انتقال
باطل گردد و بیگاه هر عضوی که بیماری عرق بیشتر کند انتقال بدان عضو گوشت باید داشت و اگر در وقت زیادتی تب بول بسیار
آید نشان آن باشد که تهیگاه یا بیضتین دردی تولد کند و اگر هر نبض میل بگرمی دارد و هیچ بحران نکند و از ششم روز درگذرد ناگاه
در عضوی المی پدید آید علامت آن باشد که در روزی از روزهای بحران در آن عضو خراجی پدید آید علامت آنکه بیماری به بیماری دیگر خواهد
شد آنست که بیماری حاده اگر نزدیک انحطاط قوی تر باشد و با عارضی دیگر زیاده شود خاصه اگر در علاج قدبیر خطای زود
و دلیل آنست که بیماری مرض دیگر حادث شود و علامت آنکه بیمار در بحران است درد و گرمی آن و بیقراری و بیمار گشتن از
دست بجانب دیگر و جستن و برکشیدن و بیختن و سبات و اختلاط عقل و غفلت و کندی حواس و تنگی نفس و سرخی روی
و چشم و علامت بحران نیک نضج است و آمدن بحران در روزی نیک از روزهای بحرانی و آغاز کردن بروزی مناسب آن
روز و استفراغ آن ماده و مرض باندازه بی تقصیری و افراط و بدان طریق که مناسب آن بیمار باشد چنانکه در تب محرقه رعاف
و در تب عرق باقی و نبض چنانکه باید و تیبا باشد و نشانهای صعوبت بحران پدید می آید نبض قوی تر و با نتظام میشود دلیل در هر
حال اعتماد بر قوت باید کرد و علامت بحران بد بخلاف بحران نیک پدید آید از بهر آنکه سبب حرکت از بحران بسیاری و تیزی
ماده آنست و بیطاقتی و عجز طبیعت تمت در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام امو جان طبع شد

از ابن دکن مطبع نوری باهتمام الهی بخش طبع

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش حضرت علیمی را که نسخه لی سقیم الذی انزل الداء انزل الدواء از کلیات حکمت بالغه او موجز لیست جهت تربیت مزاج انسانی از دار الشفاء فیض بخش او شفاء و رحمة للمؤمنین ظاهر للعینی و سیشفین و دوا جهان فراهم داد و ضربت فهو یشفین ترتیب نموده و فرمان جریان سلاطین با ادوار خواقین بر روزگار را جهت انتظام اسباب صحت مزاج ممالک علل و علامات علاج علل و خلل عالم [illegible] در آورده و دستور العمل بدین مملکت روان فرموده و طبیب مرحمت ایشان را دستگیری مرضا که حرکت نبض ایشان بسبب عرض مرض و از قانون اعتدال انحراف نموده باشند مقتضیا ارزانی نموده و صلوة و صلوة و تسلیمات زکیات نثار سلطان مسند رسالت بادشاه سریر جلالت حکیمی که کلیات قانون شفا که جامع اسباب تحصیل بدان در مسند [illegible] تعالی ادب الشفی امر حبیب یاران است [illegible] مشهور است [illegible] این عاقل که بر منهاج متابعت رسول نموده از [illegible] مرض خاصی [illegible] برای عظام و اصحاب کرام با احترام او که عرفان [illegible] اسرار صحت قلوب نجات و رصاقان عقود انهار تداوی [illegible] وصل و توصل باد. و بعد سبب تالیف این کتاب آنست که چون احتیاج تمامی آدمیان با حکام طیبه قواعد علاجیه روشن معلوم [illegible] نیست و نفس امر علم شریف بنابر آنچه حضرت رسول علیه الصلوة و السلام فرموده که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و دیگر بلفظ در بار آنحضرت گذشته [illegible] داد که تداووا [illegible] اذا اصاب الدواء الداء برء باذن الله تعالی و حضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام امر فرموده [illegible] و گفته [illegible] تمامی خطاب سید [illegible] حکمتی [illegible] المنافع فی هذه العقاقیر [illegible] علیه الصلوة و السلام [illegible] سال گذشته بود [illegible] عن الآفات و البلیات [illegible] شوکت بادشاهی [illegible] ابن الخاقان [illegible] خلد الله تعالی ملکه و دولته و افاض علی العالمین بره و احسانه [illegible] عنایت و الطاف [illegible]

چون [illegible] حشمت السویجن [illegible] الشمس خلد الله ملکه سلطان حضرت ابوالمظفر [illegible] سلطان خلد الله تعالی ظلال دولته
در [illegible] ولایت [illegible] واقع شده بود و این فقیر [illegible] سلطان [illegible] سالی [illegible] الطلب فرموده بودند بعد از صحت [illegible]
[illegible] فرمودند که کتابی نوشته شود که خواص و عوام از وی بهره و فایده گیرند [illegible] علاج [illegible] شرح نوشته شود مناسب نماید
[illegible] از [illegible] مشغول [illegible] حضرت [illegible] و آنچه از کتب معتبره و تجربه معلوم نموده رساله مشروح [illegible] قوم گردانیده
[illegible] و نام نهاده شد **دستور العلاج** امید [illegible] که اگر [illegible] مطالعه شوند [illegible] و [illegible] قلم [illegible]
[illegible] غایت [illegible] این کتاب مشتمل است بر دو مقاله **مقاله اول** در امراض مختص بعضو معین و این
[illegible] باب [illegible] فصل و هر فصلی چند نوع [illegible] **مقاله دوم** در امراض غیر معین [illegible] مشتمل است
[illegible] باب [illegible] فصل و هر فصلی چند نوع مذکور میگردد **مقاله اول** در امراض [illegible] بیست و پنج
باب [illegible] **باب اول** در امراض سر مشتمل است بر [illegible] فصل **فصل اول** در صداع و این مشتمل بر نوع است
نوع اول [illegible] گرم [illegible] که [illegible] اسباب آن بوده باشد [illegible] آنکه [illegible] بسیار بوده باشد
[illegible] حرارت [illegible] حمام [illegible] بسیار توقف نموده یا از کثرت غضب یا سخن کردن بلند و بسیار یا چیزهای گرم
خوردن [illegible] یا تاثیر غذا از [illegible] و علامات این درد سر چند وجه معلوم میشود اول آنکه جلد گرم باشد و گرانی
کمتر بوده باشد دوم [illegible] چشم [illegible] خشک [illegible] سوم آنکه در حواس [illegible] صداها [illegible] در گوشها باشد چهارم [illegible]
[illegible] باشد **پنجم** آنکه بسیار تشنه شود [illegible] سر [illegible] **علاج** آنست که شربت
لیمون [illegible] و آب [illegible] آب [illegible] و تخم کاسنی و شیره تخم کاسنی و امثال این شربتها با آب
[illegible] گوشت [illegible] اگر [illegible] اسفاناخ [illegible] و قلیه [illegible] مناسب است
[illegible] آب [illegible] اگر حرارت بسیار بوده باشد [illegible] سیوم و چهارم باشد [illegible]
[illegible] آب [illegible] اعتدال [illegible] و آرد جو [illegible] بر سر گذارند و بر موخر [illegible] گذارند که سبب
[illegible] و آن موضع [illegible] درد [illegible] عظیم باشد اندک [illegible] مثل افیون و لفاح و بزر البنج
[illegible] درد سر [illegible] و فایده [illegible] دوم
[illegible] موضع خوش که هوای او معتدل باشد [illegible]
[illegible] سرد [illegible] آب سرد [illegible] و از حمام بیرون
[illegible] علامات این صداع آنست که گرانی در حواس
[illegible] و [illegible] چیزهای غیر موجود خیال کردن
[illegible] ساخته [illegible] گرم ساخته [illegible]
[illegible] شیره [illegible] جوشانیده باشند
[illegible] مشغول [illegible]

آب بجوشانند و سه ربع آن را وا رند و شربت از نار الاصول سازند و نیز چوب پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و
و بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال سلیخه و سنبل مثقالی در یک کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده شصت مثقال
قند بجوشانند و به قوام آرند یک قاشق تا هفت قاشق با آب گرم [illegible] نمایند و این هفت روزه شربت دیگر تجربه کرده
در این نوع و صداع گرم طلا نمودن فایده کلی دارد و غذا نخود و تمیکوفته و آب گوشت مرغ یا گوسفند که در دارچینی و زیره و [illegible]
باشند و مطبخات و قلیه که در و فلفل و دارچینی بود و با آب کاسه مناسب و با غذا سخن لازم دارند نوع سیوم درد سر که از یبوست
و خشکی دماغ باشد جالینوس گفت که صداعی که از حرارت و برودت است شدید نیست از صداعی که به یبوست باشد [illegible]
بود و ضعیف تر از آن دو قسم است و صداعی که از رطوبت باشد کمتر است از آنجهت که موجب الم نیست بذات خود و سبب درد سر از
جهت یبوست خشکی دماغ باشد بسبب خوردن چیزهای خشک و در سفرهای بادهای گرم بیابانها که سموم باشد علامات و بیکی
در سر و خشکی در بینی و اندک آب دهان و بیخوابی و لاغری جلد و سر علاج آنست که شربت از آب هندوانه و شیره خرفه با لعاب تخم
بهی و اسبغول دهند و غذا از ماالشعیر و شوربای مرغ فربه یا اسفاناخ و قلیه اسفناخ و کدو مناسب است و جوشانده این چوب سازند و
بنفشه و گل خیرو و برگ بید و بادرنگ و کدو و دو کوزه آب بجوشانند و در آن آب زانو تا مکرر فرو نمایند و گوشت ماهی زرده
تخم مرغ و پاچه نیز مناسب است در روغن کدو و روغن بادام و روغن پاچه و در بینی چکانند و در حمام که آب شیرین داشته باشد
در آیند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و طلا از آرد گندم و آرد جو و روغن بادام و شکر بر سر گذارند نوع چهارم صداع که
از رطوبت دماغ شود و سبب آن مداومت حمام و آبهای بسیار در آمدن و چیزها که از رطوبت حاصل شود و میل نمودن آن علاج
آنست که غذاهای مطجنه یا مرغ بریان دهند و غذاهایی که در و دارگرم باشد مثل دارچینی و قرنفل میل نمایند و در حمام در آیند و نمک
ریزند و عرق بسیار نفع تمام دارد و آبیکه در و بابونه و قیسوم جوشانیده باشند صاف نموده شیر گرم بر سر ریزند و بوییدن
مشک و عنبر فایده کلی دارد و شربت از گلاب و عرق گاوزبان با تخم ریحان و با لعسل مناسب نوع پنجم در صداع
و باد آن از گرمی خون باشد و سبب این درد سر آنست که گوشت و حلوا و نشاسته بسیار خورده باشد علامت او آنست که در سر
گرانی تمام باشد و بر آمدن رگها و حرکت ضربان و سرخی و چون گرانی کاسه چشم و سرخی روی و چشمها و خمیازه و کاهلی [illegible]
و انها در لب باقی [illegible] و خشونت حلق و عظیم نبض و سرخی قاروره یا غلظت آن علاج آنکه رگ قیفال یکشب [illegible] اکتفا [illegible]
رگ پیشانی بگشایند و اگر [illegible] باشد [illegible] حجامت [illegible] ساق [illegible]
خصوصا اگر [illegible] باشد [illegible] آب انار [illegible] و آب لیمو [illegible] شربت [illegible]
اختیار نمایند و اگر [illegible] طبیعت [illegible] مثقال [illegible]
عدد سپستان [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] تا بجوشانند [illegible]
با آب انار یا آب لیمو یا نارنج [illegible]
در حلق این شربت مناسب است [illegible] مثقال [illegible] بادیان

در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده قند سفید بیست مثقال حل ساخته بسه نوبت میل فرمایند حب شبیار بدین طریق بسازند صبر زرد
مثقال محموده دو دانگ تربد سفید مقشر غاریقون سقمونیا ... هلیله زرد پوست بلیله ... مصطکی درم کتیرا انزروت نیم درم ... بیک نرم کوفته و بیخته حب سازند
یکسب ... ... و ... حب حریرو ... با شیر گرم ... بعد از سهیل ... تا ... معده حل شود و درین حب مصطکی
جهت قوت معده ... برای دفع بخار محموده جهت انکه صبر از معده ... اخلاط ... از دماغ دفع نماید پس جهت تسکین
... ... است که گوشت طیهوچ ... دراج با آب انار و سماق ... با سرکه میل نمایند و در غذا کشنیز جهت منع
بخارات مناسبت و طلا آب گلاب و صندل و آب کشنیز و امثال که آنچه در صداع حار ساده مذکور شده موافقست **نوع ششم** در صداع
صفراوی سبب این درد سر آنست که اگر اسفر بسیار کرده باشد و در هوای گرم ... خورده و بی خوابی و روزه بسیار داشته و غذاهای گرم و ...
علامت وی آنست که رنگ روی زرد باشد و ... تلخی دهان و تشنگی و بی خوابی و خشکی دماغ و بینی و سرعت نبض و خیالات
زرد در پیش چشم و اضطراب و سرعت غضب و حمرهٔ قاروره و راحت یافتن از اشیاء سرد **علاج** آنست که اول تسکین نمایند و آب
انار شیرین و شربت لیمو و نارنج و شربت سکنجبین مناسبست و فصد نمایند و اندک خون بردارند اگر مانعی نباشد و بعد ازین مسهل صفرا
دهند بدین ترتیب پوست هلیله زرد ده مثقال عناب بیست عدد و تمر هندی پانزده مثقال شاهتره سه مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال
... ... پنج مثقال ... نیم کوفته ده مثقال تخم ... ده مثقال در یک کاسه آب بجوشانند تا یک پیاله
بماند و ... بیست مثقال یا ترنجبین سی مثقال در آب حل کرده شیر گرم میل نمایند و بعد از فراغ مسهل شربت از گلاب
... کاسنی ... ... مثقال قند ده مثقال ... که ... آب تمر هندی یکسر ساخته جهت تسکین صفرا فایده
تمام دارد یک ... محموده در آب تمر هندی یا آب آلو بخارا یا آب انار که مقصود باشد میل نمایند و طریقه عصر آنست
که ... ... بالند و آب ... ... و قند ده مثقال اختیار نمایند و آب تمر هندی و آب انار
فایده تمام دارد ... ... صفرا ... ... صداع دموی ... استعمال ... تسکین حرارت ... مناسبتها
مناسبست و گلاب و صندل و آب کشنیز ... ... اگر درد قوی باشد انزروت درم صندل
دو درم افیون نیم درم ... ... با آب کاهو یا گلاب اندکی از ادویه ازین حل ساخته بر ... ... بالند
... ... قطره از آن در بینی چکانند و ضماد ... ... تمام
نکرده باشند ... ... نکرده باشند و در صداع دموی اشیاء سرد و خشک
استعمال نمایند و صداع صفراوی اشیاء سرد تر ... ... اعراض ... مثل ... تخم
... ... گرم ... تنها گرم ... ...
... ... **نوع هفتم** در صداع ... که از ... شود ... ...
... ... و دخان بسیار ... و ... استفراغ
... ... سردی ... ...
... ... غلظ آن ... ...

واین

و این صداع پیران را و اهل نعمت و راحت و در بلادی که هوای آن سرد باشد و بلغم مزاج را و عورت را و کسانی را که چیزهای بلی
سر و مبتلی نمایند بسیار می‌شود و این صداع را اگر دیر علاج کنند بیم آنست که بعضی کوری و لقوه و فالج و صرع و سکته منتج می‌شود
و باید که اهتمام نمایند و در ابتدای علاج این سهل است و اگر دیر ماند بدشواری علاج پذیرد **علاج** آنست که تنقیه دماغ و جمیع
بدن از بلغم غلیظ بحبوب مسهله نمایند مثل حب صبر و ایارج فیقرا و حب ایارج و حب اصطمخیقون و ماده را بدین جلاب النضج
دهند بر همین ترتیب بیخ سوسن چهار مثقال افسنتین سه مثقال انجیر ده عدد سپستان پانزده عدد و تخم خطمی سه مثقال انگور شفا
سه مثقال اصل السوس بیخ بادیان مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال گلسرخ دو مثقال تخم کرفس دو درم قند چهار رتل بجوشانند
و بقند بقوام آورده یک هفته مبتلی نمایند و بعد از آن حب صبر مسهل نمایند **صفت آن** تربد دو مثقال صبر سقوطری سه مثقال
مصطکی دو درم گلسرخ نیم مثقال پوست بلیله کابلی مثقال شربت حب دو درم با آب کرفس یا عسل در محل خواب اختیار نمایند
و بعد از آن چهار فاشق آب گرم خورند **صفت ایارج** فیقرا حب بلسان عود بلسان سنبل سلیخه مصطکی اسارون و دارچینی و
زعفران از هر یک مثقالی صبر سقوطری شانزده مثقال تربد مثقالی بادام دو مثقال در محل خواب نموده اختیار نمایند **صفت**
حب اصطمخیقون ایارج فیقرا درم پوست بلیله درم تربد سفید مجوف مثقالی صبر سقوطری درم و حب النیل درم شحم حنظل مجموده از هر یک
دانگ مقل ازرق درم به آب انیسون حب ساخته بدو نوبت اختیار نمایند **صفت** حب ایارج تربد خراشیده دو درم روغن بادام چرب کرده
درم ایارج فیقرا مثقالی حب النیل و انیسون و غاریقون سفید از هر یک نیم درم و از کبابه هندی دانگی و نیم حنظل دانگی کوفته و بیخته حب سازند
با آب بادیان هر یک بمقدار نخودی و در عسل آلوده بالقند سحرگاه اختیار نمایند و حب قوقایا درین مرض و در امراض دیگر فایده
دارد **صفت آن** ایارج فیقرا پنج درم تربد اسطوخودوس از هر یک نیم درم شحم حنظل یک درم و نیم سقمونیا پنج شعیرت
صفت مطبوخی که درین مرض مناسبست سنای مکی پنج مثقال پوست بلیله زرد و بلیله سیاه نیم کوفته از هر یک چهار مثقال تربد نیم
کوفته دو مثقال بیخ سوسن دو مثقال افسنتین مثقالی اسطوخودوس دو مثقال زبیب منقی هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند
صاف نموده با شیرخشت پانزده مثقال و نبات پنج مثقال اختیار نمایند و اهتمام نمایند تا ماده مسهل نماید بحب یا جلاب
حقنه بسیار مناسبست و باغرغره نمایند به سکنجبین عسلی و آنکامه که در قسطین و عاقرقرحا هر یک مثقالی نیم کوفته آمیخته
و سر به بخار بابونه و مرزنجوش و پودینه و قیصوم و شیح ارمنی از هر یک سه مثقال در آب بجوشانند و بدارند و غذا نخود آب مطبوخ
بادو به گرم مثل دارچینی و مثل زنجبیل غذا سازند قسطین و آنکامه مناسبست و فرفیون نرم سوده بروغن بابونه با گل آمیخته
مالند و بوی نمودن مشک و عنبر و غالیه فایده دارد **نوع هشتم** در صداع که از ماده سودا وی شود و سبب آنست که غذا ها
غلیظ که از و سودا حاصل شود بسیار میل نموده باشند و مثل عدس و کرنب و گوشت گاو و نبرد اسپناخ بود و آنچه که بسیار کرده
باشد **علامت** این درد سر آنست گرانی یا خشکی دیده و بیخوابی و تیرگی رنگ روی و بدن و باریکی نبض و سفیدی بول و
خشم و اشتها و بی خیالات و فکرهای فاسده و وسواس **علاج** آنست که اسهال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون **صفت آن** افتیمون
دو مثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال پوست بلیله چهار مثقال سنای مکی پنج مثقال بنفشه دو مثقال گاوزبان سه مثقال بادرنجبویه
گل سرخ مثقال و نیم سپستان بیست مثقال و چهار یک کاسه آب بجوشانند و با شیرخشت صاف نموده شیر گرم میل نمایند و اینه

حسب بهر مناسب افتیمون نیم درم غاریقون درم تخم حنظل دانگی صبر دو درم مصطکی درم افتیمون نیم درم محموده دانگی نرم کوفته حب سازند
و در وقت سحرگاه هشت [illegible] مطبوخ مسهل نمایند و هر روز صباح این شربت اختیار نمایند افتیمون ده مثقال بادرنجبویه مثقال سپستان
عدد [illegible] گاوزبان چهار مثقال انگور شعاد ده مثقال بادیان [illegible] مثقال بجوشانند و با چهل مثقال قند بقوام آورند یک قاشق شربت با
قاشق آب حل نمایند بخورند شربت بهت و غرغره بشربت [illegible] که در روغن کرکر گرفته با ایارج فیقرا که بعسل حل کرده باشند و آب گرم
[illegible] غرغره سازند و در بینی روغن نیلوفر یا روغن ترنج و روغن زعفران چکانند و بر سر آبی که در و بنفشه و نیلوفر و سوسن و بابونه
و بادرنجبویه و قیصوم جوشانیده باشند بریزند و غذا نخود آب یا گوشت مرغ یا گوشت کبک و طیهوج یا عصافیر سازند یا اگر [illegible]
[illegible] که در شوربا های گوشت گوسفند جوان بوده باشد و گردنا و زیره دار چینی درین مناسب است و تنقیه آب انار [illegible] سازند و حمام
نفع کلی دارد و منزل در موضعی که هوا معتدل که میل برطوبت دارد [illegible] گرم حذر نمایند و روغن شبت در سر مالند و در گوش چکانند
و در بینی مالند نوع نهم در صداعی که از ریاح غلیظ که در دماغ است سبب او آنست که غذاهای غلیظ خورده باشد و هضم نیک در معده نیافته باشد
علامت او آنست که [illegible] ثقل و یا [illegible] وصل حشیه ها و آواز ها گوش و انتقال هر زمان در موضعی علاج آنست که در
گوش و بینی روغن بابونه و روغن شبت نیم گرم چکانند ده قطره و اگر از برودت و سردی حاصل شده باشد اندکی مشک درین روغن
حل کرده در گوش بچکانند و حب ایارج که مذکور شده در صداع [illegible] اختیار نمایند و مداومت بحمام نمایند آبی که در و بابونه و اکلیل الملک
و [illegible] جوشانیده باشند ریزند و مشک عود بوئی نمایند نوع دهم صداعی که از بخار گرم در دماغ حاصل شود و سبب این بخارات
حادث [illegible] شراب خمر و عرق و ادویه گرم و غذاهای گرم و بخار خلطهای گرم علامات این درد سر آنست که بعد از شراب گرم یا غذا
گرم [illegible] درد زیاده شود علاج آنست که حقنه نمایند و آب گرم بر سر ریزند و سپستان [illegible] در آب گذارند و آب انار مخوش
با شربت لیمون یا شربت فواکه میل نمایند و آب غوره و سکنجبین مناسب است و سر بروغن گل چرب سازند و خواب درین الم نفع
کلی دارد و بنفشه تر [illegible] و سیب بوکردن فایده دارد و غذاها شوربای مرغ یا گوشت گوسفند جوان که در آب آن آلو و کشنیز
و اسفناج [illegible] آب غوره یا سماق و از میوه ها انار [illegible] اگر بدین [illegible] نیابد استفراغ خلطی که سبب آن شده
با آب تمر هندی و آلو بخارا از هر یک [illegible] مثقال [illegible] تر ساخته آب آن میل نمایند نوع یازدهم
صداعی که بمشارکت معده یا جگر یا سپرز یا دست و پاها یا گرده یا مثانه یا رحم یا بمشارکت جمیع بدن باشد و استدلال
[illegible] بر این درد سر بمشارکت بزیادتی این درد و کم شدن آن [illegible] این درد اولا در آن عضو مثلا در معده و یا جگر یا گرده
و امثال آن [illegible] درد سر شود اما صداعی که بشرکت معده باشد از جهت خلط صفراوی که در فم معده یا در معده [illegible] علامات او آنست
که تلخی آید و غثیان و عطش و الم در معده و تحیر و تلخی دهان و علاج تنقیه معده نمایند و اسهال و قی بسکنجبین و آب شیر گرم و مسهل از
تمر هندی بیست مثقال آلو [illegible] عدد و شیرخشت پانزده مثقال [illegible] قاشق شیرخشت را گلاب حل ساخته شیر گرم
نمایند و آلو در یک پیاله آب تر ساخته اول شیرخشت گلاب حل نمایند و بعد از آن آب تمر هندی و آلو اختیار کنند و نان
گندم با آب انار یا شربت انار [illegible] مناسبست معده را قوت [illegible] صفرا از [illegible] بنشانند اما صداعی که
از بلغم لزج که در معده بوده باشد علامات او تقلب نفس و تجشا ترش و باد در شکم و معده و بسیار آب دهان و قی بلغم علاج معده را

بلقی

بتقی و تخم ترب و شبت و بیخ سوسن تنقیه نمایند و مسهل بلغم که مذکور شده دهند و گلقند که در وی بادیان در روغن مصطکی باشد فایده
دارد اما صداعی که از سودا که در معده بود و سبب علامات او سوزش معده و میل طعام بسیار و خفت و سبکی از قی سودا علاج معده را بقی
پاک سازند یا شربت افتیمون دهند یا مطبوخ افتیمون دو مثقال برگ گاوزبان سه مثقال گل سرخ سه مثقال بادرنجبویه دو مثقال بسفایج
سی عدد هلیله سیاه نیم کوفته سه مثقال بجوشانند و صاف ساخته با سی مثقال قند چهار روز مسهل نمایند دیگر بسبب باد و نفخ که در معده باشد
علامت او درد معده و نفخ و بودن صداع در یافتن و ساکن شدن درد سر با ساکن درد معده و بسیار درد از طعام نفاخ علاج
تنقیه معده با ایارج فیقرا و تقویت بمعجون و گلقند که در مصطکی باشد و روغن مصطکی در معده بمالیدن و تقویت بطلا و ضمادها که مقوی معده
باشد مثل روغن آس و روغن بادام و غذاهای غلیظ مثل حریره کباب بستن دستها و پایها و در آب گرم نهادن دیگر صداع از
ضعف معده و بسیار حس او بسیار شد و بشرکت دماغ صداع باشد و سبب ذکای حس معده و دماغ و بسیاری بخارات او دماغ
علامت او آنست که در خلای معده و در تاخیر غذا و به اندک اعراضی متغیر شدن و اندک بخاری بهم کردن علاج آنست که لقمه نان
با آب غوره یا آب انار یا ریباس خوردن و اگر معده سرد باشد گلقند و انیسون و دارچینی و زنجبیل پرورده اگر معده سخت گرم باشد
کاهو و خرفه اما صداعی که از جهت گرمی جگر باشد علامت او آنست که در جانب راست سرد باشد علاج او در وقت هیجان آب سیب و انار
آب غوره و آب آلو یا آب کاسنی یا آب سرد خوردن و نان بسرکه تا منع بخار از سر کنند اما صداعی که بشرکت سپرز باشد علامت او آنست
که درد در جانب چپ باشد و ضعف سپرز و لالا و علاج نان بسرکه و عرق لیمو دهند اما صداعی که بشرکت دستها و پایها باشد علامت او
آنست که معلوم کرد بخاری مرتفع میشود مثل … علاج استفراغ خلط زاید و اصلاح مزاج و تقویت سر نوع دوازدهم
صداعی که از ضعف دماغ محدث شود علامت او آنست که هیجان او از ادنی سبب بود که در وقت حرکت حواس شود و … و ضعفها … علاج
تقویت دماغ به روغن گلاب و اندک سرکه و شربت فواکه و صندل و غذا کباب با زعفران و بخور … نوع سیزدهم صداعی که از
حس دماغ باشد علامت او آنست که سرعت انفعال از اندک محسوس و استعداد انفعال دماغ و ذکای حس علاج او آنست که غذاهای
غلیظ مثل حریسه از گوشت گاو و اگر قوت ضعیف قوی باشد و اگر قوی نباشد از بقول بارده مثل کاهو و کشنیز تر و خرفه و از چیزهای نفاخ
بشویند و در بینی بدو سر بخبدری مثل شربت خشخاش نوع چهاردهم درد سر که از خوی و پیش شود و این نام گذاشته
اند خفه علامت این صداع آنست که عقب استفراغ بسیار که از اعضای سر باشد مثل نزله و خون یا غیره یا استفراغات
مثل قی و اسهال و فصد و ادرار بیشتر از این صداع که او را حقنه میگویند عورات را که خون نفاس و حیض بسیار رفته باشد شود یا
خون بواسیر یا بسبب بیخوابی یا بسبب غم و اندوه بسیار علاج آنست که تدبیر مریض نمایند بغذاهای مرطب مثل کشکاب و شوربا
گوشت مرغ فربه یا ماء اللحم و روغن بادام و بنفشه و کدو در بینی بمالیدن و روغن مغز قلم گاو و چربی مرغ نیز در دماغ بمالید فایده
کلی دارد نوع پانزدهم در صداعی که بعد از جماع شود و بسبب آنکه استفراغ بسیار بجهت کثرت او درد سر خفیف حاصل شود
و بدن نیز خفیف گردد علاج آنست که غذاهای مرطب مثل ماء اللحم و شوربای مرغ و گوسفند جوان … و تخم مرغ نیم برشت و از
خولنجان و خصی الثعلب و شقاقل و بهمنان از هر قدری نرم کوفته و بعسل آمیخته هر روز دو مثقال میل نمایند تا گرده گرم گردد
و اگر مزاج گرم باشد بر ترب آبی و سیب اختیار نمایند یا بسبب آنکه اختلاط رد به بدن بسیار باشد و اگر صحبت گیرد و د… مستی

موجب درد سر گردد و علامات آنست که گرانی در سر بود و امتلای بدن و احساس بوهای ناخوش از بدن علاج فصد اگر امتلا از خون باشد
و اسهال اگر از غیر خون باشد و تقویت سر مثل طبیخ آس و بابونه و بوی سیب و به و روغن گل و گلاب اندک سرکه بر سر طلا کردن و غذا
از گوشت لطیف و امثال آن بنحو مذکور بخورد و مداومت بطعام مضم نشود و در حالت امتلا صحبت ندارد دیگر بسبب ضعف اعضا مجامع میشود و دماغ
هم بسیار بلا بسبب آن علامت آنست که ضعف حرکات و لرزیدن اعضا و این ضعف موجب لکانت و اذی میشود مثل سکته و قوت
نجاة در حالت جماع علاج آنست که تقویت دماغ نمایند بروغن قسط و غذا گوشت گوسفند جوان و بوی خوش نوع شانزدهم
درد سری که تابع باشد اورام دماغ را علامت او سرخی چشم و درد سر که ابتدا از روشنا و عظیم نبض و غلظ قاروره علاج
فصد قیفال و جلاب بنفشه و نیلوفر و عناب تمر تکبین اگر قبض باشد یا قبض اگر طبیعت نرم باشد و غذا اگر که در و اسفناج و کشنیز باشد
و بینی را اطراف بروغن بادام چرب نمودن و شیر عورت از سینه بر پیشانی ریختن نوع هفدهم درد سری که تابع باشد تبها را علامت او
آنست که هرگاه تب شد این صداع پیدا شود و بزوال تب زایل شود و صداع این درد از چند وجه میباشد اول آنکه از حرارت تب در دل گرمی حاصل
شود بخارات آن متوجه سر گردد دوم سبب آن شور تب الم شود و دیگر ضعف دماغ و سفیدی بول علاج آنست که گلاب جزو روغن گل نصف آن سرکه
ربع جزو اگر هوا گرم باشد در پیش بر سر گذارند و اگر هوا سرد بود در زمستان شیر گرم بگذارند و پایها را بمالند و طلا از صندل و گلاب و اندکی زعفران
و آب برگ بید بر سر گذارند و بنفشه و جو کوفته گرده و خشخاش را در آب بجوشانند اگر تابستان باشد سرد کرده بر سر ریزند و در زمستان
شیر گرم و اگر بیخوابی غالب باشد شیر عورت از سینه بر سر ریزند نوع هجدهم این امتلا سر از بخارات میباشد از اخلاط ردی فاسد که در معده
جمع آمده علامت او آنست که خفقان و غثیان باشد علاج قی کردن سکنجبین و آب گرم و پاک کردن معده به تبلیغ و گلقند و تقویت معده
به آب تمر هندی مناسب است نوع نوزدهم این درد سر از ضعفی که در جمیع بدن [illegible] علامات او گرانی سر و گرانی تمام اعضا بود و درد زانو علاج اگر امتلا
از خون باشد فصد نمایند و اگر صفرا باشد مسهل صفرا و اگر بلغم و سودا باشد مسهل آن دهند چهارم این صداع از ضعفی که در نفس سر باشد
علاج تقویت سر نمایند که از صندل سفید و گلاب آب برگ بید سازند و منع بخار نمایند کشنیز خشک تنند و اسپغول در شربتی که
از عرق گاوزبان و عرق کاسنی و بید مشک و نبات سازند میل نمایند و پایها را در آب گرم گذارند سرکه و گلاب بهم آمیخته مناسب است
غذا مزعفر جوان [illegible] اگر او باشد معتدل و کشنیز ترشی آب غوره یا سماق سازند نوع بیستم درد سری که تابع بحران باشد علامت
او آنست که در روز بحران شود و بول سفید و رقیق علاج این درد سر بدو نوع نمایند اگر میل ماده بجانب معده باشد علامت آن غثیان
و دوار بود بچیزی سبک مثل شربت سکنجبین و آب گرم قی نمایند و اگر قرار در نفس و اضطراب و شورش در شکم و مراق باشد اسهال به تمر هندی
و شیر خشت گلقند و چیزی خفیف یا حقنه نرم [illegible] نمایند و اگر سرخی و خیالات و شعاع در پیش چشم نمایند معلوم میشود که بحران
خواهد بود نوع بیست و یکم درد سری که از ضربه و سقطه باشد ضربه آنست که بچوب یا بآلتی دیگر بر سر زده باشند و سقطه آنکه از بالا
بزیر جایی آمده کوفته باشند علاج فصد نمایند اگر مانعی یا خرد سال نباشد و الا اسهال یا حقنه نرم نمایند اگر بیدار خوابی
غالب باشد روغن بنفشه یا دهن [illegible] بینی و کف دست و پا را چرب سازند و غذا آش ماء الشعیر اگر اقلیم دوم و سوم و چهارم باشد گوشت جوجه
[illegible] اگر درد بسیار بود روغن گل گرم کرده بر سر گذارند و اگر درد [illegible] حرارت بود طلا از آب انگور شفا و صندل سرخ
و نوفل و عصاره [illegible] گل [illegible] نمایند اگر [illegible] شود و درد [illegible] باشد انار شیرین [illegible] نمایند نرم کوفته طلا سازند و اگر اختلاط عقل

ظاهر گردد آرد جو جزو و گل جزو و نیم جزو برگ بید در روغن گل طلا سازند و غذا مغز سر گوسپند جوان و مغز مرغ و امثال آن آب انار ترش
میل نمایند و بنفشه و آلو و سیب و گل فائده دارد نوع بیستم در صداعی که آن را بیضه میگویند و سبب این درد
از اخلاط و بخارات آن جالینوس گفت که این صداع مشتمل است بر تمامی سر ابتداء و مزمن و با صعوبت و هیجان و هر ساعت و هر لحظه قوی شود
و علامت آنست از ادنی سببی درد عظیم شود و صاحب این درد از دمی یا باد از آواز و سخن گفتن و شنیدن و مکروه و دردهای سر
و روشنی و حدت و تاریکی و آسایش را و قادر نباشد بر گشودن چشمها و احساس میکنند که گویا زده میشود بمطرقه یا بخارات میبرد که بزبان
سرا و سخن خواهد شد از بسیاری این درد و اگر سبب حجاب داخل باشد احساس این درد میشود و صاحب درد از کشش آن تا اصل چشمها و اگر
در حجاب خارج باشد معلوم میشود بگذاشتن دست بر و بجز و گذاشتن دست الم باید و تمدد و کشش در روی خود می یابد از برای آنکه این حجاب
و پرده احاطه کرده تمام سر را از جهت این صداع را نام بیضه و خوده مانده اند علاج آنست که ملاحظه نمایند که از بخارات کدام خلط
پیدا شده اگر از غلبه خون واقع شده اگر کلان سال بود و مانعی نباشد از فصد خون بگیرند و الا حجامت نمایند و آب انار بیاشامند
و اگر سودا سبب این الم شده باشد شربت افتیمون و عرق گاوزبان با تخم ریحان و قند شربت نمایند و اگر از جهت صفرا این
درد حادث گشته چهار شربت آب تمرهندی در شربت لیموج و آب غوره مناسب بود و اگر ماده غلیظه باشد چهار شربت و اسهال دفع
نشود سر را تراشند و این طلا که مذکور میگردد بر سر بگذارند فرفیون مثقالی و سداب دو سه دانه و قصین ازهر یک مثقالی نرم کوفته با آب
مرزنجوش یا گلاب آمیخته شیر گرم کرده مناسب و اگر از گرمی این طلا از زیاده طلا از سفیده تخم مرغ و روغن گل قدری مخلوط کرده
سازند و خشخاش و بابونه و اکلیل الملک اگر از خلط سرد تنها باشد طلا نمایند و یا بجوشانند و آب آن را بر سر ریزند نوع بیست
و یکم در صداعی که حادث شود از سده که از خلط غلیظ شود و سبب این درد خوردن طعام بسیار و راحت و ترک حمام میباشد علامت آن
وجع و گرانی سر و فرق میان آنکه درد بسبب ورم هست آنست که تب لازم بود در ورم و آنکه بسبب سده بود در آن تب نبود علاج آنست که
اگر خلط بلغمی بود آنکه در صداع بلغمی مذکور شده از حب و طلا و غیره رجوع نمایند و اگر خلط سوداوی بود که باعث این صداع شده تنقیه
افتیمون و حب آن که در صداع سوداوی یاد کرده آمده علاج نمایند اگر بیخوابی در این درد سر غالب باشد و شربت خشخاش بدین نوع
بسازند سی مثقال خشخاش نیم کوفته کرده شب بیک پیاله آب تر سازند و صباح بدست بمالند و بجوشانند با شصت مثقال قند بقوام
آورند یکهفته شربت نوع بیست و دوم در صداعی که از بخار بوها حاصل شود و آن آنکه از بوی مشک و عنبر و غیره پیدا گردد علاج آنکه
کافور و بوی سیب و برگ گشنیز تر و روغن بادام و کدو در بینی بمالند دوم آنکه اگر این صداع بواسطه بوهای بد مثل مردار بهم رسیده باشد
علاج آنست که بوهای که ضد آن باشد به بینی رسانند مثل صندل و بادرنگ و گشنیز و بعد از آمدن آب گرم بسر ریختن و فتیله که
و گلاب ساخته در بینی گذارند تا دفع عفونت بوهای بد شود و از دماغ نوع بیست و سوم در درد سر که کاینات که گاهی در
نواحی دماغ باشد و گاه است که او در در وقت شدید و شقیقه و یا هم پهلو و پیشانی آنکه هیچ چیزی نباشد و هر گاه که حرکت کند زیاده شود
و هر گاه که ساکن گردد درد تسکین یابد علاج تنقیه بدن بحب ایارج و مطبوخ افتیمون و اندکی ایارج فیقرا با آب بادیان و ترکی حل ساخته
در بینی بچکانند گرمی را که در دماغ باشد بکشد و درد تسکین یابد دیگر یک مثقال خرما نه سیر درون کرده نیم مثقال نسخه مثقال
مغز جوز چهار مثقال و مغز ترکی مثقالی دو ایشه نرم کوفته بهم آمیخته در محل خواب استعمال نمایند و از فواکه و میوهای خام و از اطعمه غلیظ

... نوع بیست و چهارم درد سر که از ترعرع دماغ میشود یعنی حرکت دماغ و این ترعرع از ملاصید از سقط و از انگ
چیزی گران رسیده باشد علامات احساس تمدد عصبها و عروق و حالتی شبیه جستن و نسیان علاج فصد نمایند و طبیعت را نرم دارند و آب
انار شیرین و شربت صندل و گلاب بر سر مالند و شیر عورت بر سر بریزند و روغن کدو و بادام در بینی چکانند و حضض در روغن گل حل ساخته
بر سر مالند نوع بیست و پنجم درد سر که از خوردن شراب صرف شود و بخارات آن به دماغ رسد و این را خمار گویند علامات او آنست
که سر بیمار گران باشد و غثیان [illegible] علاج پاک ساختن معده از شرابی که در معده مانده بقی اگر میسر شود و [illegible]
و [illegible] گلاب [illegible] شربت آب انار [illegible] شربت فواکه با شربت سیب و صندل اگر حرارت بسیار باشد شیره خرفه با قند شیرین ساخته
و چهار عرق گلاب و عرق کاسنی و عرق بید مشک و عرق گاوزبان بسیار مناسب خوردن و روغن [illegible] در سر مالند و غذا گوشت
مرغ با گوشت [illegible] آب [illegible] با آلو [illegible] آب [illegible] با سماق یا آب غوره یا رب [illegible] و اگر حرارت و سوزش [illegible] باشد [illegible] ترش
خشک ساخته [illegible] نمایند و [illegible] در آب گرم گذارند و پاها را بسیار بمالند [illegible] شقیقه درد سر است که به یک شق سر درد شود از جهت کمی و
غلظت ماده و تمام سر [illegible] و اکثر اوقات در رگها جهنده باشد علاج آنست که بشناسند که اگر از خون بود فصد نمایند و اگر سودا یا بلغم
یا صفرا باشد مسهل آن دهند [illegible] تخم کاهو بزر البنج و لفاح و افیون گذارند و در رگهای جهنده شقیقه این [illegible] گذاشته [illegible]
صمغ عربی ده درم زعفران درم مرکی درم افیون درم خون سیاوشان درم [illegible] نرم کوفته اندکی سفیده تخم مرغ حل ساخته بر شقیقه
گذارند و اگر بدین [illegible] ساکن نشود این ضماد [illegible] کاهو بزر البنج مرکی افیون کتیرا گلاب حل ساخته طلا نمایند فصل دوم سرسام
[illegible] سرسام که بمعنی [illegible] و عبارت از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ است و این مرضی مخوف است
و انواع بسیار دارد نوع اول سرسام که از بسیاری خون باشد علامات او تب [illegible] اختلاط عقل و نفس [illegible] ضربان عظیم و بول
رقیق یا سرخ [illegible] دلالت کنند بر [illegible] عظم نبض [illegible] در سر [illegible] خیال میکنند که چیزی بر جا [illegible]
[illegible] و سرخی چشم [illegible] و جستن [illegible] و سرخی زبان [illegible] علاج پیش از آنکه
[illegible] فصد قیفال نمایند و خون بسیار دفعه [illegible] بقدر قوت [illegible] و این قوت از احوال [illegible] معلوم میشود و اگر عقل و حس
و حرکت بحال خود است دماغ صحیح است و اگر نفس و نبض خوب است دل صحیح است و اگر میل الطعام است جگر صحیح است و اگر از فصد [illegible]
حجامت ساق [illegible] مناسب است در روز اول تا سیوم شربت نارنج و آب [illegible]
[illegible] کاسنی و آب [illegible] کشنیز [illegible] و چهارم و سیوم [illegible]
[illegible] از سیوم شربت عناب نیلوفر [illegible] عناب [illegible] گل نیلوفر دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال بادیان نیم
درم [illegible] دو مثقال قند [illegible] و چهار روز اختیار نمایند [illegible] صندل سفید مثقال آب کشنیز [illegible]
گلاب یک قاشق سرکه [illegible] قطره [illegible] در زبان [illegible] روغن گل نیم قاشق و گلاب یک قاشق و سرکه سه قطره
شیر [illegible] سرکه [illegible] فائده کلی دارد و پاها در آب گرم گذارند و [illegible] ازین اشیا نمایند بنفشه و
بابونه گل [illegible] هر یک دو مثقال [illegible] گندم [illegible] سرکه دو مثقال [illegible] کاسه آب بجوشانند و پاها را شیر گرم بدان بشویند و صندل
[illegible] بکار [illegible] صحت [illegible] مناسب و بعد از آن بحمام روند و غذا [illegible] ماء الشعیر [illegible] تعب

وحرکت بسیار تا بحال صحت نرسد ملاحظه نمایند **نوع دوم** در سرسام صفراوی علامت ارتباء بیخوابی و خواب مضطرب و وحشت
وکراهیت از روشنائی و خشکی چشمها وبینی و زردی روی و زبان و سرعت نبض و تلخی دهان و کثرت عطش و سرخی قاروره **علاج**
اسهال صفرا بآب تمر هندی و آلو بخارا که ترنجبین و شیرخشت در وی [illegible] در ین قسم سرسام تسکین حرارت زیاده از سرسام که از غلبه خون بود نمایند و از آب سرد شستن
منع نمایند و شربت از لعاب شربت لعاب بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خشخاش سازند و [illegible] برشیو حسب سازند جو را در [illegible] بکوبند
و هر لحظه آب سرد پاشند و شیر او بگیرند و بقدر سی مثقال باید و آب کدو سه درم یکجا صاف ساخته بجوشانند چون پخته شود و [illegible]
نوبت میل نمایند و دو درم اسپغول با عرق کاسنی و گاوزبان آمیخته شیرین ساخته میل نمایند و اگر خواب نیاید از شیره تخم خشخاش و تخم کاهو شربت
نیلوفر موافق است و اندکی افیون و قدری کافور آمیخته بر پیشانی طلا سازند و حقنه از ین دوا سازند شیره جو مقشر و لعاب [illegible]
ده مثقال روغن گل پنج مثقال سفیده تخم مرغ ده عدد همه مخلوط ساخته عمل نمایند و آبی که در وی بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و جو مقشر و پوست
خشخاش و تخم کاهو جوشانیده باشند بر سر ریزند و خرقه کتان بروغن گل و گلاب و اندک سرکه تر کرده بر سر نهند و دفع بخارات از سر نمایند و بر سینه
و جگر خرقه بگلاب و اندک سرکه و کافور آلوده بگذارند و دفع التهاب و حرارت سینه نمایند و بعض تسکین باید مرغ جوان در آب کدو و آب
[illegible] تمر هندی اگر قبض باشد و اگر تلیین بود بآب لیمون تنقیه سازند **نوع سیوم** سرسام سوداوی است علامت آنست
که تب اندک بود و حس خفیف و زوال عقل و بیخوابی و نفس زدن بسیار گویا که [illegible] شده است و چشمها گشوده و خیالات هولناک
علاج تنقیه سودا نمایند بعد از نضج بمطبوخ افتیمون چنانچه در صداع سوداوی مذکور شده و روغن کدو و بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر تهیگاه
و بالها و ناف و مقعد مالند مرکب حقنه از بسفایج فستقی سه مثقال افتیمون و مثقال بنفشه دو مثقال انگور شفا سبستان [illegible] عدد
گل سرخ چهار مثقال نخاله سبوس گندم هفت مثقال تخم معصفر نیم کوفته پنج مثقال در دو کاسه آب بجوشانند تا بنصف ماند [illegible]
پنج مثقال ترنجبین بیست مثقال روغن گل [illegible] مثقال بدو نوبت عمل نمایند و آبیکه در وی بنفشه و بابونه جوشانیده باشند بر سر ریزند
نوع چهارم در سرسام بلغمی و نام گذاشته لیثرغس و بعضی از قوم او را النسیان گفته اند جهت آنکه درین مرض چیزها را فراموش میکنند
سبب او بلغم متعفن است که در حجاب دماغ قرار یافته و موجب ورم او شده علامات او [illegible] قوت الحرارت بود و گرانی و ثقل جمیع
حواس و خواب بسیار و نسیان و سفیدی زبان و [illegible] و بعضی چیزی از جامه گرفتن و اختلاط عقل و سفیدی بول و قلت عطش و بیرنگی روی
زبان چیزها می زردی مائل بسفیدی **علاج** شربت از بادیان مثقالی مویز سی عدد بجوشانند و آب آنرا به نبات آمیخته میل نمایند چند روز
این شربت مناسب و جهت آنکه ماده بسهل سهل نماید این عمل قوی است [illegible] سنا مکی پنج مثقال تربد نیم کوفته دو مثقال تخم شبت
چهار مثقال تخم معصفر نیم کوفته پنج مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال بادیان دو مثقال [illegible] دو انگور شفا سه مثقال در دو کاسه آب
بجوشانند و شیرخشت بیست مثقال و [illegible] مصطکی [illegible] دو مثقال روغن بادام یا بابونه سه مثقال حب
مذکور شده بسیار [illegible] نوبت عمل نمایند و غذا نخود نیم کوفته [illegible] که در وی گرم باشد اگر تب قوی نباشد حب ایارج
برشیو حسب اختیار نمایند تخم حنظل دو دانگ غاریقون نیم مثقال افتیمون نیم درم تربد دو درم مقل دانگی حب ساخته هر یک بقدر نخود [illegible]
و درین مرض نفع کلی دارد و از خواب بسیار که در وی مستغرق شود نگذارند و گاهی عطسه از شقیقه بگیرند و در روغن گل و [illegible]
و عاقرقرحا اندکی حل کرده باشند و بر مفاصلها و پایها بمالند و عسل و سرکه بر لب و زبان بمالند و اگر مرض دیر شود سر را بتراشند و [illegible]

شود با سفرغ از خنبیه سیاه بستر بهیدم و از محموده دانگی نرم کوفته حب نموده فرو برند و ماء العسل بیارند بعد از آن بیاشامند و خوردن از
سکنجبین و ایارج فیقرا و آنکه اصول کلاب بیاشامند و نمک ولایتی گرم نموده بر سر گذارند بعد از آنکه سر تراشیده باشند و مریض را در
موضع خوش هوا که بسیار روشن نبود نگاه دارند و هرگاه مرض رو به انحطاط و تنزل آرد نخود آب که از گوشت عصافیر و کباب کرده
دار چینی و زنجبیل و زعفران باشند بیخ نمایند و غذا بیشتر اوقات شیره سبوس گندم که در وی قند یا عسل حل شده موافق دانند و از
ترشیها و چیزهای سرد و میوه ها و بیشتر وجه نفخات ملاحظه نمایند و اندک شراب بجای نبیذ از غذا بتدریج مناسب دانند و در حمام
آب گرم بسیار نخیزند بر سر فائده دارد **نوع پنجم** آنکه مرکب از صفرا و بلغم باشد و گاهی یکی از این دو غالب شود و اگر صفرا غالب
باشد می نامند این را سهر سباتی و اگر بلغم غالب باشد نام میگذارند این را سبات سهری و اگر علت قوی بود شربت نیلوفر و
وار بینی بیرون می آید و این علت بد است علامت آنکه اگر بلغم غالب شد خواب گران و کاهلی در خواب بیجه بر سند و کاهل شود و حواس
اگر صفرا غالب بود بیخوابی و هذیان و چشمها گشاده نمیشود و اختلاط عقل و نبض صغیر و ضعیف متواتر **علاج** آنست که چون مرض
مرکب از بلغم و صفرا است سبیل واجب آنست که علاج مرکب بهتر است علاج درین مرض فصد بهست چه آنکه از همه خلطها کم بشود تصفیه
هرگاه رگها پر از خون و رنگ رو احمر بود و خسته باشد حقنه معتدل مناسب است بر خوب ترید سفید دو مثقال سنای مکی پنج مثقال افیون
یک مثقال بابونه دو مثقال ساق نیلوفر دو مثقال تخم کشوث نیم کوفته پنج مثقال سپستان سی عدد انگور … سه مثقال بادیان
نیم کوفته دو مثقال بنفشه دو مثقال سبوس سه مثقال عناب بیست عدد در دو کاسه آب بجوشانند و خیار شنبر بیست مثقال
مغز فلوس دو مثقال … تربت پنج مثقال شکر تیغال هفت مثقال بوره دو مثقال آب برگ چغندر چهار قاشق در آب در بدن حل کرده از
آن … گذارنده روغن بادام دو مثقال آمیخته سه نوبت عمل نمایند شیر گرم و روغن … روغن سنداب
و سرکه اندکی پیش … بر سر گذارند و شربت سکنجبین و گلقند با گلاب غذا نخود نیم کوفته و ماش مقشر اندک از … بیشتر
اگر او … و شوربای مرغ و گوشت مرغ در آخر این مرض میل نمایند و در این مرض اگر دو روز از غذا منع نمایند
فایده کلی دارد و شربت نیلوفر اختیار نمایند و موکنند نفع تمام دارد **نوع ششم** سرسام که ذات الجنب باشد و ورمی که
حادث گردد میان معده و جگر و حجاب بین هر دو متصل بدل … ظاهر میگردد در اعراض **سرسام** ورمی نامند این برسام
و علامت او سوزش بسیار دارد و حجاب زیاد است و شدت تب و گرمی … لیقی … سرسینه **علاج** او فصد باسلیق
شده و در سرسام … و صفرا … شربت … گاوزبان سه مثقال بالنگو … دو مثقال … ورشان … رب عناب …
عدد تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال … بیست مثقال سه روز بدهند و غذا ماش مقشر و عدس … **نوع هفتم**
در بیان … مخصوص است … دماغ … نام گذاشته اند … سرسام … شقاقلوس … بسیار … اگر از این گذشته
امید خلاصی … علامت آن … علامات سرسام … از اینها علاج این علاج آن
دو قسم است … سه روز … غذا … شیره تخم … آب … عرق کاسنی و عرق بید مشک
… **نوع هشتم** … خارج … خارج …
این … سرسام … بدشکلی … صاحب خود را … شدت می باشد و خیال

میکنند که سر او پاره میشود و چشمها در مغاک افتد و گاهی تشنج و دق میشود علاج او آنست که مبالغه نمایند در رگ فصد خون و غذا و شربت
آنست که در سرسام دموی مذکور شده نوع ششم در شخوص و این مرضی است که در نفس دماغ میشود علامت او آنست که روی
سرخ شود و چشمها سرخ و نبض رفتن صاحب او میل میکند که به پشت تکیه نمایند بخلاف آنچه عادت داشته و تنفس در شکم او ظاهر شود علاج
او هرگاه از چهارم بگذرد علاج سرسام دموی نمایند نوع دهم در حمره که بسبب صفرا در دماغ میشود علامت او زیادتی درد و ماندگی
و سرخی روی و ورم و تب تیز و این مرض کودکان را بسیار عارض میشود و تخفیف ایشان تب میرود و خشکی بدن تا به مرتبه میگردد
که هیچ گوشت نمیماند در چهار روز هلاک میسازد و اگر از این گذشت خلاصی موجود است علاج او علاج سرسام صفراویست و معالجه صبیان
بدین نوع نمایند زرده تخم مرغ با روغن گل آمیخته سر را گرده بر زبان بمالند که گویا میکوبند گذارند و با درنگ و مغز کدو و کاهو شیره تخم خرفه
و عرق بید مشک و در آب اطفال الطباشیر و کتیره اندازند تا بعد آب خوردن ایشان کنند و بدن ایشان بموم روغن که از روغن بادام
و موم ساخته باشند چرب نمایند فصل سوم در سدر و دوار سدر آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و در سر خود ثقل عظیم
یابد و در گوش آوازها و گاهی بدان مرتبه میرسد که عقل زایل میشود و دوار آنست که خیال مینماید که سر میگردد نوع اول سبب بخارات
غلیظه که بسته شده باشند در دماغ و دماغ با بخارات لازم است و دوار و تیرگی و تاریکی چشم و درد سر و حالتی شبیه بدو هست و انواع او بسیار است
نوع اول در دواری که از زیادتی خون باشد که در دماغ است علامت او حمرت چشم و سرخی روی و برآمدن رگهای پیشانی و شقیقه
علاج فصد قیفال و رگ پس گوش و حجامت پس سر و حجامت ساق پای نمایند و بر سر روغن گل و سرکه یا روغن مورد سرد
نهند و پاها را با اکلیل و بابونه و سبوس گندم پاشویه کنند و شربت سکنجبین و اسبغول و تخم ریحان و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان قیمه
آب غوره یا آب انار و آب انگور یا کشنیز کشته و غذا جهت بخار مناسب است از غذاهای گرم اجتناب نمایند اگر احتیاج شود بمسهل صفرا و بلغم
نمایند و طلا صندل و گلاب و باقی علاج آنست که در درد سر دموی مذکور شد نوع دوم دواری که از زیاده صفرا شود علامت او زردی
لون و تلخی دهان و سرعت نبض و بیخوابی علاج اسهال بدن بمطبوخ هلیله زرد و تمر هندی و عناب و هلیله [illegible] چهار مثقال سنا مکی [illegible] مثقال گل سرخ ده
مثقال بنفشه ده مثقال بجوشانند در دو کاسه آب تا یک پیاله بماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال ترنجبین بیست مثقال
در این آب حل کرده شیر گرم میل نمایند و بعد از آن آب انار و شیره خرفه با آب تخم خیار و سکنجبین از میوه ها انار و آلو
ریواج و غذا مرغ در آب انگور ترش آب سماق یا آب غوره یا آب انار مزین سازند بنفشه و صندل بو نمایند و آنچه در علاج درد سر صفراوی
مذکور شده عمل نمایند نوع سوم دواری که از زیاده بلغم بود علامت او گرانی سر و قلت عطش و بسیاری خواب و سستی نبض و سپیدی
قاروره علاج تنقیه دماغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا و آنچه در صداع بلغمی مذکور شده و خوردن مصطگی و شونیز و سکنجبین عسلی نمایند
و غذا نخود آب که در وی دارچینی و زنجبیل و کشنیز جهت دفع بخار ریخته باشند میل نمایند و مشک و عنبر و نرگس بو بکشی نمایند و از غذای
سرد ملاحظه نمایند نوع چهارم در دواری که از زیاده سودا شود در دماغ علامت او بسیاری فکر و بیخوابی و تخیل خیالات
فاسده و صلابت نبض و ضعف او علاج تنقیه دماغ و بدن از سودا بمطبوخ افتیمون و حب غاریقون نمایند به وزن حب غاریقون سه
مثقال اسطوخودوس مثقال شحم حنظل دو دانگ صبر درم نرم کوفته و بقند حب سازند و وقت صبح میل نمایند بعد از آن نیم
قاشق آب گرم میل نمایند و روغن گرم بر سر طلا سازند از روغن شبت و بابونه و باقی علاج آنست که در صداع سوداوی مذکور شده است

نوع پنجم دواردی که از دماغ بخارهای گرم شود و درد دماغ علامات او خفت سر و خشکی انف و تشنگی دائم و درد
گران بود **علاج** تنقیه بدن بطبیخ بنفشه سپستان عناب تخم کاسنی نیم کوفته هر یکی ده مثقال افتیمون شقاقل کلسرخ ده درم
مویز منقی ده مثقال ترنجبین پانزده مثقال بجوشانند با ترنجبین یا شیرخشت هفت مثقال مسهل نمایند و روغن گل و سرکه
بر سر گذارند و بر فرق شیر گاو کشیده خشکاش مقدار نیم مثقال اختیار نمایند دفع بخار از سر بکنند و باقی علاج آن است که در صداع
گرم از اخلاط حاره بوده مذکور شده **نوع ششم** دواری که از بادهای بخارهای سرد شده در دماغ **علاج** تنقیه طبیعت
در ایارج فیقرا و حب ایارج فیقرا ساخته باشند بر سر بریزند و سر بکار آن دارند و غذا اسفیدباج یا نخود آب دهند و دوا گرم
باشد مسهل نمایند **نوع هفتم** دواری که از ماده صفراوی از معده بسر و دماغ پیدا شود علامات او عدم اشتها و خفقان و قی و جوشش
معده و الم در سر معده **علاج** آن است که اول قی نمایند سکنجبین با آب گرم و نمک و بعد از آن غوره یا آب انار ترش یا آب آلو
نمایند و در غذا کشنیز خشک اندازند و قی و سماق در آن نار رسانند و باقی علاج از دوا از سر و صفرا و جوبند **نوع هشتم**
دواری که از ماده بلغم شود علامات اشتهای قی و ثقل معده بسیار شود و نفخ و برآمدن لعاب از دهان با ماده **علاج** او قی با سکنجبین
با آب ترب کوفته پنج مثقال و تخم شبت مثقال با سه مثقال بیخ سوسن و مثقال برگ سداب بجوشانند صاف کرده با هفت مثقال شربت
سکنجبین حلیه شیره گرم مسهل نمایند و بعد از آن قی کنند و بعد از آن اطریفل صغیر و گلقند با مصطکی بخورد چهت قوت معده مناسب است
و غذا از گوشت و کبک و عصافیر دوارد تا گرم سازند جهت قوت تا که مذکور شده اگر ضرورت شود مسهل نمایند **نوع نهم** دواری که از بخارات
کرم بسبب صفرا او آن که در معده الم یابد و دردناک و راحت یافتن بخروج باد و نفخ بجهت قی باشد **علاج** او آن است که در دوار که از
ماده گرم که در سر مذکور شده **نوع دهم** دواری که حادث شود از بادهای سر که متصاعد شود از معده علامت او تشنج و دل بهم برآمدن چشم
نگاه بر پا یادش نشستن تند و در معده **علاج** سفوف مصطکی و بادیان قند و شربت به بر دو **نوع یازدهم** دواری که متصاعد میشود از عصب
پیشانی و رگهای پیشانی شقیقه بیسکن شده است علامات او آن است که هر گاه دست بر شقیقه و یا پیشانی نهند که بخار از آن پیدا شده
بنشیند ساکن گردد و دست از او حرکت اندک **علاج** حجامت بر ساق پیشانی و فصد آن رگها و جریان و در گذاشتن روغن گل و سرکه بر سر
نوع دوازدهم دواری که باشد از ماده که متصاعد شود از رحم و مثانه و گرده و یا بهادر مراق که بر شکم بشست علامات او احساس و وجود خیال
آفت در آن عضو **علاج** اصلاح آن عضو و تقویت دماغ از اطریفل شقاقل در محل خواب خوردن **نوع سیزدهم** دواری که از ضربه یا از
سقطه واقع شود **علاج** او علاج صداع که از ضربه بود و یا به هار ریا لونه و نفع که در آن آن آنچه شانند و شوینده حجامت نمایند و شکوفه دار بدیه شیرین بلیع
یا عسل و عنبر **نوع چهاردهم** دواری که از کثرت اشتغال بسبب ضعف دماغ **علاج** اگر ماده باشد در بدن استفراغ نمایند و روغن گل
و سرکه بر سر گذارند و روغن بنفشه و بادام و شیرین چکانند و آنچه مخصوص است به دواری که از ضعف دماغ باشد شیره تخم خیار و بادرنگ و شیره خشخاش
و قند نافع است و دارو نافع است آن **نوع پانزدهم** دواری که در عقب ماه و منصوب در عقب شهوت شود **علاج** اگر حرارت نباشد در
روغن سوسن نباشد و گرم شود اطریفل گشنیز ساخته با قند و گلقند مصطکی قوت دهند **نوع شانزدهم**
دواری که بسبب خمیر پیدا شود **علاج** او شرب افتاب شربت لیمون یا قوافاکی یا سیب و صندل و یا العمرمان بر آب انار و به آب غوره
یا ریباس نمایند **نوع هفدهم** دواری که حادث میشود بسبب مرضی که بنفر شود بحران دو وار دانسته خصوصا اگر

پیران را باشد منجر بسکته شود لیکن باید که تدارک آن زود نمایند و تنقیه معده با ایارج [illegible] نمایند و در ریاضت مخالف میل دهند
و گاهی صداع بدوار زایل میشود و گاهی دوار بصداع بر طرف میشود **فصل چهارم** در سبات خواب گرانی در کمیت زیاد
و در کیفیت قوی و بدشواری بیدار شود و انواع سبات هشت است **نوع اول** سباتی که از سوء مزاج بارد شود که هیچ کمکی اخلاط سبب
او نباشد علامت او آنست که خوابیکه بعد از سرما [illegible] باشد [illegible] مثل افیون و غیره
که خورده باشد و رنگ روی مایل بتیرگی و کبودی و نبض صلب با تفاوت و سفیدی زبان و سفیدی رنگ [illegible] و علاج تدبیر مسخن ادویه
حاره مثل تریاق اربعه و [illegible] و حب [illegible] از هر یک قدری [illegible] و [illegible]
نمایند [illegible] اختیار نمایند و طلا کنند بر سر [illegible] و عاقرقرحا و مرزنجوش [illegible] و سداب هر یکی [illegible]
گرفته بگلاب یا روغن سداب آمیخته بر پیش سر [illegible] جند بیدستر و روغن سداب یا روغن بابونه یا روغن گل حل کرده فایده
دارد و بستن ساق یا و مالیدن [illegible] عنصل و عاقرقرحا نرم کوفته بسرکه کهنه آمیخته بر ساق یا طلا سازند
[illegible] فایده دارد و مشک و جند بیدستر و عود می بویانند و غذا
نخود نیم شکسته بگوشت کبک یا عصافیر سازند و [illegible] و خولنجان در شوربا اندازند و عسل و [illegible] احتیاط نمایند و از
خوردن میوها و سرد آب [illegible] **نوع دوم** سباتی که از رطوبت خام در مقدم دماغ شود علامت
او خواب گران که بیدار نشود [illegible] بسیار و گرانی در سر و [illegible] و سفیدی زبان و کاهلی و نسیان و قلت تمیز و نبض موجی
علاج قی نمایند یا حقنه تیز قوی یا حب [illegible] ایارج و آنچه در صداع بلغمی مذکور شد بدان تنقیه دماغ نمایند و معاجین که دفع
بلغم نمایند مثل [illegible] و [illegible] العسل و گلقند و آب [illegible] بعد از آن [illegible] و روغنهای گرم [illegible] بابونه و سداب بجوشانند و
سر بخار دارند باقی علاج [illegible] علاج سرسام بارد است **نوع سیوم** در سباتی که از بخارات گرم و تر [illegible] که دماغ از آن
متغیر شود علامت او آنست که قادر نباشد بر خواب مگر در بعضی اوقات در خواب بود و اندک زمانی [illegible] و بیدار گردد و باز
[illegible] در خواب [illegible] بسیار گوید و تشنه شود و میل بآب غلبه نماید و فکر [illegible] باشد **علاج** فصد قیفال و حجامت بر ساق
نهند و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر گذارند و پای را با بابونه و اکلیل الملک و خیری بشویند و غذا [illegible] نخود و ماش مقشر شوربا
میل نمایند و غذا اندک خورند که در معده فاسد نشود **نوع چهارم** سباتی که از بخار [illegible] شود علامت او آنکه در وقت [illegible]
شود و بزوال [illegible] **علاج** آنست که از خواب آگاه سازند [illegible] عطریه [illegible] باطن [illegible] بالند و بشویند
بابونه و علاج [illegible] نمایند **نوع پنجم** سباتی که از بخار معده شود علامت او دوار و آواز در گوش و خیالات و نقطهای
سیاه و سرخ در پیش چشم علاج تنقیه معده و تقویت آن [illegible] روغنهای بارد مثل روغن [illegible] و گل [illegible]
و مقدم سر مالند **نوع ششم** در سباتی که از بخار اعضا مثل [illegible] شود **علاج** اسهال آن اعضا و تقویت
سر **نوع هفتم** در سباتی که از بخار سینه [illegible] شود علامت ذات الریه و ذات الجنب و ذات [illegible]
و علاج او علاج اینها **نوع هشتم** در سباتی که از [illegible] سبب [illegible] شود [illegible] که در [illegible]
احساس شود و علاج او **علاج** [illegible] **نوع نهم** در سباتی که از ضعف [illegible] شود علامت او آنست که [illegible]

شود با چرب و کباب صنوبر و مسک و اگر مزاج معده ضعیف شیر نمایند و شربت فواکه و شربت صندل و آب انار بین ندارند و گلاب و بید
مشک و کاسنی و اگر سرد مزاج بود عسل پخته گفته اند که مالیدن شربت ضعف و روح را فایده دارد و باقی علاج آن از علاج غشی جویند

فصل پنجم در سهر یعنی بیخوابی مفرط است و انواع او نه است **نوع اول** در سهری که از سوء مزاج دماغ و بسبب یبوست شود علامت
او خشکی دهان و زبان و چشم و بینی و احساس بلکم گرمی و ضعف در حواس علاج او آنست که دماغ را بنفشه بادام و روغن کدو چرب سازند
و روغن گل و روغن نرگس و روغن سوسن و شیر عورت بر سر گذارند و خشخاش و کاهو و لبلاب و سبوس جوشانیده سر را بشویند و غذا ماء الشعیر و گوشت مرغ
فربه یا گوسفند جوان در آب آن نخود و ماش مقشر اگر ادغلبه کند نیز مناسبت **نوع دوم** در سهری که از سوء مزاج گرم خشک یا با حرارت بود
علامت او تشنگی و خشکی دماغ و حرارت باشد **علاج** او آنست که دماغ را بروغن بنفشه و نیلوفر چرب سازند و شیر عورت بر پیشانی
مالند و بعد از آن سفیده بیضه و زعفران در زیر پیشانی نهند تا صحت خواب آورد و آب که در و پوست خشخاش و بنفشه و گل و تخم کاهو جوشانیده
بر سر ریزند و بر پا و ناف و مقعد روغن کدو و روغن بادام چرب نمایند و هر شب از روغن بنفشه دو قطره شیر گرم در گوش
چکانند و غذا اسفناج یا ماش مقشر کدو و اسفناج و کشنیز با شد و شوربا مرغ یا گوشت گوسفند جوان سازند و فالوده و خیار فایده دارد
و از شربتها شربت خشخاش و کاهو و خیار نمایند **نوع سیوم** در سهری که از یبوست سودا شود علامت او غلبه
سودا و علاج او **علاج** ماليخوليا و صداع سوداوی و روغنهای و روغن دماغ بالیدن و مداومت با حمام **نوع چهارم** در سهری که از
ماده صفرا شود علامت او علامت غلبه صفرا علاج او تنقیه بدن از صفرا و باقی علاج آنچه در صداع صفراوی مذکور شده **نوع
پنجم** در سهری که از رطوبت شور که در دماغ است حادث شود علامت او تری دماغ و بینی و حکه در چشم و گرانی در سر و رطوبت اشتباه علاج او حقنه نیز و تنقیه بدن
به طبیخ صبر و دو مثقال پوست هلیله زرد و ایارج رومی از هر یک دو نیم درم و نمک هندی و الی تخمه و دو دانگ کوفته بیخته بدو اوقیه
آب بگیرند آب چندان که بپزد مثل نابلد و غرغره نمایند و مداومت در حمام و تیز معتدل در اندیشه گوشت مرغ و گوسفند جوان
و آب ان نخود و ماش مقشر و اگر او گوشت ماهی که در آب شیرین شنا کند باشد و از حبوب شور و تیز اجتناب نمایند و گلقند بشکر
و عسل نمایند و اگر همه با دو تخم کاهو جوشانیده با سر بریزند و بینی را بر روغن بادام و بادام چرب سازند و جالینوس گفته اگر مزمن شد
اندکی از دار چینی تخم کاهو مثل نماید خواب آورد **نوع ششم** در سهری که بسبب بیخود شود علامت او آنکه هر گاه تب شود سهری جانم
و حکه ساکن گردد و تب سهر برطرف شود علاج منع بخار صاعد از دماغ نمایند و پیشانی و شقیقه بروغن خشخاش و کاهو چرب نمایند و فرزند جد
کاهو سازند و از مجربات است که طبیخ درم افیون و زعفران از هر یک نیم درم بکوبند و بروغن گل آمیخته اندکی از آن در بینی
مالند خواب آید و مجرب است که اطراف علیل را محکم ببندند اندکی زبانی بجنبی گردد و نشینند و حکایت و لغویات از آن با ملایم
ساز آن با آواز شیرا فایده کلی دارد **نوع هفتم** سهری که بسبب درد شود علامت او آنکه هر گاه که درد سهری عارض گردد علاج او تسکین
درد **نوع هشتم** سهری که بسبب امتلا شود علامت او آنکه هر گاه ممتلی باشد سهر غالب گردد علاج او استفراغ و تقلیل غذا او هم
نوع نهم سهری که از بسیاری غم و اندوه شود علاج او تفریح و تقویت معده و شربت مفرح [illegible] **فصل ششم** در فساد ذکر و تخیل و این نه
نوع است **نوع اول** در فساد ذکر و تخیل است و دو قسم میشود **قسم اول** نسیان که از سوء مزاج بارد رطب و غلبه رطوبت که موجب دماغ
بود حادث گردد علامت او خواب بسیار و گرانی سر و [illegible] خیس مغز ریختن آب از رطوبت از بینی و دهان علاج حقنه حاده و تنقیه ایارج

دکل مرغ و بط خود و بن از هر یک دو مثقال با دوازده مثقال عسل معجون سازند و لیسه روز یکدرم میل نمایند اگر خورده سال بود بحر دزد
مناسبت و علاج جوز جهاد و سورنج و نخین و پوست بیخ کبر از هر یک سه درم بکوبند و بعسل هفت مثقال و ابلکا سه ده مثقال بگلاب تا شور
قدری آب آن بپخته نمایند و غرغره سازند و عطسه آورند بفلفل و کندس و چند بیده از هر یک نیم مثقال نرم بکوبند و در بینی
دارند تا عطسه آرد یا بآب برگ چغندر آب چغندر آمیخته اند که در بینی چکانند عطسه آید و سیاه دانه و پودینه و جند بیدستر از هر یک
نرم بکوبند و بو کنند یا روغن بادام آمیخته در بینی چکانند دماغ پاک سازد و بابونه و اکلیل الملک بجوشانند و در حمام سر را به آن بشویند و تدبیر
عطسه از سر فصل بهار غایت فائده کلی دارد و منفعت تمام دارد چه از بسیار عطسه شود این معجون مناسبت صفت آن کنند اگر
سعد و دار فلفل و زنجبیل فلفل و دارچینی جوز بوا از هر یک سه مثقال نرم کوفته با دو چهار زعفران آمیخته شربتی یکدرم تا یک مثقال میل نمایند و نفع تمام
را فائده کلی دارد و خواب بسیار بعد از طعام خصوصاً اگر امتلا باشد ضرر کلی دارد غذا گوشت کبک و کبوتر و نخود آب و روغن جوز با زعفران دارند
آلوده گوشت مرغ صحرائی کلوفا اگر بیند مناسبت و جمیع مرطوب رافع فائده دارد شراب کهنه اندکی گفته اند نفع تمام دارد و بسیار فائده بخشد
قسم دوم در فساد ... بسبب ... بعض ... خیالی دائم خشکی ... و شواری ... نمودن و بعضی اوقات خیال
نمایند که خیالی شده ... بسبب ... که بر وسط دماغ ... و بلادت و رعونت قبل ... سیرابی و مثل این ... شود علاج ... بسر
بسبب ... شدن سر مالند و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک با آب بجوشانند و آب آن را بر سر ریزند و در حمام روند و غذا ... مرطب نمایند
و گوشت مرغ فربه با الحاجه ... بدهند که بسیار فائده دارد نوع دوم در فساد فکر علامت او آنست که ... شود که فکر صحیح نتواند کرد
نمودن در ... فکر چیزی نماید و نقصان و بطلان ... علاج آنست که ... قوت حافظه را نفع رساند میل نمایند و این معجون مفید است
دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و فرنفل سنبل از هر یک پنج مثقال جوز بوا دو مثقال زعفران درم مشک دو دانگ ... معجون سازند و نیم
کوفته و بیخته بسه چهار ... عسل کف گرفته آمیخته شربتی دو مثقال اختیار نمایند جوهر دماغ را قوت دهد نوع سیوم در فساد تخیل
ضعف یا نقصان امور تخیل واقع شود یا باطل شدن بمرتبه که صورت محسوسات از خاطر ... شود چنانچه در خواب ... و اکثر بسبب تخییل
... باشد و از رطوبت ... میشود و گاهی چنان واقع شود که چیزی خارج که وجود ندارد ... غلبه ... که برمقدم دماغ است تخییل نمایند
اشیای ... برین طریق و این بواسطه حرارت است از قبیل بطلان و نقصان علاج تنقیه دماغ بمطبوخ بلیله ... فائده دارد و ...
و در ... گاهی فساد تخیل ... بجهت اختلاط عقل ... از صندل و گلاب ... سر
دارند ... بیخ ... با بابونه و بنفشه و ... گندم در آب جوشانند و بشویند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند
در بینی ... و غذا گوشت مرغ فربه ... دماغ را ... که مذکور گردد ... نمایند صفت آن بنفشه
مثقال پوست بلیله ... درم ... دوا ... بکوفته ... اول ... یا شربت ...
میل نمایند فصل هفتم در مالیخولیا و آن تغیر فکر ... فاسد ... مرض مالیخولیا ... اخلاط سیاه است ...
صاحب این مرض مستعد ... گوشت ... از عقل ... و ... نوع است نوع اول مالیخولیا ...
... اختلاط ذهن و خنده ... و ... علاج فصد ... اگر ... باشد ... بیمار ...
... کشادن ... و ... فصد ... بنفشه ... آن ... میل نمایند و شربت ... یا ... نمایند ... و ...

بادیان سه مثقال بهمن دو مثقال بادرنجبویه سه مثقال گل سرخ دو مثقال برگ گاوزبان چهار مثقال قندسی مثقال بجهار روز نیم کوفته
ساخته سیاه نمایند و بعد از شربت افتیمون این حب اختیار نمایند افتیمون درم غاریقون دو درم اسطوخودوس مثقال نمک هندی نیم
درم حب النیل نیم مثقال کتیرا درم نرم کوفته بدستور حب ساخته در وقت سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات معجون نجاح
که مذکور میگردد اختیار نمایند صفت آن هلیله سیاه و بلیله از هریک پنج مثقال بسفایج اسطوخودوس افتیمون تربد از هریک چهار
مثقال نیم کوفته بجوشانند بعد از آن سه مثقال عسل آمیخته شربتی دو مثقال تا سه مثقال میل نمایند و اگر بسبب شدت حیض بود انیسون
ادرار و تخم حیا و قنطوریون از هریک سه مثقال در حقنه نمایند و اگر خواب کم باشد شیر عورت بر پیشانی بزنند و این اشیا بجوشانند
و آب آن در حمام بر سر بریزند شعیر مقشر بنفشه سه مثقال بنفشه نیلوفر و گل خشخاش و تخم کاهو و بابونه از هریک دو مثقال این اشیا را
آن مناسبت دارد و روغن بنفشه با شیر عورت ساخته بر پیشانی بگذارند و طریق قیقیفه دو یا دو مثقال میل نمایند و غذا مرغ
فربه و گوشت گوسفند جوان و نخود آب و زرده تخم مرغ و بابونه بر روغن بادام مناسبت دارد و از میوها انجیر و بادام و انار
رند دارد الو فایده دارد و اکثر شیر کفته اند که مالیخولیای مراقی بود که اکثر ضرر دارد و در اجتناب از بادنجان و کرنب و عدس
و باقلی و غیرها نمایند و گوشتهای حیوانات دیر و کثرت شراب و ترشیها نمایند نوع دوم در مالیخولیایی که از سودا حادث شود
که از صفرای سوخته در بدن حاصل شده باشد علامت آن کثرت عطش و جنون و فریاد و بیخوابی و غضب و علامات اسالیش
و نظر مثل سباع و مزاج آنکس گرم و خشک بود و لاغریت و زردی رنگ و قبض طبع علاج آنست که بحمام بسیار برود
و آب شیرین در آن نشسته باشد و در ابزن که در بنفشه و خیره و کدو و شعیر مقشر جوشانیده باشند بدن را بروغن بادام که در روغن
جوشانیده باشند و بعد از آن باب گرم بر پیشانی سر و روغن گل ضماد باید کرد و اگر خواب
نیاید بعد در خشخاش و بنفشه و شبت اگر ماش مقشر و اسفاناخ و کدو باشد ده تخم
مناسبت دارد و این حب بدهند پوست هلیله کابلی سه مثقال شاهتره چهار مثقال سنا مثقال افتیمون رومی دو مثقال
الو بخارا بیست عدد و تمر هندی پانزده مثقال بجوشانند آب بپالایند و ده مثقال شیرخشت حل نموده سحر میل نمایند و اگر مسهل
خواهند این حب بدهند ایارج فیقرا درم هلیله زرد درم غاریقون درم سقمونیا دانگ غاریقون بجوشانند کوفته نمایند باقی ادویه را
کوفته حب سازند چه اکثر بیت است و درین مرض ادویه قویه و ایارجات کبار منع نموده اند جهت آنکه حرارت زیاد می شود
و جنون میگردد و سزاوار است که در استعمال مطبوخات و ضمادات و حقنه گرم بسیار است استعمال نافع نشود جهت آنکه حرارت
مرد اگر بسیار بود ماده را تحلیل سیاه و اگر حقنه گرم بسیار شود لطیف را تحلیل میدهد و باقی غلیظ می ماند پس واجب است که ضمادی
بدین ترکیب نمایند بنفشه نیلوفر دو مثقال خرفه و برگ کدو و کاهو از هریک قدری بابونه و اکلیل الملک از هریک دو درم
دو دانگ جهت تقویت دماغ از هریک قدری بجوشانند اگر اسهال طبعی باشد نوع سیوم در مالیخولیایی که از
احتراق سودای طبیعی شود که بیان آن سودای سوخته است علامت آن بسیار فکر و هموم و ترس و اندوه و گریه و خیالات
بد و حب وحدت و تنهایی و ضعف بدن و میل بسودا علاج آنست که اگر خون غالب بود فصد نمایند چنانچه فصد وریدهای
رگ صافن کسب بر ساق از طرف انسی جهت ادرار حیض نمایند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت نمایند و آب گرم

کوبند کرفته دهند و مطبوخ افیون دهند و اگر قوة بر دفع دارند شاب بشند و این سفوف بسازند تخم [illegible]
هر یک نیم مثقال [illegible] مثقال نرم کوفته میل نمایند و بعد از آن آب بسیار اشنیار نمایند و چند روز بدین طریق مداومت کنند
تا از عقل ظاهر کردد و اگر عقلی و سکون بحال خود باشد این حب مناسب صبر درم غاریقون دو درم افتیمون دو درم
لاجورد مثقال محموده درم قرنفل درم نرم کوفته بشربتی مثقالی تا یک نیم مثقال سحرگاه میل نمایند و اگر از عوارض چیزی
باقی مانده باشد و در نبض سرعت نبود و در بدن حرارت نباشد جهت قوة دل دواء المسک شیرین و ترباق کبیر
دارد و اگر در نبض سرعت بود و در بدن حرارت باشد این دوا بسازند کلیج صندل سفید از هر یک دو درم طباشیر
تخم خرفه ورد از هر یک درم مرجان کهربا ابریشم خام سوخته از هر یک نیم درم بادرنجبویه درم گل ارمنی عود قماری لسان
الثور کشنیز قرنفل حب الآس از هر یک درم همه را نرم کوفته و بیخته بشربت سیب معجون بسازند مثقالی میل نمایند
بعد از آن عرق گاوزبان چهار قاشق فایده دارد و در مرض علاج خفقان ملاحظه باید کرد و معجون نجاح و نیم [illegible]
فایده کلی دارد و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان و نخود و حریره و میوها و آب انارین و روغن بنفشه بادام
[illegible] با پیه [illegible] اطراف مالند و مداومت حمام لازم دارند نوع چهارم در مالیخولیا که از سودای بلغمی سوخته
باشد علامت [illegible] در وی بسیار خواب و کاهلی و عظم نبض علاج آنست که تنقیه بدن نمایند بدین حب تربد درم
غاریقون درم لاجورد نیم درم پوست هلیله نیم درم محموده دو دانگ کتیره درم صبر دو درم بدو نوبت کوفته بیخته
حبها ساخته میل نمایند و روغن های [illegible] کرم مثل بنفشه بادام و گل و روغن بابونه بهم آمیخته در سر مالند و غذا گوشت
مرغ جوان و گوشت گوسفند جوان و گوشت [illegible] و آلوده نشاسته و قند و خشخاش و روغن بادام سازند
و مداومت حمام فایده دارد نوع پنجم در مالیخولیای مراقی مراق نزد حکما [illegible] و حدوث این علت از خلط سودا
[illegible] در معده است یا این خلط محترق در [illegible] حادث میشود و [illegible] اگر معده ضعیف [illegible]
یا در سپرز حادث میشود و در معده و یا در ساریقا یا در رحم و سپرز شود چنانچه جالینوس و رای ثابت بن قره است و بخارات
بسوی دماغ میرود و در هر عضوی که باشد اجتماع او علامت او جشای ترش سوخته و بسیاری آب دهن و درد و سوزش
[illegible] در پایین سر فند الها پهلو و نفخ شکم و نرمی و قراقر و بادهای مختلف و درد در میان هر دو کتف و کثرت جوع
مفرط و احساس بخارات شبیه به دود [illegible] و عظم سپرز علاج اگر عظم طحال باشد قی نمایند بدین ادویه که سودا را براند افتیمون
دو درم جوز القی کوفته [illegible] تخم شبت مثقال نمک هندی و بوره درم ادویه را در یک و نیم کاسه آب بجوشانند تا تنقیه بماند
صاف نموده و شربت سکنجبین ده مثقال انجیر شکر کرم [illegible] نمایند و بعد از آن قی نمایند و [illegible] اسهال نمایند و غذا نخود آب
سازند و در روز چهارم شربت افتیمون و سیب ابایح فایده دارد و فصد باسلیق و امراض طحال اکحل [illegible] از دست چپ [illegible]
و علاج سپرز کذارند [illegible] جهت آنکه سبب کمی او خلط سودا متولد میشود در معده و اگر این سودا بسیار کرده [illegible]
تمر هندی و آلو بخارا و [illegible] تخم کاسنی و [illegible] دهند و شربت [illegible] آب غوره و آب انارین و سکنجبین [illegible]
مداومت نمایند و صواب آنست که در مالیخولیای مراقی ترک استفراغ نمایند و اگر ضرورت کلی شود و اقتضا [illegible]

و گوشت گوسفند جوان و زرده تخم مرغ نیم برشت نمایند و گفته اند که در هر چهل روز اندک خون بردارند بقدر قوت از رگ باسلیق و تقویت معده
نمایند [illegible] و اگر احتیاج شود [illegible] مثقال [illegible] با آب [illegible] و دو مثقال افتیمون [illegible] مثقال گل گاوزبان و [illegible] مثقال [illegible]
و [illegible] مثقال افتیمون جوشانیده باشند [illegible] تسکین [illegible] نباید [illegible] اگر [illegible] شکایت نماید [illegible] بجماع معتدل و [illegible]
نوع ششم [illegible] که [illegible] و بعضی [illegible] حرکات [illegible] مختلف [illegible] این
[illegible] حرکات [illegible] مختلف [illegible] شده [illegible]
و اندوه [illegible] رفتن مختلف و خشکی دهان [illegible] علاج آنست که [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible] گوشت مرغ فربه و گوشت گوسفند جوان [illegible]
باشد و [illegible] مبالغه نمایند [illegible] آب شیرین [illegible] بنفشه [illegible] قند [illegible]
[illegible] فایده آن [illegible] اکلیل الملک [illegible] باشند [illegible] نفع دارد و علاج
[illegible] نوع هفتم [illegible] مالیخولیا [illegible] عشق است [illegible]
است [illegible] مراقبت [illegible] است [illegible]
[illegible] عشق [illegible] موافق است [illegible] صاحب [illegible] بسیار [illegible]
و سبب [illegible] حرکت فکر [illegible] معشوق [illegible] ارسطاطالیس حکیم [illegible]
[illegible] جمال و شمایل [illegible] عقل [illegible] چشم [illegible]
بدن [illegible] چشم [illegible] معشوق [illegible] احوال او [illegible]
شود [illegible] حرکت [illegible] متفاوت [illegible]
[illegible] علاج آنست که [illegible] سازها و نغمهای [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] مثقال [illegible]
شیر [illegible] مثقال [illegible] عاشق [illegible] قوت ضعیف باشد [illegible] حفظ صحت [illegible]
که وصل معشوق [illegible] قوت قوی [illegible] شربت [illegible] صندل [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] غذا [illegible] مرغ فربه [illegible]
[illegible] شیرین [illegible] فایده دارد [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] معشوق را فراموش [illegible] عاشق [illegible]
[illegible] نفع تمام دارد [illegible] فایده کلی دارد و اگر [illegible]
طریق تسکین [illegible] معشوق را [illegible] عاشق [illegible] روغن بنفشه [illegible]
فایده دارد [illegible] فصل هشتم در جنون و این مرض سه انواع است اول [illegible] گویند
[illegible] گویند [illegible]

از صفراوی تیز شدید الالتهاب از خلط سودای سوخته شود علامت بی‌خوابی و فزع و جستن و جستن و دست زدن تحیر در نگاه کردن و ضعیفی [illegible]
مدت مدید و اگر سخن رد کرده سازند انتقام گوید که او را تسکین نتوانند داد علاج فصد نمایند و خون فاسد بگیرند و دفعه اندک اندک بیرون آرند [illegible]
و ترطیب مزاج بخوردن آب شعیر و روغن بادام با مرغ فربه و بدن بجوشانند و کدو و بنفشه و گشنیز و کاهو و کاهی که [illegible] شیر تازه [illegible]
جوان و نقوع آلو زرد آب تمر هندی و آب انار مزوره سازند و اگر طبع قبض باشد آب تمر هندی و آب آلو بخارا با شراب بنفشه و سپستان نمایند [illegible]
در طبیعت لینتی پیدا شود بجهت خوردن آب تمر هندی آلو بخارا این مسهل را بدهند سنا مکی پنج مثقال هلیله کابلی نیم کوفته ده مثقال [illegible]
مثقال افتیمون و مثقال بنفشه مثقال گل سرخ مثقال تمر هندی پانزده مثقال انگور شفا مثقال مویز دانه بیرون کرده [illegible]
آب بجوشانند و بیست مثقال شیر خشت که در روغن گرده باشند اختیار نمایند و اگر خوردن آن را تعذر داشته باشد بنا سبب [illegible]
و حب غاریقون را به موم چرب سازند غاریقون درم صبر درم کثیرا نیم درم افتیمون محمود نیم درم کوفته غاریقون به موم چرب سازند غاریقون [illegible]
کثیرا نیم درم افتیمون محموده نیم درم کوفته غاریقون را بموم چرب گذرانیده بدو نوبت حب ساخته در وقت سحر بدهند و بعد از آن شربت افتیمون
با گلقند و کلانات مسهل نمایند و بعد از آن [illegible] در نوبت دهند بنفشه و خوب کاهی اندک شراب گفته اند فایده دارد و اگر مزمن باشد [illegible]
شیر عورت گذارند و روغنها مثل روغن بنفشه با دام و کدو و بینی و اطراف بالند و حیله سازند [illegible]
تا خواب آید و حمام فایده دارد و اگر بجوی نمایند جنون بسیار غالب گردد و او را زنجیر مقید ساخته گاهی [illegible]
نمایند فایده کلی دارد و [illegible] نوع دوم داء الکلب این جنونیست که از خون سوخته حادث میشود علامت [illegible]
[illegible] علاج آنست که فصد نمایند و شربتهای غذائی سرد و تر بدهند و مسهل [illegible]
[illegible] نمایند و [illegible] فایده دارد [illegible]
و [illegible] جنون [illegible] سرسام حار [illegible] علامات بیخوابی بسیار علاج او علاج سرسام صفراویست [illegible]
[illegible] الاوقات [illegible] اضطراب [illegible]
و [illegible] احوال این شخص [illegible] کسی که حزن شده باشد [illegible]
[illegible] علامات [illegible] علاج آنست که [illegible]
و حمام [illegible] افتیمون [illegible] روغن بابونه بادام و روغن [illegible]
[illegible] و [illegible] روغن [illegible]
شیر گرم گذارند فصل [illegible] کابوس این مرض چنان است که خیال میکند در خواب که چیزی [illegible] این مرض [illegible] دارد
[illegible] میشود سبب او ارتفاع بخارات اخلاط غلیظه است که بمقدم دماغ رفته آنجا قرار گرفته و این چند نوع است نوع اول
از بخارات خون غلیظ شود علامات سرخی روی و چشم و بسیاری خواب علاج فصد [illegible] اگر [illegible] از فصد و حجامت [illegible]
[illegible] نمایند و شربت [illegible] آب [illegible] طبیعت [illegible] آلو بخارا [illegible]
[illegible] و [illegible] نوع دوم
[illegible] بخارات بلغم بود علامات [illegible] علاج [illegible] بلغم [illegible]

تخم [illegible] درم محموده دو دانگ شحم حنظل پنج درم افتیمون ثلث درم کثیرا نیم درم با آب کرفس حب سازند و در وقت سحرگاه خورند
و گلقند چهار مثقال با پنج عدد کل گاو زبان بکیسند عادت نمایند فایده دارد و دوائی که در دفع سودا و کلی چون شاهتره باشند از آن استعمال نمایند و باقی علاج
از صرع سوداوی بینی چون شد نوع سیوم کابوس سوداوی علامات او بسیاری فکر و قلت نوم و غور چشم و تخیل چیزها سیاه علاج استفراغ سودا
بشربت افتیمون و آب شیر نوع چهارم کابوس سرای قوی یا بارد شدید دفعتا نزد یک نوم بسر سنگین میشود نفس قطع می شود و می سوزد و علاج
بسبب آن ماده که آنجا جمع شده علاج استعمال و عطسه گرم تا بعضی مثل روغن آس روغن زعفران و طلاها فصل دهم در
صرع و جهت اندر حقیقت است و بونانی غارد آن نامند یعنی صیبانی است از جهت آنکه صبیان را بسیار عارض میشود بسبب رطوبت دماغ ایشان
و ضعف اعضا و تناول غذا اگر بعد ترتیب بگویم نزد رازی گفته که بعضی از میان قوم میگویند که این فعل شیاطین است و غیر واقع است دو سبب
صرع سده البته که عارض میشود و بعضی از بطون دماغ یا در مجاری عصبهایی که مر اعضا را از خلط غلیظ لزج پس منع میکند روح را از سلوک طبیعی
در دماغ و مجاری آن و تشنج بدن میشود و حادث میگردد صرع و فرق میان سکته و صرع آنست که در سکته سده تام است و اینجا سده غیر تام
علامات آنکه این مرض خواهد شد که پیشتر از گرفتن معلوم میگردد دوار ثقلی در دماغ و برودت حواس و سرکشتن و حرکت زبان بغیر نظام و بعد است
و زردی یا رودی و تخیلات فاسده گرجی و این انواع است نوع اول صرعی که ماده بلغم شود در سر علامات او بلادت حواس و بسیاری
آب دهن و بینی و کف بر دهان در حالت صرع و سفیدی رنگ زبان و زردی رنگ کاهلی و سستی در بدن علاج اسهال و تنقیه بدین حب ایارج
فیقرا درم شحم حنظل دو دانگی محموده دو دانگ و نیم تربد نیم درم اسطوخودوس نیم مثقال نرم کوفته حب نموده در وقت سحر اختیار نمایند و هر روز از
جلاب اسپاغول کلقند افتیمون بادیان از هر یک مثقالی با بنفشه دو مثقال انجیر چهار عدد گلقند هفت مثقال با ده مثقال قند مناسبت
و بعد از آنکه چند روز این جلاب خورده باشند این مطبوخ فایده دارد هلیله زرد منقی پنج مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال بسفایج نیم کوفته
دو مثقال اسطوخودوس سه مثقال گلسرخ بنفشه افتیمون بادیان از هر یک مثقال تربد نیم کوفته مثقالی بیخ سوسن تراشیده دو مثقال پوشانیده
و بر ده مثقال خیار شنبر در وصل کرده شیر گرم میل نمایند و سکنجبین عسلی که از سرکه عنصل ساخته باشند یا گلقند عسلی اختیار نمایند و اطراف را
به بندند و در آب گذارند بالای که در دماغ بونه کلیل الملک و بنفشه جوشانیده باشند نشنید و مجمر بساق یا گذارند فایده دارد و سر را بروغن سنبل
و روغن [illegible] و روغن یاسمین قوت دهند و غذا ماش مقشر و نخود نیم کوفته و اگر گوشت بجهت آنکه ضعیف بوده باشند از حیوانات سریع الهضم
سازند و اقسام فریه دراج و دار چینی و افتیمون و اندک شنیز خشک در غذا اندازند و این معجون فایده کلی دارد دارچینی فلفل زنجبیل سنبل از
هر یک سه مثقال اسطوخودوس اگر هر یک چهار مثقال غاریقون مثقالی نرم کوفته بشصت مثقال عسل کف گرفته آمیخته شربتی مثقالی
دو مثقال اختیار نمایند و غرغره کنند بشربت سکنجبین که در وی الجاره و فحیص و عاقرقرحا اندکی آمیخته باشند فلفل و کندش کاهی استنشاق نمایند
و سده شود حلیب دایم پیش بینی دارند و جهت که اجتناب نمایند از چیزهای سرد و غذاهای بارد و اشیای منجر مثل پیاز و سیر و خردل
و گندنا و باقلی و مشروب و دوائی که مشکل گردد و نقل و غیره از جهت آنکه در حال ماده صرع را بحرکت می آرد و احتیاط از خوردن گوشت
حذر نمایند نوع دوم صرعی که از ماده سوداوی شود علامت او لاغری بدن بسیار و بسیاری فکر سوداوی انگیز خوردن و خفقان در
دل گرفتن دو کف ترش در دهان و قلت نوم و فریاد کردن علاج فصد اکحل نمایند و بعد از یک هفته مطبوخ افتیمون میل نمایند و ا
جهت ازعرق [illegible] و شکر گلاب و تخم ریحان و غذا گوشت مرغ فربه کرده باد اگر استفراغ دکار بود بایند و آب پنیر با سکنجبین صبح و نیم روز

یا سکنجبین افتیمونی و شربت سیب فایده دارد و معجون نجاح بدین موجب سازند هلیله سیاه پوست هلیله زرد از هر یک پنج مثقال بسفایج افتیمون مطبوخ و
از هر یک سه مثقال لاجورد مغسول دو درم غاریقون انیسون از هر یک دو درم … کوفته بیخته پنج مثقال عسل آمیخته نمایند
شربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند و گلاب گاوزبان و بید مشک و صندل و گلاب فایده دارد و غذا آنکه از و سودا حاصل شود مثل بادنجان و گوشت
گاو و عدس و گوشت آهو اجتناب نمایند و دواهائی که در صرع بلغمی مذکور شد بدان مشغول گردند نوع سیوم در صرع دموی علامات
او سرخی روی و سرد آمدن رگها و گاهی در وقت گرفتن از بینی خون برآید علاج فصد اکحل اگر قوت بحال باشد و الا حجامت
ساقها و از بینی خون روان ساختن و شربت سکنجبین و آب انار بدهند و غذا مزعفر سازند و آب غوره و حقنه نمایند و بعد از فصد … مطبوخ
هلیله اختیار نمایند شربت لیمون و شربت زرشک فایده دارد و گاه بود … سبل نمایند و صندل بگلاب … پیش بینی دارند و روغن
گل و گلاب و اندک سرکه بر سر ریزند و اجتناب از حلوا و دوشاب و شیر و گوشت و چیزهای که از خوردن آن خون حاصل شود نمایند و اگر ماده غالب باشد
بار … و شربت افتیمون اخراج نمایند نوع چهارم صرعی که از صفرا شود علامت او کرب آمده و قی و اختلاط عقل و زردی چشم …
حادث میشود باطفال ام الصبیان گویند از این قبیل است از جهت آنکه این صرع باطفال قریب آمده عارض میگردد علاج استفراغ صفرا
بمطبوخ افتیمون و قرص طباشیر و رب سیب دادن و شربت لیمون و آب انار بدهند و مالیدن اطراف با آبی که در و بنفشه و سبوس
گندم جوشانیده باشند و بعضی از اطبا در صرع اطفال فرموده اند … زراوند … سر کنند و اگر طفل
شیرخوار بود دایه طفل اصلاح شیر … نمایند که طفل شیر او میخورد و شربت نارنج چهار عرق که گلاب و عرق بید و عرق گاوزبان و عرق …
از هر یک دو قاشق و ده مثقال قند و تخم ریحان یک مثقال اختیار نمایند و در تابستان در سرداب یا خانه معتدل الهوا طفل و مرضعه
را منزل سازند و در زمستان هم خانه باعتدال باید که باشد و جماع زیان دارد و شیر را فاسد میسازد و کودک را نگاه دارند که از صدای بلند
و آواز در … شنود و از سرما و گرما سخت نگاه دارند و اگر طفل اسهال داشته باشد شیر خرفه دهند و اگر … میل نمایند در آب او
طباشیر و کشنیز اندازند و مرضعه را لیمون دهند و اندک افیون … سوده دهند و … شیر و چند … گلاب و روغن گل
بر شکم طفل بمالند و تریاق اربعه دهند … اجزای آن جنطیانا و حب الغار و مر … زراوند طویل از هر یک … گرفته نرم کوفته با سه وزن
آن عسل سرشته نمایند و طفل را بمقدار نخودی … کرده دهند مقدار نیم مثقال میل نمایند و سداب ده مثقال نرم کوفته در … بسته
پیش بینی طفل دارند و عود صلیب در گردن کودک نگاه دارند و شربت ازاره الاصول بسازند بدین موجب پوست بیخ بادیان چهار مثقال
پوست بیخ کبر دو مثقال پوست بیخ کاسنی سه مثقال انیسون دو مثقال بادیان نیم کوفته سه مثقال گل سرخ دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته
چهار مثقال بجوشانند و با دو چهار یک قند بقوام آورند هر روز یک قاشق شربت با هفت قاشق آب آمیخته هم مرضعه هم طفل را بدهند
و بر بدن طفل زرده تخم مرغ و روغن گل بهم آمیخته گذارند و اما صرعی که بمشارکت اعضا باشد اول صرعی که بشرکت معده باشد علامت او
اختلاج معده و خفقان و گزیدن معده خاصه وقتی که گرسنه باشد و احساس تمدد در رگهای گردن و انتفاخ … معده و …
… حقنه کرده اند پس از آن صرع میگردد و گاهی فریاد میکنند در ابتدا … علاج معده را بقی پاک سازند و حب … سه درم
میل نمایند … دو درم و معده را بشربت … مصطکی قوت دهند … هفت مثقال مصطکی کوفته … آمیخته … گلقند … جوارش
فایده دارد در این علاج معده گلاب و سنبل و مصطکی گل سرخ … از هر یک … مثقال نیم کوفته … با گلاب بیخته بر معده بهند و ضماد نمایند

کرشته بیرون و حبر اوده ساخته در پشت گرفتن یا میل کی بعد از گرفتن بشعور خود باز آید در حلق فرستاده و حرکت دهند اگر قی نماید بهتر والا
فاسد [illegible] و ابرنج فیقرا چند شب میل نماید دیگر صرع بمشارکت در سها و پایها و ساق می باشد علامات احساس ارتفاع آن بخار از آن
عضو و چشمها گشاده ماندن و آب چشم و تغیر رنگ یا مایل بسواد و آمدن بول بی اراده و مو برخاستن انگشت پا و دست علاج در وقت
نوبت بالای آن عضو [illegible] تا انکه بگیرد محکم ببندند و در غیر نوبت بسیار فرمایند که محکم بالند و این طلا بران عضو که بخار از و بر انگیزد
گذارند سداب [illegible] فلفل از هر یک یک مثقال و دو مثقال فرفیون [illegible] علیحده اندکی نرم کوفته بعسل بلادر باز [illegible] آمیخته آن عضو اگر
جراحت سازند طلا نمایند شاید و بعد جراحت بعنوان گذاشت و بعد از طلا اگر غلطی غالب شد استفراغ نمایند و بمعجون [illegible]
و تریاق اربعه نفع دارد و از غذاهای غلیظ ملاحظه نمایند و گوشت کبک و گوشت مرغ و امثال آن غذا میل نمایند دیگر حادث میشود
صرع بمشارکت رحم علامات او احتباس حیض [illegible] بیشتر در وقت حمل میشود و بعد از انکه حمل برطرف شود تسکین میباید علاج در وقت
غیر حمل باشد ادرار حیض نمایند و علاج مرض [illegible] دیگر صرع حادث میشود بمشارکت طحال علامات او بادی و نفخ طحال [illegible] علاج او
اصلاح طحال و رفع ورم [illegible] و انچه در علاج طحال مذکور شده بدان طریق علاج نمایند دیگر صرع حادث میشود بمشارکت [illegible]
سبب [illegible] که در معده [illegible] فاسد بسیار و خلطها و بخار آن [illegible] میشود [illegible] علامات [illegible] ترش و نفخ و اضطراب [illegible]
مراق و قی طعام غیر منهضم علاج او علاج مالیخولیا مراقی است **فصل یازدهم** سکته حالتی است که حس و حرکت جمیع اعضا الا تنفس
معطل شود و گاه بود که تنفس نیز دشوار باشد سبب سده تام در بطون دماغ [illegible] و صداع [illegible] ناگاه و خواب گران [illegible]
[illegible] خواب بسیار [illegible] ظلمت و تاریکی چشم [illegible] اطراف حرکت اعضا [illegible] رنگ مایل بسیاهی [illegible]
[illegible] و انواع او سه است **نوع اول** سکته که از خلط غلیظ بلغمی شود علامات او آب [illegible]
بودن غلیظ [illegible] و این بدترین انواع سکته است و لا علاج که گفته اند [illegible] نفس معلوم نشود مثل
باشد استدلال [illegible] پشم [illegible] سینه او گذارند ملاحظه نفس او نمایند [illegible]
امید حیات است جالینوس گفته [illegible] سکته اگر [illegible] بعد دو روز بلکه [illegible] ساعت توقف نمایند علاج [illegible]
[illegible] سداب [illegible] دارند [illegible] آید [illegible]
از هر یک [illegible] جوشانیده گرم [illegible] گذارند [illegible] گرم مثل روغن سوسن آلوده [illegible] بعد از انکه
سر او را تراشیده باشند [illegible] آهن [illegible] از بالای طاقیه گذارند امید است
از سکته [illegible] بعد از انکه سر او را تراشیده باشند گذارند و حقنه قوی نمایند اگر
بعد از حل بشعور آید از تریاق اربعه که در صرع مذکور شده دهند و مصطکی و انیسون کوفته با عسل معجون ساخته میل نمایند و غرغره
کرده [illegible] حل کرده باشند نمایند [illegible] روغن [illegible] نرم کوفته آمیخته [illegible]
سر و پشت بدان [illegible] نفع کلی دارد و غذا گوشت [illegible] نخود [illegible] از شربتها عسل [illegible]
[illegible]
[illegible]

نشود خلاصی یابد باذن الله تعالی **نوع دوم** در سکته که از خلط دموی شود علامت او سرخی روی با سبات [illegible] گویند
دیر آمدن [illegible] رگهای عروق پیشانی و قیام [illegible] کسی خورده باشد که حس و حرکت ندارد و نفس [illegible] غطیط **علاج** فصد قیفال [illegible]
دخول حمام بسیار گرفتن و حجامت ساقین اگر با لعاق از فصد بود و تقریب صندل و گلاب و نمک و سرکه و سبوس [illegible] از جهت جذب [illegible]
گل و گلاب و سرکه بر سر طلا سازند و فصد رگ [illegible] و گل [illegible] هرگاه بهوش آید [illegible] شربت [illegible] الاصول [illegible] آب [illegible]
حل ساخته مقدار هفت مثقال مناسب حال آنکس دهند و شربت سکنجبین و گلقند که در عود و مصطکی آمیخته باشند [illegible]
و اگر ضعیف باشد نخود آب که در او گوشت مرغ بود و گوشت تیهو و کبک اختیار کنند **نوع سوم** در سکته که از ورم دماغ بود علامت
تب و ثقل سر و اختلاط عقل و درد سر که لازم ورم دماغ است و سکته که بسبب سقطه شود از بن [illegible] بود که از ورم در دماغ حاصل شود **علاج**
او علاج ورم دماغ چنانچه در سرسام گذشت و استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و بعد از تنقیه بدن بار السوس یک مثقال [illegible]
و گلقند پنج مثقال آبی که در وی گل سرخ دو مثقال و عود یک مثقال و بادیان درم جوشانیده باشند میل نمایند و غرغره سکنجبین عسلی کنند
و بوی مشک فایده دارد و اگر طبیعت قبض بوده باشد [illegible] نمایند و اگر غثیان بود قی بآب تربه کنند و اجتناب نمایند از غذاها
غلیظ که دیر هضم بود و غذای لطیف از گوشت مرغ و کبک و عصافیر و تیهو و مطنجن کبوتر بچه و تشریب نفع گفته اند [illegible]
[illegible] بدین تدبیر امید است که خلاصی شود **فصل دوازدهم** در فالج نام گذاشته اند این مرض را بدین نام جهت آنکه عضو [illegible]
و ضعف صحیح [illegible] بسیار در فالج در عروق حس و حرکت [illegible] از بدن بود و در طول [illegible] طولی بود و از [illegible]
دماغ باعصا [illegible] منع کند نفوذ حس و حرکت را از نفوذ در آن یا نفوذ کند پس اعضا [illegible] فاسد مزاج [illegible]
متاثر نشود [illegible] باشد که [illegible] طبیعت [illegible] باطل گردد پس [illegible] ظاهر گردد گاه بود که هر دو جانب
بدن [illegible] مفلوج گردد [illegible] اصلی [illegible] علاج [illegible] و این شش نوع است **نوع اول** که از بلغم حادث گردد
علامت آنکه [illegible] بطلان حس و حرکت پیدا شدن [illegible] و سفیدی [illegible] **علاج** آن تا چهار
[illegible] بر آب [illegible] اقتصار نمایند و بعد از چهارم در صباح [illegible] جلاب دهند بادیان [illegible] درم گلسرخ [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] در یک کاسه آب [illegible] صاف نموده بهفت مثقال گلقند آمیخته میل نمایند بقراط گفته که فالج [illegible] فصل
زمستان و بارد و در طبیعت پیر [illegible] علاج پذیر نیست بلکه ضعیف اگر باشد علاج او [illegible] تا چهارم گفته اند [illegible]
ندهند جهت آنکه صاحب فالج بر خطر است از موت [illegible] علت [illegible] ملاحظه نمایند بعد از آنکه اگر در طبیعت قبض باشد
حقنه نمایند بر نسخه [illegible] پنج مثقال [illegible] مثقال قنطوریون [illegible] سه مثقال بابونه دو مثقال تخم شبت چهار مثقال
بیخ سوسن چهار مثقال انجیر [illegible] مثقال [illegible] سه مثقال [illegible] پنج مثقال [illegible] انجیر [illegible]
مثقال [illegible] آب جوشانند تا نصف باقی ماند صاف نموده [illegible] مثقال [illegible] پنج مثقال [illegible]
پانزده مثقال [illegible] دو مثقال [illegible] حل ساخته و روغن زیت سه مثقال داخل نموده [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] بدل [illegible] روغن [illegible] [illegible] پنج مثقال [illegible]
دهند و ایارج فیقرا [illegible] مثقال با تخم حنظل [illegible] [illegible]

با نقیع اطریفل زبیبی که در وی تمر هندی و پوست هلیله زرد از هر یک یک مثقال جوشانیده باشند چند بار [illegible] مداومت کنند و غذا نخود و نیم کوفت کبوتر
آب گوشت تیهو باشد و بعد از آن [illegible] هفت روز و حبوب [illegible] و اثر نضج در بول ظاهر گردد و این حب را تدبیر به صبر از هر یک قدر سه درم
افتیمون [illegible] حنظل [illegible] نیم کوفته با آب کرفس حب ببندند یک شربت و [illegible] اختیار نمایند بعد از آن
چهار قاشق آب گرم میل نمایند در روز دوم از شوربای کبوتر بچه یا کبک یا مرغ که با نخود پخته باشند که شبت و خولنجان و دارچینی داشته
باشند میل نمایند و سه روز راحت نمایند هر روز هفت مثقال گلقند با [illegible] اصول اختیار کنند بعد از آن مسهل [illegible] مثل حب [illegible]
ایارج فیقرا با حب [illegible] سفید [illegible] سقمونیا ده درم زنجبیل [illegible] نمک هندی از هر یک مثقال دارفلفل [illegible]
از هر یک [illegible] نمایند سه درم کوفته و بیخته با آب کرفس کنند تا [illegible] مقدار سه درم از این ادویه حب سازند شربت [illegible] بعد از آنکه
تنقیه بدن شده گوشت کبوتر و گوشت صید [illegible] گرم فایده دارد و غرغره بدین ادویه کنند [illegible] مرزنجوش [illegible]
برابر بکوبند [illegible] ده مثقال در آب گرم [illegible] یک قاشق آب [illegible] بعد از آن غرغره نمایند اگر [illegible] مخلوط سازند فایده
دارد [illegible] فایده کلی دارد [illegible] شیر [illegible] سپید فلفل [illegible] فلفل [illegible] فرفیون [illegible] نرم
کوفته [illegible] سازند [illegible] گردن [illegible] بروغن
قسط [illegible] روغن بید انجیر و روغن سداب و روغن سیاهدانه مالند صفت آن [illegible] سیاه دانه قدری و بادام تلخ قدری
هر یک [illegible] آمیخته بکوبند و روغن آن بگیرند و استعمال کنند صفت آن روغن فرفیون بگیرند روغن زیت
[illegible] مثقال موم زرد روغن [illegible] سازند و یک مثقال فرفیون نرم کرده بدان آمیخته [illegible] که در [illegible] و قیصوم و بابونه
[illegible] جوشانیده باشند [illegible] اعضا را که الم دارد بمالند تا [illegible] شود بعد از آن این روغن بمالند و این معجون هر روز [illegible]
استعمال نمایند صفت آن انگوزه [illegible] درم زنجبیل [illegible] از هر یک [illegible] نرم کوفته با [illegible] مثقال عسل آمیزند و مربای [illegible]
[illegible] فایده دارد [illegible] حب صنوبر [illegible] با عسل جمیع امراض که از رطوبت بود نفع دارد [illegible] سیاه و بوره با روغن زیت
در حمام [illegible] بمالند و اگر فلفل سیاه و [illegible] روغن زنبق با زیت نرم کوفته آمیخته نموده در عضو که الم دارد بمالند و اگر حب [illegible]
[illegible] غذا شود نخود [illegible] گوشت کبک و گوشت کبوتر و گوشت خرگوش و قلیه خشک [illegible] که در دارچینی و زنجبیل و غیره باشد
[illegible] گوشت میل نمایند [illegible] از هر یک [illegible] میل نمایند و از خوردن آب [illegible] نگاه دارند و حذر نمایند
از [illegible] آب گرم [illegible] نشستن و [illegible] غذاهای غلیظ و ماهی تازه و شیر و خضروات و پنیر [illegible] نمایند و اگر این تدبیر [illegible]
[illegible] ایارج ارکاغانیس ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و [illegible] معتدل اختیار کنند و تبدیل مزاج
معجون بلادر نمایند صفت آن هلیله سیاه و پوست بلیله آمله از هر یک ده درم سعد کوفی سنبل کندر انکوزه فلفل [illegible] زنجبیل
[illegible] از هر یک [illegible] درم داروها نرم کوفته و بیخته بروغن گاو چرب سازند و با سه چند آن عسل کف گرفته
آمیخته [illegible] درمی تا [illegible] مثقال اختیار کنند و تریاق فاروق اگر یافته شود خوردن آن نفع کلی دارد در این مرض **نوع دوم**
فالج که از خون سوخته سوداوی شود علامت تقدم تدبیر مسخن و مجفف و تقلص عضو مفلوج و حمرت بول **علاج** اگر در خون کثرت بوده
باشد چند دفعه فصد نمایند و بعد از آن معجون [illegible] اگر حرارت [illegible] غالب شود [illegible] استعمال مرطبات مثل آب

شعیر و آب کاسنی و سکنجبین و غذا ماء الشعیر مرطب مثل شوربای مرغ فربه که در وی آب اسفاناخ و آب انار بود باشد و سر او را روغن گل ...
بهم سرشته طلا سازند و آن نیز کرم گفت که عورتی را فالج بود و دیوانه و رنگ بیحد سبب سرد و غالب شد ... آن ...
آغشته شده باد بود و ادوم فصل البستان بود و او را فرمودم که در آب خشک نماید مزاج او بحال خود باز آید چون سرد شده باد و دیگر علاج ...
نوع سیوم در فالج که از ورم نخاع حادث شود علامات او درد و تمدد و تب **علاج** فصد و گذاشتن طلاها موافق بر نخاع مثل این طلا اکلیل الملک
بنفشه از هر یک مثقال چهار و شیر و صندل از هر یک دو درم مغز فلوس کاو و چربی مرغ از هر یک شش مثقال موم چهار مثقال اکلیل الملک بنفشه ...
و چهار شیر و صندل را صاف ساخته لیکن روغنها گداخته و موم و مثقال در آن گداخته همه را مخلوط ساخته بر پشت و مهره نخاع گذارند **نوع چهارم**
فالج که بسبب ضربه و سقطه حادث شود و بعد از دو دفعه واقع شود فلا علاج گفته اند و اگر بعد از دو روز یا بیشتر واقع گردد **علاج** فصد یا اسهال
پرهیز و شربت سکنجبین گذاشتن طلاها و ضمادها محلل که در دو تخم حلبه و بیدانجیر و پیه بط و موم و روغن گل باشد فائده دهد و اگر علامات ...
و تفاوت تشخیص پس علاج او مشکل است و آن فالجی که بسبب قطع عصب به عرض واقع شود مطلقاً علاج ندارد **نوع پنجم** ...
و دفع مواد نمایند و بسبب بحران و اگر این حال در توقیع میشود **علاج** آنست که روغنها که بسیار گرم نباشد مثل روغن شبت و روغن ...
جز بهم آمیخته و در عضو مالند یا پوست درخت چنار نرم کوفته ... روغن طلا کنند و این روغنها اگر قدری مخلوط نمایند بهتر و شاید و آب ...
هفت درم فلوس چنار سبز حل ساخته و یک مثقال روغن بادام آمیخته چند روز میل نمایند با سکنجبین بنشسته و درشت قاشق ...
اختیار نمایند و غذا گوشت مرغ و نخود و نیم شکسته و مغز تخم کدو و مثل علاج نمایند بهتر ... عارض میشود ...
مذکور شد **نوع ششم** فالجی که حادث گردد از یبوست عضو و آنست که اندک اندک پیدا گردد ... بسوار حرکت نمایند و استفراغ ...
مثل انگشت نمایند بعنف یا بقیء و بیدار و جوع و تب و تیز از بسیار شستن ... حاصل شود و گفته اند که این نوع نیک نشود والا ان شاء الله تعالی
اگر صبی یا جوان باشد که باز درست شود **علاج** ترطیب ... عضو با انواع مرطبات مثل لبن و شیر ... شعیر و لعاب ...
و شیر تا بیوست تسکین یابد بعد از آن ادویه گرم و معجونها و روغنها و عضو مفلوج بمالند و بر این حسب تنقیه نمایند و فرفیون ... سکبینج ...
مثقال از هر یک ... درم ... حل و آب ... ساخته ... درم و نیم اگر ضعیف ... دو مثقال اختیار نمایند و این سفوف مناسب ...
طوبی و دو مثقال ... دو مثقال و نیم نبات ... دو مثقال نرم کوفته ... ماند ... نمایند و بعد از استفراغ ... گرم
بر عضو مفلوج گذارند بر عضو ... بعد از آن روغن فرفیون ... مانند این ضماد گذارند تا عصب گرم گردد ...
مثقال از هر یک ... فرفیون ... از هر یک دو درم نرم کوفته ... تا عضو گرم شود ...
در جلد و معنی او باطل شدن حس لمس باشد و عوام اندامی را که خدر شود گویند در خواب حادث میشود و در حس لمس ... نقصان ...
امتناع نفس حساسه از سلوک عضو و انواع او پنج است **نوع اول** که بسبب ضغط عارض شود در عصب مثل آنکه ... عارض شود ...
یا از موضع خود بیرون رود یا آنکه بر آن عضو نشسته باشد **علاج** تغییر عظیم موضع او یا عضو ... یا هیئت جلوس ...
تغییر دهند **نوع دوم** در خدر که حادث میشود بسبب ... عصب ... از تمام علامات ...
دیگر آن جواس که در آن دستگیره ... عصب ... یا سبب ... شربت سکنجبین ... در حمام فائده ...
و اعضای او بمالند و روغنهای گرم و نیز معجونهای گرم مثل معجون ... اگر ضعیف باشد گوشت ...

و گوشت مرغ خانگی دهند و منع نمایند از شب سرد و نوشیدن قهوه ... **نوع سیوم** در صداعی که از غلبه خون حادث گردد علامات او سرخی روی
و امتلاء عروق و ... **علاج** فصد نمایند و تقلیل غذا کنند ... بعد از آن اعضا را طلا سازند به آنچه او را سرد سازد
مثل روغن گل و سرکه و صندل و ... و اگر حرارت بسیار حادث بود اندکی کافور آمیخته نمایند و غذا آش سماق و با غوره ... که از
مرغ پخته باشند **نوع چهارم** در صداعی که حادث شود از غلظ جوهر عصب ... علامات او غلظ عصب ... نفع یافتن به چیزهای گرم از جهت زوال
سبب **علاج** نرم ساختن عصب به دهنهای گرم و آب گرم اعضا را مالیدن تا سرخ شود بعد از آن به روغن شبت و روغن بابونه و روغن فرفیون
چرب ساختن **نوع پنجم** در صداعی که از یبوست شود علامات او خشکی ... و بیش خوردن ... **علاج** ترطیب نمایند به غذا و اشربه
و در حمام کردن آب شیرین ... باشد و بعد از آن روغن بادام مالند و گاهی صداع به سبب سموم و گزیدن عقرب و غیره میباشد علاج خوردن
تریاق و آنچه ضد سم بود و دیگر گفته اند هرگاه صداعی قوی گردد منجر میشود به فالج و گاهی اختناق رحم نیز منجر میگردد به فالج باذن الله تعالی
فصل چهاردهم در لقوه و این علتی است که حادث میشود از تشنج در عضلات روی و چشم و روی از یک جانب فرو کشیده شود به جانب دیگر میل
نماید ... روی و چشم و ابرو و لب ... لقوه میگردد و این دو نوع است **نوع اول** آنکه حادث میگردد لقوه از خلط غلیظ
سرد ... و سستی جانب ... ضعف حرکت و میل به جانب صحیح و سزاوار است کسی که لقوه شد او را علاج نکنند تا چهارم اگر علت قوی
نباشد و تا هفتم اگر قوی باشد ... آنکه ... شود ... امید نیست به شدن ...
هر روز ... چهار مثقال ... ماء العسل ... نمایند و غذا تا هفتم آب نخود با روغن زیت
یا روغن جوز ... بعد از هفتم حب ایارج ... قوی نمایند غرغره به عاقرقرحا و زنجبیل با ماء العسل پخته
شیر گرم در دهان گیرند ... سعتر و بابونه جوشانیده باشند بشویند و سر را بخار آن دارند ...
و سر را بخار آن دارند و جانب ... غالیه با روغن ... جند بیدستر کوفته حل کرده باشند بمالند و اگر ...
و تا چهل روز ... نفع کلی گفته اند گوشت روباه و گوشت گورخر پخته سازند و ...
سازند که نفع تمام ... زعفران ... فایده گفته اند ... در دهان نگاه دارند
و منزل در خانه تاریک سازند و واجب است حذر از هوای سرد و تناول طعام و شراب سرد خواه تابستان خواه زمستان از علت
... یافته اند **نوع دوم** در لقوه که از تشنج یکی از عضلات که به جانب دیگر کشد حادث گردد علامات ضعف حواس و ... کشیدن
جلد ... **علاج** آنست که سر را به روغن بنفشه و بادام چرب سازند و شیر ... بر سر ... روغن کدو بنفشه در بینی چکانند
و ضماد ... آب ... زنند و در حمام ... و شوربای فروج گفته اند فائده دارد و منع نمایند از غذاهای گرم خشک و از حرکات ...
و گاهی لقوه در آخر سرسام از جهت یبوست میشود و این مهلک است علامت آن آنست که اندک اندک نزدیک ... شود و لا علاج گفته اند
و گاهی حادث میشود ورم در عضلات گردن ... از جهت خناق که تابع اوست لقوه را علاج آنست که روغن قسط و فرفیون گردن
مالند **فصل پانزدهم** در تشنج و این علتی است که حادث میشود در عصب از انقباض عضو ... چنانچه از انبساط ...
عاجز آید اگر تشنج در تمام بدن شود آنرا تمدد گفته اند و انواع او ... **نوع اول** تشنجی که از امتلاء بلغم شود علامات ...
غلبه بلغم ... حاصل شود ... سبب افراط شرب شراب حادث شود **علاج** آنست که در ابتدا تنقیه کنند و بعد از آن

مقدار

بمقدار اربع مثقال از تریاق کبیر تریاق اربعه و درآبی که در سعوز بیره و شبت و انیسون از هر یک درهم جوشانیده باشند و تقیه تشنج سازند

سبیل نمایند و اگر قاروره رنگین نباشد بماء الاصول یا ایارج فیقرا سناست و اگر قوت قوی باشد اندکی ماء العسل آب نخود با روغن

با جوز با سعتر خورده و اگر قوت ضعیف باشد گوشت کم کنند گوشت کنجشک و کبک و مثال آن با اللحم و بعد از نضج حب متین بر شوند با تنقیح

اشق حب قوقایا و شیر خشت و بسقل صبر حنظل تربد و پوست هلیله اسرزوت صمغ با آب کنند با حل کنند و باقی را در آن کرده تنقیه حب نمایند شربتی

تا دو مثقال و مبالغه در استعمال نکنند و استفراغ بحقنه فرمایند و اگر بعد از حقنه یا حب یا شیاف حبسی در دوا ظاهر گردد شیرینی

کاو با روغن بادام یا پنجه حب سازند مفرد یا با بعضی یا از حبوب مخلوط سازند و مداومت بکلقند نمایند از جهت تقویت معده و شربت با عسل سازند

تقویت شراب ریحان نمایند و مثل آن که در دماغ مفید که شده نفع دارد و دائم اطراف مالند و روغنهای گرم مثل روغن سداب و فرفیون و غیره بمالند

و آبی که در آن بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده باشند در آنجا نشیند و در آبی که در او رها و یا گلستان باشند میسر شود و اگر در حمام

آیند و آب کم ریزند و در دیگ گرم در آمدن فایده دارد و از غذاهای غلیظ اجتناب نمایند و علاج کنند اصلاح فعل تا نیکو شود **نوع دوم**

در تشنجی که از غلبه دم شود علامت او حمرت و حرارت و امتلاء و یا تمدد علاج فصد نمایند و افراط نکنند در اخراج خون بلکه از مقداری که

یا بدو نوشت کمتر بگیرند و آب انار رین و شربت سکنجبین و آب تمر هندی با حلاوی کرمانی مناسب نمایند و غذا آش سماق یا آش غوره که در شوربای مرغ پخته

نوع سیوم در تشنجی که از استفراغ بسبب اسهال شده علامت او استعمال مفرد ادویه و افراط خون خواه بسبیل حیض یا جراحت

یا بسبب تعب و بیخوابی یا گرسنگی بسیار یا تب گرم که اندک اندک ضعیف سیار شده و آن تشنج با سرگو تنها در پی تشنج گفته اند

که تشنج با بسی بد است مگر که صبیان را شود که روغن ایشان شود و جوانان را در است که آنکه گردن گردد و زبان در علاج آن رطب باشد و بیشتر

دروغن ابیستان بحقنه باشد و یا کرد و آنچه انفع است لعاب دانه و لعاب اسپغول روغن بادام بهم بجلابی که از بنفشه و تخم خیار و عناب

سپستان سازند و سیل نمایند و آب انار رین شیرین یا روغن کدو و با روغن بادام در روغن یا پنجه فایده دارد و در بینی روغن کدو و روغن

بادام و غیره با شیر عورت بچکانند و بنفشه و نیلوفر و بابونه و خطمی و کدو و خرفه و آب کشیده بجوشانند و سر و بدن بدان بشویند و اگر شیر تازه شیر

عورت یا شیر خر و شیر بز بها باندانی که گرفته باشند و بر اعضا که تشنج شده باشد شیر عورت و شیر خر بز بمالند و لعاب اسپغول

در روغن بنفشه و بادام بسر بمالند و غذا شوربای جوجه با گوشت گوسفند جوان یا بزغاله یا مرغ سازند و اگر حرارت زایل شود و تشنج

باقی ماند و مرهمی که از صلابت عضو را نرم سازد بجهت بتقشیر تخم کتان تخم حلبه از هر یک جزو و چربی بط سه جزو بهم نرم کوفته گداخته بر

بدن نمایند بعد از شربت **نوع چهارم** از ورام بحیره کامل **نوع پنجم** در تشنجی که از سوء مزاج سرد شود علامت آن در فصل تشنج

عارض شود از خوردن آب سرد یا از خارج بجهت از برف و هوا سرد و در آب سرد و بر آمدن سبب تفصیل علامت بدانکه و این نوع

کم از بیشتر علامت آنست که رنگ تیره سرخی یا کبودی بود و چشمها کلانتر از آنچه هست نمایند و نوعی باشد که گویا میخندد و ...

کم بود و نبض بسیار آید و عدد اندکی و ملت و دست و سر و فراق باشد علاج مثل علاج تشنجی که از رطوبت بلغم باشد نمایند **نوع ششم**

در تشنجی که حادث شود بسبب جفاف عصب از جهت خلط بخاری کرده باشد مثل زهر یا گزیدن عقرب یا شربت زهر یا زهر باید زیرا این نیست

تشنج آنکه کسی که ذی خلط بخاری کرده باشد یا آنکه باشد حس معده و چون زهر رسیده بدو رسد یا بسبب ضعف اعصاب مثل تشنج

یا تشنج بسبب ... از ظاهر کرده علاج منع او ... عصب بعضا بیابند صنفی از امثال تشنج را نام سکند ... استعداد گذارد فرق آنست که استعداد

حاصل میشود و در عضل یعنی ماهیچه گوشت و تشنج در عصب بسبب امتلا غلیظ لزج یا بیوست مجفف علامات ثقل زبان و دشواری چیزی فرو بردن
و تنگی نفس و صعوبت تنفس و دوار باشد و بیم هست که در روز چهارم هلاک شود و اگر از روز چهارم گذشت نیک میشود و علاج به پیر است علاج او حقنه است
و اسهال بحب ایارج و حقنه [illegible] و حب اسهال اگر تب نباشد بخوردن آب شبث و روغن بادام و آب [illegible] و غیر آن [illegible] که از برگ گاوزبان
و بنفشه و اسپغول و تخم خرفه ساخته باشند میل نمایند و شیر بر بدن ریزند و در آب گرم در آمدن فایده دارد و بعد از آن روغن بنفشه و بادام
بر بدن بمالند و شیر و شکر و روغن بادام خوابیدن غذا نخود آب گوشت گوسفند جوان و ماهی که [illegible] شده و علاج نمایند علاج تشنج که از یبوست
بود [illegible] آب [illegible] گرم [illegible] سازند یا [illegible] روغن بنفشه [illegible] کرده بر روغن بادام میل نمایند **فصل شانزدهم**
در رعشه و اختلاج [illegible] که حادث میشود در اعضا که حرکت بارادت دارد و فرق میان رعشه و اختلاج آنست که حرکت اختلاج دائمی
نیست و رعشه دائمی باشد [illegible] این نوع است **نوع اول** رعشه که از برودت مزاج در عصب شود
[illegible] کسی که آب سرد بسیار خورد و [illegible] کسی که مداومت نموده شرب شراب [illegible]
و علامت [illegible] علاج [illegible] آب [illegible] و بادیان و جوارشات مسخنه [illegible] و مالیدن قوی مر اعضا را و مالیدن
روغن [illegible] از خوردن شراب [illegible] علاج او ترک آن نمایند
[illegible] روغن [illegible] غلیظ کنند نفع تمام دارد [illegible]
نمایند [illegible] گرم [illegible] رطوبت اصلی را فانی [illegible] و حب [illegible] با عسل [illegible]
فایده دارد **نوع دوم** رعشه که [illegible] خوردن غذا سرد و تر و کاهلی و ضعف حرکات [illegible]
[illegible] علاج [illegible] با عسل [illegible]
[illegible] غذا [illegible] مناسب [illegible] باقی علاج
[illegible] **نوع سوم** رعشه که از ضعف [illegible] قوت [illegible] و خجالت و ترس [illegible]
[illegible] **نوع چهارم** در رعشه که از ماده حاده نیز شود علامات [illegible] و تب و حرارت علاج [illegible]
[illegible] آب [illegible] کنند و حمام فایده دارد [illegible]
نمایند **نوع پنجم** رعشه که حادث گردد [illegible] که [illegible] قوی [illegible] گزیدن حیوان [illegible]
علاج [illegible] روغن [illegible] بمالند و [illegible] لعاب اسپغول و سفیده تخم مرغ [illegible]
[illegible] علاج [illegible] انشاء الله تعالی **فصل هفدهم** در اختلاج حرکت موضعی باشد
[illegible] که [illegible] عضوی [illegible] بسبب [illegible] بار بار [illegible] شود و اگر دائم باشد
[illegible] عضو [illegible] استخوان [illegible] دماغ اختلاج میشود علاج چیزهای گرم مثل [illegible]
[illegible] روغن [illegible] آمیخته باشند بمالند [illegible]
[illegible] باشند نمایند و بعد از آن بر روغن [illegible] گرم [illegible] با اندک [illegible] آب سرد [illegible]
[illegible] و بادیان [illegible] مناسب [illegible] علاج [illegible] نمایند

فصل

فصل هیجدهم در لوبی معلوم باشد که مردم را بواسطه بسیار خوردن طعام و شراب و قلت ریاضت نفس ممتلی شود و باد
و بخارها در رگها و عضلها راه جمع میشود و خویشتن گران مانده سیاه و عضلها و رگها کشیده میگردد و همی مانند رنگهای [illegible] چشم
سرخ شود و این علت را لوبی میخوانند گویند **علاج** استفراغ معتدل و خون اندکی بردارند و صبر اکمل بسازند و عقاقیر [illegible]
را از خوشیدن نگاه دارد و سفوف از کشنیز خشک ده مثقال و قند هفت مثقال نرم کوفته اندک اندک میخورانند و اگر بعد از آن بسیاری باشد
اگر مربا و زعفران و سفوف نسازند قند و پلی قند و [illegible] که اکراه است فائده تمام دارد و بعضی از مردان سفید [illegible] خادم [illegible]
جنبنده که در گردن است در پشت عارض میشود و مثل [illegible] و غشی و زایل میشود احیانا یعنی ماندگی و گرانی بدن را [illegible]
در بیند زود [illegible] بسیار جمع میگردد و چون دست بردارند یکبار [illegible] می آرد و بخارها و باد [illegible] آورد [illegible]
اما در گرفتن این رگ خطر است باید که این را بسیار نجید [illegible] دست زود به تعجیل بردارند **باب دوم** در امراض چشم
مشتمل است بر بیست و شش فصل **فصل اول** در رمد یعنی درد چشم [illegible] ورم ملتحمه را گویند و چشم مرکب است از هفت پرده و سه
رطوبت بر این ترتیب که نظم میگوید **نظم** کرد آفریدگار تعالی بلطف خویش * چشم را هفت پرده و سه رطوبت منتظم *
صلب و مشیمه شبکیه زجاجی و جلیدیه * بیضی عنکبوت هم عنبیه قرنیه و ملتحم * رطوبت زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است
و قوت بینائی در رطوبت جلیدیه است و باقی رطوبات و طبقات خادم وی اند و رمد دوازده نوع است **نوع اول** دموی [illegible]
از غلبه خون شود علامت او شدت سرخی چشم و امتلای رگها و عظم نبض و ورم و کثرت [illegible] و حرکت و ضربان [illegible]
آب چشم و عظم نبض و سرخی بول و [illegible] و انقلاب [illegible] **علاج** فصد [illegible] مثقال از جانب [illegible] و اگر [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] ماءالشعیر [illegible] آب [illegible] هندی [illegible] گلاب [illegible]
آب [illegible] کرده [illegible] سفید [illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] اقلیموس [illegible] صبر [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] نمایند و [illegible]
و آب [illegible] هندی با شیر [illegible] اسپغول [illegible] نمایند [illegible] مثقال [illegible]
و باده مثقال گلقند [illegible] اضافه نمایند و اگر گلقند نباشد [illegible] دو درم اضافه نمایند [illegible] چشم [illegible]
و اسپغول [illegible] جهت [illegible] سفوف [illegible] کشنیز خشک گلقند بسازند و ادام [illegible] بدن [illegible] چشم
نگذارند و میل [illegible] چشم [illegible] چشم [illegible] اگر درد قوی باشد [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] لعاب اسپغول [illegible] چشم [illegible] شیر [illegible] فائده دارد [illegible]
تخم [illegible] شیر [illegible] گلاب سفیده تخم مرغ [illegible] چشم [illegible] بسیار [illegible]
دارند [illegible] کبود [illegible] گذارند و اگر [illegible] چشم [illegible] باشد [illegible] صندل [illegible] عنب الثعلب
و [illegible] سازند [illegible] چشم [illegible] صندل سفید [illegible] گلاب [illegible] آب [illegible]

و در اندک سرکه آمیخته باشند بنوشند و جهت اجتناب از خوردن گوشت و حلوا و شرب شراب و فریاد کردن و جماع و خواب از عقب طعام
نمایند و هرگاه علت بی درد تسکین یابد شیاف ابیض با شیر یا آب حل کرده در چشم کشند صفت آن اسفیداج پنج درم انزروت دو درم
کتیرا صمغ از هر یک یک درم افیون نیم درم نرم کوفته با شیر عورت یا سفیده تخم مرغ شیاف سازند و اگر درد عظیم بود این ذرور سازند صفت
آن انزروت مربی بشیر عورت نرم سوده با نبات سفید کوفته در چشم پاشند و اول در چشم شیاف کافوری فایده دارد صفت
آن اسفیداج قلعی صمغ عربی کتیرا از هر یک پنج درم اقلیمیای فضه سه درم کف دریا انزروت از هر یک چهار درم بگیرند و کافور نیم درم
شیاف ساخته وقت حاجت بشیر یا سفیده تخم مرغ سوده در چشم کشند و شیاف ابیض خفیف جهت اسفیداج جزء کثیرا جزء افیون نیم جزء شیاف
ساخته وقت حاجت استعمال نمایند صفت شیاف احمر مناسب درد و در صمغ عربی اسفیداج از هر یک یک درم کندر حضض از هر یک
درم و نیم افیون نیم درم با آب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر در چشم سرخی باقی ماند و آب از چشم سیر جاری باشد ذرور احمر بسازند صفت
آن انزروت دو درم زعفران سنبل مصبر مر از هر یک یک درم نرم کوفته در چشم پاشند و در آخر درد حمام درآیند و اجفان اگر سرخ باشند
و شیاف احمر لین بمالند تا جرب اگر باشد برطرف شود و هنگامیکه سرخی و ثقل اجفان تسکین یابد صفت آن شادنج مغسول
درم صمغ کتیرا از هر یک پنج درم نحاس سوخته چهار درم کهربا و اسفیداج رصاص از هر یک یک درم سنبل الطیب زنجفر از هر یک [illegible] درم خون
سیاوشان زعفران از هر یک پنج درم نرم سوده بشراب یا آب باران یا گلاب شیاف سازند ضمادی که در آخر درد چشم فایده دارد
[illegible] با بونه و حنا [illegible] است که در آخر درد چشم گوشت مرغ و گوسفند [illegible] و [illegible] اختیار نمایند نوع
دوم درد چشمی که حادث گردد از ماده صفراوی علامت آن ورم و تمدد و انتفاخ و سرخی و حرکت چشم و رفتن آب و درد و خلیدن
و التهاب علاج اسهال نمایند بمطبوخ هلیله و [illegible] صفرا را بآب کشک جو و شیره [illegible] و آب [illegible] و آب [illegible] ماء الشعیر
خورند و تسکین دهند و ضماد [illegible] سرد مثل اسبغول که به آب کاسنی و آب کشنیز و گلاب اندک سرکه بسازند در چشم گذارند و لعاب تخم آبی و
شیر عورت سفیده و تخم مرغ در چشم چکانند بعد از آن شیاف کافوری کشیدن دیگر بعد از استفراغ [illegible]
[illegible] بعض که بشیر عورت یا سفیده تخم مرغ حل کرده در چشم کشند و سفیده تخم مرغ با روغن گل بر چشم گذارند و محکم ببندند و حذر نمایند
از استعمال این شیاف پیش از آنکه بدن را پاک کرده باشند جهت آنکه پیش از استفراغ هرگاه که ورم تسکین یابد ذرور اصفر
و شیاف احمر لین مناسب است و بعد از آن مداومت حمام نمایند و غذا آنچه مذکور شد از مرغ و غیره مداومت نمایند نوع سیوم
درد چشمی که از ماده بلغم شود علامت آن ثقل و انتفاخ و اندکی سرخی و بسیاری چرک و آب چشم و اندک حرارت و التصاق در محل خواب
علاج تنقیه دماغ بحبوب که مذکور شده و کلقند و گلاب [illegible] و حمام فایده دارد و حمام و شستن روی و چشم بگلاب و شیر گرم و لعاب حلبه
و لعاب تخم کتان در چشم چکانند و شادنج مغسول نرم سوده از ذرور در چشم کشند و ذرور ابیض بعد از تنقیه در چشم کشند و شیاف
[illegible] شیاف [illegible] انزروت [illegible] از هر یک [illegible] درم زعفران دو درم کتیرا درم افیون نیم درم همه را کوفته با [illegible]
سازند و سفیده تخم مرغ حل ساخته یا شیر عورت در چشم کشند و اگر حمرت و آب رفتن چشم برطرف شود دارو کشند [illegible]
مغسول و اجفان [illegible] مر [illegible] اقاقیا و اندک زعفران [illegible] سازند و غذا گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان بریان کرده [illegible]
نوع چهارم درد چشمی که از ماده سودا حادث گردد علامت آن گرانی و ثقل یا کدورت و خشکی و خلیدن در چشم و اندک [illegible] سرخی

علاج

متحیر بود [illegible] درست باشد **علاج** ترتیب بلغ [illegible] در طبیخ آب کشک جو که مرخ باشد و تیزی در حمام و روغن گل و روغن
بادام در بینی چکانیدن و در اطراف بمالند و طلا بر سر گذارند و سبحان [illegible] افتیمون بنمایند و بر چشم لعاب حلبه و تخم کتان در زرده
تخم مرغ فایده دارد و شیاف دینارجون [illegible] **صفت آن** [illegible] سنجیر [illegible] نبات از هر یک یکدرم زعفران [illegible]
از هر یک نیم درم اشق [illegible] کنند از هر یک یکدرم [illegible] که چشم سرخ باشد [illegible] در چشم که بر زنده شده باشد فایده
دو [illegible] و چشم شیاف [illegible] سبستان [illegible] عدس درم [illegible] زعفران [illegible] از هر یک نیم درم [illegible]
با کافور شیاف سازند و اگر [illegible] قوی بود از [illegible] بنمایند و سر [illegible] در وقت خوشا [illegible] باشد [illegible]
گفته اند [illegible] فایده دارد و گوشت [illegible] فایده دهد [illegible] **نوع پنجم** [illegible] چشم که حادث شود [illegible]
[illegible] **علاج** [illegible] بخارات آن [illegible] گرم [illegible] فایده دارد
در حمام [illegible] و گلاب [illegible] **نوع ششم** در خشکی [illegible] بسبب [illegible] که خشکیدن رطوبات [illegible] خشکی
و [illegible] گرم بود [illegible] خشکی [illegible] **علاج**
ترطیب [illegible] **نوع هفتم** در [illegible] خشکی سبب
[illegible]
و چشم گشاده [illegible] **علاج** [illegible]
[illegible] **نوع هشتم** در [illegible] خشکی [illegible]
[illegible] خارج [illegible] خارج
[illegible] **علاج** [illegible] تبدیل مزاج [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] علی هذا القیاس **نوع نهم** در [illegible] عظیم که حادث میشود [illegible]
[illegible] چشم سبب آن آنست که گشاده شده [illegible] رگی که متصل است [illegible]
[illegible]
چشم [illegible] سیاه [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] **علاج** فصد [illegible] حجامت [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] مرغ [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] مرغ [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] چشم [illegible] بعد از [illegible] سیوم [illegible] نبات [illegible]
از هر یک [illegible] در چشم [illegible] باشد [illegible] چشم [illegible]
[illegible] **صفت آن** [illegible] نبات [illegible] چشم باشد

بر بالای بالا و اگر ضرورت شود که جفن را باید تراشید لبساف احمر لین حکاک بسیار نمایند و این طلا فائده تمام دارد پوست بیرون
پسته و عدس مقشر و حضض و تخم انار و کاسنی همه را کوفته در روغن گل چند قطره آمیخته بعد از ان بر چشم گذارند **نوع دوازدهم**
درد چشمی که از سر بالا شود **علاج** آنست که سپستان را بیخته سازند و گرم بر چشم گیرند دیگر گاه را بیخته ساخته سر بر بخار آن دارند و از ترک
ریاضت و اکثر رفتن بحمام درد چشم عارض میگردد **علاج** بحمام روند و ریاضت کنند و سر بر بخار آبی که در وی بنفشه و بابونه و افسنتین جوشانیده
باشند دارند **نوع یازدهم** درد چشمی که از بدی معده شود **علاج** معده را گرم ساختن بگلقند و مصطگی و در غذا دارچینی و اندک شراب
و در حمام در آمدن **نوع دوازدهم** درد چشمی که از سردی و تاریکی چشم شود **علاج** حقنه شیر که در وی بابونه و شبت و اکلیل الملک و حلبه باشد
نمایند و صحبت کسی که ملاحظه کند در امراض چشم بلکه در جمیع امراض سر از جماع و خواب و عقب طعام خواه شب و خواه روز **فصل دهم در ظفره**
که بفارسی ناخنه گویند و این زیادتی عصبی بود از ملتحمه که از گوشه چشم از جانب بینی رسته و اکثر رنگ ماهی از هر دو جانب پیدا شد و این دو
نوع است **نوع اول** سفید و رقیق میباشد **علاج** آن سهل است که توتیا و کحل احمر و صبر و امثال این بر سینمانند و اگر دیر ماند و زمانی طویل بگذرد
کلان میشود و منع بصر بکند **علاج** فصد و تنقیه اگر مانعی بود از فصد حجامت کنند و استعمال دوائی حاد مثل اسلیقون صغیر و غیره موجب قلفل
دار فلفل و دارچینی زنجبیل پوست هلیله زرد و بلیله از هر یک یکدرم صبر یک مثقال کندر یا شش درم شنجرف نیم درم قرنفل سلیخه از هر یک
چهار درم نوشادر درم نرم کوفته استعمال نمایند و شیاف روشنائی و شیاف احمر و شیاف اسود که مشهور است نیز مفید است **صفت**
آن کحل زنگار سانج از هر یک یکدرم و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج زرنیخ فلفل از هر یک نیم درم اشق و سکبینج را بشراب حل
ساخته باقی ادویه را کوفته بدو آمیزند و از جمله چیزها که نفع کلی گفته اند کندر است نرم بکوبند و اندکی از ان در آبگرم یکساعت
بگذارند و بعد از ان صاف نموده در چشم کشند ناخنه را بطرف میکند و همچنین عسل با زهره نیز در استعمال این دارو تا بعد از دخول حمام
حمام نمایند چراکه تاثیر این ادویه آنزمان ظاهر تر شود **نوع دوم** ناخنه غلیظ و دیر مانده شده **علاج** او اینست که برداشتن بحدید اگر مانعی
بود از برداشتن ناخنه جهت آنکه از ملتحمه جدا نتوان کرد بر روشنائی اکتفا به بموجب که مذکور میگردد مداومت نمایند **صفت آن** سانج
مثقالی اقلیمیا سیم نمک هندی بوره ارمنی زنگار دار فلفل کف دریا از هر یک دو درم صبر سنبل تر قرنفل از هر یک نیم مثقال
زنجبیل دو درم آمله ربع درم زعفران نیم مثقال نوشادر ربع درم ادویه را نرم کوفته سوده نمایند سبل و ناخنه و جرب و دمعه
و تاریکی چشم را فائده دارد و پرهیز نمایند از خوردن شیره انگور از ان سازند و از خوردن پیاز و سیر و چیزهای مبخر ملاحظه نمایند
و تقلیل غذا لازم شمرند و غذا نخود آب و شوربای مرغ که در وی ماش مقشر و اندک اگر او باشد شاید و قطع بخار از سر بطریق لطیف
نمایند و تلیین طبیعت فائده دارد **فصل سوم در طرفه** نقطه سرخ یا سیاه زند که بر سفیدی چشم
ظاهر گردد بسبب ضربه یا سقطه یا حرکت عنیف مثل قی و بقوه قوی **علاج** فصد قیفال نمایند و شیر عورت در
چشم چکانند و سفیده تخم مرغ نیز و خون کبوتر و فاخته خاصه آن خون که از زیر پر بعد از کندن پر بیرون آید
در ابتدا قی با گل ارمنی و در آخر با لعاب حلبه در چکانند و اگر ورم تحلیل یابد و الا نانخواه را در آب تر بچکانند و ضماد
زرده تخم مرغ و عدس اندک حوالی زعفران و روغن گل سازند **صفت** حبها که ظفره را زایل سازد زرنیخ
سرخ قند زرد زعفران اجزا را برابر نرم کوفته شیاف سازند و آب کشنیز با اصلاب حل نموده بچوشانند و سر بر بخار
آن دارند **فصل چهارم در انتفاخ ملتحمه** یعنی آن ماسیدن است و این چهار نوع
است **نوع اول** انتفاخ جفن از فضله بود رقیه علامات و بخار ریدن و سوزش گوشه چشم **علاج** او پرهیز

و تعدیل مزاج و شستن روی با آب گرم و گلاب و اگر انتفاخ باقی ماند بعد سوختن سر لب که پخته باشد و گلاب طلا نمایند نوع دوم
انتفاخ که از خلط بلغمی شود و علامت او بیاض لون وقتیکه دست برد فرو برند با انگشت باقی ماند اثر آن ساعتی علاج استفراغ بدن
از بلغم و تنقیه چشم به بنفشه و نیلوفر و بابونه و شستن چشم با آب بهار و از شیاف احمر لین و در آمدن بحمام و اگر دیر تحلیل یابد
قطره آب صبر در چشم چکانند نوع سوم انتفاخ که از نفخ بادی شود فرق میان این و انتفاخ و آنکه از بلغم شده و نشست
که انچه از انگشت بر و گذارند اینجا زود محو گردد و انجا که از بلغم است باقی میماند قریب بیک ساعت علاج آنست که انجا مذکور شده
باقی علاج ریح که از ماده بلغم بود نوع چهارم که حادث گردد انتفاخ از ماده سودا علامات او صلابت و کمودت عدم درد علاج استفراغ
بدن از خلط سوداوی و اصلاح غذا و باقی علاج رمد سوداوی نمایند فصل پنجم در جسا جسا آنست که در چشم صلابتی عارض شود و حرکت
اجفان دشوار بود و چون از خواب بیدار گردد چشم نتواند گشود علاج ترطیب نمایند و کثرت حمام و روغن بنفشه و بادام و کدو و نیلوفر در بینی و
مالیدن و چون از خواب بیدار شود سفیده تخم مرغ با زرده او با روغن گل یا چربی مرغ بر چشم گذارند و لعاب بغول با روغن گل طلا سازند
و چشم را با آب بنفشه و گل خیرو بشویند و لعاب حلبه و تخم کتان بشیر عورت و اگر اسباب از چشم سیرت باشد و اجفان
غلیظ با سرخی باشند عدس مقشر و تخم انار ملث بجوشانند و با روغن گل آن پخته در شب بر چشم بندند محکم سیر دو درهم اسقلیون
اکتحال نمایند و قرص بنفشه و شربت با آب بهار بنهد و شیر خشت و ترنجبین تلیین طبع کنند فصل ششم در حکه در چشم بسبب
خلط [illegible] شور بود و بسیار بود که از کثرت خاریدن پلک ریش گردد علاج در حمام در آیند و تدبیر لطیف نمایند و در محل [illegible]
کاسنی تر را کوفته با روغن گل بر چشم بندند و سفیده تخم مرغ و نشاسته و گلاب حل کرده بر چشم گذارند و اگر به نهایت نشود عدس مقشر
و سماق و گل سرخ و به انار ملث جوشانیده طلا سازند و هر دو حصه هم بلیغ شیاف باسماق که مذکور شد و عصاره سماق را در آب بجوشانند و صاف
نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ شود و اهلیلج مغسول جزو کثیرا نیم جزو با آب سماق شیاف سازند بوقت حاجت در چشم کشند و اسهال انفع
و فصد فایده دارد و خون چکانیدن از رگ پیشانی فصل هفتم در سبل این علتی است که رگهای چشم سرخ گردد و از خون غلیظ علامات او
رفتن سرخی در چشم مثل ابر و دخان [illegible] ظاهر گردد و این دو نوع است نوع اول سبل رقیق غیر مزمن علاج فصد قیفال و حجامت
دفعه نمایند و اسهال طبیعت بطبیخ افتیمون یا اهلیلج یا طبیخ خیارشنبر یا اطریفل یا حب قوقایا و منع نمایند از امتلای طعام و از خوردن
غذای بخار مثل عدس و باقلا و پیاز و سیر و غذای غلیظ مثل گوشت گاو و بادنجان و ماهی کلان و البان و غذا گوشت مرغ و کبک
و تیهو و برغاله و گوشت گوسفندان جوان در آب نخود ماش مقشر و اسفاناخ و شیاف احمر لین یا اسقلیون و آخر سبل فایده دارد
و در اوایل مرض ادویه حاده ضرر دارد لیکن وقتیکه سبل تشویش دهد شیاف اسود بر نموجب ترتیب صفت آن اسفیداج شسته دو درهم اقاقیا
شش درهم سنبل درم مر نیم درهم زعفران ربع درهم نرم کوفته با آب شیاف سازند و در محل حاجت در چشم کشند و شیاف دینارجون
بدین موجب زرد چوبه [illegible] عدسی مغسول صبر شیاف مامیثا برابر بگیرند و نرم بکوبند سبل رقیق را دفع نماید و اگر حرکتی
باسلیقون و شیاف اسود شود و در ورمهای برین موجب سازند ماسیران درهم توتیای کرمانی مغسول محرق توبال نحاس مغسول سرمه
اصفهانی از هر یک شش درم نرم کوفته در چشم کشند و آب انار ترش جزو عسل کف گرفته ربع جزو چهار روز در آفتاب بنهند
و در ظرف ارزیزی نگاه دارند بعد از آن استعمال نمایند و شیاف عدسی [illegible] فائده کلی دارد نوع دوم

در سبل غلیظ و دیرینه علاج استفراغ بدن و مداومت بحمام و اگر دیرمانده باشد ادویه تیز نکنند بیخ علاج برابر بریدن و برداشتن سبل است
بمقراض و بعد از آن علاج نمایند و استفراغ و بعد از آن شیاف اخضر و فصد رگ پیشانی و گوشه چشم فایده دارد **فصل هشتم**
در [illegible] که لحمی باشد که بر طبقه ملتحمه و بعضی بر اماق و گوشه بینی و بعضی در گوشه چشم سوی گوش و بعضی در زیر پلک چشم و این علت
سفید و سرخ بسیار باشد علاج فصد و تنقیه بدن و بعد از آن ذرور ملکایا و شیاف ابیض که در رمد مذکور شد اگر دیرمانده شده شیاف
احمر لین **فصل نهم** در دمعه و آن علتی است که پیوسته از چشم بی گریه بی اراده آب میرود و سبب این دمعه رطوبت مزاج سر باشد یا چشم
یا سوء [illegible] که در زیر ماق [illegible] بسیار باشد یا نقصان گوشت گوشه چشم که بریده باشد و این قسم علاج کمتر پذیرد علاج آنست که
تنقیه بدن نمایند بایارج فیقرا و حب شبیار یک مثقال اختیار نمایند و مریض را فرمایند که مداومت بحمام نماید و بر نهار روشور [illegible]
و اکتحال نمایند بکحل [illegible] مرغ و کبک [illegible] عصاره [illegible] بخود [illegible] طریفل صغیر [illegible] چند وقت [illegible] نمایند و دو روز [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] مداومت نمایند و حب شبیار [illegible] هفته یا دو یکبار اختیار نمایند و [illegible] در چشم کشند توتیا [illegible]
[illegible] فصل [illegible] کشیدن فایده [illegible]
در حمام [illegible] آب [illegible] چشم [illegible] مثقال [illegible]
نمایند و اگر [illegible] چشم [illegible] باشد [illegible] **فصل دهم** [illegible]
گویند [illegible] بسیار [illegible] و کثرت [illegible] رطوبت از چشم علاج استفراغ بدن بفصد و [illegible]
[illegible] استعمال ادویه [illegible] مثل شیاف ابیض افیونی و در [illegible] شیاف [illegible] **فصل یازدهم** [illegible]
در [illegible] قرنیه [illegible] صنف است [illegible] صنف اول [illegible]
صنف دوم [illegible] صنف سوم سفید [illegible] حادث میشود [illegible] مثل سفیده تخم مرغ صنف چهارم [illegible] صنف
پنجم [illegible] صنف ششم [illegible] صنف هفتم [illegible] خشک [illegible] آب بسیار است که رطوبات [illegible]
میشود [illegible] غلیظ و رقیق و کثرت و قلت علاج فصد نمایند [illegible] فایده [illegible] در سایر امراض و بعد از استفراغ
غذای لطیف [illegible] چشم لعاب [illegible] آبی [illegible] سفیده تخم مرغ و اگر درد تسکین نیابد [illegible] تخم [illegible] استعمال نمایند و اگر
[illegible] شیاف ابیض با سفیده تخم مرغ و اگر درد تسکین [illegible] معلوم میشود که [illegible]
لعاب حلبه [illegible] لعاب تخم [illegible]
[illegible] نمایند علاج [illegible] **فصل**
دوازدهم در شیره [illegible] فرق میان شیره [illegible] آنست که شیره [illegible] سفید [illegible] و اگر شیره
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] فصد [illegible] غذای [illegible] گوشت [illegible] ادویه [illegible] شیاف ابیض [illegible]
[illegible] **فصل سیزدهم** در بیاض
[illegible]

و بیاض رقیق در ظاهر قرنیه و غلیظ در عمق قرنیه می‌باشد و سبب صنایع قوی و از جهت معالجه بیجا و بهم آمدن زخم در چشم بیاض پیدا می‌شود اگر بوجه قرحه بوده
باقی ماند و آثار این دو نوع است **نوع اول** اثر بیاض رقیق می‌باشد که انعام تمام می‌باشد **علاج** آن بسیار است و گفته‌اند برای بیاض
نه فصد حاجت باشد نه مسهل آب شقایق النعمان و آب قنطوریون رقیق با عسل بچکانند و آب بادیان و عسل از هر یک پاره زعفرانی آرد
بگیرند و بعد از آن در چشم گذارند و این دوا بعد از حمام سر بخار آب گرم داشته باشند جهت عقده و انضمام سازد مناسبت و بیاض ملتئم
میشود بدین طریق که اندک قند و نمک زیر زبان گذارند تا درشت گرد در ... بسایند و این مجربست **نوع دوم** اثر بیاض غلیظ
صحبت باستفراغ بدن بدانچه مناسب باشد از فصد و مسهل و اطریفل صغیر و شربت سکنجبین و شیاف اخضر و روشنائی مناسبت
صفت آن شیاف اخضر که نافع است جهت جرب ... و مس زنگار مثقالی قلقطار سوخته دو مثقال بوره ... از هر یک نیم مثقال
... و نوشادر ربع مثقال ... نیم مثقال ... آب ... نرم کوفته بیز و شیاف سازند و جهت بیاض این دوا
دارد مروارید ... زعفران اجزا برابر نرم کوفته در چشم پاشند در موضع بیاض دوائی دیگر کندر با بوره نبات از هر یک مثقال
کوفته بوقت حاجت بر بیاض پاشند دیگر این ذرور مناسب سرطان نهری و کندر با بوره از هر یک برابر کوفته و کف دریا نرم
کوفته ... کشیدن فائده گفته‌اند و ... سوخته در چشم کشیدن فائده دارد و دارو که سفیده ...
کنند ... نرم کوفته به آب شقایق ... بعد از آن شیاف ساخته در چشم بچکانند ...
بسایند و بر سر ... بالغ ... عشره ... شیر ... کشیدن سفیده ...
سازند و زعفران ... فائده مند است **فصل چهاردهم** در ... قرحه عظیم که بر طبقه قرنیه بود و علامت او ...
... **علاج** ... علاج قروح ... باشد و اندکی چشم ... **فصل پانزدهم**
در ... غلیظ در ... بر ... از خواب بیدار شود خیال ... که در چشم او ...
... **علاج** ... در چشم بچکانند و با شیر ... ادویه
فصل شانزدهم در سرطان این مرض حادث میشود ... سبب ... می‌باشد ... مناسبت ...
نمایند که ... تسکین باید و غذا ... نمایند ... در چشم ... تخم مرغ بهم آمیخته گذارند ... تخم مرغ
... اکلیل الملک ... نافع دارد و هرگاه درد تسکین یابد ... در ... مروارید ... نرم کوفته
در چشم کشند **فصل هفدهم** در تغیر رنگ قرنیه حدوث این علامت از ... کدورت ... علت او قلت نور و ...
نمودن اجسام ... که ... و این دو نوع است **نوع اول** تغیر که حادث گردد از کثرت رطوبت ... و شاید ...
با آفتاب باید **علاج** استفراغ بدن بحسب ... در روشنائی در چشم کشند و منع از گرفتن خون نمایند **نوع دوم**
حادث شود از تغیر کیفیت مزاج شربت سکنجبین آب کاسنی ... شعیر و تلطیف غذا و سر ...
... نباشد ... و بهم ... نمایند ... **فصل**
هژدهم در انتشار و اتساع ... آنست که ... گردد ... شدن حدقه ...
گردد ... و این چهار نوع است **نوع اول** انتشار و اتساع که حادث شود از ... در چشم ...

اگر این سبلت بسیار کهنه گردد و سبب وی عصب پلک تمدد وی و ضیقه شبیه شده که موجب اتساع کرده **علاج** فصد قیفال یا حجامت بر ساق یا با افراط
و حقنه نرم و اگر شربت مسهل نمایند و دوای تند و قوی مناسب نیست بلکه جهار شربت مطبوخ و فواکه و ایارج مدین محل مناسب نیست انداز د
و مشهور تفیدال اشیاف مامیثا و حضض و کحل [illegible] طلا سازند و پرهیز نمایند از غذائی غلیظ و جماع و خواب بر سینه و بر سینه نظر بر چیزهای
سپید مثل شیر عورت و لعاب تخم آبی و عنبر و در چشم چکانند و زرده تخم مرغ با روغن گل آمیخته به پنبه بر چشم گذارند و چشم ببندند و خواب
بر پشت [illegible] نادر و شکیبی باید نمایند که جراحت و مضره که بر چشم رسیده باشد بر طرف نمایند زرده تخم مرغ و آب گشنیز و روغن
گل به پنبه بر چشم بندند جهت اتساع از سبب ضربه [illegible] با بابونه و خطمی با آب برگ بید و بعد از آنکه ورم بر طرف شود در و شیاف [illegible]
فایده دارد **نوع دوم** انتشار که از بخارات گرم غلیظ شود و این از عقب صداع سری قوی یا از سرسام یا از [illegible] اظهار گردد **علاج**
آن که سرسام و درد سر را علاج نمایند و تنقیه دماغ بحسب قوت نمایند و حجامت و فصد رگ گوشه چشم و اکحال اشیاف مرارات و غذا که
بیان گردد **نوع چهارم** انتشار که از غلبه یبوست که از صوم یا از نخوابی مفرط یا از استفراغ قوی بود **علاج** کنند چه شوربای
مرغ [illegible] و شربت [illegible] ترنج و روغن بنفشه و بادام و [illegible] و شیر عورت فایده کلی دارد **فصل**
نو دوم [illegible] ضیق حدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه و این چند نوع است **نوع اول** از جهت ورم و علامت او [illegible] در سر چشم پیدا شود
علاج استفراغ بدن و بخور آب گرم کرده بنفشه و بابونه و خیره [illegible] نمایند و غذاهای موافق و پرهیز **نوع دویم**
از جهت غلبه رطوبت بر مزاج چشم علامت او بسیار آب چشم و سیلان **علاج** [illegible] آب کاهو و آب اسپغول
و آب [illegible] در روغن [illegible] شیر عورت آمیخته [illegible] گذارند و شیر در چشم چکانند یا اندک زعفران ضیق حدقه از حرارت
[illegible] شیر عورت [illegible] گشنیز [illegible] ضیق حدقه از [illegible]
[illegible] **فصل سیوم** [illegible] اگر [illegible] بود [illegible]
نامند و اگر [illegible] بود [illegible] نام [illegible]
نوع اول [illegible] **علاج** اگر [illegible] وخناق
[illegible]
[illegible] در چشم [illegible] باشد [illegible] باشند و اگر این [illegible]
[illegible] چشم [illegible] غلیظ گردد و اگر [illegible] باشد [illegible] شود و شادنج
[illegible] اگر این [illegible] از قسم [illegible]
بود [illegible] باشند و اگر [illegible]
[illegible] باشند [illegible] **نوع دوم** [illegible] از زخم [illegible]
[illegible] **علاج** آنست که [illegible] اگر [illegible] باشند و اگر [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] چشم [illegible] بر طرف [illegible] و [illegible]
و این [illegible] زرده تخم مرغ گذارند **فصل** [illegible]

است حکیم و نزول الما فرود آمدن در چشم و آن رطوبت غریبه باشد که در ثقبهٔ عنبیه میان رطوبت جلیدیه و بیضیه بسته و مانع بینا
گردد و سبب منع نفوذ اشباح به بصر یا خروج نور باصره است بر اختلاف هر دو مذهب علامت ابتدا آنست که در پیش چشم خیالات مثل
پشه و مگس و موی پیدا آید و سبب نمودن این اشباح وقوف جزئی غریبه غیر شفاف بود میان جلیدیه و رطوبت لیکن این خیالات از
بخار معده نیز میشود و فرق آنست که آنچه از معده بود در هر دو چشم بود و مخصوص بیک چشم این نزول نیست و آنچه در هر دو چشم بود
بر سبیل اختلاف باشد و این تخیل در یک چشم این دلیل نزول است و آنچه بسبب بخار معده است دایمی و بعقب امتلا زیاده میشود
و هرگاه معده ... شود کم میگردد و اگر از وقت این تخیل ابتدا کردن سه ماه یا چهار ماه گذشته شود و در چشم کدورتی نیست و صفا
حدقه زایل نشده پس از آلام معده است و اگر بشرب ایارج کم میشود این نیز از معده است و اگر تفاوت نمیکند بشرب ایارج این خیالات
نزول آنست و فرق میان سده عصب و نزول آنکه یکی را از دو چشم فرمایند که بپوشند اگر ثقبهٔ عنبیه در چشم دیگر ظاهر شد پس نزول
است و اگر اتساع معلوم نشود از جهت سده است و این نزول سه نوع است نوع اول که حادث گردد از ضربه که واقع شود بر سر
حرکت نماید دماغ و در ... که بسته شده در بطون دماغ بسوی عصب مجوف پس نازل گردد و منع نماید نور را از سلوک به چشم
علاج در تنقیه بحب ایارج و تنقیه ... و قدح و در این شق فایده ندارد و جهت ... نوع دوم نزول آب از کثرت
رطوبات که تحلیل یافته بخارات غلیظ شده باشد علاج در ابتدا تنقیه دماغ بحب قوقایا و حب ... و ... ایارج کبیر یا حب
صفت آن صبر سه مثقال پوست هلیله ... مصطکی کتیرا زعفران از هریک نیم درم ... دو مثقال ... درم حب سازند ...
در محل خواب ... و بعد از آن چهار قاشق ... گرم و هر شب در میان یا بعد ... یک نوبت میل نمایند ...
سکنجبین ... که ... با ایارج مخلوط کرده باشند ... شیخ ابوعلی میگوید ...
... آب نزول ... علاج کرد ... طعام و ... جماع ... تدبیر کرد ...
... آب ... شده ... فصد ...
غلیظ مثل گوشت گاو و ماهی و شیر و عدس ... گوشت ... و ... غذاهای چرب ...
... آب ... زعفران ... گوشت ... است ...
... رطوبت ... و بعد از تنقیه علاج ... افیون ...
صفت آن زهره کلنگ و زهره ماهی ... زهره عقاب ... زهره ...
... فرفیون ... حنظل ... سکبینج ... شیاف سازند و در چشم کشند ...
نزول آب فایده دارد خصوصاً ... زهره ... آهو ... زهره ... آب بادیان ...
بسازند و در ابتدای نزول آب نفع کلی دارد شیاف دیگر ... نزول آب فایده دارد صفت آن زهره
کلنگ ... از هر یک مثقالی ... زعفران ... آمیخته نمایند ... آب بادیان
شیاف سازند شیاف ... تجربه کرده ثابت بن قره صفت آن ... نرم کوفته ... زهره آهو خمیر سازند و
خشک نموده باز بکوبند و با آب بادیان بسازند و خشک نموده استعمال نمایند آب بادیان ... ساخته ... در چشم کشند

کنند نفع ندارد و اگر بدین تدبیر اصلاح یافت و علت کم شد والا قدح نمایند و وقتیکه مستحکم گردد آب و آبی که صفاخ جنات
در یک قدح مثقوان کرد یعنی بمیل مثقب بجای برد و او را گویند و این آب بعضی منضم است که در می باید علیل روشنی آفتاب
در شمع را بیند خیال میشود که از چشمهای او روشنی ظاهر میگردد و آبی که صلابت قدح ندارد سفیداب باشد بحوی که هیچ
در اجتماع اجسامی و منتشر رقیق و این چند نوع است که مذکور شد و احسن تدبیر همه اینها آن مثقوان ساختن است که قدح توان کرد و استعمال
شیافها و کحلهای سزاوار آنست که در استلای بدن و در محیطی که سر او بسته باشد در ره سر قدح نکنند و در روزی که هوای
صاف بود قدح نمایند و وقتی که آب بجای خود باز برود چشم سلیم گشت زرده تخم مرغ را بروغن گل آمیخته بر چشم گذارند و بر پارچه
محکم ببندند و چشم صحیح را نیز ببندند تا بحرکت این آن چشم دیگر نماید تا موجب الم نگردد و فرمایند که در خانه تاریک تکیه نماید
و طعام سریع الهضم باشد مثل مزورات که از شوربای گوشت مرغ و غیره سازند و طریقه قدح آنست که علیل را برو روی بالشتی
بنشانند و بعد باید تا زانوها بسینه باز نهند و دستها نزدیک ساق در هم گذارد و کحال در برابر او بر کرسی بنشیند تا بلندتر باشد
و اگر چشم دیگر نیک باشد آن را بر پارچه ببندند که اگر بسته نباشد حرکت کند و این چشم دیگر در حرکت آید و قدح بدان
سبب دشوار گردد و فایده کحال در بستن چشم آنست که از چیزها بر سد او خبر دهد منظور شود که بدان چشم دید و چون بیمار
بدان که کحال گفت نشست یکی را بفرماید که از پس پشت او شود و سر او را بدست بگیرد و نگاه دارد و طبیب بدست خود پلک
او بردارد و گوید که سوی او نگاه کند و کحال سر آلت قدح را که مهت گویند بدان موضع نهد که قدح خواهد و سر مهت را بر گوشه
چشم که روی گوش است برابر سفیده باید چنانکه اندکی بلندتر بود و مهت آلتی است از مس سرخ آب طلا کنایند و اگر چشم
راست قدح میکنند مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ قدح نماید مهت را بدست راست گیرد پس مهت بهمان موضع
نهد و بگرداند و اعتماد کند بر مهت بقوت تمام تا بگذرد و معلوم گردد که جائی گشاده در آید بدست دیگر ... و انگشت صحیح
یکبار چشم صحیح را نگاه دارد و تا دیده نتواند گردانیدن و مهت تا برابر نقبه بیارد و از و مگذرانند و اگر مقدار کمتر از نیم جو گذرد
روا باشد و زیاده صبر کنند و مقصود ازین سبب آنست که آب ساکن چشم آب پس مهت را به آهستگی بگردانند تا از قعر نقبه ببرند که سر مهت
بالای آنست پس و بنال مهت اندکی برافراز و آب را بسر مهت نشانند چون بیند که آب نشست مهت را بر زود بیرون نیارد
و نگاه کنند که اگر دیگر باره آب باز آید دیگر باره فرو نشانند و باشد که آب غلیظ یا رقیق باشد مشکل توان نشاند و اگر رنج بسیار نماید مهت
را همچنان می باید داشت و سر مهت سیر اندر گوشه چشم قوت جمع نمودن تا اندک خون بیرون آرد آب بدان خون لت بیند
و چون کحال دید که آب بجای خود نشست مهت را بآهستگی بیرون آرد و زرده تخم مرغ در روغن گل چنانچه مذکور شد بر پشت چشم گذارد
و هیچ حرکت نکنند و سخن نگوید مگر باشارت و خویشتن را از سرفه و عطسه نگاه دارد و اگر عطسه خواهد آمد بینی را بدست بمالد
تا عطسه تسکین یابد و اگر سرفه آید اندکی جلاب بروغن بادام میل نمایند و بر شقیقه ضماد خشک مخدر نهد مثل صندل و افیون و
گلاب و روز دوم اگر چشم خواهد گشود پنبه را بسفیده تخم مرغ تر کنند و بر پشت چشم نهند و ببندند و در فایده باید که برفق بردارد
و پنبه بگلاب تر ساخته چشم را بدان بشویند چنانچه هیچ آسیبی بچشم نرسد و اگر تا روز سوم نگشایند بهتر بود و اگر درد و اگر باشد
گذارند چنانچه از همه چیزها منع باشد و اگر ساده مقعول یا سر ... شد روا باشد و چیزی سیاه بر روی او فرو گذارند و نگاه

که بر موضع

که بر موضع خوردنی البته تا اینجا کنجد باید مشابه رسیده نوع سیوم نزول آب که بسبب ضعف گردد رطوبات
شود جهت آنکه شدت هم اخلاط را در حرکت آرد و رطوبات فاسده متوجه چشم گشته موجب اتساع مجاری گردد علاج تنقیه دماغ
نمایند و بخور در نوع دوم مذکور شده مداومت نمایند دیگر علاج خیالات که از معده باشد بحب ایارج و اطریفل نمایند معده را
تلطیف و مصطگی و انیسون قوت دهند و اگر معده گرم باشد بمطبوخ هلیله پاک سازند و بشربت انار و لیمو قوت دهند و اگر
از دماغ بود باطریفل هلیله مربی آخر بخار نمایند و صندل و گلاب بو نمایند و بر شقیقه بمالند و غذا نخود آب بگوشت خفیف
سازند **فصل بیست و دوم** در امراض رطوبت بیضیه و این سه نوع است **نوع اول** تغیر رنگ او علامت او آنست که رطوبت از رنگ
طبیعی بگردد و صاحب این علت چیزها را بدان رنگ بیند و پیش چشم صاحب او خیالها نماید اغبر یا سرخ یا زرد باشد بهمان
بیند یا از میان دود نماید علاج او اسهال نمایند و تقویت سر بروغنها و اطریفل و غیره و دارو تا که صلاح دهند مثل چهار بردار و توتیای
کبیر اصلاح نمایند **نوع دوم** غلظ رطوبت اگر غلظ اندک بود صاحبش چیزهای دور [illegible] نبیند و اگر غلظ زیاده بود در
پیش چشم مثل آنکه آب ایستاده بود می بیند و غیره جهت این معلوم باشد آنست که رطوبت بیضیه متحرک است و قرار ندارد علاج
استفراغ [illegible] نمایند و غرغره [illegible] با حجامه ایارج و شربت ماء العسل و اگر حرارت بود آب غوره و اجتناب از غذاهای غلیظ
و میل نمودن بغذاهای لطیف مثل گوشت مرغ و تیهو و کبک و نخود آب باقی تدبیر [illegible] نمایند **نوع سیوم** جفاف یعنی
خشکی اگر همه خشک گردد این رطوبت هیچ نتواند دید اگر خشک گردد از پیش چشم تر گردد علاج ترطیب آن بطعام که آب شیرین
باشند و روغن بادام و کدو و مالیدن و گوشت بزغاله و بره و ماهی صحرائی میل نمودن **فصل بیست و سیوم** در امراض رطوبت
جلیدیه و این چند نوع است **نوع اول** میل کردن جلیدیه بسوی راست و چپ یا بالا و پایین علامت زوال براست و چپ آنست که
یکی را دو بیند و علامت زوال ببالا و پایین آنست که شی واحد دو خیال بیند علاج احول که از جهت استرخائی که عارض میشود
[illegible] آنست که بپوشند [illegible] تا [illegible] راست گردد و مستقیم باشد [illegible] دیگر کوشش چشم
صوف کبود یا سیاه گذارند تا بدان جانب میل او زیاده باشد احول راست گردد و نیز شمع برابر چشمها گذارند علاج احولی که
کودکان [illegible] شود [illegible] امتلای [illegible] استفراغ بدن بایارج [illegible] و غرغره [illegible] لطیف [illegible] علاج
احولی که از بسیاری استفراغ حادث گردد شیر دوشیدن و روغن بادام شیرین و ریختن آب گرم و روغنها مثل کدو و بادام [illegible]
نوع دوم بزرگی و کوچکی بزرگی بسبب بسیاری ماده و سبب کوچکی استفراغ و کوچکی خشکی و تحلیل رطوبت است اگر بزرگتر از مقدار طبیعی شود
نور باصره تیره شود و چیزها را کوچک بیند و اگر کوچکتر شود رطوبت جلیدیه روح باصره قوی تر چیزها بزرگتر بیند علاج این
هر دو نقصان است [illegible] تنقیه بدن و تدبیر [illegible] و لطیف طعامها [illegible] اگر تغیر در رنگ شود علاج استفراغ خلط [illegible]
دیگر بسبب [illegible] انعقاد و فنای رطوبات می باشد علامت [illegible] انعقاد بطلان نظر [illegible] گفته اند
بسبب آنکه تفرق اتصال بود اگر از بیرون [illegible] واقع گردد این را علاج نیست **فصل بیست و چهارم** در امراضی که در روح
بشود و این دو نوع است **نوع اول** عشا و این شبکوری بود و سبب او غلظ روح [illegible] بسیار خلط و فضول ردی است
[illegible] اگر شب چیزی نبیند [illegible] علامت [illegible] آنست که [illegible] لطیف کنند [illegible]

و ابلطافت بهوای مانند و در علاج مانند چشم و رنج باصره علیل گردد و هیچ تدبیر در علت شبکوری بیشتر سیاه چشم و بزرگ چشم را
انند علاج آنرا اگر خون غالب باشد رگ قیفال و رگ گوشه چشم زدن و حب ایارج و حقنه تیز و تنقیه دماغ و سکنجبین بدهند و سفرا
باشند بعده سکنجبین و فلفل نمایند و سعوط فلفل و سداب کنند و خنک سازند و گفته‌اند فایده دارد و غذا گوشت بریان کرده و شراب انگوری
نیکو گفته‌اند جگر بز را بکار برند و بر آتش افکنند و آن تری که از وی حاصل شود بردارند و دار فلفل سوده و نمک هندی سوده بیامیزند
و در چشم کشند و گوشت او با فلفل بخورند و بر کباب این جگر باشند تا تری آنرا بچینند پس از آن دار فلفل با خشک کنند و بسایند و در چشم کشند
و صبر سقطری و سنبل و ادویه اشیاف ... نافع بود و عسل با آب عناب بیامیزند و بکشند و یکساعت چشم بر هم نهاده دارند و دار فلفل
و قلیل برابر برهم کوفته با آبی که از جگر بیرون آمده باشد بچشم کشند و کباب جگر بز و قلیه آن خوردن فایده دارد **نوع دوم** جهر نهار
بند گویند شبکوری است یعنی اگر هوای شب عباس بهوای روز تیره است لطافت هوای شب صحیح باصره را زیاده کند
و چون روز شود چشم خیره و بصر ضعیف گردد و این علت بیشتر در مردمان ازرق و اشهل افتد **علاج** آب انار بن با قند و لعاب اسبغول
بجلاب و شیر خرفه و سکنجبین و صندل سفید و صندل بگلاب سوده بر سر نهند یا با روغن بادام و کدو و شیر عورت در بینی چکانند و کلات در چشم
گذارند و در آب سپرین مالند و در چشم کشایند و غذا گوشت مرغ فربه که در شوربای آن نخود نیم کوفته دانه اکر کنند سبز
خشک و قلیه آب انار ترش سازند و کافور بیامیزند و بسیار مردم که در روشنائی و صحرا باشند و در زمستان نظر او بیشتر بر برف باشد
بدین سبب بصر او ضعیف شود دانه و دور نتوانند دید و آنچه از نزدیک بینند نتوانند دید بهرچه نگاه کنند سفیدی بزرگ آن غالب بینند **علاج** جامه ازرق
پوشیدن و مقنعه سیاه پیش چشم داشتن و همچنین با نظر بسیه بر آن افتد **فصل بیست و پنجم** در ضعف بصر و این چند نوع است
نوع اول ضعف بصر که از سوء مزاج سرد بی ماده شود علامت او آنست که در چشم چون نقصان بیشتر از ایام صحت باشد **علاج**
تعدیل مزاج و دماغ غذاهای گرم مثل نخود آب و در دار چینی و زیره و خولنجان بود و مطجنه و غلیه که در و زنجبیل و دار چینی باشد و
روغنهای گرم در سر و بینی چکانند مثل روغن بابونه گردن یا عطسه آورد با بونه و بنفشه جوشانیدن و بخار آن در چشم رسانیدن و اشیاف اخضر
با اصفر کشیدن و دار چینی و ریح فایده دارد و در چشم گذارند و قرص نرم کوفته باشند و برگ چنار بجوشانند و در چشم گذارند **نوع دوم**
ضعف بصر که از سوء مزاج سرد با ماده بود علامت او آب رفتن چشم و بعقب خواب زیاده گردد و چشم بزرگتر از آنچه در ایام صحت بود **علاج** تنقیه
دماغ بحب شبیار و ایارج و غرغره و با سلیقون و مشتهای کبیر کشیدن و اطریفل کبیر بخیار نمایند و طبیخ پرورده و اطریفل صغیر فایده دارد **نوع**
سیوم که از سوء مزاج گرم خشک بی ماده شود علامت او آنست که چشم اصغر و فرو رفته باشد و کمی آب چشم و بینی **علاج** روغن بنفشه
یا روغن کدو در بینی بالیدن کف دست و پا چرب کردن و شقیقه نیز و غذاهای نیک تازه میل نمایند و بحمام آب شیرین در آمدن و در چشم آب
شیر یکشاورزی بی طول چند نوبت شیر عورت با آب گل بر هم چکانیدن تا درشتی و قروحی که در چشم بود دفع نماید و اگر یبوست و حرارت
بود مطبوخ نمایند و مسهلی از آب شیر میل نمایند **نوع چهارم** ضعف بصر که از زیاده و سوء مزاج گرم شود علامت او سرخی چشم و دمعه بسیار **علاج**
فصد قیفال چهار شربت آب انار بن و غیره دهند چندم و توتیای پرورده و آب انار ترش بجوشانند تا نصف آن بماند بمقدار عشر آن عسل آمیخته
و در آفتاب بیست روز بگذارند و بعد از آن در چشم کشند و گفته‌اند که هر کس را عادت شستن حمام و تجربه نماید هرچند در چشم او ضعف شده باشد
باز بحال آید **نوع پنجم** ضعف چشم که سبب یبوست بود و یا ناعلتی در چشم بود علامت او آنکه نیاشد و یا بی آن باطل گردد و در وقت گرسنگی

علاج تنقیه بعده هر چه لازم باشد و تقویت بحسب که موقوف بود **نوع ششم** ضعف بصر که عادت میشود و مثل آنچه از جهت فساد
دماغ که بخار ضعف مزاج و دماغ این علاج که موثر افتد علاج نمایند تا زیاده نشود تنقیه دماغ بحسب باید و اصلاح غذا و شراب کنند
و سعوط و توتیای و روشنائی که جو بر دارو کشیدن **نوع هفتم** ضعف بصر که از کدر رطوبت بیضیه شود علامت آنکه در پیش چشم پرده
ملاحظه نمایند و انفراد بر آسمان زیاده باشد از آنچه بر زمین نگاه کنند و این کدر از بسیار غلظ شود و از فرط مجامعت و [illegible]
و تماشا دیدن بود علاج استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج تدبیر بلایم **نوع هشتم** که از کدر رطوبت جلیدیه بود علامت آنکه
کدر بجائی میرسد که چشم را تیره میسازد چنانکه آب که نزول کند و از انتشار علامت نباشد و زایل میشود این ظلمت بر حال آن [illegible]
از دماغ علاج استفراغ سودا و اجتناب از غذاهای غلیظ و نگاه کردن در خطهای باریک و آب روان و سبزه و تدهین بادام بر دهن [illegible]
[illegible] و بینی و پس گوش بروغن بادام [illegible] غذا گوشت مرغ و تیهو و کبک [illegible] سازند و از تعب و مباشرت احتراز نمودن **فصل**
بیست و سیم در امراضی که در جفن میشود و این چند نوع است **نوع اول** جرب و این درشتی است که حادث شود در باطن جفن و سبب او رطوبت [illegible]
شوری است که [illegible] بیشتر [illegible] بلکه خطا در علاج [illegible] میشود و این خشونت چهار صنف است **صنف اول** آنکه
یعنی چنان باشد که اندرون پلک سرخ و درشت گردد [illegible] **علاج** فصد قیفال و حجامت [illegible] بعد از فصد و اسهال [illegible]
[illegible] و اگر بیشتر از اسهال ادویه [illegible] چشم [illegible] حادث شود بعد از استفراغ پلک برگردانند و [illegible]
[illegible] شیاف احمر لین [illegible] باسلیقون کشند و بحمام روند و در چشم [illegible] کردن فائده دارد [illegible]
باسکنجبین غذا گوشت مرغ [illegible] باشد [illegible] شاید [illegible] زعفران فائده
و اگر [illegible] التهابات [illegible] شیاف احمر لین [illegible] علاج نمایند مثل باسلیقون **صنف دوم**
درشتی که قوی تر باشد [illegible] **علاج** فصد و اسهال [illegible] شیاف احمر حاد [illegible] باسلیقون کنند اگر [illegible] حرارت
شود [illegible] زیرا که [illegible] درشتی چشم فائده تمام است و اگر جرب از حرارت [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] فائده [illegible]
حاصل شود [illegible]
[illegible] **صنف چهارم** آنکه [illegible] بیشتر [illegible] پلک [illegible]
[illegible] **علاج** فصد قیفال و رگ پیشانی [illegible] تنقیه بدن بحسب [illegible] پلک [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] **صنف چهارم** [illegible]
[illegible] **علاج** تنقیه [illegible] فصد [illegible] **صنف سیوم** [illegible]
[illegible]
[illegible] **نوع دوم**

در برده و تحجر و این دو صنفی است که در ظاهر جفن از ماده غلیظ و در فرق میان تحجر و برد آنست که ماده تحجر غلیظ‌تر از برد میباشد علامت برد آنست
که گرد باشد مثل ژاله و جفنی بر وزاله است علامت تحجر صلابت علاج برد آنست که جاوشیر و اشق را با سرکه سازند و بر آن موضع طلا نمایند
اگر بدین تحلیل نیابد علاج آنکه جفن را برگردانند و بر آن موضع خود و سر نیزه زنند و علاج تحجر آنست که بکیفیت آب گرم میمالند اگر تحلیل یافت
طلا بر آن موضع مراهم و ضمادها کنند و اگر تحلیل نیابد بشکافند و بشویند تا ماده بیرون آید چیزی ... **نوع سیوم**
شعیره و آن دملی است که ظاهر میگردد بطرف جفن یعنی بر رستنگاه شعر سبب این ماده فاسد سوداوی است که مجتمع شده در جفن **علاج** فصد و اسهال
در اشیا ... و کل الوجه نرم کوفته با آب گشنیز سازند و اگر صبر و حضض و زعفران طلا سازند شاید و از موم و روغن و مغز ... گاو ...
و طلا بر همه سازند و اگر نه بر سر آن ... فایده دارد و اگر ورم ... تحلیل نیابد
... ناخن بگیرند و قطع نمایند یا بمقراض بردارند و بگذارند تا خون ... برود بعد از آن ذرور اصفر بر وی پاشند **نوع چهارم**
شعر زاید ... در جفن سبب ... بخار ردی که متولد گردد از رطوبت عفن ... در جفن علامت شعر زاید آنست ... چشم
مشاهده ... این موی مخالف است مر موی طبیعی را و علامت انقلاب شعر بر آمدن ... بسوی اندرون چشم **علاج** هر دو تنقیه
بدن ... و دماغ ... اگر رطوبات غلیظ از دماغ ... مثل ... کبیر و اسطوخودوس ... شیاف ...
کرد ... و سوزش چشم **صفت آن** زنگار و درم صمغ عربی اشق از هر یک ... اقلیمیا
... از هر یک ... نرم کوفته با آب ... شیاف سازند ... موی زاید را بگیرند و موضع آنرا ... خون ...
... خون ... مانند ... نرم کوفته ... لعاب
اسبغول طلا کنند موضع موی را گرم سازد و موی ... دیگر ... **طریقه** علاج نمایند با لصاق و کی و خیاطه و تشمیر چنانچه ...
مذکور میگردد **طریقه** اول که الصاق است موی زاید را بر موی طبیعی بصمغ ... وصل کرده ... انگشت ...
... که صمغ خشک گردد **طریقه** دوم کی است ... موی است موی زاید را ... سوزنی از ...
باشد سر سوزن ... پلک ... سوزن را ... ساخته ...
... موی زاید ... نمایند ... سفیده تخم مرغ ...
... زاید ... دیگر ... بدین ترتیب ... داغ کنند **طریقه** سیوم خیاطه که آن دو صنف است
... سوزنی باریک ... سوزن ... سوراخ ... حلقه ... بیرون باشد ... حلقه
... حلقه ... موی ... سوزن ... پلک ... زیادتی ...
موی زاید را در حلقه ... سوزن ... موی زاید بیرون آید و اگر موی زاید از حلقه ... دوم که با موی
حلقه ... موی زاید ... سوزن ... موضع ... **طریقه**
چهارم تشمیر ... قسم اول تشمیر آنست که طبیب بیمار را پیش خود بخواباند و ... پلک چشم بدست چپ بگیرد و ...
بگیرند و سر ... سوزن باریک ... از اندرون پلک ... از آنجا که میان ... و اگر ...
پشت پلک ... سوزن ... جانب ... احتیاط باید کرد تا آخر ... سوزن

بدانند و گره بزنند اول میان نگاه دوزند و پس بند دو را صغیر با مرهم کافوری سفید بر جراحت نهند **قسم دوم** از تشمیر آنست که پشت پلک بدو انگشت بگیرند
بر دو برند و تخته باندازه پلک سبک و تنگ ساخته باشند و آن مقدار که باید بریدن از پلک در میان این دو تخته نهند پس دو تخته ببندند چنانچه پوست
پلک در شکنجه شود و غذا بدو نرسد و در مدت ده روز کم یا بیش سیاه و مرده شود و بیفتد و زحمت بریدن نباید **قسم سوم** آنست که
دستکاری نشاید و نتوانند شیلیه اول را بداروی تیز تشمیر کنند و آن چنانست که داروی تیز بر سبیل بکنند و بر پشت پلک بر شکل تشمیر
بمالند و بگذارند [illegible] ساعت [illegible] بر پشت پلک باید داروی تیز سازند و یک ساعت آسایش دهند و دیگر بار دارو بگذارند
تا جراحت گردد و بگذارند تا سیاه شود و خشک گردد پس شیلیه ببندند و پس چهار روز بشویند و پس مرهم روغن طلا کنند و اگر حاجت افتد مرهم سفید
طلا کنند تا درست شود و اکثر طبیبان این علاج رضا ندهند جهت آنکه بسبب الم مواد متوجه چشم گردد و خاصه داروی تیز اگر بنا رسیده بچشم
[illegible] در جزوی [illegible] و در جزو [illegible] تا بدین [illegible] بر بند شعر منقلب اگرچه موی فزونی نباشد تا [illegible]
باشد و باندرون دیده میل کند و این را انقلاب شعر گویند اشک از چشم دویدن گیرد و [illegible] زیادتی ظاهر گردد و علاج او کندن است
و بعد از آن طلا نمودن [illegible] و چسبانیدن [illegible] چنانچه مذکور گشت و خاصیت [illegible] آنست که موی فزونی نکنند و [illegible]
سوی بر آمدن باز دارد و گفته اند که موی فزونی و شعر منقلب [illegible] بسیار باشد تشمیر باید نمود **نوع پنجم** در [illegible]
صنف است **صنف اول** که حادث گردد از فساد غذا از جهت آنکه [illegible] علاج استفراغ و تعدیل مزاج و [illegible]
[illegible] چشم کنند جهت آنکه خلط [illegible] در پلک [illegible] فایده دارد **صنف**
دوم که از سبب [illegible] غذا [illegible] باشد [illegible] علاج تدبیر [illegible] از غذا و شربت و [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] کشیدن **صنف سوم** از کثرت رطوبت شود علاج استفراغ بلغم [illegible] **صنف چهارم**
که حادث گردد از جهت آنکه غذا [illegible] شعر [illegible] بود و [illegible]
[illegible] فایده دارد و [illegible] کشیدن [illegible]
[illegible] آتش گذارند تا آن وقت که کل خشک گردد پس [illegible] بیرون آورده بکوبند و [illegible]
از [illegible] استعمال نمایند و اگر موی [illegible] علاج [illegible]
[illegible] سازند [illegible] و اگر موی [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] طلا سازند شاید **نوع ششم** در [illegible] و حدوث این از حرارت و رطوبت [illegible] و علاج [illegible]
و اگر احتیاج [illegible] شود [illegible] و [illegible] افتیمون و [illegible] و غیره از آن [illegible] غذا [illegible] الفضول [illegible]
[illegible] طلا [illegible] مرهم [illegible] روغن گل [illegible] دیگر [illegible] از [illegible]
[illegible] باشد [illegible] نرم [illegible] بدست [illegible] شش است
نوع هفتم در [illegible] که حادث [illegible] در [illegible] این علت [illegible]
صنف اول که از غلبه خون شود علامت او الم [illegible] و سرخی بسیار [illegible] و [illegible] گردد [illegible] علاج [illegible]
باشد [illegible] حجامت [illegible] میان [illegible] باسلیق [illegible] و اگر مریض طفل بود [illegible] علاج [illegible]

زرده تخم مرغ با روغن گل گذارند و لبن شیر عورت و چیزی که تا سه روز نگذارند و در چشم نگذارند و در روز چهارم در حمام نشیند بعد از آن زرده و صفرا
و ضماد بارد چون صندل و پوست انار گل سرخ بکوبند و بپاشند و روغن زرد یا گل بر چشم گذارند صنف دوم که حادث گردد از ماده صفراوی
تیز علامت او سوزش و خارش و زردی رنگ علاج استفراغ و اصلاح غذا و بر چشم گل سرخ و صندل و پوست انار بریان و شیر عورت و شیاف ابیض
بر چشم نهند و چشم بر بسته بنشینند و شیاف احمر لین با شیر کشند و سلاح صنف سوم که حادث گردد از رطوبت شور و لازم او است خاریدن
و می باشد این سلاق علاج تنقیه بطبیخ افتیمون و تنقیه و منع گرفتن خون و سماق بگلاب بپزند بعد ساخته آب آن بر چشم گذارند و ضماد از پیه انار کوفته سازند
و گل سرخ و صندل و نشاسته و گلاب بر روز حمام روند و نفع کلی دارد و سلاق را شیاف سماق صفت آن سماق را در آب بجوشانند تا
غلیظ شود و صاف نموده و صمغ عربی جزو کافور بعد کثیرا و سندروس جزو بطبیخ سماق شیاف سازند و با گلاب بر سنگ تراشند و بعضی توتیا
و شب یمانی کوفته در چشم باشند و اطریفل صغیر بنمایند و بخور دادن **نوع هشتم** شرناق و این چشمی است که در غایت خاص بجفن اعلی
و سبب این چشم شحمی است بلغمی بسبب علت او آنست که پلک ستبر شود و آب ریختن دائم و روشنی آفتاب را کمتر تواند دید و عطسه بسیار
و این علت صغار اولاد را بیشتر عارض کامل ابود علاج فصد و حجامت و تدبیر لطیف و اگر مریض دستکاری را مکروه دارد علاج بمانند حدید
طلا صفت آن صبر شیاف مامیثا اقاقیا مرسید اندک زعفران را در پیاله نرم کوفته با آب آمیخته بر جفن طلا سازند و در اول
اصفر باشد و اگر نباشد صلاح کل سیت تجدید **نوع نهم** جسا و این علامت آنست که بر سبیکه دشوار حرکت چشم
نماید و در جهت بگشاید و با درد و سرخی الی نرمی بود پوست جفن چشم و این را پوست خیر میگویند علاج ترطیب او است حمام
و نظرش سرد و روغن بنفشه با دام و کدو و آس و بر چشم سفیده تخم مرغ با روغن گل گذارند و لعاب حلبه و کتان بر چشم اثر نم دارد
و در آبی که در وی حلبه و اکلیل الملک و حلبه و بنفشه جوشانیده باشند چشم بر بخار آن دارند و چربی مرغ با سفیده تخم مرغ
و لعاب اسبغول با صمغ عربی و روغن گل فائده دارد و اگر در بدن ماده باشد تنقیه بدن و غذای خفیف **فصل بیست و هفتم** در امراضی
که در گوشه چشم شود و این انواع است **نوع اول** در حکه و حرقت یعنی خاریدن و سوزش در گوشه چشم شود و سبب او ماده تیز است که
میریزد بکنج چشم علاج آنجا ستی با روغن گل گذارند و برود حصرم که بدو گوشه کرده بر نمو حب توتیا زرد چوبه دار فلفل پوست هلیله زرد
از هر یک پنج درهم ماميران چهار درم نمک اندرانی پنج درم جمله کوفته بیخته با آب غوره چند نوبت پرورده نمایند و در چشم کشند
و عقب اگر ضرورت نمایند سفیده تخم مرغ و نشاسته بگلاب آمیخته بر چشم نهند **نوع دوم** غده یعنی زیادتی گوشت
در گوشه چشم و سبب او فضول که جمع شده در گوشه چشم علامت او منع نضد آب چشم از آنکه بسوی بینی روان شود و اگر در کنج چشم
بماند تحجر بعرب میشود علاج استفراغ بدن از خلط غلیظ و باد و در حادثه اصلاح غده نمایند مثل با سلیقون و روشنائی و توتیا
زنگار **نوع سیوم** در سیلان دمعه یعنی آب رفتن از چشم واگر بسبب بیدن گوشه چشم یا در زاد بود هیچ یک علاج ندارد و اگر
از جهت نقصان گوشت گوشه چشم که او دو بیش بسیار با تجرید در چشم را مالیده باشد یا آنکه بسبب حمیات گرم و ورم دماغ بود
علاج شیافیکه گوشت چشم بر رویاند بران صبر شیاف مامیثا از هر یک دو مثقال شب یمانی ربع مثقال کندر شیافی نرم
کوفته بشرابی که در وی بنگ جوشانیده باشند شیاف سازند و این شیاف نیز مناسب است فلفل هلیله زرد سه مثقال از هر یک درم نمک
هندی نیم درم و فلفل ... نیم درم نرم کوفته با آب سماق شیاف سازند و اگر حرارت غالب بود در این محل مناسب است شیاف معمول

توتیای مغسول و اقلیمیا از هر یک چهار درم لولو صبر از هر یک نیم درم شیاف مامیثا صبر ابعد درم شیاف سازند بکار برند تا
ورم نشست دو بار تراشند و حجامت نمایند و طلا از غبار و شیاف کنند و گر باز و نمایند و اگر عضله جشم ضعیف و دیر و خیم
در و شنای و شیاف خلاصی که مذکور شد بگردد نیم انزروت جب توتیا ده درم قلقل دار قلقل از هر یک نیم درم زعفران د و نیم درم
بنجدرم نمک هندی دو درم پوست هلیله درم نوشادر درم زرد چوبه مامیران از هر یک شش درم شیاف مامیثا هفت درم
کوفته چند نوبت با آب غوره پرورده نموده بعد از ان شیاف سازند **نوع چهارم** در غرب و این امراض است که در گوشه چشم
میان بینی و چشم و هرگاه سر کند غرب گویند و اگر دست برو نهند ریم بیرون آید و بیشتر از شکل بود چرا که دایم در حرکت
است و گوشت نرم و نم دارد بدین سبب ناصور گردد و گاه باشد که از اندرون بینی سر کند و ریم از سر بینی بیرون آید علاج
رگ قیفال کشایند و مسهل دهند و اصلاح غذا و تقویت معده بکنند و انیسون و اطریفل صغیر دهند و اگر شوانند قطره از این شیاف
چکانند او را خشک گرداند **صفت آن** صبر مصطکی انزروت خون سیاوشان کلنار شب یمانی از هر یک مثقالی زنگار نیم مثقال
کوفته و بیخته با آب طرخشقوق کلاب شیاف سازند و انزروت شوانند شیاف با آب حل نموده سه قطره چکانند و نخواهند قطره
دو قطره دیگر گذارند مدت یک هفته چنین سازند تا ناصور روی بصحت آرد و اگر با ناصور قوی بود دارو می بوس بود **صفت**
آن حلزون صبر مر هر سه برابر بسایند و سراج مقعد نهند در قانون شیخ ابو علی گفته که حلزون جانوری است چون کرمی زرد
دکیا گرد دو در پشت او صدفی پدید آید و آن صدفها در بعضی شهرها ناخن دیو گویند و حلزون آنست و اگر سر غرب بسته شود و ریم
بیرون نیاید تخم مرد را بکوبند و بشیر عورت خمیر نموده و اندکی زعفران آمیخته بر غرب نهند نرم گردد و بکشاید و مغز بادام سوده
کنند بشیر عورت بر غرب گذارند ریم بیرون آید و بعد از ان فتیله مرهم زنگار آمیخته نهند و این ذرور پاشند تا خشک گردد
صفت ذرور صبر زاک انزروت پوست کندر سوخته شیاف مامیثا برابر بگیرند کوفته و بیخته بکار برند و آن را که استخوان تباه شده
باشد علاج آنست که تراشند تا پاک شود بعد از ان سانج مغسول بقدر زرد کور بپاشند و مرهم گذارند و اگر خواهند که داغ نمایند
آهنی بشکل لیسارند سر او را مسطح ساخته آنرا در آتش گذارند تا سرخ شود پس گرد او را به خمیر بگیرند و بعد از ان داغ کنند بعد
اسفیداج علاج نمایند و صبر و کندر سوده بر جراحت بگذارند تا ریم آنرا می نشد و باذن الله تعالی و تقدس **باب**
سیوم در امراض گوش مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در درد گوش و این چند نوع است **نوع اول** در درد گوش که
گرد از گرمی مزاج ساذج سبب آن بسیار بودن در آفتاب یا نزدیک آتش نشستن و در بادهای سموم گذر کردن علامت او
گرمی روی و سرخی اندکی در سر و راحت یافتن از هوای سرد علاج روغن بنفشه یا بادام و نیلوفر و کدو و از این روغنها شیر گرم
گوش چکانند یا انگور سه درم سرکه ده درم روغن گل بهم آمیخته بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند یک قطره شیر گرم
در گوش چکانند و اگر درد عظیم بود بمرتبه که طاقت نماند شیاف ابیض افیونی حل کرده با اندکی از افیون یا شیاف مامیثا بر
گل آمیخته شیر گرم چکانند و بسیار از این ادویه در گوش نگذارند که موجب ثقل گردد و روغن خلاف با اندک سرکه فایده دارد و سفیده
تخم مرغ و آب کدو یا روغن و آب عنب الثعلب چکانند و سزاوار آنست که ضعیف را باب سرد شهدی دالو بخار او شربت
و شیر بنفشه نیلوفر نرم سازند و شیره خرفه سکنجبین بدهند و غذا ماش مقشر در آب سرخ یا اسفناخ کشنیز و آب سرد دهند

وگر طبیعت نرم بود آب لیمون و سماق و آب غوره و آنار نوع دوم درد گوش که از سوء مزاج بی ماده شود سبب آن هوای سرد
بسیار بودن و در آب سرد در آمدن علامت احساس سردی در گوش علاج چیزهای گرم در گوش چکانند مثل آب سداب پیاز
و سیر و آب بابونه و مرزنجوش یا بادیان و غیره و روغنهای گرم مثل روغن زیت و بادام تلخ و روغن سداب با روغن گل کرده یکجا
پخته باشند اگر قوی تر خواهند روغن جندبیدستر و روغن فرفیون و ملاوست حمام و شراب کهنه گفته اند فایده دارد و بابونه و [illegible]
بجوشانند و بخار آن دارند و جندبیدستر و اندک افیون در روغن زنبق یا روغن گل حل کرده در گوش چکانند
و جمیع انواع درد گوش سبوس گرم کنند با پیکه [illegible] گرم باشد و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان که آب نخود و نیم کوفته باشند و دارچینی
و زیره و قلیه و مطنجن و گوشت بریان کرده نوع سیوم درد گوش که از غلبه خون بود علامت او سرخی روی و گرمی گوش و گرانی سر
و [illegible] علاج فصد قیفال و اگر مانعی بود از فصد حجامت نمایند و اسهال بمطبوخ هلیله زرد و اگر قوی تر خواهند حب صبر
و [illegible] که مذکور شده و غیره و اگر تسکین نشود از جهت درد [illegible] در گوش شده باشد لعاب تخم کتان و حلبه تخم مرو با شیر
عورت در گوش چکانند و نفث [illegible] خشک بابونه و آرد جو و گل خیرو [illegible] را گرفته با روغن گل یا روغن بادام بر جایی که درد دارد [illegible] تمام
آن جانب شیر گرم کنند نوع چهارم درد گوش که از غلبه صفرا شود علامت او [illegible] درد زیاده و سوزش و التهاب و خلیدن چو
[illegible] علاج اسهال صفرا بحب ایارج و مطبوخ هلیله و بعد از اسهال بادویه که در نوع سوم مذکور شده و از بادهای گرم که در گوش بسیار
شود علاج تسکین طبیعت و چیزهای سرد در گوش چکانیدن مثل شیر و روغن کدو و غیره و تناول چیزهای سرد و باقی علاج آنکه در صداع
که از باد گرم بود مذکور شد نوع پنجم درد گوش که از جهت باد گرم که از معده مرتفع شود سبب علامت او سوزش سر معده و عطش
و راحت یافتن از آب سرد علاج اطریفل صغیر و سکنجبین و آب غوره و کشنیز و فقند جهت دفع بخار از سر سفوف سازند و شیاف
بر روغن بادام [illegible] سرکه کنند بهم آمیخته در گوش چکانند و از باد غلیظ که از معده بسر رود پیدا شود علامت او غثیان و امتلای آن
[illegible] و صداع اندک علاج تنقیه معده بقی و اسهال بلغم بحب ایارج و تقویت معده بگلقند که در [illegible] و انیسون و بادیان
و جوارش عود و عنبر فایده دارد و تقویت سر و گوش بروغن گل و زیت و غیره نوع ششم درد گوش که از باد غلیظ حاصل شود
از فضل سر که در سر است بسوی گوشهای آمده علامت او آنست که گرانی در گوش یابد و آواز [illegible] علاج تنقیه بحب ایارج فیقرا
و [illegible] و سکنجبین [illegible] و سکنجبین عسلی با ایارج و روغن ناردین و روغن قسط و روغن زیت بدینموجب [illegible] آب [illegible] مثقال
[illegible] مثقال بروغن زیت باده مثقال [illegible] روغن بجوشانند تا روغن باقی ماند و آب برود شیرگرم چکانند سه قطره و بسیار [illegible]
و باد سرد بگوش رود و درد [illegible] و شراب خوردن عادت [illegible] چون بیدار شده [illegible] تمام زایل گردد و در روغن گل که [illegible]
افیون [illegible] آمیخته چکانند فایده دارد و اگر ماده سرد بود زهره گاو با روغن [illegible] و با روغن بادام بجوشانند و سه قطره چکانند فصل
دوم در آماس که در بن گوش و اندرون گوش پدید آید آماس بن گوش که اندرون باشد خطر او اندک است و درد کمتر دارد و [illegible] ورم اندرون
گوش خطرناک [illegible] علامت او گرانی گوش و عظم درد و گاهی تب علاج فصد قیفال نمایند و اگر مانعی بود از فصد حجامت
کنند و اگر احتیاج [illegible] شود مطبوخ هلیله [illegible] و روغن بادام تلخ و روغن زیت و گل و غیره در گوش چکانند و شیر عورت
و [illegible] فایده دارد و بن گوش را با آب عنب الثعلب و آب کشنیز و آب کاسنی [illegible] طلا سازند و روغن [illegible] و لعاب [illegible]

تخم و

تخم مرغ با شیر عورت چکانند و اگر درد تسکین نیابد روغن بنفشه با دوام و روغن گل با شیر عورت و اگر از جهت کثرت ماده بیم سیلان خارج
گوش نماید این ضماد گذارند آرد باقلا آرد جو از هر یک جزو نیلوفر و بابونه و اکلیل الملک و بنفشه از هر یک نیم جزو
کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و روغن بادام یا روغن گل نیم گرم بنهند و اگر ورم سرد بود روغن بادام با شیر عورت در گوش
و مرهم مرداسنگ علاج نمایند و مرزه از آب غوره و سماق و آب تا منع سیلان نماید **نوع دوم** ورمی که در گوش از خلط صفرا شود
علامت او زیادتی حرارت و سوزش با سایر علامات صفرا **علاج** تنقیه بدن بسهل شربت و مطبوخ هلیله و اصلاح مزاج
که مذکور شده در گوش چکانند و در خشکی مبالغه زیاده از قسم دوم نمایند در غذا او دوا **نوع سیوم** ورمی که از خلط بلغم
در گوش علامت او گرانی تمدد و درد اندک و لذت یافتن بچیزهای گرم **علاج** اسهال طبیعت بمطبوخی که مفتح باشد
بود یا بدین حب ایارج فیقرا دو درم تربد غاریقون از هر یک ثلث درم سقمونیا نصف درم کوفته حب سازند
و سکنجبین سهل نمایند و روغن قیصوم و روغن شبت چکانند و اگر در گوش بابونه و بنفشه و اکلیل الملک
گرم طلا کنند **نوع چهارم** ورمی که از سودا بود صلب باشد اگر به ورم گرم چیزهایی برگذارند صلب شود
علاج آنست که محللات مثل که در روغن گل یک باشند گذارند ضمادی که اماس بن گوش را نشاند
حنا نگیه از هر یک نیم درم هر دو را برابر بگذارند و نیم درم کنند نرم کرده آمیخته بران جا که بنهند
سود یابند **فصل سیوم** در سیلان چرک از گوش جهت ثوری که در دو بود یا ورمی که در اعضای گوش بود
چرک میشود **علاج** تنقیه بدن بفصد و حجامت و اصلاح و تدبیر روغن گل و شیر عورت را در گوش چکانند
و لیشو پیه در آب عسل فتیله بعسل آلوده زرد آمیخته در گوش نهند و صبر و کندر و مر و خون سیاوشان
بافته بیک اندازه مع زنگار با عسل در گوش گذارند اگر مرض دیر مانده باشد فتیله اندکی زنگار پاشیده در گوش و اگر زهره گاو با
سرکه و عسل آمیخته در گوش چکانند باید که شیر گرم باشد صفت مرهم جهت رفتن چرک از گوش عسل ده درم سرکه ثلث درم
تا غلیظ شود بعد از آن ده درم زنگار کوفته مخلوط شود و فتیله بدو آلوده ساخته در گوش گذارند صفت مرهم
جهت حرارت بسیار و جراحت که در اعضا عصاره اسفیداج رصاص نیم درم مرداسنگ درم موم
دوازده مثقال مرهم ساخته در گوش بر جراحت نهند **فصل چهارم** در گرانی گوش و باطل شدن او و این نوع است
نوع اول که حادث گردد از صفرا که بخار آن بسر بر رود و علامت او گرمی روی و سر و تلخی دهان **علاج**
بمطبوخ هلیله و بعد از آن حجامت و آب انار معصور که با پوست پخته باشند با سرکه در گوش چکانند و روغن گل
نوع دوم که از خلط غلیظ که حاصل شود علامت او گرانی در محل و علامت سوء مزاج بارد **علاج** تنقیه
یا بحب صبر یا ایارج و غرغره با آب بکامه و فصین روغن شبت یا روغن سداب
حل کرده باشند چکانند و روغن بادام تلخ یا زهره گاو در یک قطره یا دو قطره و آب شهدانج خاصیت تمام
در گوش گذارند باید که شیر گرم باشد و اگر بابونه و شبت و حب الغار و زوفا و عاقرقرحا از هر یک
گوسفند گرم کرده گذارند و بر گوش گذارند چند نوبت

نمودن مجرب بود **نوع سیوم** طنینی که حادث گردد از باد غلیظ علامتش ... ثقل و گرانی و کری بود **علاج** ...
و روغن گل ... ساخته ... تا ... گردد و حمام ... قطره چکانند ... تازه ...
... باد غلیظ که در گوش بود ... فرفیون ... مثقال قسط درم ... سازند
اگر احتیاج ... شود ... کلیل الملک ... جوشانیده باشند ...
و گوش ... روغن بادام ... شیر گرم چکانند ... گرانی گوش
و ... باد غلیظ ... فایده دارد ... حمام ... مناسب ... دیگر ...
... روغن ... گرم ... دیگر گرانی گوش ... علاج ... سرد ... روغن کدو و روغن بنفشه
بادام و شیر عورت ... **نوع چهارم** که حادث گردد از سده که در گوش ... چرک ...
علامت ... **علاج** آنست که ... چرک ... بیرون ...
چند نوبت ... در حمام ... چرک ... نرم شود بیرون آید ... اندک سرکه و روغن بادام و روغن گل و غیره
... در گوش چکانند ... صباح ... اندک ... گوش ... پاک سازند دیگر ...
... در گوش ... **علاج** آنست که روغن در گوش چکانند ... بیرون آرند ...
... گرانی گوش بسبب گوشت زیادتی ... **علاج** ...
... گوشت ... مرهم زنگار ...
... گرانی گوش ... علاج ندارد ...
... گوش ...
نوع پنجم که از جهت آب در گوش در آمدن حادث گردد **علاج** ... گوش ... آب ... بر گوش نهند ...
... گوش ... آب بیرون آید ...
آب بیرون آید ... روغن ... گوش ...
... روغن ... شیر عورت چکانند ... **نوع ششم** ...
گوش بود ... **علاج** ...
... روغن ... در گوش چکانند ... مثقال ... جوشانند
و در گوش چکانند **فصل پنجم** در **طنین** و دوی آن حرکتی ... در گوش ... **نوع اول**
که از حرارت بود علامتش ... **علاج** آنست که روغن کدو و بنفشه بادام ... روغن گل ...
... در گوش چکانند و شیر عورت ... فایده دارد **نوع دوم** که از بلغم ... باد غلیظ که در مجاری گوش ...
علامتش آنست ... **علاج** ...
... روغن ... گرم ...

با زعفران یا مر یعنی تربت روغن بادام تلخ کرده در فتیله حل کرده باشند چکانند و اسهال بحب نوفا یا چند مرتبه نمایند و مداومت
حمام و تکرار باد غلیظ تنها که در مجاری گوش در آید علامت او تمدد بی گرانی و راحت یافتن در حمام و خانه گرم علاج در حمام نشستن
و گوش بر طابق گرم دارند و بابونه و اکلیل و بنفشه جوشانیده گوش را بر آن دارند **نوع سیوم** که از پوست طنین زرد
شود بسبب انحراف مزاج مطلوب شده اند و در محل گرسنگی و خلا معده **علاج** روغن گل که بسیار اندک آمیخته باشند و روغن بنفشه
بادام و غیره در گوش گذارند و غذا قلیه اسفاناخ و قلیه کدو و نخود آب انار و روغن بادام و قند و نشاسته سازند و دیگر طنین
و دوی که عارض میشود مر ناقه را یعنی کسی که از مرض خاسته باشد بسبب ضعف قوه سامعه میشود اندک مخصوص **علاج** تقویت
گوش بروغن آس و روغن گل و روغن خلاف و افسنتین و بابونه و بنفشه جوشانند و سر بر بخار آن دارند **فصل ششم**
در ورم که حاصل گردد و حصول گوش و جراحت آن و این بدست و با خطر بسیار تجمیع جراحت که واقع گردد و قلب [illegible] است [illegible]
بحران خوب واقع شود و این چند نوع است **نوع اول** که از غلبه خون ورم شود علامت او سرخی و ثقل و تنگی مجاری **علاج** فصد و تبرید
مزاج با غذیه و اشربه سرد و آب کم در روغن گرم کرده گذارند و راه تنگ گذارند **نوع دوم** که از صفرا بود علامت او درد و لذع و
سوزش **علاج** استفراغ صفرا و طلا از بنفشه و خیره با روغن گل **نوع سیوم** که از بلغم شود علامت او انتفاخ و نرمی و قلت درد **علاج**
اسهال بلغم و گلقند و سکنجبین عسلی و غذا قلیه مطبخه نخود آب و طلاهای محلل و تسکین دیگر جراحت و شقاق گوش این زحمت بیشتر
اطفال را میشود و جهت سستی جلد ایشان **علاج** نجاست و ریاحات دو شانند و حصول گوش ایشیر عورت بشویند و [illegible] و تسکین
با بعد ازان مرداسنگ و قلیل [illegible] موم گوفته باشند **باب چهارم در امراض بینی** مشتمل است بر هفت فصل
فصل اول در سوزش مزاج گرم علامت او آنست که گرمی نماید **علاج** تعدیل مزاج بشربت نارنج و روغن بادام [illegible]
که کل بنفشه بهار است و روغن نیلوفر بگلاب در بینی چکانند و خرقه بصندل و گلاب آغشته گذارند و روغن کدو فایده دارد و بوی
دماغ را و صندل و گلاب و بنفشه و کافور و نیلوفر و بادرنگ و عنبر بوی نمایند **فصل دوم** در اورام که حادث میشود در بینی آنرا
[illegible] چند نوع است **نوع اول** ورم گرم علامت او سرخی و درد [illegible] **علاج** فصد [illegible] حجامت و روغن [illegible]
[illegible] العالم [illegible] روغن نیلوفر با اندکی گلاب در بینی چکانند و بر بینی و پیشانی [illegible] صندل و پوست [illegible]
سازند حضض و گلاب و آب خرفه فایده دارد و آب عنب الثعلب و آلو بخارا و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار [illegible] نمایند
کشک جو یا ماش مقشر واکرا و اسفناخ و کشنیز و [illegible] غرغره با آب انار و سرکه و عرق پودینه سازند و آب [illegible]
پاک و در بینی گذارند و پشمینه [illegible] سرکه آمیخته اندک نمک بر او گذارند و چند نوبت در بینی [illegible] و خوشبش بینی را خشک
سازد و بعد ازان بروغن کدو یا پنبه چرب سازند **نوع دوم** بواسیر و این گوشت زیادتی است اندرون بینی [illegible]
سرخی بینی و غلظ آن **علاج** فصد یا حجامت و استفراغ بدن بحب ایارج و ملاحظه نمایند اگر [illegible]
علاج نمایند که بر ظاهر آنرا اسهال [illegible] پرهیز و حسن تدبیر ملاحظه نمایند [illegible] علاج [illegible]
عفونت که در [illegible] بعد ازان [illegible] از خون سیاوشان و [illegible] سرکه و لعاب [illegible] در بینی [illegible]
صفت دوایی که نافع است این ورم را [illegible]

شب در بینی گذارند و اگر بعد از آنچه مذکور گشت صلاح نیابد باید برید یا بر رشته بندند تا برطرف شود باذن الله تعالی **فصل سوم**
در جراحت بینی و این دو نوع است **نوع اول** در جراحت خشک حدوث او از اخلاط غلیظ سوخته می شود **علاج** او موم و مغز قلم
گاو و روغن بادام شیرین با هم بگدازند و اندکی کتیرا و گل [illegible] نرم کوفته آمیخته بمالند و بعد از چند نوبت در بینی پاشند و آب گرم
بشویند صفت دوائی دیگر موم سه مثقال و روغن گل پنج مثقال سفیده مرداسنگ از هر یک یک مثقال نرم کوفته موم را در روغن گداخته مجموع
را مخلوط ساخته مرهم سازند [illegible] مازو [illegible] روغن گل طلا سازند اما جراحت خبیثه را بصابون دائم بشویند و صندل و زعفران
و مرکی و مازو و شب یمانی و زرنیخ سرخ نرم کوفته در بینی دمند و روغن بنفشه و مغز قلم گاو و لعاب آبی [illegible] **فصل چهارم** در
نتن بینی سبب او رطوبات [illegible] است که بدماغ میرود و موجب [illegible] گردد در انف و اگر [illegible] تغیر [illegible] می باید بود تا آن **علاج** تنقیه
دماغ بحب صبر و ایارج و غرغره سکنجبین [illegible] چند مرتبه سنبل و قرنفل سعد شیرین و صبر و مر و اقاقیا و مازو و
دیگر [illegible] نرم کوفته [illegible] گذارند [illegible] سوخته در بینی گذارند و سنبل و مشک قرنفل اندکی شراب
بجوشانند و از آن در بینی چکانند [illegible] غرغره کنند و بینی را ببول شتر اعرابی و اگر یافته نشود ببول هر شتر که بود [illegible] چکانند **فصل**
پنجم در خشم و فقد شم یعنی نایافتن حس و بوی شامه سبب او سده است که از خلط غلیظ در دماغ حادث شده و آن بر چند نوع است
نوع اول [illegible] گوشت زاید [illegible] **علاج** او علاج لحم زاید **نوع دوم** که از خلطی بود که در مقدم سر است **علاج** تنقیه بدن بحبوب
و ایارجات و غرغره و سعوط بآب چغندر [illegible] در بینی چکانند دیگر از خلطی که چسپیده بود بدماغ علاج گلقند و سکنجبین و سرکه [illegible]
و سر [illegible] بابونه و بنفشه و اکلیل الملک [illegible] و غذائی که [illegible] دار چینی و زعفران باشد و گوشت کبوتر [illegible] سیاه دانه [illegible]
بکوبند و [illegible] آمیخته [illegible] چند قطره در بینی [illegible] تا [illegible]
[illegible] سرد [illegible] روغن بادام و کدو و گل در بینی چکانیدن [illegible] آب گرم بر سر
ریزند **فصل ششم** در رعاف و این دو نوع است **نوع اول** خون در بینی که از کثرت دم شود علامت او انتفاخ عروق و امتلاء و سرخی
رنگ **علاج** فصد [illegible] سقوط قوت رگ باریک از جانب که محاذی بود گرفتن خون بتفاریق بغرض کشیدن خون [illegible]
اندک [illegible] بآب غوره و انار و سماق و زرشک و لیمون سازند [illegible] تا غلیظ شود
با اندک قند [illegible] جالینوس گفته که بسیار کس دیدم که باستنشاق آب سرد و خوردن آن و در آمدن در آب سرد رعاف تسکین یافته و
و گرفتن یخ [illegible] فائده تمام دارد و اندک سرکه و آب سرد [illegible] آب سرد و سرکه و قدری یخ بر سر
ساختن بر مقدم سر [illegible] کافور با آب کشنیز [illegible] کرده در بینی گذارند و عدس مقشر و صندل [illegible] اندکی کافور [illegible]
[illegible] طلا [illegible] پیشانی نهند و مازو [illegible] سوخته و کشنیز [illegible] سیاه [illegible] صبر [illegible] نرم کوفته
در بینی دمند و دستها را [illegible] ببندند و حجامت [illegible] نمایند و محجمه بر شکم بر جانبی که خون از آن طرف آید گذارند و
در میان شانه نیز فائده دارد [illegible] در بینی چکانند **نوع دوم** که از تیزی خون رعاف شود علامت او آن است
که اندک آید و بسیار رقیق و با حرارت [illegible] باشد **علاج** تسکین [illegible] و آنچه مذکور شده در بینی چکانند و نیز [illegible]
[illegible] سوختن آنست که [illegible] گل [illegible] محکم سازند و در زیر آتش گذارند تا یک شب بعد از آن

نرم کرده در بینی چکانند **نوع سیوم** گشاده شدن عروق شرائین که در زیر دماغ است علامات او آنکه خون بی درد ...
روی و چشم و رنگ خون ... زعفران رقیق ... که از رگها ... غلیظ و مائل بسیاهی ...
شش سرسام و غیره از ضربه و سقطه می شود علاج لازم است عوارض فساد دماغ ... دارد و سکته و ... و از کثرت ... می باشد
و اندکی از ... می یابند سبب آنکه عروق شرائین ... گشوده شده علاج ... سوزان که ... دماغ ... شش ...
بسر کوبیده ... اندک ... یا فتیله اندک ... شسته ... نهند ... کاغذ ...
و خانه ... آب برگ بید یا آب گشنیز فتیله ساخته در بینی گذارند خون ... حالت بحران شود علامات ... و آب ...
... بحران ... سبز و ... افراط شود **علاج** ... فصد ...
... ساخته ... در بینی گذارند ... شسته ... اگر ... گرمی
در وقت ... آن ... شربت عناب ... خشخاش فایده دارد **فصل هفتم در زکام** ...
از دماغ فرود آید ... اطبای ... آنکه ... جانب حلق ... گویند ... چند **نوع** است
نوع اول ... دماغ شود علامات ... و ... سرخی در چشم و ... از دماغ آید ... وقت ...
سوزش **علاج** ... **طبیخ** خیار شنبر ... مویز ... آورده ...
... مثقال ... آب ... صاف نموده ... اختیار نمایند ...
... و ... خشخاش ... شربت ... نضج ... و حمام ...
... نمایند و از غذای گرم ... منع نمایند ... شیره ...
نمایند و احتراز نمایند ... **نوع دوم** ... زکام ... شود ... باشد ...
بود علامت ... **علاج** فصد ... باشد ... شربت ... غذا ...
... **نوع سیوم** ... سرد ...
سر ... علامات ... زمستان ... **علاج** آن ...
سر ... گرم ...
... نمایند ... اختیار نمایند ...
... گندم ... غذا ...
... مثقال ... خشخاش چهار مثقال ... نمایند ...
... **نوع چهارم** ...
... **علاج**
... گرم ...
... بجهت ... شود ...

با حب عنبر احتیاط نمایند و مشک و عنبر و نسترن بوی نمایند و تبخیر بعود و عنبر و اندیشون کاهی نمایند و غذا لطیف از آب نخود و گوشت مرغ
و تیهو و غیره نمایند **نوع پنجم** زکام که از بخارات صفرا شود علامت او اندوه و رنگ روی مائل بزردی و گرمی جلد سر و آنچه از بینی
آید گرمی و سوزش و تشنگی و درد سر **علاج** اسهال بمطبوخ خیار شنبر و شربت بنفشه و آب انار شیرین و شیر خشت بگلاب حل ساخته
فائده دارد و غرغره بگلاب و کشک جو با خشخاش پخته باشند و شربت از سپستان سازند و سنگی در آتش گذارند تا نیک گرم شود
بعد از آن سرکه بر او پاشیده بخار آن بدماغ کشند منع سیلان نماید و ماده را غلیظ نماید و آرد سبوس که بسرکه آمیخته بر آتش گذارند
یا بر سنگی بخار آن بر بینی رود و نزله را برطرف سازد و اگر سده شود و از دماغ ضعف پیدا شود شکر طبرزد و کاغذ سوخته و عنبر بسوزانند و به بینی
دارند **نوع ششم** زکام که از بخار خون که در دماغ بود حادث گردد علامت سرخی چشم و شیرینی دهان و رنگ روی مائل بسرخی
علاج فصد قیفال یا حجامت و اسهال طبیعت بشربت بنفشه و شربت خشخاش **صفت آن** خشخاش نیم کوفته چهل مثقال یک
کاسه و نیم یک شب با آب نرم تر بسازند و بعد از آن بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده و قند شصت مثقال بدو حل نموده باز بجوشانند
تا بقوام آید یک قاشق شربت با هفت قاشق آب [illegible] نمایند و اگر زکام و نزله بسیار شود این حب را در محل خواب احتیاط نمایند
صفت آن کتیرا و صمغ عربی مقشر تربد رب السوس هر یک را برابر بگیرند کوفته و بیخته دو درم را نشرها شربت عناب فائده دارد **نوع هفتم**
نزله بلغمی که از بخارات بلغم شود و این بسیار بود از انواع دیگر علامات او گرانی سر و حواس [illegible] و آب از دهان و از خوردن و آشامیدن
در دهان مزه نیاید و سیلان مخاط غلیظ سفید از بینی **علاج** با انجبین عسلی و غذا شیر و نخود [illegible] با عسل و روغن بادام و طبیخ را این
حب هم سازند **صفت آن** صبر دو درم مصطکی نیم درم و رب السوس و [illegible] هر یک ثلث درم مقل نیم درم با [illegible] حب
سازند یک شربت بود بخورند که زکام باز دارد کندر سعد و سنبل رومی فلفل از هر یک سه جزء همه را بکوبند و قرص سازند و دود کنند
زکام باز دارد و اگر ابتدا بود یا آخر شود **نوع هشتم** نزله و زکام که از سودا بود و این کمتر واقع شود علامات و آنست که در دهان [illegible]
[illegible] سوخته باشد و خشکی چشم و بینی **علاج** آبجوش خشخاش بهم پخته و حریره که از آرد گندم و شکر و روغن بادام شیرین بود
و سر بر بخار آب نهد و اکلیل الملک دارند و شکر و سعد و سنبل رومی بسوزند و پیش بینی دارند **باب پنجم در امراض** که عارض
میشود در لب و علامات و علاجات آن مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در شقاق لب حدوث آن از حرارت و یبس بود علامات او
درشتی لبها و خشکی در [illegible] موجود بود و علاج اسهال صفرا بمطبوخ خیار شنبر و آب تمر هندی و آلو بخارا با شیر خشت و ترنجبین و شربت بنفشه
و نیلوفر [illegible] و روغن بادام شیرین یا مغز [illegible] یا سفیده تخم مرغ و چربی مرغ و موم و چربی بط گداخته در لب مالند و ناف [illegible]
شبها بروغن گل یا بادام چرب سازند و غذا یخنی یا قلیه کدو یا [illegible] اسفاناخ یا ملوخیه سازند و مرهم جهت دفع شقاق و خشکی ریشه
لب چربی مرغ بروغن گل گداخته و نصف آن روغن کتیرا و اسفیداج [illegible] سوده و نرم کوفته بهم آمیخته در لب گذارند و موضع شقاق
را [illegible] و از [illegible] پیاز و [illegible] و نمک گوشت آهو و اسب و بز و آنچه از صفرا حاصل گردد
پرهیز نمایند **فصل دوم** در بثور و جوشش لب سبب او خون تیزی که مخلوط شود بصفرا و درد اعظم بود تا بحدیکه از چیزی خاییدن
الم نماید **علاج** فصد و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و طلا از موم و روغن بادام و کافور اندکی و اگر جوشش قوی باشد مرهم کافوری علاج
نمایند **صفت مرهم** کافوری [illegible] سفیده و [illegible] که با سوزش بود و سوختگی آتش را سود دارد مرداسنگ سفیده از زیر از هر یک

برابر بگیرند

برابر بگیرند نرم کوفته موم را در روغن گل که اخته دارد با بید و آمیخته اندکی کافور و سفیده تخم مرغ مخلوط نموده بر جراحت گذارند تا
داغ برگردد و جراحت بزودی شفا یابد **فصل سوم** در ورم لب سببش بیشتر اوقات زیادتی اخلاط است **علاج** استفراغ
اخلاط بآنچه مناسب است و مطبوخ افتیمون فائده دارد و بعد از تنقیه بطن اول حضض گلاب حل کرده بمالند و در آخر موم در روغن بادام
و غیره آمیخته و حضض نرم کوفته مرهم سازند و بآب گرم شستن مبالغه نمایند و غذا اکثر خوردنیهای لطیف [illegible] نمایند تا ورم برطرف شود
فصل چهارم در بواسیر لب از خون غلیظ محترق میباشد علامت او برشتن لب **علاج** فصد قیفال و چهار رگ و حجامت و اسهال
بمطبوخ هلیله و افتیمون و طلا بمرداسنگ در روغن گل و روغن بادام و عفص و قلم کاو و صدف الکحل الملوک [illegible] نرم کوفته بجوشانند
و با زرده تخم مرغ مرهم سازند و از خبث الحدید و مرداسنگ و اسفیداج و زعفران و شب یمانی نرم کوفته بروغن بادام و موم
مرهم نمایند و اگر بواسیر بالیده شده بود بواسیر را [illegible] شق نمایند بردارند از انجمله انکه چون قطع نمایند کلسرخ و زعفران
و خون سیاوشان نرم کوفته بپاشند بعد از ان مرهم گذارند **باب ششم در امراض دندان** مشتمل بر چند فصل است
فصل اول در درد دندان و این هفت نوع است **نوع اول** در درد دندان که از گرمی بود علامت او [illegible] تافتن
از اشیاء سرد و دندان گرفتن [illegible] **علاج** سرکه و گلاب در دهان گیرند و اگر تسکین نیابد اندکی کافور با گلاب و سرکه
و سماق و عرق کافور با آب [illegible] گل که در [illegible] خیار و کرنار جوشانیده باشند [illegible] در دهان گیرند و روغن گل در دهان
گرفتن فائده دارد و اگر درد قوی بود اندکی افیون گیرند و سرکه [illegible] آمیخته در دهان گیرند و صندل و سرکه بهم آمیخته بر آن
بنهند و غذائی که در وی غوره و سماق و آب لیمو و آب تمر هندی و آب انار بود سازند **نوع دوم** درد دندان که از سردی مزاج
سرد بود و علامت او آنست که بعقب خوردن آب سرد شود و بگرفتن آب گرم در دهان تسکین یابد **علاج** [illegible] گرم کرده بگیرند
و مضمضه بسرکه که در عاقرقرحا درم و زنجبیل نیم مثقال و سعتر جوشانیده باشند نمایند و بیخ دندان [illegible] عاقرقرحا و زنجبیل و فلفل
نرم کوفته بمالند و در بیخ دندان تریاق اربعه گیرند [illegible] و عسل آمیخته در بیخ دندان بمالند و اگر
تسکین نیابد با آهن داغ نمایند چند کبریت و شیر درخت [illegible] گذارند و زنجبیل مربا در سرکه بعد از ان [illegible]
چرب [illegible] باشند [illegible] بادام [illegible] صنوبر [illegible]
کرم و زعفران کنند **نوع سیوم** درد دندان که از غلبه خون شود علامت او [illegible] دندان **علاج** فصد [illegible]
اسهال بچهار شربت و مطبوخ خیار شنبر و حبهای خشک [illegible] گرفتن [illegible] افیون در روغن گل [illegible]
پنبه آلوده بر بیخ دندان گذارند و غذا اسفیداج [illegible] آب تمر هندی و غوره و سماق نمایند **نوع چهارم** درد دندان
که از صفرا بود علامت او [illegible] بیخ دندان با سایر علامات صفرا **علاج** تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله و آب انار
شربت گل شکر و تمر هندی [illegible] در دهان سرکه و گلاب [illegible] روغن گل [illegible] اندکی کافور و عاقرقرحا گرفته بیخ دندان
گیرند و چون حل شود باز بگیرند بعد از ان پنبه در روغن آلوده بر [illegible] گذارند بر بیخ دندان [illegible] فائده دارد [illegible]
اسطوخودوس [illegible] غوره [illegible] تمر هندی و آب لیمو [illegible] مضمضه [illegible]
تر سازند **نوع پنجم** درد دندان [illegible] علامت او آنست که چون [illegible]

بیخ آن **علاج** اسهال کنند بحب صبر و ایارج و حب قوقایا و حب صحیفه و بیخ دندان را به ایارج بمالند و مضمضه نموده با حجامت یک ساق و فصد کنند تنقیه

منقال با بیخ عاقر قرحا آب جوش با مضمضه غرغره نمایند و اندکی عاقرقرحا کوفته با گلاب جوش نموده در بینی چکانند و مضمضه آبی که در وی جوز سرو

و زنجبیل با سرکه و عسل جوشانیده باشند نمایند فلفل و جندبیدستر و بوره ارمنی دو نیم جزو و عاقرقرحا و سعتر از هر یک ثلث جزو نرم

کوفته بر دندان بمالند مجرب است **نوع ششم** درد دندان که از باد غلیظ شود علامت او درد منتقل از جانب بسوی دیگر **علاج**

تنقیه بحب منتن و حب ایارج و شربت از بادیان و افتیمون و زیره از هر یک یک مثقال بجوشانند و رنگ یک سه آب و آب نیز داده و آنگشت

و مداومت بچیزهای گرم نمایند که گاه در سر بیخ بود **نوع هفتم** درد دندان که بشرکت معده باشد علامت او آنکه در امتلا معده و در حالت

صفرا بسیار زیاده شود **علاج** تنقیه معده بقی یا بحب ایارج یا بحب صبر و اطریفل کشنیزی یا سکنجبین و گلقند و غذا اغذیه ملطفه نموده

که در وی کشنیز تر یا خشک داخل باشد و از شیر و میوه و امتلا اجتناب نمایند و اگر درد قوی شود افیون اندکی بر دندان گذارند تا آنکه ساکن شود

نوع هشتم درد کرم که از دود بخار کرم که در دندان بود حادث گردد علامت این درد که در دندان کرم خورده باشد **علاج** آن است که

تخم گندنا و بذر البنج و تخم پیاز از هر یک برابر بگیرند و با چربی برآمیخته دود نمایند تا بوی دود بر دندان نهند **نوع نهم** درد دندان

کند بجهت شکستن یا کوفتن و مالیدن بیخ دندان رسیده باشد **علاج** او عاقرقرحا و افیون و قشور کندر نرم کوفته معجون کرده

بشیره بر دندان گذارند والا داغ نمایند مجرب است این **فصل دویم در ضرس** یعنی کند شدن دندان و این دو نوع است **نوع**

اول از سبب خارجی واقع میشود مثل خوردن چیزهای ترش **علاج** گذاشتن بر دندان بر کیا یا کرم مغز جوز گرم یا برنج تخم مرغ

خایند و تقد الحصا و خرما و بادام مقشر و مغز فندق فایده دارد و بیخ دندان نمک بالیدن نمایند و عاقبت دندان بران گرم گذارند

دندان بر موم عسل یا روغن زیتون یا روغن بادام بمالند و غرغره نمایند و تحریک اگر ضرورت شود ایارج اندکی در بیخ غرغره گذارند

نوع دویم کندی دندان که از اخلاط ترش و حموضت دهان شود **علاج** تنقیه معده از بلغم ترش و قی فایده دارد و حب القنا نیز داده

طویل مغز بادام تلخ بالیدن خایند لقمه **فصل سوم در تغیر رنگ دندان** و تغیر یعنی سیاهی دندان بسبب بخارات است

است که از معده مرتفع میشود و بیخ دندانها را تیره میگرداند اگر رنگ زرد است دلیل صفرا و اگر سیاه بود علامت سودا و اگر سفیدی

رنگ بهم رسیده دندان بود علامت بلغم **علاج** تنقیه معده نموده به مسهل هر یک از این اخلاط و تقویت دندان بسنونها که دندان را جلا دهد

موجب است و آرد نخود و صدف سوخته از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته و بیخته دندان را بدان بشویند و اطریفل کشنیزی اختیار نمایند و اگر

رنگ دندان زرد بود آرد عدس و سعتر و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه با آب عنب الثعلب و اندک سرکه کرده باشند بر دندان گذارند و اگر

رنگ دندان سیاه بود پوست بیخ کبر و افتیمون و اشنه و مصطکی و زرورق نرم کوفته یا در نمک و حجر یمانی آمیخته نموده دندان را بدان بمالند

و بگلاب و گلقند مداومت نمایند و شاخ بز کوهی و شیح هر دو سوخته یا کف دریا و پوست بلیله نرم کوفته سنون بسازند **فصل چهارم در خورده**

شدن و سوراخ شدن و ریختن دندان و این چهار نوع است **نوع اول** که از رطوبت عفن میشود و در بعضی اوقات دندان سیاه گردد و بعضی

خورده شود یا ریزد **علاج** فصد قیفال و در سال سه کرت و اگر مانعی نبود حجامت نمایند و تنقیه دماغ بحب شبیار و ایارج فیقرا و غرغره با ایارج نیکا

نمایند و مضمضه با آب مورد نرم جوشیده و مازو سوخته دندان را بمالند و مضمضه کرده با سرکه در آن کلنار و شبت جوشانیده باشند نمایند و در سوراخ دندان عاقرقرحا و ایارج

و فلفل و قرنفل با مصطکی آمیخته با شمع نرم کوفته کنند و فلفل و مازو کوفته با سرکه و سوخته دندان گیر بشیره بادیان نرم گذارند مجرب است و دوائی که

که بر دندان متآکل گرد و درد ساکن گردد گذارند یا باشه شیر انجیر و حلتیت دوائی دیگر که دندان را بیشند متآکل گذارند و درد ساکن گردد حقنه
قطران آن محمود چند بار گذارند دوائی که بر دندان متآکل گذارند درد او ساکن گردد و بزر بنج و فلفل و کبیکج یعنی تخم کرفس جبلی نرم ممزوج
قطران و قطران روغنی است که از درخت صنوبر گیرند و غیره خمیر ساخته بر دندان نهند درد را تسکین دهد اگر متآکل سوراخ داشته
بود سوراخ پر سازند تا هموار گردد و باقی آنرا چند دفعه داغ نمایند بعد از آن بروغن زیت و آب مرزنجوش مالند تا دیگر خورده نشود نوع
دوم که از فساد رطوبت و استیلای بلغم بود علاج ترتیب مزاج و گذاشتن سپیده تخم مرغ و لعاب اسپغول و روغن بنفشه و بادام به
آمیخته بهم فایده دارد و غذای کشک جو و قلیه کدو و اسفاناخ و قلیه خیار نوع سیوم که از سوء مزاج سرد شود علاج گرفتن چیزهای
گرم در دهان مثل زنجبیل و مصطکی خاییدن و مضمضه با آب عنب الثعلب که در عاقرقرحا گوفته باشند بسیار نمایند نوع چهارم
خورده شدن و پاشیدن دندان که از گرمی و حرارت بود علاج او بجا نمودن گذاشتن افیون با انگدان و جوال دوز بروغن زیت
گرم نموده گذارند یا جوال دوز سرخ ساخته در یا شوره گذارند و اگر دندان را در خمیر گرفته داغ نمایند فصل پنجم در تحریک
اسنان و افتادن آن و این چند نوع است نوع اول از جهت سستی و کشادگی موضع دندان از دیر می آید شود مثل آنکه صبیان
بسبب باد شیر و ضعف بدن ایشان را می شود و این قسم کمتر علاج یابد و دیگر بسبب پیری و خشکی مزاج میشود چنانچه مشایخ و پیران را
بود و این نوع را علاجی نمی یابد نوع دوم جنبیدن و افتادن دندان که از غلبه یبوست بود مثل آنکه گرسنگی بسیار کشیده یا تعب
بسیار یا مرض کشیده علامت او لاغری بدن و خشکی در جمیع بدن و غور چشمها و در نقصان والم شود علاج ترطیب مزاج
بدن خصوصا دماغ را بغذا و اشربه از شربت فواکه و سیب و صندل و تقویت بیخ دندان از طباشیر و گلنار و عدس مقشر و گلنار و سماق
و انار و سماق و زرد و شب یمانی نرم کوفته و بیخته بر دندان مالند نوع سیوم که از رطوبت بود علامت او استرخای لثه و دندانها
و در محل بیخ گفتن و سیلان لعاب بسیار بیخ دندان علاج او علاج فاسد بمضمضه آبی که در شاه بلوط و گلنار و اقاقیا
جوشانیده باشند و طلای گرم و سفوفهای قابض گرم مثل حب ... فلفل پوست هلیله ساذج هندی سعد از هر یک جزو بیخته
و بر بیخ دندان بمالند دیگر از جهت ورم که دروی سستی دندان میشود علامت او شدت درد و ضربان علاج فصد قیفال یا حجامت
و اسهال و گذاشتن اشیای سرد قابض مثل گلنار و صندل و هلیله و سماق و طباشیر و گل سرخ نرم کوفته سنون سازند
نوع چهارم جنبیدن دندان بجهت نقصان گوشت لثه و خورده شدن گوشت بیخ دندان علاج فصد و حجامت و اسهال
و تناول سماقیه و آب انار و اجتناب از حلوا و اندک گوشت میل نمایند و کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و بیخ سوسن
کبود و انزروت همه برابر بگیرند نرم کوفته بسرکه بر بیخ دندان گذارند دیگر جنبیدن دندان بسبب ضربه و سقطه میباشد علاج بدارو
قابض نمایند مثل مورد ناشسته و شب یمانی و گلنار و سماق و از چیزهای محکم دندان را نگاه دارند و بدست و زبان حرکت
دیگر اگر خواهند که دندان آسان کنده شود پوست شاه توت و پوست بیخ کبر و پوست حنظل و عاقرقرحا نرم کوفته با سرکه آمیخته
سه روز چند دفعه هر بار یکساعت به بیخ دندان گذارند تا آسان کنده شود کندن یا سرکه کهنه دهند ... آن طلا نمایند تا بیخ
دندان سست شود و آسان کنده شود باب هفتم در امراض لثه و بیخ دندان مشتمل است بر چهار فصل فصل
اول در اورام لثه و این چند نوع است نوع اول که از غلبه خون بود علامت او درد و سرخی ... و التهاب علاج

فصد قیفال یا حجامت و چهار رگ که زیر زبان است کشایند یا رگ زیر زبان و اگر ساکن نشود مسهل از جمله شربت و غیره سازند
و مضمضه بگلاب و سماق که در وی جوش کرده باشند و صندل سوده نمایند یا با آب لسان الحمل یا آب عنب الثعلب غذا گوشت مرغ مطبوخ سماق
یا زرک آب غوره و اگر ورم تسکین یابد و درد و التهاب اثر بماند مضمضه با آب گرم که در روغن بادام یا گل باشد نمایند و لثه
را بروغن چرب سازند و اگر ورم عظیم بود و تحلیل نیابد آخر بشکافند و معالجه جراحت سازند نوع دوم ورم که از ماده صفرا شود
علامات او درد شدید و هر گاه دست بر وی نهند خون از موضعی که درد دارد بر آید و ساکن شود علاج فصد و استفراغ صفرا و
شربت لیمو یا آب انار و آب بارتنگ مضمضه بسرکه و آب عنب الثعلب که در وی آس جوشانیده باشند یا بغیر نمایند نوع سیوم ورم لثه
که از رطوبت بلغم بود علامات او سپیدی رنگ و سردی لمس علاج مضمضه به آب و زیت و مالیدن آن بعسل فصل دویم در جراحت
لثه علاج او گلنار و شب و پوست انار ترش و سماق برابر کوفته بجوشانند و مضمضه نمایند یا انگزد و ... را نرم کوفته بر بیخ دندان بپاشند
و سودن آن کوفته و لثه را بمالند دیگر اگر جراحت قدیمی بود و نقصان در گوشت بیخ دندان شده علاج آنست که فصد قیفال نمایند
و اگر با نفی بود از فصد و حجامت تنقیه بمطبوخ هلیله و غذا گوشت مرغ و بزغاله مطبوخ با سماق یا آب غوره یا زرک آب انار و اجتناب از حلوا
و گوشت اسپ و آهو و گاو و ماهی گوشت نمایند و قلقیون در لثه بمالند صفت آن تا ... سه مثقال زرنیخ سرخ و زرد و آهک
ناشکفته و سوخته و شب یمانی از هر یک ... درم همه را نرم کوفته بسرکه قرصها سازند خورده شدن گوشت لثه که متعفن شده ...
افتادن فایده کلی دارد مضمضه بسرکه که در آن ورق سورد جوشانیده باشند و روغن گل در لثه و دندان بمالند و بعد از آنکه
مضمضه کرده باشند و چون گوشت فاسد گردد مرهم اسفیداج یا مرداسنگ علاج نمایند و بعد از آن مضمضه بگلاب که در سماق
و مازو و جوز السرو و پوست انار پخته باشند نمایند تا لثه محکم شود و اگر بعد تسکین نیابد داغ نمایند و اگر بقیه از بوی آن بماند
باشد گلنار و سعد و پوست اترج و دندان ... صندل سعد و گل سرخ سنون نمایند دیگر اگر خورده لثه از رطوبت که در وی جمع شده
باشد علاج استعمال بنفشه و سعد و قسط یا سیر یا سیم و تنقیه لثه بمرهم زنگار تا گوشت فاسد برآید و انزروت و جوز بوا و نانخواه
و گل سرخ از هر یک برابر کوفته بر وی پاشند بعسل و روغن زرد کاهو و عسل نیز فصل سوم در سیلان خون از لثه سیلان خون از لثه بعضی
شیر ... بسیار ... علامات او آمدن خون و ... است علاج او تا ... بیاض نگردد ... علاج
مضمضه بسماق و گل سرخ کوفته که گلاب کرده باشند یا سرکه و حب الآس یا زیتون یا گلنار پخته باشند نمایند یا شب یمانی با آب
و سرکه جوشانند یا با زاج و عسل ... در سرکه و آب پخته مضمضه نمایند و اگر سوزش ظاهر گردد و لثه بروغن مصطکی مضمضه
نمایند صفت آن روغن گل پانزده مثقال مصطکی کوفته دو مثقال بآتش نرم بجوشانند تا مصطکی حل شود و بعد از آن نزار فه
در روغن مورد مانده و دارو و از جهت انقطاع خون این دوا فایده دارد و شاد بلوط اقسام گلنار و گزمازو و سماق و شب یمانی حب الآس
همه را بکوبند و بر لثه پاشند سنون جهت لثه خاصیه مازو کبود رنگ سوخته و پوست پسته نرم کوفته سنون دیگر گزمازو یک
حب گل ارمنی اهل از هر یک درم دار صینی نیم درم نرم کوفته و لثه و شب یمانی ... ورق ... کوفته و قند با عسل ...
سنون سازند لثه را محکم سازد و دندان را سفید نماید سنون دیگر تخم گل و اگر نباشد گل زرد و ... کرنا ... هندی اجزا برابر
بکوبند کوفته استعمال نمایند فصل چهارم در ناسور لثه علامات او گوشت زیادتی و صلابت لثه آن علاج آنکه ...

تقلید قیوطی پاک سازند لیکن از این ماییج و ابرو باشند کزمازو عاقرقرحا از هر یک دو درم هبید زرد مثقال زعفران نمک بادیان
از هر یک یک درم گل خشک کبابه و نوشادر و کندر یا از هر یک نیم درم کافور یک درم کوفته بیخته برزو باشند و مضمضه نیز کنند
و کزمازو و عرق کرده باشند نمایند و پرهیز از حلوا و خرما و انجیر نمایند و غذا مرغ و تیهو و آب نخود و تنگو کنند و اما نبات دندان اگر است
و اگر ضعیف باشد قطع نمایند و این از اعمال دست کاریست و بعد نیکو کرده است و بر کودکان که دندان بآسانی بر آید صحیح آنست که کاست
حتی الوسع که خوش بر آمدن دندان است بچیزهای نرم و چرب مالیده چون چربی بط و چربی مرغ و مغز سر گوش و عسل و روغن بادام و تخم گل
نموده و شیر بسیار آمده موضع دندان مالند نفع کلی دارد و اگر در تنقیه بود و طفل مضطرب باید که گل شفا بحور شانند و با روغن گل ترنج
دندان نهند و آب عنب الثعلب بر روغن نیز بنهند و انگشت بران چرب نموده بر زبان دندانک کنند و باید گذاشت که چیزی خاید تا باد
تحلیل خرج نشود و در محل ظاهر شدن دندان و سر و پا گوش کردن و منه چرب ازند و در گوش روغن بادام و گل شیر گرم نموده در

باب هشتم در امراض زبان و دهان و اسباب و علامات و معالجات آن مشتمل بر دو فصل فصل اول در سوء مزاج که عارض گردد

در زبان و این چند نوع است نوع اول سوء مزاج گرم که بسبب گرمی بود علامات او سرخی زبان و حرارت علاج فصد قیفال نمایند اگر
امتلای خون بود و مضمضه بلعاب اسپغول و سرکه و گلاب نمایند و روغن بنفشه بادام و روغن بنفشه و کافور در دهان گیرند و شربت
و سماق و آب غوره و این حب در دهان گیرند مغز تخم کدو و خیار و بادرنگ از هر یک یک درم ثبت خشخاش از هر یک نیم درم
کوفته حب نموده در دهان گیرند فائده دارد نوع دوم سوء مزاج که بسبب برودت در زبان شود بسبب غذای سرد و شربها باد علاج
مضمضه بشراب گرم یا شراب گرم با عسل شیر گرم نمایند و کلقند بسیار نمایند و در دهان مصطکی و جوز بوا از هر یک جزو و سعد و سنبل زنجبیل و دارچینی
نرم کوفته حب سازند و خشک ساخته در دهان گیرند و غذا کباب و نخود با دارچینی و ادویه گرم سازند نوع سوم سوء مزاج که از یبوست شود علامات
او خشکی زبان و درشتی و کمی آب دهان علاج غذاها و شربتها که مائل برطوبت بود و لعاب تخم بهی و اسپغول غرغره نمایند و زبان
بروغن بادام چرب سازند بسبب فرط رطوبت سیلان شود علامات او کثرت لعاب علاج مضمضه بسرکه و در سماق بپزند و گلنار و کندر و مازو
نمایند فصل دوم در اورام زبان و این چند نوع است نوع اول ورم زبان که از غلبه خون شود علامات او سرخی و درد و سرخی
آب دهان علامت ان علاج فصد قیفال و فصد رگ زیر زبان و اسهال بجهار شربت و تبرید نمایند و حب یا بیج و اگر زور فتور شد
نموده حقنه نمایند و مضمضه بآب کاهو و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب و کاسنی و گلاب و سماق نمایند و آب گرم اندک لعاب تخم کتان
و مرزنگوش و لعوق سکنجبین یا مثل درم عود و آب گرم و روغن بنفشه یا بونه چرب نمایند و باشند و آب انار مرکب شیرین و سکنجبین آب
شهد و آب انار شیرین و نمک نیز و لعاب اسپغول و آب غوره و نخود آب و تمر و آب انار شیرین جوزبوا گرم چرب کرده مضمضه نمایند با بخیر و تخم مرو و چرب
باشند و با نمک روغن بنفشه بادام چند نوبت نمایند و اگر ورم اندک بود و جهت نضج آن آب گرم و روغن بادام شیرگرم در دهان
گرفتن کفایت بود و اگر سرکه مضمضه نیز باشد سکه در روغن گل و عنب اخضر سفید نوع دوم ورم که از صفرا شود علامات
صفرت زبان و شدت درد و سوزش علاج از مثل علاج دموی اگر احتیاج شود فصد خون کنند و بعد آن آب تمر هندی و آلو بخارا
لیمو و نارنج و آب بنفشه ازین سبل نمایند نوع سوم ورم که از بلغم شود علامات او سفیدی زبان و سستی و بسیار لعاب آمدن و درد و سستی علاج
حقنه تیز قوی و اسهال با یارج و مضمضه با سکنجبین عسل و آب کامه و عسل جهار در زبان مالند و غذا نخود و تدبیر ملطفه نمایند نوع چهارم

ورم سوداوی علامت او سوادی زبان و خشکی جلد و کمی آب دهان و صلابت ورم علاج استفراغ بمطبوخ افتیمون و پرهیز از
غذاهای غلیظ مثل گوشت گاو و مضمضه بشیر تازه یا اندکی روغن بنفشه و نیلوفر یا آبی که در وی انجیر بجوشانند و لعاب تخم
کتان بود و بر زبان روغن کدو کرده و موم آمیخته مالیده باشند مانند روغن سوسن با چربی مرغ و بط در دهان مالند و اگر غلیظ و ورم باقی
ماند بعسل مضمضه نمایند دیگر ورم زبان بسبب خوردن سموم مثل بیش و غیره میشود علامات آن خواهد آمد **فصل سوم در انتفاخ**
زبان و بیرون آمدن آن از دهان و بسیار [illegible] میشود علاج فصد قیفال و مالیدن زبان بآب لیمو و ترنج و در ابتدا [illegible]
[illegible] و اگر تسکین نیابد نمک [illegible] سماق [illegible] آب [illegible] سازند دیگر از بلغم لزج میباشد علاج اسهال
بحب [illegible] ایارج و مالیدن نمک و سرکه یا فلفل و اگر ماده بسیار غلیظ بود نوشادر و سرکه زبان را بمالند و غذا گوشت عصافیر و قلیه
مضمضه بسیار نمایند **فصل چهارم در ضفدع** و این غده است که اندر زبان پدید آید ضفدع را در خراسان [illegible] گویند و این
علت بدین نام زیرا که گویند که در کبودی رنگ با رنگ وزغ [illegible] سبب او خلط غلیظ سوخته علاج فصد و اسهال و مالیدن [illegible]
زرد [illegible] نمک [illegible] نوشادر و زاج و اگر [illegible] نمایند و این [illegible] **فصل پنجم در بطلان**
ذوق و فساد آن [illegible] گرم و سرد [illegible] مثلا [illegible] تلخ و شیرین معلوم نماید سبب او رطوبت [illegible] عصبهای
[illegible] زبان و دهان [illegible] اگر طعم [illegible] غالب است و اگر شیرین بود خون
و اگر ترش [illegible] سودا و اگر [illegible] غالب است علاج استفراغ هر یک [illegible] نمایند و [illegible]
نمایند و اگر [illegible] ایارج و اگر [illegible] اطریفل [illegible] سکنجبین [illegible] سرکه
[illegible] علاج [illegible] غلیظ [illegible] و [illegible] تفرق اتصال [illegible] علاج
[illegible] **فصل ششم در گرانی زبان** از جهت ورم زبان میشود علاج آن مذکور شد دیگر گرانی
زبان از جهت حرارت [illegible] علاج آن [illegible] را آب گرم [illegible] و روغن بادام و نیلوفر نیز [illegible]
[illegible] زبان از رطوبت [illegible] و علامت او [illegible] و سستی زبان و بسیاری رطوبت دهان علاج استفراغ خلط
غلیظ و شربت از عسل و [illegible] غرغره از خردل [illegible] و سرکه چند روز [illegible] و چون از غرغره فارغ شود اندکی نشادر
[illegible] خردل [illegible] غرغره [illegible] و [illegible] و [illegible] نیز [illegible] در آب بجوشانند
غرغره نمایند [illegible] در دهان گیرند [illegible] زبان [illegible] مضمضه بعسل
آب گرم [illegible] نمایند **فصل هفتم در قلاع** و این [illegible] که در دهان و زبان میشود و این چند نوع است **نوع اول** که از
خون بود علامت او سرخی و حرارت [illegible] دهان لعاب بسیار آید علاج فصد [illegible] اسهال و مضمضه [illegible] و رب سماق [illegible] باشند
[illegible] سرکه [illegible] گل سرخ [illegible] جوشانده غرغره نمایند و این قلاع اطفال شیرخوار را بیشتر افتد
[illegible] نمایند [illegible] تا [illegible] غذا سازند در دهان طفل [illegible] سماق
[illegible] روغن [illegible] باشند و مضمضه [illegible] روغن گل و سرکه
[illegible] **صفت ان دوائی** دیگر [illegible] موم [illegible] باشند [illegible]

واندک نوشادر گفته‌اند بلسه کرده غرغره نمایند و اگر جوش قوی با غلیان بود اندک کافور نیز مناسب است با طباشیر و گلسرخ و سماق دوای از جهت
قلاع سرخ تخم گل با گل سرخ و طباشیر ... و عدس و تخم خرفه و کشنیز و سماق و برگ حنا و عاقرقرحا از هر یک ... بنات
با قند مقدار مجموع نرم کوفته در دهان بمالند و در دهان نگاه دارند و بعد از آن اندک سرکه و گلاب با روغن گل در دهان گیرند نوع دوم
قلاع صفراوی علامت او زردی رنگ و تلخی دهان و سوزش زبان [illegible] علاج اسهال بمطبوخ هلیله یا آب تمر هندی و شربت بنفشه و
غذای مزوّر فتق سماک و زرک و آب غوره و تمر هندی علاج دیگر صفت دوای نافع هلیله و صندل سفید تخم گل با گل و عدس و کشنیز و
طباشیر نرم کوفته در دهان پاشند و اگر طفل بود صاحب قلاع اهتمام بعلاج مرضعه نمایند نوع سیوم قلاع که از بلغم شود علامت او سفیدی
رنگ و آب دهان علاج تنقیه بدن بحب ایارج و حب صبر و مضمضه که در آن مامیران و هلیله و عاقرقرحا و مویزج جوشانیده باشند
بادرنجبویه را نرم کوفته در دهان پاشند و دهان را بقند بمالند یا شب یمانی و در دهان مامیران و گلنار و اقاقیا و سازج هندی نرم کوفته با
و با عسل نیز آمیخته در دهان بمالند و نمک و عسل فایده دارد قلاع بلغمی را سکنجبین با آبکامه در دهان گیرند و اکلیل الملک و لعاب
و انجیر با اندک روغن ... و آب بجوشانند و آب آن را در دهان گیرند در اول علت و در آخر فایده دارد و مضمضه در دهان با
و غذا قلیه و مطجنه و اگر طفل بود مرضعه را اصلاح نمایند نوع چهارم قلاع سوداوی سوخته و این بدترین اقسام است از جهت آنکه
مفضی به آکله میگردد علامت او سوادی زبان و الم و حدت و لذع علاج مطبوخ افتیمون و در اول فصد ساق ... نمایند و سازج
و برگ حنا و اقاقیا و برنج و سوسن و صمغ و زعفران برابر گرفته در دهان پاشند و مضمضه بسرکه ... قابض مثل ... اقاقیا
و گل سرخ و عدس جوشانیده باشند نمایند چند کرت دوای دیگر زرنیخ سرخ عاقرقرحا از هر یک جزو برابر کوفته بپاشند دوای دیگر
اقاقیا سازج هندی دو مثقال شب یمانی درم زعفران یک درم سماق و گلسرخ و کشنیز و گلنار و مورد و حضض ... بجوشانند
... غرغره سازند فصل هفتم در گند دهان علت ایست که صورت او رنگ ... دارد و در دهان اندک ...
از دهان بگیرد از جهت بدی ... بوی بد و اما سبب ... علاج فصد و اسهال بمطبوخ افتیمون مضمضه
بسرکه و سماق و ... بعد از آن قلاع بدین صفت آن زرنیخ زرد و سرخ و اقاقیا و ... از هر یک جزوی ... آب
چند نوبت نرم بکوبند و سرکه بر وی پاشند و در آفتاب گذارند تا خشک شود باز کوفته سرکه بر وی پاشند چند نوبت ... خشک
نموده قرص سازند صفت قرص زرنیخ جهت دفع آکله ... زرنیخ زرد و سرخ و آهک ... از هر یک ... درم ...
دو درم اقاقیا شب گلنار از هر یک ... درم بکوبند و بسرکه آمیخته یک هفته در آفتاب گذارند و بعد از آن قرص سازند و خشک کنند
مقدار نخودی کمتر سوده در دهان ... بمالند ... یک ساعت نگاه دارند و بعد از آن روغن و گلاب در دهان گیرند فصل هشتم
در سیلان لعاب از دهان و ... چند نوع نوع اول کثرت لعاب از جهت حرارت معده و رطوبت شود علامت ...
سیل الطعام و بسیار لعاب ... معده ... علاج فصد باسلیق و خوردن ... زرد و سفوف از شیر ...
بریان کرده برابر کوفته باد و مقدار آن قند کوفته ... نمایند و ... غذا ... آب غوره و
آب انار نوع دوم بسیار لعاب از رطوبت و سردی ... معده ... علامت او ... لعاب غلیظ از دهان علاج
گلقند که در مصطکی و انیسون بود و اطریفل ... دو مثقال ... شش مثقال قند کوفته ... اندکی سفوف سازند و مصطکی

کنند غرغره نمایند و غذا مزوّره بدان مطبوخه از حبوب ترتیب نیک شود و نمک نفرمایند بدین طریق ترب را ریزه ساخته بجوشانند و آب آن یک کاسه
باده مثقال عسل سبیل نمایند و پیشتر از ان ایارج خورند بعد از ان آب ترب خورده قی نمایند و مداومت بهلیله پرورده و اطریفل
واصل نمایند **نوع سیوم** کثرت لعاب که از رطوبت دهن شود چنانچه اطفال و پیران را می شود علامت او گرانی در سر و کدورت
حواس **علاج** تنقیه دماغ بحب ایارج و فیقرا و غرغره بآب کامه و اندک باشد و غذا نخود آب و مطبخه و قلیه کرده دار چینی و زیره و زنجبیل
و اجتناب از ترشیها و الوان و فواکه نمایند **فصل سیوم در بخر** یعنی بوی دهان و این چند نوع است **نوع اول** که از حرارت
معده بود علامت او آنست که هرگاه طعام میل نمایند بوی بد ساکن گردد و چون معده خالی شود زیاده گردد و دندانها سپید شوند
علاج آب تمر هندی و آلو بخارا و زرد آلو و شفتالو به آب تمر ساخته آنرا میل نمایند برنج خشک ساخته و شربت سکنجبین با آب
سرد اختیار نمایند و اگر خون غالب بود فصد نمایند و اسهال طبیعت بچهار شربت ورق تیز رب آلو و انار و رب حصرم و عنب و امرود
مرکب فستق سماق و زرشک سازند و این حب در دهان گیرند گلسرخ صندل سفید و سعد از هر یک دو درم هلیله و بلیله از هر یک سه درم
پوست اترج مثقالی طباشیر نیم درم کوفته و بیخته به آب آبی یا سیب کرده گلاب حل نموده در دهان گیرند **نوع دوم** بوی دهان که از
بلغم عفن معده شود علامت او آنست که بخوردن غذا ساکن شود و بشستن دهان بسیار تسکین نیابد **علاج** تنقیه بحب ایارج و
صبر نمایند و قی با آب ترب و ماهی شور و خردل و عسل و گفته اند که شراب در هفته یکبار یا کمتر خورند یا شربت کلی بکر که مقوی تنبیه
یا گلقند یا ایارج یا اطریفل مقوی یا ایارج یا در هفته مثقالی یا از حب صبر و زنجبیل پرورده در دهان گرفته و اطریفل مداومت نمایند
و از طعام که سریع الفساد باشد مثل ماهی و شیره و فواکه و گوشت فربه و غیره اجتناب نمایند و آب کمتر خورند و مطبخه و قلیه گوشت
طیور و گلقند و آب عسل و خائیدن مصطکی و این حب فائده دارد صفت آن قرنفل و اشنه نمک هندی هلیله قاقله از هر یک دو درم
صبر بوزن همه کوفته حب سازند شربتی دو مثقال ختیار نمایند و بسیار خوردن کرفس بوی دهان بر طرف سازد و حب بلا بر و قرنفل و آمله
و سعد و سنبل و پوست اترج و مصطکی از هر یک دو درم مشک قرنفل و جوز بویا و کبابه و زنجبیل و پلپل نرم کوفته مویز از بیرون کرده لبیاز نده
هر بار بمقدار حب بسیل نمایند حبی که در دهان گیرند و فلفل و قرنفل خولنجان و قاقله از هر یک دو درم مشک دانگی کوفته بیخته بشراب حب سازند
و یا بگلاب **نوع سیوم** فساد لحم یعنی گوشت میان دندان که بسبب رطوبت باشد که از سر بجهت رسد آید علامت او آنست که اگر
مضمضه کنند بچیزی ترش یا شور رطوبت از بن دندان بوی بد ازین میرسد و تسکین بیاید **علاج** تنقیه دماغ بحب ایارج و صبر و سنبل
بسرکه و گلاب که در وی برگ مورد و گلنار جوشانیده باشند با قرنفل و سعد و مشک بگلاب جوشانیده غرغره سازند و مضمضه
دیگر بسرکه با مصطکی جوزبویا از هر یک دو درم نرم کوفته در خرقه کتان بندند و آب یا بگلاب بجوشانند و غرغره کنند و صباح و شام
صندل و سعد در دندان مالند دیگر از جهت فساد لحم که ایم از میان گوشت بن دندان خون آید **علاج** مضمضه بسرکه و گلاب
و سماق **نوع چهارم** بوی دهان که از فساد دندان و خورده شدن آن شود **علاج** کندن دندان و پاک ساختن آنچه در و
آمده از چرک و مضمضه بسرکه و دو قاشق ماء با یک پیاله کرده حاقرقرحا و گل زاز جوشانیده و سنونهای خوشبو که از صندل و گلسرخ
و سماق و سادج جوشانیده باشند نمایند و هر روز دندانها را پاک سازند و بعد شستن دهان را بروغن جیر سازند دیگر بجهت آنچه که
در بینی بود و بوی بد از دهان می آید **علاج** تنقیه دماغ و شستن بگلاب اندک سرکه **باب سیوم در امراضی که عارض**

میشود در حلق و لهات و اسباب و علامات و معالجات آن مشتمل بر هفت فصل است **فصل اول** در اورام لهات یعنی
گوشت پاره که بر بالای حنک و کام بود عارض میگردد و مراد از انواع ورم **نوع اول** ورم که از خون بود علامت او سرخی
لهات و انتفاخ آن و اندوه و ملال و امتلای و اذی با نفس در محلی که چیزی فرو برد **علاج** فصد قیفال و اسهال طبیعت بطبوخ خیارشنبر
و ترنجبین و غرغره برب شاه توت یا رب نیلوفر یا گلاب سرکه یا آب بیخ یا دوغ گاو که در وی عدس کوفته انداخته باشند و اگر بدین نیک
نشود غرغره بگلاب و پوست انار و مازو و سماق و حب الآس نمایند و کشک جو بروغن بادام و شربت نارنج و آب آلوی بخارا و تمر هندی
دهند و اگر قبض بود شربت لیمون و آب بی و سبوس گندم پرورده غذا گوشت مرغ که در پختن سماق یا رب انار بود **نوع دوم** ورم لهات که از
صفرا بود علامت او تشنگی و خشکی دهان و درد قوی **علاج** تلیین طبیعت بمطبوخ خیارشنبر و ترنجبین و غرغره آب عنب الثعلب و آب
کاسنی و آب شاه توت یا آب لسان الحمل و گلاب و آب کشنیز و لعاب اسپغول و لعاب تخم آبی و خیارشنبر در دهان گرفته غرغره سازند
کشک جو بروغن بادام و شیره خرفه و شراب خشخاش و غذا مزعفر مانند آب انار سازند **نوع سیوم** ورم بلغمی علامت او خارش
ورم و سفیدی رنگ و قلت درد **علاج** تنقیه بدن از بلغم و غرغره بشربت سکنجبین و روغن تخمین کوفته حل کرده باشند یا زنگار و انجیر
و صبر و سونیز و انیسون کرده بجوشانند و در آب آن بکام آمیخته نمایند یا قسط و آب عسل و اگر قوی تر خواهند اندک نشادر آمیخته
نمایند و غرغره سازند و بجوشانند و نیم گرم نمایند و در دهان بر دارند و غذا نخود آب با ادویه گرم مناسب است **نوع چهارم** ورم لهات
که از سودا بود و علامت او صلابت مایل بسواد **علاج** تنقیه بدن از خلط سودا بمطبوخ افتیمون و غرغره با آب گرم و رب توت [illegible]
و علاج بریدن بحدید بشرط آنکه تمامی لهات ورم نداشته باشد چه آنکه ممکن نیست بریدن در محلی که اصل لهات ورم بود زیرا که
وقت آفات بسیار متصور است و در زمانی که سر لهات ورم داشته باشد و بعد از فصد و مسهل بریدن را فایده گفته اند **فصل دوم**
در سقوط لهات یعنی سست شدن و افتادن بغیر ورم علامت و آنکه بیابد مریض این که گویا چیزی معلق آویخته حلق است
و هر گاه دهان بگشاید در زبان بیرون آید رنگ آن بر رنگ لهات دراز تر است از آنچه بود و این نوع است **نوع اول** از جهت حرارت
و رطوبت بود و علامت حرارت و تب بسیار آب دهان **علاج** غرغره با رب العسل و آب زعفرانی و گلاب الشراب بجوشانند [illegible]
فسرده باشند غرغره نمودن فایده دارد و شب یمانی و شلغم [illegible] کوفته و اندک نشادر در دهان [illegible]
بر لهات دمند یا کفچه چوب بر لهات گذارند و طلا بپایان سر او از نبات و اقاقیا و گل ارمنی با گل سرشوی سوخته با [illegible]
آبی گیرد و سوده کشنیز خشک جوشانیده آمیخته نموده گذارند و از جهت افتادن لهات مازو و گلنار [illegible]
کوفته بکفچه اند که بر سر لهاة گذارند و اگر اصل لهات باریک شده و سر لهاة غلیظ بود سر او را آنست که غرغره آب گرم که [illegible]
نمایند و بعد از آن غرغره به چیزهای قابض مثل آب انار که با [illegible] و عصر کرده باشند و آب عنب الثعلب و آب کشنیز [illegible]
لهاة باریک و سر او غلیظ که سفید گردد اندکی از او ببرند و غرغره بسرکه و گلاب و سماق نمایند و اگر خون ظاهر گردد [illegible]
گل ارمنی و صمغ عربی باشند و مریض را از سخن کردن بسیار و فریاد زدن منع نمایند و صواب است که او را [illegible]
حد بریدن خطر عظیم است **فصل سیوم در ذبحه** یعنی ورمی که حادث میشود در اصل زبان از جانب حلق [illegible]
و پیش حلق و از این گوشت تا آن گوشت [illegible] شود و از این جهت را نام ذبحه گذاشته اند صلابت و آنست که [illegible] چیزی فرو برد

نماید که قی و بیرون دو بینی بیرون آید و نتوانند که حکایت نمایند و چشمها به رفته و لعاب از دهان بر آید و ورم در حلق
بیشتر در موضع ظاهر میشود و اگر ورم در ظاهر حلق بود بسلامت نزدیکتر است و اگر ورم ظاهر نباشد صعبتر است این دو نوع است
نوع اول آنچه که از خون سوخته غلیظ شود علامت تنگی نفس با علامت حرارت **علاج** فصد قیفال و تلیین طبیعت به آب فواکه و ترنجبین
و حقنه نرم و آب آلوبخارا و آب کشنیز سبز با روغن بادام و اگر طبع نرم بود شربت زرک فائده دارد و پوشش در بندی و روغن و گل ارمنی و
صندل و عدس از هر یک برابر کوفته بسرکه و آب کشنیز طلا سازند و غرغره بسماق و آبی که در وی عدس جوشانیده باشند و آب شاه توت و آب کشنیز
نمایند و غذا اگر و ماش و آب تمر هندی و آب انار سازند و اگر ورم تحلیل نیابد غرغره بشیر گرم و شکر و روغن بادام فائده دارد **نوع**
دوم آنچه که از خلط غلیظ بلغم علامت ضیق نفس با علامت برودت **علاج** حقنه حاده و غرغره به رب جوز و [illegible] اندک [illegible]
و غذا نخود و نیم کوفته و ماش [illegible] در شوربا مرغ و اگر دیر مانده شود [illegible] گیرد و [illegible] نفس تنگ شود غرغره بمنضجات مثل بنفشه و انگور [illegible]
و تخم مرو و لعاب تخم کتان [illegible] و اگر سرد [illegible] کافور [illegible] خون سیاوشان کتیره و کندر و صمغ عربی از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته بر
پاشند و اگر [illegible] **علاج** [illegible] سفیداب [illegible] بعد از آن غرغره بسماق و گل مختوم با گل ارمنی نمایند و اگر حرارت
عارض گردد غرغره بسفیده تخم مرغ و روغن فائده دارد **فصل چهارم در خناق** [illegible] نرسیدن هوا مطلوب به نفس [illegible]
سبب آنکه ورم در عضلات داخل حلق بود و دیگر از جهت زائل شدن فقره از فقرات رقبه از موضع خود بسبب آنکه ضربه و سقطه یا بجهة ورم
عضله که میل بداخل نموده یا از جهة تشنج عضلات یا از جهت باد غلیظ که در مفصل عضلات [illegible] و این را خناق کلبی گویند و بدترین خناق
بود دیگر خناق بسبب احتباس استفراغ معتاد مثل استفراغ خون حیض و خون نفاس میشود و گاهی منتقل میگردد و ماده خناق به سینه
عارض میشود [illegible] و بعضی اوقات نازل بسوی عصب شود و موجب تشنج گردد و گاهی [illegible] آید و خناق قلبی حادث شود
و موجب هلاک گردد و بعضی اوقات بمعده نازل گردد و موجب [illegible] بعضی شکم روان شود و موت [illegible] خناق بسبب تشنج بیشتر [illegible]
بود علامت مطلق دشواری نفس سرخی روی کشاده ماندن دهان و بیرون آمدن زبان و تیره رفتن چشمها و کشاده ماندن [illegible]
تا رفتن [illegible] بسیار است که آنچه سرد از بینی بیرون می آید و بسیار است که با تب [illegible] این خناق می باشد و آواز مخنوق مثل صوت کسی که زکام
دارد [illegible] زیاده گردد علاج ندارد و زمانی که دهان کسی که خناق شده باز نمانند و زبان او بیرون آید و معین نشود که در کجا ورم دارد این
صعبترین اقسام خناق است و انواع این ورم چهار است **نوع اول** خناق که از خون غلیظ شود علامت [illegible] سرخی روی و امتلاء عروق
و لهب در حلق و شیرینی دهان **علاج** فصد قیفال [illegible] حجامت ساقین [illegible] اگر احتمال [illegible] دارد خون بکشند اندک اندک بردارند و اگر احتمال
نداشته باشند قوة قوی بود خون آنقدر بردارند که غشی نزدیک برسد [illegible] و اگر قوت ضعیف بود خون اندک اندک گیرند [illegible]
آنکه سقوط قوت یا اشتعال نفس [illegible] میباشد و اگر صاحب خون حیض بود یا استفراغ معتاد فصد صافن و حجامت بر ساق نمایند و [illegible]
قائم مقام فصد گفته اند نزدیک [illegible] قوه بعد از آن طبیعت را به آب فواکه نرم سازند و مطبوخ و خیار شنبر با حقنه نرم و حجامت بر [illegible]
و [illegible] نمایند [illegible] و گاهی [illegible] در حجامت مبالغه نمایند و آب جو که با عدس [illegible] پخته باشند [illegible]
غرغره بسرکه و گلاب سکنجبین [illegible] عناب [illegible] آبی که در وی عدس [illegible] تخم کاهو و تخم کاسنی جوشانیده باشند و شاه توت [illegible]
دارد و اگر درد قوی باشد [illegible] شیر [illegible] غرغره نمایند و اگر ورم ظاهر نشود و چاک نمایند و اگر در چهار روز [illegible] غرغره [illegible]

[illegible]

مثل انجیر و مویز دانه بیرون کرده و خیار شنبر با ماء العسل و با خمیر گندم با آب انارین حل کرده یا آنکه عدس مقشر و کلنج و بیخ سوسن از هر
یک مثقال با آب بجوشانند و صاف نموده غرغره سازند از جهت آنکه منفجر سازد و برود یا با تخم مرو لشیر آمیخته غرغره سازند یا با شیر شکر
در روغن بادام و شکر شیر گرم و اگر قوی تر خواهند افیون در آب عسل حل کرده غرغره سازند و اگر ورم سرد بود و چرک بیرون آید عسل غرغره
بسکر و روغن بادام شیرین نمایند و اگر جراحت پاک شود زرده تخم مرغ و نشاسته و کتیرا به روغن بادام بهم آمیخته غرغره نمایند
و اگر خشونت در دهن درد بود لعاب اسپغول و خطمی و روغن بنفشه یا بادام غرغره فایده دارد و اگر سر زبان [illegible] تغیر پیدا کرده و
سفید شده و نرم گشته بسر انگشت تا بالای زبان بزنند تا سرد شد و از فوائد آنچه در تخصیص بود مثل غوره و ریواج و شاهتوت و آلو و
سیب ترش و غذا شیره سبوس با روغن بادام و آش سماق در شوربای مرغ و عدس مقشر کرده و اسفاناخ و کشنیز تر باشد و نخود
آب و به آخر فایده دارد نوع دویم خناق که از صفرا بود علامات او تشنگی و اندوه و تلخی دهان و خشکی آن علاج فصد و تلیین
طبیعت با آب تمر هندی و آلو بخارا و آب انارین و خیار شنبر و آب شعیر که در عناب جوشانیده باشند و شربت بنفشه و غرغره
بسکر و گلاب یا سکنجبین و رب شاهتوت و آب لسان الحمل و برگ [illegible] و روغن گل [illegible] مالیدن فایده دارد و بعد از روز دوم
و سیوم غرغره بچیزهای محلل مثل آنچه در نوع دموی مذکور شد و شیر خرفه و آب [illegible] و لعاب اسپغول و شربت خشخاش میل
نمایند و ضمادی که ماده را بجانب [illegible] کشد از رب شاهتوت و قرا قروت و دو دانه دانه بیرون کرده و در روغن [illegible] بهم آمیخته بر گلو کنند [illegible]
خارج و غذا عدس مقشر با روغن بادام شیرین غرغره با آب لسان الحمل و فاشق و آب عنب الثعلب یک قاشق و گلاب و قاشق [illegible]
الحمل نیم قاشق بهم آمیخته نمایند و درین قسم مبالغه در تبرید و ترطیب باید از نوع دموی سازند و در نوع دموی مبالغه در تحلیل نمایند
نوع سیوم خناق که از بلغم شود علامات او تهیج روی و چشم و سفیدی روی و کثرت لعاب و دشواری چیز بگلو فرو بردن علاج تنقیه
دماغ بدین حب [illegible] یا حقنه حاد و غرغره با [illegible] و عسل یا سکنجبین عنصلی و آب [illegible] و خردل و مویزج و عاقر قرحا و فلفل و زنجبیل و
جوز و آب بادیان [illegible] هر کدام آنچه میسر میشود کوفته آمیخته نموده غرغره سازند و در ابتدا از رب شاهتوت غرغره سازند با [illegible]
عاقر قرحا و مویزج و اگر علت صعب بود و شیشه حجامت بر گردن گذارند و بزنند یا آنکه عسل یا [illegible] طلا سازند تا آنکه [illegible]
گرد و غرغره بسکر و عسل و آب [illegible] ساخته فایده دارد و خاکستر خطاطیف [illegible] آمیخته غرغره نمایند غذا شیره سبوس گندم با تخم [illegible]
و قند و نبات در [illegible] فایده [illegible] و نخود آب [illegible] زرده تخم مرغ نیمبرشت اختیار نمایند نوع چهارم خناق از سودا علامات او [illegible]
کمودت رنگ و علیل و خشکی دهان و ترشی و حالتی شبیه بتب و در موضع ورم علاج فصد باسلیق و حقنه متوسط و غرغره با آنچه مذکور
شده در نوع بلغمی [illegible] با [illegible] طلا سازند و بعد حمام و غذا نخود آب و [illegible] و غیره آنچه مذکور شده در نوع بلغمی یا خناق
کلبی علامات او آن است که نتواند نگاه کرد بجانبی و تا [illegible] باشد بر انگیزد [illegible] شاید وقتی که باشد از زوال قفا اما وقتی که از زوال
عضلات داخل بود علامات او کشاده ماندن دهان و بیرون آمدن زبان علاج فصد و تلیین طبیعت و حقنه و [illegible] آنجا [illegible]
شبیه مثل حجامت و گذاشتن ضماد [illegible] مثل [illegible] و [illegible] بلعاب اسپغول سازند البثور فی الحلق
در حلق خشونت و بثور میشود [illegible] میشود علامات [illegible]
[illegible] علاج فصد نمایند [illegible] و روغن بادام [illegible] نمایند [illegible]

وجراحت گردد بموم روغن و مرهم کافوری علاج نمایند و علیل را فرمایند اندک فرو برد یا زرده تخم مرغ **فصل پنجم در علق**
و آنچه بحلق چسپیده از و دیگر سبب خوردن آب چشمه و ایستاده و غیره علامات او کرب آمدن خون رقیق و احساس نمودن بالکه چیزی
در حلق است علاج آنست که دهان را در برابر آفتاب بگشایند و چون معلوم گردد که علق که زلو و شلوک میگویند هست آنرا بمنقاش
بگیرند و تسهیل نمایند در گرفتن آن و اگر زلو دور بود غرغره بحنظل که تحقیق است و سرکه چند نوبت نمایند یا بسرکه و حلتیت یا سرکه و نمک
یا آب پیاز یا سپاه دانه و [illegible] را کوفته در حلق باشند و اگر بدینها بیرون نیاید مریض را فرمایند که بحمام رود و [illegible] دیر زمانی تشنگی
صبر نماید و چون تشنگی شدید شود فرمایند تا پارۀ یخ نزدیک دهان گیرد یا مضمضه بآب سرد کنند و چون نمایان شود او را با سوزن یا بمنقاش
بگیرد و بعد از آن خون سیاوشان و دم الاخوین و گل ارمنی در دهان باشند و اگر خون از حلق می آید باشد گلنار و سماق
و پوست انار بجوشانند و غرغره سازند و گلنار و خون سیاوشان و کندر نرم کوفته در دهان باشند و اگر زلو در معده چسپیده
قی فرمایند بآبی که در و سبز ترکی و آب برگ شفتالو بود از حیله که اگر در معده بود آنست که علیل را به حمام در آرند
بعد از آنکه غذا السیه خورده باشند فرمایند تا آب سرد در دهان گیرد و چون گرم شود باز اعاده کنند از جهت سردی آن بدهان
می آید از معده است **فصل ششم در آنچه بحلق و مری چسپیده** از شوک و استخوان یا لقمه کلان و غیره اما آنچه چسپیده
بحلق کلی ظاهر بود یا بنوک بگیرند و اگر ظاهر نبود پایین بود دست بر گردن و پشت او زنند و جرعه آب بدو دهند چند نوبت و اگر
بیرون نیاید چند لقمهای بزرگ بدو دهند و بحمام فرستند و چند نوبت جرعه جرعه روغن بادام یا روغن گل یا کنجد یا غیره میل نمایند
بعد از آن لقمه کلان خورد و قی کند اگر بیرون آمد خوب الا آلتی از آهن یا غیره بسازند و در حلق فرستند و بدان بیرون آرند و
انجیر در آب بجوشانند یا در [illegible] بدان غرغره نماید دیگر کسی که آب در حلق او در آمده علاج او آنست که اورا سرنگون کنند و شکم
او را بشورانند برفق تا آب تمام بیرون آید و بعد از آن حریره از آرد نخود و شیر بسازند و میل نمایند خوردن شراب فایده گفته اند
فصل هفتم در بحوحت صوت یعنی گرفتن آواز از فرود آمدن نزله یا شدت حلق و قصبه و شش و این چند نوع است نوع
اول که از نزله بحلق می باشد علامت او احساس علیل بچیزی که نازل شود بحلق و درشتی و لذع و دغدغه در حلق علاج
تنقیه نزلات و شربت خشخاش و غرغره بخشخاش و عدس و گل سرخ از هر یک دو مثقال بجوشانند و بآب آن سازند دیگر بحوحت
صوت از گرمی حنجره می باشد و اکثر در تبها عارض میگردد علاج شیره آب جو و حریره که از شیره دانه خشخاش سته و روغن بادام ساده شوربا
مرغ و بچه [illegible] و [illegible] و خبازی بود دیگر بحوحت صوت از سردی باشد علامت او آنست که در سرما بجهت
چیزهای سرد خوردن و از جهت باد شمال و غیره پیدا میشود علاج آنست که حبی بسازند بعضی حب بپوستند و در دهان گیرند فلفل و
زعفران سنبل قرنفل بزر [illegible] از هر یک یک مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات یا قند پانزده مثقال همه نرم کوفته در دهان گیرند
و آب آن را فرو برند نوعی دیگر مرکب از زعفران فلفل نرم کوفته حب سازند دیگر این حب فایده دارد مغز بادام و لب صنوبر کتیرا
تخم کتان تفته ده از هر یک دو درم انیسون بادیان و ریشه سوس صمغ عربی از هر یک دو درم فانیذ ده درم نرم نموده حب سازند
و غذا نخود آب یا زرده تخم مرغ نیم بند و حریره که از سبوس گندم و عسل و روغن بادام یا از آرد باقلی یا از آرد کتان ساخته باشند
میل نمایند حبی که از کتیره و مغز بادام و صمغ عربی و [illegible] و تخم کتان و قند یا نبات ساخته اکثر اوقات اختیار نمایند و در دهان

بدارند

نگاه دارند **نوع دویم** بحوحة صوت که از سوء مزاج ارجحیه رطوبت که عارض میشود در حنجره و قصبه ریه علامات او آنست که صاحب او سعفت
درشتی و الم در گلو نمی احساس نمیکند و ثقلی معلوم نماید **علاج** غرغره آبی که در وی انیسون و بادیان و بیخ سوسن کبود انداخته باشند
جوشانیده باشند و هفت مثقال عسل مصفی و اندک عاقرقرحا مخلوط نموده غرغره سازند و زنجبیل پرورده و نبات و بادیان در دهن
بیسازند و شربت بارالاصول لعوق از کتیره و لعاب تخم آبی هر روز خورند و بیخ سوسن کبود و کوفته با عسل دو مثقال بخورند تا شش ماه چون
ادویه رایمدا انجیه غرغره سازند و مویز منقی و پسته و نبات نقل سازند و غذا نخود آب و قلیه خشک دیگر بحوحه صوت از یبوست
حنجره می باشد علامات او خشونت در اکثر اوقات از غبار و دود میباشد **علاج** سینه و شیره سپستان با تخم مرو یا کشک جو با روغن بادام
و لعاب اسپغول و قند فایده دارد و مسکه و نبات با قند و شوربای مرغ فربه هر روز خورند **تشنج** صوت دیگر کوشش آواز جهت فریاد
و تعب و حرکت قوی پیدا شده و حادث میشود خشونت و ورم و الم در حنجره و قصبه ریه **علاج** حمام و آسایش و زرده تخم مرغ
نیم گرفته و شوربای مرغ یا اسفاناخ و حریره سپستان و نشاسته و آرد جواری فایده کلی کند **باب نهم در امراض قصبه**
ریه و نفس ریه و سینه می شود و اسباب و علامات و معالجات آن مشتمل بر هشت فصل **فصل اول در سرفه** بدانکه از جهت
آفت قصبه ریه بود و این چند نوع است **نوع اول** از جهت نزله که بود می آید علامات او و علاج او در سعال که از نزلات سینه و
قصبه ریه می آید مذکور خواهد شد و دیگر سرفه اندک از گرمی قصبه ریه میشود که بسبب حرارت عارض شده و علامات حرارت و اندوه و تشنگی
یا عطش از هوای سرد و آب خنک **علاج** فصد قیفال و شربت از عناب بیست عدد و سپستان سی عدد و بنفشه دو مثقال و قند سی مثقال
بسازند و چهار روز میل نمایند و کتیره و صمغ عربی و مغز بادام مقشر و تخم خشخاش و کشنیز و لعاب تخم آبی یا شربت خشخاش یا شربت بنفشه
و غذا ماش و آب مرغ و اسفاناخ و احتیاط از غذاهای ترش و از غبار و دود و کثرت کلام و چیزهای شور نماید **نوع دویم** سعال که
جهت سردی میشود و اکثر حدوث این سرفه در زمستان بود علامت او ساکن شدن بدخول حمام و آب گرم خوردن و چیزهای گرم میل کردن
علاج شربت برای شیرین بیان انجیر ده عدد بیخ سوس ده مثقال سپستان سی عدد مویز دانه بیرون کرده سی عدد بجوشانند و قند سی
مثقال شیرین ساخته و در احتیاط نمایند و حریره سبوس گندم با عسل یا قند شیرین کرده با روغن بادام فایده دارد و کتیره و تخم
آلو و تخم کتان هر یک دو مثقال مغز گردو با هشت مثقال قند حب ساخته در دهان و غذا گوشت کبوتر یا نخود آب
با گوشت کبک که در وی دارچینی بود و پسته و انجیر خشک و ناطف با مغز پسته و شراب شیرین فایده دارد و از کثرت آب سرد
و چیزهای بارد پرهیز نمایند **نوع سیوم** سرفه که از سبب سردی و رطوبت در قصبه ریه و حنجره شود علامات او بسیار آب دهان
و گرفتگی آواز و احساس خشونت **علاج** غرغره با آبی که در وی انیسون و بادیان و عسل جوشانیده باشند نمایند و حریره جواری
با عسل و روغن بادام و غرغره با آبی که در وی بیخ سوسن کبود و عسل جوشانیده باشند و زنجبیل پرورده خوردن و تنقیه بدن
اگر دیر مانده نشود و شربت بارالاصول و صنوبر کبار با پسته با قند و عسل و غذا نخود آب و مطبخات گوشت کبوتر و کباب ابرهای گرم
فصل دویم در سعال و سرفه حرکتی است که دفع مینماید طبیعت از وی چیزی که در الم از ریه و آنچه متصل به وست و این چند نوع است
نوع اول سرفه که از گرمی مزاج سینه کشش شود و سبب آنکه ساکن بود در موضع گرم یا چیزهای گرم خورده و گرمی کرده علامات
او سوزش و اندوه در سینه و کشش و تشنگی دایم و میل به هوای سرد و از راحت یافتن و سرخی روی و خشکی حنجره و زبان از سرفه گرم

و هو اگر گرم علاج فصد باسلیق گردن [illegible] بود و لازم باشد از فصد و آب کشک جو با نبات و شربت بنفشه بر موجب بنفشه
دو مثقال عناب بیست عدد سپستان بیست عدد پرسیاوشان یک مثقال تخم خطمی آبی [illegible] آب بجوشانند و بیست مثقال قند نقوعا آورده
پنج [illegible] هر یک [illegible] شربت با هفت قاشق آب [illegible] ساخته اختیار و لعوق خشخاش سفید [illegible] هفت مثقال [illegible] سوس [illegible]
آب [illegible] بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده کتیرا و صمغ عربی از هر کوفته بلعاب بهدانه آبی و لعاب اسپغول و پانزده مثقال نبات
آمیخته اندک جوش دهند و اکثر میل نمایند و این مرض [illegible] فایده دارد و حب [illegible] بنفشه خشک از هر یک یک مثقال مغز تخم خیار
و تخم خرفه از هر یک دو مثقال ترنجبین چهار مثقال نرم ساخته بلعاب بهدانه آبی و اسپغول قرص سازند هر یک درمی و الشربت بنفشه
با آب کشک جو باشد و لعوق [illegible] حل کرده اختیار نمایند و دیگر در سعال گرم با ماده و بی ماده تجربه نموده شیر خشت تنها که در زیر زبان گرفته
در شام [illegible] مقدار چهار مثقال تا هفت مثقال [illegible] تسکین یافته و هم طبع را نرم ساخته و تسکین حرارت و تشنگی نموده و دیگر آنکه
حب دهان گیر [illegible] چهار مثقال نشاسته و کتیرا و مغز بادام مقشر و صمغ عربی و بنفشه از هر یک دو مثقال نبات سفید هفت
مثقال نرم کوفته بلعاب حب آبی بسازند حبها کلان هر یک بمقدار باقلی در دهان نگاه دارند و اگر یبوست غالب بود حقنه نمایند
[illegible] که در وی عناب و سپستان جوشانیده باشند و دو مثقال روغن بادام اضافه نموده [illegible] و لعوق لعابها فایده دارد و صفت آن
لعاب اسپغول و آبی هر یک [illegible] قاشق آب انار شیرین و آب خیار [illegible] از هر یک [illegible] قاشق و نیم کتیرا صمغ عربی و مغز بادام مقشر
از هر یک یک مثقال قند [illegible] از هر یک پانزده مثقال تخم خشخاش کوفته پنج [illegible] مثقال لعوق سازند و اندک اندک
در دهان گذارند و سینه را بدین موم روغن بمالند موم سفید با روغن گل یا روغن بادام حل کرده و خوردن انار شیرین فایده
دارد و آب [illegible] با روغن بادام و اسفاناخ و اندک کدو مناسبت و نخود آب که در وی ماش مقشر و کدو و اسفاناخ بود و کشک جو
با روغن بادام و ماهیچه و مرغ وقتی که تب نبود اختیار نمایند و حریره و سبوس [illegible] روغن بادام و اگر حرارت نبود زرده تخم مرغ نیم
برشت و شیر و شکر میل نمایند نوع دویم سعال که از برودت سینه و شش بود سبب آن است که در هوای سرد ساکن گشته
و چیزهای سرد میل نموده و استفراغ مفرط نموده علامت آن احساس سردی سینه و اذی یافتن از هوای سرد و راحت یافتن از هوای
گرم و حمام و قلت عطش علاج گلقند عسلی با آب انجیر و زبیب و اصل سوس جوشانیده و لعوق گرم از بادیان و تخم کتان
و تخم [illegible] داده [illegible] و حب صنوبر و مغز پسته و بادام و صمغ [illegible] و کتیره و بدل آب عسل آب کرده خورند یا عسل با تخم
کتان [illegible] داده با اندک فلفل آمیخته لعوق از جهت ضیق النفس که از برودت بود و حب صنوبر ده درم مغز بادام مقشر دوازده
درم رب السوس [illegible] سه درم عسل و قند بقدر حاجت و خوردن انجیر خشک و چلغوزه و بادام گفته اند قطع سعال مزمن می نماید و عسل را
با آب انار بجوشانند تا [illegible] و غذا قلیه از گوشت [illegible] کبک و طیهو [illegible] و نخود آب که از گوشت مرغ بود و آش و اگر [illegible] عدس و
حریره سبوس گندم که در قند و روغن بادام بود و گوشت گوسفند را قلیه [illegible] سازند با مغز پسته و اندک آب [illegible] ترنج شیرین جوشانیده
فایده دارد و موم روغن بر سینه بمالند و ناطف از عسل که در وی مغز پسته بود و اجتناب از هوای سرد و آب سرد و چیزهای سرد
نمایند نوع سیوم سعال که از یبوست و خشکی شش بود علامت او آنست که در وقت حرکت زیاده شود و در حالت
گرسنگی و تشنگی و از حمام و از چیزهایی که رطوبت دارد فایده یابد و ضیق النفس و سرعت نبض علاج اگر تب بود آب کشک جو

[illegible]

و ورم لب در آن زمان و شربت بنفشه و لعاب اسپغول و آب خیار و جلاب قدری بیاشامد و روغن بادام و نافع و حب سپستان [illegible] در سینه و [illegible]
مالند و در آب لعاب تخم آبی بگدازند و این حب در دهان گیرند سپستان [illegible] مثقال تخم [illegible] و مغز تخم خیار [illegible] صمغ عربی [illegible]
یک مثقال با لعاب اسپغول بسازند و حمام فایده دارد و حریره سپستان با روغن بادام و شیره [illegible] چون خورده باشد و گوشت مرغ [illegible] سینه
[illegible] باشد با روغن بادام و خشخاش **نوع چهارم** سرفه [illegible] سینه [illegible] عارض میشود [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] غالب [illegible] و کثرت [illegible] آمدن [illegible] خواب [illegible] سینه [illegible] بلغم در حلق **علاج** [illegible]
از بلغم [illegible] اگر امتلا بود از بلغم و شربت زوفا [illegible] موجب [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
دو مثقال [illegible] و تخم [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] یک [illegible] بقوام آورده [illegible]
دیگر این دوا مناسب [illegible] فلفل [illegible] مغز بادام [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] حب [illegible] گیرند [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] بادام [illegible] با عسل بسازند [illegible]
[illegible] از خواب [illegible] نماید [illegible] آرام گردد این حب در دهان گیرند **صفت آن** [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] بسازند و غذا کباب [illegible] خشک یا نخود آب و حمام گرم [illegible] و ریاضت [illegible] طعام [illegible] قرارت [illegible] غذا فایده دارد
و از شوربا [illegible] فواکه [illegible] نمایند **نوع پنجم** سعال که از اخلاط غلیظ [illegible] سینه [illegible]
بخارات غلیظ [illegible] از معده [illegible] سر رفته و بسینه آمده باشد یا آنکه از جهت [illegible] از جهت [illegible] شود [illegible]
[illegible] گردد علامت آن است که [illegible] کلام بود و بعد [illegible] اخلاط غلیظ بیرون آید و گرانی [illegible] سینه [illegible] بلغم [illegible]
و اگر [illegible] بود [illegible] اگر [illegible] بود [illegible] دلالت بر [illegible] دارد و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بر [illegible] **علاج** [illegible] زوفای [illegible] [illegible] مثقال [illegible] سوسن [illegible]
مثقال [illegible] بادیان [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] بقوام آورده [illegible] سکنجبین
[illegible] با [illegible] [illegible] نماید و اگر [illegible] سپستان [illegible] و [illegible]
و آب [illegible] سکنجبین [illegible] نمایند و [illegible] روغن بادام [illegible] سکنجبین [illegible]
تخم [illegible] نخود [illegible] کوفته و [illegible] اندک [illegible] بادیان [illegible] جوشانند و آن را [illegible] نمایند **صفت** [illegible]
و ادویه بادیان [illegible] از هر یک [illegible] مثقال مغز بادام [illegible] مثقال فلفل [illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] لعاب [illegible]
صفت [illegible] دیگر [illegible] مر اجزا [illegible] بسازند [illegible] سازند
[illegible] استعمال [illegible] از رطوبت بود [illegible] آمده باشد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] دارد و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان [illegible] گندم [illegible]
[illegible] فلفل [illegible] فلفل [illegible] گوشت [illegible] مناسب [illegible] بنفشه [illegible] نمایند **نوع ششم** سرفه که از گرمی [illegible]
[illegible] علامت [illegible] حرارت [illegible] **علاج** فصد [illegible] حرارت [illegible]
لعاب اسپغول [illegible] بنفشه [illegible] لعاب [illegible] و صمغ عربی [illegible] لعاب [illegible]

از صندل و عرق بید مشک و موم روغن زرد روغن کدو و با دام و جد سینه الیدان و غذا آنچه در سعال از حرارت مذکور شده است
نوع هفتم سرفه که از ماده سودا که در سینه بود علامت او آنکه آنچه آید تیره سیاه و کدر و دید رنگ با سایر علامات سودا علاج
سر به که از سپوس گندم بقند با عسل و سپهال سودا غذا آنچه از آب گوشت مرغ با گوشت گوسپند جوان باشد نوع هشتم سرفه که از و
تیز که از سر حلق و قصبه ریه می آید علامت او احساس نزول چیزی که حلق و مجاری نزله می رسد و تقدم زکام که در حرارت و سوزش
داشته باشد و غذا الف مجاری آن در صفت آنچه می آید تیزی اگر ماده اندک بود سرفه خفیف و اگر ماده قوی سعال شدید بود
و اگر دیر ماند شود به سل سکند و علامات این سرفه آنست که شب شدید و بعقب خواب غالب بود علاج شربت خشخاش اختیار
نمایند و غرغره … و درم عدس هفت مثقال کزبری … کوبیده دو مثقال بجوشانند و بآب آن غرغره نمایند و اگر غلبه خون
دانی باشد فصد … فایده دارد و شربت … و جواب … نمایند این مطبوخ اختیار نمایند عناب بیست عدد سپستان
عدد مویز دانه بیرون کرده چهل عدد بنفشه دو مثقال بیخ سوس سه مثقال انجیر ده عدد بجوشانند و قند شصت مثقال یا دو چهار یک
ترنجبین بقوام آورده یک قاشق شربت با هفت قاشق آب با مطبوخ زوفا بر همین ترتیب نافع دو مثقال عناب بیست عدد سپستان
چهل عدد انجیر پانزده عدد بیخ سوس سه مثقال مویز دانه بیرون کرده پنجاه عدد بنفشه سه مثقال کتیره تخم آبی از هر یک شش مثقال
با قند قوام آرند و بعد از شربت به دو ساعت با … آش … با روغن بادام و قند اختیار نمایند و اگر در آن یک
جو عناب سپستان باقلی بجوشانند فایده دارد و اگر طبع قبض بود این شربت … نمایند صفت آن عناب سی عدد بنفشه
پنج مثقال سپستان سی عدد برگ گاوزبان سه مثقال بیخ سوس دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده مغز فلوس سی
مثقال ترنجبین بیست مثقال در آن حل نموده شربت ساخته اختیار نمایند لعوقی که درین حالت فایده دارد مغز تخم خیار دو مثقال مغز بادام
سه مثقال تخم خرفه دو مثقال صمغ عربی و کتیره بنشاسته کوفته
و بیخته حل نموده قند یا نبات بقدر حاجت آمیخته لعوق نمایند حبه جهت سپستان
صمغ عربی و کتیره و بیخ سوس از هر یک دو مثقال نبات یا قند سه مثقال مغز بادام … بلعاب تخم آبی اختیار نمایند و حبه
گرمی و خشونت سینه … صمغ عربی … از هر یک … خشخاش یک مثقال … بیخ سوس … مثقال
قند یا نبات ده مثقال نرم کوفته حب سازند یا قرص … اختیار نمایند آنچه نزله را دفع می نماید خوردن خشخاش
… آب … ناشتا … نمایند و حلوا بروغن بادام و ناطف یا لوده فایده دارد و سر را تراشیده گل
ارمنی با گل مختوم با آب … سرکه … ضماد نمایند و در سر روغن بید که در و خشخاش با پوست جوشانیده باشند بمالند
صفت روغن بید آب برگ بید … روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند باقی … و زعفران … نمایند
و سر … بخار … ماده را … باز دارد و دیگر … گرم نموده … دارند و غذا حریره سپوس گندم
یا … قند … بر آید در روغن بادام و قند
نمایند … روغن بادام … کتیره … تخم مرغ نیم برشت ماهی سفید بریان بروغن بادام و
… شوربا … است بحمام … گرم … غرغره … سعال …

دبان

در دهان گیرند تا ماده را غلیظ سازد و از سیلان منع نماید و اگر شدید باشد سر را بتراشند و در حمام نوره بمالند تا سرخ گردد و یا بجز فه
درشت بمالند و دیگر بدن کفایت شود و خیری با آب انجیر آمیخته گذارند تا آماس زند و بعد سر را بغ نهند تا منجر سیل شود و در این علاج
حبس آنچه نازل میشود بسینه و چشم و سر و معده را نفع تمام دارد **نوع نهم** در سرفه که از خلط غلیظ سرد که از سر بسینه آید علامات
تقدم زکام بارد و خلط آنچه از حلق می آید و سپیده شدن آن خصوصا پیراز و احساس بخیری سرد که نازل میشود بسینه و کشش
اندک حرارت و حدت می نمود در چهره و سینه و ببینی **علاج** بر سر بخور گرم یا جوز گرم بنهند و گرم کنند و بعد سر تنجار شراب که
در وا آهن گرم یا سنگ گرم انداخته باشند و دارند و ماده را بجانب بینی بجوشی بنا بدانند که ماده آن فتیله و سطوکه غیر جنس
کبود ببندند و بر زبان و در شیشی بتنی را از آن دیار الدمسل و شربت زوفا اختیار نمایند و تخم کتان نفخ ده با عسل ماند که قابل معجون
فائده دارد و لعوق کنند و لعوق کرنب و لعوق عنصل خورند **صفت لعوق کرنب** آب کرنب سه جزو عسل صاف یک جزو نیم جوشا
بآتش نرم تا بقوام آید و در کتیرا و صمغ عربی آمیخته و قدری قند با نبات بعد از آن اختیار نمایند و از تخم بقشری نیز وب سکنجبین
صبر مغسول سه درم تربد دو درم ربع سوس سه درم حب بخوره و نوبت اختیار نمایند و بجام نبرند و با وامکه ماده نضج یابد و نبات
مقعد و دست ها و پا ها و چیب مفصلات و نیدا بر روغن گرم بمالند و غذا نخود و دهر بریو عسل روغن بادام و آنچه در زکام بارد گفته
شد عمل نمایند **نوع دهم** سعال که از ماده که در معده بود و سینه نرسیده آید علامات از سرفه در وقت امتلاء معده از طعام و شراب
و نزدیک به هضم و نقصان او در وقت خلاء معده **علاج** تنقیه معده بقی و اسهال **علاج** بشربت بنفشه و زوفا و جلاب انجبار
سینه شش میشود علامات و ثقل نمود نیز و درم **علاج** سعال که از بلغم سده نمایند و دیگر سرفه از جهت قرحه شش سینه و ذات الجنب
و سل میشود و علاج هر یک جدا در آمده است انشاء الله تعالی و دیگر سرفه از جهت ورم حلقوم و حجاب حاجز و حجاب که میان قلب و شش است می شود وسوسه
جهت ورم جگر و از جهت شراب که در حلق ماسته و عارض میشود **علاج** شربت زوفا و بنفشه و لعوق از کتیرا و صمغ عربی و لعاب
آبی و تخم خیر و رب نبات و فصد و حجامت و اسهال صفرا بایارج فیقرا و آلو بخارا و شیر خشت و سقمونیا و تمر هندی و سبوس گندم بارد بشویند
و بادام و قند و لعاب تخم آبی و لعاب بیغول و قند با نبات شیرین خشک با عرق گاو زبان اجتناب نمایند و از خوردن آب سرد و
چیزهای ترش اجتناب نمایند و در ده تخم مرغ نیم برشت مناسب **فصل سوم** در ربو و این علتی است که حبس النفس نیز نامند
مخصوص بر بیت الصدر که در قصبه ریه یا در عروق خشنه نزد اطبا باد النفس بیماری است که اضطرابی در سینه بهم رساند تا نفس آید
صاحب النفس نتواند زدن بغیر تنگ مگر وقتی که سر خود را راست گیرد و سیل سپس نماید تا مجاری نفس گشاده گردد و این چند نوع است
نوع اول ربو که از بلغم غلیظ لزج که قصبه ریه را بپوشد و بجزئی بسا خته علامات تنفس شدید و لی استعداد و حرقه و سینه و نفخ
کلو آمدن و تنگی نفس خاصه در محل حرکت اگر اسهال بلغم بر نیاید تنفس میشود و استسقا **علاج** استعمال مدرات ملطفه منضج کند
بسیار گرم نباشد جهت آنکه اگر دوای بسیار گرم بود ماده را تحلیل کند و سفید و رقیق تحلیل یابد و غلیظ باقی ماند پس
مناسب آنست که ادویه معتدل الحراره استعمال نمایند و حضرت اولی است که مفرد علاج کنند و گرم و بعد منضج شود و بر طبع
دانچه ملطف و منضج و محلل است شربت زوفا با این طبیخ انجیر و زوفا و عناب و سپستان و برگ گاو زبان بجوشانند و صاف
نمایند و اسهال بلغم تربد و غاریقون و افتیمون و شحم حنظل و ایارج فیقرا و تخم ترب و بیخ سوسن و تخم شبت و شبت بجوشند

ده مثقال نمایند دق تجربه حق ربو و امراض سینه فائده گفته اند خصوصا اگر تربت آمیخته باشد و حب غار لقوق سعال نماید
صفت آن غار لقوق یک درم رب السوس دو درم ترید نجیب درم ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل انزروت از هر یک درم نرم کوفته مقدار نیم
درم تا سه درم حب نموده اختیار نمایند و صمغ حساوه و حب کرم در دهان گیرند فائده دارد و دوشش ربا فائده دارد و تنقیه که خشک
نماید و مقدار دو درم تا سه درم مویز جوشانیده باشند نفع دارد و گوشت تیهو و مرغ دشتی و دراج و خرگوش با نخود نیم کوفته
پخته میل نمایند و شوربای مرغ بسیار نافع است و در غذا خولنجان و دارچینی و الکامه فائده دارد و غذائی که از بلغم حاصل شود مثل
شیربا و انگور و غیره ملاحظه نوع دوم ربو که از امتلای سینه و شش از بخارات حاره که از دل بود حاصل شود و علامت او عظم نفس
و سرعت و تواتر و اندوه و خفقان و شدت عطش علاج فصد باسلیق و تسکین حرارت دل به شربت سیب و صندل و شربت انار و اگر تب
نفخ شیره تخم خرفه با ترکیب و جلاب و لعاب بهدانه و سپستان و پیاشان و برگ گاوزبان و تخم خیار و تخم کاهو با نقیع شیرین ساخته میل نمایند
و مفرح سرد و شربت صندل اختیار نمایند و سکنجبین با جبن و ایارج که از صبر مغسول بود فائده مند است و اطراف را بمالند
در آب گرم گذارند و نفس هوای سرد و معتدل نمایند و آب کشک جو با سپستان و غذا شوربای مرغ کدو و ماش مقشر و اگر او
اسفاناخ و کشنیز تر بود و قلیه کدو مناسب است نوع سوم ربو که ماده غلیظ که در حجاب نفس بود جهت استسقاء و بسبب او غذا
نفاخ بود علامت او عدم ثقل در سینه و سرفه بغیر بلغم و زیادتی علت از خوردن چیزهای بادناک علاج تحلیل ماده و تفتیح سده
برفق آب با بادیان و شربت بزوری و شربت بنفشه آمیخته و ایارج فیقرا نفع دارد و در سینه موم روغن و روغن سداب و روغن بابونه
و سعوط ماده اسطوخودوس چهار دو فائده دارد و یک مثقال اختیار نمایند و جوارش و سنجر … از هر کدام که باشد … نمایند نوع چهارم
ربو که از یبس و خشکی آلات نفس بود علامت آن عدم ثقل و عطش و باریکی صوت و هزال بدن علاج شربت بنفشه و شیر و شکر
در آب انارین و آب کشک جو و شوربای آن با ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و کدو با روغن بادام و مغز بیدانه سپستان با روغن و لعاب اسپغول
و لعاب تخم آبی و اسپغول و آب کدو و آب نیلوفر و بنفشه ترکوفته بر سینه طلا نمایند و موم روغن از روغن بنفشه و موم و گل خیری
سازند و بر سینه بمالند و در آبزن که از بنفشه و خیار و خطمی و نیلوفر ساخته باشند درآیند و غذا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ
و گوشت مرغ اگر تب نبود نوع پنجم ربو که از برودت بود که از جهت هوای سرد یا آب سرد و شیار سرد بر وی غالب شده باشد
و بیشتر این علت عارض میشود پیران را و در ابتدا اندک بود و در آخر محکم شود علامت آن حرارت در سینه بود و عدم التهاب علاج
طبیخ حلبه صفت آن حلبه پنج مثقال بنفشه دو مثقال بادیان یک مثقال زبیب چهل عدد بجوشانند تا صاف نموده بقند شیرین ساخته هر روز
چهل مثقال اختیار نمایند و سینه را بروغنهای گرم بمالند مثل بابونه و قسط و غیره و غذا گوشت کبوتر و کباب و زرده تخم مرغ نیم برشت
دیگر ربو بسبب حرارت که بر شش غالب میشود میباشد علاج او چیزهای سرد دهند دیگر از جهت استرخای عضلات صدر و ضعف
حرارت غریزی ربو می شد علاج فالج نمایند دیگر نفس تنگی از جهت ورم اعضا میشود علاج او شربت بزوری دهند دیگر ربو از جهت
بحران در امراض حاده میشود علاج همان مرض نمایند دیگر بسبب … میشود شربت اسارون کبر و سرکه و عنصل … دیگر
ربو از جهت امتلا ماده در فضای سینه میشود علاج استفراغ مناسب است نوع ششم از انواع سوء تنفس نام میگذارند نقص حجاب
یعنی گسستن حجابی که در سینه و در سر … که اصطلاح میگویند می شود و ترجمی در کتاب معالجات نبود آورده و هیچ کس از اطبا ذکر

ذکر این مرض نکرده و حالت این مرض گشت که صاحب او قادر نیست به آنکه راه تواند رفت و گفتها بر داشته و فتیح که سرفه میکند مختنق
میکند و نفس با رنگ شبیه بسته رفته و تب لازم در غایت تندی و در عضل و ضلعی بجهة آنکه این غشا متصل بحجاب [illegible] است سبب این
سوء مزاج گرم خشک باین غشاء میشود این حرارت موجب فنا رطوبت و تقلص انجذاب شده علاج شربت زوفا یا عرق کاسنی یا
عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان و قند و شربت ساخته و انار شیرین و غذا گوشت مرغ در شوربای آن اگر گرم
و اسفاناخ و روغن بادام و [illegible] می بندند مالیدن هرگاه تسکین یابد حریره سبوس گندم بگیرد و از جهت امتلاء [illegible]
علاج تنقیه معده بحب ایارج کنند **فصل چهارم در ذات الریه** یعنی ورمی که در شش شود و این چهار نوع است **نوع اول**
ذات الریه که از خون شود علامت او تب لازم و تنگی نفس و گرانی در سینه و درد و تمدد در میان هر دو کتف و در [illegible]
گرم میتواند که بر قفا خواب رود و برروی زبان رطوبت لزج غلیظ و در آخر امراض سیاه و یا سرخ بود و سرفه که [illegible]
و نفس عظیم موجب لین و تشنگی و میل هوا که خواهد بیرون رود و در رخسار سرخی مقدار درمی **علاج** فصد باسلیق خاصه و تنقیه که ورم
معالیق بود علامت او آنست که معلوم میشود الم علیل را در ترقوة یعنی چنبر گردن و تلیین طبیعت بمطبوخ خیار شنبر
و اگر اسهال لازم [illegible] نباید بمسهل بنفشه دو درم سنا مکی پنج مثقال عناب بیست مثقال عدد سپستان سی عدد انگور [illegible]
گل سرخ مثقال سپستان دو درم بجوشانند شربت پانزده مثقال مغز فلوس هفت مثقال در آب آن حل نموده بمیل نمایند
و حقنه لین فائده دارد و اگر بلغم غلیظ مثل آب بیند [illegible] یا آب جو و غذا حفظ نمایند غذا آش کشک جو و آب کشک گندم بروغن بادام
و شربت بنفشه بادام و اگر حرارت قوی بود آب شیره تخم و خیار و آب کدو و سکنجبین [illegible] که لعاب ترش نبود و ضماد
سینه هرگاه حرارت یا تب گردد موم روغن که از روغن بادام یا روغن [illegible] و موم سفید ساخته باشند در سینه و اطلاء
نمایند و مغز ساق [illegible] و [illegible] اضافه نمایند و [illegible] بنفشه و آرد جو [illegible] و اکلیل الملک [illegible]
از اینها اضافه نمود و در آخر مرض نخود آب [illegible] نمایند **نوع دویم** [illegible] علامت او شدت تنفس [illegible]
حرارت کمتر بود و [illegible] زبان و رنگ روی سفید و تب نرم [illegible] سفید [illegible]
[illegible] علاج [illegible] [illegible]
و روغن بادام و اگر طبع قبض بود مغز فلوس هفت مثقال در آب [illegible] و دو مثقال مویز دانه بیرون کرده پنج عدد بجوشانند
باشند حل نموده احتیاط نمایند و اگر طبع نرم بود شربت [illegible] بدهند با انار شیرین **نوع سیوم** ذات الریه که از
جهت ورم صلب بود علامت او ضیق نفس و سعال خشک و [illegible] ضیق [illegible]
علاج [illegible] روغن بادام اندک اندک شیر تازه و حریره [illegible] نخود و یا آرد گندم و چربی مرغ و موم روغن [illegible]
[illegible] و لعاب تخم کتان مالیدن **نوع چهارم** ذات الریه که از صفرا بود علامت او ضیق نفس و التهاب و حرارت و غایت
شدت **علاج** اسهال صفرا تمر هندی و آلو بخارا و گلاب و شیرخشت و آب انار [illegible] و گلاب شیرخشت فائده دارد و شربت بنفشه
و نیلوفر و گلاب و گلقند و آب کاسنی که در مغز فلوس و شیرخشت و یا ترنجبین حل کرده باشند و فصد نمایند اگر [illegible] حرارت
بوده باشد سینه را با روغن بادام یا روغن نیلوفر یا موم [illegible] **فصل پنجم در نفث الدم** یعنی خون انداختن با سرفه

برآمدن و این چند نوع است **نوع اول** در آمدن خون از دهان آید علامت او آنست که به آب دهان برآید و در دهان جراحت تازه بود **علاج** مضمضه بخلاب سماق و رب غوره و رب ریواج و آب انار نمایند و بر جراحت کنند دم الاخوین سیاوشان باشند در دهان گلاب که در او کهربا و زرد و شاه بلوط جوشانیده باشند **نوع دوم** در بیرون آمدن خون از لثه و حنک علامت او آنست که به تنحنح بیرون آید علامت او خفیه خون از حنجره و حلق معلوم بود **علاج** نیم مثقال حب الآس با سماق میانه دو شاخ غوره با آب لسان الحمل و آب خرفه و آب سماق با گل ارمنی و صندل و گل سرخ که بر سر گذارند و گاهی بسبب لذع می باشد علامت آنکه تب باشد و خون سرخ و لطیف علاج او علاج علل دیگر از قصبه ریه از جهت جراحت که از ضربه و سقطه و فریاد و صیحه می باشد علامت او آنست که به تنحنح اندک بیرون آید و خون کفناک بود **علاج** فصد قیفال و غرغره بآنچه مذکور شد و کشک و قرص نفث الدم صمغ عربی دو درم کثیرا مثقالی گل ارمنی دو مثقال بلعاب تخم آبی قرص سازند و در دهان گیرند و غذا زرده تخم مرغ یا مرغ و شوربای آن سماق الیه سازند و اگر حرارت بود کشک جو کنند و با آب لسان الحمل و آب خرفه و لعاب اسپغول و شربت خشخاش و طباشیر و گل ارمنی بغرغره قلیه کنند و دو اسفاناخ و نقیه غذا منع از فریاد و کثرت کلام **نوع سیوم** برآمدن خون از مری و معده علامت او در بیان کشیدن و برآمدن خون بقی و این قسم بسیار خطرناک نیست **علاج** اگر بسیار آید و چند گاه برود فصد اکحل و قرص کهربا و قرص گلنار با آب لسان الحمل که در او سماق بود **صفت قرص گلنار** گل ارمنی و صمغ عربی و گلنار و دم الاخوین سیاوشان کندر و کهربا برابر نرم کوفته بر یک مثقال یکی را اگر قوی بود و نیم مثقال اگر ضعیف بود با آب بهی یا آب سیب سیل نمایند و آب نیم ترش [illegible] بالنگ خورند نفع دارد و بر معده شاه بلوط و خرنوب و گلنار و صمغ عربی با آب بهی طلا سازند و از چیزهای تیز و شور احتراز نمایند و حقنه جهت آنکه ماده بجانب مخالف میل نمایند و محجمه بر ساق و بازو و رانها بنهند و این تدبیر در جمیع اقسام این مرض نفع دارد و غذا اگر حرارت بود یا کشک فقط سماق و زرک یا بچه گوسفند و در غذا آنچه یا اسفناج ساده که بر و صمغ عربی و کهربا باشند و در غذا شیر مخلوط سازند **نوع چهارم** آمدن خون که از جگر بود علامت آنکه بقی آید و بیشتر در اسهال که بعد از تی شود و این علامت [illegible] **علاج** فصد باسلیق فائده کلی دارد در اول و خوردن قرص ریوند فائده دارد **صفت آن** ریوند چینی دو مثقال گل سرخ مثقالی تخم کرفس [illegible] صمغ عربی دو مثقال گل ارمنی دو درم انیسون دو درم همه را نرم کوفته با آب لسان الحمل یا آب زرک قرص سازند هر یک نیم مثقال [illegible] انجبار با شربت زرک یا آب انار بین اختیار نمایند و طلاهائی که مقوی جگر بود از صندل و زرک و آرد جو با آب کاسنی ساخته بنهند باقی علاج در امراض کبد گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی **نوع پنجم** برآمدن خون که از شکستن یا گسسته شدن عروق یا جهت ضربه و سقطه و فریاد شدید یا بسبب امتلاء و چیزهای شور خوردن سر رگ گشاده گردد یا جهت یبوست که غالب گردد علامت آنست که بسیار خون سرخ ناصع یکدفعه برآید و بی درد و دیگر بسبب جراحت عروق بود اندک اندک برآید **علاج** فصد باسلیق و قرص **صفت آن** کندر و خون سیاوشان از هر یک سه درم کهربا پنج درم شادنج و گل ارمنی از هر یک چهار درم شب یمانی دو درم گلنار سه درم تخم افیون دو دانگ [illegible] از هر یک [illegible] درم نرم کوفته قرص سازند هر یک دو مثقال اگر قوی بود یکی و اگر ضعیف بود دو مثقالی با شیره خرفه و اگر اعظم بود [illegible] و بکلی در شام با شربت انجبار و خرفه مناسب است و سفوف بارده [illegible] اطراف فائده دارد و اسهال [illegible] غلیظ کنند و سهل نمایند [illegible] گلنار و صمغ عربی و گل ارمنی و افیون از هر یک برابر بگیرند و قرصها سازند و قوت حاجت [illegible] نمایند [illegible] غذا آنچه [illegible] تخم مرغ و عدس [illegible] که در لعاب آبی جوشانیده باشند

وشیر که بسیار جوشانیده تقطیع نمایند و شیر تا جوشیده خون را زیاده سازد و دوغ گاو که [illegible] و بعضی گفته اند بصمغ عربی فایده دارد
داش که از ارزن و جاورس [illegible] کرده و با پنجه [illegible] اختیار نمایند و ماهی سفید که در آب شیرین بود فایده دارد و اگر تب بود گوشت
نخورند و از میوه‌ها آبی و سیب و عناب و حب الآس میل نمایند و این علت را سل گویند اگر چه گفته اند علاج کمتر دارد اما آنچه این بنده در بعض
از معالجه تجربه نموده اند که رشد امید خلاصی ممکن است **نوع ششم** برآمدن خون که از سینه بود علامت او آنست که بسرفه شدید بیاید
و خون اندک آید و با الم سینه بوده باشد **علاج** نفث الدم که از شش بود نمایند و قرص نفث الدم و طلا بر سینه گذارند

فصل ششم در سل یعنی جراحتی که در شش بود و این دو نوع است **نوع اول** قرحه ریه که با تب لازم [illegible] حدوث او عقیب ذات الریه
و ذات الجنب یا نفث الدم یا زکام و نوازل بسیار یا سرفه [illegible] که دیر مانده شده علامت او حرارت تب لازم [illegible] عقیب [illegible] علامات
نزدیکی دل بغذا یا ده شدت و [illegible] خوردن غذا و خلط بد بوی و چون در آتش گذارند بد بوی آید و یا این خلط خون بسرفه برآید و سرخی
رخسار و [illegible] بدن و [illegible] با خفقان و [illegible] موی و اگر ضعف غالب بود در شکم قراقر و [illegible] بود و [illegible] میل نیز نمایند و شدت
عطش و میل طعام نباشد و اختلاف بطن از جهت سقوط قوه [illegible] استخوان [illegible] که در آخر سل خون بر نیاید دلیل آنست که چهار روز
زیاده مهلت نبود و اگر در آخر خون زیاده از مقعد برآید دلیل قرب موت بود و اگر در آخر این مرض ورم شود [illegible] **علاج**
آنست که مبتلا را نگذارند ورم نماید رگ باسلیق کشاید و [illegible] اندک اندک خون بردارد تا خون از نواحی شش جذب نماید و اطراف را بمالند
و بستن فایده دارد و اگر از فصد مانعی بود حجامت نمایند و جهت پاک ساختن شش این دوا فایده دارد تربد ابیض مثقالی صبر مغسول یک
[illegible] کوفته [illegible] ساخته میل نمایند و اگر ضعف بود این علاج دهند **صفت آن** خیار شنبر که از چوب
بیرون آورده باشند پنج درم [illegible] سه مثقال مویز دانه بیرون کرده هفتاد عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد در یک
آب بجوشانند و در بالا بیست مثقال ترنجبین حل کرده اختیار نمایند و اگر نزله بسیار شود شربت خشخاش [illegible] نمایند
و غذا [illegible] و حب الآس [illegible] باشند و اگر قوه قوی باشد [illegible]
با دام و عسل اختیار نمایند و اگر تب تند بود در آب کشک [illegible] و اگر تب ضعیف بود در آب کشک جو عناب و حب الآس
و تخم آبی و سپستان بجوشانند و اختیار نمایند و جهت دفع نوازل خشخاش نیم کوفته و اگر سرفه قوی بود تخم کاهو کوفته و اگر ضعف
غلبه کند گوشت مرغ و گوسپند فایده دارد و اگر طبع نرم بود حب الآس و شیره [illegible] در آب و غذا سویق جو که در دیگ [illegible]
و اگر تب ظاهر نبود [illegible] شیر بهتر از شیر [illegible] شیر عورت و شیر بز و [illegible] و نبات خوردن بهتر بود و با عسل و اگر غذا زیاده احتیاج
شود گوشت [illegible] گوسپند جوان و [illegible] معتدل فایده دارد و شراب [illegible] بعرق گاو زبان [illegible] فایده گفته اند در آب
باران میل نمایند و از [illegible] **صفت** [illegible] که در این مرض فایده دارد مغز تخم خیار مغز تخم خربزه
از هر یک [illegible] از هر یک چهار درم کتیرا [illegible] از هر یک [illegible] چهار درم [illegible] سرطان سوخته از هر یک [illegible]
قرص سازند هر یک مثقالی [illegible] نمایند و اگر [illegible] از شش [illegible] علاج شربت [illegible]
برسند [illegible] **نوع دوم** در سل
که بغیر تب بود علامت او [illegible] علاج شربت [illegible] فایده دارد [illegible]

عناب سپستان از هر یک ـ عدد بیخ سوس ـ مثقال مویز دانه بیرون کرده بجوشانند و بقند چهل مثقال یا ترنجبین چهل
مثقال بقوام آورند و هفت روز میل نمایند و حریره که از آرد گندم یا از آرد دهل یک جزو نشاسته جزو پخته با عسل و قند
و روغن بادام شیرین میل نمایند و این لعوق بسازند حلبه دو مثقال تخم کتان پنج مثقال مغز پنبه دانه سه مثقال …
صمغ عربی کتیرا از هر یک دو مثقال نرم کوفته با آبی که در وی بنفشه دو مثقال جوشانیده باشند با بیست مثقال قند یا نبات
لعوق سازند و هر زمان اندکی در دهان گیرند کیموسات غلیظ را نفع دارد و از بیرون ادویه محلله طلا سازند صبر دو مثقال مر
اقاقیا از هر یک مثقالی جوز سرو سه مثقال سنبل … ده درم … با روغن گل ساخته بر سینه گذارند و آب کرنب بعسل
بجوشانند و میل نمایند **فصل هفتم در ذات الجنب** یعنی درد پهلو و این ورمی بود در غشاء مستبطن یعنی پرده اندرون مر
اضلاع را یا در حجاب حاجز و علامت او تپ لازم است و گرانی نزدیکی دل و درد با سوزش در زیر دنده پهلو از جهت صلابت … تشنگی
و تنگی نفس از جهت آنکه … حرکت نفس را … تنفس متواتر … و این چند نوع است نوع اول ذات الجنب که از خون بود
علامت او سرخی روی و عظم نبض و ضیق نفس سرخی آنچه بر می آید … علاج فصد باسلیق و سزاوار آنست
که در روز اول فصد نمایند یا در روز دوم پیش از آنکه قرار گرفته باشد و بعد از فصد تلیین طبیعت بدین مطبوخ بنفشه و برگ گاوزبان از
از هر یک ـ مثقال بیخ سوس و تخم خطمی از هر یک دو مثقال عناب آلو بخارا از هر یک ـ عدد سپستان سی عدد فلوس
خیار شنبر ده درم شیرخشت ده مثقال در دو سیر آب بجوشانند و در آب آن شیرخشت مغز فلوس حل نموده اختیار نمایند و این مطبوخ
فایده دارد انجیر ده عدد عناب سپستان بیست عدد بیخ سوس ـ مثقال بجوشانند و پانزده درم بنفشه پرورده اختیار نمایند با اندکی
روغن بادام و سزاوار آنست که چند روز این جلاب میل نمایند تا نضج شود و اگر … خشک بود در چهارم تپ تسکین یابد …
بیخ سوس کبود از هر یک ـ درم در مطبوخ اضافه نمایند و حقنه لین نمایند و بقراط حکیم در فصول آورده که هر که طبع نرم بود ذات الجنب
و ذات الریه و مرضهای ملتهب نشود و در ابتدا شربت بنفشه و شربت نیلوفر … بعد از فصد و اسهال سزاوار آنست که میل
نمایند جهت آنکه معده و روده را … و موجب نضج و بخار را در سینه و نواحی آن … شود و بعد از استفراغ فایده دارد و بعد از
چهارم … شربت بنفشه و نیلوفر … آب جو و آب … مطلقا نخورد و آنچه تسکین عطش نماید آب هندوانه با شیره خرفه
و آب خیار و شربت سکنجبین … جهت آنکه … نضج … براید از بلغم
و سزاوار آن است که چیزی دهند که باسانی بلغم بر آید و موجب نضج گردد مثل … قند و عسل و شربت … و این مطبوخ فایده
دارد عناب بیست عدد انجیر ده عدد … دو مثقال تخم خیره دو مثقال … پنج مثقال بجوشانند چنانچه مذکور شد
بقند شیرین کرده شصت مثقال یا ترنجبین بسازند و چند روز اختیار نمایند و اگر آنچه بیرون می آید غلیظ و چسپیده و تپ
بود بیخ سوس کبود دو مثقال تخم حلبه پنج مثقال درین مطبوخ اضافه نمایند و این لعوق بدهند … کتیرا … بادام
مقشر و تخم بادیان و صمغ عربی از هر یک … کوفته پخته با عسل … بسازند و روغن بادام اضافه نمایند …
یا دو مثقال شربت زوفا با شربت بنفشه … میل نمایند و … با شیره مغز بادام و عسل فایده دارد و موم روغن بادام
و موم بسازند و بعد از آن چربی مرغ و مغز قلم گاو و لعاب تخم … و لعاب تخم کتان در آخر اضافه سازند و اگر حرارت کمتر بود

…

بیلہ روغن بادام روغن بنفشه یا روغن نرجس سازند و اگر حرارت قوی بود بدل تخم کتان ورق نیلوفر و گل سفید و صندل سازند و اگر
درد اندک بود در مثانه آب گرم نموده روغن گل گرم اندکی بر موضع الم گذارند و اگر سرفه و تشویش دهد ترنجبین و سائر حبوب سعال [illegible]
گیرند و انار شیرین و عناب تبین نمایند و مویز طائفی و با بادام شیرین و اگر اسهال بود شربت حب الآس و اگر در پهلوی ورمی با سرخی ظاهر
گردد و چون دست برو گذارند درد گیرد مجمره برو گذارند یا ضماد از انجیر و تخمین [illegible] نرم کرده گذارند تا جراحت گشته [illegible] شود و
علیل را در حمام آورند برفق بمالند و آب بر سر او کمتر ریزند و اطراف او با آب گرم بمالند و در ابتدا حریره با شعیر مقشر با روغن بادام
و اسفیدباج گندم کشک کرده و جو کشک کرده یا مرغ پخته و ماش مقشر و اگر غذا قوی تر خواهند ماهی سفید که از آب قوی گرفته باشند
و سکنجبین نبات و بی نان خوردن فائده دارد و یاری دهنده است بر نضج و برآمدن چیزی از بلغم از گلو و مرغ با اسفاناخ و زرده
تخم مرغ نیم بخت و اگر حرارت قوی نبود حریره از آب گندم و کرنج بسازند و بروغن بادام اختیار نمایند نوع دوم ذات الجنب
که از صفرا بود و علامت شدت خلیدن درد و حدت تب و سوزش و زردی و آنچه برآید و سرعت نبض و تشنگی و خشکی و شدت تب
در هر دور و در میان [illegible] علاج فصد در ابتدا از دست که محاذی درد بود و تلیین طبیعت بملین خفیف مثل مطبوخ زوفا تخم
نرم کرده از خطمی بنفشه و خبازی و بابونه و اکلیل الملک از هر یک مثقالی سنا مکی سنبل از هر یک سه مثقال کشک جو تخم حلبه
[illegible] کوفته از هر یک پنج مثقال به دو کاسه آب بجوشانند تا نصفی بماند ترنجبین پنج مثقال شیرخشت پانزده مثقال ترنجبین
بیست مثقال مغز فلوس هفت مثقال حل کرده بروغن بادام دو مثقال یا روغن هفت مثقال اضافه نموده چهار نوبت اختیار نمایند
و تسکین حرارت بلعاب تخم [illegible] و اسپغول و آب [illegible] بمالند [illegible] بروغن بنفشه و آب حی العالم بالند غذا ماش مقشر
یا عدس مقشر با کدو و اسفاناخ بروغن بادام و اگر بی خوابی غالب بود شربت خشخاش و بعد از آنکه تسکین یافته حمام فائده دارد
و غذا مرغ در شوربای آن آرد و نخود نیم کوفته [illegible] که از حرارت [illegible] و از چیزهای گرم [illegible] و جماع اجتناب نمایند
تا نیک شود چه انکس در این مرض هلاک است نوع سیوم در ذات الجنب که از بلغم شود علامت درد گران و سفیدی آنچه
از گلو آید و تب اندک [illegible] سوزش و التهاب [illegible] الم الوان بود علاج حقنه حار و شربت زوفا و این مطبوخ عناب و سپستان
از هر یک [illegible] و درم انجیر هفت [illegible] زبیب [illegible] کرده [illegible] بیخ سوسن دو مثقال قند سی مثقال
شربت ساخته چهار روز اختیار نمایند و غذا حریره از آرد جو [illegible] یا آرد گندم با روغن بادام شیرین و عسل [illegible] نمایند
و بعد از آن شوربای مرغ که در [illegible] چند [illegible] و نخود نیم کوفته و شیره حلبه شیره [illegible] سازند [illegible]
روغن بادام [illegible] آمیخته بمالند و در حمام علیل را در آرند و بر موضع الم [illegible] مثقال [illegible] سه مثقال نرم ساخته [illegible]
سه مثقال [illegible] گداخته با روغن گل گذارند یا این ضماد بابونه و اکلیل الملک [illegible] نرم کوفته [illegible] روغن گل یا روغن [illegible]
بر موضع گذارند و بعد از آن غذا مرغ و [illegible] گوشت [illegible] بریان یا مطجنه سازند نوع چهارم ذات الجنب که از سودا
شود علامت او شدت خلیدن و خشکی دهان و درشتی زبان بسواد و برآمدن چیزی از دهان و لون آنچه برآید مائل بسواد
و کدورت بود و [illegible] تب بیشتر گشته بود علاج فصد و حقنه نرم و اسهال و جلاب شربت نیلوفر و در آخر [illegible]
و بعضی از حکما گفته اند هرگاه در حجاب [illegible] قوه [illegible] بود [illegible] که مسهل میل نمایند جهت آنکه اخلاط [illegible]

و غذا شوربای مرغ کدو و نخود پخته باشند و حریره از سبوس گندم بروغن بادام اختیار نمایند و دیگر ذات الجنب بسبب ورم عضلات
داخل که مر اضلاع را او مستبطن است میشود و این را ذات الجنب غیر خالص گویند علامات او خلیدن و نبض منشاری و ضیق نفس و ظاهر شدن ورم
در خارج و الم وقتیکه دست بر وی گذارند الم زیاده شود بسیار است که از بیرون میکند و گاهی احتیاج بشگافتن میشود اگر آن سیاه ظاهر گردد مهلک
است علاج اطلاهای که ترند از تخم مرو و کتان و بنفشه و بابونه و گل خیره و دانه خرمای هندی بمالند و دیگر شوصه و این ورمی است که حادث
میشود در پرده که بر اضلاع و جانب پشت است علامات او آنکه علیل نتواند حرکت نمود و خواب نتواند رفت به هیچ شکل از اشکال علاج
نرم نمایند اگر ماده ضعیف بود و الا اکحل قوی رگ باسلیق کشایند و این ضماد که معروف بضماد شوصه است بنفشه خشک بابونه
شبت و تخم کتان و تخم حلبه و آرد جو همه را نرم نموده با آب مکه تا بیند بروغن کنجد آمیخته بر موضع الم گذارند شیر گرم و اگر حاجت
کرنب و چربی مرغ یا چربی بز و مغز قلم گاو اضافه نمایند در تسکین مفید بود و باقی علاج ذات الجنب نمایند و دیگر ورم در پرده
بدو قسم میشود اگر در جانب راست آن است ذات الصدر است که علیل درد را بدر از چی معلوم نماید تا سر معده و تا در نباشد
کنند بر هین بنشیند و نتواند که سر خود را بالا دارد و راحت یابد از خواب پهلو اما علامت ذات العرض آنست که درد در میان جزو
کتف معلوم نماید و نتواند که بر پشت تکیه نماید و در جانب راست و چپ نتواند نگاه کرد و اگر سرفه آید تعلیق ماند و ده بسیار بود علاج
ذات الجنب نمایند و ضماد بر سینه و بر میان کتفها گذارند دیگر ورم عارض میشود بر پرده که میان جگر و معده و این را نام برسام
گذاشته اند علامت او کشیدن مراق یعنی زیر شکم مائل به بالا و صلابت و ورم ظاهر نماید و دشواری نفس و نشر یا فراط
و تغیر می بدان انکلو نباید و زوال عقل و بعد از خوابی و ذات ... فتح چشم و سر آن و هر گاه این عوارض جمع گردد اندک آن خلاص
باشد علاج فصد باسلیق و اسهال به آب گرم و کشک جو علاج ذات الجنب نمودی و حمیات گرم و برسام نمایند دیگر ذات الجنب که
بسبب جراحات سینه میشود علامات او گرانی و تب و ضیق النفس بسرفه و تشویش علاج استفراغ نمایند که سعی آن نموده میشود
که چیزی بر آید بسرفه زودتر اگر دیر مانده شود و چیزی بسرفه بر نیاید و طبیعت بسکون مکه یا مشانه بارگاهی که فضول را بسوی جگر
نموده می برد باسهال و ادرار دفع شود تا سبب خلاصی گردد باذن الله تعالی

باب یازدهم در امراض دل

و اسباب و علامات و علاجات آن مشتمل بر چهار فصل

فصل اول

در سوء المزاج قلب هرگاه سوء المزاج دل
مستحکم گردد علاج آن مشکل است و این چند نوع است نوع اول سوء المزاج گرم دل غیر مستحکم سبب آن افراط غضب و کثرت
فکر و هم بسیار و توقف کردن در حمام گرم و هوای گرم خوردن شربتهای و داروهای گرم و نشستگی در هوای گرم و ضیق النفس
انسداد مسالک هوا بدل علامات او عظم نبض و نفس و سرعت آن و بسیار ماندگی در سینه سوزش و شدت عطش ساکن شدن
بهوای سرد و بیشتر از آب خوردن بود و گاهی تب بود و گاهی بغیر تب علاج فصد باسلیق اگر مانع نباشد و قوت و وقت مناسب
دانند شربت لیمون و نارنج و شربت صندل و شربت فواکه و عرق سیب و آلو و شربت انار و شیره تخم خرفه اگر بد و طبیعت نرم بود و اگر
قبض بود و یبس غالب بود آب تمر هندی و آلو بخارا و شربت سکنجبین بگلاب آمیخته و اگر حرارت قوی بود قرص کافور و صفت
آن طباشیر و تخم خیار و تخم کاسنی و تخم کاهو و خرفه و گلسرخ و صندل سفید از هر یک مثقالی و نیم کافور ربع مثقال نیم
بربت سیب قرصها سازند هر روز یک مثقال اختیار نمایند با آب سیب اگر فصد نتوانند نمود حجامت نمایند میان دو شانه و مسهل

صفراوی شده از آب تمر هندی و آلو بخارا و گلاب و شیر خشت و خیار شنبر و امثال آن اگر تب بود و اگر تب نبود مطبوخ اهلیله زرد یا سفوف
شوری و اطریفل صغیر و اگر ضعف بود بحال اسهال نداشته باشد حقنه نرم و شربت آب تمر هندی و شربت بنفشه و نیلوفر و آب خیار و انار
فایده دارد و اگر تب نباشد و لبن شیر گاو و شیر بز و دوغ گاو که روغن آن گرفته باشند و در طباشیر باشد سفوفی که دل را از حرارت
باشد و حرارت آن کم سازد و کشنیز خشک درم طباشیر گل سرخ از هر یک دو درم کافور بمقدار [illegible] جز نرم کوفته با آب سیب میل نمایند
با شربت لیمون یا بدرنج کافور و اگر حرارت اندک بود این سفوف فایده دارد گل سرخ طباشیر از هر یک دو مثقال بسد مروارید ناسفته
کهربا از هر یک نیم مثقال کافور ربع مثقال کوفته بعرق بید مشک و گاو زبان و شربت صندل نیم مثقال اختیار نمایند و در موضع
خوش هوا که در و برگ مورد آب پاشیده باشند منزل سازند و بر سینه صندل بگلاب سوده و آب [illegible] کافور اندکی دارد جو گذارند
و موم روغن از روغن گل در روغن بادام و موم که با آب خیار و آب خرفه و گلاب و صندل آمیخته در سینه بمالند و پیراهن را
بصندل و گلاب و عرق بید مشک آلوده بپوشانند و آب انار میخوش و لعاب اسپغول با گل ارمنی و طباشیر در وقت خواب
میل نمایند و اگر حرارت قوی بود هم آن بود که ورم [illegible] خواهد شد و محتاج میشود بچیزی مسکن افیون یک جو [illegible]
دو جو مشک و زعفران از هر یک دو جو نرم نموده بر سیب [illegible] اختیار نمایند اگر تب بود [illegible]
با آب انار و غوره و لیمون اگر تب نبود مرغ که با آب انار و غوره و لیمون قلیه ساخته با آب آن اگر نخود و اسفناج و کدو و اگر
معده ضعیف بود قاقله و کباب با پوست اترج در آتش که از گوشت تیهو و مرغ و کبک [illegible] ساخته باشند آمیخته نمایند
و انار و آلو سیب میل نمایند و نان بگلاب و صندل [illegible] فایده دارد و اگر مریض ضعیف شود [illegible] با آب شیر گرم [illegible] بعد از آن
مسکه با روغن بادام بمالند و اجتناب از بیداری و بیخوابی و غضب و تعب و رنج و هم و غم آنچه موجب حرارت باشد ملاحظه نمایند
نوع دویم در سوء مزاج سرد که عارض شود در دل علامت [illegible] نبض ضعیف [illegible] تبدل و سردی ملمس [illegible] و قلت عطش و
کاهلی و علامات [illegible] **علاج** بشربت [illegible] در مشک و قرنفل و کبابه و [illegible] قاقله جوشانیده باشند و سینه بر
ناردین و روغن بابونه [illegible] سازند دواء المسک [illegible] گوارش [illegible] باقوتی که مایل بگرمی بود یا معجون
[illegible] کهربا از هر یک [illegible] مثقال بسد [illegible] از هر یک دو مثقال قرنفل دو درم همه را کوفته بشربت [illegible] یا عسل [illegible] شربت مثقالی
دواء المسک [illegible] سازند عسل [illegible] گلاب [illegible] بمقدار گلاب عسل همه را بجوشانند با آتش نرم [illegible] قرنفل
و سنبل [illegible] از هر یک مثقالی و زعفران نیم مثقال نرم در لته کتان بسته در روغن [illegible] گذارند و [illegible] بیست مثقال
با بیست مثقال یا سی مثقال [illegible] در سینه گذارند سنبل و قسط [illegible] دار چینی قرنفل [illegible]
نرم نموده گذارند و موم روغن بر سینه گذارند و غذا نخود آب گوشت کبک و مرغ و کبوتر و عصافیر که در دار چینی و زیره
و زعفران باشد حلوا [illegible] و زرده تخم مرغ و قلیه [illegible] گرم و از اطعمه [illegible] ملاحظه نمایند **نوع سیوم** سوء
مزاج که از یبوست [illegible] علامت [illegible] بدن و بیخوابی و صلابت نبض [illegible] خشک **علاج** [illegible]
[illegible] ملاحظه [illegible] اگر تب بود [illegible] با روغن بادام [illegible] لعاب تخم اسپغول و عرق گاو زبان [illegible]
شربت [illegible] میل نمایند و شیر [illegible] روغن که در [illegible] بمالند اگر تب نبود [illegible]

و حریره از آرد گندم و روغن بادام و قند سازند و در آخر زبان را آب دهند علاج تب نمایند نوع چهارم سوء مزاج رطب که عارض شود در دل
علامت او لین نبض و اختلاف او و سرعت انفعالات با سرعت زوال آن علاج تقلیل غذا نمایند و شربت سکنجبین عسلی و شربت انار بود و اگر در دل
آب بسیار جمع میشود استفراغ بحب ایارج فیقرا و حب صبر و حمام فائده دارد و کهربا کوفته و شربت انار را اختیار نمایند و غذا نخود آب و گوشت
بریان سازند فصل دویم در اورام که عارض میشود در دل و پرده های او و در ورم دموی و ورم صفراوی در نفس دل قابل است
در حال جهت آنکه دل بسبب شرف خود احتمال این ورم ندارد و در ورم پرده و صلدیه خوانند است که در جوهر دل واقع است و دیگر در
محال نیست لا دری که [illegible] خلاف او شود در تمام مهلت میدهد چنانچه جالینوس گفت علامات ورم صفراوی و دموی آنست که
در ابتدا اختلاف عجیب در نبض بود و اندوه در بدن خصوصا در نواحی سینه و خفقان و ثقل بود و در حوالی صدر غشی متواتر و
سردی اطراف سیلان و علامات ورم صلب غشی متواتر و سقوط قوت و موت فجاه علاج در ورم حار هر چند بقبول و خطیر است وقتیکه
خفقان عظیم با التهاب شدید علاج [illegible] رگ باسلیق کشایند و سینه را بشربت بابونج و کافور و صندل و آب گشنیز سرد سازند و جریره جو هم
آب برف و ساده [illegible] و شربت نیلوفر فائده دارد و دیگر سده در دل شود علامات [illegible] اختلاف نبض و ضعف قوت [illegible] علاج
فصد نمایند از دست چپ و دیگر تفرق الاتصال [illegible] خصوصا در جانب چپ که در ساعت هلاک میسازد و اگر حرارت
در تحلیلات بود در یک روز یا دو روز هلاک میسازد فصل سیوم در خفقان یعنی طپیدن دل اسباب و علامات و علاجات
آن مشتمل است چند نوع است نوع اول خفقان که از سوء مزاج گرم بی ماده در دل شود علاج آنست که تسکین او را سرد سازند [illegible]
سیوه و گلاب و صندل و پیراهن بابیده پوشانند و سینه را بصندل که بگلاب سرشته بید مشک [illegible] باشند [illegible] گاو
بدین صفت سازند [illegible] گل ارمنی مثقال گشنیز خشک [illegible] طباشیر و کهربا از هر یک نیم درم گاو زبان [illegible] کوفته [illegible]
که روغن بادام کوفته باشند [illegible] اختیار نمایند و شربت سیب و صندل فائده دارد و عرق گاو زبان و عرق بید مشک و مقدار یک درم
[illegible] کشنیز و آب سیب [illegible] دارند و این قرص جهت خفقان که از
حرارت باشد فائده دارد کهربا و مروارید ناسفته و برگ گاو زبان و گل ارمنی و صندل سفید از هر یک مثقالی قند هفت مثقال
کوفته قرص ها سازند [illegible] مثقال [illegible] آب [illegible] نمایند و شربت لیمو بگلاب آمیخته [illegible] آن را بر طرف سازد [illegible] نمایند
و اگر قوت ضعیف بود [illegible] حرارت [illegible] شربت [illegible] نرم نموده آمیخته
دیگر خفقان از سردی [illegible] علاج خفقان که از [illegible] بود دیگر خفقان که از [illegible] سوء مزاج بی ماده شود [illegible]
سرد [illegible] نوع دویم در خفقان که از امتلاء خون بود علامات حرارت و التهاب و ثقل در نواحی سینه و دل [illegible]
[illegible] علاج فصد باسلیق [illegible] جالینوس گفت شخصی را خفقان هر سال [illegible] علاج بفصد نمود سه
سال [illegible] از خفقان زائل شد و در سال چهارم پیش از آنکه خفقان شود فصد کرد و دیگر [illegible] شربت سیب و صندل و
لیمو و نارنج [illegible] شربت نیلوفر و لعاب تخم [illegible] نوع سیوم در خفقان که از غلبه
صفرا [illegible] علامت [illegible] علاج فصد نمایند [illegible]
[illegible] شربت [illegible] آب [illegible] نوع چهارم خفقان که از

بلغم بود

کر از بلغم شود و بخشیر رطوبت باشد و بخار بسته شده علامات او ضیق نفس و نرمی و لین نبض و حالتی شبیه بغشی و بعض
در محل حرکت و احساس نماید صاحب او که گویا دل او در میانه آب است علاج اسهال بحب ایارج و حب صبر یا بدین حب غاریقون
نیم مثقال ترید درم مقل لعبد درم مشک و زعفران از هر یک دو حبه عود هندی ربع درم نمک هندی نیم دانگ این نسخه حب بسته نمایند
و اگر باسانی نتوانند کرد فرمایند بتخم ترب و تخم شبت و بیخ سوسن بجوشانند و در آب هفت مثقال شربت سکنجبین حل کرده شربت گرم
میل نمایند و بعد از آن بقی مشغول شوند و دواء المسک و لغشدار و تریاق کبیر با شربت سیب فائده دارد و این دوا السازند بو
اترج و مصطگی و کبابه و عود و دار چینی و قرنفل و سنبل و جوز بوا و قاقله از هر یک مثقالی مشک انگی نرم کوفته قرص سازند و هر روز
یک مثقال بعیبه با شربت فواکه و غیره میل نمایند و در سینه غالیه و صندل و چیزهای خوشبوی بمالند و مشک و عنبر بوئی نمایند
و بر آهنی که بگلاب و مشک و صندل آغشته ساخته باشند بو کشند و غذا نخود آب و مطنجنات و کباب مرغ و گوشت عصافیر
مجمر و نار اللحم بقدر قرنفل و دار چینی میل نمایند و ابازیر مثل زیره و بادیان رومی و کرویا در طعام اندازند **نوع پنجم** خفقان که
از اخلاط سوداوی در رگهای دل شود علامات او طپیدن دل هر زمان بظلم و ترس و فکر فاسد و صلابت نبض و حالتی قریب
بمالیخولیا **علاج** اگر خون سوداوی غالب بود فصد نمایند و اگر سودا و بلغم غالب بود مسهل سودا برین موجب ترید افتیمون غاریقون
و اسطوخودوس و هلیله کابلی از هر یک مثقالی و ایارج دو مثقال عود هندی نیم مثقال نرم کوفته حب سازند شربتی دو درم
بود و اگر خفقان از سودا متولد از صفرا بود اسهال بدین دوا نمایند ترید افتیمون سنای مکی شاهتره از هر یک یکجزو هلیله زرد جزو
و نیم صبر دو جزو لاجورد مغسول ثلث جزو گل سرخ مصطگی ثلث جزو کوفته با آب سیب حب سازند شربتی دو مثقال بود و اگر
خفقان از نفس سودائی سوخته بود اسهال بمطبوخ افتیمون نمایند و حب غاریقون و اسهال با ایارج کبار و ایارج لوغاذیا نمایند
و اگر قوت ضعیف بود آب جبن با شربت سکنجبین افتیمونی و شربت سیب و صندل جهت خفقان که از ضعف دل بود بلوفیه
بید مشک و گاو زبان فائده دارد زرنباد و برگ گاو زبان و درونج عقربی از هر یک مثقال نیم کوفته بثلث اشربه شربت
فواکه در ماهی سه نوبت هر بار یکمثقال در اول و در وسط و آخر ماه اختیار نمایند و حمام که آب شیرین داشته باشد فائده دهد
و غذا گوشت مرغ و طیور و اشباه اینها و علاج مالیخولیا مناسب است **نوع ششم** در خفقان که از زکاوت حس دل زاید پیدا
متولد شود و نفس دل بعروض کیفیت بارده یا حاره و بتغیر احوال کسانی را شود که تاثیر انفعالات نفسانی از غضب یا غم
یا فرح و غیره واقع گردد و در چهره ایشان **علاج** تقویت دل با دویه قلبیه از مفرح یاقوتی و غیره مقدار نیم مثقال بلسان ثور
کوفته با شربت فواکه یا لیمو میل نمایند و چند دانه قرنفل نرم نموده با بیست مثقال شیر تازه بر ناهار اختیار نمایند و صندل و
عنبر بوئی نمایند و چیزهای خوشبوی که گفته شد و غالیه باشد در دهان نمایند و خفقان که از بخارات گرم و سرد بود علاج آن بیاید
نوع هفتم خفقان که از بسیار خون که بفصد دفع شده حادث شود یا بسبب مخالف که در حین دوا آشامیدن موجب
خون گفته شد **علاج** اکتساب خون محمود با غذیه مثل نار اللحم و بیضه نیمبرشت و زرده تخم مرغ و اندک مثلث که بعرق بید مشک و عرق گاو زبان
و گلاب آمیخته باشند دیگر خفقان بجهت مشارکت معده بود می شود **علاج** شربت انار و لیمو و سکنجبین که در دو قند باشد قدر درم
و اگر قند نخواهند بدل آن آب انار که با دانه آن کوفته باشند قند سازند و خرفه و کتان و صندل کافور آمیخته بر سینه بگذارند

دیگر خفقان بمشارکت به بیماری باشد علامت او آنست که صاحب او را خفقان عارض شده باشد در بیماری رطوبت
ریشش علاج او بیا تقویت دل **نوع ششم** در خفقان که بمشارکت روده جهت آنکه در وی کرمها و حیات متولد شده باشد
علامت او لعاب دهان ریختن و درد در سر معده علاج قتل کرمها و حیات و اخراج او و دیگر تقویت بدانچه مذکور شده دیگر
خفقان بجهت درد قولنج که با فراط میشود علاج تسکین درد و تقویت دل دیگر خفقان بجهت لسوع و سموم میباشد علاج
ازاله سبب او بجهد در علاج هر یک مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و تقویت دل دیگر خفقان بمشارکت جمیع بدن چنانچه
در حمیات و بحران احتباس جهت توجه مواد که بدل رسد علاج تب نمایند **فصل چهارم در غشی** یعنی معطل شدن قوی
حس و حرکت بواسطه ضعف دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل میرسد چنانچه در تبهای نوبت و از گزیدن هوام زهرناک
و از خوردن زهرها و از رسیدن بخارات بد چنانچه در اختناق رحم یا بوی بد یا بوی جیفه و از جهت غم و حزن و از لذات مفرط
مثل لذت جماع و از جهت وجع معده که وجع الفؤاد گویند میشود علامت این غشی سردی اطراف و ضعف نفس و صغر نبض و زردی
لون و بقراط حکیم گفته هر کس را که غشی بسیار بود و سببی ظاهر نباشد بفجاءة خواهد رفت **علاج** در وقت نوبت آب سرد بر وی
و بوی خوش از صندل و گلاب و عنبر و مشک در بینی او دارند و طعام لطیف که در وی زعفران باشد و دواء المسک و مفرح
یاقوتی و شربت فواکه به آب سیب و مالیدن اطراف و حرکت دادن و در غیر نوبت سبب آن را معلوم نمایند و بعلاج آن مشغول
شوند و بدانکه غشی صعب علاج آن مشکل گفته اند و علامت غشی صعب آنست که چشم نتواند گشود و اگر رنگ روی صاحب این غشی
کبود گردد و دست گردن میل پس نمایند و نتواند سر خود نگاه داشت علامت بد است دیگر غشی بسبب ذبول قلب یعنی گداختن گوشت
دل میشود بسبب تبها و امراض حاده که دیر مانده شده علامت او آنکه در سر معده و سینه درد و ثقل و حالتی شبیه بغشی معلوم نماید
و درد در چشم او بسیار زرد بود و در پشت چشم ورم ظاهر باشد علاج ترک ریاضت و طلا بر سینه از گلاب و صندل و غیره دیگر
ضعف دل یعنی شوریده شدن او چنانچه در سر معده ظاهر می شود علامت او کثرت لعاب دهان و احساس آنکه در دل شوریدگی میشود
و بیشتر غشی میشود و اندک علاج استفراغ خلط سوداوی و تقویت دل و خوردن تریاق دیگر تقشف این علتی است که میباید السان گویا
سودا دل او منقبض میگردد و سبب او غشی بود و حادث میگردد کسی که اسهال صفراوی در روده دراز بوده و رطوبت بسیار دفع شده دیگر
قذف دل این مرضی است که احساس میکند انسان که گویا دل او از سینه قذف بیرون می آید و از خواص لازم این آنکه
منفتح گردد دل و رنگ علیل تغیر میکند بسبب خلط موذی علاج فصد باسلیق و تنقیه بدن و اصلاح غذا و نگاه داشتن از رطوبت بدن
و همه ظاهر میگردد و صاحب او خیال میکند که دل او را احساس میکند بسردی رطوبت بر دل و این علت بمشارکت معده بود
ریاضت و استفراغ و طلاهای گرم بر سینه گذارند از سنبل و کلونجی و زعفران به آب یا در بنفشه و غضب قابضه کالی و غیره دیگر
دل و این علتی است که صاحب او گمان میبرد که دل او کشیده می شود بر این سبب و خفقانی است که در معالیت جگر حاصل شده و در
حس شنیدن اندک با الم می یابد و این سببی است که بغشی کرده باشد و مداومت این مرض تنقیه بدن و استفراغ و غذای لطیف
مداومت بگلاب و عرق بید مشک و شربت صندل **باب دوازدهم در امراضی که عارض می شود در معده**
و این مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول در سوء مزاج** و آن چند نوع است **نوع اول** سوء مزاج او از گرمی مری بود

علامات او عطش و اندوه و نفع بخوردن آب سرد علاج شیره خرفه و شربت خشخاش و لعاب اسپغول و لعاب تخم آبی جرعه جرعه میل نمایند
چه اگر مری بمرور او دو نفع می یابد و در میانه کتفها صندل بگلاب سوده و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشنیز گذارند و موم روغن
در سینه مالند و غذای شوربای مرغ و اسفاناخ و آب غوره سازند **نوع دویم** در سوء مزاج که از رطوبت در مری شود علامات او عدم
تشنگی و کثرت آب دهان و لعاب بسیار رطوبت **علاج** تنقیه معده از رطوبت و خوردن گلقند که در و مصطکی و انیسون بود و بلیله
زرد و اطریفل و خائیدن مصطکی و قرنفل و گوشت کبک بریان کرده با ابکامه زیره و کرویا و غیره **نوع سوم** سوء مزاج
بارد در مری علامات او قلت عطش و نفع بخوردن آب گرم **علاج** آب عسل و مثلث و آبی که در و مصطکی و انیسون جوشانیده باشند
غذا نخود آب با دارچینی و گوشت کبوتر **نوع چهارم** سوء مزاج که از یبوست در مری شود علامات او خشکی دهان و یبوست ثقل **علاج**
شربت بنفشه و نیلوفر با لعاب تخم آبی و اسپغول خوردن شیر تازه بقند و شوربای چرب مرغ و زرده تخم مرغ نیم بخت و روغن در
میان شانه و سینه مالیدن و چربی البط و مرغ و مسکه و حریره که از آرد گندم بروغن بادام پخته باشند میل نمایند **فصل دوم** در
اورام مری این دو نوع است **نوع اول** ورم که از گرمی بود علامات او درد شدید در میانه کتفها و اندوه و تپ و تشنگی و بدشواری
چیزی فرو بردن و هرگاه سرکه تب تسکین یابد **علاج** فصد اکحل و شیره خرفه در شربت توت که در آب کاسنی حل کرده باشند و در میانه
کتفها صندل و گلاب و اگر ورم دیر تحلیل یابد مغز فلوس حل نموده با آب اندک روغن بادام بدارچینی سبل نمایند و در میانه شانه و
کتفها آرد جو و گل بنفشه و خطمی که در و اندکی روغن باشد گذارند و اگر سرد بود شیر و روغن بادام جرعه جرعه فائده دارد و حریره از
آرد گندم و نشاسته و روغن بادام و قند سازند و از اشیاء گرم احتراز نمایند **نوع دویم** ورم سرد که در مری بود علامات او عدم
حرارت و عطش و نفع بدشواری چیزی فرو بردن **علاج** عسل و شربت بنفشه و جیب گردان میانه کتفها بروغن زیت و بابونه
و بابونه و نخود آب که در و کرنب و شبت بود و زیره و کرویا بندد **فصل سیوم در تفرق اتصال** که حادث می شود بمری این
دو نوع است **نوع اول** که از امتلای عروق بود علامات او قی خون بر آمدن بعد از کثرت طعام و شراب و استحمام و دیگر اسباب
جراحتی که حادث گردد در و علامات او تقدم جراحت و درد در موضع جراحت یا تاکل از خلط تیز شود علامات او گزیدن بسیار
شدید در موضع تفرق **علاج** صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی نرم کرده بید باشند و آب بخورند و غذا زرده تخم نیم بخت و علاج نفث
الدم نمایند **نوع دویم** در تفرق اتصال که از ضربه یا سقطه شود علاج نفث الدم باید کرد **فصل چهارم در امراضی**
که عارض میشود در مری و این انضغاط یعنی بهم فرو شدن مری چنانچه در علل خوانیق علامات آن امتناع فرو شدن چیزی بگلو
خوانیق دیگر عسیر البلع سبب و سوء مزاج مری علامات او آنکه چیزی بگلو نتواند فرو برد و اگر فرو برد دیگر زود و اگر از حرارت بود آب
سرد نفع دارد و اگر از برودت بود نفع ندارد و اگر از رطوبت بود کثرت آب دهان **علاج** تبدیل مزاج بحسب ایارج و عنبر وغیره با ابکامه
و عسل و فجیل و در میان کتف هم بروغن طلا گذارند دیگر جراحت در مری سبب او جوشش قروح و ورام با خلاط گرم معده وغیره بود
علامات او درد وقتی که چیزی فرو برد از لقمه مثل آن **علاج** از کتیره و صمغ عربی و روغن بادام لعوق سازند و بر زبان و در دهان میگرفته
باشند و مرهم ابیض که از زرده تخم مرغ و سفیده رصاص ساخته باشند بنهند **باب سیزدهم در امراض معده**
مشتمل بر بیست و یک فصل **فصل اول** در سوء مزاج گرم معده و اسباب و علامات و علاجات آن و این چند نوع است نوع

اول آنکه سوء مزاج گرم در معده که هیچ یک از اخلاط سبب آن نبوده باشد علامت او حرارت و خفقان و حرارت و اندوه و خشکی
دهان و تشنگی و فاسد شدن غذاهای لطیف در معده علاج شربت لیمو و نارنج و شیره تخم خرفه و آب غوره و آب انارین و اگر حرارت قوی بود
قرص کافور با رب ریباس که با آب سرد حل کرده باشند دهند **صفت قرص کافوری** طباشیر صندل ابیض تخم مغز خیار
تخم خرفه از هر یک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال کافور ربع مثقال زرشک و گل ارمنی از هر یک پنج مثقال کوفته با آب بی قرص سازند
از یک مثقال یکی بدو مثقال و دیگر روز دیگر با آب غوره و یکی دیگر با آب لیمو و با آب ریواج روز دیگر میل نمایند
بدین ترتیب گرمی معده و تب و تشنگی را ساکن سازد و معده را الصندل و گل سرخ و آب کشنیز و کاهو و آب سرکه و اگر
ضرورت شود اندک کافور و تراشه کدو و آب غوره طلا سازند و غذا مرغ که در شوربای آن قدری آب غوره و لیمو و انار کرده
باشند و گوشت بزغاله و بره در شوربای آن اگر با کشنیز و سیب و امرود و خیار فایده کلی دارد **نوع دویم** سوء مزاج
بارد با ماده علامت او ضعف هضم و دیر گذشتن طعام از معده و لاغری بدن و قراقر و نفخ بخوردن چیزهای گرم **علاج**
کنند که و تخم کرفس بود و سکنجبین عسلی و قرص ورد **صفت آن** مصطکی گل سرخ از هر یک دو مثقال
کهربا و پودینه خشک از هر یک مثقالی و نیم کوفته قرص سازند مقدار درمی و یکی را با سیب یا شربت احتیاط
نمایند و جوارش کمونی و جوارش عود و عنبر فایده دارد و اگر در سرما و هوای خشک بسیار گشته تریاق کبیر وزن درمی سلطانی
و دواء المسک با سیب و اطریفل و غذا شوربای مرغ و نخود آب و گوشت کبک و عصافیر و این غذا معده را قوت دهد و گوشت
مرغ فربه یا گوشت گوسفند جوان در آب نخود نیم کوفته و دارچینی و قرنفل و خولنجان و کشنیز خشک و زیره و بر معده سنبل و
قرفه و عود و قرنفل و صبر و افسنتین از هر یک دو مثقال زعفران درم نرم کوفته بشراب یا آب طلا سازند و بعد روغن
مصطکی و سوسن مالند **نوع سیوم** در سوء مزاج گرم خشک که از ماده صفرا بود و علامت او تلخی دهان زبر زبان آمدن از صفرا
و آروغ بوی ناک بعد از خوردن طعام و تشنگی و غثیان و درشتی زبان و زردی او علاج قی بشربت سکنجبین و آب گرم
و بعد از قی شربت لیمو و آب انارین و آب غوره و شربت اسهال بمطبوخ هلیله زرد یا بمطبوخ افتیمون یا تمر
هندی و آلو بخارا و اگر ماده در جرم معده قرار گرفته علامت او آنست که دل بهم برآمدن دایم باشد ایارج فیقرا دهند
چند کرت جالینوس حکیم گفته که اگر خواهند که معده را از اخلاط گرم که در جرم معده در آمده پاک سازند افسنتین رومی
دو مثقال و گل سرخ سه مثقال بیک کاسه آب بجوشانند و آب را بقند شیرین ساخته نیم مثقال صبر در وی حل کرده دهند
و اگر از حرارت جگر بمعده آمده علامت او آنکه غثیان بیشتر شود ساعتی پس از آن بعود کند علاج فصد و اسهال بماء الجبن یا سفوف مسهل یا
حب صبر که محموده باشد یا آب انارین و تقویت معده بسیب و کلفند که با آب لیمو ساخته باشند نمایند و غذا مرغ فستق
آب غوره و آب لیمو و تقویت معده و سکنجبین سفرجلی یا کلفند که در وی سماق و طباشیر و ریوند چینی قوت جگر انداخته باشند احتیاط
نمایند **نوع چهارم** در سوء مزاج که از ماده بلغم شود علامت او غثیان و دیر طعام هضم شود و آب رفتن از دهان و کثرت خواب
علاج شربت اصول و سکنجبین عسلی و آب بادیان و کرفس و بعد از آن قی بآب شبت و سکنجبین عسلی و اسهال با ایارج فیقرا دهند
صفت آن تربد سفید پنج مثقال محموده دو دانگ غاریقون نیم درم زنجبیل دو دانگ حب بلسان و عود بلسان و دارچینی و زعفران و سنبل و

و قرنفل از هر یک نیم درم و آنگاه آب کرفس حب نموده اختیار نمایند و تربد ابیض ده درم و زنجبیل نیم درم قند پانزده درم شیرخشت
سه درم بود معده را باهلیله مربی و قرص ورد و بشربت بزوری بلکه که از بادیان رومی و مصطکی ساخته باشند قوت دهند
و اصلاح معده بمعجون کمونی و جوارش عود و عنبر و معجون سفرجل اگر اسهال بود نمایند و ضماد مصطکی فائده دارد و این سفوف نفع کلی دارد
گل سرخ دو درم فلفل درم زیره و تخم شبت از هر یک نیم درم نرم کوفته شربتی یکدرم تا دو درم بود و غذا عصافیر و بریان گوشت
مرغ و کبوتر و شلغم جهت قوة معده فائده دارد **نوع پنجم** سوء مزاج که از ماده سودا بود و علامت او بسیاری میل بسوی طعام
با وجود ضعف هضم و کثرت نفخ و سوزش معده و ترشی در دهان و تیره رنگی بدن سودا احیانا در عظم سپرز **علاج** تنقیه معده از سودا
بقی و آب شبت و ترب و بشربت سکنجبین و اگر سودا غلیظ بود بمطبوخ افتیمون و حب غاریقون یا حب افتیمون و مداومت حمام و غذا نخود
آب و گوشت مرغ به آب سماق و آب انار و اگر از نخود نیم کوفته سازند **فصل دوم** در اورام معده و این چند نوع است
نوع اول در ورم دموی که نام فلغمونیا در معده گویند علامت او تب تیز و حرارت و اندوه در معده و ظهور ورم و سرخی زبان و
خشونت و عطش و سقوط شهوت و سردی اطراف با درد قوی در معده **علاج** فصد و آب انارین و اگر طبیعت قبض بود و انگور شفا
دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته مثقالی تمر هندی ده مثقال گلسرخ دو درم بجوشانند و در آب مغز فلوس هفت مثقال شیرخشت
دوازده مثقال حل کرده میل نمایند و قرص طباشیر با آب غوره و اگر ورم بود در دو تسکین باید ماش مقشر غذا سازند و جلاب
آب انارین و آلو میل نمایند و بر معده بنفشه و عنب الثعلب و آرد جو به آب [illegible] گذارند و ضماد از اکلیل الملک و بابونه و گلسرخ
و سنبل و صندل نرم کوفته بگلاب بر معده شیر گرم نهند و اگر تشنگی غالب بود آب نهند و اگر قبض بود حقنه نرم سازند
و [illegible] در ورم معده مسهل و مقی قوی و آب سرد ندهند و آلو [illegible] اختیار نمایند و در آب [illegible] و اگر صحیح نرم بود و شربت
لیمو یک درم مصطکی یکدرم عود و انیسون دو درم کوفته بگلاب یا بگلاب چهار روز اختیار نمایند ورم معده را فائده دارد
نوع دوم در ورم صفراوی علامت او تب تیز و اندوه و تشنگی و کرب و درد **علاج** فصد و اندک خون بر دارند و اسهال
صفرا بجهار شربت و [illegible] و گلاب [illegible] و عرق کاسنی و عرق بید مشک و عرق گاوزبان فائده دارد **نوع سوم** در ورم بلغمی
که در معده بود علامت او تب نرم و کثرت آب دهان و سقوط شهوت و نفخ در معده بغیر صلابت **علاج** آنست که اول عرق
بادیان و گلاب با آب کرفس و روغن بادام دو درم یا یک پیاله از عرقها میل نمایند و تریاق فاروق و تریاق اربعه فائده دارد
بگلاب و بادیان الاصول [illegible] اختیار نمایند و روغن گل و روغن مصطکی بر معده مالند و ضماد جهت دفع ورم معده مصطکی دو درم اکلیل الملک
هفت درم پنج خطمی و حلبه و بابونه و شبت و تخم کتان از هر یک پنج درم نفت عنبر لادن مرد از هر یک شش درم صبر چهار درم زعفران
سه درم مقل و کتیره و کندر و اشنه از هر یک دو درم پیه مرغ و مغز ساق گاو و موم و روغن سوسن با روغن گل آمیخته و باقی ادویه نرم
ساخته مجموع را مخلوط کرده بعد از آن بتدریج بر معده گذارند و معده را بروغن سنبل و ناردین چرب سازند و اگر ورم تحلیل نیابد اسهال
برقت [illegible] کرده و سقمونیا مشوی باشد اختیار نمایند و غذا اگر تب نباشد شوربای مرغ که در آن چقندر و کرنب بدل [illegible]
عسل [illegible] نمایند **نوع چهارم** در ورم صلب سوداوی علامت او صلابت و فکرهای فاسد و خشکی در جسم **علاج** شربت اصول
بادیان و تخم کرفس و افتیمون از هر یک مثقالی بجوشانند و تصفیه بشیرخشت چند روز مداومت نمایند و اگر قبض طبیعت بود مغز فلوس هفت مثقال

موم نمایند و روغن بادام شش مثقال بدان آمیخته اختیار نمایند و این ادویه را بر معده گذارند بنفشه پنج مثقال گل سرخ و سنبل و سعد از
هر یک سه مثقال مصطکی دو مثقال تخم حلبه هفت مثقال خرما کوفته لعاب تخم کتان بسایند و بر معده گذارند و سزاوار آنست که
بجهت تحلیل گاهی بجوشانند که آن را با روغن طلا چرب نمایند و روغن بابونه و غیره آمیخته نمایند تا تحلیل گردد و اگر ورم باقی ماند و سخت شود و ورم فرو نشیند سنبل
فایده دارد و این ضماد بر معده گذارند مقل تخم کرنب از هر یک چهار مثقال اشق سنبل از هر یک سه مثقال موم سه مثقال روغن ناردین
با گل یا زرد پنج مثقال عصاره افسنتین حل نموده باقی ادویه کوفته و موم و روغن را گداخته با همه آمیخته طلا سازند دیگر در معده صلابت
مثانه ورم پیدا میشود ضماد از زعفران و مصطکی و اکلیل الملک سنبل و مقل و موم و روغن گل یا کنجد و گفته اند که در ورم صلب معده
سه مثقال روغن بید انجیر بطبیخ خیار شنبر یا ماء الاصول اگر سه روز متصل بخورند فایده دهد و بعد از آن ایارجات کبار و تریاق اربعه مسهل بنمایند
نوع پنجم در دبیله معده یعنی ورم عظیم که آنرا اخراج نام گذاشته اند و گاهی قرحه عظیم میشود و علامتش لاغری بدن و تب
و تشنگی و درد و صلابت معده و غلبت ثقل و اسهال و قی و سردی اطراف و گاهی ورم گرم در معده حادث میگردد و نضج یافته اخراج
می شود و علامتش تب و ضربان و قشعریره و اختلاف حرکات خون علاج و بعد در ابتدا فصد نمایند و اگر ورم صلب باشد تخم حلبه
مرو و خار خسک از هر یک ده مثقال نرم کرده با شیر بجوشانند و به روغن کنجد یا گل بر ورم گذارند دوائی مجرب حلبه تخم کتان
حلبه تخم مرو از هر یک ده مثقال نرم کوفته با شیر بجوشانند و طلا کنند و هرگاه از نضج ظاهر گردد بقی نمایند تا معده را بخیری
مثل آن و غیره گذارند تا معده بعصر و ورم بکشد و اگر بقی ریم معده بیرون آید با سکنجبین عسلی حل نموده مسهل نمایند و این دارو
جهت آنکه جراحت معده را پاک سازد اختیار نمایند که ریم با خون سیاوشان گل ارمنی از هر یک کوفته اندک فایده دارد
فصل سیوم در درد معده و آن چند نوع است نوع اول آنکه بسبب نفخ شود یا بسبب امتلا و درد معده بسبب حرارت
و غیره علامتش تمدد و جشا و قراقر و هیجان درد بعد از فرو گرفتن طعام در جانب چپ بالای سپرز و قراقر و گاه دست بر شکم
گذارند علاج از زیره و سعد و نمک گرم گذارند و جوارش کمونی و جالینوس کنند و در کردیا و کلابات کلمفه و عرق بادیان
نفع دارد و اگر بسبب طعام موذی واقع شده تنقیه معده بقی نمایند نوع دوم درد معده که بسبب ضعف واقع شود علامت او
آنست که هیجان درد بعد از خوردن غذا ساکن بشود مگر بقی یا باسهال علاج تقویت معده و تنقیه بحب ایارج و حب غاریقون
و این دوا فایده دارد صفت آن هند بیستر سنبل سلیخه زعفران قسط از هر یک دو مثقال انیسون بزر البنج میعه تخم کرفس زعفران
هر یک دو درم ادویه را نرم کوفته بعسل قرصها سازند هر یک بمقدار درم یکی از آن بگلاب یا عرق بادیان اختیار نمایند
نوع سیوم درد معده که بسبب صفرا شود علامتش تلخی دهان و بیخوابی و شدت درد علاج اسهال صفرا و قی بطبیخ هلیله زرد
و گلقند که در وی مصطکی و افسنتین باشد و اگر لیمو و گلقند ساخته باشند نفع تمام دارد و دیگر درد معده از بلغم شود علاج
قی بتخم ترب و شبت و جوز القی بسرکه سکنجبین عسلی نمایند در تحلیل بر قدر و معجون الحبوه و اطریفل و جز آن نمایند
و اسهال بلغم و روغن مصطکی بر معده مالند و دیگر اگر بسبب دیدان عارض شود علاج قی بطبیخ انیسون و سکنجبین عسلی فایده تمام
دارد و دیگر بسبب ورم معده درد عارض میشود علاج اخراج او نمایند و سنگ کالبی بقدر دو مثقال و ... یک مثقال تجفیف
مسهل نمایند فصل چهارم در شرح تقصی یعنی آرسنگی معده سبب ضعف معده اشتها بود و مقر و غیره

نوع است نوع اول از جهت برودت فم معده علامت او ضعف قوه و لاغری بدن و احساس سردی در سر معده و غشی در ابتدا
عارض میشود و اینحال مسافران را که در هوای سرد گشته مسافر باشد علاج در حال غشی آب سرد بروی پاشند و بوهای خوش مثل عود و عنبر
و کافور و صندل و ریش بینی دارند و این تدارک بر معده گذارند مثل سرخ هفت مثقال سنبل سه مثقال مصطگی و عود از هر یک دو مثقال
بشراب با گلاب ضماد سازند و غذا سریع الهضم میل نمایند نوع دوم جوع کلبی که از بلغم شود و فاسد سازد مزاج معده را علامت او
آنکه اعضا همه گرسنه و غشی و ثقل معده علاج استفراغ بلغم و تسخین معده و تقطیع بلغم خالی از اشکال نبود زیرا که به استفراغ حاجت
بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ گردد نوع سوم از ضعف قوی که در معده حرارت شدید در جمیع بدن مستولی باشد
علامت او تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و غشی در وقت گرسنگی علاج در حال غشی معلوم است بعد از آن غذاهای
سرد مثل آب سیب و آبی و شربت زرک و شربت لیمو و نارنج و ریواج و غوره که به یخ خنک کرده باشند فصل پنجم در شهوت
کلبی یعنی حرص زیاده و آرزوی طعام و ماکولات بود چنانکه از طبع کلاب آید و این چند نوع است نوع اول که از اخلاط حامض
که در سر معده بود علامت او جشاء حامض و قلت عطش و سرعت انحدار طعام میل نمایند لیکن بر آید و بعد از آن میل طعام غالب گردد
علاج تنقیه معده با ایارج فیقرا یا حب صبر چند کرت و غذا مرغ فربه و شوربای چرب که در وی دارهای گرم بود و گوشت کبک و بط
و معجون کمونی و اگر چنین طبیعت بود جوزی نوع دوم جوع کلبی که از سودا بر سر معده از سپرز بود علامت لاغری بدن شد یا از سر
معده و با کثرت خوردن و کثرت براز علاج فصد باسلیق یا اسیلم بعد از آن اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و مارالاصول و معجون
افتیمون و مجمره بر سپرز گذارند و بعد از ضماد و این ضماد را بر معده گذارند بادرنجبویه هفت مثقال سیاه دانه پنج مثقال نرم کوفته با سرکه
گذارند و گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه که در شوربای آن دارچینی و خولنجان و عود باشد نوع سوم جوع کلبی که از استفراغ بسیار
یا گرسنگی طول یافته یا تب بسیار کشیده چنانچه ناقه را حاصل شود علامت لاغری بدن و ضعف قوه و تشنگی علاج غذای قوی مثل
دو پیاچه و گوشت گوسفند با آب غوره و سماق و شربت لیمو و فواکه و آب انار دیگر از حرارت مفرطه که در معده بود جوع کلبی شود
علامت او تشنگی و تلخی دهان علاج ربهای قابض مثل رب سیب و رب به و رب غوره و انار و قلیه خیار و زرده تخم مرغ نیمبرشت
ضماد معده بگل ارمنی و گل سرخ و صندل و جوارش سفرجلی و اطریفل و تضمید معده بخیر لاده و در دهنها بر معده مالند مثل روغن
مصطگی فصل ششم در رفع و فساد شهوت و میل طعمه ردیه مثل شهوة گل و انگشت و زغال و اسفیداج و غیره و اکثر
عورت زنان حامله را در ابتدای حمل میشود و این دو نوع است نوع اول که از اخلاط بلغم که در سر معده بود علاج قی تخم شبت
و تخم ترب و بیخ سوسن با شربت سکنجبین و اگر قوی تر خواهند جوز القی اضافه نمایند و بعد از قی این دوا اسهل نمایند شاه بلوط سه
مثقال سونیز را بریان کرده دو مثقال انیسون دو مثقال پوست هلیله و بلیله و آمله از هر یک سه مثقال نرم کوفته بعسل بمقدار
ادویه بسازند شربتی سه مثقال اختیار نمایند و اسهال بحب صبر و حب فاوینا نمایند شهوت این اشیاء را بر طرف میسازد و بعد از
هفته این دوا اسهل نمایند فادزهر صعتر کرویا از هر یک یک جزو قند بمقدار همه نرم کوفته مقدار یک مثقال خورند و بعد از آن
وبار الصل و تخم کرفس و بادام [illegible] مصطگی بسیار طعام و بیش از طعام فایده دارد و معده را شربت آ[illegible]
و سیب و سفرجل که مقوی معده بود قوت دهند و غذا [illegible] و نخود آب دارچینی و زیره سازند و کبابها گوشت کبوتر و مرغ که بره

فقط و نیز باید دوا رحیقی باشد میل نمایند و بسته شوره کشمش و غیره نقل نمایند و سزاوار آنست که در علاج این مرض تاخیر ننمایند
چه آنکه خوردن این اشیاء مزاج تمام بدن را فاسد میکند و منجر به استسقا میشود **نوع دویم** فساد شهوت طعام که اخلاط شور
و شوره در معده جمع شود علامات او عطش شدید و تلخی دهان و شوری **علاج** تنقیه معده بقی و سکنجبین و آب گرم چند کرت و اسهال
با ایارج فیقرا و تقویت معده بشربت سیب و صندل و مبالغه در خوردن ادویه گرم نمایند و اگر اینحال زنان حامله را شود قی و اسهال
ننمایند چه آنکه موجب آن میشود که بچه ساقط گردد بلکه تقویت معده بقرص عود و شربت سیب و آب انار نمایند و این سفوف بدهند
زیره کرمانی و انیسون از هر یک دو درم سعد و پودنه دشتی و بابونه از هر یک یک مثقال هلیله و بلیله از هر یک دو مثقال و قند از مجموع
قند کوفته شربتی دو درم به آب سرد و غذا مرغ فربه و آب نخود و آب انار رود و در شوربای آن نعنع و اسفاناخ و از فواکه آبی و
سیب و انار **فصل هفتم در وجع فؤاد** یعنی درد سر معده و این را وجع فؤاد چه آنکه نزدیک به آن است و اگر مردم درد دل میگویند
علامات او شدت درد و غشی شدید و سردی اطراف و کرب و اندوه **علاج** قی سکنجبین و آب گرم و اسهال با ایارج فیقرا چند
و غذا مرغ و آب آلو بخارا [illegible] و گلاب و شربت [illegible] و شربت [illegible] نمایند و غذا مرغ و در آن نخود [illegible]
کوفته و سفوف این ادویه انیسون دو مثقال سنبل [illegible] تخم کاسنی از هر یک مثقالی ریوند دو درم قند بمقدار
هم وزن کوفته هر روز دو درم میل نمایند **فصل هشتم در عطش** و این چند نوع است **نوع اول** تشنگی که از سوء مزاج
گرم و یبوست شود علامت خشکی دهان و لبها و اندوه **علاج** شربت سکنجبین و شربت لیمو و شیره خرفه و آب خوره و آب آلو
هندی و آلو بخارا و اگر یبوست غالب بود با نبات آب کشک جو یا شربت نارنج و لعاب اسپغول و لعاب تخم [illegible] بشربت بنفشه
و [illegible] میل نمایند و این قرص بسازند مغز تخم خیار یا بادرنگ و تخم خرفه از یک دو درم صمغ عربی کتیرا نشاسته و طباشیر و صندل سفید
از هر یک نیم کافور ربع درم [illegible] به آب خرفه و آب خوره گذارند به آب جو آمیخته بر یخ خشک ساخته و چون گرم شود بدر آرند و با [illegible]
نموده گذارند و گلاب و صندل یا روغن بادام بالشکمان بر معده نهند تسکین عطش مینماید دیگر از آنچه تسکین [illegible]
مینماید این حب است مغز تخم خیار صمغ عربی از یک درم حب نموده در زیر زبان گیرند و آب [illegible] کاسنی و آب سماق که
تر ساخته باشند نصف آن صاف نموده بجوشانند و قند به قوام آورند تسکین دهد عطش را غذا مرغ و قلیه کدو و اسفاناخ و
کشک جو بگوشت گوسفند جوان و گوشت مرغ و بزغاله و تمر هندی و آلوی بخارایی سماق و آب هندوانه و زرک فایده دارد و نقره
و یاقوت در دهان گرفتن عطش را برطرف میسازد **نوع دویم** که از صفرا [illegible] معده رسد عطش شود علامات او لذع و تلخی دهان
و قی تلخ و اندوه و خفقان **علاج** قی و اشربه لیمو و نارنج و شیره خرفه و غذا انار و دیگر تشنگی از بلغم شور غلیظ در معده میشود و این را
عطش کاذب میگویند علامات او شوری دهان و قی بلغم و غثیان و کرب و تسکین یافتن بخواب **علاج** قی با آب گرم و سکنجبین
و اسهال بحب ایارج و خوردن [illegible] آب گرم میگدازد آن بلغم را و عطش تسکین یابد و غذای گوشت مرغ بریان کرده و نخود
آب **نوع سیوم** تشنگی که از گرمی سینه و دل و شش پیدا شود علامات او حرارت این اعضا و تسکین یافتن عطش
بهوای سرد و بیشتر از آنکه آب سرد خورد **علاج** آنست که در مواضع خوش هوا منزل سازند و بر معده صندل و گلاب و کافور گذارند و آب
[illegible] و شربت صندل و شربت سیب و [illegible] و شراب [illegible] که در آب [illegible] آمیخته باشند تسکین عطش میدهد و اگر

کیفیت حرارت

واگر سبب حرارت آفتاب یا آتش یا بادهای گرم بود یا بهار [illegible] روی آب سرد نهند و روغن گل بر سر ریزند و در دهان اندک [illegible] نهند
یا قدری زرد آلو گیرند و دیگر سبب خوردن شراب و اشربه و غذای گرم مثل سیر و پیاز و آب بسیار و طعام غلیظ و لحم قدید و ماهی شور و غیره
و عطش عارض میگردد و علاج اشربه [illegible] بسرد و اگر خون غالب بود فصد نمایند و دوغ و شیره خرفه فائده دارد و دیگر بعد از استفراغ
و دوا اسهال تشنگی باشد و علامت او خشکی دهان علاج شربت لیمو و نارنج و آب غوره و لعاب تخم [illegible] آبی و لعاب اسپغول و مالیدن
اعضا بروغن بادام بعد از حمام و دیگر عطش بجهت خوردن برف و یخ سردی در معده میشود و موجب کثافت بلغم و رطوبات که در معده
[illegible] باید موجب حرارت گشته تشنگی غالب میگردد و یا انکه سردی قوی از خوردن یخ عارض گشته چون سردی عارضی
زایل گردد و سبب گرمی معده گشته عطش پیدا میشود علاج شربت سکنجبین جرعه جرعه با آب گرم و زنجبیل پرورده و آمله و هلیله پرورده
و شربت لیمو **فصل پنجم در غشی و قی و تهوع** غشی حالتی باشد معده را که با آن حالت انقباض حرکت می کند و تهوع
حرکت معده بود و چیزی از و دفع نشود و قی حرکت معده بود بدفع چیزی از طریق دهن و این چند نوع است نوع اول قی که از [illegible]
صفرا گرم که در معده بود عارض گردد و علامات او تشنگی و تلخی دهان و اندوه و گزیدن معده علاج قی بشربت سکنجبین و آب گرم
و بعد از قی شربت انار و لیمو و نارنج و آب غوره و اسهال به ایارج فیقرا که در [illegible] محموده مشوی باشد یا شربت گل مکرر که [illegible]
[illegible] محموده بود و بعد از آن موافقت بشربت که از گلاب و سرکه و آبی و قند یا شربت زرک و گاهی [illegible] سماق [illegible]
و زرک طباشیر [illegible] از هر یک [illegible] قند [illegible] و طباشیر [illegible] با آب انار ترش یا سیب ترش [illegible]
سیماید و مرغ بریان که به آب غوره آغشته نمایند نفع کلی دارد و اگر طبیعت قبض بود حقنه نرم با [illegible] که از خطمی و بوره [illegible]
ساخته باشند و اگر ماده [illegible] شده علامت او آنست که دائم در معده [illegible] علاج آنست که گل سرخ و طباشیر را به آب
انار آمیخته میل نمایند طباشیر [illegible] یا به آب سیب [illegible] انار [illegible] از آن که در تنور بریان کرده باشند بهم آمیخته میل نما[illegible]
[illegible] با شربت انار [illegible] و محجمه [illegible] نهند و اگر بدین نشود محجمه دیگر بر سینه [illegible]
گذارند [illegible] حیله نمایند که بجوارب [illegible] بدین طریقه که [illegible] ساخته [illegible] آن را حرکت دهند و اطراف دست و پا را [illegible]
و اگر شربت انار [illegible] و به آب سیب ترش و امثال این تدبیر با تسکین قی نشود تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا فصد باسلیق نما[illegible]
و شربت بدین طریقه سازند آب انار میخوش یک کاسه قند [illegible] مثقال پودینه یک دسته آب [illegible] بگیرند [illegible]
از هر یک مثقالی آمیخته نموده هر روز پنج مثقال اختیار نمایند دوای دیگر گل سرخ و سماق از هر یک [illegible]
[illegible] آب انار ترش یا آب [illegible] میل نمایند و غذای شوربای مرغ و گوشت [illegible] مثل [illegible] و سبب نوع دوم
قی که از بلغم بود و علامات او شوری و نفخ و قراقر و کثرت آب دهان علاج قی [illegible] شربت شبت و سکنجبین با عسل [illegible]
سازند و قی با آب [illegible] عسل و روغن زیت سازند و تنقیه ماده با ایارج فیقرا یا حب ایارج و تقویت معده بشربت انار پودینه [illegible]
مربای زنجبیل پرورده و جوارش [illegible] یا دوالمسک شربت قابض [illegible] قابض [illegible]
و اجتناب از غذای غلیظ که از او بلغم حاصل شود [illegible] نمایند [illegible] غذای [illegible] گوشت مرغ
و تیهو و کباب سازند و زنجبیل [illegible] هلیله [illegible]

و اگر طبیعت قبض بود و یبوست غالب بود حقنه و شیاف فایده دارد نوع سوم که از ماده سودا بود و علامت او از قی [illegible]
و بیرون آمدن سودا که از زمین بجوشد و مگس نزدیک نشود علاج آنست که تنقیه ماده را بسفایج نمایند و بر معده اکلیل الملک
و افسنتین و سعد و نرم نموده بشراب آمیخته گذارند و هیچ چیز در دفع قی بهتر از قرص [illegible] صفت آن تخم کرفس انیسون
افسنتین از هریک دو مثقال سلیخه سه مثقال فلفل شش مثقال جند بیدستر و افیون از هریک ربع مثقال عسل بمقدار الحاجه قرص سازند
شربتی مثقالی بود و غذا گوشت مرغ بریان و مطجنه سازند و [illegible] غذا [illegible] یا آنکه بغیر ترتیب واقع گردد علاج
تنقیه معده و خوردن آب شیر گرم و روغن گل در سر مالند و بر شکم و پهلو پارچه گذارند و پاها را و دستها را بروغن زیت چرب
سازند و حمام فایده دارد و جوارش سفرجلی بمقدار یک درم میل نمایند نوع چهارم قی که در بحران بود و این قی خوب است اما قی
خوب آنست که بآسانی بیاید و با غلبه نباشد و قی بد آنست که بسیار بود و در رنگ از رنگهای [illegible] بود بر آنکه این قی دلالت بر
صحت بد دارد و علامت قی بحران درد سر بود و درد معده و رفتن آب دهان و غثیان و [illegible] علاج حرارت معده و رب لیمو شربت نیلوفر و سکنجبین
دهند و دوایی که از اقسام شربت انار بود بدهند دیگر قی گرم بسبب معده میشود علاج آنست که بادویه [illegible] خواهد شد در علاج
او اخراج نمایند دیگر اصحاب [illegible] ضعیف الاعضا [illegible] قی عارض میگردد علاج شربت لیمو و خائیدن مصطکی نوع پنجم از قی
که از خون بود اما از معده و نواحی او و از جگر و از مری می باشد سبب قرحه در این اعضا گشاده شدن رگی بود بجهة ضربه یا فریاد زدن
یا [illegible] یا رطوبتی که سست ساخته عروق را یا از جهة امتلا که از خون بریده یا از سبب آنکه ادویه گرم بسیار خورده شده که خون
گرم گشته باشد بجهة ریختن خون معده مثل جگر و سپرز و قی که خون [illegible] واقع شده روان گردد و [illegible] که شعور بآن نداشته باشد
علامت آنکه خون از معده بود درد کمتر بود و اگر از [illegible] بود درد زیاده تر شود علامت آنکه از کبد و سپرز است [illegible] درد و پیشتر
این علت [illegible] اعضا گردد و بسیار که خون سیاه و از سپرز دفع میشود و معده [illegible] قی میکند بی الم دیگر [illegible] علاج شربت انجبار و فصد باسلیق
بجهة [illegible] اندک اندک خون گیرند و قرص کهربا صفت آن خشخاش سفید و مصطکی و کهربا از هریک دو مثقال زعفران نیم مثقال
صمغ عربی و گل ارمنی از هریک یک مثقال نرم کوفته قرص سازند شربتی دو درم میل نمایند به آب لسان الحمل یا شیره خرفه و آب [illegible]
به آب لسان الحمل و طباشیر فایده دارد و این [illegible] گلنار و گل سرخ کهربا [illegible] و گل [illegible] از هریک یک مثقال افیون نیم مثقال [illegible]
کرفته شربتی [illegible] بود اگر بجهة خون [illegible] نفع دارد و [illegible] قرص [illegible] با شیر و گلنار و کهربا خوردن دیگر بجهة خون آمدن
بسیار اقاقیا و تخم گل و گل مختوم و گلنار افیون بزر البنج و صمغ عربی [illegible] شربتی نیم مثقال بود و اگر از جهة ادویه گرم بود [illegible]
[illegible] و شیر و جو [illegible] اندک اندک میل نمایند فایده کلی دارد و بر معده طلا [illegible] اقاقیا و گل ارمنی و اندک افیون به آب [illegible] آس
گذارند و غذا [illegible] سماق [illegible] اگر ضعف غالب بود در آب مرغ کرنج یا اگر [illegible] یا سماق یا رب انار دیگر خون [illegible] باد آنکه
در حال [illegible] ضعف گردد و اگر [illegible] بسیار [illegible] اطراف بستن و اقراص کهربا و گلنار
خوردن نفع دارد دیگر خون در معده بسته شود علامت او [illegible] و عرق سرد و لرزه علاج آنست که آب گرم که در آن [illegible] شبت
[illegible] جوشانیده باشند و شربت سکنجبین خورده قی نمایند و [illegible] خوردن فایده دارد و اگر شیر در معده بسته شود
[illegible] آب [illegible] میل نمایند و اگر از جهة رطوبت بود معجون فلونیا فایده کلی دارد فصل دهم در قوّة

[illegible]

حرکت فم معده بود برای دفع موذی و این را فواق جهت آن گویند که قعر معده بفم معده حرکت میکند و این چند نوع است نوع
اول در فواق که از چیزهای گرم و صفرای گرانی که از لذع اخلاط حاد بود علامت او تلخی دهان و تشنگی شدید و قی صفرا زرد و کبود و سیاه
علاج آن قی بعده و انو نجار او شربت سکنجبین و آب انار ترش و آب گرم و روغن گل یا روغن بادام و سکر خوردن دفع مینماید فواق را
دهان و آب انار مجوش تر ساخته یا آب سیب یا آب انار شیرین آغشته نموده میل نمایند و اگر ساکن نگردد یکدرم اهلیله زرد یا آب
ایارج فیقرا اختیار نمایند و پس انگشت پا و دست فائده دارد و غذا گوشت شوربای مرغ اگر تب بود در آن ماش و اسفاناخ کدو و خشخاش
آب انار و غوره و زرده تخم مرغ نیم برشت فائده مند است نوع دویم در فواق از بلغم علامت او استرخا دهان اندر رطوبت و ثقل
معده علاج تنقیه معده بقی و شربت سکنجبین مصطگی و ماء العسل که در وی فلفل و دارچینی و مصطگی اندک جوشانیده زمان
میل نمایند بجهت تسکین معده این قرص سازند قسط زعفران گل سرخ مصطگی از هر یک دو درم اسارون دو درم صبر چهار مثقال
افیون نیم درم همه را کوفته بلعاب اسپغول بسازند شربتی نیم درم و قرص محمد زکریا جهت وجع معده و باد غلیظ فائده دارد و سفوف
جوز بوا کلنار افیون اندکی تخم کرفس از هر یک مثقال نرم کوفته بعسل بسازند یکدرم میل نمایند و بر شکم طلا از جند بیدستر
که بروغن زیت حل کرده باشند گذارند و این سفوف بسازند تخم کرفس سعد زیره کرمانی از هر یک یک درم کوفته یک
مثقال میل نمایند و از سداب خشک یکدرم با عسل فائده دارد و غذا نخود آب بعد از آن گوشت کبوتر که بسرکه پخته باشند
و بلغم باد و دیگر گرم مثل دارچینی و زنجبیل نوع سیوم فواق از باد غلیظ که در تجویف معده و طبقات وی یا مری عارض گردد سبب
کثرت سودا علامت او ثقل و جشاء ترش و کثرت اکل و سوء تدبیر بسیار آید این فواق صبیان را میشود از این جهت علاج
شربت شیرازی تناول اندکی از سداب مثلث و تریاق اربعه با آب پودینه و خائیدن مصطگی و پودینه و زیره و زنجبیل و عطش
صبر نمایند نوع چهارم فواق از جهت سردی سر معده شود علامت او قلت عطش و ... بسیار عارض میگردد پیران را و کسانی
امراض دراز کشیده اند علاج معده را گرم سازند از داخل و خارج باغذیه و ادویه دیگر فواق از جهت خشکی و یبس که غالب میشود
بر فم معده و این فواق بد است علامت او آنکه بعقب استفراغ کثیر و تبهای طویل و جوع مفرط شود علاج کشک جو بروغن
بادام و شربت خشخاش و شیر تازه و حریره سبوس گندم بروغن بادام و ماء اللحم و آب انار شیرین یا کشیر و شوربای مرغ
و این جمله بر معده گذارند آرد جو و گل خیرو و اسپغول با آب عنب الثعلب و روغن گل یا روغن بادام آمیخته نمایند دیگر فواق بسبب ورم
جگر می شود علامت او تب تیز و غثیان مفرط علاج فصد باسلیق و آب عنب الثعلب و آب کاسنی که در وی خیار شنبر حل کرده باشند و شربت
دینار فصل یازدهم در ضعف هضم و فساد او و تخمه ضعف هضم آنست که طعام از معده چنانچه باید نگذرد بلکه زمانی طویل
و بیشتر از عادت بماند اما سوء هضم و فساد او آنست که طعام هضم نشود در معده و هضم خوب نیابد بلکه هضم بد گردیده و بوی بد و جشاء ترش
و غثیان و سوزش در معده شود اما تخمه آنست که طعام هضم نگردد و باقی بماند سبب این سه یکیست اگر معده ضعیف بود ضعف هضم
و اگر ضعف قوی بود تخمه و اگر متوسط بود فساد هضم و دیگر معلوم باد که هضم بقعر معده می باشد نه بفم معده چرا که فم معده از عصب است
و قعر معده لحمانی و میل و شهوة طعام تعلق بفم معده دارد و این چند نوع است نوع اول که جرم معده ضعیف بود علامت او آنست
که بعقب قی بسیار و عقب ... امراض مزمنه دراز یا ضعف هضم و ضعف شهوة لاغری بدن و نرمی شکم علاج شربت حب الآس و ...

و با تقلیل صفرا و غذا گوشت مرغ یا گوسپند جوان و در و دارچینی و زعفران و زیره بود و سریع الهضم بود مایل بقبض مثل سماق
و آب غوره و لیمو یا ریباس سازند و معجون جوزی فایده دارد و این طلا مجرب است گلنار و مصطگی از هر یک یک مثقال افسنتین و صبر از هر
یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال قرنفل و جوز و سنبل از هر یک دو درم نرم کوفته بگلاب یا شراب طلا سازند **نوع دویم** در ضعف شهوت
ضعف قوی در معده چهار قوت است جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه علامت ضعف جاذبه یعنی قوتی که غذا را بکشد آنست که غذا در سر معده
مدتی دراز باشد و خفقان و غشی واقع شود و علامت ضعف ماسکه یعنی آنکه نگاه دارنده لرزیدن معده و گمان می برد که هرگاه حرکت خواهد کرد
طعام بیرون خواهد شد و علامت ضعف هاضمه آنست که غذای بد سرا انچه تناول نمایند هرگاه برآمدن غیر متغیر و منحجر میگردد و باستفراغ
و علامت ضعف دافعه آنست که بنی گاه و زیر ناف نفخ و الم بود علاج هر یک گوید می شود انشاء الله تعالی علاج ضعف قوت جاذبه شربت لیمو
شربت فواکه و سیب و معجون مصطگی و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و تیهو و کبک و عصافیر بریان کرده و یا بشوربا بدارچینی و زعفران
و زیره و مثلث و بعد ازان بقدر باشند که چند درم برتق بزنند و اطراف بمالند و طلا مذکوره بر معده نهند علاج ضعف ماسکه از زیاده
مرطوب و گزنده و شربت لیمو و رب آبی و رب سیب و رب انار و کشک جو و جاورس و برنج و عدس مقشر و گوشت مرغ و تیهو
و کبک بریان کرده نقل آب غوره و انار و طلا از صندل و گلنار و طلا شیر گل سرخ و سماق و حب الآس یا آب آبی یا آب سیب و شربت
حب الآس و سیب و مثلث علاج ضعف هاضمه در مزاج سرد جوارش عود و اطریفل صغیر و کبیر و شربت سکنجبین و عرق جالی و شربت فواکه
و غذا آش سماق یا لیمو و طلا از یاسمین و صندلین و سعد و سنبل و مصطگی و بر معده روغن مصطگی بمالند علاج ضعف دافعه تلیین
طبیعت بآب چینی و گلقند و گلاب و مطبوخ خیار شنبر و عرق کاسنی و گلاب و بادیان **نوع سیوم** در ترش شدن طعام
معده اگر اندک بود مصطگی و بادیان بر دهن گرفته سفوف سازند و الا گوارش عود و عنبر و قرص عود و اطریفل کبیر و معجون سفرجل را
مسهل و شربت لیمو و غذا قلیه خشک و مطنجن و از شوربا و اشکنه پرهیز نمایند و گوشت کبابی که مائل بسرخی بود اختیار نمایند و خواب
طویل و قی و اسهال و خواب دست راست و طعام را از سر معده میگذارند **نوع چهارم** در فساد غذا در معده از قلت
موافقت طعام و بیرون آمدن از اعتدال در کمیت و کیفیت یا در جوهر یا در ترتیب اما آنکه در کمیت بود مثل آنکه غذای بسیار میل نمایند
و بر معده گران گردد و قوة هاضمه از وعاجز آید و نیک منهضم نشود و اگر اندک بود در معده محترق گردد چنانچه غذای لطیف در معده گرم
و اما آنچه در کیفیت بود مثل زرده تخم مرغ و عسل و بر معده گرم بدرستی که فاسد گشته بسبب دخانیت و حرارت و اما آنکه در
جوهر بود مثل گوشت گاو و کله و نان فطیر انها فاسد میشوند از جهت آنکه غلیظ و دیر گذشتن از معده مثل خربزه و شفتالو و
شیر که اینها زود فاسد می شوند در معده و اما آنکه بجهت ترتیب بود مثل آنکه مقدم دارند غذاهای غلیظ را بر غذای لطیف
پس چون لطیف منهضم شود پیش از منهضم اول و دیگر آنچه غذا را فاسد میسازد بی ترتیبی غذا است مثل آنکه مقدم دارند سنبل بعد الاطعام
و بر لطیفة الاطعام پس طعام بیاید مثل آبی که پر بالای قوت و خربزه واقع شود و از آنچه غذا را فاسد میسازد حرکت نشست
بعد از طعام مثل جماع و سوار شدن و حرکات عنیف و فساد منهضم ام الامراض و سرچشمه همه دردها است علاج اگر این علت از کثرت
واقع شده قی نمایند بآب شبت و تخم ترب و شربت سکنجبین بعد ازان گلقند و مصطگی اختیار نمایند و جوارش کمون و قرص عود
فائده دارد و اطراف و را آب برگذارند تا حرارت متوجه باطن شود و غذای لطیف از مرغ و تیهو و کباب عصافیر بسیر کرده و عرق پودینه

وشت کبک سالم میل نمایند و اگر از جهت بدی کیفیت غذا در قی شده تنقیه معده لقی کنا اسهال نمایند و اگر اسهال نمایند آبی که در گوشت

دکل مرغ و مصطکی پخته و قند میل نمایند و آب انار ترش سیب میل نمایند و اگر از سوء هضم غذا گشته جلنجبین عسلی و جوارش شهریاران و بعد از غسل

و فرمایند ریاضت و دخول حمام و آب گرم و بعد سیر میوه غذا گوشت مرغ با آب غوره میل نمایند

فصل دوازدهم

در سحج و انچه که مواد فاسد غیر منهضم بود دل بدن باز گردد بضعف و شدت دافعه و بعضی اسهال منقطع گردد و گاه باشد که

قی نیاید اما از غثیان خالی نباشد از تغیر طعام و فساد ان بصفرا میباشد و بسیار اگر افراط اسهال بمرتبه رسد که نبض ساقط میگردد

و اطراف سردی باید که طبیب متوسل شود و ترک علاج نکنند و این چند نوع است **نوع اول** در سحجی که از صفرا شود و علامت او

غثیان و تشنگی و قی تلخ و در دمعده و سردی اطراف بود **علاج** آنست که مدد نمایند که آنچه باقی مانده یعنی اسهال و قی دفع گردد و آب

گرم و شربت سکنجبین و جلاب دارند میل نمایند مگر وقتی که در معده تشنج و گرندگی باشد و اگر اسهال ضعیف و قی قوی بود بسیار آمده است که

اندک محمود و آب تمر هندی و آلو بخارا با آب کاسنی دهند و حقنه تمام فایده دارد و اگر بسبب کثرت قی و اسهال ضعف غالب گردد چنانچه

اثر ضعف ظاهر بود شربت حب الآس و رب لیمو و شربت انار بدهند منع قی و اسهال نمایند و طلا از صندل و گلاب و گل سرخ و برگ

آمیخته بر معده گذارند و آب لیمو و شربت او دفع قی مینماید و مقدار دو درم طباشیر با آب انار ترش آمیخته بخورند و دفع تشنگی نماید و

اسهال و قی و تشنگی مینماید و آنچه مرسیده کذاشتن اطراف در آب سرد یا گذاشتن خرقه با آب برنج تر ساخته بر معده فایده دارد و اگر

ضعف غالب بود در آب انار ترش با نان و ماء اللحم از گوشت مرغ یا کبک یا گوشت بره غاله مناسبت و بر معده عنبر و مشک

زعفران طلا سازند و غذا گوشت مرغ فربه با سماق و آب غوره و آب لیمون میل سازند و حیله نمایند که بخواب رود و از صندل و گلاب

کشنیز لخلخه سازند و در پیش بینی دارند و اگر اسهال بود غذا از برنج و جاورس با شیر یا گوسفند بچه یخنی سماق سازند و حمام فایده دارد

و اطراف را مالیدن و بستن ساقها با آنکه گل ارمنی با سرکه و حب الآس بهم آمیخته خرقه بدو تر ساخته بر ساق ها

و اسهال تسکین نیابد مجمره بر معده گذارند و بستر بند و اگر تشنج در دستها و پاها ظاهر گردد خرقه بر روغن بادام و آب گرم تر ساخته

نوع دوم در سحجی که از فساد برودت و بلغم بود و علامت او آب دهن و غثیان و بی مزگی دهان **علاج** آنست که انیسون

و عود و مصطکی و زیره را بجوشانند و آب آنرا بنوشانند و قی باب ترب و شربت سکنجبین عسلی میل نمایند و درد آن فایده کلی دارد

و حب بد مناسبت و شربت بیلنجر مع جهه منع اسهال بسیار نافع است قرنفل سنبل عود افیون از هر یک یک مثقال افیون نیم مثقال

گوند با آب سبغول قرص سازند هر یک نیم مثقال و یکی را اختیار نمایند و این قرص سازند صفرا کند پنج مثقال

عود و دارچینی مشک قرنفل درم لعاب تخم اسپغول سازند شربتی درمی بود و اطراف را ببندند و معده ... با زعفران و مشک و عود

و نبات با آن آمیخته بمالند و غذا نخود آب کبوتر و آهو که در وی دارچینی گرم کرده باشند مثل دارچینی و زنجبیل و فلفل و زیره نمایند

در علاج ضم کم خوردن غذا و خواب بجا نیامدن و خوردن جوارش جالینوس و جوارش سفرجلی و حب سفرجلی و اندک

دست و پا بر روغن سوسن بمالند و جوارش جهت معده نافع است چهار مثقال و دو مثقال مشک ... ساعت

آمیخته شربتی دو مثقال بود **نوع سوم** در سحجی که از فساد برودت و سودا بود علامت او سودا در معده غالب است

تخمه طبیعی با و درد شکم و درد ناف و تشنج و ... **علاج** تنقیه معده بمطبوخ افتیمون و قی باب گرم و عسل و بر معده روغن مصطکی

ساند و قرص [illegible] فایده دارد و اگر درد قوی [illegible] بود در معده تخم اسپغول در جلاب که با آب انار [illegible] باشند و قی
که بدان معده [illegible] اگر معلوم نماید که غذا در معده فاسد گشته آب اسپغول اختیار نموده قی نمایند و این قرص بسازند
[illegible] از هر یک [illegible] سنبل و مصطکی از هر یک [illegible] درم عود هندی چهار درم [illegible] معجون کمونی نفع دارد **فصل بیست و سیم** در [illegible]
آنکه شکم [illegible] بود و این علتی است که [illegible] لاغری بدن و این چند نوع است **نوع اول** شکم [illegible]
معده [illegible] علامت او اندک تشنگی [illegible] **علاج** معده را از بیرون و اندرون گرم سازند از بیرون بمثل روغن
مصطکی و روغن سوسن [illegible] طلا [illegible] آمیخته گذارند و از درون بجوارش [illegible]
و سفوف حب الرمان [illegible] از هر یک برابر [illegible] دو مثقال تا سه مثقال
و اندک [illegible] شربت حب الآس با شراب [illegible] سفوف حب الرمان مصطکی زیره کرمانی از هر یک مثقال حب الرمان پنج مثقال
بلوط دو مثقال عود [illegible] سماق [illegible] مثقال نرم کوفته [illegible] گوسفند [illegible] سماق و دارچینی و جوز بوا
و زنجبیل [illegible] انار کوفته و تخم کرفس [illegible] **نوع دوم** در زرب [illegible] معده و ضعف
علامت او بیرون آمدن طعام از معده [illegible] **علاج** جوارش خرنوب [illegible]
[illegible] سفوف حب الرمان [illegible] جوارش خرنوب زیره کرمانی [illegible] دو مثقال سماق پنج مثقال حب الرمان [illegible] از هر یک ده
مثقال [illegible] پنج مثقال نرم کوفته [illegible] گل [illegible] زعفران و عود از هر یک مثقالی [illegible] حب الآس از هر یک [illegible] مثقال
نرم کوفته [illegible] طلا سازند و اگر ضعف معده عظیم باشد [illegible] نرم کوفته [illegible]
حب الآس با شربت [illegible] زعفران ساخته [illegible] خرگوش [illegible]
فایده دارد [illegible] کثرت اسهال که با حرارت بود سفوف [illegible]
بود [illegible] کشنیز خشک و سماق و خرنوب و تخم کرفس و زیره [illegible] خشک کنند [illegible]
از هر یک [illegible] نرم نموده در روزی چند نوبت [illegible] اختیار نموده [illegible] در شکم [illegible] **نوع**
سیوم در زرب [illegible] معده [illegible] زبان [illegible]
در [illegible] خوردن غذا [illegible] اگر طعام شور [illegible] تشنگی و حرارت و خشکی [illegible] **علاج** فصد باسلیق [illegible]
[illegible] تخم اسپغول [illegible] شربت حب الآس بلعاب اسپغول [illegible] روغن گل [illegible] تخم اسپغول [illegible]
[illegible] تخم ریحان [illegible] روغن گل [illegible] حب الآس [illegible] مثقال [illegible]
صمغ عربی دو مثقال [illegible] سفوف [illegible] مصطکی [illegible] هلیله کابلی و زیره کرمانی
دارچینی [illegible] قلقل [illegible] زنجبیل [illegible] دو درم عنبر [illegible] شربت [illegible]
طعام [illegible] حب الآس [illegible] صندل سفید [illegible] از هر یک برابر [illegible]
[illegible] نرم کوفته [illegible] فایده دارد [illegible] غذا [illegible]
[illegible] سماق [illegible] **نوع چهارم** در زرب از کثرت صفرا [illegible] اسهال صفراوی علامت

اول آنست که در عقب شبهای تیز و بعد از خوردن غذاها و ادویه گرم و بعد از شرب شراب شود علاج اگر اندک اندک می آید یا رب حصرم دهند
یا رب انار و قند یا شربت گل شکر یا ماء الشعیر دهند و اگر قوی بود مطبوخ هلیله زرد و بعد از آن قرص طباشیر شربت حب الآس یا رب
یا رب انار یا رب ابی و دانه انار و طباشیر و گل ارمنی با رب ابی و دانه انار و طباشیر با شربت لیمون آشامیدن نماید و پوست انار و حب الآس و دانه
از هر یک دو مثقال مازو درم کوفته با رب ابی یا رب سیب آمیخته بخورد و ضماد حیتاب نمایند و حب الآس بریده با سرکه طلا سازد و اقرص بریان
کرده و صمغ عربی آمیخته و طباشیر برابر با رب انار و یا رب سیب فایده دارد و روغن گل با هم تف داده با آب سماق فایده مند است و
با برنجه و کشنیده سماق و آب ابی بخته و آش غوره و زرک و انار و شوربای مرغ کرده زیرباالی و سیب بخته باشد و حبی که صفرا میبرد
ارکنند و برید و جا و در شکم تنها یا با لیشاه ملوط بحری کرده بخورند هار زند که قبض سماق نمایند **نوع پنجم** در درد زرب که از بخار سود
سینه حاصل شود و علامت او آنست که سرکار میل طعام شود و دگر بدن و شورش در سینه و ترشی در دهان بود **علاج** فصد باسلیق
یا اسلیم و تنقیه بمطبوخ افتیمون یا با لیجین و اگر کفایت نکند این دوا سازند دانه انار بریان کرده شش درم و بهمن سرخ بریان کرده دو درم
زرنباد دو درم کهربا دو درم تخم ریحان تف داده سه درم طباشیر دو درم شربت حب الآس یا انگبین با تک سرکه نوشند
دیگر آنکه حجامه بر سر نهند یا شود اجتناب بود از عریسا **نوع ششم** در ضرب که از بلغم از دماغ و از ضعف قوه ماسکه معده پیدا شود
میاز و غذای او اکثر بر مائده شود و منحصر شود لیکن معده علامت او آنکه بعد از خواب چند مجلس آید و بعد از آن
از بلغم فساد دماغ و این علامتهم در نزله هار و هم در نزله باردی شود فرق میان آنکه از گرمی بود و غلبه و تشنگی بسیار و تلخی دهان
و سیر دن اهل صفرا یا برازد و حرارت دماغ و علامت آنکه از بلغم بود شوری دهان **علاج** آنکه در حرارت بود و تنقیه معده
و اخراج بلغم لقی و صبر نمودن عطسه نمودن بالیدن سر و در دست و شستن لعاب ابرون طلا نمودن سکنجبین و غرغره با عسل کمی درد
و سنبل و زعفران جوشانیده باشند و اندک مشک اضافه سازند دیگر زهره گاو را با سرکه آمیخته در سر مالند و یکساعت بگذارند و بعد از آن
بشویند با آب چغندر و سرکه و بعد از آنکه سر را تراشیده باشند اقوی و بهتر است و روغن گل با بابونه و سنبل در سر مالند
مشک و روغن فرفیون در سر مالیدن فایده دارد و صبر و مر و حضض از هر یک برابر کوفته با آب سلق آمیخته بر سر طلا سازند و کندش
کوفته در بینی دارند تا عطسه آید و سیاه دانه تف داده در پارچه نازکی بسته در بینی دارند و قسط و کندر سوخته بینی برد و آن
دماغ و غرغره با الکاسه یا سکنجبین و اگر ضرورت شود صبر را با ایارج بغرغره آمیخته نمایند و غذا عصافیر یا مرغ بریان ساخته نمایند
یا سفوف شاهبلوط و گرمازو و پودینه و دانه انار و امثال اینها قوت دهند دیگر نوع ضرب از صفرا که نازل می شود از دماغ
سینه سرایت نماید علاج او فصد و حجامت و طلا از صندل و اقاقیا و گلنار و پوست خشخاش کوفته بر سر که گذارند اگر تشنگی باشد
و حضض و بسن طلا اضافه کرده بگلاب بر سر دارند اصلی بود و غرغره بعدس و گشنیز و گلاب نمایند و معده را قوت به رب ابی و سیب دهند
و اگر تب باشد مرغ که در دانه انار یا دانه کوفته باشند تنقیه معده بمطبوخ هلیله نمایند و غرغره بعدس پنج مثقال و رب سوس شش مثقال
و گلسرخ دو درم بجوشانند و شربت سکنجبین با آب و آمیخته یا اگر مزاج گرم بود و بگلاب غرغره سازند و مبتلا نزله بشربت خشخاش
نمایند و شربت سکنجبین سفرجلی میل نمایند و در وقت افراط اسهال این طلا بر معده گذارند گل ارمنی و اقاقیا و سنبل الطیب
دو مثقال سماق و حب الآس از هر یک چهار مثقال بادو عدد کوفته با آب بی یا گلاب گذارند **نوع هفتم** در ضرب که از جمیع بدن

لذع معده رسد و علامت او امتلای بدن و هیجان علیل بود اگر چیزی از بدن بمعده میریزد علاج زرده تخم نیم برشت سماق و اندک
ماز و حب الآس و گل سرخ و ناردانه نرم کوفته اختیار نمایند و پیش از آن ماده میل از ریحان بمعده اگر طبیعت قوی باشد و ماده بجود دفع
نماید بگذارند تا مواد فاسد را دفع نماید و آنچه منع ماده نمایند از ریختن بمعده کاسنی و زرشک بجوشانند یا گرم آب انار و بجته ...
یا با آلو بخته در آب سرکه و کرب بخته است و اگر بعد از اسهال امساک طبیعت بود و ضعیف بوده باشد اختصار بر گوشت خصابه نمایند
نوع هشتم در ضعف که بعد از دوا مسهل شود و علامت او خوردن دوا مسهل علاج اگر حرارت بود اسبغول لف داده بروغن
بادام یا روغن گل چرب نموده یا این سفوف سازند اسبغول لف داده درم تخم خرفه لف داده و خرفه و تخم ریحان از هر یک یکدرم صمغ عربی
و گل ارمنی از هر یک چهار مثقال تخمها را بجوشانند و کوبند و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کوبند و آمیخته نموده برب آبی سه مثقال در شام و صباح
اختیار نمایند و غذا آش و سماق و غوره و دوغ خشک ساخته در ساعت طبیعت را قبض کنند و اگر بحس بود باشد حقنه بروغن گل
کا و جوان سیاه و شیاف نمایند و دیگر رب آبی و بهی غذا شود مثل خوردن شیر بالای غذا با خوردن آب بسیار بالای طعام یا حرکت ضعیف
دیگر درب از قلت تحلیل و امتلای بدن میشود علاج تقلیل غذا و ریاضت و مالیدن و سفوف از بادیان رومی و جوانی و مصطکی
سازند تا نفع بخشد و در حمام بنشیند تا عرق آید دیگر درب خلفه که نام کند انند دور البطن یعنی آمدن شکم با دوار معلوم علامت
او آنست که اول درد در موضع گیرد و بعد از آن شکم آید و خفت حاصل آید و شناخته میشود نوع خلط از آنچه با سهال برآید
می آید اگر بطریقه غب یعنی روزی در میان آید و روزی بر نمی آید از صفرا بود و اگر مستوربع بود از سودا بود و اگر مواظب بود
از رطوبت و از بلغم بود و اگر دوار او با آنچه معلوم نبود و دیگر درد دائم و استفراغ و در بعضی اوقات بود و علامت او آنست که حرارت غالب
باشد علاج تنقیه بدن از خلط فاسد بعده ای ملائم و تقویت حشا و دیگر درب سبب بحران در وقتی که طبیعت مواد موذی فاسد را
بمعده دفع نماید علاج او آنست که اسهال البطن بسازند مگر وقتی که اسراف شود و موجب ضعف گردد و پس از آن هنگام قبض
باید نمود بدانچه مناسب داند فصل چهاردهم جشا و نفخ و قراقر در معده و تلبک و تمطی جشا آنست که نفخ دفع شود از
وتشادب آنست که بخارات غیر منهضم از طعام در وقت بقصد هضم و طبیعت آنرا دفع نماید مثل لغاز عضلات فکین طالب گردد و
آنست که بخارات و نفخ در عضلات سینه و غیره باشد اقسام جشا و نفخ مذکور میگردد نوع اول جشا و نفخ که از سردی مزاج و ضعف
حرارت غریزی بود و هر گاه در معده گرمی بود و سردی غالب بود آنچه غذا بدو رسد موجب نفخ گردد علاج تقویت معده
و شربت از بادیان مثقالی گلقند و دام و افسنتین و تخم کرفس از هر یکدرم پوست بیخ کبر و بادیان رومی دو درم تخم خربزه
سیاه دانه و انگور شفا از هر یک دو مثقال بجوشانند دیگر جشا از غذای بسیار که رطوبت بود و غالب بود موجب نفخ گردد علاج آنست
که غذا کمتر سازند و آنچه میل نماید سریع الهضم بود و طبیخه مرغ و حمام فایده دارد و نخود آب که در زیره و دار چینی بود نوع
دوم جشا که از بلغم شود و موجب نفخ گردد علاج اسهال بحب صبر و معجون شهریاران و تقویت معده بلکند کرده مصطکی
و بادیان رومی بود سفوفی که نفخ معده را دفع نماید جوانی افسنتین تخم کرفس از هر یکدرم زنجبیل زیره قرنفل از هر یک نیم درم
نرم کوفته بدو وزن آن قند با نبات آمیخته نمایند شربت یک مثقال یا دو مثقال اختیار نمایند و بعد از آن گلاب عرق بادیان
فایده دارد و اگر بماء العسل سفوف را میل نمایند روا بود نوع سیوم جشا که از گرمی معده و صفرا بهم حاصل گردد علامت

او جشای سوخته و تشنگی دائم بود علاج تنقیه معده بمطبوخ هلیله و شربت گل کرده و آب تمر هندی و آلوی بخارائی و آب نارنج اگر بنوشد
و حب شیره خرفه با آب غوره یا لیمو و غذا مرغ بسماق و غوره و دیگر از سودا میشود علاج مسهل افتیمون که در وی افتیمون نیز بود و با دیان و تخم
کرفس و تخم کاسنی اضافه نمایند فایده دارد **فصل پانزدهم در انقلاب معده** تشبیه کرده اند با آنکه معده از زیر
به بالا برگشته جهت آنکه فعل معده آنست که هر چیزی دفع نماید هرگاه عکس آن شود انقلاب گفتن را جهت آنست و این درد
نمی‌باید تمام منهضم بود و سبب آن تشنج و تجشی روده است که نام آن را اثنی عشری یعنی دوازده انگشت
بود تا روده صائم هرگاه غذا بدین روده نارسیده منهضم یافت بواسطه آلمی که عارض شده و این روده را بگردد لذعی پیدا نماید
و این غذا که منهضم یافته با معده آید و معده او را بگرداند بازالطریق قسم دفع نماید و فرق میان این علت و ایلاوس
آنست که آنچه در ایلاوس برآید بوی ناک بود جهت آنکه در روده دقاق مکث او بسیار بود علاج شربت لیمو شربت انار
بود چنانکه در مصطکی و کندر آمیخته باشند باقی علاج آنست که در تشنج مذکور خواهد شد **فصل شانزدهم در کرب**
و قلق معده علامت او آنست که علیل را اضطراب و تمکین دست نباشد بلکه از شکلی و حالتی که در او بشکل دیگر انتقال نماید و کاهی
غشیان بود علاج تنقیه معده و شربت لیمو و شربت نارنج و شیره خرفه و آب انار میخوش فایده دارد **فصل هفدهم**
در اختلاج معده کاهی در معده حرکت اختلاجی میشود و اگر این حرکت در معده … بود خفقان یا غشی میشود
از جهت مشارکت دل با معده و این اختلاج از خلط باردی میشود علاج تنقیه معده بقی و اسهال و دیگر بسبب گرمی معده
این اختلاج عارض میگردد و وقتی که صفرا بر روده ریخته و طبیعت قبض بود علامت او درد در روده و دغدغه در معده علاج
شکم را حقنه با لعاب نرم سازند و قثاء و بادرنگ و اخراج کرمها نمایند **فصل هیجدهم در حرقه معده** یعنی سوزشی که
در معده حادث گردد از خوردن غذای خام مثل نان فطیر و فواکه خام جهت آنکه اینها از معده زود نمیگذرد علاج قی و اسهال نمایند
تا آنکه … تخم شبت نیم کوب جوشانیده و عسل آمیخته نمایند و غذای سبک سریع الهضم اختیار نمایند و دیگر سوزش معده
اگر رطوبت خام در سر معده بسته شده مثل باشد علاج رگ باسلیق کشایند و شربت سکنجبین بزوری و هلیله و آمله پرورده چنانکه
نمایند **فصل نوزدهم در حکاک معده** و دغدغه آن سبب این خلطی تیز بود که موجب حکه معده گشته چنانچه بسبب
جرب میگردد و بسبیل ترشح از بعضی اعضا چنانچه در نزله از سر بیرون ریزد و موجب حکه میگردد و در بینی علاج تنقیه معده بطبیخ
شاهتره و شاهتره را آب بگیرند و آب پنیر هم بنهد و دیگر حکه از جوشش که در سطح معده پیدا گردد قی باشد علامت او
آنست که در … بثور معده مذکور شد علاج آنچه در قریب مذکور است **فصل بیستم در استرخای معده** و تسمیه سستی
او با سستی معده و سبب آنست که معده خود سست شده باشد یا اعصابی او سست گشته علاج این هر دو قسم علاج خاص و استرخا
اما تسمیه اسباب و جرم معده که جهت تصدع و ورم بسیار یا از سبب کثرت اسهال و قی موجب ضعف جمیع افعال معده که قوه جاذبه
و ماسکه و هاضمه و دافعه باشد میشود و علامت او آنست که طعام منهضم ناشده بیرون آید و کاهی بصعوبت بیرون
آید و بعضی گفته اند که علاج ندارد جهت آنکه لیف معده تمام سست گشته و قوت نمانده علاج این خالی از مشقت و کلفت
نیست اگر با علاج گفته اند **فصل بیست و یکم در تشنج معده** کاهی در معده تشنج از امتلای در شکم … بسیار

بسبب اسهال بجهانکه سابقاً مذکور می شود و در بعضها عصب معده عارض میگردد و تشنج علاج آنست که شربت بزوری دهند و گلقند
که در و بادیان و روغن مصطکی بوده باشند و عرق بادیان و عرق گاوزبان آنچه در باب علاج تشنج گذشت نمایند باب چهاردهم در امراض
کبد و علامات و علاجات آن مشتمل است بر هفت فصل فصل اول در سوء مزاج جگر که از ماده باشد یا بغیر ماده
و این چند نوع است نوع اول در سوء مزاج گرم کبد جگر بود علامات او حرارت و التهاب در زیر شراسیف در جانب راست
و تشنگی که بخوردن آب برطرف نشود و درشتی زبان و زردی روی و تب و سرعت نبض و اگر حرارت غالب بود خون را بسوزاند
و موجب مالیخولیا و جنون و جرب و جراحت میگردد و نقص مشتهی رد شراب بعد از آب گوشت و سقوط شهوت دلالت بر ضعف جگر
میکند و نقص سیاه دلالت بر عفونت کبد میکند و سیاه شدن نقص خشک سخته بر نسبه که حرارت او سوزاند خون جگر را و این هنگام فصل
مثل دردسری شدید بود علاج شربت عناب و سردی شربت لیمو و آب انار و شربت سکنجبین با اسپغول و اگر حرارت قوی بود شربت
زرشک و قرص طباشیر یا قرص کافور با آب کدو یا آب شهد یا آب تخوره در سه تعیل نمایند و بعد از آن آب کشنیز سبز و
تخم کاسنی و تخم زرشک نجبه باشند هم تر دهند و سده جگر میکشاید و اگر سده نباشد شربت بزوری اختیار نمایند و اگر
حرارت بسیار بود قرص سرد کرده با آب جو که در سرطان ... باشند خوردن شیره ... اطباء شفا یابد و شربت شاهتره و آلو بخارا
و شربت دینار و آب کاسنی که در وی مغز فلوس حل کرده باشند و آب کاسنی در تحت جگر نفع کلی دارد و اگر از حرارت بود یا ...
و اگر از حرارت نبود باشد و این ضماد بر جگر گذارند گل سرخ چهار مثقال صندلین دو مثقال کافور ... کوفته عرق گلاب
آمیخته گذارند و دیگر این طلا نفع کلی دارد صندلین گل سرخ از هر یک دو مثقال فوفل و شیاف مامیثا از هر یک ... کافور
با آب عنب الثعلب و اندک سرکه و آرد جو ده مثقال بر جگر طلا نمایند غذا گوشت مرغ و گوشت بزغاله و طعام سکبا در ... بود
ضرر دارد و دیگر زرشک و آب نارنگ نیز بجگر فائده دارد نوع دوم سوء مزاج سرد بی ماده علامات او فساد رنگ و زردی و سپیدی و میل رنگ
بسیاهی و تیرگی و سفیدی زبان و لبها علاج شربت اصول سازند بروغن بادام و گلقند که در و بادیان رومی بود
و جوارش و معجون گرم میل نمایند و قرص لک بود و دوا اللک مناسب صفت قرص لک بود که مزاج جگر سرد باشد و رنگ
سفید و انتفاخ در پشت چشم و اطراف و بعد از تنهایی دراز بود نافع است و قتیکه در بشره فساد پیدا بود سنبل و مصطکی و
افسنتین و انیسون و بادیان از هر یک ده درم ریوند چینی ده درم قرص سازند از هر یک بقدر مثقالی یکی را با سکنجبین عسلی دهند
و این ضماد بر جگر نهند سنبل مصطکی و زعفران و هر یکی ... حل سازند و باقی ادویه را کوفته بهم آمیخته گذارند و قرص
افسنتین بسازند صفت آن افسنتین و انیسون و بادیان و مغز بادام برابر بگیرند و قرص سازند شربتی مثقالی بود و مدت
خواب با گلقند و جگر گرم ... آب ... با پنج درم گلقند چند روز میل نمایند گفته اند جگر ... نفع کلی است و جمیع
علت کبد سکنجبین تا یک مثقال با آب کاسنی میل نمایند و بابونه و اکلیل الملک و زنجبیل را بجوشانند و آب آن را بر جگر ریزند
و سفوف از صندل و سنبل ... طلا سازند و شیر شتر اعرابی با پنج مثقال ... اخلاط سرد ... باسهال ... زیر جگر ...
و سده زا سکنجبین غذا گوشت مرغ و کبک و تیهو و عصافیر و مطنجنه که در دار چینی و فلفل و زیره باشد و حلوا که از عسل ...
با بادام و روغن جوز یا روغن زیت بسازند و غذا آنکه ... سازند و نیز ... جگر را فائده دارد و احتراز نمایند از

آذران

خوردن آب بسیار خصوصاً اگر سرد باشد و غذای سرد زیان دارد • دیگر سوء مزاج رطب با ماده علامت او تهبج روی و چشم
و بسیاری آب دهان و نرمی طبیعت **علاج** کاسنی و مصطکی و بادیان رومی و ریاضت و حمام بر ناهار و شراب کهنه و مثلث فایده دارد
دیگر حادث از سوء مزاج خشک بی ماده در جگر علامات او لاغری بدن و خشکی و تشنگی و صلابت نبض علاج تدبیر مرطب از شربت
و غذا و آب انار شیرین و هندوانه و بادرنگ و لعاب تخم [illegible] و لعاب اسپغول و شیره تخم کدو و گوشت بزغاله و بره و علاج بعلاج مرض
[illegible] مشک و عرق بید مشک و کاسنی و گلاب [illegible] کنند در علاج این مرض چه اگر [illegible] شود بدق و افراط کند
در چیزهای [illegible] نقصی [illegible] سودا [illegible] استسقا **نوع سوم** در سوء مزاج گرم تر با ماده که در کبد شود علامت او ثقل
بدن و رنگ روی مایل بسرخی با تهبج و نفخ **علاج** فصد باسلیق و شربت عناب و سکنجبین و شربت ریباج و تلیین طبیعت با آب
کاسنی و آب عنب الثعلب و خیار شنبر با آب فواکه دیگر سوء مزاج از جهت گرمی و خشکی جگر میشود علامات او خشکی دهان
و زبان و تشنگی و زردی رنگ علاج تبرید و ترطیب بشیر گاو و بز و شیر عورت [illegible] و آب کشک جو بروغن بادام و آب هندوانه
و لعاب [illegible] و اسپغول [illegible] آش کدو و اسفاناخ و زرده تخم مرغ با اسفیده [illegible] اختیار نمایند **نوع چهارم** در سوء مزاج
از فاسد در جگر شود علامت او گرمی جلد و شیرینی دهان و گرانی اعضا **علاج** فصد نمایند و یا حجامت [illegible] اندک و دوره
نوشیدن فایده دارد و آب انار [illegible] و مطبوخ هلیله و آب عنب و آب کاکنج بمقدار پنجاه درم یا دو درم ایارج فیقرا اختیار نمایند اطریفل
صغیر فایده دارد **نوع پنجم** در سوء المزاج گرم و خشک که از ماده صفرا در جگر شود علامت او گرمی و خشکی و تلخی دهان
و زردی رنگ علاج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله با آب تمر هندی و آلو بخارا و شیره تخم کاسنی و آب [illegible] سفوف هلیله و زرد
اول آب [illegible] چهار درم [illegible] سفوف [illegible] هر روز زیاده سازند تا هفت [illegible] صفت سفوف هلیله زرد ده درم [illegible] مصطکی
طباشیر از هر یک پنج درم ریوند چینی یک درم بادیان ده درم شکر تیغال سه درم و اگر گرمی قوی بود [illegible] با قرص طباشیر بآب
و شربت حب الآس **نوع ششم** در سوء مزاج سرد تر که از ماده بلغم در جگر شود علامت او رصاصی رنگ و سردی
لمس و قی بلغم و سفیدی قاروره و غلظ آن **علاج** اسهال بلغم با ایارج یا حب صبر یا آنکه در وقت خواب حب [illegible] با
ایارج فیقرا درم غاریقون درم [illegible] دانگی ریوند چینی درم افسنتین و مقل از هر یک نیم دانگ [illegible] حب سازند
و در وقت خواب [illegible] شربت بود تمام [illegible] مطبوخ هلیله فایده دارد و ماء الاصول و گوشت مرغ و عصافیر و گوشت
بریان و مثلث و معجون [illegible] الحیوة و اطریفل صغیر یا کبیر و مبالغه در دفع ماده نمایند چه اگر متحجر [illegible] میشود **نوع
هفتم** در سوء مزاج سرد و خشک در جگر از ماده سودا علامت او تشنگی و لاغری بدن و ترش [illegible] و فکرهای فاسد **علاج**
اسهال سودا بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا آب [illegible] و شربت ماء الاصول **فصل دوم** در اورام کبد و این
چند نوع است **نوع اول** در ورم گرم از خون و [illegible] علامت تب و تشنگی و حرارت [illegible] و درم [illegible] سرخی
روی و زبان و سرفه خشک و اگر ورم قوی بود [illegible] و سرد اطراف و اگر ورم از جانب مقعر بود [illegible] مرارت سوخته [illegible]
و حبس بول و غثیان [illegible] زیاده از آنکه ورم در جانب محدب [illegible] ظهور ورم هلالی [illegible] باشد و در [illegible] ذات الجنب
در اول سرفه و ضیق نفس بود **علاج** فصد باسلیق یا اکحل بکنند و [illegible] بگذارند بسیار [illegible] آنکه ورم [illegible] سازند

و محلل نیز ضرر دارد و پس اولی آنست که در ابتدا فصد نمایند و تا اخیر محتاج بمنضج نباشند و در اواخر محلل آمیزند تا آب بیرون آید که بعض دارند بخورند
شل آلو و سیب و انار جهت آنکه قابض اند عروق را تنگ میسازند و میسر نمیشود صفرا و ورم زیاده میشود اگر ورم در جانب مقعر بود خیار بکه
ادرار کنند بند بلکه اسهال فایده دارد و اگر ورم در جانب محدب بود مدر دهند و طبیعت را قبض نگذارند چرا که موجب بادی
الم میشود و در اینجا آب حب الثعلب و کاسنی و آب لسان الحمل با سکنجبین تا چهار روز و بعد از آن ازین ابها مغز فلوس هفت مثقال ترنجبین
قاشق ازین آب حل ساخته میل نمایند و آب خربزه یا ترنگبین که در و چند قطره روغن بادام بود و جهت قوت جگر و این سفوف جهت تلیین طبیعت
دهند هلیله زرد بهمقدار تخم کاسنی و تخم کشوث و مغز تخم خیارین از هریک مثقالی لک مغسول و ریوند از هریک درم محموده نیم درم شربتی
دو درم در آب تخم خرفه که در و خیارشنبر حل کرده باشند و اگر مقعر بود هفت مثقال مغز خیارشنبر در آب انار یا آب چقندر حل ساخته دهند و اگر
ورم در محدب محسوس بود این سفوف بدهند مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه از هریک پنج درم زرک چهار مثقال ریوند مثقالی شربتی دو درم
تا سه درم با آب بادیان یا آب کاسنی و شیخ ابوعلی گفته که مکرر دیده ام هلیله زرد ادرار بمریض چرا که اخلاط رقیق را بیرون میارد و غلیظ را
ضماد و را بید این ضماد بهتر آب کاسنی و آب شبنم تر داشته که در آب عنب الثعلب که با ورق روی کوفته باشند و برگ بزرک با گلاب
صندلین و آب لسان الحمل و روغن گل و موم و بعد از چهار روز بابونه و گل خیری و اکلیل الملک و آرد جو اضافه نمایند و بعد از انحطاط
تا نضج کم سازند محلل اضافه نمایند بهترین ضماد این [illegible] یا گلاب یا [illegible] بجوشانند و یا صندل در روغن گل مصطکی
و بابونه و اکلیل الملک و تخم خلبه سازند و حقنه نمایند اگر با علت اسهال بود این قرص دهند تخم حماض و طباشیر و گلسرخ و زرک از
هریک پنج درم لک و ریوند از هریک دو درم زعفران نیم درم کوفته قرص سازند هریک مثقالی بشربت حماض یا زرک یا انار اعتبار نمایند یکی را
بو عصارهٔ آن [illegible] اگر اشتها کم بود بکاهی جو مقشر کنند و میل نمایند و آبی بجوشانند با گل سرخ طلا سازند و چون ورم تسکین یابد آش
غوره و اگر ضعف شود مرغ با آب غوره و انار و سبزی سرد کم تر خورند تا ورم صلب نشود و منجر باستسقا نگردد **نوع دوم** ورم
صفراوی در کبد علامت او زردی روی و زبان و شدت [illegible] دانند و تشنگی و سرعت نبض و زردی بول و سیاهی زبان در آخر علاج
اسهال صفرا بمطبوخ سرد [illegible] و تمر هندی هفت مثقال و شربت سکنجبین و تمرهندی و آب سیر یا اندک نفشه و آب عنب الثعلب
و بعد از هفت روز خیارشنبر در آب لبلاب یا آب کرفس و اگر طبیعت خشک غالب بود اندک محموده در سکنجبین یا شربت بنفشه
حل ساخته میل نمایند و حقنه فایده دارد و اگر التهاب باشد لبلاب و آب کاسنی با سکنجبین آب لسان الحمل یا صندل و اگر
ضرورت شود اندک کافور و چون تب زایل شود گوشت مرغ بسماق مناسب است **نوع سوم** در ورم بلغمی که در جگر بود
علامت او سفیدی زبان و درد و قلت عطش و رقت ورم و سفیدی بول علاج استفراغ بحقنه حاده و ایارج و حب غاریقون و در هر حسب
نمایند و بعد خواب در شب میل نمایند و صباح مطبوخ هلیله کابلی میل نمایند و قرص افسنتین یا قرص لک بشربت سکنجبین بزوری نمایند و
ما الاصول اعتبار نمایند و مشک و زعفران از هریک اندکی بروغن سوسن حل کرده بر جگر گذارند و غذا نخود آب بگوشت مرغ
اگر تب بود ضعف بود **نوع چهارم** در ورم سوداوی صلب که در جگر بود علامت او درد [illegible] باشد و تب نبود و رنگ
فاسد سازد و بدن لاغر گردد **علاج** تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و شربت سکنجبین بزوری و حقنه معتدل و این شربت فایده
دارد و مویز دانه بیرون کرده سی درم انجیر [illegible] پانزده عدد عناب بیست عدد و پوست بیخ کرفس سه درم بادیان و انیسون از هریک

بکزام

بحدی نرم بجوشانند و یا بجای شش مثقال قند لعوق اسپغول [?] قاشق شربت با آب حل ساخته روغن بادام در آن مخلوط نموده اختیار نمایند و بعد از آن حب ایارج و یا عصاره غافث [?] با ماء الهندبا و افسنتین با آب کاسنی یا عنب الثعلب ساخته بیلعانند و طلا از چربی مرغ و مغز قلم گاو و روغن بنفشه [?] صندل کوفته باشند بیلعانند و ماء الجبن با سکنجبین دهند و اگر حرارت بیشتر باشد مقدار یک پیاله با این سفوف کنند که ورم بیگرد و هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک سه مثقال تخم کرفس و افسنتین و بادیان از هر یک یکمثقال کوفته شربتی دو مثقال با هفت مثقال قند و این ضماد بر جگر گذارند مصطگی کوفته و سنبل و جوزبوا [?] و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و صبر و سنبل و روغن گل دو آب را کوفته و با روغنها آمیخته بر جگر نهند و غذا نخود آب و گوشت تیهو و کبک سازند **نوع پنجم** ورم ریحی که حادث گردد و ریوند چینی مثقالی و فوه مثقالی و دار چینی درمی نرم کوفته بشربت بنفشه اختیار نمایند صفه دوائی دیگر ریوند و گلنار و خون سیاوشان شب یمانی از هر یک یک مثقال حب آلیس [?] بیلعانند و دوائی که شیخ ابوعلی تجربه کرده ریوند چینی و گل ارمنی و حب الآس هر سه از این ضماد فائده دارد و نخود زعفران و حب الغار و سنبل [?] و مصطگی و سنبل از هر یک جزوی برابر بگیرند و روغن سوسن یا روغن رسوم آمیخته بر جگر گذارند دیگر ورم عضلات که بر شکم است بسیار است که اشتباه میان ورم او و ورم جگر می شود فرق میان ورم کبد بالائی و محسوس کمتر شود و از ورم عضلات ورم ظاهر بود هر گاه [?] باریک بود و ورم کبد گاهی خفا می شود خصوصا اگر در جانب تحدب کبد که مقعر گویند ورم بود علاج مثل علاج ورم کبد در اول فصد و اسهال و چیزهای رادع و بعد از آن طلاهای محلل بجهه ورم سبب مذکور شد **نوع ششم** در دبیله کبد بیشتر پیدا شود و تعقیب از عقب ورم گرم که در کبد بود عارض گردد و بیشتر با صلابت اکثر از عقب ورم بارد بود علامت ورم اثر سنگینی و درد بیرون پشت یا تحلیل میباید یا آنکه جمع میگردد و دبیله میشود یا آنکه صلب میگردد و علامت تحلیل آنست که اعراض ورم بر طرف گردد و مریض نیک شود و علامت صلابت آنست که محسوس شود چیزی محکم با صلابت و علامت جمع درد و تب متغیر بود و چرک و اگر دبیله شکافته حاصل آید یا بطریق قی آید یا چرک در ریم ظاهر گردد و گاهی بطریق مثانه دفع شود و اگر ورم در محدب کبد بود دبیله از وی دفع گردد علاج فصد و حجامت و تلیین طبیعت و طلاهای رادع و شربت بزوری و گلاب و قند و علامت آنکه ماده جمع شده سعی نمایند در تنضیج آن از ادویه لطیف و اگر تنضیج یافته و سر کرده بجانبی مثل روده بدارویی مسهل میل نمایند و اگر بجانب مثانه و گرده رود دارویی مدر مثل شیره تخم خیارین و خیره بدهند و بعد از آن که سر دارو منفجر گشت پیرو زر ماء العسل یا شربت قند از گلاب یا سکنجبین ساده و بعد از یک ساعت دوائی که گوشت برویاند **صفت آن** مصطگی و تخم کاسنی و گل ارمنی از هر یک مثقالی کندر و خون سیاوشان و گل سرخ و طباشیر از هر یک دو مثقال نرم کوفته بچیزی که اثر بجگر رساند مثل تخم کاسنی دکرفس با سکنجبین یا ماء العسل بمقدار دو درم استعمال نمایند و طلاهای قابض بر جگر گذارند و غذا زرده تخم مرغ و مرغ نمایند

فصل سیوم در بیان سده کبد

سبب سده تنگی رگهای باریکی عروق بود در اصل خلقت و بسیار است که بسبب غلظت ماده و تناول غذای غلیظ لزج و حرکت بعد از طعام و حمام خوردن شراب عقب طعام بسیار است که سبب سده خوردن آب باید می شود و ضعف قوت دافعه و این چند نوع است **نوع اول** در سده که حادث گردد در کبد از ماده غلیظ لزج علامت او گرانی و کسل بی درد و اگر سده در جانب محدب بود بول اندک و رقیق و اگر در جانب مقعر بود و سده براز بسیار و سفید و دیگر آنکه خون در بدن صاحب سده کم بود و رنگ او مائل بزردی مثل کسی که

[illegible]

کی یرقان شده و بسیار است که ضیق النفس بود از جهة مشارکت کبد با اعضاء نفس **علاج** اگر سده در جانب محدب بود ادرار
بدرد دهند واگر حرارت وگرمی غالب بود مدرات سرد مثل آب کاسنی با آب اصل السکنجبین و شربت سکنجبین بزوری
صفت سکنجبین که سده بگشاید پوست بیخ کرفس و تخم خرفه و تخم حماض و تخم خیار نیم کوفته از هر یک برابر در سرکه و کلاب
و آب بجوشانند و بقند قوام آورده میل نمایند و آب کرفس و ترب و آب کاسنی از بهر آنها سکنجبین بزوری بادیان و سرخس و اگر سردی
غالب شربت از تخم کرفس انیسون و بادیان سکنجبین عسلی اختیار نماید **صفت آن** بار الاصول بادیان پوست بیخ
از هر یک چهار مثقال انیسون تخم کرفس از هر یک دو مثقال کلنجر تخم حلبه پرسیاوشان از هر یک سه مثقال مویز دانه
بیرون کرده پنجاه عدد بجوشانند و در هفتاد مثقال قند بقوام آورند و قرص بار بارسیون و قرص لک و دواء الکرکم فائده دارد و غذا
نخود واگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ و گوسفند جوان و مسهل بعد از نضج ماده مناسب آنست که مسهل خفیف دهند و برین موجب
ایارج فیقرا درم غاریقون و بسفایج از هر یک نیم درم انیسون دانگی حب دیگر ایارج فیقرا سه مثقال ریوند و نمک هندی از هر یک نیم درم
حب مطبوخ که سده بگشاید و رطوبات دفع نماید هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از هر یک سه مثقال افسنتین کشوث و انیسون
ادراوند بسفایج نیم کوفته از هر یک دو مثقال زبیب منقی پنجاه عدد عناب سپستان از هر یک بیست عدد بجوشانند
زیره مثقال شیرخشت اضافه نمایند ایارج فیقرا و غاریقون بعد از آن اختیار نمایند واگر مطبوخ افتیمون دهند آب جبن
و حقنه فائده دارد و بعد از آن عمل مسهل معجون که مقوی جگر بود مثل خبثیانا و دواء الکرکم و این معجون نفع دارد پوست بیخ
کاسنی و ایرسا از هر یک سه درم افسنتین انیسون از هر یک دو درم مصطکی و تخم کرفس از هر یک سه مثقال زعفران نیم درم کوفته عسل
ز ان ادویه بپرورد سه مثقال میل نماید و غذا گوشت عصافیر فائده دارد و ضماد بر جگر بسیار نافع است [illegible] و افسنتین [illegible]
بابونه و گل و چربی مرغ و لعاب سازند و بر جگر گذارند **نوع دوم** در سده که از اشیاء قابض حادث شود **علاج** او آن است
که چیزهای مرطب دهند مثل شیر و شکر و شربت بنفشه و روغن بادام و شوربای مرغ و قلیه کدو [illegible] و دیگر سده از جهت
ضیق رگهای کبد پیدا شود چیزهای منفتح و شربت بزوری که در و ریوند باشد و حب ریوند دهند **فصل چهارم در صغر کبد**
در بعضی آدمیان جگر خورد می باشد علامت او گرانی و نفخ و باد بسیار و لاغری بدن و کوتاهی انگشتان در اصل خلقت و ضعف قوی
بدن **علاج** زرده تخم مرغ نیم برشت و گوشت مرغ و بره و کباب و شربت بزوری با الاصول ایارج فیقرا **فصل پنجم** در نفخ و باد کبد
بود [illegible] باد و بخارات جمع میشود و موجب باد و نفخ میگردد از جهت سده یا از جهت بسیاری بخار که از غذاهای غلیظ که قوه هاضمه
در هضم عاجز گشته و موجب نفخ شده علامت آنکه در کبد بود آنست که هرگاه دست بر جگر مالند یا چیزی محلل بر او گذارند تحلیل یابد
علاج آنست که شربت دینار و مدرات بر کلاب عرق کاسنی و بادیان نمایند معجون [illegible] و ضماد بر پهلو مالیدن با اینها
بر اعتدال [illegible] و اندک [illegible] گفته اند [illegible] بعرق کاسنی باشد و آب [illegible] نمایند و [illegible] گرم و [illegible] گرم و نمک
گرم گذارند و اگر [illegible] میل [illegible] داده [illegible] بعد از آن محلل [illegible] اگر [illegible] بجانب [illegible]
علاج شربت بزوری [illegible] تخم خیارین [illegible] نمایند **فصل ششم در ضعف کبد** علامت او قلت شهوت و مخالفت
[illegible] گوشت [illegible]

درچشم

در چشم و علامت ضعف جاذبه کثرت براز دلین و سفیدی و لاغری بدن و علامت ضعف دافعه قلت بول و براز و صفت
رنگ آنها را تابع است و بعضی جرب و حکه و قوبا و ضعف کبد چند نوع است **نوع اول** ضعف جگر که بمشارکت معده بود علاج
معده نمایند و علامت که درد مصطگی و انیسون باشد و بجلاب عرق کاسنی میل نمایند دیگر ضعف کبد بمشارکت سینه و آلات تنفس
و مراره اگر بود علامت او آنست که رنگ یرقان داشته باشد و سوء تنفس سرفه خشک علاج سینه شربت بنفشه و علاج آنکه رنگ او
زرد باشد علاج یرقان نمایند و شربت سکنجبین بزوری میل نمایند دیگر ضعف جگر بمشارکت گرده می باشد جهة آنکه با سیرابی
کشید ازین جهت در کبد ضعف عارض میشود و رنگ بشره سوء القنیه و باستسقا میدارد و علاج او علاج آنست که در کلیه
اگر غذائی خواسته باشد مذکور گردد **نوع دویم** در ضعف کبد که بمشارکت رحم بود و علامت او آنکه هرگاه حیض بسته شود یا با فراط
خون آید ضرر او بجگر میرسد و ضعف جگر اکثر اوقات از سدد از تکثر یا از جهت مواد رقیق می باشد پس ازین جهت سزاوار آنست که
علاج با دویه گرم نمایند مثل زعفران با آب اسپهان [illegible] معجون و مونزدانه او بخایند فائده دارد و اگر خون فاسد بود فصد نمایند
و اگر مراد دیگر بود استعمال حب غاریقون نمایند و [illegible] حب غاریقون درهم ریوند نیم درهم حب ساخته میل نمایند **صفت دوائی**
دیگر که جگر را پاک سازد [illegible] مغسول و ریوند چینی از هر یک سه درهم بادیان و افسنتین رومی از یک درمی تخم کاسنی و کشوث از هر یک
پنج درم تخم کرفس چهار درم قرص یا سفوف سازند شربتی دو درم و اگر ضعف جگر بسبب حرارت بود این [illegible] اگر بسبب
[illegible] و اما معجون و اگر مفسده بود آب کاسنی از شربت سکنجبین و غذا نخود آب از گوشت مرغ و گوسفند جوان در آب [illegible]
و دارچینی و لوبیا اندکی زعفران فائده دارد و اگر ضعف جگر بسبب ضعف قوة هاضمه بود تریاق اربعه [illegible] میل نمایند و این
طلا بر جگر گذارند صبر و گلنار از هر یک دو درم پوست انار چهار درم لادن و سعد از هر یک سه درم نرم کوفته بجلاب آمیخته طلا نمایند
و در طعام بادیان کوفته و انار کوفته دارچینی و سنبل [illegible] و مصطگی و سعد خواه طلا سازند خواه بپاشند نفع تمام
دارد دیگر ضعف جاذبه کبد با دویه گرم [illegible] دارچینی زعفران [illegible] بسیار برند مگر جهت قوة جگر [illegible] مناسب است [illegible]
افسنتین و مصطگی و گل سرخ به آب سرد بسایند [illegible] نشوید و غذا کباب مرغ و تیهو به آب غوره دیگر ضعف ماسکه
کبد علاج آنست که جوارش خوزی یا شربت آلو با سیب میل نمایند [illegible] قابض زیاده [illegible] ادویه گرم کمتر سازند ضماد از عود [illegible]
بآب سیب گذارند دیگر ضعف قوة دافعه جگر علاج به آب [illegible] سکنجبین [illegible] اهلیله پرورده [illegible] و گوشت [illegible] تخم مرغ نیم
پخت و در غذا دارچینی و فلفل و زنجبیل اندازند و کسی را که ورم یا سده در جگر باشد از چیزهای شیرین و حلوا اجتناب نمایند
و لیا ترتیب غذا او [illegible] الطعام و خوردن آب سرد بر ناهار و عقب جماع و در حمام و عقب بیرون [illegible] ریاضت [illegible]
بسردی بسیار در جگر او سبب استسقا میگردد و این برودت عارض اشیای [illegible] تمام بجگر ضرر دارد **فصل هفتم در قیام**
کبد و این چند نوع است **نوع اول** در قیام کبدی نام گذاشته اند و اسهال از جهت برخواستن مریض [illegible] تمام
لازم و مهیا شد [illegible] که منتشر شده با عضا [illegible] ضعف کبد است و حادث میگردد از امتلای [illegible]
از خون و نام میگذارند دوسنطاریا [illegible] یعنی ذوسنطاریا و در لغت یونان جراحت [illegible]
کرده اند [illegible] اسهال [illegible] سبب او امتلای خون است که [illegible]

سبع گشته بسبب قطع کبد شده دفع شود خون بسوی روده علامت او آنست که خون دفعة بمقدار کثیر بیرون آید و بلون
متشابه بود و احساس نماید مریض بگرانی و الم در نواحی کبد نباشد علامات سیج و بحثش انچه کبدی بود در اول امر مثل آب گوشت
بود پس زیاده گردد و چیزی غلیظ آمدن گیرد شبیه بدرد شراب آنچه آید چنین بگذرد بوی آن زیاده شود و آنچه از جراحت آید
خون بسیار آید و با فراط بود علاج آنست که خون را بحال خود بگذارند و حبس نکنند مگر وقتی که ضعف شود و احتمی و دیگر … مینمایند
و اگر هیچ سود نکند فصد … فایده کلی … و بعد از آن قوابض دهند و در ابتدا اگر تب بود مریض را از غذا منع نمایند و اگر
غذا خورد قرص کهربا با رب آب و شربت انجبار و اگر حرارت بود بشیره خرفه مناسب و طباشیر و گل ارمنی بگل مختوم فایده
دارد و سفوف طین صفت آن گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی … داده و حب الاس از هر یک مثقال خون سیاوشان و کندر
از هر یک نیم مثقال شربتی دو درم تا دو مثقال با شربت حب الاس اختیار نمایند و گاهی اسهال کبدی خون بود مثل دردی شراب
باشد این را بوی بد و کف ناک گمان میبرد که خلط سوداوی است و این اسهال اکثر مزمن … باشد میشود علاج ضمادهای سرد مثل
شربت خرفه و خشخاش … بر جگر نفع کلی دارد و صندل و گلاب بر جگر گذارند نوع دوم در قیام صدیدی سبب او
سوختن خون در کبد و مانع او هست احتراق اخلاط می باشد اسهال صدیدی و گاهی جگر سوخته میگردد و بعد از آن اخلاط پاره
گوشت سیاهی افتد و فرق میان سیاه که از اخلاط سوخته بود و میان اسهال سوداوی آنست که آنچه جگر بود سیاه و غلیظ بود و آنچه
سودا بود سیاه و رقیق بود و بوی بد ندارد و علامت او اول گرمی جگر باشد علامات سیج و بحثش علاج تبدیل هوا و تسکین حرارت
بشیره خرفه و انجبار و قرص گل خورد و قرص طباشیر و گذاشتن صندل و گلاب … و جگر و این اسهال بتدریج باید بست صمغ عربی
… داده … و غذا کنجد و حریره سازند بجربی گوسفند و شوربا از … و صمغ عربی … کشیده باشند …
بشیره بادام … داده اختیار نمایند نوع سیوم در قیام صفراوی علامت او گرمی جگر و سوزش و صفرا مخلوط به براز …
… بیشتر در خلا معده بود و چون غذا میل نماید تسکین بود و بر خاستن بیشتر در هضم طعام بود علاج آنست که این اسهال را
نمایند و قوابض … هلاک میکشد … و سزاوار آنست که تنقیه کبد نمایند و شربت لیمو و انجبار به تخم خیار و خربزه
دهند و گاهی مخلوط بلغم بود و گاهی … خون و گاهی بسبب درد و الم … علاج بجگر چیزهای سرد نمایند یعنی …
که جگر را … سفوف تخم خیار و تخم خیارزه … از هر یک مثقال نشاسته و صمغ عربی از هر یک پنج
مثقال گل ارمنی چهار مثقال … کوفته شربتی دو درم با شربت حب الاس … و اسهال کبدی … اخلاط یعنی بلغمی یا … ظاهر
می شود که منشاء آنست که از روده باشد باید که تامل کنند و ترک علاج اسهال کبدی نکنند نوع چهارم در قیامی که منشاء … و
سبب او … سودا و یا احتراق شدید مانع شد علامت او آنست که … علاج آنست که حبس نکنند
و چیزهای قابض دهند و معجون بودینه فایده دارد و گاهی … اسهال … فایده … و … جای … شاید
بعد از هضم … ثابت نمایند و غذا … و آنچه نفع گفته اند کباب جگر … بعضی اطبا گفته
اند اسهال … بخوردن … زائل گردد و شیخ ابوعلی فرموده که تجربه نموده ام و فایده یافتیم و دیگر حصات در جگر
شود … علامات … دائم که در آخر هضم بود و احساس … بجگر … و صلابت و اگر فصد نمایند در … خوردن

شل یک بود علاج شربت بزوری و چیزهایی مدره هند دانچه در صلابت کلی مذکور گردید باب پانزدهم در امراض
طحال مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در سوء مزاج سپرز و این چند نوع است نوع اول سوء مزاج
گرم علامت او تشنگی والتهاب در جانب چپ بسیار و میل قاروره به سرخی که بسیاهی نزدیک بود علاج فصد باسلیق و بعد هم
استعمال مطبوخ هلیله و شربت سکنجبین با آب کاسنی اگر نبود و تشنگی بسیار بود اقراص لسان طباشیر ده درم زرشک چهار
درم تخم خیار و سوسن سه درم سنبل و لک مغسول و ریوند و پوست بیخ کبر و دیگر که یک مثقال گذاشته باشند از هر یک مثقالی غاریقون نیم
با آب اطراف کبر بجوشانند قرص سازند شربتی مثقالی با سکنجبین میل نمایند و این سفوف نفع دارد تخم کاسنی و گل گاوزبان و
و انیسون از هر یک برابر بگیرند و با سکنجبین مثقالی اختیار نمایند و اگر حرارت بسیار بود این سفوف نفع دارد گل سرخ طباشیر
مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه و تخم خرفه و لک مغسول و ریوند از هر یک مثقالی زعفران نیم درم کافور دانگی شربتی مثقال
با سکنجبین اختیار نمایند و آب انار و اگر طبیعت قبض بود آب تمر هندی و آلو بخارا و سپستان بسرکه بجوشانند و طلا سازند و دیگر
[illegible] بسرکه سوده و سرکه برگ [illegible] بسرکه جوشانیده این مجموع جدا جدا طلا سازند و سرکه کبر فائده کلی دارد نوع دوم
در سوء مزاج سرد علامت او [illegible] و سفوف [illegible] علاج شربت سکنجبین عسلی با بزوری و شربت دارالاصول و تریاق اربعه
و القند [illegible] افتیمون و پوست بیخ کبر از هر یک برابر بگیرند و با سه وزن آن عسل آمیزند شربتی سه مثقال تا پنج مثقال بود و
خوردن مثلث بر ناهار و آب ترب و غذا گوشت مرغ که در دارچینی گرم بود و نخود و سرکه کبر سازند نوع سوم در سوء مزاج خشک
در طحال علامات او صلابت سپرز و لاغری بدن و غلظ خون علاج شربت بنفشه و عرق گاوزبان و گلاب با تخم ریحان دیگر سوء
مزاج بود سرد و تر [illegible] سپرز علامت او ثقل و رنگ [illegible] مائل به رصاصی یا سفید علاج شربت بزوری و سکنجبین غذا مرغ و سرکه
که فائده کلی دارد دیگر سوء مزاج گرم و تر در سپرز علامات او ثقل در جانب چپ و سستی بدن علاج مرکب نمایند از سوء
مزاج گرم مفرد و سوء مزاج رطب مفرد و شربت بزوری و طلا که مذکور شده دیگر سوء مزاج گرم خشک در سپرز علامات او
قبض طبیعت [illegible] علاج مرکب [illegible] سوء مزاج گرم و خشک [illegible] نمایند از جمله
سرد و تر و شربت از عرق گاوزبان و اسپغول و تخم ریحان سازند و طلا از تراشه کدو یا ورق کدو و عنب الثعلب و [illegible]
و حی العالم و اسپغول نمایند دیگر سوء مزاج سرد و خشک در سپرز علامات او صلابت و غلظ در طحال علاج شربت بزوری و پوست
بیخ کبر و غاریقون طلا نمایند بعسل فائده کلی دارد فصل دوم در ورم سپرز اکثر ورم طحال صلب میباشد جهت آنکه
خون غلیظ بدو می آید و این چند نوع است نوع اول در ورم گرم دموی علامت او درد در جانب سپرز و حرارت و التهاب
و ثقل و تشنگی و تب مشابه به ربع علاج فصد باسلیق از دست چپ یا رگ حبل الذراع رگ اسیلم و بعد از آن استعمال مطبوخ
هلیله صفت آن پوست هلیله چهار مثقال شاهتره سه مثقال پوست بیخ کبر و گزمازج از هر یک دو مثقال تمر هندی بیست درم
تخم کاسنی نیم کوفته و کشوث [illegible] از ده درم بجوشانند و شیرخشت سیزده مثقال در وی حل کرده اختیار نمایند و [illegible]
غاریقون حب ساخته بیش از مطبوخ اختیار نمایند و شربت از تخم کرفس و عنب الثعلب از هر یک مثقالی و پوست بیخ
کبر دو درم بجوشانند و با قند شیرین کرده میل نمایند و قرص طباشیر و قرص [illegible]

صندل سوده با حی العالم و آب عنب الثعلب طلا نمایند و غذا گوشت تیهو و کبک و مرغ سازند نوع دوم ورم صفرائی که در سپرز علامت
او حرارت و گرمی و تب و تشنگی و عطش و زردی زبان و چشم و تلخی دهن علاج اسهال صفرا بطبیخ هلیله و آلو بخاری و شربت سکنجبین
و شیره خرفه و قرص لوبیا که در وی غاریقون باشد با آب چیزهای سرد مثل کاسنی اختیار نمایند و دو درم تخم خرفه با سرکه تحلیل [illegible]
سنجاصینی که در وی بهت سفوف نافع جهت سوء مزاج گرم در سپرز آنکه یک درم تخم خرفه و خیار از هر یک سه درم صمغ عربی و گل سرخ
دو درم طباشیر چوب صندل نیم درم تخم کاسنی چهار درم ادویه را نرم کوفته هفت قسمت نمایند و هر یک حصه هفت روز
بشربت سکنجبین با آب کاسنی اختیار نمایند و طلاهای بارد بر سپرز گذارند نوع سیوم در ورم بلغمی در سپرز علامت او
زیادتی و طحال با ثقل و درد و سفیدی زبان و روی و چشم علاج اسهال بلغم بحب قوقایا و حقنه و مطبوخ هلیله که در وی تربد و غاریقون
اضافه نموده باشند و بعد از تنقیه شربت سکنجبین و ماء الاصول فائده دارد صفت قرص نافع ایرسا چهار درم فلفل
ابیض و سنبل و اشق از هر یکی دو درم اشق را بسرکه حل نموده باقی ادویه کوفته و بیخته با شیر آمیزند شربتی دو درم و اگر ظرفی
از چوب گز تراشند و پر روغن و نان و آب خورند سپرز را بگدازد و مجرب شده و شیخ ابو علی گفت که تجربه نموده و بسیار شفا
و زرفای خشک و تخم فنجنکشت تا اجزا برابر شربتی سه درم سکنجبین و از انجمله طحال را با سرکه بسازد و پوست بیخ کبر و افتیمون
برابر گیرند و کوفته بعسل معجون سازند شربتی دو درم و شربت سکنجبین و قرص کبر و شربت سکنجبین بزوری و افتیمون و غیره
و پوست بیخ کبر تنها با عسل مسهل نمایند و بیخ سوسن کبود و ورق سداب ریوند و زراوند طویل و افسنتین همه را کوفته مثقالی
تا دو مثقال بشربت سکنجبین با آب شرب مسهل نمایند سپرز را پاک سازد و این حب سازند ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد
از هر یک چهار مثقال غاریقون شش مثقال کرنب و مثقالی انیسون و بصل و نمک هندی از هر یک مثقالی شربتی دو درم حب ساخته
مسهل نمایند و این طلا مناسبت خاکستر چوب رز بار و حنظل و سرکه یا انجیر در سرکه پخته و بوره و سداب و اکلیل الملک هم
سبوس و سرکه طلا سازند و بگذارند آن مقدار که طاقت داشته باشد بعد از آن بردارند و با آب گرم که در وی شبت و سبوس گندم
جوشانیده باشند بشویند دیگر خاکستر سرگین بز سه جزو و خاکستر بیخ کبر یک جزو و با سرکه طلا سازند و غذا نخود آب و گوشت مرغ و کبک
و تیهو کباب نمایند نوع چهارم ورم صلب و آن ورم سپرز علامت او انتفاخ شکم و صلابت قوی در سپرز و بیرون آمدن
از جای خود و دریافتن آن بجس و تغیر لون و فساد هضم و لین طبیعت و لاغری بدن و عوارض مالیخولیا علاج فصد نمایند فصد باسلیق
و اسیلم و شربت سکنجبین بزوری و اسهال بمطبوخ افتیمون و آب جبن و سفوف مسهل سودا صفت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه
از هر یک سه درم تربد و گل سرخ از هر یک دو درم تخم کاسنی چهار درم کشوث افسنتین و انیسون و بادیان از هر یک مثقالی افتیمون
دو درم ریوند دو مثقال حجر ارمنی نیم درم همه را نرم کوفته شربتی دو درم بشربت بزوری یا نیم درم قسم اختیار نمایند و بعد از آن یک پیاله
آب پنیر مسهل نمایند و جهت دفع صلابت سپرز این دوا سازند لک مغسول و زراوند هر یک مثقالی افسنتین و طباشیر از هر یک
دو درم زعفران نیم درم شربتی مثقالی بسکنجبین مسهل نمایند و قرص کبر فائده دارد و انجیر و اشق و قسط و بادام تلخ با سرکه کهنه
طلا سازند و در شوربا بیخ [illegible] و زعفران و کبر و جفنه [illegible] و اکلیل فائده دارد و اگر صلابت باقی بماند بطلا تحلیل نمایند و این
نمایند و اگر تحلیل نپذیرد باشد طلا از [illegible] و پوست کبر و بوره و انجیر و سرکه کهنه گذارند و با آب گرم بشویند و باز طلا سازند

نوع پنجم در ورم سپرز که از باد حادث گردد و در زیر طحال سبب او کثرت سودا و سردی طحال بود علامات او عضلات و تمدد یا ورم
غیر صلب هر گاه دست بر وی گذارند قراقر نماید علاج شربت سکنجبین با افسنتین و بادیان و شربت بزوری اصول بدانگ [illegible]
دارد و سبوس گندم یا سرکه بجوشانند و سپرز را بر روغن گل اول چرب سازند بعد از آن سبوس گذارند و ضماد از بوره و [illegible]
بسرکه و عسل گذارند و محجمه با آتش بر سپرز نهند و این معروف فایده دارد و تخم کنند از زیره [illegible] تخم کتان و مصطکی [illegible]
از هر یک سه مثقال بکوبند دو درم نرم کوفته بقند با شربت سکنجبین دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند و سپرز را بر روغن [illegible]
یا روغن بابونه بمالند و [illegible] که بجوشانند و پارچه نمد را بر وی گذارند و بر وی بندند [illegible] کرده [illegible]

فصل سیوم در سده طحال

علامت او ثقل بغیر ورم اگر سده در تجویف که مره سودا از کبد بطحال میرود حادث گردد یرقان
سیاه و بهق سیاه و [illegible] علت سودائی و اگر سده در مجاری که از سپرز سودا بسوی معده میرود حادث گردد بطلان شهوت
و اشتها و ورم صلب از جهت محتبس شدن فضله ردی در سپرز علاج آنست که دفع سده نمایند بشربت بزوری و حب ریوند

فصل چهارم در ضعف قوی طحال و علامات و علاجات آن

اما ضعف قوة جاذبه علامت او لون [illegible]
بسوی [illegible] سفیدی چشم علاج او ریاضت و سواری و مالیدن سپرز و گذاشتن محجمه بر وی با آتش و [illegible] ضماد های مقوی
[illegible] علاج یرقان نمایند دیگر ضعف ماسکه سپرز علامت او استفراغ فضله سودا [illegible] سودائی علاج اسهال سوداوی و تقویت سپرز
[illegible] ریاضت و مالیدن دیگر ضعف قوة هاضمه سپرز علامت او زیادتی شهوت اگر سودا بمعده [illegible] اسهال سوداوی اگر [illegible]
[illegible] ورم سوداوی اگر بعضو دیگر ریزد علاج آنست که اگر زیادتی شهوت بود علاج جوع البقر نمایند و اگر اسهال بود علاج آن [illegible]
اگر [illegible] بود علاج آن نمایند دیگر ضعف قوت دافعه سپرز علامت او ورم سپرز [illegible]
دیگر ورم صلب سپرز اگر بود علامت او آنست که [illegible] علاج [illegible] شربت [illegible]
و [illegible] علامت او آنست که [illegible]
[illegible] علاج تنقیه بدن و شربت و شربت بزوری [illegible]

باب شانزدهم در امراضی که در جگر و سپرز متولد می‌شود و اسباب و علامات و علاجات آن

مشتمل است بر دو فصل

فصل اول در یرقان

بیشتر اوقات یرقان زرد از کبد [illegible] حرارت بود و اگر حدوث یرقان سیاه
از سپرز می‌شود و یرقان تغیر فاحش است در رنگ بدن بزردی یا سیاهی از جهت زرد یا سیاه اما یرقان زرد علامت
او زردی سفیدی چشم و زردی جمیع بدن و زردی رگهای و بول بسیار سرخ مایل [illegible] او کف زرد یا سیاه از جهت [illegible]
و هر چند بول و کف او بسیار رنگین بود دلیل سلامت و قوة جگر و قوت دفع او بود و این چند نوع است نوع اول در یرقان
زرد که حادث از سوء مزاج گرم شود علامت حدوث یرقان [illegible] اگر در جگر یا بدن الم بود و فرق آنست که [illegible]
کبد بود رنگ جمیع بدن زرد بود [illegible]
بسبب [illegible] علاج شربت سکنجبین و لعاب اسپغول و لعاب تخم [illegible]
بزوری [illegible]

مسهل بانفی بود آب آلو و شربت بنفشه با گلاب و عرق کاسنی دهند غذا با آب غوره و لیمو و زرک و شوربای مرغ نوع
دویم یرقان که از ورم زیره شود علامت وی تب و قی و تشنج و درشتی زبان و گرانی در ناحیت کبد بود اگر فصد لایق بود
علاج منع تعمیل از غذا و حقنه و قوت شربت بنفشه با مطبوخ خیارشنبر بگلاب سنجوش و شیره خرفه و شربت سکنجبین و شیره خیارین
و ضماد صندل و گلاب جگر را سرد سازد و غذا مرغ و سرکه و کشنیز و از چیزهای گرم پرهیز نمایند نوع سیوم در یرقان که از سده
حادث شده که در مجری که میکشد مراره صفرا از کبد و جدا می سازد صفرا از خون و یا او در عروق میبرد و پراکنده میگردد در بدن
و یرقان زرد پیدا میشود علامت او آنست که دهان تلخ بود و گرانی و اندک درد جانب کبد بود و بول رنگین زرد که مایل بسودا
بود و شکم اندک آید و سفید بود علاج شربت بزوری و اسهال صفرا و تفتیح سده به آب کاسنی و آب عنب الثعلب و گلقند
و سکنجبین و اسهال بقرص بنفشه و آب بدهند و اغذیه شربت سکنجبین و غذا گوشت مرغ و نخود آب که در و کرفس و چغندر و ترب بود
از غذای غلیظ پرهیز نمایند نوع چهارم در یرقان که حادث گردد از سده که مراره صفرا را معده میفرستد علامت او آنکه
شکم تنگ بود و سفید بود و بدشواری بیرون آید و گاهی قولنج حادث گردد و قی نباشد علاج شربت بزوری و فلوس خیارشنبر
با ماء الاصول و حقنه فایده دارد و دیگر یرقان زرد حادث شود از قولنج میشود بسبب آنکه راهی که صفرا به روده میبرد بسته شده علامت
او بسته شدن قولنج علاج او علاج قولنج کل مخاطی تمام دارد و دیگر یرقان از ضعف جرم مراره که کشیدن صفرا میشود علامت
او غشیان و قی و صفرا علاج او شربت بزوری نوع پنجم در یرقان که از گرمی و خشکی جگر کبد شود علامت تشنگی و تلخی دهان
و زردی سفیده چشم و زردی و لاغری بدن و از درد و بیمار کرده قوت ضعیف بود علاج سکنجبین و شیره تخم کاسنی و گلاب
و آب تخم خربزه و داروی بخاری و قرص کافور و اگر حرارت قوی بود قرص زرشک صفت آن زرشک بیدانه و طباشیر و گل سرخ از
هریک یک درم تخم کاسنی و خیار و کدو و خرفه و صندل سفید از هریک دو درم قرص سازند هریک بقدر دو درم و اگر حرارت
بسیار قوی بود بکافور دهند والا به آب انار و آب کاسنی یا سکنجبین و بعد از چهار ساعت آب کشک جو و ضماد بر جگر از
صندل و گلاب و کافور سازند یا طلا از آرد جو و شیره برگ خرفه و عنب الثعلب و گل سرخ و صندل و گلاب و اندک سرکه نمایند و غذا گوشت
غزاله یا مرغ به آب نخود و آب تمر هندی و غوره و آب انار اختیار نمایند و دیگر یرقان حادث می شود از ورم گرم که در جگر علامت تب
و ثقل در جانب راست علاج ورم کبد نمایند و از سده کبد میشود علاج دفع سده نمایند نوع ششم در یرقان که حادث از
شود که از تعفن اخلاط در عضلات زهر حیوانات پیدا شود از جهته شرب زهر و قتال ها علامت و بیشتر از سبب گزیدن حیوانات
زهردار و تشنگی و بوی دهان علاج فصد با سلیق یا اکحل یا بکشد زهر را از نواحی دل و غیره یا پراگنده نشود در بدن و اسهال
بمطبوخ هلیله زرد یا آب شیر و سفوف هلیله زرد به آب عنب الثعلب و آب کاسنی و شیره آب انار و لعاب اسپغول و قرص کافور نفع دارد و آب
با روغن بادام و قی و تلیین طبیعت بشیره خشت شیره خرفه یا طباشیر و غذا مرغ به آب غوره نوع هفتم یرقان که حادث
شود از سوء مزاج سیاه بدن و بگرداند خون را در رگها بصفرا علامت او گرمی تلخی دهان و لاغری و خشکی پوست اینها و حکه در بدن و بول
و براز رنگین و بسیاری تشنگی و قلت شهوت و میل رنگ زردی کند هم گون و تیره مایل بسواد و قبض طبیعت و سفیدی زبان و
تشنگی و تب اگر حرارت غالب بود و صفرا میسوزد و رنگ سیاهی مائل میگردد و سبز زردی که مخلوط بسواد بود علاج اگر ماده بود فصد نمایند

و اسهال

واسهال صفرا بمطبوخ هلیله و چهار شربت و شربتهای سرد و ترش شربت سیب و صندل و چهار عرق یا تخم ریحان و قند شربت
سازند و شربت لیمو و بزوری و آب انار نیز فائده دارد و کشک جو که در وی سرطان نهری پخته باشند و کباب بنند و انده [illegible]
کدو که در زیر آتش کرده باشند و لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و آب انار و شربت نارنج و حمام و آبزن
آبیکه در وی بادرنگ و کدو و بنفشه و خبازی و گل خیرو و گل نیلوفر جوشانیده باشند و بعد از آن روغن بادام
و روغن نیلوفر در بدن بمالند و دیگر یرقان که از انسداد مسام بدن میشود بسبب آنکه در هوای گرم گشته و گرد و غبار در
بر وی نشسته علاج حمام و در آمدن در آبزن که در وی بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و گل خیرو و جو جوشانیده باشند و شستن
بدن بآبی که در وی نخود و سبوس گندم پخته باشند و دیگر یرقان بسبب شدت گرمی هوا میشود علامت تب حرارت و تشنگی و این
یرقان کودکان نوزاد را جهت آنکه بدن ایشان در غایت نرمی است عارض میشود و علاج در مواضع خوش هوا مسکن سازند و شربت
نارنج و ترنج و لیمو و شیره تخم کاسنی و شیره خرفه اختیار نمایند نوع هشتم در یرقان که زهره راه صفرا الطبا بر بدن و در روز
بحران دفع کرده علامت او غثیان و تلخی دهان و حبس طبیعت میباشد اگر پیش از نضج بود بجهت علاج شربت سکنجبین
اختیار نمایند و اگر تب بود و حصبه داشته باشد شربت عناب مسهل نمایند و در بدن روغن شبت و روغن بابونه و روغن سوسن
بمالند جهت آنکه مسام را بگشاید و غذا مزعفر که با آب غوره و سماق و آب انار پخته باشند مسهل نمایند و بعلاج تب و حرارت که بعد
مشغول شوند نوع نهم در یرقان که از کثرت اطعمه و اشربه که مولد صفرا بود عارض گردد علامت او غثیان و
و صفراوی و تلخی دهان و سرخی بول علاج فصد باسلیق یا اسلیم از دست راست و حجامت نزدیک کبد و مسهل از تمر هندی
و آلو بخارا و بنفشه که در وی خیارشنبر و آب کاسنی یا آب عنب الثعلب حل نموده باشند اختیار نمایند و مطبوخ هلیله فائده دارد
و با مع الجبن یا سفوف که در وی صبر یک درم و غاریقون درم و سقمونیا دانگی حب ساخته باشند مناسبت و نفع کلی دارد خصوصا در این
مرض جهت آنکه سده را میگشاید و اگر چهار درم افتیمون با یک درم سنا مکی جوشانند و آب تمر هندی [illegible] مثقال [illegible]
احتیاط نمایند و هفت درم از ورق چقندر خشک کرده بعسل یا سکنجبین عسلی مسهل نمایند سده بگشاید و آنچه [illegible]
باد را زائل میسازد یک درم از سکبینج با شراب مسهل نمایند یا آب ترب فائده دارد و آبزن و حمام فائده کلی دارد و اگر
نیک نشود مسهل قوی و ملطفات قوی مناسب قوة دهند دیگر آنچه زردی چشم را زائل میسازد استنشاق [illegible]
نمایند و در حمام چند نوبت و غرغره بآبی که در وی افسنتین جوشانیده بود و سکنجبین ممزوج نموده نمایند و عطسه [illegible]
که در وی [illegible] سازند و در چشم سرکه و گلاب یا انار ترش چکانند و در بینی روغن زیت که در وی [illegible]
ریخته باشند بچکانند و اگر ماده غلیظ بود بحب ایارج و حب قوقایا دفع نمایند اما یرقان سیاه علامت او سیاهی رنگ بدن
و سواد رنگ بول و قلت او و درد پهلو چپ این حب نوع دوم است نوع اول در یرقان سیاه که از سده که سودا را نمیگذارد از
جگر بسپرز یا بسبب آنکه دفع میکند سودا را از سپرز بمعده و سرایت میکند با خون در بدن علامت [illegible] و ثقل
غلظ در جانب چپ علاج فصد باسلیق یا اسیلم از جانب چپ بیارند و مطبوخ افتیمون اسهال نمایند و افتیمون را هفت درم
یا بیست مثقال شربت سکنجبین پخته [illegible] مسهل نمایند و اگر از [illegible] مثقالی بیامیزند و [illegible] سکنجبین

بوری با شیر شتر یا طبیخ سپاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی بحسب قوت مسهل نمایند و آب کاسنی سکنجبین بزوری دهند و غذا گوشت مرغان ابسرکه کبر بیشتر نمایند **نوع دوم** یرقان که از شدت حرارت خون را بسوزد و لیموا مثل ثمار دنبال سیاه گرداند و فرق میان یرقان کبد و یرقان طحال آنست که طحال را رنگ روی سیاه و بول و براز مایل بسیاهی باشد و درد جانب چپ بود و در کبد رنگ روی زرد و براز زرد و درد جگر آنست بود و سپرز بسلامت بود و اگر یرقان بمشارکت کبد و طحال بود علامات مرکب بیابد **علاج** خواص فاسد از رگ سلیق یا اسیلم و شربت افتیمون و طبیخ افسنتین و اصلاح کبد و شربت بزوری دیگر یرقان سیاه از ورم طحال میباشد و یرقان سیاه در بحران امراض طحال میشود و دیگر یرقان سیاه از ... سرد کبد میشود جهت آنکه خون در رگها در رو بسته شده و سیاه گشته و دیگر یرقان با سوداء از حرارت کبد و تمامی بدن اگر بود خون را بسوزد و در تمامی بدن پراگنده شود و موجب سیاه گردد اما یرقان در پریده سیاه **علاج** هر دو فصد اسیلم از هر دو دست و در میان هر فصد سه روز فاصله باشد و این مسهل بدهند پوست هلیله زرد چهار مثقال هلیله سیاه نیم کوفته سه مثقال افسنتین و پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ بادیان از هر یک دو مثقال آلو بخارا بیست عدد و تمر هندی پانزده مثقال افتیمون دو مثقال بجوشانند چنانچه سوم بماند در هفت مثقال مغز فلوس و پانزده مثقال شیرخشت حل ساخته شیر گرم احتیاط نمایند و یکدرم ایارج و نیم درم غاریقون و دانگی محموده مشوی اختیار نمایند بعد از آن آب بخیر شربت بزوری و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب ... که از هر یک مقداری بگیرند و بجوشانند و صاف نموده ده درم فلوس در وی حل ساخته اختیار نمایند و اگر سودا بسته باشد علاج طحال نمایند و اگر حرارت کبد بود علاج جگر نمایند و چیزهایی سرد که حرارت جگر را تسکین دهد مثل شیره تخم کاسنی و آب انار و شربت لیمو و نارنج و زرک میل نمایند **فصل دوم** در سوء القنیه و استسقا ضعف مزاج جگر را سوء القنیه گویند و مقدمه استسقا بود و علامت او آنست که رنگ روی و بدن زرد مایل بسفیدی بود و تهیج اطراف و روی و جفن و درد شکم و تفخ و قراقر و سستی در بدن و گاهی خراجات در لب **علاج** شربت بزوری و اگر صفرا غلیظ بود ایارج فیقرا چند دفعه دهند و اگر خلط غلیظ لزج بود استفراغ بطبیخ و شحم حنظل و سفاکیج و غاریقون و سقمونیا بحسب قوت بدهند و سزاوار آنست که تنقیه ماده را در یک نمایند که فایده دارد و سزاوار آنست که در مسهل ادویه خوشبوی مثل عود و مصطکی و سنبل جهت قوت معده اندازند و بعد از استفراغ دارو های مفتح بول بدهند و احتیاط نمایند در باب فصد و خون برندارند مگر آنکه خون حیض یا خون بواسیر بسته باشد اگر ضرورت شود فصد نمایند و سزاوار آنست که خون را صاف نمایند پیش از فصد مسهل خفیف مثل ایارج فیقرا و طبیخ افتیمون و افسنتین بعد از آن اندک خون بردارند و معجون ملایم دهند مثل تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواء الکرکم و دواء المسک و امثال این ها و وقتی که سوء مزاج مستحکم گردد در سوء القنیه و بیم استسقا بود و شیر شتر اعرابی یا بول بز یا دانگی یا دو دانگ سکنجبین یا نصف درم گلقند اختیار نمایند و اگر صفرا غالب بود هلیله زرد مخلوط سازند و غذا گوشت مرغ یا کبک یا گوسفند جوان و نخود آب و دارچینی و مصطکی و قرنفل و زعفران و نخین یا گوشت اختیار نمایند و از میوه‌ها انار و به فایده دارد و سلیخه و سنبل و دارچینی و لبوبه و زراوند مدحرج بگلاب طلا سازند و روغن مصطکی و سوسن و شبت در معده مالند و آب بخورند

دیگر در بیان **استسقا** استسقا در لغت آب خواستن بود و در اصطلاح اطبا مرضی است مادی سبب نوا دخزیه بارده که بعضا
در اید و موجب ورم گشته و اقسام استسقا سه است لحمی و زقی و طبلی **لحمی** آنست که در جمیع اعضا ورم بود و استسقای **زقی**
آنست که اجتماع آب در فضا میان پرده که در احشا شکم و غیره واقع گردد و سبب ورم شود و این بدترین اقسام است استسقای
طبلی آنست که باد غلیظ در موضعی که آب استسقای زقی جمع میگردد که ما بین صفاق و ثرب میگویند اندک رطوبتی هم
او بود و سبب استسقای ضعف قوای کبد که نتواند خون را چنانکه باید ساخت و علامات عام که دلالت بر وجود استسقا دارند
ورم در بدن و تهیج روی و پایها و اما علامات بخصوص هر یک علامت لحمی سستی بدن و انتفاخ جهت آنکه غذای خام نفوذ میکند
بجمیع بدن و او را تر سیدارند و مسکر مانند سرد و سست مثل بدن میت و با ورم وقتی که انگشت برو گذارند مثل خمیر بهم رود
و چون انگشت بردارند باز عود کند و بحال خود آید و علامت استسقای زقی آنست که وقتی که حرکت دهند بدن را آواز کند
مثل مشکی که پر آب باشد و چون دست برو مالند و از پهلو بپهلو گردد آواز معلوم گردد مثل آواز موج آب و علامت طبلی آنست که هرگاه
دست بر شکم زنند آوازی بدهد مثل آواز طبل از جهت باد که محتبس گشته علاج این قسم از آن دو قسم سهل تر بود و این چند
نوع است **نوع اول** در استسقای لحمی که از ضعف جگر و سردی آن شود و سبب سردی آن خوردن آب سرد که در غایت
خنکی بوده باشد یا خون رفتن بسیار یا آنکه در معده برودت غالب شده و طعام نیک منهضم نگردد و ...
و خون نتواند گردانید و در خلل گوشت درآید از این جهت استسقای لحمی گویند و این اسلم ترین انواع بود و علامت او سپیدی
بول و نرمی طبع و انتفاخ بدن و قلت عطش و ترشی دهان و نبض موجی عریض لین **علاج** تنقیه بدن با سهال رقیق و اگر
خون غلیظ سیاه بود و بول سرخ بود فصد جایز است و الا فصد در این مرض ضرر دارد و اگر تب بود اسهال نکنند و فصد ننمایند
و معده را با ایارج فیقرا و دماغ را غرغره که از شربت سکنجبین و آب کامه و سنبل و تخمین بود نمایند و دوا الکرکم بجار الاصول
فایده دارد و بول شتر و فرفیون نیم درم با یکدیگر و قاشق بول شتر عظیم النفع گفته اند و تخم جوانی و بادیان و رومی از هر یک
مثقال بجوشانند و آب آنرا اسپل نمایند و کلکلانج را جامع النفع گفته اند مسهل نافع مر این مرض را و جمیع بدن باد را
ترید پوست تراشیده درم غار اریقون ثلث درم فرفیون نیم درم افتیمون نیم درم حب ساخته اختیار نمایند و اسهال حب
ریوند که در این مرض بکرات تجربه کشده نمایند ریوند نیم درم غار اریقون درم ترید دو درم زراوند مدحرج دو دانگ مقل نیم
درم افتیمون دانگی بدر و قوت حب ساخته اختیار نمایند و این مرض را سبب الک سنقی دو درم فوه الصبغ و افتیمون و بادیان
و تخم کرفس و تخم کاسنی و کشوث از هر یک درم برگ عنب الثعلب درم نرم کوفته در آب مقل لب زنند و در سایه
خشک نموده یک درم سبیل نمایند شربت سکنجبین بزوری و آنچه با استسقای لحمی فایده دارد تریاق فاروق بجار الاصول
و اگر تریاق فاروق یافته نشود تریاق اربعه بمقدار مثقالی کم و زیاد بلسان زند سبیل نمایند و نشستن در آفتاب و ریگ گرم
و در حمام درآیند تا عرق کنند و آب نمیزنند و بر تابه گرم نشینند تا عرق آید و عرق بر و پاک سازند و درآمدن در تنور
گرم فایده دارد و حمامی که آب تلخ داشته باشد و چشمهای گوگرد و درآمدن فایده دارد و نمک در آب حل ساخته
چند روز در آفتاب گذارند و غذا گوشت مرغ و عصافیر و تیهو بریان نموده بزعفران و ادویه گرم مثل دارچینی و شونیز ...

مرغ که در وعود و عذیره دو ارچینی باشد و دهان خشک که رو آورد افسنتین باشد و از غذاهای غلیظ و سرد و از آب سرد ملاحظه
نمایند و اگر از آب چاره نباشد و صبر نتوانند نمود کوزه که ما شورده او در غایت تنگی باشد از آن آب خورند **نوع دوم** در استسقا
لحمی که از سوء مزاج گرم بود علامت او شدت عطش و سرخی بول و قی زرد و تلخی دهان و تشنگی و لاغری بدن **علاج** استعمال
صفرا مطبوخ هلیله و شربت گل مکرر شیر خشت و شربت نیلوفر و آب کاسنی و شربت بنفشه نمایند و اگر سده بود شربت بزوری فایده دارد و
شربت بزوری و آب کاسنی نمایند و آب کدو و انگور شفا جوشانیده باشند شربت بدان میل نمایند و غذا گوشت مرغ با کوسفند
جوان و آب آن نخود نیم شکسته فتق سماق و آب انار بسیار فایده دارد و اگر اطراف ورم کند بر غذا اکتفا نمایند **نوع سوم**
در استسقاء زقی که از سوء مزاج سرد شود و در کبد علامت او گرانی در شکم چون دست بر وی زنند او آب آید و ورم در ظهر
پشت چشم و گاهی درد کمر و خصیه چون سخت گردد و شد و تنگی نفس این علامتی است عام میان استسقاء زقی که از حرارت و
برودت بود اما آنچه مخصوص است که از برودت است عدم تشنگی از اعظم علاج است و سفیدی رنگ بول و اسهال سبب
علاج اول تنقیه بدن از فضول رطوبات و تقلیل غذا و صبر بر تشنگی از اعظم علاج است این بر دو استعمال برقی قی داد و ادرار
و گشودن مسام و عروق و ریاضت و عطسه آوردن شربت سکنجبین که در و آب بود باشد و سکنجبین بزوری و آب ترب و بول شتر
و آب کاسنی و استفراغ به حب غاریقون **صفت آن** غاریقون چهار درم ریوند درم و نیم قند هفت درم شربتی درم
بود تا دو درم و این حب فایده کلی دارد و افسنتین و صبر از هر یک چند درم غاریقون چهار درم سکبینج دو درم محموده دو درم مصطگی
انیسون از هر یک درم شربتی دو درم استعمال نمایند و استعمال شیاف و حقنه در این مرض زیاده از مسهل نفع دارد خاصه
حقنه [illegible] تریاق فایده دارد و دوایی که در [illegible] بسیار زند مصطکی و [illegible]
شقاقل فلفل زنجبیل و سعد از هر یک مثقالی قند مقدار همه در غایت نرمی بکوبند تا آنکه [illegible] و بعد از آن شوربا
نخود [illegible] مذکور شده از دخول حمام و شوربا [illegible] که در استسقاء لحمی مذکور شده که از برودت بود
بر شکم که بول [illegible] باشد و از آنچه نفع دارد نطرون و نمک [illegible] کرده بر شکم باشند و روغن ناردین و نمک بمالند و
استسقا اگر ورم صلب کبد بود [illegible] از خلاصی متصور است جهت آنکه اگر ماده باستفراغ کم سازند باز آب [illegible] علیل
هلاک گردد و دهان خشک [illegible] زبان و آب [illegible] و آب کرفس [illegible] ازان میل نمایند و آب نخود [illegible] روغن زیت و روغن
بسند و روغن بادام نفع تمام دارد **نوع چهارم** در استسقای زقی که از حرارت بود و علامت او تشنگی بسیار و زردی
چشم و زردی بول و سرخی و سوزش مجاری بول **علاج** مرکب از علاج گرمی جگر و از علاج استسقا نمایند و شربت
سکنجبین بزوری و عرق کاسنی و عرق بادیان و یا آب عنب الثعلب که در و خیار شنبر حل کرده باشند و آب عنب الثعلب [illegible]
[illegible] مثقال خیار شنبر [illegible] نمایند و اسهال [illegible] ضرر دارد و بعضی اطبا [illegible] سبب استسقای زقی گشته مطبوخ
هلیله زرد [illegible] و آب شاهتره دفع نموده اند و هلیله زرد در دفع استسقا که از گرمی باشد نفع کلی دارد چنانچه سکنجبین
بهترین [illegible] است در استسقا که از برودت بود [illegible] که مسهل خورند و جهت که از غذا و آب منع نمایند و در [illegible]
جهت قوت کبد شربت لیمو و شربت سیب و صندل [illegible] و شربت [illegible] لیمو [illegible] و قرص [illegible] فایده دارد و شیخ ابو علی فرموده

که عورتی را دیدم که استسقا داشت و ضعف بروی غالب مستولی شده بود و انار بسیار خورد بی شورت و صحتی یافت گفت
بسیار کس است که بخوردن آب برگ ترب ازین مرض خلاصی یافته اند و این فقیر آب انار و ترب را بشربت سکنجبین آمیخته کسانی که
مداومت آن درین مرض کرده اند نفع کلی ملاحظه نموده اند تا ماده مستحکم نشود مناسب آنست که شیر شتر بدهند و معجون فایده
دارد **صفت آن** اهلیله زرد مقشر کلان پنج درم و غاریقون سه درم بیخ سوسن کبود و گل سرخ و تخم کاسنی و مغز تخم
خیار [illegible] از هر یک دو درم نرم کوفته بسه وزن او عسل یا قند بسازند شربتی دو درم بود دیگر این قرص نفع دارد ورق
بادرنجبویه [illegible] سرکه و گل سرخ [illegible] سوسن از هر یک هفت درم قرص نموده شربتی دو درم مقدار از قند یا نبات آمیزند و ورق بادرنجبویه
و تخم او از قوی ادویه است در دفع مار اصفر اگر یک مثقال با عسل بیامیزند و اگر نصف وزن بادرنجبویه را از قرص [illegible]
بیرون [illegible] از جهة دفع مضرت او معجون [illegible] مخلوط سازند شاید و سه درم از بیخ سوسن کبود کوفته بشربت سکنجبین میل نمایند
و غذا مزوره با گوشت تیهو [illegible] زرک یا سرکه بسازند و سرکه تشنگی مستسقی را تسکین دهد و سده را بگشاید و استسقای گرم فایده
دارد **نوع پنجم** در استسقای زقی که از ورم کبد بود و علامات او [illegible] نفث یا با نفث اندک و تنگی نفس و امساک طبع
و صغر نبض و تواتر و صلابت او و بول اندک سرخ در اکثر اوقات و ورم در جانب راست احیانا ظاهر گردد و چون بسبب ورم بود اسهال
طویل از جهة آنکه صدید [illegible] میریزد و موجب [illegible] ولین میگردد **علاج** علاج ورم کبد و تبدیل مزاج و شربت سکنجبین [illegible]
و شیره تخم خیارین و گاهی که حرارت بود شیره تخم خرفه بقند و گل سرخ و رازیانه و کشوث نرم کوفته سفوف سازند بقند یا نبات [illegible]
[illegible] و آب انار یا طباشیر و زرک و سکنجبین [illegible] و اگر قبض بود مغز فلوس بجلاب اندکی و دهن بادام [illegible] غذا گوشت مرغ و تیهو
سماق و آب انار سازند و [illegible] حب ایارج و حب سکبینج و آبی که در او انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند و مصطکی فایده دارد
[illegible] نمایند **نوع ششم** در استسقای طبلی که از سوء مزاج سرد کبد شود و علامات او آنست که هرگاه دست بر شکم
زنند آواز [illegible] طبل آید و ناف برآمده باشد [illegible] **علاج** استفراغ با ایارج فیقرا و مبالغه در اسهال او [illegible]
نمایند که اگر افراط نمایند موجب حرارت و سبب تشنگی میگردد و حب سکبینج [illegible] جهة آنکه باد را تحلیل و دفع نماید بعد از استفراغ
جوارش زیره و آب بادیان و انیسون و ما الاصول و معجون [illegible] معجون حب [illegible] کنند و مصطکی و زیره [illegible] **صفت**
حب سکبینج [illegible] با ورق سداب از هر یک [illegible] نرم کوفته [illegible] شیاف سازند [illegible] گرم کرده
گذارند [illegible] با آتش [illegible] گذارند و مداومت بشربت سکنجبین و گلاب و عرق بادیان نمایند و گوشت مرغ و کبک [illegible] باشند
میل نمایند و نان خشک که در او انیسون و تخم کرفس [illegible] شده اندکی میل نمایند و غذا اگر نفع داشته باشد بخورند **نوع هفتم**
استسقای طبلی که از گرمی کبد [illegible] معده شود [illegible] غذا بهضم نگردد و موجب نفخ گردد [illegible] علامات [illegible]
و تشنگی خشکی دهان و [illegible] نبض **علاج** اسهال طبیعت [illegible]
[illegible] آب انارین و آب کرفس و انیسون و گلاب و عرق بادیان و شربت سکنجبین [illegible] صندل سفید [illegible]
کرده باشند و طلا [illegible] مثقال صندل سه مثقال و گل سرخ هفت مثقال بادیان سه مثقال سنبل [illegible] مثقال [illegible]
بگلاب طلا سازند و تقویت جگر بقرص زرشک نمایند و خوردن انار فایده دارد غذا گوشت مرغ در آب غوره [illegible]

و عرق بود بنید و سرکه و آب عوره و معجون کمونی و کاسرات نفخ و مسحلات دهند و مناسب است دیگر استسقا بسبب ضعف سپرز میشود

علاج تنقیه بدن از سودا و غذاهای که خداوند استسقا را سود دارد و طریقست متبنی کرده باز هر یک مثقال بقلی و اشق و سعد از هر یک

دو مثقال صبر و کف دریا مروجب الآس الز هر یک دو مثقال نیم عنبر و لاذن دو مثقال سکنجبین و قسط دو درم کل و زراوند و اکلیل الملک از هر یک

سه مثقال و نیم جمله را با کلاب حل نموده و باقی ادویه را نرم کوفته بدان بسازند در جمیع استسقا این طلا فائده دارد دیگر استسقا

بمشارکت جگر و عروق ماساریقا بسبب مرض بحرانی میشود علامت او نرمی طبیعت و بیرون آمدن فضول از روده علاج شربت بزوری

و آب انار و تقویت جگر دیگر استسقا بمشارکت گرده میباشد و بمشارکت معده بجهت جراحت او اگر بود علاج هر یک در باب

از گرده و معده **نوع ششم** در استسقا بمشارکت رحم بسبب احتناق رحم یا حبس شدن خون بواسیر و خون حیض علامت او

درد رحم و بسته شدن خون حیض **علاج** احتباس خون حیض نمایند دیگر استسقا از اسباب خون که از بدن میشود علامت

او آنست که خون بواسیر بسته گردد و خون بکرفته باشد **علاج** آنست که خون کم کشند و شربت زرشک و لیمو و آب تمر هندی و آب

انار فائده دارد دیگر استسقا از جهت کثرت خون که بفصد رفته یا بغیر آن می باشد **علاج** کثرت غذا بس نمایند که قوت زیاده

شود و شربت بید و شراب و زرده تخم مرغ و گوشت دیگر استسقا از جهت سردی سپرز میشود علامت او سرفه خشک

و درد دائم در پهلوها علاج شربت زوفا و گلقند دیگر استسقا از جهت سوء مزاج گرم در جمیع بدن میشود علامت او تب تیز و پهلوها

درد از دیشان این بسبب قلت هضم و بقراط گفته که هر استسقا که بسبب امراض حار شود بد نیست و دیگر استسقا از جهت مغص و پیچش

میشود علامت الم دائم در نواحی ناف بقراط گفت که هرگز مغص و درد ناف دائم بود و بد دوائی مسهلی زائل نشود کار او با استسقا

منجر میشود علاج اول آنست که مغص را تسکین دهند بعد از آن علاج استسقا نمایند استسقا تا بع الظهر میباشد علامت او درد دائم

در پشت علاج درد پشت نمایند دیگر استسقا طبلی از جهت حجاب میشود علامت تنگی نفس و سرفه علاج حجاب باید شربت

بزوری که در درد بنفشه و زوفا و پرسیاوشان باشد **باب هفتم** در امراض روده و مشتمل بر هشت فصل **فصل**

اول در زلق امعا یعنی آنکه طعام بر روده نچسپید و زود بیرون آید و این چند نوع است **نوع اول** زلقی که از

شوری که از سطح اندرون روده واقع شود چنانکه بدان شور اسهال واقع گردد و آنچه در روست بغیر هضم سبب آن کثرت صفرا بود و گرمی

بر روده با علامت او اندوه و تشنگی و تلخی دهان و خشکی زبان و زردی بول و گزیدن مقعد در وقت خروج براز و طعام غیر

منهضم یا اندک هضم یافته باشد و صعد بد رقیق در وقت گذشتن درد در روده با **علاج** فصد و اسهال و گشنیز و کوزه

روغن بادام و در موضع ترش کم در طباشیر و گل سرخ از هر یک درم نرم کوفته در موضع را از آن چند نوبت و اصلاح کند با سنگ تافته

آب تغیر باید برزدی با سیب و آب سماق و شیر بدین آب بجوشانند تا لطیف باشد و آب انار بدو آمیخته با اندک قند

میل نمایند و آب انار و طباشیر و تخم حماض و گل سرخ دهند و اگر ترشیها نتوانند خورد سفوف طباشیر یا ربوب فائده دارد

صفت آن طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک یک درم بگیرند و نرم کوفته و شربت لیمو یا حب الآس یک مثقال و تخم

... استعمال میل نمایند و غذا از چاورس مقشر تفت داده با روغن گل و بغیر روغن گل اختیار نمایند و غذا گوشت مرغ

و ماهیچه سماق و آب حب الرمان و این ضماد کنند رند و لحلب و آرد جو و گلنار و گل سرخ و صندل و پوست انار از هر یک قدری

نرم کوفته به آب سیب ترش یا آب حب الآس بسازند و بر شکم گذارند و بسیم روغن از روغن بادام و روغن گل و موم بسازند
و در شکم مالند و اگر ماده بسیار بود و به آسانی تنقیه نتوانند کرد قی نمایند و نیم پیاله و نیم بیر با سفوف طین بس نمایند **نوع دوم**
در زلق الامعا که از شیوع خارج بود و علامات او آنست که بیاید علیل و غذا و زبیبی و در حتا آنچه آید نضیج نیافته و غیر متعفن
مخالف نوع اول با درد گاهی بالای ناف و در زیر ناف و در پهلوها **علاج** فصد و تسکین حرارت بشیره تخم خرفه و طلا از صندل
و گل سرخ به آب سیب یا آب به سازند و در موضع خوش هوا ساکن شوند **نوع سیوم** در زلق الامعا که از رطوبات فاسد باشد
علامات او بیرون آمدن رطوبات با طعام غیر منهضم و این اسهال از معده و روده باشد و بسیار میشود بجهت ضعف قوت ماسکه
و هاضمه **علاج** آنست که در اسهال معده مذکور شده تنقیه معده با ایارج فیقرا و حب صبر و قی نمایند اگر قوت نکیج بود و شربت انار
و سکنجبین و سبیه و جوارش خرنوب برآبی و شربت حب الآس و این طلا بر شکم نهند **صفت آن** سعد پنج مثقال جفت البلوط
هفت درم بازو سه مثقال تخم کرفس دو مثقال زعفران مثقالی پسته چهار مثقال مصطکی مثقال همه را نرم کوفته به آب آبی
یا آب سیب یا گلاب بسازند و شربت فواکه فائده دارد و اگر تب نبود غذا کباب کرده با گوشت عصافیر و گوشت کبک
و زرده تخم مرغ و غذا داجیکی و زیره و فتق و سماق و زرشک نمایند و اگر اسهال بحری جاری بود از زان تعقد بحریه سلیمانی
بر غذا سازند و آبی و خرنوب و حب الآس و آرد سنجد همه را نرم کوفته بشربت لیمو یا شربت حب الآس یک مثقال چهار ثبات
و اگر تشنگی نیستی کل دارد و اقسام و سرکه اگر بجوشانند و سیل نمایند شکم بندد **نوع چهارم** در زلق که از رطوبت
و سستی امعا شود علامات او آنست که رطوبت بطعام مخلوط نبود **علاج** قرص طباشیر و شربت حب الآس و شرب آبی و کوزه
انگور شاهی طرطر کوفته باشند و در گرد ناف بمالی روغن مالند **نوع پنجم** در زلق امعا که از خلط صفرا در می شود و علامات
او آنکه با طعام خلط صفراوی بیرون آید و رنگ برازش زرد و یا کبود ... **علاج** تنقیه بدن از خلط صفراوی بمطبوخ
هلیله زرد و آب انار و این منصوص ... خشک کرده و قرص گلنار و سفوف مقلیا ... مقدار ... درم ... اگر القوی ...
این ترکیب بسازند گلنار و تخم زرشک و اسبغول لقمه ... و گل ارمنی و خرنوب شامی و طباشیر از هر یک ...
آرد ... تخم ... اسبغول و تخم زرشک همه را بکوبند و با رب آبی مقدار مثقال ...
نمایند و این طلا گذارند ... پوست انار و پوست ... لسینه و مازو از هر یک ... نرم کوفته با آب
آبی یا آب بارتنگ بر شکم نهند و غذا پاچه گوسفند و گوشت مرغ نیم کباب ... سماق که به بغز کوفته بشیره کشیده باشند
نمایند و چهار درم از روغن ... کدو ... و چربی بیرفائده دارد **نوع ششم** در زلق الامعا که بسبب قوت ...
اسهال ... سطح امعا شود و علامات او آنست که از دوار اسهال ... گردد و بیشتر از آن شود که چیزی ترش یا ...
یا ادویه قوی که ... خورده باشند ... **علاج** چهار ... با روغن گل ...
و سفوف گل ارمنی و اگر ... حب الرشاد بروغن گل آمیخته یا بروغن زیت و آب ... مقدار ... درم ...
نمایند دیگر حب الرشاد ... تا بسته شود بهتر است و اگر پیچش عارض گردد **علاج** ... نمایند ...
بروغن هفت مثقال در یک پیاله آب ... آمیخته و یک مثقال ... نرم ... اضافه نمود

بدرو زبجهت عمل نمایند **نوع هفتم** در زلق الامعا که از بلغم و صفرا شود علامات و بیراز درد و مخلوط به بلغم و قراقر
و گاهی عطشان بود و اگر بسبب حدت صفرا بود با درد مع شود **علاج** خوردن این سفوف هلیله زرد ده مثقال حب الارشاد و حب الآس هر
سماق و گلنار و از هر یک یک مثقال و نیم کوفته بغیر حب الرشاد و شربتی دو درم اختیار نمایند **صفت** دوائی جگر سلسل
الحمل دو درم انیسون پوست انار و خون سیاوشان از هر یک دو درم عدد و نوبت شربت لیمو یا به رب آبی یا آب سرد
میل نمایند و بیش از غذا کرنج اندک آبی یا انار خورد فائده دارد و سفوف حب الرمان با خائیدن حب رمان مناسبت
و غذا کرنج یحیب بیان سازند در اسهال صفراوی اسلم انواع اسهال است و بزودی علاج می باید اگر تدبیر بصواب نمایند
بعد طبیب بمعالجه چنانکه **فصل دویم در اسهال خون و تحقیق** ذکر کرده شد بسیاری از انواع اسهال
و سهوی عظیم و معوی و امراض معده جگر و زلق امعا اکنون آنچه باقی مانده اسهال نفث امعا که خواه خراش باشد یا بدو یا بلغم
و ریم و چیمی مانند و دسنطاریا و خون که از روده آید چند نوع است **نوع اول** اسهال صرف خون است آنکه سرگ
گشوده شده و خون بی ریح آید سزاوار آنست که بدانند که هر خون که می آید از کدام **موضع** اگر از امعاء جهت
ضعف کبد است مثل آب گوشت بود بعد از آن از باده میگردد و بیرون می آید چیزی غلیظ شبیه به دردی شراب و
مانی باشد با او بلغم خراطی و بیرون می آید بوجهت و مجراده باثقل و سیاه شد مراورا ادوار در دو روز با سه روز
عود میکند و این نوبت بوی بد از براز می آید [illegible] زرکرده بود بسیار بسیار بود دوا میکرد و قوت ندارد که بعد از
دو روز عود میباید و با بلغم باشد و گاهی بسبب اسهال از امعاء خون روان میشود مثل شحم حنظل و غیره و این سبب
اگر در امعا بود علامات وی آنست که غایط یا خون آید پس از آن غایط آید بخون در باشد با او علامات بواسیر از در مقعد
و نقص و خارش با و در امعای دقاق بود علامت آن آنست که غایط یا خون آید کفناک و رقیق با بایج و قراقر بود علامات
دوسنطاریا کبدی بود **علاج** فصد نمایند اگر قوت و خون بسیار بود در آب به رب بیا لواج و شربت حب الآس
و شاه بلوط کوفته در شربت لیمو فائده دارد و سفوف مقلیاثا اینست اسپغول تخم مرو تخم خرفه تخم ورد تخم گل تخم حماض
تخم خبره و تخم کتان از هر یک دو درم طباشیر و گل ارمنی و نشاسته و صمغ عربی از هر یک چهار درم کهربا درم تخمها را
بجوشانند و باقی ادویه سوای اسپغول آمیزند شربتی سه درم با شربت حب الآس و تدبیر غذا آنست که او را نیم نمایند
مکیب تر باو و در غذا و ممکن روز قوت او را نگاه دارند با اللحم گوشت کبک و زرده تخم مرغ و اگر قناعت نتوانند کرد کرنج یا یخنی
گوسپند که بر و صمغ عربی پاشیده باشند و گوشت تیهو و کباب بریان کرده فائده دارد که به رب انار و ریواج و سماق و زرشک
باشد و سزاوار آنست که دوائی مخدر استعمال نمایند مثل افیون جهت آنکه در وی خطر کلی است مگر از جهت ضرورت خواب
بود و استعمال او در شیاف بهتر است از آنکه در دوا بود تخصیص کسی را که نبض ضعیف بود و اگر ضرورت کلی بود افیون
با چند بیستر و زعفران بخورند و بسیار زنند و خوردن گل ارمنی در نفث الدم بقدر نیم درم با شربت حب الآس و شربت انجبار نفع
عظیم دارد **صفت** مجرب پوست انار و گلنار و گل ارمنی از هر یک با سرشتی دو درم جبی دیگر گلنار و کربا زو افیون
از هر یک [illegible] حب سازند با آب صمغ عربی شربتی ثلث مثقال و از مجربات پنیر خرگوش است ثلث درم از دانگی تا نیم درم

آخر ساعت و از آنچه امساک اسهال مینماید برگ انجبار مجرب است چهار ساعت گذارند و اگر الم در روده بالا بود
حقنه نمایند صفت آن گلنار گل سرخ و شاه بلوط از هر یک ده مثقال برنج سنبل نیم کوفته و جاورس بریان کرده
از هر یک هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند گل ارمنی ده مثقال خون سیاوشان و شاکه از هر یک دو درم زرده
تخم مرغ بریان کرده در روغن گل هفت درم این مجموع عمل نمایند و حقنه از آب لسان الحمل و ابی الادویه که گل ارمنی و خون
سیاوشان بهت نفع دارد که در روغن کنجد و زرده تخم مرغ باشد نوع دوم اسهال دم که از جهت سحج و خراشیدن
سطح امعا بود و این انواع است نوع اول از ماده صفرا بود که نازل میگردد با امعا علامت او زردی بول و تلخی دهان
دهان و تشنگی و آمدن خلط لیف صفرا و خون و اسهال صفرائی در مدت یک هفته منجر بسحج میشود و اگر این سحج در امعا علیا
بود علامت او آنست که درد نزدیک ناف بود و آنچه بیرون آید از خون بود از وجهات آمیخته بود و بیرون تشنگی و اگر سحج در
روده پائین بود علامت او درد پائین و زیر ناف و خون و بلغم مثل زبد برآرد اندک آمیخته یا برازد و اگر در روده دقیق
بود علامت او آمدن خون و ... بود علامت او بیرون ... روده و اگر پوست یا گوشت پاره بیرون آید دلالت میکند بر آنکه
روده جراحت گشته و اگر چیزی شبیه ... شراب بیرون آید دلالت میکند بر هلاکت اسهال دم که بعد از اسهال صفرائی بود
و با درد و تجشم بود بر آفت امعا نشان دارد و این بهت علاج آنست که نظر کنند در اعضا رئیسه و اگر ... ماده باشد تنقیه
نمایند و اگر ضعیف بود قوت دهند اول تقویت دماغ بمشمومات نمایند اگر سرد خواهند مثل صندل و بادرنگ اگر گرم خواهند
مثل مشک عنبر و ... بوی دارند و بعد از آن رعایت دل نمایند بشربت سیب صندل و ... مفرحات یاقوتی قوت
او نمایند و از غذا امتناع نمایند که موجب ضعف و سقوط قوت گردد و بعد از آن مراعات جگر نمایند چرا که بیشتر این مرض ضعف
کبد و سوء مزاج او واقع میشود و رعایت حال معده نمایند جهت آنکه هرگاه معده قوی بود ... فاسد ... متولد نشود
و اگر غلطی بود در معده ... و اسهال ... نمایند بانچه ملائم بود بسیار بهت که ... علاج بد ... بود و خاصه ... حفظ
حفظ قوت اعضا است تخصیص قوت معده و در روده بچیزی که از غذا باشد کثیر القوت مثل ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم برشت
و منفعت او آنست که با ادویه قابض مثل گلنار و ... حب الآس و کرمازو و غیره کوفته در ... بندند و آب ... یا
یا آب بجوشانند و با آن لعاب اسپغول اضافه نمایند و اندک اندک خورند و او را خوش و ساز ملائم و حکایات خوش لطیف
و بساطین و جواهر و چیزهای خوش صورت تاثیر عجیب دارد در دفع مرض و اگر سبب سحج باقی بود اول استفراغ بچیزهای خفیف
مثل خیارشنبر و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و اندک زعفران و هلیله زرد و بعد از آن رب ... و شربت ... و سفوف مقلیا
و در ابتدا که از سحج ظاهر گردد چهار درم صمغ عربی نرم کوفته در آب سرد بزنند تا غلیظ آید و او را میل نمایند و اگر در
امعا عارض شود تخم ریحان و اسپغول و تخم ... و تخم مرو از هر یک ... بگیرند و با آب گرم ... کنند و مقدار یک
مثقال روغن گل بدو آمیخته اختیار نمایند در ... اسهال دموی و سحج امعا خاصیتی عجیب دارد ... تجربه
نموده فایده کلی ... نرم کوفته با آب لسان الحمل یا آب سیب ترش ... کرده با ...
طین صفت آن ... تخم ریحان از هر یک ... صمغ عربی ... از هر یک ... درم ...

دباغی قوت بود اندک افیون با بزر البنج اضافه نمایند شربتی دو درم بود و اگر تب بعد از آن حادث گردد صمغ عربی و گل
ارمنی بود و رب سیب با طباشیر و اگر تشنگی غلبه کند شیره تخم خرفه با آب لسان الحمل و رب سیب بدهند اگر برنج یا جاورس سرخ
کرده برشته بسیل نمایند قتق سماق و زرک سازند و اگر حرارت نبود گوشت مرغ نیم کباب بقیمه نان با آب غوره و مثلی گوشت
سحج و خون شکم ضرر دارد اگر ناچار باشد گوشت طیهو و سکبه با آنچه برشته ده در بواج و آب لیمو نمایند و اگر پیچش و درد
سفید بود حقنه کنند از برنج و جو کشک کرده از هر یک هفت مثقال بجوشانند تا یک کاسه آب تا نصفه بماند اسفیداج ده درم و از
روغن گل دو درم و از کاغذ سوخته یک درم زرده تخم مرغ آمیخته عمل نمایند و اگر حرارت بسیار بود با آب لسان الحمل و لعاب اسپغول
کرده دو درم حب الآس دو درم تخم خشخاش کوفته باشد حقنه نمایند نوع سوم در سحج که از ماده بلغم شور واقع گردد و
در مدت یک هفته موجب سحج گردد و از بلغم لزج که بسطح امعا چسپیده بود سبب سحج میشود و علامت او کثرت ریاح و قراقر و در
ثقل و بسیار اکل العفص کام و نوازل واقع گردد علاج شربت از هلیله سیاه و موم و خیارشنبر و شربت بزوری و حقنه
و شربت میبه و حب الآس اگر قراقر و نفخ و مغص و پیچش بود قرص کلنار و مشک زیره کرمانی و کرد یا کشنیز و شاه بلوط سه
یکشب تر سازند و خشک کرده بریان نموده با آب سماق یا لعاب اسپغول بمقدار یک مثقال اختیار نمایند و حقنه از جاورس
کشته و شاه بلوط و برنج با دو زرده تخم مرغ و دو مثقال روغن گل و از گل ارمنی و اسفیداج و کاغذ سوخته و خون سیاوشان
از هر یک درم نرم کوفته و اگر درد قوی بود و سحج بسیار بود بمقدار نیم نخود افیون آمیخته نمایند و قدری چربی بط مخلوط
سازند و اگر احتیاج زیاده بود با زرنیخ سوخته و کهربا و سنگ ... استعمال نمایند و هفت دارو که نافع
بود سحج را تخم ریحان و تخم ... و تخم مرو ... از هر یک ده درم کشنیز خشک شاه بلوط از هر یک درم نرم کوفته
بشربت حب الآس بمقدار دو درم اختیار نمایند نوع چهارم در سحج که از ماده سودا شود و در مدت چهل روز بسبب عفونت
سودا موجب سحج میگردد علامت او پیچش و سوزش ... رنگ براز سیاه شبیه بدرد شراب گرم باشد و گاهی منجر بغشی میشود
علاج شربت حب الآس که در او اندک افتیمون باشد و تقویت سپرز و سفوف که از صمغ عربی و گل ارمنی یا تخم زوفا و
اسپغول الف داده و طباشیر و کهربا فائده دارد و شیره تخم خرفه برب سیب بدهند اندک روغن گل و غذا گوشت مرغ و قتق
سماق و آب ... برنج یا جاورس ... و قرص طباشیر بگلاب یا رب سیب و غذا اندک اختیار نمایند موجب سحج نگردد نوع
پنجم سحج که از ثقل غلیظ حس ... شود و علامت او ... بد ... شکم و از موضع پیچش خون و بلغم و اگر فضول ... حبوب
هلاک گردد علاج تلیین طبیعت بچیزهای مزلق مثل لعاب تخم ریحان و تخم ... و تخم خیرو و شیره تخم خیارین و در شربت تخم
مرو و تخم ریحان اندازند و شربت قند در این تخمها که بروغن گل چرب ساخته اندازند و اگر خیارشنبر در گلاب حل نموده ...
نمایند دیگر سحج از جهت خوردن ادویه سمیه مثل زرنیخ و نوشادر و غیره میشود علاج شیر بخورد و آش ... دیگر
سحج از خوردن دوای مسهل میباشد علاج سفوف طین و سفوف مقلیاثا و دوغ ترش و شیر آهن داغ نموده دیگر از ریاح
غلیظ ... بود و علامت او قراقر و نفخ و جشا و الم ... برجسته بخار علاج صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک نیم درم با شربت
بزوری بسیل نمایند داء المده که از امعا بود و این ... نوع است نوع اول مده یعنی جگری که از ورم یا ... حادث گردد علامت او

او درد شکم و ثقل و تب تیز و نافض و بیرون آمدن خون و چرک خصوصاً وقت تناول غذای ترش یا شور باشد و فرق میان
مده و بلغم آنست که مده در آب نشیند و منتشر نگردد اگرچه امتزاج گردد بخلاف بلغم **نوع دویم** در مده که خارج
گردد از امعا بسبب حرارت که سابقاً بوده باشد و قرحه علامات او دیر ماندن اسهال و مغص و ضعف شهوت طعام و
اسهال اگر با شقاره بود بیشتر اوقات از خروج مده بود و اگر در امعا مغص بود و اگر مغص بود از زردی بود علاج به دو نوع
غسل موضع با شیافهای جالیه بعد از آن معالجه حرارت با نکرده برود و اگر بسبب مرض مانده تیز یا شور بود و از جمیع بدن
آید و موجب ذوبان گردد معالجه ذوبان و اگر جراحت تازه بود لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و مربای به
فایده دارد و اگر بسبب مغص جراحت با عفونت خلط شور سوداوی بود مطبوخ هلیله زرد و سیاه و مویز و خیار شنبر و جهت جلا
و شربت نبات و ایارج فیقرا خاصیت اینها غسل قرحه و انبات لحم بود چند نوبت دهند و دوغ و شیر آهن و سنگ تافته نفع
نفع دارد و اگر تب بود شربت حب الآس و رب آبی و سیب با چهار تخم و اگر غذا زیاده آورد شیره کشیده تخم خشخاش
و با یخنی گوسپند بصمغ عربی نفع دارد و اگر رطوبت مده بسیار بود قرص زرنیخ بمقدار دو حبه بخشند جهت آنکه از دو فعل حکم
داغ کردن دارد و بعد از این عمل بکنند و اسهال دموی و صفراوی خصوصاً اگر مریض تب داشته باشد
امر دقیق نمایند که ماده غلیظ و بلغم بود و آنچه بیرون آید چرک باشد و اگر از استعمال آن لذع شدید پیدا آید
نمایند و اگر لذع نشود باز اعاده بایزند و اگر تحمل نماید اول تنقیه دهند بعد از آن عمل نمایند و در عقب
وصمغ عربی و شیره خرفه فایده دارد **فصل سوم** در زحیر این حرکت از رودهٔ مستقیم بود ...
بیرون آید مگر چیزی اندک از رطوبت مخاطیه ... و این چند نوع است **نوع اول** زحیر که از رطوبت شور
لذع که بر رودهٔ مستقیم ... علامات ... بیرون آمدن رطوبت اسهال بلغمی و اندک خون و نفخ ...
... و سوزش مقعد **علاج** شربت حب الآس ... تخم ریحان ... اسپغول ... فایده دارد و این سفوف
فایده دارد چهار ... دو مثقال ... گرم ... نمایند و اگر ...
غالب باشد ... بیاید و الم تمام بود ... گرفته ... نمایند ... آن ... باید ...
لتاریه ... بر بالای آن نشینند ... و ... بابونه و ... و اکلیل الملک و
مرزنجوش و برگ ... بجوشانند و در آب آن نشینند و ... مثقالی ... کنند ...
در آب ... آب ... الشربت ... **صفت آن** ...
دشت از هر یک برابر کوفته ... بوقت حاجت ... بردارند ... آب حب الآس و روغن ...
بابونه ... باشند ... نمایند ...
نوع دویم زحیر که ... شود علامات ... بیرون آمدن ... و سوزش مقعد ... حرارت ...
... **علاج** ... از تناول غذا ... اسپغول
به روغن گل ... بادام ... آب ... نمایند و اگر ... باشند ...

وگل ارمنی سوده حل کرده باشند و آب آبی با طباشیر و آب خرفه با طباشیر بنوشد و اگر چنین بسیار بود و حرارت غلبه نماید
حقنه با آب لسان الحمل و گل ارمنی و اسفیداج و شادنج مغسول آب خرفه و زرده تخم مرغ و اندک شکر **صفت حمول**
زرده تخم مرغ را بروغن گل آمیخته و مرداسنگ بیضه آلوده فتیله ساخته بردارند **صفت شیاف** که بند کند و زعفران
و حضض و صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون جزو شیاف ساخته بردارند استنجا به آبی که در وی حب الآس و گلنار و خرنوب شامی
جوشانیده باشند نمایند و عدس مقشر و سماق و عنب الثعلب بجوشانند و در آب و در آید و عدس مقشر گل سرخ هر دو کوفته بروغن
گل آمیخته بر شکم طلا سازند و بر شکم نیز اگر سوزش بسیار بود و اگر مرض تسکین یابد غذا گوشت مرغ در آب آن کرنج یا آلو یا
آب سماق و غوره سازند **نوع سیوم** زحیر که از ورم عارض گردد در روده مستقیم و خیال میکند که در روده او ثقلی
بسته شده و هر زمان تقاضا میکند علامت او درد و ثقل در اسافل **علاج** فصد باسلیق و اگر نافع باشد حجامت نمایند و قی
فائده دارد و طلا از آب انگور شفا و روغن گل و اگر حرارت باشد طلا از صندل سرخ و سفید به آب کاسنی و کافور نمایند **صفت**
طلائی نافع بنفشه و نیلوفر و ورق کاکنج و ورق عنب الثعلب و ورق اسپغول از هر یک قدری با آب پخته بروغن نیلوفر یا روغن
گل بر مقعد گذارند **صفت ضماد منضج** تخم حلبه و اکلیل الملک کرنب پخته و پیاز پخته در زیر آتش و اندک مقل بر مقعد گذارند
و گل خیرو و تخم کتان و خبازی بجوشانند و آب آن را بر مقعد ریزند و روغن گل و زرده تخم مرغ و اندک مرداسنگ بر مقعد گذارند
و بیخ خیرو و برگ آن و آب حی العالم با روغن گل اگر درد قوی بود بر مقعد طلا سازند و اگر بجز پیه گاو پخته ضماد نمایند فائده دارد
نوع چهارم در زحیری که از ثقل خشک که بسته شده در روده و قاق بدشواری بیرون می آید و ظاهر میشود از و بادی غلیظ و
دردی عظیم و موجب تنزحیر میگردد و خراط و رطوبت از روده می آید جهال اطبا خیال میکنند که اسهال است و چیزها میدهند
که بسته شود و چون طبیعت قبض گردد علیل هلاک میشود علامت او علامات قولنج بود در بعضی حالات **علاج** تلیین طبیعت و
بیرون آوردن ثقل است فرا بحقنه یا شربت خیار یا شربت بنفشه و تمر هندی و آلوی بخارا و شیرخشت و معجون شیر باران
و هرگاه درد تسکین یابد مرغ و نخود آب میل نمایند **نوع پنجم** در زحیری که از جهت سردی مقعد رسیده باشد و موجب ملاقی
در روده مستقیم گردد علامات او رسیدن سرما و برودت مقعد و راحت یافتن از آب گرم و موضع گرم **علاج** آنست که دو درم
از تخم حب الرشاد بریان نموده ناکوفته با آب گرم بهار اختیار نمایند و بر مقعد ازاران و سبوس گرم و نشستن بر زمین گرم حمام
فائده دارد و دیگر زحیر بسبب آنکه بر چیزهای سخت نشسته باشد یا سواری کلی کرده باشند و موجب این الم میگردد **علاج** آنست که
بروغن شبت و موم و روغن بر مقعد بمالند **فصل چهارم در نفخ و قراقر** که در امعا بود و حادث میگردد بسبب غذای نفاخ
علامات او انتقال درد از موضعی بموضعی و سکون او بخروج نفخ **علاج** تقلیل غذا و کلات و کلعند فائده دارد و اگر از ضعف امعا بود
غذای لطیف و معجون کموفی و فلافلی اگر اسهال بود **نوع اول** در مغص یعنی درد امعا و این چند نوع است **نوع اول**
مغص که از ریاح امعا بود علامات او نفخ و قراقر و تمدد بی ثقل در شکم و تولد این نفخ از خلط خام و از تناول طعام و میوهای سرد
و نفخ ضعف حرارت غریزی در دو جهت **علاج** تنقیه امعا از خلط خام بحب ایارج و حب سکبینج و معجون شهریاران نفع دارد و این
سفوف جهت دفع نفخ فائده دارد **صفت آن** انیسون دو درم حب الغار تخم کرفس زنیان از هر یک یک درم حب البلسان دو درم

دیگر ادویه که جهت نفخ فائده دارد حب الرشاد و انیسون و اگر بقدر ماش و کرفس و زیره و جوالی از هر یک مثقالی [illegible]
آب بجوشانند و آب آن را بقند بقوام آورده چند روز میل نمایند یا انیسون و تخم کرفس و بادیان و حب البلسان و عود
بلسان و حب الغار بعدد او زند از هر یک برابر نرم کوفته مقدار مثقالی با آب عسل یا شربت سکنجبین و اگر تولد ریاح از ضعف
معده باشد معجون کمونی و معجون حب الغار و مقدار مثقالی میل نمایند و غذا نخودآب باش مقشر که در وی زیره و صعتر کوبیده
میل نمایند مگر بعد از دو ساعت و شراب کهنه فائده مند گفته اند و حقنه که کاسر نفخ بود و آب سرد نخورد نوع دویم در نفخ
که از صفرا بود علامات او درد با سوزش و تشنگی و براز زرد و سوزش در مقعد علاج تنقیه صفرا از [illegible] خیار شنبر که در آب
آب عنب الثعلب و آب کاسنی یا شیرخشت اضافه نمایند و بعد از آن دو درم اسپغول بروغن گل چرب نموده با آب سرد یا آب
[illegible] میل نمایند و اگر طبع قبض بود آب انار شیرین و قند و اندک روغن بادام و آب کشک جو بروغن بادام در اسپغول و تخم
ریحان و تخم [illegible] و طباشیر و شیرخشت یا شربت لیمو یا با شیره خرفه و شربت [illegible] و اندک روغن گل بهترین معالجات
و طباشیر و گل ارمنی [illegible] نفع دارد و غذا اگر تجویز بسیار نباشد مرغ بسماق یا زرشک یا آب انار [illegible] سازند نوع سویم
در مغص که از [illegible] بود علامات او خروج بلغم در براز و گرانی بدن و [illegible] مقعد علاج تنقیه بلغم کنند [illegible]
بسفائج و [illegible] سپستان باشد و حب ایارج و شیرخشت با آب انارین و روغن گل [illegible] بالله نوع چهارم
مغص که از بلغم غلیظ که در روده مرکب شده عارض گردد علامت او ثقل و لزوم درد در موضع واحد و بیرون آمدن بلغم لزج
با براز و اگر دست بر موضع الم گذارند سرد بود علاج تنقیه روده بقی یا بحب ایارج یا ایارج که در آب بادیان و انیسون جوشیده
باشند حل نمایند و حقنه نفع دارد و گلقند که در وی مصطگی و انیسون و بادیان و عود باشد و معجون [illegible] و حب [illegible]
صفت آن مصطگی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و فلفل و نارمشک از هر یک برابر بقدر دو درم [illegible]
[illegible] مقدار و الی یک حب دو نوبت بشکم می آرد و مغص [illegible] خوردن این حب [illegible] طعام
فائده دارد و غذا شوربای مرغ سبز و شوربای عصافیر بفلفل و قرنفل و زیره و دارچینی و گوشت خارپشت بریان کرده [illegible]
[illegible] بلغمی را فائده دارد و یکبار از حب بلسان و حب [illegible] کوفته با آب گرم در شام و صباح [illegible] بلغمی [illegible]
نفع دارد صفت آن [illegible] حب بلسان سه درم نرم کوفته با آب [illegible] با نیم مثقال اختیار نمایند دیگر مغص [illegible]
که در معالجه شده [illegible] علاج ادویه مسهل و حقنه دیگر مغص بجهة حیات و حب القرع می شود علاج آن مذکور خواهد شد
اگر خدا توفیق بخشد فصل ششم در قولنج و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و این مرض هست که در روده
قولون بیشتر واقع میشود و بدشواری چیزی بیرون می آید و این قولنج حقیقی است و بعضی ذاتیست و بعضی عرضی یا ذاتیه
هفت نوع است نوع اول قولنج که از بلغم غلیظ لزج زجاجی مختلط [illegible] که مانع شود از خروج [illegible] روده [illegible]
از آن قولون را بسیار درد او کجا بود علامت او [illegible] اطراف [illegible] ذات و سقوط شهوت طعام و احساس
[illegible] که گویا بجوال دوز سوراخ میکنند روده را و بسته شدن نفخ که مطلقا بادی بیرون نیاید از جهت غلظ کیموس نفخ
بر شکم [illegible] ترشح شود [illegible] پشت و ساق از سبب [illegible] عضلات [illegible] غالب [illegible] قاروره [illegible] شود که

حرارت بسیار بهت انگیزد درد قولنج و عدم قاروره و تشنج بسیار و دوکامه شبیه میشود درد قولنج بدرد مفصل و فرق آنست که در مفصل
بالذع و نخس میباشد و در شکم درد نرم بود خاصه بحسب آنکه آب گرم میل نمایند و در قولنج ثقیل بود و درد گرده از موضع واحد
تجاوز نمیکند و جابجا نمیشود و اندکی میل به پشت میدارد و در قولنج منبسط و باکشش بسوی بالا و بجانب راست بیشتر و فی
دردی عظیم در درد گرده استدلالی بسته آید یا آنکه بول در درد بگشاید و نمی آید و ریگ مانند لای در بول دیده میباشد و هرگاه
تسکین یابد بخلاف درد قولنج که او با اطلاق طبیعت راحت مییابد و در درد گرده با اطلاق طبیعت راحت نمییابد
و گاهی شبیه میشود قولنج بوجع و درد رحم و درد کبد و درد معده و دردی که بجهت دیدان یعنی کرم معده واقع میشود و فرق
میان آنها ظاهر است از درد آن عضو و مقدار درد و سایر اعراض و بسیار است که قولنج منتقل میگردد بفالج و بدرد مفاصل و درد
پشت و سبب او تحلیل و تنقیه ماده و راجع گشتن آن و بر اکثر بدن میریزد حادث میگردد و فالج بجانب پشت و نخاع میریزد
و درد پشت و درد بند با ظاهر میشود و گاهی منتقل میگردد بتب و اسهال و بالیخولیا و صرع و استسقا بسبب حدوث سوء مزاج کبد
قولنج از شخصی بشخصی گفته اند منتقل میگردد و در شش علت و باکه از بلدی ببلدی منتقل میشود علاج آنست که بشیاف و حقنه شکم سازند
چراکه دوای مسهل با دوام که سده در راه نگشاید بدن ممتلی گرداند و اخلاط نیازمند تا اسهال سازند بالا برود و آید سده نیابد
که بیرون آید موجب الم و خطر عظیم بود صفت شیاف که قولنج را بگشاید و درد پشت را تسکین دهد بوره دانند زرد و جاوشیر
و مقل صابون و نجنیل نمک هندی سداب تخم سپند محموده اجزا برابر بکوبند و شیافه سازند شیاف دیگر تخم حنظل خرچ
مغز بادام دو جزو برگ سداب بادیان سناکی و نفت از هر یک سه جزو نرم کوفته بشکر یا قرارد خطی شافه سازند
مقدار چهار انگشت و بعضی گفته اند بمقدار شش انگشت و بوقت حاجت یکی بر دارند صفت حقنه که نفع کلی دارد زیره کرمانی
و تخم کتان نیم کوفته و تخم حلبه و تخم معصفر نیم کوفته از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد و سداب سناکی و بسفایج نیم کوفته
از هر یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یک سی عدد و بیخ سوسن کل خیروده از هر یک چهار مثقال تخم شبت و بادیان
نیم کوفته از هر یک دو مثقال برگ چغندر دو دسته سبوس گندم یعنی در دو کاسه و نیم آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده
جاوشیر نیم درم و چغندر بید سرخ و نمک هندی دو مثقال آبکامه یک قاشق شیرخشت ماسیزده مثقال یا ترنجبین سی مثقال
در آب ادویه حل ساخته روغن بادام دو مثقال روغن زردگاو پنج مثقال اضافه نموده هر بار هفت قاشق شیر گرم عمل
نمایند و اگر ورم بود در روده تخم حنظل و ادویه قوی عمل نمایند دیگر از آنچه قولنج بلغمی و ریحی را برطرف میکند و بحال آنست
که پنج مثقال بوره یا نمک آبی با سداب یا آب برگ چغندر شکر سرخ یا هفت مثقال روغن زردگاو یا چهار مثقال روغن بادام مخلوط
شیرگرم عمل نمایند و اگر قاشق آبکامه بدین اجزا آمیزند قولنج را فایده دارد حقنه معتدل آب برگ چغندر هفت قاشق و قند
سرخ یا روغن گل و ده قاشق بوره دو مثقال آبکامه یک قاشق قند افزوده پنج مثقال قند عمل نمایند و اگر قولنج قوی شود
فایده دارد و اگر غثیان شود این حب مسهل نمایند صبر مثقالی سکبینج نیم درم حب ساخته مسهل نمایند صفت حب دیگر قولنج
نفعه دهد صبر پنج مثقال محموده مثقالی نمک سنگ مقل مثقالی انیسون و گل سرخ درم حب نموده درمی تا دو درم اختیار نمایند
و محموده و آنکه در بخور آب با گلاب حل کرده نفع دارد اگر معده قوی بود و بیم هلاک بود قلونیا جهت تخدیر فایده دارد و زعفران

دو مثقال

دو مثقال فلفل و بزر البنج از هر یک چهار مثقال افیون سه مثقال انیسون تخم کرفس از هر یک ده درم سانج هندی سنبل
و عاقرقرحا و حب بلسان و فرفیون از هر یک دو درم زرنباد و درونج عقرب از هر یک نیم مثقال دارو با کوفته و بیخته با سه وزن
آن عسل بسازند شربتی ده درم بود بلکه نیم درم مناسب بود و معاجینی که قولنج کلی گفته اند معجون شهریاران و معجون تمر
و سفرجل و سکنجبین و این معجون که ذکور شد و فلفل دارفلفل زنجبیل زیره سداب خولنجان قرفه از هر یک سه درم بنا
هفت درم عسل مصفی نموده چهل درم چنانچه رسم است بسازند شربتی نیم درم تا درمی بسن نماید صفت ضماد که
قولنج را برطرف نماید شونیز مویزج از هر یک قدری بگیرند نرم کوفته به زهره گاو آمیخته طلا سازند ضماد دیگر
شونیز و تخم سوس و حب الغار از هر یک برابر بگیرند و به زهره گاو بر ناف طلا سازند و چاورشیر با تخم کرفس و جوانی حلبه کشته
در خرقه گذارند و بر ناف نهند و بالیدن شکم به روغن شبت و روغن جوز فایده دارد تخفیف که به روغن فرفیون و حب بید
با اندکی فرفیون آمیزند و حمام فایده دارد و با آنکه آب دهد گرم با بونه ففسه و قیصوم و شبت سداب جوشانیده با
دا... و کما دلسیار ...از آنکه طبیعت نرم شود ضرر دارد و شربت ماء الاصول و عرق بادیان و کلاب شوربا نخود آب
که از گوشت یا گوشت کبک و عصافیر یا گوشت گوسفند جوان که در وی دارچینی زنجبیل و نخود آب اسفاناج و بودینه باشند
دار... تحلیل باشد و بعد طعام ... آنکه فایده ... شیره سبوس که در و جوانی و کرد یا وشونیز باشد بر و غن زرد فایده
... بعد از طعام ... با اعتدال و تقلیل غذا فایده دارد و آب نخورند و بدل آب ماء الاصول نمایند قولنج دوم
در قولنج که از بادهای غلیظ که در طبقات روده‌ها بسته شده بجهت بسیار نفخ آب سرد بسیار تقول ... و چهار ...
علامت او تقدم نفخ و قراقر و خوردن طعام که بسیار سرد بود و انتقال گاهی درد قوی و گاهی ساکن گردد و اگر دست
گذارند یا چیزی گرم بر شکم نهند در دو تسکین یابد و آنچه با قراقر و انتقال درد بود علامت ... بود از آنکه شکم ...
علامت او در... قولنج ... و عرق سرد و سردی دست و پا از سبب شدة درد ... باطن ... اگر ...
دگر از و اختلاف عقل کشته این اسهال مهلک است علاج بشاند و حقنه شکم را نرم سازند و درین قولنج در حقنه کاسرت
نفخ اندازند و حقنه بر موجب سازند ... پنج مثقال بابونه و قنطوریون و شبت و بادیان نیم کوفته و تخم کرفس ...
از هر یک سه مثقال عناب و سپستان ... عدد انجیر ده عدد خارخسک نیم کوفته و تخم معصفر نیم کوفته و انگور شفا
و کل خیرو از هر یک چهار مثقال در دو کاسه آب بجوشانند و صاف نموده شیرخشت ... ده مثقال و مغز فلوس ده مثقال
و قراقروت پنج مثقال و چهار شیر مثقال حب بید سفر نیم درم در آب او و به ... بساخته و روغن زیت بد... با... د...
باشد سه مثقال و روغن زرد گاو پنج مثقال اضافه نموده برابر سفت قاشق شیر گرم عمل نماید با دارد و ... با شکند
و مزاج اگر ... گرم کند حقنه که درد قولنج را تسکین دهد سداب پنج مثقال و بزر البنج دو مثقال حب بید سفر دانگی تا دو
دافیون دانگی با سه مثقال روغن زیت یا روغن زرد گاو در یک کاسه آب بجوشانند و صاف نموده به دو نوبت عمل نما
صفت حمول که قولنج را فایده دارد سداب و زیره جوانی و بوره از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته بعسل آمیخته بر پاشوره
محقنه مالند و چند نوبت در اندرون فرستند یا بر خرقه مالند و رشته بر و بسته اندرون فرستند و بعد از لحظه رشته

بگشند تا خرقه بیرون آید **صفت شیافی** که درد را تسکین دهد و خواب آرد و ماده نضج دهد و در روز چند بیدستر و
زعفران و مر و سکبینج و افیون از هر یک جزو بکوبند شیافه سازند و ضمادات و کمادات بطریقه که در نوع اول مذکور شده
فائده دارد و گذاشتن محجمه با آتش نفع بسیار دارد و درد را تسکین دهد و حب بوب سیس و حب سکبینج که در نوع اول مذکور شد و معجون
حب الغار و جوارش کندر و جوارش انجدان درین مرض فائده دارد و اگر با قولنج غثیان بود حب فاده و معجون راحت و اگر دیده
صحت بود و غلو با مقدار رود بخود باید بیشتر اختیار نمایند **صفت مطبوخی** که قولنج ریحی را فائده دارد زیره کرمانی و کردیا
و زنجبیل و انیسون و بادیان و تخم کرفس و انگور شفا و گل سرخ از هر یک مثقال بجوشانند و صاف ساخته در وی پنج
درهم قند سوده و روغن بادام دو درهم انداخته میل نمایند و بعد را اگر گرم سیبارد و اگر با این ادویه پوست بیخ کرفس و پوست
بادیان اضافه سازند شاید و حمام هر نهار نفع دارد و آبزن نیز موجب فائده دارد **صفت آبزن** انیسون و زیره و شبت
و صعتر و مرزنجوش و جند بیدستر و بنفشه و بابونه بجوشانند و علیل را در آب گرم در آرند و اگر ازین بس آب ... گاو
گذارند و بر ناف علیل نهند در محلی که گرم بود و ضمادات از شکم روغن شبت و سداب بمالند و اگر فربیون و عاقرقرحا
و قسط و جند بیدستر نرم ساخته در این روغنها آمیخته نمایند **صفت روغنی** که در شکم مالند باد را پریشان سازد و
روغن سداب ده درهم جند بیدستر دو درهم فربیون در هم وصول آنست که درین علت اجتناب نمایند از کثرت
طعام و خوردن آب و شیر درین مرض فائده دارد جهت آنکه باد را می شکند و تشنگی هم آرد و گفته اند بهترین غذا ها
شوربا های ... خروس پیر که در وی افتیمون و بادیان و شبت و نمک و فلفل و سیر داخل کرده باشند و بدل آب
گفته اند اگر شراب ریحانی سفید باشد که تفاریق هر نهار اندک اندک بمقدار شصت مثقال میل نمایند فائده دارد و
بعد از آن ماء اللحم با اندک نان خشک شاید و غالیه اگر بر ناف گذارند فائده مند است دیگر قولنج ریحی از سوداء
که ریخته شود در امعاء و موجب نفخ گشته علامت او ترشی دهان و نفخ شکم بغیر درد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون
نوع سیوم که از ورم که در امعاء حادث گردد و تنگ سازد مکان را و منع نماید خروج ثفل و باد را علامت او تب و تشنگی و برآمدن
... و حرکت آن و درد در رودها و الم اعضا مثل کبد و کلیه و سپرز و مثانه و اگر درد عظیم بود منفذ بول را تنگ سازد و حبس بول
میشود و سردی اطراف یا سوزش درون **علاج** آنست که تعجیل در علاج این قسم کنند و تا تاخیر نمایند منجر میشود با یلاوس ... مناسب
آنست که اگر خون فاسد فصد باسلیق یا اکحل نمایند از دست راست اندک اندک بگیرند و دفعه برندارند و فصد صافن نمایند اگر حبس
بول بود شربت ... آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاهو و آب انار یا مغز فلوس که در روغن بادام شیرین انداخته کی آمیخته
باشند و در قانون گفته که نیم پیاله ازین اشیا که مذکور شده با ده درهم مغز فلوس و دو درهم روغن بادام درین قولنج منع ...
حقنه که مذکور شده در نوع اول فائده دارد و جلاب از بنفشه دو مثقال و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد و بادیان و انیسون
تخم کرفس و گل سرخ از هر یک مثقالی در یک کاسه آب بجوشانند و بقند شیرین ساخته چند روز میل نمایند و اگر قبض ...
نشود در آب این ادویه پانزده مثقال شیرخشت و یک دانگ محموده حل نموده میل نمایند و اگر بنادق ... اعاده
عمل دارد و ... ورم صلب باشد ... بشکم نهند و بعد از آن این ضماد گذارند بنفشه گل خیرو و اکلیل الملک و بابونه و ...

بنفشه

بنفشه بادام طلا سازند و اگر روغن بنفشه بادام نباشد در روغن گل یا کنجد یا روغن زرد گاو آمیخته شیر گرم گدازند و شوربا
مرغ و گوشت گوسپند جوان و رآب آن نخود آب سازند دیگر اگر قولنج از جهت ورم صفراوی شود علامت او اندروه و سوزش
و تشنگی و درد موضع شکم و تلخی دهان علاج حقنه و شربت بزوری و شربت بنفشه و شربت گل یکروز آب تمر هندی بقند
آمیخته و گل قند و گلاب یا عرق بادیان و باقی علاج ورم دموی دیگر ورم بلغمی و خول و سی باشد گاهی علامت او سستی و گرانی
بلغمی علاج حقنه و معجون تربد و این مطبوخ یکهفته اختیار نمایند انجیر پانزده عدد و مویز دانه بیرون کرده سی عدد
بنفشه سه مثقال بادیان نیم کوفته دو مثقال انگور شفا سه مثقال تخم خیره انیسون تخم کرفس از هر یک مثقالی بجوشانند
و بقند چهل مثقال بقوام آورده هر روز یکقاشق شربت و هفت قاشق آب با پنج مثقال مغز فلوس و یکدرهم روغن
بادام اختیار نمایند و این ضماد کنند اکلیل الملک هفت و قیسوم چهار مثقال و شبت پنج مثقال نرم کوفته با چربی البط و گرده آن
شتر طلا سازند دیگر ورم صلب و او هم بر بند قولنج بود علامت او ثقل و قلت درد و تشنگی علاج حقنه از چربی مرغ و
روغنها و ادویه که کاسر نفخ بود و نشستن در آبزن و مطبوخ افتیمون و شوربای چرب نوع چهارم در قولنج
که از جهت گرمی زهره که روده را گرم سازد و آنچه در او باشد متحجر گردد و مانع خروج گردد علامت او تشنگی و خشکی دهان
سوزش بول و درد شدید و تب گاهی علاج فصد اگر مانعی نباشد حقنه و شیاف بنفشه و اسهال با آب تمر هندی و آلو بخارا
یا اندک محموده که با آب فلوس حل نموده باشند یا با آب کاسنی و دانگی محموده سهل نمایند و مطبوخ هلیله زرد اگر بدین اندک تسکین
نیابد با قرص بنفشه خشک صفت آن بنفشه خشک ده درم تربد هفت درم محموده دو درم رب السوس دو درم کثیرا
و مصطکی از هر یک درم ده قرص سازند یکی را با جلاب یا شربت بنفشه اختیار نمایند و معجون خیار شنبر بر موجب تربد سفید
مجوف خراشیده و بروغن بادام چرب کرده بیست درم بنفشه خشک ده درم [illegible] و رب السوس از هر یک درم
بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک دو درم محموده شوی پنجدرم عسل خیار شنبر پنجاه درم روغن بادام پانزده درم کوفته
و بیخته بعسل شصت مثقال آمیخته نمایند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال ضماد نمایند غذا ماش مقشر و اسفاناخ و نخود
نیم شکسته با روغن بادام و اندک شکر و با نخود گوسفند فایده دارد و در حمام در آیند غذای گرم و شربت بزوری
سهل نمایند نوع پنجم در قولنج التوائی و حقیقی اما قولنج التوائی آنست که روده که در آخر روده دقاق است موضع
خود رفته و سبب حرکت با دماست که در روده باشد علامت او آنست که چیزی گران برداشته باشد یا از جا جسته یا کشتی
گرفته یا بجهت ضربه و سقطه و غیره واقع شده و بر اثر آن قولنج شده و بیشتر اینکس را قولنج عادت بود علاج آنست
که علیل تکیه نماید و برفق شکم و خاصره او را بمالند تا روده هموار گردد و بموضع طبیعی آید و اگر اصلاح نیابد او را بپشت
تکیه دهند و چهار کس دست و پای او را بگیرند و بردارند تا پشت او دو تو شود و شکم او [illegible] او را بدان شکل
جابجا بجنبانند تا روده او بموضع خود رود و شوربای چرب بدهند و اگر درد باقی باشد مقعد او را [illegible]
و شوربای چرب سهل نمایند و شکم و خاصره او از بالا بزیر برفق بمالند تا [illegible] بیرون آید بعد از آن شوربای چرب بدهند
و چند قدم [illegible] که برفق رود اما قولنج ثفلی آنست که روده [illegible] آید و [illegible] دست [illegible]

روده علاج او علاج فتق و روده را بموضع او برند و شافه و حقنه فائده دارد و شکم او را به روغن قسط بمالند و الا جبار کسی دست و پای
او را گرفته چنانکه مذکور شد بجنبانند و در موضع فتق را محکم ببندند و ادویه قابض گذارند علاج فتق خواهد آمد ان شاء الله تعالی عز اسمه
نوع ششم در قولنج که حادث گردد از ضعف روده قولون علامت او آنکه براز بیرون نیاید مگر باستعمال شافه یا حقنه علاج
ایارج فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و بزبارد و جوز بوا و سنبل و اشنه و تخم کرفس با روغن بادام و معجون سجزنیا و مثرودیطوس و روغن
ناردین و روغن بابونه و سوسن بمالند و اندک شراب فائده دارد و غذا نخود آب و اجتناب از چیزهای ترش و قابض و آب سرد
نمایند نوع هفتم در قولنج که حادث گردد از جهت آنکه حس روده باطل شده بسبب کثرت استعمال چیزهای سرد از غذا
و شربت و تناول مخدرات و از خارج مثل طلا علامت او آنست که بشناخت شکم نیاید و درد قوی نبود و نفخ در شکم بود علاج
اسهال با ایارج لوغاذیا و طبیخ سلیخه و سجزنیا و معجون بلادر و تریاق کبیر و [illegible] و روغنها بمالند و حقنه نفع کلی دارد
و طلا بر شکم و خاصره گذارند و غذا شوربای عصافیر و کبوتر سازند و شراب کهنه اندک گفته اند فائده دارد نوع هشتم
در قولنج ثفلی و سبب این قولنج ثفل است که خشک شده مثل بندق گردیده یا از جهت یبوست طعام یا از کمی طعام
یا از گرمی روده یا از کثرت بول یا از جهت کثرت حرارت هوا یا از جهت دیدان و کرم معده که رطوبات را بخورد و ثفل خشک
میشود یا از جهت آنکه سده شده است در منفذی که صفرا بدان از مراره میرسد بامعا علامت قولنج ثفلی با وجود ثقل
و الم مرتبه که گوئیا که روده شق میگردد اما آنچه از طعام شود علامت او طعام مثل جو دره و جاورس و برنج و غیره علاج جلاب
از بنفشه و سپستان [illegible] با ده مثقال قند سرخ میل نمایند و حب ایارج با یک مثقال صبر سقوطری با عسل منقی میل نمایند
و اگر درد دائمی بود تخم کتان و تخم حلبه و تخم خیره از هر یک سه مثقال بجوشانند و آب آنرا با مغز فلوس هفت مثقال حل نموده
با قند ده مثقال اختیار نمایند و شوربای گوشت مرغ فربه و حقنه فائده دارد و شافه از بوره و نمک و بنفشه و اندک محموده و سکبینج
و تربد قروت سازند و شربت بنفشه [illegible] و انجیر جوشانیده و پیش از طعام سه روز زرده تخم مرغ فائده مند است دیگر
از جهت قلت طعام قولنج میشود علاج تنقیه الامعا از ثفل و غذای چرب و نخود آب و کلفته و کلاب دیگر از جهت گرمی روده قولنج میشود
علامت شدت عطش و التهاب مراق و شق براز و یبس ثفل علاج تنقیه روده از ثفل و تبدیل مزاج با آب فواکه و شربت
بنفشه یا لعاب اسپغول و شربت نیلوفر و بنفشه دو مثقال عناب ده دانه و مثقال انگور شفا سه مثقال بجوشانند و آب آنرا با شیر خشت
ده مثقال و مغز فلوس هفت مثقال و روغن بادام و درم مسهل نمایند و بعد از اسهال تخم ریحان و قند و گلاب و شربت میل نمایند و غذا
شوربای دیگر قولنج از جهت میل امعا شود علاج حقنه چرب و لین سازند دیگر بسبب کثرت بول که از جهت تناول ادویه و اغذیه مدر
شده باشد علاج شربت بنفشه با تخم ریحان و اسپغول و قرص گل گلاب و حلابی که در او انجیر و مغز فلوس حل نموده باشند و غذا آنکه
فربه سازند دیگر قولنج بسبب گرمی هوا و تعب و ریاضت و کثرت عرق میشود علاج راحت و در جای معتدل منزل سازند و بدن
موم روغن از روغن گل و روغن آس و روغن آلی بدین نوع که آب مورد و بارتنگ بجوشانند تا آب برود و روغن باقی ماند با موم
گداخته بر بدن بمالند دیگر قولنج از جهت کرم معده و کدو دانه میباشد علاج آنست که یک درم درمنه ترکی و نیم درم حب النیل
و درم و نیم برنگ کابلی کوفته بخرما یا مویز گرفته اختیار نمایند و انگاه مسهل فائده دارد دیگر قولنج بجهت آنکه سده شده است

در منفذی که صفرا از زهره در روده میریزد علامت او آنکه براز سفید و نفخ شکم ظاهر بود و علامت یرقان علاج شربت
بزوری و شراب ادویه مفتح که مذکور شد در علاج یرقان و [illegible] و آنکامه فائده دارد و تمام شد انواع قولنج ذاتیه و قولنج
عرضی انواع است نوع اول آنکه قولنج بمشارکت ورم مثانه عارض شود علامت امتناع بول و صلابت تب و الم در عانه
علاج ورم مثانه نمایند نوع دوم آنکه قولنج حادث گردد بمشارکت ورم گرده علامت او درد در ظهر و جنبان
بول و اگر مشاهده نماید طبیب آنکه بول رقیق و در وی شوب دریابد حقنه نمایند و ذکر کرده شده است و فرق میان
میان ورم گرده و میان قولنج دیگر بمشارکت کبد و طحال و حجاب عارض میگردد علاج آن اقسام نماید نوع سیوم
در قولنج که حادث گردد بمشارکت رحم علامت او احتباس حیض و عدم حبل یعنی حامله نشود علاج ورم رحم نمایند بیاید
ان شاء الله تعالی نوع چهارم در قولنج عرضی ایلاوس است و معنی او رب الرحم و این بدترین قولنج است و ماندگی
است که از خلاصی باشد خاصه وقتی که زبل و کند کی می نماید و بوی بد از حشا او و از دهان او نیز [illegible]
و این سده ایست که در روده دقاق شده بسبب سوء مزاج خشک یا ماده یا ورم و پیچ که منفذ سفلی را تنگ نموده
و در طبقات امعا بسته شده و آن نفخ یا التواء امعا بسبب حرکت عنیف و از خوردن آب سرد که بغیر وقت [illegible]
و از جهت ادویه گرم و طعام سرد قابض که در وی تسکین بود گاهی قولنج منتقل میگردد بایلاوس علامت او آنست که درد بالای
ناف بود و از پایین چیزی البته بیرون نیاید و حقنه فائده بسیار ننماید و لازم اوست تهوع و قی بس و قی [illegible] شود
الم زبل در دود و حب القرع و حیوانا و عرق بسیار و بوی ناک و کرب و غشی و بیخوابی و تهیج وجه و سردی اطراف اگر بسبب
شده حمی محرقه و غلبه عطش و تلخی دهان و برانداختن صفرا و اگر از جهت کثرت خون واقع شده تب مطبقه و [illegible]
امتلای عروق و شیرینی دهان و اگر از سبب بلغم و نفخ شده دهان بیمزه یا شور [illegible] و اگر از جهت سودا واقع گشته
دهان ترش مزه و درد خفیف و اگر از سبب ورم بارد یا سوء مزاج گرم یا از جهت رطوبت یا از جهت التواء روده [illegible]
گشته قولنج ایلاوس علاج حقنه است و [illegible] بدن ایلاوس تسهیل از خوردن دوای مسهل [illegible] دو طریقه که [illegible]
حقنه است باید نمود و اگر ورم حار بود فصد باسلیق نمایند بلکه صواب آنست که در ابتدای این علت فصد نمایند و اگر
ورم بود فصد واجب است و اگر ورم نبود بسبب شدت درد بیم است که ورم شود و از اعراض ایلاوس [illegible]
بوی بد آید از جهت آنکه خلط بد در تمام بدن پراگنده شده و هر گاه در تمام بدن خلط ردی منتشر گردد واجب گردد
فصد و ضماد بر موضع الم از ورق عنب الثعلب و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک همه را نرم کوفته بروغن گل [illegible]
طلا نمایند و انگور شفا [illegible] مثقال و کاکنج و لبلاب از هر یک ده مثقال بجوشانند و در آب آن هفت مثقال مغز فلوس [illegible]
با یک مثقال روغن بادام و ده درم قند اختیار نمایند و باقی علاج قولنج ورمی نمایند و اگر از جهت ورم سرد واقع گشته
این قولنج علاج حب سکبینج و حب صبر و حب نتن و شیافها که مذکور شده با ازاله الاصول بروغن بید انجیر [illegible] منفعت
هم نفع دارد و اگر درد [illegible] که از حرارت باشد معجون [illegible] شربت [illegible] که [illegible]
محموده با صبر معجون [illegible] بدین موجب [illegible] مثقال [illegible]

مثقال بربت بیخ با قند یا عسل تا سه فوت ادویه سازند شربتی دو مثقال اختیار نمایند و در آبزن که در بابونه و
اکلیل الملک و برگ کرنب و شبت و بنفشه و خطمی و تخم سوس جوشانیده باشند درآیند اگر بسبب ادویه غیر ملایم شده باشد
قولنج علاج شرب آب شیر گرم یا روغن بادام یا روغن کنجد یا روغن بادام آن وقت که قی آرد فایده دارد و دواء العقی بیرون
آید بس زان طبیخ را نرم سازند **فصل هفتم در دیدان** یعنی کرمها که بسبب رطوبت بلغمی که متعفن شده در امعا
حادث میگردد و انواع او چند است **نوع اول** کرمهای دراز که حیات میگویند و تولد او در روده دقاق می باشد
و بکلی زیاده می شود علامات او ضعف نبض و سردی اطراف و سرفه خشک کاهی و سرخی چشم کاهی و در محل دیگر یا که زرد
لون و جریان درخواب و بر زدن زنگ روی و بسیار آب دهان و خشکی لبها در صباح و سرعت نبض و قلت ادرار و خشکی طبع
و غلیان احادث عطش و انتفاخ بطن چنانچه در استسقا میشود و احساس بحرکت او در محل گرسنگی و از حرکتی او چالیمی
سبب تفریح و سوء خلق و مکروه داشتن طعام و خواب پریشان علاج بیرون آوردن و کشتن او بدین طریقه که سه
بیابانی شیر بزنک یا به یا شیر گاو و سیل نمایند و در روز چهارم برنگ کابلی مقشر دو مثقال درمنه ترکی مثقالی و
ترمس پوست بیرون کرده دو عدد و مغز جوز سه مثقال نرم کوفته در محل خواب سیل نمایند و اگر تعلیل خوردن دارد یکروزه از
حقنه نمایند و این ضماد بر معده گذارند و سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته طلا نمایند و انکه عمل یکروزه دارد و نوع دوم
زرد و بزرگ هستند مثل بادام تلخ و قنبیل و کبر و ترمس و کرنب بسرکه طلا سازند و دوایی دیگر درمنه ترکی و صبر و قسط و
سیاه دانه از هر یک دو مثقال نرم کوفته به آب برگ شفتالو بر ناف طلا سازند ضماد و دیگر مشکطرامشیع کاکونی
است سه مثقال درمنه ترکی و صبر و افسنتین و سداب از هر یک دو مثقال بسرکه کهنه و آب برگ شفتالو بر ناف طلا
نمایند و ادویه که حیات رود و مرده باشد از شکم بیرون آورده سپوس ارمنی و برنگ کابلی و افتیمون و تربد و غاریقون و
اهلیلج مجموع یا تنها به آب عسل یا به ایکامه و شربت سکنجبین یا شیر تازه و از جمله آنچه کرمها میکشد و بیرون آرد
روغن زیت است اتفاق است اگر مزاج گرم بود ادویه گرم مناسب نیست دادو و سپرد ش آب کاسنی و خرفه و خوردن کرفس
و شاه توت و خرنوب شلت و کشنیز خشک یک روز هر روز مثقالی شلت یا شربت سکنجبین و خوردن آب برگ
شفتالو و پوست درخت شاه توت و درخت انار ترش و بیخ آن را بجوشانند و آب آن را سیل نمایند کرم معده را بکشد
و بیرون او نرد و سماق را در آب بخیسانند و آب آن را سیل نمایند کرم معده را بکشد و گل مختوم با شراب بنوشانند کرم معده را
دفع نماید دیگر چند روز انجیر خشک و خرما سیل نمایند و بعد از آن دوا اختیار نمایند افسنتین رومی شیح قسط برنگ
کابلی زرد و سیاه و آمله از هر یک سه مثقال ترمس و نخود سیاه از هر یک مثقال تربد ده مثقال غافث چهار مثقال صبر
و سنکعل شیح سه مثقال همه را نرم کوفته بسه وزن آن عسل آمیخته شربتی سه مثقال اختیار نمایند و بعد از خوردن حب
نمایند تا نمک کم سنکرود صفت دوائی مجرب درمنه ترکی و برنگ کابلی از هر یک درمی بجوز یا مویز کوفته ناهار میل
بعد از آنکه سه روز پیش شیر خورده باشند شب ثانی که بانقدار یک مثقال ایارج فیقرا اختیار نمایند و بعد از استفراغ
چهار روز آب کامه نفع کلی دارد حقنه که نفع دارد مزاج گرم را پوست درخت توت و پوست درخت انار ترش یک یا سرد و

دراسهب

روز در آب گذارند و بعد ازان در تنور نهند تا پخته گردد و صاف ساخته آب برگ شفتالو بدو آمیخته دو قاشق بعد ازان عمل نمایند
و اگر ازین آب او بید صاف نموده میل نمایند فائده دارد صفت حقنه که فایده دارد مرطوب مزاج را سیاه دانه ترمس بابونه از هر یک یکدرم
افسنتین رومی سه درم همه را بجوشانند در یک کاسه آب تا نصف بماند صاف نموده با انکامه و روغن زیت با نفط سیاه آمیخته عمل نمایند
بسکطر اشیع سه مثقال بجوشانند در آب آن تریاق کبیر حل ساخته و قسط و شیح از هر یک سه مثقال مخلوط کرده بر شکم طلا نمایند
و سیاه دانه با آب برگ شفتالو بر ناف گذارند و غذا مطبخه و قلیه که با ادویه گرم و انکامه و ترب و نخود و کرویا و بادام تلخ و جوز نفع دارد
و نخود آب که سوهندی آب شور گوگرد آب را ابکشند و اجتناب از غذائی که ازو بلغم شود مثل شیر و پنیر و نظیر و غذائی حب غلیظ نمایند
و پیش از غذا انکامه و تخمین فائده دارد **نوع دویم** دیدان بحراطی یعنی کرمها که حب القرع میگویند در روده غلاظ جمع باشند علامت
او بسیار سیلان لعاب از دهان و بیرون آمدن اجزا نقل مثل دانه کدو و از علامات آنست که در حمام گرم در آید و صبر نماید که بدن او گرم
گردد و تشنگی بر وی غالب شود و بعد ازان پاره از یخ بر شکم علیل گذارند و بمالند اگر ظاهر گردد و بالای ناف و بلند و حرکتی گرم
دراز است و اگر در زیر ناف معلوم شود نیز علامت کدو دانه است **علاج** اخراج و قتل دیدان که مذکور شد و از برای
بجهت حب القرع اختیار نمایند باید که قوی تر باشد بر موجب بزرگ بلی سه مثقال و دمنه ترکی شفتالی حب النیل زرنیخ
نیم درم افتیمون درم همه را کوفته سفوف ساخته با شیر سهل نمایند و در روغن کدو و بیخ خواهند اختیار نمودن اول کباب بخایند
اگر مقدار که آب آن بخورد و بعد ازان دو داروها سهل نمایند و غذای رطب بخورند و انکامه بر ناشتا نفع دارد **نوع سوم**
در کرم خورد شبیه بدود که در سرگین حس میباشد و در روده مستقیم میشود علامت او حکه و خارش در مقعد و بیرون آمدن با نقل
علاج حقنه و شیافه و فتیله که روده را پاک میسازد و این کرم صبیان را بسیار واقع میشود و اگر مردم کلان را بود دیر پاک
میشود سزاوار آنست که بزودی علاج نمایند که اگر دیر مانده شود علاج آن مشکل است بروغن زیت یا روغن دانه شفتالو با آب
سداب یا صبر با آب افسنتین یا با آب برگ شفتالو به پنبه آلوده ساخته در مقعد مالند و آنچه نفع دارد فتیله بزرگ
یا به نفط سیاه یا قطران آلوده بردارند آب برگ شفتالو یا طبیخ تخم حنظل در مقعد مالند یا حقنه نمایند و اگر سیاه دانه نیم
و بابونه و ترمس بجوشانند و انکامه و نفط مخلوط نموده حقنه نمایند شیافه از قطران و تخم حنظل و سیاه دانه نرم کوفته
با صبر یا سرکه فتیله آلوده ساخته بردارند و از جهت صبیان دمنه ترکی و سیاه دانه نرم کوفته **باب سی و سیم**

در امراضی که عارض می شود در مقعد و انثیا و علامات و علاجات آن مشتمل بر چند فصل **فصل اول**

در بواسیر و منقسم میشود بدو نوع **نوع اول** در بثرات و جوشش و زوائد بعضی که بر سر رگهای مقعد بود
و عارض میگردد این بثرات و زوائد بعضی آدمیان را در بینی و بعضی را در جسم و این جوشش هفت شکل میشود اول
که در منظره تغنجی بود و چیزی ترشح نکند و اذی نرساند دویم آنکه شاخها هیچ دارد و نام میگذارند کلی سوم شبیه باشد به
دانه انگور و عنبی نامند ان العنبی چهارم مدور مشابه انجیر این قسم را تینی خوانند پنجم صغیر و محکم مشابه بعدس نخود و نام
میگذارند توثی ششم میباشد دراز و صلب مشابه دانه جو و این را شعیری گویند هفتم مشابه توت و می نامند این
شکل را توتی و هر یک ازین قسم میباشد با لقبه یعنی سوراخ دارد و از زردآب و خون میریزد و درد اندک کند با آنکه دیر دارد

یا اگر درد سولاخ بود که از وی چیزی ترشح نماید این زواید که بر سر مقعده هست سر او سبیل بالا دارد یا اگر خشن سبیل بزید باید
در محل مقعد یا بیرون مقعد دارد و بدترین جمیع اقسام بواسیر کلی است پس از آن نتیجی پس از آن آنچه بالا بود و سر او سبیل بیخ
با سر بیخ داشته باشد و کاهی چیزی سیلان شود و موجب درد شدید گردد سبب او خون سوداوی که از او دیده داشته و اغذیه گرم متولد
شود و موجب حفر اگشته خون را گرم سازد یا از غذاهای غلیظ مثل گوشت گاو و اسب و تمره و بادنجان و عدس و کرنب و غیره خون
متولد گردد و اسباب ایجاد آنست که بر سر جای سرد خصوصاً اجابتی که بود و صنما این علت نشسته باشد و استعمال صبر و
تابستان و تبخیر زمستان و موجب سوزش مقعد هست و این مرض زرد باشد کرمتر و در هوای متعفن از سبب خون تمردهای
شور و خوک می شود علامت اگر از خون صفراوی بود آنست که با سوزش و درد شدید باشد بلغم بود و علامت اگر از خون
غلیظ بود خلیدن دلتنوی بیشتر بود و لذت اندکی **علاج** آنست که منع نمایند از غذاهای غلیظ و شور و اگر خون را غلبه بود فصد
باسلیق نمایند بعد از آن مطبوخ هلیله اختیار کنند و بعد از آن اسهال هلیله پرورده و آمله و اطریفل مقلی بر بموجب
هلیله کابلی و هلیله زرد هر یک ده درم مقل ازرق سی درم همه را کوفته آن مقل را سازند شربتی سه مثقال رسانند
و اگر درد بود این مرهم فایده دارد موم و چربی بط و روغن زرد گاو و سفیده ارزیز همه را نرم کوفته مرهم ساخته بر سر بگذارند
مرهم دیگر که درد و ورم را تسکین دهد کندر روغن جوز پخته نرم کوفته مرهم بر مقعد گذارند و درد را تسکین دهد و دالی بشو
مقل را بروغن تخم کتان کندر پخته در دهان نرم شود مرهم سازند و پیاز بروغن گاو پخته بر مقعد گذارند درد را
تسکین دهد کندر سیاه دانه و سپند دو کنند و مقل اجزا برابر بگیرند و نرم کوفته قرص سازند و یکی
دیکی از آن بسوزند و بر دود آن مقعده گذارند و اگر خواهند که گشاده گردد از و ماده بیرون آید تا درد تسکین یابد
گرم دارند روغن دانه زرد آلو و شفتالو و بالند یا روغن کوهان شتر تا نرم گشته و فصد صافن و مابض نمایند
و بسیار هست که بسبب این فصد خون روان نشود اندک پشم بآب پیاز آلوده بر دارند یا زهره گاو و یا آب نخود درهم
بواسیر بکشاید مجرب است **صفت شیاف** حنظل سه درم سقمونیا چهار درم نرم ساخته سازند در پیچ
پیچ شیاف بردارند بگشاید و بعد از آن مطبوخ افتیمون پاک سازند و آب کنند تا دو قاشق یا دو درم روغن جوز فایده دارد
و اگر خون که از بواسیر سیاه و غلیظ هست سزاوار آنست که نه بندند مگر وقتی که افراط شود و رقیق گردد و رنگ
ضعف رسانیدن شود و در وقت حبس آن دیر این خون امراض سوداوی مثل مالیخولیا و خفقان و
درد سر و گرده و درد کمر و استسقا و موت ناگاه و ذات الجنب و ذات الریه و سل و غیره دفع می شود باذن الله تعالی
و قرص کهربا و حب مقل و مسک هلیله کابلی درم روغن گاو چرب کهربا ده درم مقل همه حب سازند
با آب گندنا شربتی دو درم معجون خبث الحدید و شیاف **صفت آن** کندر گلنار و ماز و سرمه و اقاقیا
و صمغ عربی اجزا برابر نرم سوده بردارند و در آبی که در ماز و پوست انار موردو تخم گل و اقاقیا و غیره جوشانده
باشند در آنجا بریزند و اگر خواهند که بواسیر خشک گردد و ضعیف شود کهنه مالند و از خون
مسا نرم کوفته باشند غذا نخود آب چه گوشت مرغ و گوسپند تخم مرغ و قلیه کنند با روغن گاو

وروغن

و روغن جوز و برگ مورد و بادنجان و پوست بیخ کبر و مرو و شیر خشخاش و مقل و پوست انار و مازو و امثال اینها دود نمایند و خود را
بر دود آن دارند بدین طریق که طشتی که آن را سوراخ تنگ نمایند و در زیر آن دود کرده بر بالای آن نشینند تا دود بالا
تا دود بالا رود و از انجیر و دردی الشکیم ضماد این ضماد است اکلیل الملک و خطمی و افیون و زعفران و تخم کتان و زرده تخم
مرغ و چربی مرغ و مقل و مصطکی و مغز ساق گاو و کوهان شتر همه را نرم کرده مرهم نمایند و علاج تام بعضی گفته اند قطع است
تا صحت شود هرگاه که در بند قطره عظیم و ورم دارد را حادث شود یک برگ خلد و افیون و زرنیخ سرخ و زرد اینها گذارند تا ساقط
کنند و اگر بواسیر غایر بود مقدار ربع درم [illegible] تا طلا هر گردد بعد از آن علاج نمایند بمکند و مرهم خون سیاوشان و کهربا و
زعفران و سفیده ارزیز و افیون برابر بگیرند کوفته با زرده تخم مرغ شافه ساخته به روغن گل چرب نموده بردارند نوع
دویم ریح بواسیر و این بادی غلیظ است که حادث میگردد الاسفل و درد قولنج گاهی تا ناف می آید و گاهی نواحی
گرده با فرا و گاهی تا پشت و سرین و گاه به پهلو و نواحی جگر و گاهی موجب زحیر شود و نازل میگردد تا حصیه و قضیب علامت او آنست
که از خلط سودائی که بگرده میریزد و بسبب حرارت که در گرده است بخار غلیظ در نواحی گرده حاصل میگردد علاج تنقیه سودا
بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و معجون و گوارشها که [illegible] نفخ بود و حقنها [illegible] و شیاف صفت حبی که باد بواسیر را
نافع بود زرنباد و بیخ [illegible] هلیله سیاه و بلیله [illegible] هندی و عاقرقرحا و فلفل و دار فلفل و تخم [illegible] کنند تا مثقال
از هر یک [illegible] کوفته با آب [illegible] کنند تا حب سازند شربتی دو درم سفوف که باد بواسیر را
دفع کند پوست بیخ کبر [illegible] کوفته شربتی دو درم بود صفت حقنه آب شبت [illegible]
کنند تا [illegible] عسل و روغن [illegible] حب [illegible] از هر یک [illegible] فانید بیست درم [illegible] بعد از آن عمل نمایند فصل دوم
در نواصیر و آن جراحتی است که حادث میگردد در مقعده در نواحی [illegible] و علامت او آنکه سیلان چرک و درد و زرداب
و این دو نوع است نوع اول که گذاره بود علامت او آنست که باد و نجو یعنی گند بلا اراده بیرون آید و میل انگشت
باو [illegible] آید علاج او بعضی گفته اند با وجود [illegible] که گوشت را [illegible] سازد و گوشت تازه برویاند [illegible] نمایند و درین
هر دو علاج خطر است اولی آنست که مدت عمر تحمل نمایند [illegible] نوع دویم که غیر گذاره بود علامت او بیرون نیاید
و باد و میل در نیاید علاج آنست که بشویند و از شیاف عرب قطره در [illegible] صفت شیاف عرب [illegible]
و انزروت و خون سیاوشان و [illegible] از هر یک [illegible] بگیرند با اندک زنگار [illegible] سازند [illegible]
تا خشک شود و غذای نیک خورند و از غذاهای غلیظ اجتناب نمایند فصل سیوم در اورام مقعد و آن چند
نوع است نوع اول ورم گرم که در مقعد بود علامت او درد و التهاب و تقطیر بول علاج فصد باسلیق و شرب
سرد که در [illegible] تخم ریحان و اسپغول [illegible] تخم اسفیداج و سفیده تخم مرغ با روغن گل [illegible] ببندند
یا اکلیل الملک و خطمی و بنفشه و عدس [illegible] برگ عنب الثعلب و بنفشه از هر یک برابر بگیرند و به روغن گل و بنفشه و زرده تخم
مرغ و آب کاسنی و آب حی العالم طلا سازند و اگر ورم سست شود عدس و کاسنی و آب عنب الثعلب و روغن گل طلا نمایند
و [illegible] گفته اند که آب [illegible] باشند و با زرده تخم مرغ و روغن گل طلا سازند صفت طلائی که ورم آن در مقعد

که بیرون آمدن مقعد و درد آن را تسکین دهد برگ چغندر را نرم کوفته با روغن گاو و کتیرا و حلبه آمیخته ضماد بندند
بعد از آن که حرارت تسکین یابد **نوع دوم** ورم صلب علامت آن سختی و رنگ هم رنگ بدن **علاج** فصد و قی
و مرهم محلل و هرگاه ورم بود و چرک جمع شده باشد بشکافند و اگر ورم صلب در مقعد عارض گردد علاج تحلیل با حلبه با پیه بط
و مغز و زرده تخم مرغ در روغن گل و زفت و اگر ورم دیر مانده باشد مقل اضافه کنند و در طبیخه آب محلل بدارند و مرهم
داخلیون یا مرهم باسلیقون با زرده تخم مرغ فایده دارد **فصل چهارم در شقاق مقعد** و این خشکی است که در سر
سفره میشود مثل شقاق که در دست و پا از جهت یبوست عارض گردد و این انواع است **نوع اول** شقاق که از ورم
گرم بود در مقعد علامت درد و سوزش **علاج** فصد باسلیق یا صافن یا بطن و حجامت بر قطن و مرهم از سفیده تخم مرغ
در روغن گل و مرهم کافوری **صفت آن** موم سفید دو درم و نیم روغن گل ده درم سفیده ارزیز ده درم مرداسنگ
و نشاسته از هریک دو درم افیون درم کافور نیم درم همه را نموده روغن را گرم ساخته موم در آن گداخته بعد از آن ادویه
آمیخته نمایند با سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر ورم گرم نبود مرهم مقل نفع دارد **صفت آن** موم روغن
کنجد و پیه بط و مغز ساق گاو و گوسفند و مقل برابر بگیرند و مقل را بلعاب تخم کتان حل سازند و باقی را محلول سازند و مغز ساق گاو
با آن مرهم سازند در روغن خیری و سوسن و شفتالو و روغن دانه زردآلو خصوصا وقتی که در وی مقل گداخته باشد و اگر علت
بود بعد کثرت [illegible] کوفته با چربی گاو و مقل دود نمایند نفع دارد و اگر در طبیعت یبوست بود شربت بنفشه و مغز فلوس ملین
معجون مقل که طبع را نرم کند و بواسیر را فایده دهد مقل ده مثقال کتیرا پنج مثقال مویز دانه بیرون کرده بیست مثقال شیر
سه مثقال و غذا گوشت مرغ و زرده تخم مرغ **نوع دوم** در شقاق که حادث گردد در مقعد از مرور صفرا یا خون سوخته
او سوزش و گرمی **علاج** استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و مطبوخ تمر هندی شیرخشت صفت آن تمر هندی بیست مثقال عناب و آلو بخارا از هر یک بیست
عدد بنفشه ده مثقال بجوشانند و با ده مثقال از مغز فلوس در حلوای خیار بنمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب با تخم اسپغول
و قند و شیره خرفه و غذا نخود آب مرهم بر سفره گذارند **نوع سیوم** شقاق مقعد از جهت یبوست و امتلای عروق مقعد که از خون
بود و از کثرت شکم رفتن میشود و مرهم کافوری مقل و روغن شفتالو بمالند **فصل پنجم در حکه مقعد** و این دو نوع است **نوع**
اول که از جهت کرم کدو و امثال شود مذکور شده علاجات و علامات آن دیگر این حکه وقتی که مقدمه بواسیر بود عارض میگردد علامت
سوزش **علاج** فصد باسلیق یا حجامت در ما بین کتفین اسهال بمطبوخ افتیمون و مالیدن روغن دانه زردآلو که در وی مقل حل کرده باشند
و غذا از شب یمانی و [illegible] بردارند **نوع دوم** در حکه از جهت اخلاط بورقیه شود **علاج** تنقیه بدن از اخلاط و
مالیدن مقعد بروغن گل و سرکه نفع دارد و حب الرمان با روغن شفتالو یا صبر با شراب آمیخته و موم در روغن گل یا روغن دانه
زردآلو طلا نمایند **فصل ششم** در بیرون آمدن مقعد و این دو نوع است **نوع اول** که حادث گردد بسبب ورم مذکور
علامات آن **علاج** آنست که در اندرون اگر زود حلیل را در آب گرم و آب که در وی مازو و گلنار و شاه بلوط و برگ مورد و تخم
گل جوشانیده باشند بنشانند و بعد از آن نقل اندرون کنند مثل مرهم گشته ضماد نمایند بر مقعد و این دارو بپاشند اسفیداج رصاص
گلنار و مازو و سرمه و شب یمانی و اقاقیا از هر یک برابر نرم کوفته مثل غبار بر مقعد پاشند اولی بروغن گل چرب سازند و محکم ببندند

و دو شرابی که در و عدس و گل و عفص و سماق جوشانیده باشند فائده دارد و اگر مزاج سرد بود دارچینی و شاه بلوط
و مورد جوشیده و مازو و زیره و در شراب به تر سازند یک شیاف نموده و در آن نشینند و دو سه قطره روغن دانه زرد آلو
بمالند و اگر ورم عظیم بود و مقعد بیرون آمده باز درون نرود بنفشه و گل خیرو و بابونه بجوشانند و آب آنرا بمقعد زیر بند
و موم روغن بادام و روغن بابونه و شبت سازند و قابضات بسازند نوع دویم استرخاء مقعد که بغیر ورم بود علامت
او آنکه هرگاه دست بر نهند اندرون رود علاج آنست که سر مقعد بر روغن القبط ... از آن سفیده و گلنار و مازو و شب
و سه یک پوست انار و صدف سوخته و لحیة التیس و اقاقیا مثل غبار کوفته بر مقعد پاشند و محکم ببندند و در آبی که در و
قابضات جوشانیده باشند در آیند و بر روغن قسط و بابونه که در و فرفیون و جند بیدستر حل کرده عمل نمایند
و اگر مقعد بیرون آمده و جراحت بود و زهره را با روغن گل سرخ و سماق از هر یک دو مثقال نرم کوفته بر و پاشند و
شراب بنوشند و بجای او بر بند و بنشینند و روغن شفتالو دائم بمالند و بر مقعد فصل هشتم استرخاء
شرج که از ثقل ربا و بغیر اراده بیرون آید و این دو نوع است نوع اول سبب آنست که عضله مقعد بفضله مقعد ...
علامت او آنکه بعقب ... یا سقطه یا قطع یا سوء ... واقع شود لا علاج گفته اند نوع دویم استرخائی گردد به سبب
سردی عضله مقعد و علامت او آنست که اندک اندک حاصل گردد در رطوبت و سردی مزاج بود علاج قی نمایند
و روغنهای گرم بمالند و در آبی که در پسیل و قسط و مرو جوز سرو جوشانیده باشند در ابتدا باب نوزدهم

در امراض گرده مشتمل است بر چند فصل فصل اول در سوء مزاج گرده و این چند نوع است نوع اول

در سوء مزاج گرم بی ماده در گرده سبب او یا حرکت مفرط و ادویه و اشربه گرم علامت او سرخی بول با زردی آن و بوی
و سرعت ... سوزش بول و قاروره باشد ... بول و گرمی در موضع گرده و بالای بول روغن از جهت گداختن چربی
گرده و تب گاهی و هرگاه حرارت غالب گردد ذیابیطس شود علاج آنست که لعابات دو نوع ترش و شربت صندل و نیلوفر
و شیره خرفه و اجتناب از چیزهای مدر مثل تخم خیار و آب سرد و خیار را در سردی گرده تاثیری عظیم هست و
ضمادی از اسپغول و آرد جو و آب کشنیز و اندک سرکه و روغن گل و حقنه با آب خیار القثاء و عنب الثعلب و روغن گل و
غذا آش جو و اسفاناج و عدس نوع دویم در سوء مزاج سرد در گرده بسبب آب سرد خوردن و بسیار شرب و ادویه سرد
میل خوردن علامت او بیاض بول و سفیدی رنگ روی و سردی در ظهور و فتور در جماع علاج گلقند عسلی و کلاب و آب
شیر گرم و قند و لبسه و حب الخضرا و بادام و شکر و معجون کمونی و روغنهای گرم مثل روغن قسط و جوز که در و فرفیون حل کرده
باشند و اگر طبیعت قبض بود شربت سکنجبین و دوا المسک و مفرح فائده دارد و غذا اسفیداج و گوشت بریان
و مطجنه گوشت کبوتر و عصافیر بادیه گرم نوع سیوم در سوء مزاج گرم از غلبه صفرا و خون شود علامت آن غلبه
خون و ثقل و حمره در نواحی پشت و دیگران علاج فصد باسلیق اگر ماده صفرا بود علامت او شورش ... قی فائده دارد و
علاج اسهال صفرا و حقنه و شربت بنفشه و آب انار با شیر خشت و مغز فلوس دیگر سوء مزاج گرده از جهت بلغم شود علامت او ثقل
و سردی در پشت علاج قی و حقنه و قوقایا و حقنه که در قولنج بلغمی مذکور شد و مالیدن روغن فرفیون و غیره و غذا نخود آب کرده

گوشت کبوتر و عصافیر و غیره باد و به گرم باشد **فصل دویم در لاغری گرده** سبب لاغری بسیاری جماع بود و خوردن
چیزهای تیز قاروره که بول بسیار آرد علامت او آنست که گرگاه و پشت سست باشد برگاه گرده کم شود و چشم ضعیف گردد و در
بول نگاه داشت نتواند **علاج** آنست که مغز فندق و پسته با دام و خشخاش بقند کوفته میل نمایند و نان بشیر پخته و بادیان و زنجبیل
و اندک کشنیز و خولنجان نرم کوفته با گرده گوسپند و پیه بط و پیه مرغ سود دارد و حقنه از گوشت کبوتر پخته و روغن و پیه
و پیه گرده سازند و غذا هریسه و نانچه و تخم مرغ نیم بخت و حلوا تخم خشخاش و مغز تخم خیار و خربزه و غذاها که گرده را
فربه سازد باید که مایل بخشکی باشد **فصل سیوم** در ضعف گرده و علامت و علاج او سبب ضعف گرده بسیاری بود جماع
و پیاده رفتن و اسب راندن فزون از عادت و برخاستن و نشستن بسیار و رنجها و مرضها علامت او آنکه بول غسالی بود مثل
آبی که در وی گوشت تازه شسته باشند و گاه رطوبتی غلیظ در شسته باشند و اگر زمانی نگاه دارند رسوب کند و بر بول
همچون کف در بالا پدید آید **علاج** رگ باسلیق و داروی کار برد و می ندهند که این هر دو علت بحاری (?) بول می آرد و
سبب تنج (?) و در شش میگردد و شربت لیمو و شربت فواکه و سیب و صندل و ربابی و رب ریواج و قرص طباشیر و قرص گلنار
فائده دارد و ضمادی که بر گرده و پشت نهند گل سرخ صندل سفید خرنوب برگ مورد از هر یک سه درم پوست انار
و شاه بلوط و آرد نخود از هر یک چهار درم نرم کوفته با آب مورد و نشاسته (?) سیب آمیزند و بر خرقه طلا کنند و بر گرده و پشت نهند و اگر خون
سرد و انار است و آب سیب و گلسرخ و خرنوب بجوشانند و در آب آن نشینند و قی کردن در جمیع امراض گرده نفع دارد و قلو سیاه و
و فارسی (?) نیز نفع کلی دارد و گوشت کبک و تیهو و دراج و زرده تخم مرغ و گوشت گوسفند جوان و نخوداب بریان و از میوه ها انجیر و
و خرما و محمد زکریا گفته که اگر اطراف زر را بپزند و در آب آن اندک نمک برافکنند و سه روز بخورند بیمار رها کرده ببرد **فصل چهارم**
در باد غلیظ که در لواحی گرده بود و از آن باد درد پشت و درد گرده یا تمدد حاصل شود و علامت وی آنست که درد در حوالی گرگاه
میگردد **علاج** حقنه محلله و شربت بزوری و تخم بادیان و سداب و گلسرخ و افتیمون پوست بیخ بادیان و کبر بجوشانند و بقند شیرین
کرده میل نمایند و روغن قسط بمالند و از سنبل و از قسط و مر و جوزبوا و طلا سازند **فصل پنجم در درد گرده** از باد باشد
دیگر بسبب ضعف گرده **علاج** تقویت گرده نمایند دیگر بسبب ریح گرده و بجهت حصاة درد میشود **علاج** خواهد آمد و از این
و داروهای مقوی مسکن درد بکار برند **فصل ششم** در اورام گرده و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن
متقدم بر ورم گرده یا بجهت ضربه یا سقطه یا چیزی گران مثل همیان یا بسبب حبس بول یا خون یا صفرا یا سودا
یا بلغم و ورم صلب اکثر بر گرده و بجهت **علاج** با صفرا (?) و این ورم در گرده مایل بغشا و گوشت اوست یا در منفذی که میان گرده
و جگر است یا در مجاری بول ورم شود و گاهی دفع میکند طبیعت ماده که ریخته است بگرده و بقضای شکم و دفع میکند
ماده و جمله را باسهال نوع اول که حار باشد ورم دموی بگرده علامت او درد و گرانی در پشت و حرارت و تب
مطبقه و بول رقیق و بیرون آمدن آن بدشواری و عظیم نبض و **علاج** فصد باسلیق یا صافن و اگر ورم دیر ماند فصد شود
رگ با نبض و شربت بنفشه و این شربت عناب پنجاه عدد خشخاش سفید سی مثقال کتیرا خشک ده درم عدس
مقشر ... ده درم بجوشانند با دو بیست مثقال قند بقوام آرند شربتی ده درم و اگر شیره خرفه یا شیره

تخم خیارین سیل نمایند شاید و وقت سحر تخم خیارین و خرفه و مغز تخم جوز بویا و تخم کاسنی و خشخاش اجزا برابر
بکوبند نرم کوفته برابر همه قند آمیخته هر روز دو مثقال خشک سفوف نمایند بعد از آن شربت بنفشه با آب سرد میل نمایند
و غذا آش سماق یا عدس و اگر قبض بود حقنه نمایند و ضماد از صندلین و اسفیداج و آرد جو در اول اندازند و در آخر اکلیل الملک و
خیرو و تخم کتان اضافه نمایند و طلا سازند صفت ضماد منضج آرد گندم نابیخته و آرد حلبه و برگ کرنب و بیخ سوسن
کبود و خیرو و شبت و بابونه نرم کوفته به روغن کنجد و عسل شیر گرم طلا نمایند و جهت نضج این شربت سازند تخم کتان
نیم کوفته دو مثقال نشاسته مثقالی با آب عسل میل نمایند و اگر الم باقی ماند جهت آنکه شکافته شود سرگین کبوتر و عنب الثعلب
آسیا با آب بارزد آمیخته گذارند پس وقتی که چرک روان گردد و در بول سده بود شربت خشخاش و بنفشه و شیره تخم
خیارین با شیر خرفه و قرص کاکنج و کاکنج هندی دهند نوع دویم در ورم صفراوی در گرده علامات او تب تیز و شدت عطش و
زردی بول و در آخر غلیظ و رسوب مثل سبوس علاج فصد باسلیق و مطبوخ هلیله بر موجب هلیله زرد پنج مثقال تمر هندی
پانزده مثقال عناب سپستان آلوی بخارا از هر یک سی عدد بنفشه سه مثقال تخم کشوث و تخم کاسنی نیم کوفته
و انگور شفا از هر یک سه مثقال یا ده مثقال مغز فلوس پانزده مثقال شیرخشت در می درده روز ده نوبت اختیار
نمایند بعد از آن شربت سکنجبین یا شربت بنفشه و شربت عناب و آب کشک جو با مغز فلوس و روغن بادام و آب انار
و شیره تخم خیارین و در ورم را حقنه لین که از لعابات کوفته باشند و ضماد مذکور نرم سازند نوع سوم
در ورم سرد که از بلغم بود در گرده علامات او ثقل محسوس میگردد و کمر گاهی و تهیج وجه و چشم و بول به براز سفید و رقیق است
نتواند ایستاد و مثل مشایخ و ملمس سرد و نبض بطی علاج قی دهند و شربت انجبیر مغز فلوس و عسل و در آب زن
که در و بابونه و اکلیل الملک و سیح و شبت جوشانیده باشند در آیند و حقنه نمایند و اگر بول غلیظ بود چند شب در محل
خواب یک درم ایارج فیقرا اختیار نمایند بعد از آن چهار قاشق آب گرم و اگر کفایت نکند این حب سازند جوانی
و زیره از هر یک نیم درم مصطگی دو درم صبر دو درم با زنجبیل یا گلاب حب نمایند بدن را از رسوب از ماده و ورم
پاک سازد و ضماد از بابونه و حب الغار و حرز بخورش با آب گرم نمایند و غذا نخود آب از گوشت طیور که در و بودینه و کرفس
و زیره باشد نوع چهارم در ورم صلب واقع در گرده بسبب خطائی که در علاج واقع شده علامات او ثقل
شدید و کبودی بول و رقت آن بسبب ضعف قوت و بسیار است که عارض میگردد باستسقا علامات او ثقل بسیار است
که پشت نهم می ماند و صاحب او تا در نشست گراست باشند علاج مطبوخ افتیمون و شربت بنفشه خیار شنبر
و حقنه فائده دارد و اگر مانعی نباشد فصد باسلیق نمایند و اگر قوت ضعیف بود آب سکنجبین افتیمونی داد
و اطریفل کبیر و ضماد بر پشت از تخم کتان و حلبه و بابونه و شبت و خیرو نمایند و کشک جو و شربت سکنجبین بخار
و شربت بنفشه دهند و روغن مرغ و روغن مغز قلم گاو یا مقل حل کرده در آب گرم و غذا شیره سبوس با روغن
بادام و اگر حرارت بسیار نبود نخود آب با قرص کاکنج یا سفوف و بزرکه مذکور شده و غلبه استسقا نخوانده
دارد فصل هفتم در قروح گرده سبب او تفرق اتصال است در خلط تیز سوخته یا جهت

باجبت عضوی که جراحت شده یا آنکه سرک عالیه شود و خون از آن گشته علامت او درد پشت و گرده و خون و چرک با بول و
فرق میان آنکه چرک از گرده است یا از اعضاء علی البول آنست که اگر از اعضاء بعید بود مختلط به بول و اگر از گرده
بود متمیز در بار سوب و زبد قاروره و درد در ناحیت گرده نازل بود گاهی درد تا کتفین و غالب بود و تشنگی و فرق میان
آنکه جراحت در گوشت گرده است یا در پرده آن اگر در غشا بود درد قوی و سوزش و اگر جراحت در گوشه گرده بود
درد کمتر و سوزش اندک و فرق میان قروح گرده و مثانه آنست که در قروح گرده سلس البول بغیر عسرت و فتور
او شیخ بود و در مثانه قشور سفید و عسرت بول لازم است **علاج** فصد باسلیق از جانب الم و اگر در هر دو جانب الم بود
فصد از هر دو دست نمایند و تنقیه قرحه بدین مطبوخ نمایند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و از خرد بادیان نخود
و بعسل سبیل نمایند و این سفوف فائده دارد تخم کرفس و بادیان و انیسون و زوفا از هر یک دو درم کندر
چهار درم شربتی دو درم با بیست درم آب عسل غذا گوشت کبک و تیهو و عصافیر و اگر تب بود شیره تخم خیارین و
تخم کتان با عسل کوفته یا مثلث با اندک تخم کرفس نفع دارد و اگر چرک لسبه گردد و بسیار ز انقاعد آبزن
که انجبار حسک بابونه و پرسیاوشان و خبازی باشد دارند و اگر درد قوی بود در سفوف جهت تخذیر بذر البنج
و لفاح و افیون آمیخته نمایند و در آبزن پوست خشخاش اضافه نمایند و در احلیل شیاف ابیض که در ... مذکور شد
با شیر عورت سوده چکانند و دایم از روغن گل مالند و اگر احتیاج شود باستفراغ قی و حقنه و شیاف فائده دارد و لبن اتن و شیر
اسپ قرحه را نیک می سازد و مسکن درد گفته اند با دوا موافق و اگر سبیل نمایند اولی و انسب است و بادویه مدمله
مر قروح را به بعضی مغریات مثل کثیره و صمغ عربی و نشاسته و بداروها مثل خیارین و اقراص که قرحه را نیک نماید مثل
قرص کاکنج هوالموجب گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و خون سیاوشان و تخم خشخاش و مغز بادام و رب السوس و
نشاسته و کثیره از هر یک دو درم تخم کرفس و افیون از هر یک درمی کاکنج هفت درم همه را نرم بکوبند و بلعاب اسبغول
بسازند هر یک دو درم شربتی یک قرص با شربت بنفشه **فصل ششم در جرب گرده و بثور آن**
اسباب وی آنست که چیزها که خون را گرم نمایند یا مواد صفرا و بلغم شور میل نموده باشند علامت آنکه
تبره که در گرده است درد و سوزش اگر در مجاری بول بود در محل آمدن درد و سوزش و بعد از آمدن تسکین درد
و اگر تعجیل نمایند در علاج آن بزودی نیک شود و اگر اهمال نمایند بد شود و آنکه علاج پذیرد علامت جرب گرده سیلان
لعاب غلیظ و درد عظیم و اگر جرب در مجاری قضیب بود حکه در اصل قضیب و خایه و کش ران **علاج** فصد باسلیق
یا حجامت بر موضع گرده و حقنه و قی در هر روز نمایند و بعد از قی شربت از گلاب سازند و در احلیل شیاف بروغن
بادام چکانند و نخود آب چرب در آش سماق و غوره و ریباس بغور یا گل ارمنی و در آب چشمه شور و بگوگرد دانا
اندکی سبیل نمایند و آب آهن تاب فائده دارد **فصل هفتم در ذیابیطس** علامت این مرض
آنست که آب چنانچه بیاشامند در زمان اندک بیرون آید بسبب انبر صین مشروب بعت زلق الامعاء است و معده
که هر طعام میل نمایند معده بهمان دستور از خود دفع نماید و این دو نوع است **نوع اول** که از سوء مزاج گرم گرده کم

نمکند

حیکند آب از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده آب میخواهد و تشنگی بران غالب میشود و این کشیدن آب را
که اندامها از یکدیگر میکشد بلغت یونان ذیابیطس گویند یعنی دولاب بدین علت کاهش تن و گدازش تولد کند
علامت او بول در نیم پوزش شبیه آب علاج فصد باسلیق اگر ماده گرم بود و کشک جو و شربت لیمو و آب انار بخورند و قرص
طباشیر و قرص کافور و شیره تخم خیارین با اسبغول و رب آبی و شیره خرفه و اقراص ذیابیطس نیز سود دهد طباشیر
آب سوسن تخم خرفه کاهو از هر یک پنج مثقال تخم حماض شنیز خشک و گل ارمنی صندل سفید گلنار و سماق مقشر از
هر یک سه مثقال کافور نیم درم نرم کوفته با آب ترش یا به آب خرفه بسازند هر یک بمقدار مثقالی بر یکی یا شربت عناب یا خرفه
اختیار نمایند و ضماد از صندل و اقاقیا و گل ارمنی و آرد جو بر سیب و آبی برگرده گذارند و خرفه با گلاب و تخم خرفه
یا اقاقیا برگرده نهند و سفوف ذیابیطس اینست صمغ عربی گل ارمنی گلنار از هر یک دو مثقال سماق پنج مثقال [illegible]
کثیرا تخم کاهو و خرفه و صندل سفید از هر یک مثقالی شربتی دو درم با آب انار ترش یا گلاب شربت لیمو و غذا آش
سماق یا از آب غوره یا انار و چیزهای سرد قابض بسازند نوع دوم ذیابیطس که بسبب رطوبت مستولی شده بر بدن یا برگرده
از جهت خوردن آب سرد علامات او عدم حرارت و تشنگی علاج تنقیه بدن بحقنه لین و قی و گلقند عسل
و گلاب و آب شیر گرم و روغنهای گرم برگرده و پشت مالیدن و در آب چشمه گوگرد در آمدن و معجونهای گرم مثل
شرودیطوس و ماسک البول صفت آن کندر شاه بلوط سعد خولنجان قشر [illegible] از هر یک برابر گیرند و بعسل سرشته نموده
شربتی دو مثقال غذا گوشت عصافیر و طیهوج قلیه خشک از گوشت طیور **فصل دهم در بول الدم** و این چند
نوع است **نوع اول** که از کثرت و پاره شدن و گشاده شدن رگ بجهت ضربه و صدمه یا چیزی بر دارند و افتادن
گرده علامات او امتلای عروق و بیرون آمدن دفعةً خون بسیار علاج فصد شربت انجبار و ضماد از گل ارمنی و صبر
و اقاقیا و مرکرده و گلاب [illegible] و نفع کلی دارد و قرص کهربا جهت دفع بول خون در جمیع اقسام فائده دارد صفت آن
کهربا پنج درم صمغ عربی جوز گلنار و لحیة التیس از هر یک دو درم و نیم کندر سه درم تخم کرفس و افیون از هر یک [illegible] قرص
سازند هر یک بمقدار مثقالی و یکی اختیار نمایند و در احلیل آب مورد و گلاب لعاب اسبغول چکانند و شاخ گاو و گوزن
با شیره خرفه و گلنار در احلیل چکانند فائده مند است **نوع دوم** در بول الدم که از کثرت جماع یا از کثرت رطوبت
یا بسبب فتح که در حوالی گرده یا بسبب یبوست صعب خون روان گردد علامات او آنکه با درد حوالی گرده بود و اگر خون از
گرده بود بسیار آید و گاهی مثل قطعه گوشت جگر و الم در سرین و ناف پهلو و پشت و اگر خون از مجاری بول آید اندکی آید و الم در تهیگاه
و کش ران بود علاج فصد باسلیق از [illegible] و منع از غذاهای غلیظ و از ادویه مدره غذا آش سماق یا انار
و غوره یا [illegible] در زده تخم منع دیگر خون در مجاری بول بسته میشود علامات او عسر البول و احتباس و ثقل در آلات بول
و تمدد علاج پنیر مایه خرگوش با آب نخود یا مثقالی از غاریقون از مربای کرفس با سکنجبین [illegible] یک مثقالی [illegible]
با آب کرفس حب [illegible] دو درم با آب گرم و شربت سکنجبین بزوری مدام مجاری را پاک میسازد و حقنه از [illegible]
با دیان و صمغ عربی و گل ارمنی نمایند و برگرده اقاقیا و گلنار و سماق نهند و شیر تازه خورند و روغن سوسن یا سمن [illegible]

گرده مانند والسلام والاکرام فصل یازدهم در حصاة گرده سبب فاعلی سنگ گرده حرارت خارج از اعتدال
و سبب مادی سنگ گرده خلط غلیظ که متحجر شود و اگر ماده قوی کم بود ریگ گردد و اگر بسیار بود سنگ گردد و علامت گرانی
پشت و ثقل و ضربان نماید که چیزی آویخته است خاصه اگر در روی تنگ کنند و هرگاه امعا از ثقل ممتلی گردد در موضع
درد پیدا آید و صفای بول و رسوب او ریگ سرخی و زردی منذر بود به سنگ گرده و وجعی که جانب گرده بود درد پیدا
شود و قدری درد سنگ گرده به درد قولنج مشابه بود و فرق آنست که درد قولنج منبسط گردد بسوی بالا و زیر و راست
میل کند و درد گرده به یک جا لازم بود و بجانب پشت اندکی مایل و صاحب قولنج بر خلاء معده نکنند باید و صاحب گرده
شدت و بیشتر آنکس که طفل شیران میل نماید اگر صغر ادویه بود احتشای طفل اگرم سیارد سنگ گرده پیدا میشود اگر غلیظ
غلیظ بود بول منقطع میگردد و بحرارت گرده بود و حصاة ظاهر میگردد و علاج تنقیه بدن بقی یا اسهال و اگر خون غالب بود
فصد نمایند و اگر حرارت بسیار بود سبوس شستی کوبند دهند و طبع را نرم دارند تا ماده میل برودت نماید و حمام و آبزن نفع دارد
و آب سرد در میان طعام و هر بخلاء احیاناً منع تولد سنگ گرده میکنند و بر بستر ابریشم خواب نرود که گرده را گرم میسازد
بلکه بر بستر کتان آسایش نماید و چیزهایی که گرم مثل تخم کرفس و بادیان و انیسون و صعتر و شونیز و مدر سرد مثل
تخم خیارین و خشک و هندوانه و خوزبره و مدر معتدل مثل پرسیاوشان و فوه که روناس گویند و خوزبره [illegible] بعض
الحجر لایق و اسد دهند و چون از آبزن بیرون آیند روغن شبت و بنفشه بر مجاری و موضعی که زیر آن باشد گذارند
تا با بجا کشیده شود و در روغن بادام و فلوس خیارشنبر هفت مثقال دهند و لعابها و روغنها در دو چکانند [illegible]
بمالند تا بیرون آید و اگر در رو غلبه کند بشفا دهند و از شربه سکنجبین که از سرکه کبر باشد و آب تربت شراب بعض [illegible]
حفظا طیف خلق بسیار را از حصاة و دشواری بول خلاص داده صفت طبیخ حفظا طیف آنست که او را پای سازند
و در دو بات انیسا زند و بر روغن بادام پخته سازند و آب کرفس بر رو ریزند و تحلیل نمایند و تریاق در هرچند نفع دارد باب
بیستم در امراض مثانه و مشتمل است بر چند فصل فصل اول در اورام مثانه و این چند نوع است
نوع اول کم که حادث گردد از خون یا ضربه و سقطه یا حصاة خشنه از گرده آمدن بمثانه و موجب آن رگ شکستن علامات آن
درد شدید و تب و تشنگی و سردی اطراف و تنفخ مثانه و اگر ورم عظیم بود حبس بول و براز و انتفاخ خاصره و عانه و اگر
ورم عظیم نبود بیرون آمدن بول قطره قطره و اگر ورم در مدة کم منفجر نگردد مهلک است علاج فصد باسلیق و اقدر
قوت و اگر ورم نماید ابتدا از که با بعض کشایند و ضماد ملین با رادع گذارند چرا که عضو عصبانی است اسفنج یا اسفنج
بر روغن بنفشه گرم گذارند و بنفشه و گل خیرو و بابونه و آرد جو و آب عنب الثعلب بعد از یکهفته تخم کتان و آرد باقلی
بشلغم طلا سازند و ضماد و شلغم پخته با چند بیدستر و دواء المسک بموم روغن آمیخته نمایند و آبزن که در و
حلبه و تخم کتان و بابونه و اکلیل و سعد و سنبل جوشانیده باشند و بعد از هفته آب عنب الثعلب که در و
مغز فلوس حل نموده باشند و حقنه لین فایده دارد در مجری قضیب لعاب اسپغول و شیر عورت چکانند و آب کشک جو
با مغز فلوس و سکنجبین [illegible] نضج بیاید و مثانه را دائم بر روغن بنفشه یا اندک روغن بابونه مالند و کشیره

تخم خیارین و خرفه و شربت بنفشه و غذا گوشت مرغ و ماش مقشر و اسفاناخ **نوع دوم** در ورم مثانه که از ماده
صفرا حادث گردد علامت او درد شدید و عطش و تپ علاج فصد و حقنه لین و ضماد از زرآوج و در ابتدا مثل آب
انگور شفا و تراشه کدو و آب کاسنی و آب حی العالم و صندلین و ما عنبا و بعد از ان محلل از بابونه و اکلیل الملک
و غیره اضافه سازند و اگر درد قوی بود مخدری استعمال نمایند از کاهو و از افیون تا و اندکی زعفران بیدانجیر
بروغن بادام طلا نمایند یا خرفه آلوده بردارند و اگر بول محتبس بود آب تخم خیارین و آب کدو دهند دانه و تخم خرفه
نیم کوفته یک مثقال سفوف فائده مند است و قرص خشخاش بشربت بنفشه و باقی علاج آنست که در نوع اول مذکور شد **نوع**
سوم در ورم مثانه که حادث گردد از ماده بلغم که از خون رطب بود علامت او ثقل در مثانه که حادث گردد از ماده
بلغم که از خون رطب بود علامت او ثقل در مثانه و بدشواری بیرون آمدن بول و ضعف در ساقها علاج فی
و حقنه حاده و نشستن در آبی که در وی مرزنجوش و لشام و بابونه و ورق غار و غیره جوشانیده باشند و شربت بزوری
و مدرات بعسل و تخم خیار شنبر و اگر بدشواری بول بیرون آید تخم کرفس با مغز تخم خربزه و رب سوس قند بمقدار
مثقالی هر روز سفوف سازند و بعد از ان شربت سکنجبین با جلاب نخود با آب شیر گرم و در مجرای قضیب روغن دارو
محلل چکانند و غذا مزعفر بریان **نوع چهارم** در ورم صلب در مثانه علامت او بدشواری بیرون برآمدن بول و برا
علاج شربت بزوری و مدرات و پرسیاوشان با مغز فلوس با روغن بادام و آبزن فائده دارد و ضماد بر گرده
گذارند چنانچه در ورم جگر و گرده مذکور شد **نوع پنجم** در انتفاخ و این مثابه ورم است هر چند که ورم نیست
آورده که متولد از رطوبت بود علاج شربت ماء الاصول با اندک روغن بیدانجیر و اجتناب از آنچه ریاح متولد گردد
ضمادات و عانه را بروغن سوسن یا روغن بان و بابونه که در و جند بیدستر و حلتیت و غالیه حل کرده باشند بمالند
و در آب سداب یا مشک نیز بمالند و ضماد از سداب و پودینه و شبت و جند بیدستر سازند و پوست خربزه
خشک و اگر بول بدشواری آید اندکی نرم کوفته بقند نفع دارد و در آبزن در آیند و اگر رطوبت غالب بود
قی متواتر فائده دارد و از تریاق و سنجرنیا و مترودیطوس و انجدیسل نمایند **فصل دویم** در قروح مثانه
سبب او ریح یعنی جراحت از سنگ مراری یا ماسی سخت شود در بیرون آید که از گرده بیرون گذرد
و ریشش گردد علامت او سوزش بول و بیرون آمدن چرک که شبیه مثل سبوس علاج شربت بنفشه و قرص
توی و غذا نخود آب و شیر فائده دارد و در امراض آلات البول خصوصاً الشراب بی آب عسل و ادویه بدر
و در احلیل چکانند و اگر ریم بسیار بود خاکستر چوب انجیر یا خاکستر شاه بلوط یا دهنه ترکی در آب
خیسانیده بگذارند و صاف نموده از ان آب دو قطره در احلیل چکانند و اگر سوزش ظاهر گردد شیر عورت با مغز
بادام با روغن گل فائده دارد و اسپغول بروغن گل و شیر حار و شیر بز تر نفع دارد و شربت حب الآس
و آب عود و ماء اللحم و آب کشک جو میل نمایند و شیاف ابیض در احلیل چکانند **فصل سوم** در جرب
مثانه علامت او سوزش بول و درد قوی با حکه در سوب مثل سبوس و لاغری بدن و گاهی با بول رطوبتی مثل

عارض گاهی خون برآید علاج شربت ماء الاصول و آب کشنیز فصد باسلیق و حجامت بر پشت و چهار زانو و شیره خرفه و تخم
خیارین با شربت خشخاش و بنفشه و بنادق بزوری بجلاب و در احلیل لعاب تخم اسپغول و شیر عورت و روغن بادام و روغن نیلوفر
و شیاف احمر چکانند و گاهی قی نمایند و آب عسل و شیره تخم خیارین و طبیخ حلبه بعسل و مثلث فائده دارد و غذا ماء الشعیر و نخود
آب جو و گوشت مرغ و تخم مرغ نیم برشت و ترید بشیر و شکر و مرغ و کشک گندم و روغن بادام و بنفشه نفع دارد
فصل چهارم در بسته شدن خون در مثانه از سبب ضربه یا سقطه و غیره علامات و سردی اطراف و ضعف نبض
و عرق سرد و غشی **علاج** شربت سکنجبین بزوری با آب عسل با خاکستر چوب انجیر و پنیر مایه خرگوش بقدر دو دانگ با آب شبت و خشک جوشانیده
یا با آب نخود و شیاف یا خاکستر چوب انجیر و بعد آن شربت سکنجبین بزوری در آب پخته و بعد از طعام آب ساده و آب
ترب و بوره و نیز هر دو بجوشانند و در آن آب نشینند و در حمام زمان طویل توقف نمایند تا عرق بسیار آید و مثانه را به روغن
بابونه و روغن ترب و شبت و غیره چرب سازند و آبی که در وی سداب جوشانیده باشند شیر گرم بر مثانه ریزند و غذا نخود آب و
اسفناج و در احلیل و آب مرغ و مدرات داده و چون سنگ مثانه بیرون آورد میل نمایند **فصل پنجم در درد مثانه** و آن
چند نوع است **نوع اول** که از سبب بادی مثانه شود و سبب آن خوردن غذاهای بادناک علامت او دردناکی مثانه **علاج** شربت بزوری
و سکنجبین بزوری و شربت ماء الاصول به روغن بید انجیر و در مثانه روغن سداب و روغن فرفیون و جندبیدستر حل کرده باشند
بمالند و در احلیل چکانند و ضماد از سداب و بوره و شبت و خبازی و غیره سازند و غذای گوشت کبوتر یا گوشت گوسفند
مطجنه سازند و شراب کهنه اندک مثلث فائده دارد و دیگر درد مثانه از جهت ورم او و شیا و از جهت قروح آن و از سبب سنگ و درد
دیگر درد مثانه بطریق بحران که بول را از راه مثانه میراند علاج آنست که به مدرات امداد نمایند **نوع دوم** درد مثانه
که از سوء مزاج گرم بود علامات او درد و سوزش مثانه و تشنگی و گزیدن بول مجاری را بود و آن **علاج** شیره خرفه و شیره
از تخم خیارین و شربت خشخاش و بنادق بزوری بدین شربتها و آب کدو و شربت سکنجبین فائده دارد و ضماد سرد از آب حی العالم
و آب کشنیز سبز و فقاع آبی که در وی بنفشه و نیلوفر و تخم خیار و عنب الثعلب جوشانیده باشند در آیند و در مثانه روغن بنفشه و
نیلوفر و کدو مالند و در احلیل چکانند و غذا قلیه اسفاناخ و زرده تخم مرغ با آب انار یا قلیه خیار و از غذاهای گرم اجتناب
نمایند **نوع سوم** در سوء مزاج مثانه که از جهت سردی شود و سبب آن خوردن اشیاء سرد و ادویه سرد و غیره بود علامت او سفیدی
بول **علاج** گلقند عسلی و اطریفل صغیر و تریاق و خوردن شوربات و انجیر و مویز فائده دارد و روغن بلسان و روغن نرگس و فرفیون
و بر مثانه مالند و آب شیر گرم ریختن بر مثانه و در آبزن در آیند که در او بابونه و قیصوم و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه
جوشانیده باشند و غذا نخود آب و مطجنه و گوشت کبوتر بچه میل نمایند **فصل ششم در سنگ و ریگ مثانه** این علت
است که بیشتر کودکان را افتد از طفلی تا هنگام بلوغ و مردم فربه را در گرده افتد و آدمی لاغر را در مثانه و اکثر گرده
و عورت را نیاید و سنگ مثانه نیفتد و سبب تولد سنگ در جمله رطوبت لزج است از طعام غلیظ تولد کند علامت او آنکه بول
رقیق و صافی بود و رسوب خاکستری گون سفید و رسوب گرده زرد یا سرخ و تفرقه فرق است که هرگاه درد در گرده و میل آن
بود پس ساکن شود مثانه آن بود که سنگ مثانه فرود آید و سنگ مثانه درد نکند مگر آنکه در دهنه مثانه و بول را باز دارد

وخداوند سنگ مثانه پس از ریختن بول خویش ببرد علاج مثانه بهمان طریقه علاج سنگ کرده باشند ایضاً اودیه قوی بکار دارند مثل تریاق
کبیر و مثرودیطوس و معجون شجرینا و سنگ از مثانه بریزد صفت روغن عقرب که فائده دارد در علاج مانند و حب الصلیب
چکانند در مقعد برداریند زراوند مدحرج و جنطیانا و سعد و پوست بیخ کبر از هر یک نیم دانگ کوفته یک جوش بخورانند
نیم جزو یک هفته در آفتاب گذارند بعد از آن صاف نموده عقرب در آن هفته در رو گذارند با آفتاب نهند پس صاف نمایند
بعد از آن استعمال نمایند و اگر بر کوهی بر مانده گشته در حمام نفع کلی گفته اند و خون او خشک نموده سبیل نمایند و خاک
عقرب نیم دانگ تا یک دانگ آب راسن یا بدین آب صفت آن پرسیاوشان سه درم بجوشانند و با آب بن مینا
نمایند صفت خاکستر عقرب که سنگ کرده بریزاند عقرب چند در یک آبگینه سر پوشیده در تنور یک گلیا گرم نموده
شش ساعت گذارند بعد از آن بیرون آرند و بکار برند و حلیج سوخته مقدار دو دانگ نفع گفته اند و اگر زجاج سوخته
با کندش دو درم و زراوند نیم درم بشراب یا با آب ترب میل نمایند و خولنجان و سیاه دانه از هر یک دو درم با عسل یا آب ترب
یا با آب گرم فائده دارد و اگر سردی غالب بود شافه یا حقنه به روغن ناردین یا نفط سفید یا با آب سداب یا روغن
یا روغن عقرب یا آب بادیان و آب چغندر نمایند حبی که سنگ گرده و مثانه بریزاند حب بلسان و تخم ترب و تخم
بیخ کبر و بادام تلخ و حب الغار و اذخر و سعد و سنبل و فقروما و اشق و مر و سکبینج و مغز تخم خربزه و مقل و سلیخه و حب
و زراوند مدحرج و جنطیانا و اسارون و دیگر اجزا برابر نرم کوفته بروغن بلسان یا روغن لیفه حب سازند شربت
دو درم بود و این شربت نفع دارد تخم کرفس و بادیان و پرسیاوشان بجوشانند و لقند سبیل نمایند و آب خیار
و صمغ عربی و بادام و حجر الیهود یا شربت و آب کرفس و آب نخود سیاه یا با آب بیخ و بنیو فائده دارد و باقی علاجها حصاة
کلی جوید فصل هفتم در سوزش بول و این چند نوع است نوع اول سوزش بول که بسبب ریگ و سنگ یا جهت
جراحت سنگ مثانه علاج او گذشت که مذکور شد نوع دویم سوزش بول که بسبب حدة و رقیه شود علامت او گرمی
مزاج و قاروره رنگین و استعمال ادویه و اغذیه گرم علاج اگر بول بسیار رنگین بود قی با آب کشک جو و فصد باسلیق
و اگر یابس نباشد یا حجامت بر پشت و شربت بنفشه یا لعاب اسپغول و نیلوفر یا شربت خشخاش و آب کشک جو
و روغن بادام و در محل حرارت دو درم روغن گل یا دو درم اسپغول یا تخم ریحان با آب انار و شربت کاسنی نفع
کلی دارد و از چیزهای شور و ترش و تیز اجتناب نمایند و جماع مضر تمام دارد و غذا اسفاناخ یا گوشت مرغ و زرده
تخم مرغ و فالوده از نشاسته و روغن بادام و تخم خشخاش و حب الصلیب شیاف ابیض بشیر عورت حل کرده
با روغن گل یا بادام آمیخته نموده چکانند صفت شیاف نیر مغز تخم خیارین تخم کدو و تخم خرفه و تخم
خشخاش از هر یک نیم درم نشاسته و کتیرا و ریسوس از هر یک مثقال بزرالبنج مثقال تخم خرفه و
کندر و صمغ عربی و خیار و پرسیاوشان از هر یک شش مثقال تخم کرفس درم گل ارمنی دو درم شربتی مثقال یا از
دو درم سبیل نمایند و اهتمام نمایند در علاج سوزش بول که اگر دیر بماند شود منجر بقروح مثانه و قروح احلیل میشود
دوا دیگر مغز تخم خربزه و مغز تخم خیارین و تخم کدو و مغز بادام شیرین مقشر و کتیرا و نشاسته و ربوب سوس

وگل ارمنی و خشخاش همه را نرم کرده مقدار دو مثقال با شربت بنفشه میل نمایند و غذا گوشت مرغ و نخود آب و گوشت بزغاله
واگر درد عظیم بود باندکی افیون و بزر البنج حلو نمایند با دوائی که مذکور شده **فصل هشتم در احتباس بول** که اسر و حصر
گویند یعنی گرفتگی و دشواری بول و این چند نوع است **نوع اول** درد دشواری بول که از جهت سستی خاص عضله که حاجب
است مثانه را یعنی گوشت پاره که او مثانه را مستور دارد و پیش آب بیرون می آید علامت وی آنست که صاحب او باسانی
بول نکند و هرگاه دست بر مثانه او گذارند بی زحمت بول آید علاج آنست که معجونهای گرم مثل سنجرنیا و تریاق کبیر و معجون
انجوره دشتی و فطراسالیون با انگدان چینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و بزبار از هر یک برابر بگیرند و بعسل بسازند یا نیم
کوفته نموده بجوشانند و آب آن را با آب سنگ میل نمایند و بر مثانه از آن آب گذارند و مثانه را بروغن ناردین و روغن
قسط بمالند واگر جند بیدستر و فرفیون در این روغن آمیزند نفع کلی دارد **نوع دوم** احتباس بول که از بسته گوشت زائد
که در مجری بول شده علامت او آنست که بعد از واقع شود نفخ در مثانه و در عانه درد می بود علاج آنست که در آبزن
در آیند و ضمادهای ملین از بنفشه و خبازی و بابونه و چربی مرغ و لعاب گذارند و در روغنهای بمالند دیگر دشواری بول از جهت ورم
گرده و مثانه و پشت بسته شدن خون و چرک در مجاری بول بواسطه یا غلیظ در مثانه حبس بول می شود کاسرات نفخ
و کلکند و گلاب نفع دارد **نوع سوم** دشواری از جهت خلط لزج که چسپیده در مجاری بول که از مثانه تقضیب می آید
و موجب سده میگردد و علامت او آنست که غذاهای لزج مثل پاچه و غیره خورده باشد و در راه او قات گذرانیده و بول
کم رنگ و خام بود علاج قی و حقنه و شربت بزوری خوردن و مدرات و در آبزن نشستن و روغنها مالیدن و در احلیل
چکانیدن و سنگدان مرغ خشک کرده مثقالی با یک درم تخم هندی با آب گرم یا شیر جاری میل نمایند و ضمادی که در بسته
شدن مثانه مذکور شده نفع دارد و خوردن آب کرفس و آب تربچه و بیروغن بادام واگر در آبزن میل نمایند فائده
آن بیشتر است و روغن قسط و روغن عقرب مالیدن و چکانیدن در احلیل فائده کلی دارد و مجرب است دیگر بسبب خلط
لذاعی در مجاری بول حادث می شود و موجب حبس بول میگردد و علامت او آنست که در چیزهای گرم و سرخی بول
و سوزش در احلیل واگر بدرد صبر نمایند بیرون آید علاج شربت از لعابهای سرد و کشک جو دشته و تخم
خیارین و مهندبا و اسپغول **نوع چهارم** در دشواری بول که از جهت حبس آب در مثانه شده و ضعیف ساخته قوت
دافعه تمام مسکه دارند این را موت قوت گویند علامت او حبس بول القدری از جهت کثرت شغل و غیره علاج شربت ادرار
و بیرون آوردن بول با آنکه در کوزه آب و آبزن در آیند و ضمادهای ملین بر مثانه گذارند و روغن بلسان
و قسط مالند و از مجلس اکابر و آنچه موجب حبس بول شود منع واگر حبس بول از جهت بثور و قروح که در مجاری بول
واقع گردد می شود علاج آنست که در احلیل چیزهای که تقدیر نماید و الم برطرف نماید چکانند **نوع پنجم** در دشواری
بول که از ضربه که بر پشت و مثانه واقع گردد علامت او آنست که قوت زانو و مثانه زائل گردد و اندکی از رضاض
علاج فصد باسلیق و تریاق کبیر و مثرودیطوس و استعمال قاتاطیر و قاتاطیر آنست که اینجا چیزی برسر وجود گذارند
مسرا از آنکه بند ... دهد شکسته تقاب حبس که بسته شده بیرون آید و در آبی که در و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک جوشد

وسفیج و گل ابدان و سبوس گندم جوشانیده باشند درانید و مرض ضرب را علاج نمایند و روغنها بمالند نوع ششم
در حبس بول که از سبب حرارت شدید چنانچه در تبهای گرم و غیره میشود و علامت او حدت بول و التهاب بول اندک
بیرون بیاید و اگر بسیار بود و بآسانی بیرون آید علاج تدبیر مرطب بر روغن بنفشه و شبت و روغن حسک و آبزن از بنفشه
و خیرو و بابونه سازند و آب گرم بر مثانه ریزند دیگر حبس بول از تشنج مثانه میشود علاج تشنج نمایند دیگر بسبب آنکه
خصیه بالا رفته دشواری بول میشود و علاج آن مذکور خواهد شد نوع هفتم در دشواری بول که از حبس مثانه بسبب ضعف او شود
از سوء مزاج سرد و علامت او آنست که محسوس نشود بگزیدن بول علاج قی نمایند اگر بدین امتلا بود و بر مثانه روغن بابونه
و سوسن و نرگس و زعفران و روغن بلسان بمالند و ضمادهای خوشبوی گذارند و تریاق کبیر و سنجرینا و معجون [illegible]
و دار الاصول بر روغن بیدانجیر دیگر دشواری بول از جهت ورم مثانه در جسم و رود مستقیم و ریاح غلیظ میباشد
علاج مدرات بول و این معجون [illegible] و سعد و اذخر و حب بلسان و مامیثا و تخم کتان و بلادر و خرنوب و فستق
و پودینه و افیون و کرویا و تخم کرفس و جوانی تخم زردک و تخم شلغم و نخود سیاه از هر یک برابر بکوبند و بیزند
وزن آن عسل بسازند شربتی دو درم بود و اگر سرطان سوخته دو درم بعسل سبیل نمایند بول براند و دیگر زیتون که در
برگ کرفس و اقحوان جوشانیده باشند درانید و اگر امر صعب گردد در احلیل آب نمک بر ره چکانند دوائی که بول را براند
مغز تخم خربزه ده درم تخم کرفس سه درم راوند دو درم قند بوزن همه سفوف شربت دو مثقال بعد از طعام یک
مثقال بعد از و بعد و سنا سبیل نمایند غذا نخود و آب که در و زردک و شلغم و پیاز باشد و اشیائی که شکم بندد مثل حب الآس و آملی
و [illegible] حب الخضراء و خیار [illegible] فائده دارد فصل ششم در تقطیر بول این دو نوع است نوع اول
تقطیر بول که از جهت حدت در مجاری و سوزش شود علامت او سوزش و زردی بول و بر قطره برخاستن و اکثر جماع بود و
گرم و [illegible] بیشتر جوانان در زمان گرم کسی که مزاج گرم داشته باشد واقع گردد علاج شیره خرفه و شیره تخم
خیارین و [illegible] بول و شربت بنفشه و شربت خشخاش با آب غوره و آب کدو و لعاب اسپغول و بنادق بزوری
و حمام و عرق [illegible] و غذا گوشت مرغ با آب انار و سماق نوع دوم در تقطیر البول که از جهت ضعف
مثانه و سردی مزاج و ضعف قوه ماسکه شود علامت او بیرون آمدن بول سفید و بی سوزش و گاهی بی اختیار بیرون آید علاج
معجونهای گرم مثل تریاق کبیر و سنجرینا و اندک شاه بلوط یا کندر و حب الآس و زیره از هر یک برابر نرم کوفته برابر وزن دو درم
سبیل نمایند و امساک البول گرم نفع دارد صفت آن شاه بلوط [illegible] مثقال کندر [illegible] مثقال [illegible]
و گل ارمنی و صمغ عربی از هر یک نیم مثقال دو درم صباح و دو درم در شام اختیار نمایند امساک البول دیگر [illegible] و کندر از هر یک
دو درم سعد و خرفه و خولنجان و دارچینی [illegible] از هر یک مثقال نرم کوفته [illegible] با مثلث دو درم سبیل نمایند و یک
مثقال از [illegible] برابر [illegible] و سیاه دانه از هر یک برابر نرم کوفته بقند آمیخته [illegible] مثقالی سفوف سازند
و شونیز و تخم سداب فائده دارد روغن بیدانجیر خوردن و مالیدن [illegible] و موضعهای [illegible] روغن زنبق یا روغن [illegible]
[illegible] در احلیل چکانند و [illegible] روغن جوز فائده مند [illegible] نخود آب [illegible] گرم باشد [illegible]

و اطریفل کبیر و صغیر و بخور نافع و ارد و کاری تقطیر البول از جهت حبس بول بود علاج عسر البول نمایند فصل دهم در
بول در فراش و این چند نوع بود نوع اول سلس البول بغیر اراده از جهت سردی مثانه و سستی عضله بود علامت
او سفیدی بول و بیرون آمدن او بغیر اراده بلی سوزش علاج او دویه گرم مثل کندر و سعد و خولنجان از هر یک ده مثقال
بگیرند با نود مثقال عسل آمیخته شربتی دو مثقال بود و اطریفل کبیر و صغیر و ماسک البول گرم صفت آن شاه بلوط
و سعد و مرد و خولنجان و قرنفل و مصطکی از هر یک جزو برابر بگیرند و بعسل ربوب آبی بسازند شربتی سه درم صباح و سه درم شام
میل نمایند و شربت بسلت گفته اند فائده دارد و آب نخورند تا ممکن بود و بجو غذاهای گرم و معجون لبوب سلس البول نفع
دارد و جنه العصفر او و سویز و کنجد مقشر و گوشت روباه بریان نموده این علت را و در دبه و پشت را نجاحیت فائده بخشد است
و از عاقرقرحا و تخم سپست دو جزو از تخم کرفس یک جزو شربتی مثقالی فائده دارد و با آب سرد و مغز خرگوش بریان کرده
اشراب بسیار نافع گفته و نطول آب دریا که شور بود و زیره کوفته خوردن و طلا کردن و روغن بابونه و شبت و سوسن
کرده و مثانه حمل نموده باشند و شاه بلوط و مصطگی و سعد و بلیله سیاه مقشر سفوف سازند و غذا گوشت بریان
و مطجنه نوع دوم سلس البول که از جهت زوال فقرات که در برابر مثانه است و منقطع گردد با رطوبات مثانه سست گردد و
از این سبب قادر نباشد بر ضبط بول علامت او بالا بر آمدن فقرات یعنی مهره پشت علاج این عسری دارد و فقرات را
بجای او بردن و طلاهای قابض گذارند دیگر سلس البول از کثرت شرب الشراب بارد و دیه بدر میشود علاج منع آنها نما
و ماسک البول میل نمایند دیگر بجهت ورم احشا که از جهت او مثانه و رحم رسد سلس البول میشود علاج آنست که دفع
ورم نمایند و ضمادهای محلل نمایند و دیگر بسبب حرارت مزاج سلس البول واقع میگردد و علامت او صفرا و ضرر از چیزهای
گرم و صبغ بول بود علاج قرص طباشیر و قرص که از گل ارمنی و طباشیر و گلنار و تخم خرفه و تخم کاهو ساخته باشند
و کشنیز در سرکه گذارند و ... اده شاه بلوط و کهربا و ... نوع دوم این مرض کودکان را از جهت رطوبت مزاج
ایشان واقع میگردد و علاج آنست که از خواب بیدار سازند با مصطگی و گلقند عسلی و ازین میل نمایند زیره و کندر
و حب الآس از هر یک پنج مثقال یا چهل مثقال بسازند شربتی دو درم و ماراوی کبود کوفته یا تخم ریحان میل نمایند
علاج نوع اول از سلس البول نمایند و در عانه روغن سوسن و بان که در و مشک و فرفیون آمیخته باشند بالند
و عود و مصطگی و خوردن شراب کهنه و مثلث اندکی گفته اند فائده دارد و قلیه خشک و مطجنه و منع از طعام شب نمایند
آب فصل یازدهم در بول الدم و این چند نوع است نوع اول که از جهت گشاده شدن رگی از گرده
یا شق شدن عروق گرده شود علامت او آنست که اگر انفتاح بود اندک آید اگر از جهت انشقاق شود بسیار آید و از ضربه گرده
و از جهیدن و هوائی تیز و طعام گرم واقع گردد علاج فصد باسلیق و فصد صافن و شربت عناب بکشنیز خشک و شربت خشخاش
و ربوب و کاکنج و قرص کهربا و قرص نفث الدم میل نمایند و بر خاصره و عانه مجمد گذارند و اگر بسبب حدوث دم بود علاج
ذیابیطس نمایند و ضماد از گل ارمنی و اقاقیا و صندل و کاکنج و حی العالم نمایند و آب سرد بر مثانه بریزند نوع دوم در بول
الدم که از ضعف کبد شود علامت او آنست که مثالی بود و مانند آب گوشت کشته باشد و آنچه از ضعف گرده بود سفید

ونا

غلیظ و آنکه بول از ضعف کبد شود مایل بسرخی و رقیق بود و مثانه بخوان علاج آنست که در ضعف کبد مذکور شد دیگر
بول الدم از جهت خوردن و شدن عروق که بعد از جراحت شود علامت او آنست که اندک اندک آید بوی ناک و با حرقت بود
علاج فرزج کرده نمایند و گل ارمنی و قرص کاکنج فائده دارد و بولی که بسبب گشادن عروق بود در خون صرف و در اعضا المد
نبود و خونی که از خارج مثانه آید اندک بود و خونی که از خارج کرده آید بسیار بود و در همه اقسام کندر و گل ارمنی و قرص
فائده دارد باقی علاج مثانه ذکر کرده نماید باب بیست و یکم در امراض قضیب و خصیتین مشتمل بر سه

فصل فصل اول در نقصان باه مجامعت کاری طبیعی است که انواع جانوران را از جهت بقای نوع بدین
و اوعیه منی را از اعضاء رئیسه شمارند لیس اعضاء رئیسه چهار است دل و دماغ و جگر و قضیب و اوعیه منی است بقای شخص
بقوه آن سه عضو دیگر است و هرگاه از این سه عضو یکی ضعیف گردد قوت مجامعت ضعیف پدید آید و این نوع
نوع اول نقصان باه که از ضعف بدن و قلت غذا شود علامات او زردی رنگ و لاغری بدن علاج تقویت بدن
و زیادتی غذا و نوم و فراغت سرور و سازها و نغمهای دلفریب و ترک جماع چندگاه تا بقوت آید و گوشت گوسفند جوان
و شراب مثلث گفته اند نفع دارد و کباب گوشت مرغ فربه و زرده تخم مرغ و هریسه که بعد و دارچینی و خولنجان و زنجبیل
فلفل و دارفلفل بقدر قوت آنکه مزاج بردارد و معجون لبوب کبیر نفع دارد نوع دوم نقصان باه از جهت یبوست که
غالب بود بر آلات منی علامت او قلت آب و دیر بیرون آمدن منی و نفع از حمام و غذای مرطب مثل گوشت
مرغ و بره و زرده تخم مرغ و نخود آب و شراب و شرب دوای ترنجبین بگیرند یک یک سیر با دو شصت مثقال ترنجبین
حل کرده بجوشانند تا غلیظ شود چند روز میل نمایند و ماهی تازه فائده دارد و این حقنه بسازند کله گوسفند و پاره دنبه
و کشک گندم و جو و نخود و گرنج از هر یک قدری در دیگی کنند و در تنور که از شب مانده تا روز تا مهرا شود و روغن کنجد و مغز
جوز از هر یک ده مثقال اضافه نمایند اول با آب چقندر عمل نمایند بعد از آن این حقنه نموده بخواب روند تا یکهفته مداومت
نموده در هر سه روز یکنوبت و در شبی که حقنه نمایند صحبت ندارند لیکن در حمام مداومت حمام مشغول نمایند و
روغن بنفشه بادام و کدو که در موم حل کرده باشند استعمال نمایند و از فکر و تعب اجتناب نمایند نوع سوم
نقصان باه که حادث گردد از جهت سردی که غالب بود بر آلات منی علامت او قلت منی و بدشواری بیرون آمدن آن
و نفع از گرمی و صعتر و نخود و در هوای گرم قادر باشد بر جماع علاج زنجبیل پرورده و معجون حلتیت صفت آن حلتیت
طیب بعسل بسازند و یک مثقال با یک پیاله شراب میل نمایند معجون لبوب نفع کلی دارد منی را زیاده و صفت آن
مغز بادام و فندق و نارجیل و حب الصنوبر و حبة الخضراء و حب الزلم از هر یک جزو زنجبیل و دارفلفل و مشک و خصیة الثعلب
و خولنجان از هر یک ثلث جزو نمایند و عسل بقدر آنکه بدو بسازند شربتی دو مثقال با پیاله و عسل بجوشانند
گرم بدو آمیخته میل نمایند و شیر گاو تازه یک پیاله و دارچینی نرم کوفته و زعفران آمیخته میل نمایند یک هفت
گذاشته چند دفعه اختیار نمایند یکهفته مداومت نمایند و جماع نکنند و معجون گرم مثل باقی
و عسل بوره و قضیب بالند و جبین گاو و مرغ و تخم نرگس و عاقرقرحا و حرمل نرم کوفته در روغن گل بجوشانند

بمالند و بیه شیر نفع کلی دارد و قضیب را قوی میسازد و در روغن زنبق ده مثقال بگیرند و در وی دو مثقال موم حل کرده و دو درم
فرفیون و سه درم عاقرقرحا نرم سوده مثل غبار کرده بر روغن آمیخته و دو دانگ مشک اضافه نموده بر قضیب مالند یا فرفیون
تنها بر روغن زنبق آمیخته بمالند و جند بیدستر و دار فلفل و بوره و حلتیت بقدر یا مجموع بر روغن آمیخته در خاصره و قطن و کشن را
و قضیب و خایه و مقعده بمالند و نیم درم از حلتیت با پنج زرده مرغ نیم بخت کلی فائده دارد و غذا قلیه بدارچینی و کباب و خولنجان و نخود
آب باد و دیگر گرم و عصافیر و کبوتر بچه و غذا که صالح بهت باه را باید که در وی سه صفت باشد کثرت غذا و تولید ریاح و گرمی که
ملایم جوهر منی باشد و آنچه این هر سه صفت دارد نخود و شلغم و باقلی و گوشت گوسپند جوان و شراب انگور و شلغم و در غذا خولنجان
و دارچینی و پیاز لازم دانند نوع چهارم در نقصان باه که حادث گردد از سوء مزاج گرم که غالب بود بر آلات یعنی
علامت غلظ منی و زردی آن و بیرون آمدن بسهولت و عظم خصیتین و رگهای ظاهر بر آمده بر قضیب علاج شیره خرفه
و دوغ و شیر گاو و سبزیات تر سکنجبین و گوشت گوسپند و بزغاله با اسفاناخ و قلیه خیار و گوشت مرغ و مغز سر او و قلیه زردک
و زردک مربی و شقاقل مربی و شیر را بجوشانند و اندکی زنجبیل بدو آمیخته نمایند و خصیه را بروغن بنفشه یا بادام چرب
سازند و اجتناب نمایند از غذا و دوا حار و تعب و غضب نوع پنجم در نقصان باه که از سوء مزاج رطب که
غالب بود بر آلات منی علامت او کثرت منی و قادر نبودن بر جماع و در حمام و در هوای رطب و در حالت مستی قضیب را
سست بود و ضرر از آب خوردن علاج شربت سکنجبین بزوری و آبی که در وی عود جوشانیده باشند میل نمایند و دوای نافع
خشک مربی ده درم زنجبیل عاقرقرحا از هر یک درم قند برابر مجموع شربتی مثقالی غذا گوشت مرغ و عصافیر گفته اند هر که
مداومت نماید بر گوشت عصافیر و بدل آب شیر میل نماید منی زیاده شود و الفاظ نیک آورد و دائم بر روغن قسط که
در وی فرفیون و سعد حل کرده باشند بر قضیب بمالند و طلا که در وی جند بیدستر و فرفیون و شیطرج و عاقرقرحا و فلفل و سعد
و دارچینی و دار فلفل از هر یک برابر نرم کوفته بشراب یا بگلاب آمیخته بر قضیب مالند دیگر بوره مثقالی نرم کوفته در شیر آمیخته
بهم گذارند و در سایه خشک نموده با زهره گاو و عسل حل کرده بوقت حاجت در قضیب و حوالی او مالند و از چیزهای
مرطب پرهیز نمایند نوع ششم در نقصان باه که از برودت و یبس شود علاج مرطب نمایند از معاجین و طلاها
و اغذیه و اشربه دیگر از جهت سردی و رطوبت میباشد علاج مرطب نمایند دیگر بسبب حرارت و رطوبت نقصان باه
میشود و از حرارت و یبس نیز بود و علاج این اقسام نمایند و روغن فرفیون که در وی جند بیدستر و عاقرقرحا آمیخته باشند در
قضیب و حوالی او بمالند نوع هفتم در نقصان باه که از جهت قلت حرکت و سکون منی شود علامت او غلظ منی و کثرت آن
علاج آنچه منی را گرم سازد مثل زنجبیل مربی و معجون مادة الحیوة و حقنه گرم و شافه از مغز تخم معصفر و خصیة الثعلب و عاقرقرحا
این حقنه کرده گرم میسازد و باد بواسیر را نفع دارد و روغن کنجد و روغن حبة الخضراء در آب کنند و تخم حلبه و تخم کتان هم
کوفته و تخم ترب از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد و بادیان دو مثقال تخم شبت سه مثقال در دو سیر آب بجوشانند و در روغنها
زیره آمیخته نمایند و مقدار دو مثقال عسل سه نوبت اختیار نمایند و غذاهای گرم با بیه اختیار نمایند دیگر نقصان باه از جهت
آنکه ترک جماع نموده باشند و تا مدت تخم در نگاه داشته باشند از جماع علاج همانست که کتاب المغنی و غیره که روغنها در آن

در آن باب نوشته اند مطالعه نمایند و حکایات در آن باب گفته اند بخوانند و در تقضیب فقها و علما که مذکور شده بمالند

نوع هشتم در نقصان باه که از سبب بغض مجامع یا احتشام او یا از جهت مردمی که اعتقاد کرده که سحر کرده اند یا او دانسته اند
در جولیت و قدرت بر جماع نمایند علامات او نقصان حرارت در جمیع بدن و لین نبض علاج تقویت دل [illegible] معاجین و مفرح
یاقوتی که دل را قوت دهد و نشاط تمام آورد و خفقان و وسواس زایل کند صفت آن مروارید ناسفته و لعل و یاقوت و لاجورد
از هر یک دو مثقال قرنفل مثقالی بهمن سفید و سرخ کبابه و سازج هندی از هر یک مثقالی درونج عقربی پوست بیرون پسته
صندلین زرنباد از هر یک دو درم دارچینی و گل سرخ و ملا از هر یک چهار درم خولنجان خصیة الثعلب از هر یک پنج درم زعفران مثقالی
مشک نیم درم ورق نقره و طلا از هر یک مثقالی جواهر را بسنگ سماق سوده و باقی ادویه را نرم کوفته بشربت فواکه دو بیست و پنجاه
مثقال بقند و عسل از هر یک صد و سی مثقال بسازند شربتی مثقالی تا دو مثقالی اختیار نمایند و این معجون نیز فایده دارد معجون
گل سرخ گاوزبان از هر یک پنج درم تخم خرفه سه درم بهمن خصیة الثعلب شقاقل و خولنجان و تخم خربزه و تخم شلغم از هر یک هفت درم
با دو بیست مثقال قند و عسل بسازند شربتی سه درم بود و روغنها و ادویه که مقرر شده در تقضیب بمالند و نخود و گوشت
مرغ و گوشت گوسپند و کباب مطجنه با ادویه باهیه فایده دارد و از معجونهای مشهور [illegible] و دواء المسک نوشدارو
و ادویه باهیه اینست شقاقل دارچینی صعتر سقنقور لسان العصافیر زنجبیل تخم جزر تخم خربزه فلفل عسل بلادر تخم پیاز
مغز سر گنجشک مغز حلغوزه مغز بادام مغز فندق خشخاش سفید خصیة الثعلب اگر خولنجان تخم کرفس کوهی محمودی یا بلغم [illegible]
خواهند تخصیص خصیة الثعلب و خولنجان که تجربه نموده شده بوزن آن قند آمیخته نمایند و هر شب قبل از جماع مثقالی
میل نمایند

نوع نهم در نقصان باه که از ضعف دل که از جهت حرارت یا برودت شود و علامات او خفقان و ضعف
دل و تشنگی و قلت شهوت جماع و بطوء انتشار تقضیب و قلت التذاذ از جماع علاج تنقیه بدن از اخلاط فاسد و تقویت
قلب بمفرح و دواء المسک و معجون مناسب اگر معتدل باید و اگر سرد و گرم هر کدام که مناسب باشند بدان طریق
بسازند و شراب گفته اند با سرو فایده دارد و اندکی و بسیار باد و از خوش مشغول دارند و اگر فکر فاسد و اندیشه
دور دارند و غذاهای لطیف میل نمایند و از غذای غلیظ پرهیز نمایند دیگر نقصان باه از ضعف کبد شود و علامات
او قلت منی و ضعف شهوت جماع علاج تقویت جگر نمایند و ادویه و اغذیه که منی را زیاده سازد اختیار نمایند دیگر
نقصان باه از ضعف معده و ضعف گرده میباشد علاج تقویت گرده و معده نمایند و ادویه باهیه فایده دارد

نوع دهم در نقصان باه که از جهت ضعف دماغ بود علامات او کدورت حواس و عدم شهوت جماع و استرخای تقضیب و عدم
انتشار اگر ضعف از برودت دماغ بود و عدم قدرت صاحب او بر جماع در هوای سرد و اگر از جهت رطوبت مزاج
نقصان بود علامت او غلبه رطوبت و قادر نباشد صاحب او بر جماع در حمام و در حالت مستی و اگر ضعف از جهت حرارت
بود قادر نباشد صاحب او بر جماع در هوای گرم و ضرر یابد از اشیاء گرم و اگر نقصان باه از جهت یبوست بود علامت او [illegible]
خشکی چشمها و بینی و ضرر از جماع و نفع از مرطبات علاج تبدیل مزاج باشد بضد بود نمایند [illegible] مرطب اگر ماده
بود استفراغ نمایند و اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر صفرا غالب بود مطبوخ هلیله و اگر بلغم غالب بود حب [illegible] ایارج

و مطلخه و غیره و بخورهای خوشبو مثل صندل و گلاب و عنبر و مشک و عود و باقی علاج امراض دماغ نمایند نوع یازدهم
در سستی آلت و ضعف قضیب و قلت نعوظ بود و سایر اسافل بدن علامات استرخای بدن و اعضا و عدم نعوظ و کثرت منی و قوت
باشد به مثل حب الزلم و ادویه گرم علاج معجون ماء الحیوة و شیر و دارچینی و ادویه گرم باهیه در زرده تخم مرغ دیگر استرخای
آلت منی از ضعف بدن و از جهت امساک از جماع میشود و علامات نقصان عضو و لاغری قضیب علاج آب گرم بر وی ریزند
و البشیر در غنچه طلا سازند و فرفیون و عاقرقرحا طلا نمایند دیگر استرخای آلت از جهت برودت عصبانی قضیب
و چیزیکه از جنس فالج بود علامت او آنکه منی رقیق بود و بآسانی بیرون آید و بی انتشار و ضعف و لاغری و کم حس و حرکت
و بی مانده گردد و لاغر شود علاج آن اشکالی دارد علاج فالج نمایند و حب سنبل و قی و حقنه فائده دارد و روغنهای گرم
که در وی فلفل و جند بیدستر و فرفیون و شیطرج هندی حل کرده باشند و اگر رطوبت غالب بود ایارج و سعد و دار فلفل
و اگر جوزو سرد و امثال اینها اضافه نموده در قضیب بمالند **فصل دویم در سرعت انزال و اسباب و علامات**
معالجات او و این چند نوعست **نوع اول** که حادث گردد از کثرت منی و غلبه خون علامت او اعتدال قوام و کثرت منی و قوت آلت
تناسل علاج جماع بسیار فائده دارد و تقلیل طعام و گوشت و شراب فصد نمایند و شربت سکنجبین و آب انارین و آب غوره
و شربت نارنج و لیمو میل نمایند **نوع دویم** سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بسبب رطوبت و سردی شود علامات او
منی بسیار و سفید و رقیق بیرون آید با نعوظ علاج تنقیه بدن از رطوبت بقی و اسهال و ادویه گرم قابض مثل اطریفل کبیر و
صغیر و معجون خبث الحدید نافع و عانه را بروغن آس و نرگس و قسط چرب سازند و غذا قلیه خشک و مطنجنه با دارچینی و سعتر و زیره
و شهدانه را بجوشانند و تعجیل میل نمایند دیگر سرعت انزال بسبب حدت و حده منی شود علامات او گزیدن در وقت
بیرون آمدن و زردی آن علاج شیره خرفه و شربت لیمو و سکنجبین و کاهو و ضمادهای تر و سرد دیگر از ضعف اعصاب
رئیسه اگر بود و نقصان باه علاج آن مذکور شده **فصل سیوم در کثرت شهوت جماع** که در جوانی بود علامات
تندرستی و توانائی باشد و ضعفی ندارد و این شهوت را شکست نماید و این چند نوع است **نوع اول** از امتلای بدن
و کثرت خون بود و علامات او قلت ضعف بر کثرت باه و احتلام و قوت بدن و حمرۀ لون علاج فصد و تقلیل غذا و میل
نمودن آب غوره و سماق و زرشک و ریواج و شربت نیلوفر و نارنج بر نشیب از طعام و کشنیز تر و برگ بید در طعام کشند
این اشیا کثرت و حدت منی تسکین بسید بند دیگر کثرت شهوت از حدت منی و حرارت او میباشد علامات او سوزش بول
خصوص وقتی که منی آید علاج شربت نیلوفر و شیره خرفه و شربت عناب و دوغ ترش و دو آب آهن در آب سرد و خوابت
کنان دیگر بسبب کثرت رطوبت میشود علاج ادویه گرم که منی را کم سازد مثل کمونی و لبوب نبیه و سداب خشک و سقنقور
دیگر کثرت شهوت از جهت حکه و شوری که در اوعیه منی بود میشود و هم بنا تکلیف عارض میگردد و عورات را حکه در فم رحم علامات او
آنکه هرگاه جماع کند میل زیاده شود علاج فصد و اسهال باده حار مثل مطبوخ هلیله و افتیمون و دهها سرد در آمدن فائده دارد
نوع دویم در کثرت شهوت که از نفخ و قراقر که از خلط سودائی که موجب انفاخ بود علامات او تناول چیزهای نفخ
در مزاج سودائی بسبب علاج اگر از حرارت شده چیزها مثل هندوانه و کاهو بنهند و اگر بسبب رطوبت و حرارت معزز شده دوا و وجه مجفف

فصل

محلل ریاح مثل بخور یا حب اباریج نفع دارد و اگر از کثرت سودا بود استفراغ سودا نمایند **فصل چهارم** در فزونی منی و مذی
و ودی و کثرت احتلام در روز و شب و رطوبتی بود که روان میگردد در اثنای شهوت جماع و کثرت ودی و سیلان منی و بیرون آمدن آن بغیر
اراده و این چند نوع است **نوع اول** که حادث گردد کثرت منی از قلت جماع و کثرت تناول چیزهائی که منی از وی حاصل گردد علامت او
کثرت منی در وقت جماع **علاج** فصد نمایند غذای که منی را کم سازد و سیال نماید و دیگر ز ذرمنی و مذی از حدت منی باشد
علامت او احساس حدت او در محل خروج و حرقت بول **علاج** شرب شورب سرد و تبرید و دوای سرد از تخم خرفه و کاهو و گلنار و کاسنی و خیار و
کشنیز و نیلوفر و دیگر آمدن مذی حادث گردد از استرخای اوعیه منی و سردی مزاج و ضعف قوت ماسکه علامات او رقت منی
و انزال بی التذاذ **علاج** دوائی که منی را کم سازد مثل سعد و پودینه و شونیز و زیره و شبدانج و گلنار و سداب سه معجون کمونی
دیگر از تشنج آلات مذی و عضله را روان میگردد و منی از جهت عصر که عارض شود **علاج** تشنج نمایند و روغنهای در عانه و خایه ها
دیگر از ضعف گرده که چربی او گداخته از کثرت جماع میشود علامت او ضعف گرده از جماع چیز بسیار آمدن انحلالات
و ضعف وی قوت میسازد **علاج** ضعف گرده نمایند و معجون لبوب نفع کلی دارد **نوع دویم** که حادث گردد از کثرت شهوت
و فکر در جماع علامات او آنست که اعضای منی بحرکت آید و اگر ضعف بود تمددی در قضیب ظاهر گردد و اگر قوی بود موجب انزال
گردد **علاج** معجون باده الجیوه و لبوب و مالیدن روغن فرفیون در قضیب تقویت قوت ماسکه و حکایات و صحبت با دیگر
نمایند و دیگر سیلان که گاهی حادث میگردد زنان را علاجهائی که مذکور شده نمایند و این دوا آب قیق که بعد از بول
بیرون می آید و ودی میگویند نفع دارد و تخم سداب و تخم خشخاش و گلنار از هر یک یک مثقال شربتی دو درم بشربت سکنجبین
و شبدانج بریان کرده بعسل نافع مذی و ودی بود دیگر احتلام بسبب او مثل اسباب بسیار رفتن منی است **علاج** او آنست که صفاق
بالسر بیعنی بعضی پاره سرب بر پشت بندد و بید مجاز می کرده و این خواب بر فرش کتان و برگ بید و گلشن و بنج و خشخاش
و امثال اینها هر روز اجتناب نمایند از خواب بر پشت جهت آنکه موجب گرمی گرده و شرایین گردد و خون در روح را مدد
میکند **فصل** **پنجم** در **فرلیسموس** یونانی اسم یعنی بود قایم الذکر که اول او هم عروسی بود و لفظ نمایند بعضی گفته
اند که تمام در از شیطانست و بعضی گفته اند صورتی بر در حالم که آن را شیطان سیاه گویند که قایم الذکر بد بسبب
گرفتن او را بدین اسم نام نامیده و این الفاظ قضیب بشیوه جماع بود یا با شهوت دراز میگردد و کشیده بود باصطلاح شدید
و صلابت مانع فرزند شود و در تنگی رحم در آید و رحم را ضرر رساند و این را اگر دو انگشت و در رحم بید کشیده
شارکت بدماغ و دل موجب هلاکت میگردد و این چند نوعست **نوع اول** که حادث گردد از ریح غلیظ در مجاری قضیب
اعضای جماع بود علامات آنکه میتواند در نفس قضیب بود آنست که نعوظ و اختلاج تیز و علامات ریح و عروق و مجاری بود که
با نعوظ اختلاج نباشد **علاج** قی و تنقیه بدن و خوردن ادویه که باد و نفخ را دور کند نماید مثل تخم سداب و زیره و تخم کرفس
و صعتر و تخم رشاد از هر یک بالسویه مقدار دو درم به آب عسل میل نمایند و در عصب روغنهای گرم مثل روغن بابونه
و سوسن و غیره مالند و این دوا بعد از استفراغ مناسبست و اگر صاحب این علت ادویه سرد مثل کشنیز و حسک
و گل نیز البنج و گلنار و حب الرمان و عدس و تخم خرفه و تخم کاهو و کاسنی خورد منع تولد ریاح مینماید و ذکر را بروغن گل

و آب کاسنی و آب کاهو و گشنیز تر و صندل و کافور با فیون طلا نموده اقراعدا نمایند که موجب زوال حس و حرکت قضیب گردد و غذا مرغ و آب
غوره و نارنج و سماق سازند و دیگر تحفی ذکر از خلط غلیظ میشود علاج تنقیه بدن بدوای مسهل و قی و منع از غذای مولد بلغم
مالیدن قضیب بروغن خیری و سوسن یا بابونه و روغن بنفشه و خیری و نیلوفر جوشانیده باشند نوع دویم در انعاظ قضیب که از بسیاری منی بود
در اوعیه بسبب ترک جماع مدتی حادث گردد علاج اگر حرارت و حمرت بود فصد باسلیق و خوردن مبردات مثل کشک جو و شیره خرفه
و آب انار مزین و بادرنگ و خیار و سکنجبین و شربت بنفشه و غذا آب جو و روغن بنفشه و کافور و شیره خرفه و آب نیلوفر و ضماد بر شب
و اسبغول علاج کثرت شهوت بسیلان منی که از حرارت و رطوبت و کاسرات نفع نمایند **فصل ششم** در غدیوط و این چنان بود
که هرگاه جماع نمایند زبل برود و وقت انزال بغیر اراده بیرون آید و مقصد او نتوانند که بیاز را محافظت نماید و گاهی این علت
عورات را عارض میگردد و اکثر این علت کسانی بود که از جماع لذت کلی یابند و بعضی ایشان در غایت رقت و حدت بول و
طبع کثیف و لذت محبوبات بسی بیشتر و فرزند او ناقص العقل بود بخلاف جمعی که متفکر باشند مثل حکام و غیره فرزندان ایشان کامل
العقل و فکر و سائر قوی و در غایه خوبی بود بیشتر این مرض کسانی را عارض گردد که خون ایشان رقیق و عصب ایشان بسیار است و ارواح
اندک و عضلات در غایه بی قوتی و ضعف علاج آنست که هرگاه جماع نمایند و شیاف قابض که شکم بند و مثل اقاقیا و کندر و
کهربا و مصطکی که مقوی دل و دماغ بود اختیار نمایند و شیاف از گلنار و مازو و کندر و اقاقیا و صمغ عربی ساخته در محل جماع بر دارند و
آبی و روغن ناردین در مقعد بمالند و هر یک ازین انواع بر سر خود فائده دارد و غذای قابض قلیه خشک زیره و گشنیز خشک فائده
دارد **فصل هفتم** در ورم قضیب و خایه و انواع و اسباب و علامات و علاجات این چند نوع است **نوع اول** در ورم گرم
که بسبب خون یا صفرا یا حبس منی و بمحل جماع موجب ورم گرم در خصیه میگردد و علامت او سرخی رنگ و درد و التهاب و دیگر
ورم در نفس خصیه و گاهی در پوست خصیه بود و آنکه در پوست بود معلوم میگردد در لمس و آنچه در نفس خایه باشد با تب میشود و جهت الفعال
او بدل علاج فصد باسلیق یا صافن اگر بالغ بنا شد و الا حجامت بر ساق و پشت و خرفه لعاب اسبغول و گلاب و آب گشنیز تر یا به آب
عنب الثعلب بالید و اگر ضربان و درد شدید بود برگ کاهو و برگ خشخاش فائده دارد و بعد از ابتدای آرد جو
و باقلی و آرد نخود و اندک و مشکل و زعفران و در آخر ادویه محلل از بابونه و اکلیل الملک و زیره و زرده تخم مرغ و روغن
گل و لعاب تخم کتان و برگ کرنب و حلبه با آب عسل و شبت طلا نمایند **نوع دویم** در ورم که از کثرت بلغم و رطوبت شود و علامت
علامت او سفیدی رنگ و رقت بود و نرمی در لمس اگر علاج بصواب ننمایند صلب گردد علاج بخنید و فصد و قی نمایند و اخراج بلغم
بقوقایا و غیره و ضماد محلل از آرد گندم نا بیخته و زیره و اکلیل الملک با بونه و حلبه و مقل و موم و روغن خیری و زرده تخم مرغ و شبت
و از ضمادها که نفع دارد آرد باقلی را در شراب کهنه با عسل آمیخته نمایند و موم و انه بیرون کرده و زیره کوفته آرد باقلی یا
و روغن کنجد طلا سازند و گلقند اختیار نمایند و غذا نخود آب **نوع سوم** ورم سرد و صلب که در خصیه و قضیب شود از سودا مبتدأ
او صلابت و کمودت و عدم درد گی و ضماد ملین محلل از مثل بابونه و سنبل و اکلیل الملک و برگ کرنب و مغز قلم گاو و چربی مرغ و شحم
و سعد و شبت و حلبه و کوهان اشتر از مجموع بر ورم طلا سازند دیگر علاج [illegible] این اختلاج ذکر در رجال و در نساء در فم رحم
و تمدد او منی از جهت ورم گرم و انعاظ شدید و [illegible] اسطر بجاز بسیار و اگر اصحاب را عارض گردد تشنج او نفع کسیرد

بخود

و عروق سرد شود و بموت و بعضی گفته اند علاج فصد و تلیین طبیعت بچیزهای سرد مثل ترنجبین و شیرخشت و مطبوخ خیارشنبر
و طلا آس بر عصاره و ضماد از صندل و اسفیداج و گل ارمنی و افیون و گلاب و خوردن آب شعیر و شیره تخم خیار و کشنیز و اگر ورم
باقی ماند محجمه بر قضیب گذارند و زالو گذاشتن نفع دارد و دیگر عارض شود خصیه را ورم بر سبیل آنکه در نشستن بسیار باشد پیدا شود و علاج
سرد و مکیدن بچیزهای سرد و مخدر مثل افیون و بنج و آب کشنیز و زمکی و بزرگ و آب کشنیز و اسفیداج و پوست خشخاش اگر چه مفید باشد
کاهو کشنیز **فصل هشتم در درد حشفه و قضیب** این چند نوع است **نوع اول** که از سوء مزاج گرم بود علامت او
حرارت و التهاب **علاج** آب کشنیز و کاهو و کاسنی و آب عنب الثعلب و افیون و اگر درد و سوزش قوی بود گاه افیون نفع دهد
و شربتها و غذاهای سرد میل فرمایند و دیگر بسبب سردی مزاج حادث میگردد در خصیه و قضیب **علاج** چیزهای گرم مثل روغن سیر که
در وی چند بیخ سرد و فرفیون حل کرده باشند و کلقند و زنجبیل و دارچینی و غذاهای گرم دیگر از باد غلیظ این درد عارض شود علامت
او انتقال درد از موضعی بموضعی باشد **علاج** طلاهای گرم محلل مثل بابونه و اکلیل الملک بود و پیه و سداب و دهنهای گرم که در وی چند
حل کرده باشند مثل روغن یاسمین و سوسن و سداب **نوع دوم** در خصیه و قضیب که از ضربه پیدا شود **علاج** فصد و تلیین طبیعت
و طلاهای سرد و بعد از آن قابض مثل مورد و خطمی و شیاف و گرنب و عنب الثعلب **فصل نهم در ارتفاع خصیه** یعنی بالا رفتن
خصیه از جهت استیلاء برودت و ضعف غایت میگردد و بالا میرود بسوی مراق و گاه شود که بزوال می آید و صاحب درد گردد
نفاختی که حادث میگردد و تقدیر البراء گاهی بسبب خارجی میشود و گاهی در آخر امراض حاد و گیرد و علامت نزدیک موت گفته اند
و لا علاج و اما علاج احجار دهن فرفیون و مرزنجوش و بابونه و حلبه و اکلیل الملک بطلا نمایند و مداومت حمام و آبزن که در وی بابونه و
سنگان و اکلیل الملک و سوس جوشانیده باشند و ادویه جهت اینها فائده دارد **فصل دهم در دوالی** صفن و صلابت او و سفتی جلد
خصیه بود و گاهی باد و نفخ از جهت مواد غلیظ در عروق او ظاهر میشود و بیشتر این صلابت و دوالی در خصیه بسبب ضعف قضیب
حرارت و عروق زاید که مواد بدو رسد **علاج** دوالی که در باهها میشود بنا بر شد دق و ضمادهای محلل بلبن نگاهدارند **فصل
یازدهم در سترخای صفن** بسیار باشد که پوست خایه سست شود زیرا که در هر آونیزد و بوقت بول نگاهدارند باید
که ببندند و گاه باشد که آن پوست زیر با پی آمده محلل بر خاستن میکشد و درد کنند **علاج** طلاهای سرد و ضمادهای قابض
مثل مازو و آس و گلسرخ و عدس و کزمازو و گلنار و شاه بلوط **فصل دوازدهم در قروح** ذکر و خصیه و حوالی آن بیشتر این
این بجای بیشتر شود اکثر این قروح ساعیه گویند و بیشتر اوقات گرم دار عروق تر بود با چرک حبیث و دهن عفونت پیدا بود **علاج**
اگر ریشی باده بود صبر و مردار سنگ و اقلیمیای مغسول اسفیداج توتیای مغسول و مروارید و کندر سوخته و نحاس سوخته سماق و گلنار ضماد
کنند یا مرهم یا ذرور سازند و اگر در بی مانده باشد بکنند و زنگار سوخته و پوست درخت صنوبر سوخته و دیگر علاج نمایند و این مرهم فائده دارد
کندر و خون سیاوشان و صبر از هر یک نیم مثقال صبر و مردار سنگ انزروت از هر یک دو درم و دیگر اسفیداج کلرکه بود فرفیون یا حماض
سوزی مرهم سوخته و صبر و کندر و خون سیاوشان انزروت بزر کوفته بیز باشند و اگر جراحت بدانند در آن قضیب بود از تیلیل
در اول مذکور شده مرهم تر از آن نگاهدارند **فصل سیزدهم در خارش قضیب** و سبب آن ماده تیز بود که بدان
جا فرود آید **علاج** فصد باسلیق و جهت برای تنقیه باید و دوای مسهل و منع از غذاهای گرم و شور و آنچه خورده میشود

فائده دارد و طلا لب کردن روغن گل اندک با شیاف و آب کرنب تا بیند و از آب گرم بشویند بعد از آن سفیده تخم مرغ بمالند و اگر
خارش بود در داخل حجامت نمایند و زلو گذارند و بعد ازین ادویه طلا سازند با شیاف اقاقیا از هر یک دو درم نوشادر نیم درم صبر درم نیم
زعفران و انگشت بشنان برابر بجمیع نرم کوفته بر روغن گل مرهم سازند و بخورد در حمام لب که در روغن گل که در دانه انگور پخته و موم بر آن حل کرده
باشند بشویند و بعد از برآمدن حمام سفیده تخم مرغ طلا نمایند **فصل چهاردهم در شقاق قضیب علاج** مثل علاج شقاق
مقعد نمایند و از اقلیمیا و توتیا و حنا و کثیرا و الموم و روغن گل مرهم سازند و زرده تخم مرغ در روغن گل و مرداسنگ فائده دارد
فصل پانزدهم در اعوجاج قضیب سبب او غددیست که عارض میشود در قضیب را **علاج** گفته اند که لات غذای لطیف
و قضیب بچیزهای نرم کننده از چربی ها بمغز قلم گاو و موم و چربی بط دائم چرب سازند و به آبیکه در و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده
باشند گرم قضیب بشویند چند نوبت **فصل شانزدهم در ثآلیل** و بثور که بقضیب و نواحی او شود **علاج** ثآلیل جاینده
و طلا از بوره محرق و خاکستر چوب رز نمایند و سیاه دانه در سرکه بجای بی مرغ طلا نمایند و اگر نیک نشود قطع نمایند و بیرون زنگار
و زاج بپاشند **فصل هفدهم در سده** که در مجری قضیب شود از جهت بثور علامت او سوزش بول و بدشواری برون
برآمدن **علاج** فصد نمایند باسلیق و شربت بنفشه با لعاب اسپغول و شیره خرفه و خیارین تخم خربزه بشربت خشخاش و ضماد
از اسپغول و روغن بنفشه یا بادام بر قضیب گذارند و در احلیل شیاف ابیض افیونی با شیر عورت در روغن گل یا بادام حل نموده بچکانند و اگر در مجری
بول سوزش و حدت بود فصد نمایند و دیگر سده در قضیب بسبب خلطی غلیظ اگر بود علامت او دشواری بول **علاج** گفته اند که لات تیجر بیا
داده و در احلیل اینکه در و کرفس و جوانی و مرزنجوش و پودینه جوشانیده باشند در قضیب زنند و دیگر سده حشف البول اگر بود **علاج**
اگر بول نزدیک بود دانسته شود و صبر و روغن گل و سفیده را در زیر حل نموده بچکانند و سده بگشایند و اگر درد قوی بود فصد صافن نمایند
و اگر مانعی بود حجامت بفعد آرد **فصل هشتدهم در فتق** و قیله فتق علتی است معروف گاهی در جوانی بافت افتد بر تربا فرو نیا
آنرا فتق مراق گویند هر گاه پرده صفاق یعنی پوست اندرونی شکم از آن در مجری گوشهای بیرون کشاده شود و بسبب رطوبت
بسته گوشها یا حمل بار گران یا رفع صوتی یا از جای جستن یا ماده غلیظ یا ضربه و ازین کشادگی از سینه اکثر شربت یا حجامت بار دهد
بند فرود آید بکیس انثیین رسد آنرا قیله المعا گویند و اگر ماده فرود آید قیله الریح گویند و اگر آب فرود آید قیله الماء گویند
و قیله را آورده فرود بر گویند تا که ماده غلیظ فرود آید و غلیظ تر گردد آنرا فرود لحمی گویند و فتق الارنبه و فتق المراق البطن
زنان را بسیار افتد و حادث میگردد و فتق صبیان را از جهت کثرت رطوبت و این فتق و قیله انواع هست **نوع اول** قیله الامعا
علامت او آنست که اندک اندک پیدا گردد و با ستفی بجای خود رود و در خفتن به پشت تکیه نماید و چون دست برو گذارند
بسته بجا رود و قراقر در ناف و گاهی مثل درد قولنج ظاهر گردد علامت ثرب آنست که بعسره بجا رود و بی قراقر بود **علاج** برد
آنست که بتیق بجای رانند و اگر بجا نمی برد علیل را در آب گرم دارند و دست بر فتق گذارند تا بجای رود و ضماد از مصطکی و انزروت
و کندر و جوز سرو و برگ او و اقاقیا و گلنار و مر و خون سیاوشان صبر و اصل سوسن نرم کوفته بسفیده تخم ماهی پخته طلا نمایند و بر
بر موضع گذارند و محکم ببندند بر فائده و هموارش از آن بکشایند و دوا بر موضع چند روز بگذارند تا بخود باز شود و اگر بخشد چند روز است و ابه زنند
و طلا را اعاده سازند و سعد را با آب باد زدن و این ضماد جهت فتق مراق البطن و فتق ارنبه فائده دارد و جهت کی حذر نمایند از امتلا

و جماع و چیزهای بادناک و دایم بسته دارند **نوع دویم** فتق و قیله که از باد بود و علامت او آنست که بجای آن آماس نرم بود و قراقر شدید
داشته باشد **علاج** آنست که او را بسته دارند و منع از چیزهای بادناک نمایند و از هر چه که باد شکند مثل معجون کمونی و معجون
و معجون حب الغار و ماده الحیوة فائده دارد و ضماد سنبلات و فنجنکشت و اگر زیره و پودینه و مرزنجوش و شبت بمالند و روغن قسط و زنبق
و ناردین بمالند و تخم کرفس و انیسون و حب الآس و مصطکی و زعفران از هر یک دو درم هلیله کابلی و آمله از هر یک ده درم سکبینج و مقل
از هر یک پنج درم بطریق دستور حب سازند شربتی هر روز یک مثقال بود و مداومت معجون کمونی و سکنجبین بادیان و روغن سداب که چند
بیدستر حل نموده باشند بمالند و روغن بان که در وی غالیه حل ساخته باشند در احلیل چکانند و بمالند **نوع سیوم**
قیله مائیه که نازل شود و بعقب آن رطوبات علامت او آنست که انگشت بساق [illegible] و کلان شود و بول اندک [illegible] بالا [illegible] و بسته
علاج اگر بسیار بزرگ بود موضعی که نرم [illegible] داغ نمودن فائده دارد و گفته اند و اگر آب بسیار بود بنشتر بشگافند و [illegible]
بیرون آرند تا موجب غشی نشود و قوت نکشد و اگر صغیر بود ادویه که در استفراغ جهت دفع رطوبت باید استعمال نمایند مثل
کرنب و خاکستر بلوط در روغن زیت سعد و آرد جو و [illegible] طلا سازند و اگر فلفل و حب الغار و بوره در سرکه زیت طلا سازند
با شراب و سرکه باید **صفت ضماد نافع** آرد جو و سعد کوفی و گل ارمنی و زیره و برگ مورد و سرگین گوسپند کهنه [illegible]
نرم ساخته به آب مورد و سرکه طلا نمایند و اگر زیت [illegible] تا غلیظ گردد بعد از آن خاکستر چوب بلوط با [illegible]
که خمیر شود پس از آن طلا سازند و خاکستر [illegible] کرنب نفع دارد **نوع چهارم** در عروق الصفن [illegible] از زیاده غلیظ سوداوی
که نازل گردد و بخصیه علامات و غلظ و صلابت [illegible] **علاج** استفراغ [illegible] بمطبوخ افتیمون و سایر آنچه در ورم صلب از علاجات
طلا سازند و چند بیدستر و فرفیون [illegible] روغن یاسمین و بابونه [illegible] احلیل چکانند و بمالند و گلنار و برگ مورد و مازو [illegible] طلا کنند
و جوز سرو و زفت و مقل و ابهل با سرکه [illegible] حب [illegible] فتق فائده دارد و معجون کنند و ماده الحیوة اگر مداومت نمایند
در همه اقسام فتق و قیله نفع کلی دارد **باب بیست و دویم در امراض رحم و اسباب و علامات**
و علاجات آن مشتمل است بر شانزده فصل **فصل اول در عقر** یعنی بچه نا شدن و دشواری حمل و کثرت
اسقاط یعنی بچه بیفتد و ساقط گردد و این چند نوع است **نوع اول** آنکه حادث گردد دشواری حمل بسبب سوء مزاج رحم و منی و
و خون او را سرد سازد و خشک گرداند علامت او رقت طمث و قلت حمرت خون و آنکه موی در عانه و قلت حیض [illegible]
بسیار حیض [illegible] باید جهت آنکه خون منجمد [illegible] و دفع نشود **علاج** تنقیه بدن از اخلاط بلغم و ایارجات و حقنه
و معجونهای گرم مثل سکنجبین و دواء المسک و سایر [illegible] گرم که رحم را گرم سازد از زعفران و اکلیل الملک و سنبل [illegible] هندی [illegible]
با چربی مرغ و بط و چربی [illegible] از هر کدام که خواهند بموم و روغن ناردین [illegible] مرغ آمیخته فرزجه بپشم [illegible]
چون [illegible] حیض پاک شود [illegible] روز [illegible] این [illegible] بر رحم [illegible] و جوز [illegible] وقت [illegible]
[illegible] نموده [illegible] ادویه [illegible] بیخته بعد از آن [illegible] سازند [illegible] زعفران
[illegible] و سنبل و اکلیل الملک از هر یک [illegible] درم [illegible] هندی [illegible]
[illegible] میان [illegible] ساخته [illegible] حیض [illegible] بعد از آن [illegible]

باذن الله تعالی غالب آید و من بعد پنبه بان ... بردارند بحیث ... دوا المسک بعد ازان میل نمایند فرزجه که حبل با گرم سازد مشک
زنجبیل بیدستر از هر یک برابر بریشم آمیخته بردارند باری دهنده است فرزجه دیگر که معین است بر حبل جند بیدستر و سعد
قسط و مر و سرو و دو جار شیر و فلفل و مشک و زعفران و عنبر اشهب ... سازند و بردارند و فرزجه سازند و انچه یاری میدهد
جهت حبل زهره شیر یا زهره خرگوش هر کدام که باشد مقدار ربع درم بروغن ناردین یا پنیر مایه خرگوش مقدار دانگی بشربت
کنند بعد از پاک شدن از حیض بردارند و دوا ... شحم حنظل را در آب بجوشانند و قبل را بدان بشویند نفع کلی دارد و حقنه گرم
مقعد ارد و محجمه بآتش بر رحم گذارند و غذا قلیه و مطجنه که در وادویه گرم باشد و زرده تخم مرغ نیم برشت که بر تخم الجزره پاشیده
باشند نوع دویم در سوء مزاج گرم که غالب بود بر رحم و منی را فاسد سازد و بسوزد علامت او لاغری و زردی رنگ و
غلظ و سیاهی خون علاج شربت فواکه و حقنه ... ل و لیمو و شربت بنفشه و خشخاش و غذا گوشت مرغ و گوسفند جوان و قلیه که دو اسفاناخ
و فرزجه بچربی مرغ و لعابی که از ادویه مذکور بردارند نوع سوم که از جهت یبوست که غالب بود بر رحم و منی را خشک و فاسد سازد و انچه
در رحم رود محکم و غلیظ گردد علامت او لاغری زن و خشکی فرج علاج ادویه اشربه و اغذیه برطب ... نخود آب که در و اسفاناخ بود
و شیر تازه و پالوده ... شربت نیلوفر و بنفشه مداومت حمام و مالیدن روغن کدو و بادام و چربی بط و مرغ و فرزجه که از مغز ...
و مغز ساق آهو و مرغ از هر کدام ... شود و شیر عوزه و لعاب تخم ... سازند نوع چهارم که بسبب رطوبت که غالب بود بر رحم قوت ماسکه را
ضعیف سازد و در و ... سستی پیدا گردد و منی توقف ننماید و بیرون آید علامت او آنست که از رحم رطوبت دایم آید و اگر حمل گردد
ساقط شود تا سه ماه زیاده قرار نگیرد علاج تنقیه بلغم به ایارجات و استعمال غذا و ادویه گرم و فرزجه از شحم حنظل و ... زروند
و زعفران و بخور و شبت و سماق و ابریشم و عسل آمیخته بردارند و حقنه از ادویه خوشبو مثل کافور و سعتر و سنبل و سلیخه نمایند دیگر بچه
نا شدن از زیاده خلط بلغمی و صفراوی و سوداوی که در رحم حاصل شود فاسد سازد مزاج رحم و منی را علامت او بیرون آمدن
رطوبت سفید یا زرد یا تیره رنگ علاج تنقیه و تقویت رحم بشیافه یا حقنه و ضماد قابض نوع پنجم در عقر و اسقاط
بچه که حادث گردد از باد که در رحم است پس جای نگیرد در میان جنین و میان آنچه متعلق بود و پیچیدن است علامت او باد و نفخ
دایمی و اندامی یافتن از غذاهای نفاخ و اسقاط از پیش از آنکه کلان ... در وقت مجامعت او از باد که از مقعد بیرون علاج شربت
ماء الاصول و جمیع آنچه نفخ را دفع نماید مثل کلانج ... بادیان و کلقند و غیره صفت جوارش که باد را نفع نماید زرنباد
درونج جوز بوا هیل قاقله قرنفل جوانی زنجبیل تخم کرفس از هر یک یک درم زیره مدبر که بخیه ... چند بیدستر نیم درم کوفته برابر مجموع
قند آمیخته شربتی مثقال بود با آب شیر گرم نوع ششم در آنچه از فربهی زن بچه نشود علامت او نفخ و کلانی شکم زیاده
از مقدار زادی یا فتن از جهت قبض و بادی که در شکم بود و تنگی فرج و اگر حامله گردد از جهت تنگی مکان جنین چون کلان شود
بیفتد علاج بدن را لاغر سازند و فصد و استفراغ بحب اسهال مطبوخ و غیره و حقنه حاد و تقلیل غذا و اطریفل صغیر و معجون
کمونی مداومت نمایند و معجون لک را خاصیتی عجیب است در تحلیل و لاغری بدن و دیگر از جهت حرارت و از برودت و بسبب رطوبت
و از غلبه یبوست که بر مزاج منی مرد حادث شود و ازان آنکه بچه شود میگردد علاج مزاج را به اشربه و اغذیه مناسب اعتدال آرند
نوع هفتم که حبل نشود از جهت آنکه سر قضیب مایل بسوی خصیه بود و از جهت کوتاهی زیاده است پس اگر منی بیرون آید بجانب رحم نرسد

علامت او گمی حکران و بول ریست ناکردن بود و میل سوراخ قضیب اصغر بود و اگر منی بیرون آید باز می رحم باید بر رحم بنه علاج
آنست که این زنان را بخور های طیب از جهته چربی مرغ و لعاب مغز تخم کتان و غیره بپرورند تا راست شود و دیگر بسبب میل سر رحم که از تنگ
ورم یا صلابت یا چیزی مثل ثولول بر آمدن باشد و موجب سده فم رحم گردد و دفع نکند منی را از سده آن علامات اینها ظاهر است علاج
ازاله سبب آن نمایند و گاهی سر رحم از محاذات فرج میل بنماید و در شهوت منی بر جسم میرود یا آنکه فم رحم منطبق شود و علامت
او آنست که زن در وقت جماع الم یابد و دایه بشناسد مثل اورا ملمس با انگشت که از صلابت یا از امتلای عروق یا از جهته عروق
والیاف [illegible] و سیلان علاج فصد صافن و حقنه از انجیر و بابونه و حلبه و مغز تخم کاشم و تخم کتان پخته با روغن کنجد و در قبل فرزجات
از چربی مرغ و لعاب و روغن بابونه و حمولات از ورق کرنب پخته با چربی بط و مرغ و روغن کنجد و ابریشم کوفته بردارند و حمام فایده دارد
و اگر رطوبت یا غلبه باشد استفراغ بحب ایارج و دوایه باید که انگشت که بموم روغن آلوده ساخته باشد تا سر رحم را محاذی فرج
سازد و دیگر بسبب حرکت برخاستن بعد از انزال یا از جهته حرکت عنیف که از ضربه و جستن از جا منی قرار نمیگیرد و بیرون می آید
بچه نمیشود و بسبب الم نفسانی مثل غضب شدید یا اندوه یا خوف یا بجهته الم بدنی مثل تب یا جوع شدید و استفراغ خلط که بسبب
گدازش او بیرون یا ضعف در رحم میشود و موجب اسقاط میگردد و یا از کثرت جماع و بسیار بحمام در آمدن موجب گرمی آن میگردد
و جنین در حرکت می آید و می افتد علاج حفظ نمایند از این اسباب و بوئیدن گل و صندل و عنبر و بوهای خوش که رحم را [illegible] وارند
بیش از مجامعت موجب حبل شود **فصل دویم در علامات حبل و فرق** میان ذکر و انثی اما علامات حبل خشکی فرج و تنگی
و قشعریره بعد از جماع و قلت شهوت جماع و برطرف شدن حیض و سیاهی سر پستان و کدورت سپیدی چشم و غثیان و میل بچیزهای
مشکل و انگشت و غیره علامات ذکر خوبی رنگ زن و صفای [illegible] و حرکت و سرخی سر پستان و احساس حرکت جنین در جانب راست
و پستان راست کلان تر از پستان چپ بود و حدت حرکت جنین و بول رنگین بود در اکثر اوقات و برآمدن شکم و اشتهای زن بچیزهای
لطیف اما علامات انثی سماجت لون و بطوء حرکت و احساس حرکت جنین در جانب چپ و سیاهی پستان و پستان چپ کلانتر از راست
و قاروره سفید و اکثر احوال عدم برآمدن شکم و اشتهای حامله با شیاء ردیه مثل گل و غیره و اشتهای کاذب این علامات دال
زیرا که حمل انثی شده و بقراط حکیم گوید اگر شک داشته باشند که زن حامله است باید که عسل را با آب سرد آمیخته مقدار نیم قدح
در وقت خواب بدهند اگر مغص در ناف در درد شود حامله است دیگر روز فرمایند که از بخور عود یا عنبر و از چیزهای خوشبو نمایند بقمع
اگر بوی در بینی خود بیابند حامله است و اگر بوی آن نیابد حامله نیست و اگر از شیر تر دارند همین حکم دارد و از جمله حیل که خواهند
معلوم نمایند که فرزند نرینه است آنست که زراوند را بکوبند و بعسل خمیر نموده بصوف کبود بردارند و [illegible] صباح بر نهار
و تا میان روز چیزی میل ننمایند اگر در دهان خود مزه شیرین یابد پسر است و اگر مزه دهان تلخ است دختر بود و اگر در دهان [illegible]
نشود معلوم پس غیر حامله است **فصل سوم در تدبیر حبالی** یعنی زن باردار [illegible] است که منع نمایند از جستن بعد از جماع
و امتلا غضب و خوف و غم و از خوردن اشیاء [illegible] که ادرار طمث کنند و از فصد و شرب مسهل با حدت [illegible] ماه و بعد از
اگر ضرورت شود میتوانند بود و چیزهائیکه باد بشکند از جوارشات مثل کمونی و غیره و اگر حامله را غثیان بود [illegible]
شبت و تخم ترب با آب گرم [illegible] قی کردن بعد از آن اشربه [illegible] معتدل فرمایند مثل سواری اندک مقویات معده و [illegible]

بنهند مثل شربت انار و شربت انار و لیمو و آبی مشوی نیز در قطور از عود و لود و جوارش عود و مسک یا رد و تخم
و ادویه که مصر نفخ و قسط و جوز بوا و سعد و مسک و قاقله و عود هندی اجزا را برابر بگیرند لیقه با عسل سه وزن ادویه بسازند و اگر
بعد آب با سیاه ... بمقدار یک مثقال و دو مثقال اختیار نمایند و گاهی حادث شود خفقان حامله را از ضعف که در سوء مزاج
بود از خوردن آب گرم و ریاضت معتدل برطرف شود و اگر خون غلبه کند علاج نمایند بجلوس در طبیخ عدس و پوست انار ترش و گلنار و آس
و برگ مورد و جرم اینها بر خانه طلا سازند بعد از آنکه کوفته باشند و اگر خون بسیار آید قرص کهربا و سائر آنچه در افراط طمث مذکور شود
علاج نمایند و اگر فضول بالای ادرار و رحم نماید قیمولیا و گل کوفته بسرکه طلا نمایند و عفص در آب و برگ ترب حل شود و طلا سازند و صندل
و زعفران نرم کوفته آب عنب الثعلب ... نقع داده و خاکستر بردی با سرکه تیز گذارند اگر وقت ولادت نزدیک رسد فرمایند که در حمام ...
کرده کرنب و حلبه و شبت و تخم کتان جوشانیده باشند در نشیند و بر شکم و پشت روغن شبت و بابونه مالند و حقنه ... حلوا و قند
بروغن بادام فایده دارد و گفته اند حامله را در ماه نهم هر روز سه درم روغن بادام بخورانند و غذا ترش و قابض و غلیظ نخورد و
... فرزند آورد و در نهایت پاکیزگی و اگر درد زادن ظاهر گردد پشت و پهلو و عانه و ناف بروغن شبت و غیره چرب سازند
و کندش کوفته در بینی ... تا عطسه آید و شوربای مرغ فربه و چربی مرغ ... و حلبه ... بروغن بادام ...
با سعوط اختیار نمایند تا ... و یک مثقال غالیه را در شراب حل کرده و گفته اند که چهار مثقال از پوست ... نرم کوفته
... با نخود آب مسهل نمایند ولادت آسان گردد و در حال ... مقناطیس در دست چپ گرفتن و ... که مرجان است ...
زانو ... بستن بخاصیت آسانی فرزند متولد شود اما چون که در زادن جنین میت باشد کندش را کوفته با ...
تا عطسه آید و بخور ... و جاوشیر و کرنب و زهره گاو و خمیر نموده قرصها سازند و بر روی آتش نهی ... چون ...
دیگر بر روی آتش ... نهند و ... در زیر ... که سوراخ کرده باشند زن فرج خود را برابر سوراخ نهند تا دود آن بدو رسد
جنین مرده بیرون آید و دوائی دیگر قطران و عود و سداب و تخم حنظل از هر یک برابر نرم کوفته فرزجه سازند و بر دارند جنین ... اگر
دیگر وقتی که بزاید و خون روان گردد آن خون را نفاس گویند و مدت او در ذکر و انثی مختلف بود در ذکر پانزده روز یا سی روز بود و مدت
نفاس در انثی سی و چهار روز تا چهل روز بود اگر فرزند زاید و بعد از آن خون نفاس نیاید بیم است که امراض احتباس طمث شود ...
و قلیل الدم بود که ضرر نکند یا اندک ضرر کند و نخود آب ... فایده دارد و اگر بعد از ولادت درد رحم بود شربت
ماء الاصول و شوربای کشک جو ... نمایند ... شود **فصل چهارم در رجا** که عارض شود زن را احوالی
شبیه باحوال حبلی از احتباس طمث و تغیر رنگ و ... ظهور انضمام فم رحم و انتفاخ پستان و بسیار است که احساس میکنند
در شکم حرکتی مثل حرکت جنین و چون دست بر نهند بجانب راست و چپ حرکت نماید و بسیار است که تا آخر عمر بماند و علاج نمی پذیرد
و گاهی منجر گردد به استسقاء و در بعضی اوقات در وقت درد زادن ظاهر میگردد دو پاره گوشت با رطوبات و فضولات جدا میشود
یا با بسیار ... گردد یا هیچ چیز ظاهر نشود و فرق میان این علت و حبل آنست که در این علت شکم با صلابت بود و سستی ...
... حرکت او مثل حرکت جنین بلکه هر گاه دست بر شکم او نهند انتقال از موضعی بموضعی نماید بخلاف جنین که ... حرکت نماید در این علاج
نوع اول در رجائی که از اخلاط بسیار که در رحم ... شود علامات او گرمی در نواحی رحم علاج فصد باسلیق ... اگر حرارت

ابتلای خوف بود بعد از آن استفراغ بدن بحب ایارج و حب منتن و حب سکبینج چند دفعه و بخلاط الشرب ماء الاصول النضیج مینمایند
و مسهل ایارج کبار مسهل نمایند بعد از استفراغ قرص علیا شیخ که آب اسهل نفع دارد اگر وزن دو درم اسهل یا بکلقح آب او یکنقطه سپید
نمایند ساقط نماید جنین مرده را و خوردن دواء الکرکم با سکنجبین بزوری و تریاق اربعه فایده دارد دوائی که هضم اشیمه و دشواری
زائیدن را و ادرار حیض را فایده مینماید این است مر دقشه و جاوشیر از هر یک یک ماشه بر شربتی دو درم آب کرفس یا با آب بادیان بخورانند یا شبت
و مقدار دو درم زراوند مدحرج جیسیار شاد و سر حش مفرد یا مرکب کوفته بخورده و دیگر خره و قطران طلا کنند و صحبت گیرد جنین زنده
یا مرده بیرون آورد شافه جهت دشواری زادن و اخراج جنین خواه مرده و خواه زنده مرکی و جاوشیر و حلتیت از هر یک یک ماشه
بزهره گاو سرشته برده با زند و بردارند و غذا نخود آب بدهند و مثل حقنه سازند و دیگر رحا از ورم صلب که عارض بشود رحم یا فم رحم را علامات و علاج ذکر خواهد
یافت ان شاء الله تعالی **نوع دوم** رحا که از باد غلیظ که در رحم بسته شده علامات او انتفاخ و تمدد و علامت استسقاء طبلی علاج
شربت بزوری ماء الاصول بعد استعمال کاسرات نفخ از ضماد و معجون و حقنه و شافه و علاج استسقاء طبلی و قولنج ریحی و غذا نخود آب یا آب
گرم و مطبخه از گوشت مرغ یا کبوتر **فصل پنجم** در سیلان و کثرت طمث و انواع علامات آن و علاجات آن **نوع اول**
سیلان حیض که از خون بود علامت او امتلای بدن دموی باشد بدن با سیلان او قوی و رنگ بحال خود و تغیر نشوند و عارض نگردد و کسی که متغیر [illegible]
بوده باشد و خفت در بدن از سیلان طمث علاج آنست که قطع نمایند لکن وقتی که افراط و ضعف در بدن و تغیر در رنگ شود در آن حال فصد
باسلیق و اگر طبیب ماهر بود جرأت نماید اگر قوی باشد و سینه پابند دو محجمه بالش بر زیر سینه بنهند و قرص کهربا بر این موجب بسازند کتیره
و نشاسته و صمغ عربی و مغز تخم خیارین از هر یک سه درم گلنار دو درم اقاقیا و کهربا از هر یکدرم نرم کوفته با آب لسان الحمل
بسازند شربتی شقاقل [illegible] یا شربت الجبار میلیانید و بردارند این شافه که حیض را باز دارد بر این موجب سه کلنار شب یمانی زنگار
مازو کنده و اقاقیا برابر بگیرند و لب ازند و بردارند و مازو کوفته بجوشانند و لب بشم بجهه آلوده و سر پیاده آمیخته بردارند نفع دارد و غذا
آش سماق و غوره و مثل آن سازند **نوع دوم** سیلان طمث که از حدت و رقت خون بود علامات ضعف بدن و تغیر رنگ مائل بزردی
و رقت و تیزی آن [illegible] آید با حدت و سوزش رعات بدن علاج تنقیه بدن بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره جهته آنکه در این هر دو با وجود
قوت اسهال قوت قابضه هست و خون را مسدود سازند شیره خرفه و آب زرشک و رب با طباشیر و گل ارمنی و انار میخوش و آبی ترش
نفع دارد و دانه مویز کوفته پاک کند و خبث الحدید و سنگ خون طمث و خون بواسیر را قطع مینماید و اگر خون آمدن تسکین نیابد
قرص کهربا یا رب ریواج یا شربت زرشک و انار و معجون لسه مجربست و در خیته آب قابض که از کلنار و آمل و گل سرخ و سماق و پوست انار
ساخته باشند در آب دبرغانه صندل و اقاقیا و گل سرخ و سماق و پوست انار و مورد برابر کوفته گذارند و فلونیا و مورد با آب لسان
الحمل بردارند **صفت شیاف محلل** گلنار شاه بلوط مورد با آب لسان الحمل و گل مختوم شافه سازند و بردارند و حقنه از آب لسان الحمل
گل مختوم و حضض و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و خون سیاوشان و شادنج نفع کلی دارد و غذا اسماق با زرشک یا آب غوره و اگر
یا نخود آب که بگوشت مرغ یا کبک یا گوشت گوسپند نیمرغاله بریان ساخته یا کشنیز خشک اگر ضعف بود زرده تخم مرغ با سرکه جوشانیده
و از فواکه آبی و انار ترش و امثال آنه و غیر آن **نوع سیوم** در سیلان خون حیض از خلط سوداوی و صفراوی که سر ما ی رگ را کشاید علامت
هر یک آنست که زن بشب جامه بیدار دارد پس از آنکه خشک شود و رنگ آن خلط ملاحظه کنند اگر صفرا بود بمطبوخ هلیله و اگر سودا است بمطبوخ

افیون و تدبیر که مذکور شد از واضح و شیاف و حمل و غیره **نوع چهارم در سیلان طمث** که از مشارکت رحم شود علامت او آنست که بغیر
ادوار حیض بعد دخون اندک قطره قطره آید و خالی نبود از درد سر بسبب مشارکت رحم بدماغ و از الم در بعضی از احشا و تسکین الم بعد از سیلان
علاج فصد باسلیق و حجامت بر ساقها و چهار زنند که استفراغ سودا [illegible] آب پنیر فائده دارد و قرص کهربا و حب مقل [illegible] که بخیسانند
و اگر در رحم بچکانند شاید و لعاب تخم کتان و شیر گرم و روغن [illegible] زرد آلو و شفتالو که در [illegible] بوده باشند در رحم بچکانند و علامت
آنست که در وقت الم علاج نمایند و در وقت راحت علاج نمایند [illegible] بر ورکین و زیر سینه سازند دیگر سیلان طمث از قروح رحم
بشود علاج قروح نمایند دیگر بعقب ولادت بسبب طمث اگر بود علاج ادویه که در قروح و شقوق رحم نافع باشند [illegible] تسکین بدهند
و گاهی حادث میگردد سیلان طمث از جهت زایل نمودن بکارت علاج در شراب قابض نشینند با آنکه مازو و شاه بلوط و گلنار [illegible] بجوشانند
و آب آن را بردارند و بروغن زیت [illegible] با روغن گل [illegible] سازند و میل یا فتیله بر خرقه نرم پیچیده [illegible] آلوده بردارند **فصل
ششم در قروح رحم** و انواع اسباب و علامات و علاجها آن مرکبه نوع است **نوع اول** که حادث قروح رحم [illegible]
علامت او درد و بیرون آمدن خون سرخ علاج فرزجه از انزروت و کندر و خون سیاوشان و مر و شب یمانی و پوست انار و جوز سرو
آب لسان الحمل یا آب [illegible] بردارند و حقنه از این اشیا فائده دارد و اگر جراحت [illegible] شده باشد گل ارمنی و اقاقیا و مازو در فرزجه و حقنه
اضافه نمایند و قرص کهربا اختیار نمایند **نوع دوم** در قروح رحم از داخل بسبب دشواری ولادت شدت طلق گرفتن [illegible] یا جنین
میت شود علاج فرزجه که مذکور شده بردارند و انزروت و کندر و خون سیاوشان [illegible] **نوع سوم** قروح رحم که از اخلاط حاد
که موجب حرارت گردد علامت او بیرون آمدن خون سیاه بوی ناک یا درد شدید علاج تنقیه بدن و حقنه از لعاب جو و عسل و آب [illegible]
و امثال جراحت بادویه مذکوره و اگر درد شدید بود باندک افیون و زعفران با انزروت و خون سیاوشان آمیخته بردارند و انچه
درد رحم را تسکین دهد [illegible] پاره را [illegible] ببندند بجوشانند و بعسل و روغن گل ضماد نمایند و حقنه نمایند [illegible] و انگبین
و روغن گل **نوع چهارم** قروح رحم که [illegible] بوده باشد یا بثور در رحم شود علامت او درد و بیرون آمدن چیزی بسیار
شبیه بدرد و اگر مثل گوشت [illegible] دلالت میکند بر آنکه باقی مانده و اگر چرک [illegible] اندک با سوزش بیرون آید و بوی ناک نباشد
دلالت دارد بر [illegible] جراحت علاج حقنه [illegible] مذکور شده نمایند **فصل هفتم
در شقاق رحم** گاهی بسبب [illegible] از شدت درد طلق [illegible] میشود و بعد از آن
اندک اندک معلوم شود و گاهی از کثرت جماع شقاق رحم میشود علامت او آنست که بحس هر گاه [illegible] معلوم میشود و چون انگشت [illegible]
بگذارند درد زیاده میگردد علاج مرهم باسلیقون با اندک [illegible] با روغن بنفشه یا روغن [illegible] و یا روغن زیت یا روغن
سوسن [illegible] نمایند و جمیع علاج شقاق [illegible] نمایند **فصل هشتم در حکه رحم** گاهی
عارض میگردد در رحم خارشی بسبب خلط تیز صفراوی یا سوداوی یا بلغم شور یا منی حاد و در بعضی اوقات بمرتبه میرسد که قوت ساقط [illegible]
و عارض میشود [illegible] را از جماع سیر نمیشود و هر چند جماع زیاده شود شهوت او زیاده گردد و از رنگ حیض معلوم گردد که کدام
خلط غالب است علاج فصد و مسهل و در [illegible] رحم [illegible] صندل و ماسیدا فائده دارد و آب کشنیز و آب خرفه و گاهی [illegible]
و روغن بنفشه و [illegible] پوست انار [illegible] بجوشانند و [illegible] بردارند ادویه که حرارت [illegible]

لیکن

تسکین دهد چنانچه مذکور شده در کثرت شهوت مداومت نمایند **فصل نهم در بواسیر رحم** در بواسیر رحم حدوث او از اخلاط سودای میشود چنانچه در مقعده و شناختن او بدیدن و لمس معلوم است هرگاه دهان قیل بکشایند اگر در وقت هیجان بود رنگ او سرخ و با الم از جهت امتلا از خون و اگر در وقت سکون بود از وی رطوبت آید شبیه بمدی زرد و رنگ او سیاه **علاج** تنقیه بدن از خلط سودای بمطبوخ افتیمون و غذاهای مرطب از گوشت بره و بزغاله و روغن نرگس و سوسن بمالند و مرهم از قلیمیای زر و چوبه و مردار سنگ برابر بگیرند و موم و روغن زرد و آب نشقتالو بسازند و باقی علاج بواسیر مقعد نمایند و قطع بجهة بدوا یا شیاف نمایند اگر ظاهر باشد و اگر غایب بود داروهای مجفف بدو پاشند **فصل دهم در بثور و ثالیل و ناصور رحم** اما بثور تولد او از خلط سوداوی ردی یا از صفرا که مخلوط بخون بود و بیشتر در فم رحم عارض میگردد و شناختن او بدیدن و لمس و انضمام در محلی که قبل از آن کشایند فم رحم را ملاحظه نمایند معلوم میشود **علاج** فصد باسلیق اگر قوت بود و شربت تایج و سکنجبین و شیره و خرفه و کشک جو و غذا آش غوره و سماق و بثور اگر ظاهر بود مرهم اسفیداج یا مرهم از مردار سنگ و گل ارمنی و قلیمیا بگیرند و اندک کافور بروغن گل و موم بسازند در جوشش مالیده و اگر ظاهر نشود این دارو با آب لسان الحمل در روغن گل و شیر بصورت استعمال نمایند اما ثالیل شناختن او بهمان طریق شناختن بثور بود **علاج** تنقیه بدن بمطبوخ یا حب ایارج و اجتناب از غذا که از و خلط غلیظ حاصل گردد و غذاهای لطیف از گوشت بره و بزغاله و مرغ و روغن سوسن و روغن دانه شفتالو فایده دارد و داغ هم بمالند و آبی که در و بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان جوشیده باشد بشویند اما ناصور رحم اطلاق ناصور وقتی ممکن که بر جراحت مدتی گذشته باشد علامت او لزوم درد و در وقت صعود از جهت فضول که رو به عضو دارد **علاج** نمایند و استعمال ادویه منقیه و مجفف چنانچه مذکور شده و دستکاری نمایند بعد که بفرزند از لا منفصل نگردد **فصل یازدهم در سیلان رحم** و اسباب و علامات آن و علاجات آن گاهی عارض میشود عورات که از رحم ایشان رطوبات بسیار سیر و سیلان منی مثل هیجان عارض میگردد و این رطوبات در نفس رحم بلیبا شد و قلیکه قوت غاذیه ضعیف بود و این فضول که از رحم می آید بلغم و صفرا و سودا و خون میتواند بود و استدلال برنگ آنچه از رحم سیلان میکند بدین طریق نمایند که خرقه بردارند و بعد از خشک شدن خرقه معلوم میشود و علامات صاحب سیلان سقوط شهوت طعام و رنگ زرد می و ورم و نفخ در چشم **علاج** تنقیه بدن اگر خون غالب بود فصد نمایند و اگر صفرا و سودا و بلغم فاسد باشد مسهل آن دهند و بعد از آن تقویت رحم بفرزجه و حقنه که حبس سیلان نمایند از آنچه در افراط طمث مذکور شده اما سیلان منی با قسام خود مذکور خواهد شد **فصل دوازدهم در احتباس طمث** و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و آنچه این علت بدو باز میگردد و این چند نوع است **نوع اول** احتباس طمث که از قلت خون در بدن بود و علامات او نحافت بدن و ضعف و زردی رنگ و قلة الدم جوع و نفخ و استفراغ مثل سیلان خون بواسیر و رعاف **علاج** بدن را فربه سازند بغذا و خواب و راحت و حمام و آبزن و زرده تخم مرغ نیم بخته و شوربای مرغ فربه و گوشت او و گوشت گوسفند جوان **نوع دوم** احتباس طمث که از غلظ خون حادث گردد و علامت او سستی بدن و سفیدی او و کبودی رگها و کثرت بول و بلغمیت با از جهت نقصان هضم معده و گرانی خواب از علامات برودت مزاج رحم است علت کثرت خون **علاج** فصد صافن یا فصد باسلیق و حجامت ساق مثل از نوبت بدو روز خصوصاً کسی که فربه بجانی بود و استفراغ با دویه لطیف مثل ایارج و قرص مبلی که در و اسهل قوی

دو مثقال و افسنتین مثقالی جوشانیده باشند و یک مثقال مرید بن آب اگر میل نمایند فایده دارد و شربت بزوری که از تخم کرفس و
انیسون و بادیان و پودینه و شکاعی و شطرج ساخته با عسل یا قند بعد از تنقیه بدن از اخلاط غلیظ دو درم از شربت با یک مثقال سکنجبین از طمث
بیکنند و دو امی کرم با شربت سکنجبین بزوری بعد از فصد صافن ادرار حیض نماید و نیم درم جند بیدستر و دو درم پنج سوسن کبود و
با دو فاشرا آب پودینه و هفت مثقال عسل بدهد و نوبت یک نمایند ادرار حیض نماید و سعد و فوه و اسارون و سلیخه و دارچینی و افسنتین
و شکاعی و شیح خواه مفرد خواه مرکب با آب فوه یعنی احتباس و زرنباد دو مثقال بعسل نمایند ادرار حیض نماید و قرص مکی را
خاصیت درادرار حیض قوی است در ... سه نوبت گفته اند ده روز یک نوبت واقع شود و جوز و سداب از هر یک سه مثقال و لوبیا دو مثقال تخم
کرفس مثقالی و تخم ... کوفته مثقالی در آب جوشانند و آب آن را میل نمایند نفع دارد و آب نخود سیاه با زیت و طبیخ حلبه با مرزنجوش
مربی ... ادرار حیض را فایده دارد و نشستن در آب و طبیخ ادویه لطیف مثل سداب با بونه و مرزنجوش و پودینه و اکلیل و صعتر ادرار
طمث نماید و طلا از دارچینی و سنبل و سلیخه و حب بلسان و جوز بوا و ایهل و قسط از هر یک برابر کوفته بجوشانند و در خرقه از صوف
گذارند و بناف و عانه بندند و عطر این ادویه سدهٔ رحم را بگشاید چنانچه کامل و ابن ابی صادق در شرح فصول چنین گفته اند
دیگر انچه بدا ادرار طمث بنماید این طلا است که این فقیر تجربه نموده و بسیار کسان فایده یافته اند صبر زرد پانزده مثقال و سلیخه
مثقال و افسنتین دو درم همه را نرم کوفته با سی مثقال شیر تازه بجوشانند و شب بالای رحم طلا سازند و فرزجه بردارند و این حمول اصح
جند بیدستر و مر و مشک ساییده سازند و بردارند و بعضی حکما نقل کرده اند که حیض عورتی مدتی هفت سال بسته شده بود و این فرزجه
برداشت خون حیض او گشاده شد صفت آن مر و فرفیون از هر یک چهار درم و ابهل شش درم سداب ده درم مویز دانه بیرون کرده
بیست درم نرم کوفته بزهره گاو ... سازند و بردارند چند روز دیگر احتباس طمث از جهت حرارت که دهان رگهای رحم را محکم ...
علامات او التهاب و خشکی رحم علاج شیر خشت و سماق و نبات و مغز کدو و حنای ... و بادیان کوفته فرزجه سازند بعسل و زرده تخم
مرغ چند روز بردارند و شیره خرفه فایده دارد دیگر احتباس طمث بسبب رطوبت که غالب شود بر مزاج رحم و دهان عروق او بسته
شود علامات او سفیدی لون و انفاخ دست ... سرد ... علاج قرص و ادویه گرم دیگر احتباس طمث از یبوست حادث میگردد و علامات
او یبوست رحم و هزال بدن و خشکی عروق علاج چیزها که مرطب باشد علاج آنچه در عقر مذکور شده دیگر از جهت ورم رحم اگر بود ازاله
ورم نمایند و اگر از جهت قروح که مندمل شده و دهان عروق را گرفته علاج فصد و تنقیه بدن به مسهل و روغنهای محلل دیگر رتق
یعنی بر تسم قروح در جسم ... پیدا شود که مانع جماع بود و مانع طمث نیز میگردد و گاهی سفید او منی باشد تا غایتی که نزد آن بار
حیض الم شدید می یابد و تمدد عظیم علاج تجدید نمایند و شق سازند و مرهم گذارند و نگذارند که دهان او نیز دوباره بسته شود
نوع سیوم در احتباس طمث که حادث گردد از افراط سمن و تازگی و مسامات او را تنگ سازد و بهر احت علاج فصد و لاغر
ساختن و شربت که ادرار نماید و قرص ... و ریاضت اختیار نمایند و حرکت پیش از طعام و حمام بر ناهار رود و مداومت اطریفل صغیر و
معجون کموفی و کلقند به بادیان روح ساخته باشند فایده دارد بدن را نحیف سازد و غذا نخود آب و در رحم روغن بان
و قطران چکانند و از آنچه خون حیض را روان سازد بخور حنظل تنها و جاوشیر و حلتیت و سکبینج است و درین علت چیز
گرم استعمال نمایند مگر علامات حرارت ... باشد و اگر تب بود و علامات حرارت و دردسر و غثیان و تلخی دهان الت ... از چیزهای

گرم

گرم احتراز نمایند اگر حرارت بود آش سماق و غوره مناسبست و دیگر از جهت سیلان رحم و سیلان رطوبت اگر در آخر حبس طمث شود علاج او آن
که در فصل حبس طمث مذکور شده اما آنچه از سبب احتباس حیض طمث امراض و علت ظاهر شود هر گاه منقطع نیاید اختناق رحم و اورام رحم و اورام احشا
و امراض معده از سوء هضم و سقوط شهوت و غثیان و تشنگی و گزیدن معده و بعضی از امراض دماغ مثل صرع و صداع و مالیخولیا و فالج و امراض صدر
مثل سعال و ضیق النفس و امراض گرده و امراض کبد و استسقاء و درد پشت و عرق محرقه و حمیات محرقه و درد چشم **فصل سیزدهم در نتوء**
رحم و این چند نوع است **نوع اول** در نتوء رحم که حادث گردد از دو سبب خارج از جهت گرفتن و مرده بچه بیرون کشیدن بغیر حکمت و افتادن
عورت بر موضعی از سقوط قوت یا از جهت فرح شدید و عارض میگردد یا استرخاء در عضلات رحمیه علامت آنست که عارض میگردد مر این مرض
عورت را درد شدید در عانه و مقعد و چهار بند و پشت و گزاردن [illegible] که مخفی و پوشیده است بر جبال اطبا فرق میان نتوء رحم
و فرق میان [illegible] آنست که [illegible] رحم [illegible] بود **علاج** تنقیه بدن نموده اولا از ثقل و حقنه و ادرار بول نمایند تا غایتی که
پاک شود و در رحم روغن زنبق و یا گل که در و غالیه حل کرده باشند چکانند بعد از آن رحم را بر موضع او برند و لفافه که از ابریشم بود که
در آب و شراب کهنه مازو و اقاقیا و مازو و خرنوب جوشانیده باشند و ضماد بر عانه و نواحی فرج از ادویه قابضه کنند و بوهای خوش
در پیش بینی دارند و اگر عارض گردد این بعورت و حکه رحم با بابونه و پوست نار کوفته مثل غبار مالند **نوع دوم** که حادث گردد از نتوء
رحم از رطوبت بلغم لزج علامت او بیرون آمدن رطوبت از رحم [illegible] **علاج** تنقیه بحب ایارج که مقوی به ترید بود و فرزجه از
فوفل و مازو و اقاقیا و گلنار و ترمس سوده به پشم که بشراب آلوده ساخته باشند چند روز بر دارند که تا رحم بمحل آید و بجای خود
السلام **فصل چهاردهم در اورام رحم** و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن **نوع اول** در ورم گرم که حادث گردد
بسبب ضربه یا سقطه که بر رحم رسیده باشد یا اسقاط جنین میت یا دشواری ولادت یا احتباس طمث یا نفاس یا کثرت جماع
علامت او حمی حرارت و ورم و تب تیز مثل برسام و درد سر و سواد لسان و درد معده و غثیان و فواق و ضعف هضم و قلت شهوت
و وجع و درد رحم بسبب مشارکت و درد حقو بعد از آن منتشر در تمام بدن و در پشت و در تهیگاه و چهار بند و کشاله ران و نفخ و عانه
و بدشواری بول و براز بیرون آمدن و تواتر نبض و نفس و غشی و عرق اطراف و اگر ورم در قعر رحم بود درد و ضربان در ناف بود
اگر در فم رحم بود درد در عانه بیشتر باشد **علاج** اول قی نمایند اگر ممکن بود پس از آن فصد باسلیق و فصد صافن فائده دارد
و آب شعیر با روغن بادام و قند و آب انار میخوش و شیر خرفه و شربت بنفشه با لعاب تخم آبی و اسپغول و آب جو و امثال آن
بود ملاحظه نمایند و اگر طبیعت قبض بود بلبلاب از بنفشه دو مثقال و سپستان سی عدد و عناب بیست عدد و آلو بخارا سی عدد
بجوشانند و در آن شیر خشت پانزده مثقال و مغز فلوس هفت مثقال حل نموده و روغن بادام [illegible] مثقال اضافه نموده
میل نمایند یا مغز فلوس با شربت بنفشه یا در آب کاسنی و عنب الثعلب فائده دارد و در رحم را با لعاب اسپغول و آب حی العالم
یا روغن بنفشه و آب لسان الحمل حقنه سازند و اگر حرارت غالب بود اندک کافور اضافه نمایند و بر ناف و چهار بند و مثانه و تهیگاه
از صندلین و مامیثا و طحلب و گل ارمنی طلا نمایند و ضماد و بر عانه از آرد جو و باقلی از هر یک پانزده مثقال گل خیرو و بنفشه از هر یک
چهار مثقال به آب کشنیز و کاسنی بسازند و سزاوار آنست که با رادع محلل آمیخته نمایند تا ورم صلب نشود و در ابتداء در آب [illegible]
یا ورد و در آخر بعد از آن در آب گرم محلل تنها و اگر تحلیل نیابد علامت آنست که ورم شدید و اعراض حدوث جبهات و فی الف

و قشعریره و خلیدن و مناسب این محل حقنه که از لعاب حلبه و تخم کتان و خیره ساخته باشند نیم گرم نمایند و ضماد و منضج از تخم کتان و آرد جو
و تخم مرو و بنفشه و آرد باقلی و امثال این ادویه را کوفته با آبی که در وی انجیر جوشانیده باشند و از روغن گل از ناف تا عانه طلا نمایند و در آب گرم نشستن
فائده دارد و استعمال حمول از علک البطم و مازو و زوفا در روغن زرد گنجه گاو و چربی بط و تخم مرغ و کسن از مجموع یا بعضی نماید اگر
ورم نزدیک بود منفجر گردد تدبیر انفجار نمایند و اگر دور بود علاج تحلیل نمایند در درست که امراض مادام که تحلیل بنا باشد
تعجیل نمایند از جهت آنکه این عضو با اعضای رئیسه مثل دماغ مشارکت است و اگر منفجر شود و زرد آب از آن شود به آب عسل حقنه
نمایند و شیره تخم خیارین و شربت نیلوفر اورا بدهند و اگر زرد آب و چرک به سوی روده روان گردد حقنه از لعابها
نمایند تا هیچ حادثه نگردد **نوع دوم** اورام رحم که از بلغم بود صلابت و ثقل و درد در نواحی عانه **علاج** قی نمایند اول علاج ورم
سرد که در مثانه گفته شد نمایند **نوع سوم** ورم صلب که از اخلاط سوداوی در رحم شود و میل رحم بجانب شود و این ورم به سرطان باز
میگردد و اگر علاج نمایند عارض میگردد استسقا علامات او صلابت و تمدد و ثقل و احتباس بول و اضطراب حرکت و ضعف و کاهلی
از حرکت و اندک درد **علاج** در ابتدا فصد باسلیق و مسهل سودا بر وفق با آب پنیر و شربت افتیمون و گلقند و شربت سکنجبین بزوری و روغن
شبت و بابونه که در چربی بط و مسکه که از شیر میش گرفته باشند به هم آمیخته نمایند و مقل در روغن حل نمایند و مرهم داخلیون مخلوط نمایند یا بابونه
بهم خلط نموده بر عانه گذارند و پشم پاره به دوا آلوده بردارند آبی که در وی اکلیل و بنفشه و حلبه جوشانیده باشند در ابتدا بر عانه ضماد
نمایند و در عانه لعاب حلبه و لعاب تخم کتان به روغن کنجد آمیخته بمالند و غذا نخود آب سازند **نوع چهارم** سرطان رحم اکثر حادث
میگردد سرطان در رحم بعقب ورم گرم وقتی که تحلیل نیابد و سر زند به علامات او صلابت و حرارت و نه یافتن و خلیدن شدید و درد
در حجاب سینه و لب که عارض میشود و درد چشم و درد شقیقه و لاغری در ساقها و ورم در پشت پا و در شکم مثل استسقا و گاهی منتج
میگردد به استسقا و ورم سرطان ظاهر میگردد و رگها برآمده و رنگ مائل کبودی با صلابت و گاهی سرطان با حرارت میشود و علامات او
درد شدید در عانه و کشن ران و زیر شکم و پشت بسیار است که از او رطوبات بدبوناک مائل به بیاض یا سواد یا سرخ میرود و لا
مداوا آنست که مداوا مسکن به لعابات بارده در وقت شدت درد و حرارت نمایند و در وقت تسکین درد با اشیائی که تحلیل و مدمل
روغن بادام و لطیف داخلیون و مقل و ضماد گرم بر وفق مثل طبیخ حلبه و برگ کرنب و تخم کتان و بابونه و فصد باسلیق و مسهل سودا
و ترطیب مزاج و اگر حرارت بود علاج حرارت و در آبزن که در وی گل نیلوفر و بنفشه و کرنب و تخم کتان جوشانیده باشند و جهت تسکین
درد حقنه از شیاف ابیض و افیون و اندک زعفران به شیر عورت سوده نمایند و منع از غذا که مولد سودا بود نمایند و غذا قلیه اسفاناخ
و مرغ و فتق سازند و بهترین اشیا علاج سرطان سرب سوده با گشنیز یا آب کاسنی یا آب کاهو مالیدن است و حقنه نمودن رحم را
فائده دارد و مرهم این جماعت بسیار دارد در این مرض از ادویه بارد خشخاش و کشنیز تر و عنب الثعلب و سفیده تخم مرغ در روغن گل و سبوس
حلا کرده نفع تمام دارد و اگر ضماد سازند و حقنه نمایند لسان الحمل و شیر عورت و روغن گل رحم را و شربت از انجبار ده عدد و عناب
سپستان از هر یک و مغز فلوس خیار شنبر هشت مثقال و روغن بادام در هم اختیار نمایند و اگر خون بسیار رود و آب لحیة التیس و گل ارمنی
و سفیده و آب لسان الحمل نمایند **فصل پانزدهم در اختناق رحم** این علتی است که عارض میگردد به دوره نوبت
و شبیه به صرع بود و فرق آنست که صاحب آن چون به هوش آید از اکثر از آنچه گذشته بود حکایت نماید و میان رحم و دماغ و دل

مشارکت

مشارکت قولیت بعروق صفاریه و حجاب که بسبب آن مریض را عارض میگردد که ضیق نفس و غشی و صرع و خفقان هم بسبب آن نفس
منقطع شود و هلاک گردد و علامت او آنست که هرگاه نوبت نزدیک آید اختلال ذهن و فکر فاسد و رای خطا و دوار و سدر و خفقان
و تاریکی چشم و درکب دهان و بینی و حرکات مضطرب بسیار ارادی و اختلاط ذهن و حادث شدن غشی و باطل شدن حس و حرکت
و منقطع شدن آواز صوت و اگر خطاب کنند فهم نکنند بدانچه خطاب کرده اند و از دهان کف روان نشود چنانچه در صرع و جریان ساکن شود آواز نکنند و نفس
نزنند و این علت دو نوع است نوع اول اختناق رحم که حادث گردد از کثرت منی که پراکنده شده در اوعیه و تحلیل گشته کیفیت سمی
و بخار بدماغ و بدل و دماغ برسد علامت او آنکه چند گاه از شوهر جدا شده باشد مدت طویل و آمدن رطوبت از رحم در حالت حرکت علت و خفت
یا بعد از خروج رطوبت و اگر قابله رحم زن را بمالد تا رطوبت بیرون آید فایده کلی دهد علاج در وقت نوبت باید که حدوث
این علت پایها را محکم ببندند و کف پایها را محکم بمالند بنمک و نمک آب گرم یا در طبیخ بابونه و مجمره بر ناف و زانوها و ساقها کنند
و در گوشها فریاد با واز بلند نمایند و دایه فم رحم او را با انگشت که بروغن زنبق یا بان یا روغن بادام و کحل که در وی عنبر و مشک حل
نموده باشند بمالد و عطسه بدهند نمایند تا منی تحلیل یابد و رطوبت بیرون آید و بخور نمایند رحم را ببوهای خوش مثل عنبر و مشک و عبیر و بوهای
مستکره بینی بلینی دارند مثل جند بیدستر و کندس و نفط و حجامت و شیر و سوختن مقل یا کوگرد یا پشم تا تحلیل یابد و بخارات بسر در غلبت
نماید آنچه نازل میشود برحم بجهت آنکه از شان رحم است که از چیزهای بدبوی گریزد و مشتاق اشیای خوشبو بود و ازین سبب مالیدن
روغنهای گرم که در وی عنبر و مشک حل کرده باشند فایده دارد و دایه را امر بایند تا اندکی از فلفل و عاقرقرحا بروغن حب الغار
انگشت خود آلوده در رحم بمالد تا اسیل السفل نماید و خلاص شود از این جهت دیگر بعد از نوبت اگر ماده غلیظ بود علامت آنست که زیرا
حرکات ثقیل و خواب غالب گاهی نسیان و نسیان علاج تنقیه بدن بحبوب یا رجات کبار و حب ایارج و حب منتن و ایارج لوغاذیا
و ایارج روفس و امثال اینها در هر هفته یکبار مناسب است و معجون نجاح در هر ده روز مسهل نمایند و بعد از استفراغ معجون کمونی و
مثرودیطوس و معجون نیاد و دواء الکرکم و نوش دارو و در طبیخ افتیمون و غاریقون مقدار درمی بانیم درم بدواء المسک بالعسل
اختیار نمایند و حمام فایده دارد و در گوگرد آب را ایشند و بعد از تنقیه روغن کنجد و روغن بید انجیر بمار الاصول بر سبیل حقنه
پنج کرفس و پوست بیخ کبر و بادیان از هر یک دو مثقال از حزو انیسون مصطگی از هر یک مثقال تخم حلبه و خشک و بادیان نیم کوفته
از هر یک مثقال بجوشانند و شصت مثقال قند بقوام آورده بهفت روز اختیار نمایند و گلقند سه مثقال تا پنج مثقال نمایند فایده دارد
و اگر حرارت بود با اختناق رحم علامت او احساس بحرارت قوی که مرتفع میشود از رحم بسر و سرخی و سرخی رخسار و درد و غثیان و گاهی تب
علاج فصد باسلیق یا حجامت بر ساق و بعد از آن اسهال بطبیخ افتیمون و قی بشربت در وقتی که طعام بسیار خورده باشند و در وقت
نوبت و کافور و صندل و نیلوفر بو نمایند که بهوش آید و اشیا بارده که مقلل منی و کاسر شهوت بود مثل شربت نیلوفر و شیره خرفه
که حرارت بود و غذا اقلیه اسفاناخ و کدو و اگر سازند و اگر برودت غالب بود غذا گوشت کباب عصافیر و زیره و دار چینی سازند
نوع دوم اختناق رحم که حادث گردد از احتباس طمث مدة طویل چرا که بطول زمان عارض شود و آنچه عارض میشود از منی علامت او
تغیر لون و بول و سیل هر دو سواد و انقطاع حیض علامت او است علاج فصد و مسهل یا دویه که ادرار طمث نماید مثل
سکنجبین بزوری و سکنجبین بیاده یا سیداب سکنجبین و شیره تخم خیارین و اگر این علت از عدم ادرار طمث شود فصد و اسهال مناسب [illegible]

غذاهای لطیف و روغنها مالند و السلام است **فصل شانزدهم** در نفخ رحم سبب آن سوء مزاج سرد باشد و شوارهای(؟) بد
چیزهای سرد که رحم را سرد کند و ماده باد باشد و نفخ رحم یا در لیفها و غیره در آید و باد با چنان غلبه کند که صلابت و درد آن بر شکمها و بطن
و ناف بر آید و حالتی مثل استسقای طبلی پدید آید و باشد که از جایی بجایی بگردد و قراقر و ضربان کند و باشد که تا آخر در نفخ رحم بماند
و علاج نپذیرد **علاج** اندران گرم کرده و معجون زاد الحیوة و کمونی و سنجرینا و ماء الاصول بپرورد یا ایارج فیقرا و شراب کهنه گفته اند اندکی با شراب
تخم کرفس و انیسون و بادیان و روغن سداب یا قسط در حمام مالند و حقنه نمایند و فرزجه بردارند و کمادات که بادها را پراکنده سازد

باب بیست و سوم در امراض ثدی مشتمل بر چند فصل فصل اول در اورام پستان که گاهی حادث شود و

انواع اورام مثل آنچه حادث شود در سائر اعضا و مذکور خواهد شد و ورم پستان بسبب بسته شدن شیر می‌باشد و این بر انواع است
نوع اول در ورم گرم ثدی علامت او انتفاخ و صلابت و درد و حرارت و رنگ سرخ شود و تب **علاج** ضماد کنند با اسفنج یا به پنبه که به سرکه آمیخته باشند
شیر گرم گذارند یا آب با سرکه اندکی ممزوج کرده شیر گرم فائده دارد و اگر حرارت بسیار بود آرد جو و آرد باقلی بسفیده تخم مرغ یا زرده
با آب حی العالم یا آب کشنیز یا آب خرفه طلا سازند و موم روغن از روغن بنفشه یا بادام و موم با آب کشنیز آمیخته بمالند و اسفیوس و خمیر
و آب آمیخته طلا سازند و سرطان که کنکاس میگویند و خراطین یعنی کرم سرخ که در کناره جویها می‌باشد سرد و آن را نرم کوفته بر پستان
بستن فائده دارد و نان جواری با آب عنب الثعلب و روغن گل طلا نمایند و اگر التهاب نباشد تخم کتان نرم کوفته با سرکه آمیخته گذارند
و اگر حرارت تسکین یابد بروغن گل و موم طلا نمایند و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک نرم کوفته بدین موم روغن جهت تحلیل مخلوط سازند
و اگر مایل بصلابت شود آرد باقلی و اکلیل بروغن کنجد گذارند و آب یا حبین گرم بر و بریزند و اگر در یک جا جمع شود تخم حلبه و کتان و خیرو
و آرد جو و روغن و لعابها گرم کرده بر آن نهند و اگر پخته شود و شکافته شود و بشکافند و روغن مسکه و مرهم اسفیداج و اگر ورم حادث شود
دانه مویز نرم کوفته با مغز قلم گاو و آب عنب و آب برگ سرو آمیخته طلا سازند **نوع دوم** ورم سرد که حادث شود و از جهت بسته
شدن شیر در پستان باشد علامت او علامت ورم گرم در پستان **علاج** آبی که در او بابونه و شبت و تمام بنفشه جوشانیده باشند
گرم بر پستان ریزند و روغن نرگس و روغن قسط یا از روغن خیری و موم مرهم ساخته آن مرهم را بمالند و اگر بوره خشک اضافه
نمایند شاید و زیره کوفته با سرکه و شمع طلا سازند و نان پسیده و آرد باقلی و آرد حلبه و گل خیرو و تخم کتان و برگ کرنب کوفته مجموع
طلا نمایند و اگر خون منعقد شود در سینه آرد باقلی و عسل تحلیل دهند و با آب گرم که در او تخم کتان جوشانیده باشند پستان را بشویند
و طفل را از شیر خوردن اگر ممکن بود منع نمایند تا بسبب خوردن شیر جذب ماده زیاده نشود و آنچه غدد و صلابت پستان را فائده دارد آرد
در روغن بنفشه و زرده تخم مرغ بهم آمیخته طلا نمایند و بر روی آن روغن کنجد و سرکه اندکی و بوره و سداب نرم کوفته مجموع گذارند بر ورم
سینه را فائده دهد **فصل دوم در قلت شیر** و اسباب و علامات و علاجات آن و این چند نوع است **نوع اول** قلت شیر که بسبب
کمی خون واقع شود علامت او قلت چیزها که از و خون متولد شود و کم شدن یا سوء مزاج بدن یا پستان **علاج** اگر بسبب کمی
خون بود غذاهای لطیف که از و خون متولد شود و اگر از سوء مزاج بدن یا پستان جهت تبدیل نمایند و اگر مزاج سرد بود شیر گاو و بز دهند و
اندکی تخم شبت و نخود و آب اسفناج که از آرد نخود و گندم و حلبه و شیر که در او بادیان و گوشت مرغ فربه و زردک و شلغم باشد
و زرده تخم مرغ نیم برشت و کباب و آب بادیان و در زیادتی شیر خاصیتی تمام است و شربت ماء الاصول شیر را زیاد کند و نفخ و باد که در

فصل لیو و سکنجبین سپید و صفت آن پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ کبر از هر یک ده مثقال قند
هفتاد و بادیان و افسنتین و تخم کاسنی نیم کوفته و تخم خیار از هر یک ده مثقال پرسیاوشان و کلیسچ و انگور شفا از هر یک شش مثقال
قند هفتاد و مثقال بجوشانند و صاف نموده بقند قوام آورده شیر و هند را اگر یکساله بود او را نیز دهند دیگر ادویه مفرد که شیر را
زیاده میکنند تخم کرفس و بیخ رازیانه و جوانی و تخم شبت و بادیان و انیسون مفرد یا مرکب نرم کوفته بعسل امیزند و ادویه که
منی را زیاده میکنند شیر را هم زیاده مینماید و در غذا اگر از گوشت گوسفند بود در وی سیب و بادیان اندازند و از آرد جو و شیر و مغز
تخم خیارین و خرفه و تخم خشخاش و کنجد مقشر و قند غذا سازند و گوشت مرغ و ماهی که در آب شیرین بود که او را رضراجی گویند و سبزی
و ترنگبین که بقوام آورده باشند با شیر مستعمل نمایند در زیادتی شیر فایده دارد نوع دوم کمی شیر که از فساد خون حادث گردد به سبب زیادتی
یکی از اخلاط ثلاثه علامت صفرا زردی رنگ شیر و رقت آن و حرارت و حدة علاج تنقیه بدن بخیار شنبر و شربت سکنجبین و لیمو و نارنج
و شیر خشت و آب انار و رب انار و آش سماق و غوره علامت بلغم سده و بیاض شیر و میل او بجمودت و غیره علاج تنقیه بدن از بلغم و شربت سکنجبین
بزوری و قی بعد از خوردن طعام با سیب و عسل و غذا نخود آب که در آن دارچینی بود و دوا بجامه نباید داد علامت سودا کمی دسومت و تیرگی رنگ
و غلظ و قلت او علاج تنقیه بدن از سودا او بتبدیل تریه و اغذیه رطب مایل بحرارت شوربا و چرب از گوشت مرغ و گوسفند جوان
باشد فصل سیوم در بسیاری شیر و حفظ پستان از آنکه بزرگ نشود علاج آنست که آرد باقلی و آرد حلبه بگلاب و روغن
گل ضماد کنند بسرکه و روغن گل بر پستان مالند و غذا آنکه خون کم شود مثل آش سماق و غوره و آب لیمو و غیره و از ترشیها و طلا از گل ارمنی
و عدس و سرکه و گلاب و خوردن زیره و سداب مفرد یا مرکب و با نخود و عدس ... باید تا شیر و منی کم کنند دیگر آنچه پستانها را
از کلان شدن باز میدارد اسفیداج و گل سرشو از هر یک ده مثقال شوکران ده درم افیون نیم درم اقاقیا سه مثقال پوست انار
پنج مثقال عدس سوخته پنج مثقال شب یمانی ... همه را نرم کوفته با آب لسان الحمل بر پستان گذارند چند کرت
باب بیست و چهارم در امراض صفاق مشتمل بر دو فصل فصل اول در فتق و این الحلال برده ایست از جای خود منبسط از
شق شدن و حدوث این علت از حرکت مفرط مثل دویدن و فریاد زدن خصوصا بعقب طعام یا چیزی گران برداشتن یا ضربه بر
شکم رسیدن بحیثیتی که در امعا واقع شود علامت او آنست که در وقت حرکت ظاهر گردد و در وقت نگاه داشتن بعضی
و چون به پشت تکیه کنند واجب شود و اگر دست بر او گذارند ناپدید گردد و این ... که ظهور فتق در دست یکی صفاق
داخل و دیگری مراق ... گفته اند مگر که حادث گردد در کودک که نادر علاج می پذیرد و باید که ترک ... نمایند تا زیاده نشود
و چیزهای بادناک و حرکات قوی خصوصا بعقب طعام جماع نیز ضرر دارد و از میوه ها حذر نمایند و در حمام بسیار توقف ننمایند
و معجون کمونی و شربت بزوری و معجون حب الغار نفع دارد و مداومت بر تسکین او نیز فایده نماید و ضماد از صمغ عربی و اقاقیا
و ... و اشق و تخم گل و کندر و جوز سرو از هر یک پنج درم همه را نرم کوفته بر پشم و سریشم ماهی طلا نمایند و محکم بندند بر فاده که ...
او محکم شود فصل دویم در بیرون آمدن ناف و این چند نوع است نوع اول که حادث گردد از گشاده شدن صفاق
یعنی پرده که موضع ناف است و خروج ثرب و روده علامت او آنست که رنگ او برنگ بدن بود و چون دست بر و نهند بجای
شود و در ... باشند و جماع زیاده ... اگر ثرب یعنی پرده که بیرون آید ... روده بود ... ملینه

برود بجای بود علاج آنست که مازو و کزمازو و اقاقیا و شاه بلوط و گلنار و تخم ارجه از هر یکی برابر گیرند و سرشیر و سرکه خمیر نموده
بر ناف گذارند خصوصا اگر طفل بود فایده کلی دارد دیگر از رطوبت بلغمی حادث میشود نتو ناف علامت او آنست که هرگاه دست براو
گذارند بجای خود فرو رود رنگ او برنگ بدن بود علاج فتیله الا نمایند دیگر حادث میگردد آمدن ناف از ریاح و علامت او آنست
که ملمس او نرم بود و هم رنگ بدن علاج شربت بزوری و طلا از برگ کرنب پخته سازند دیگر بیرون آمدن ناف از جهت پاره شدن رگی از
جای رفتن شریان که در موضع او است چون از او بیرون آید در زیر جلد ورم که نام میگذارند انورسما علامت او آنست که رنگ موضع
سیاه او منفس یا سیاه بود اگر از گوشت رسته صلب بود و زیاده و کم نشود علاج این هر دو نوع قطع نمایند و بدوزند اما خطر کلی دارد و باید
که ترک آن نمایند و طلا از مغز ساق گاو و موم سفید و روغن گل و پیه بط سازند و این طلا نیز فایده دارد و موی دانه بیرون کرده و پیکر او
برگرد باقلی و روغن گل بر زرده تخم مرغ بسازند و بر ناف گذارند و دایم روغنهای محلل نمایند باب بست و پنجم در حدبه و ریاح افرسه
و درد پشت و مفاصل و نقرس و عرق النسا و داء الفیل و درد عقب مشتمل است بر چند فصل فصل اول در حدبه و ریاح افرسه و انواع و
اسباب و علامات و علاجات حدبه زوال فقار بود به پیش و پس و بسیار است که زوال فقار یکی از جانبین میشود و آنرا التوا گویند نوع اول ورم
گرم که حادث گردد در عضله که در پهلو فقار که هر پشت یا سینه بود و او را از موضع او زایل کند علامت او درد و ثقل و عظم نبض و شدت
در حرارت و لزوم تب علاج بعد از گذاشتن تب تهید و گرانی در پشت و علاج فصد باسلیق و ضماد قوی که از لعاب حلبه و تخم کتان و
چربی مرغ و بط و قلم کاه و بنفشه و گل خیری و روغن قسط و سوسن و بابونه بمالند و مغز فلوس هفت مثقال بروغن بادام و رم میلمایند نوع
دوم ریاح افرسه که حادث میگردد از باد غلیظ که در زیر فقار بسته شده و او را از موضع او زایل ساخته علامت حدوث او درد
پشت بی تب و زیادتی درد گاهی و نقصان او در آخر علاجات روغن بید انجیر مثقالی یا هفت مثقال شربت بار الاصول و شربت
بزوری فایده دارد و گلقند که در و مصطکی و انیسون بود و بزور که باد دفع نمایند و اگر تسکین نیابد حب سکبینج یا حب سورنجان
و یا حب منتن و یاد ایام راحت سکنجبین بزوری باب گرم و ضماد قوی که باد را پراکنده سازد و از میعه و قسط و قصب الزریره و اکلیل
و فرفیون بعسل یا باب سداب و دیان و سداب و روغن بابونه یا ناردین گذارند و آبی که در و مرزنجوش و نمام و قیسوم و بابونه جوشانیده
باشند بر موضع الم ریزند محجمه بر آن موضع فایده دارد صفت معجون نافع وجع و ناردین و اسارون و دارچینی از هر یک
پنجم درم و ده درم زرنباد و درونج از هر یک سه درم تخم کرفس و حرمل از هر یکی دو درم باسه وزن آن عسل بسازند شربتی درم
باب گرم ضماد قوی بید و مازو و شاه بلوط از هر یک دو مثقال فرفیون دو درم و نیم روغن ناردین بقدر حاجت غذا گوشت بریان کرده
سازند نوع سیوم ریاح افرسه که از خلط غلیظ لزج شود علامت او سفیدی رنگ و سردی ملمس و درد اندک علاج روا عینا
گرم و ضماد از مازو و شاه بلوط و کندر و اقاقیا و جوز سرو و گلنار و گل سرخ داشته و روغن سداب و عاقرقرحا فایده دارد نوع
چهارم حدبه و ریاح افرسه که حادث گردد از ضربه یا سقطه علاج بردن فقار بموضع بموضع مالیدن بدست و کشیدن بحجامه
یا محجمه یا تنش گذارند و طلا که خون ابدان موضع کنند از رقت و مقل و اندک عاقرقرحا و ضماد قابض چنانچه مذکور شده دیگر بسبب
تشنج رباطات فقار حادث میشود و این اندک است و یا خطر بود علاج تشنج نمایند و روغن سداب عاقرقرحا نمایند فصل
دوم در درد پشت و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و این انواع است نوع اول درد پشت که از سوء مزاج

بارد شود وعلامت او درد با ثقل واحساس بسردي ونفع از چیزها گرم وسکون درد از حرکت ورفتن ومالیدن علاج شربت
ماء الاصول وگلقند وروغن بیدانجیر بشربت بزوري ولسنجبین وتریاق اربعه ومثرودیطوس از هر یک نیم مثقالی تا دو مثقال
بود ودر پشت روغن سداب وقسط وفرفیون وبابونه بمالند وغذا نخوداب مطبخه سازند وادویه گرم در غذا فایده دارد **نوع**
دوم درد پشت که از خلط خام که در فقرات ظهور بود علامت او ثقل وبرد محسوس وانتفاخ از حرکت وریاضت درد اندک
بود وبعد از آن قوی گردد واین درد دیر ماند علاج قي ونضج ماده بماء الاصول یا روغن بیدانجیر ونخوداب در ترویح وزیره وعسل
باشد بعد نضج مسهل بدهد ودر یک هفته دوبار ازل نماید وبعد از نضج حب سورنجان وحب منتن وایارج حب فایده دارد وحلبه وحب الرشاد وتخم
کرفس وجوانی وزنجبیل از هر یک ابر سکنج مقدار مجموع شربتي هر روز دو درم بماء الاصول صفه شیافي که بردارند ونفع تمام دارد
سکبینج وجاوشیر ومقل واشق وزنجبیل وسورنجان وشقاقل وتخم حنظل وتخم کرفس وانیسون وبادیان ونمک هندي واسفردته
جندبیدستر وزرنباد وقسط وسعد وماهي زهره وورق سداب اجزا برابر بگیرند ونرم کوفته شیافه سازند وموضع درد بروغن فرفیون
وقسط وسداب وبابونه بمالند وگوشت ملاحظه نمایند واگر ضرورت شود گوشت طیور چینی بره وگوشت خرگوش ومداومت درین
علت ومعالجه تقلیل از غذا بود **نوع سوم** درد پشت که از تعب وماندگی حادث گردد علاج راحت وحمام وروغن خیري وبادام هم
آمیخته بمالند ویا روغن شبت وبابونه وغذا لطیف دیگر از کثرت جماع درد پشت بشود علاج ترک جماع وراحت وحمام باب
شیرین وروغنها که مذکور شد وغذا ماء اللحم وزرده تخم مرغ دیگر از ضعف گرده درد پشت بشود علامت آنست که درد چهار سند
وضعف جماع بود علاج ضعف گرده نمایند **نوع چهارم** درد پشت که از امتلاء عروق که موضع بر او سنت تمدد او بسبب
خون بود علامت او درد با ضربان وحرارت در درازي پشت وزیاده شدن او بواسطه حرکت وسایر علامات امتلاء خون
علاج فصد باسلیق یا مابض در ابتدا وشیره خرفه وتخم خیارین بشربت سکنجبین وآب انارین وشربت لیمو وآب کشک جو وبر موضع
بصندل وگلاب وروغن گل با اندک سرکه بمالند ودر آب سرد درآیند وبر پشت ریزند ودر موضع سرد وهواء معتدل خواب روند
غذا آش سماق وغوره سازند دیگر درد پشت از ریاح حادث بشود علامت او درد با تمدد وانتقال از موضعي بموضعي علاج شربت
بزوري وگلقند وروغن شبت وفرفیون ومعجون لکوني **نوع پنجم** درد پشت که بسبب مشارکت رحم چنانچه عارض بشود در بعضی
عورات را نزدیک حرکت حیض علاج آنست که شربتي ادرار حیض نمایند از تخم کرفس وتخم حلبه هفت مثقال وتخم خیارین نیم کوفته چهار
مثقال وبادیان نیم کوفته وانیسون وجوا[illegible] وتخم شبت وروناس از هر یک دو مثقال بجوشانند وبشصت مثقال قند بقوام رسانند
و[illegible] روز اختیار نمایند دیگر درد پشت از تعب وحرارت که از غضب شدید که خلط غلیظ بلغم را در حرکت آرد بشود علاج روغن
فرفیون وقسط ومعجون ماده الحیوة باقي آنچه مذکور شد که از خلط بلغم بود دیگر بیان درد خاجره یعني تهیگاه درد آن بدرد پشت شبیه بود
واکثر آن بلغمي وریحي بود واحتمال شیافات [illegible] ان بغایت مؤثر است وعلاج ریحي وبلغمي از درد پشت نمایند **فصل سوم** در
اوجاع مفاصل وانواع واسباب وعلامات وعلاجات آن درد مفاصل دردي است که حادث بشود در مفاصل اعضا وسبب او
ضعف [illegible] ها وریختن مواد است واگر در مفاصل قدم بود ومثل مفاصل کعب وانگشت ابهام نقرس گویند واگر در مفاصل ورک باشد
وتجاوز نکند از آن وجع الورک خوانند واگر تجاوز کند اگر از جانب وحشي [illegible] که دانست [illegible] یابد تا ته الو وکعب بحسب کثرت

[illegible]

وقلت مادة عرق النساء نام نهند و از خواص این ورم است که بجلد نشود و سرخ نشود مثل اورام دیگر و اسباب او اصلی میباشد
و عرضی اما اصلی آن باشد که مفصل کشاده تا سر استخوان بند با در وحرکت نماید بجهت او متحرک بود و در زیر اعضا ماده را جذب
میکند و قوه هضم ندارد و بسبب قلت گوشت از برای آنکه مرکب از استخوان و غضروف و وتر و رباطات و اعصاب است و در
اصل خلقت برودت و یبوست غالب و هضم بحرارت و رطوبت میباشد ولابد است که در مفصل رطوبت لزج بود تا مانع گردد
از جفاف رباطات و اوتار را بسبب حرارت عارضی که از کثرت حرکات تحلیل مییابد و آنچه از رطوبت بدل ما یتحلل اعاده کنند پس
مفصل دائما محتاج است برطوبت را و در بعضی مردم و شیخ تر واقع گردد موجب این مرض میشود واما اسباب عارضی اول آنکه ترک
ریاضت کرده فضلات در مفصل جمع شده و حرکت که موجب حرارت تحلیل است واقع نیست دوم بسبب ضعف هضم معده اخلاط
متولد میشود و میریزد بمفصل سیوم از بدی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام و تناول اطعمه غیر موافق بغیر ترتیب و شرب شراب متواتر
و مجامعت و ریاضت عقب طعام و خوردن آب سرد ناهار و حمام بعد از طعام و خوردن آب سرد او و چهارم کثرت زکام و نزلات پنجم
ترک استفراغات معتاد مثل قی و اسهال و فصد و خون حیض و بواسیر ششم معالجه خانق و بروجی که ورده قوی گردد و فضلات
باطراف رود هفتم حرکات عنیف در وقت غضب بود بواسطه حرارت غضب گداخته میشود و بمفصل میریزد هشتم کثرت هم و غم
و بیخوابی و اعراض نفسانی و غیره نهم تعب که از سواری دایم که موجب ضعف گردد خصوصا در پایها و انواع درد مفاصل پنج است نوع
اول درد مفاصل که از کثرت خون بود علامت او حمره رنگ موضع و گرمی و انتفاخ و ثقل و تمدد و ضربان شدید و راحت یافتن از
ضماد و اذی از طلاء گرم و بودن مزاج علیل گرم و تر و بدن او ممتلی و سن او میانه شباب و مفصل وسیع و تناول غذا و اشربه که مولد خون
بود علاج فصد اگر درد مفاصل پایی راست بود از دست چپ و اگر در پای چپ بود از دست راست و اگر در دست راست بود از دست
چپ اگر در دست چپ بود از دست راست خون گیرند و اگر در هر دو پای بود از هر دو دست فصد نمایند و اگر درد در جمیع بدن
بود فصد باسلیق بدن یا فصد اکحل و آب کشک جو با آب انار بدن و اگر حرارت یا التهاب شدید بود با کل درم روغن بادام و آب
تخم هندی و آلو بخاری نفع دارد و سکنجبین ساده و بزوری و بعد از فصد بدو روز قی نمایند با آب برگ خیار یا دو درم تخم خربزه و
شربت سکنجبین بیک کاسه آب گرم نمایند و جلاب از بنفشه و عناب و سپستان و انگور شفا و برگ گاوزبان و تخم خیره و لبلبه یا انکبینو
شیرین ساخته تا پنج روز بنوشانند و بعد از آن این مطبوخ هلیله زرد نیم متقال تربد نیم کوفته و لقاح نیم کوفته از هر یک نیم دو متقال
شاهتره سه متقال سورنجان نیم کوفته متقالی و نیم تخم کاسنی و انیسون و بادیان و تخم کرفس و کلبخ از هر یک دو درم شاهتره
سه متقال سنای مکی پنج متقال بجوشانند و بیک کاسه آب و نیز ده متقال شیرخشت اختیار نمایند و اگر مطبوخ مکروه دارند این حب
فایده مند است صبر درم سقمونیا نیم درم کلبخ دانگی سورنجان نیم درم تخم کاسنی و بادیان و کرفس از هر یک دو نیم دانگ حب ساخته
با شربت ... در بعضی اوقات حقنه نمایند بدین نحو حب سنا مکی و تخم شلغم و تخم معصفر و خباری از هر یک پنج متقال بسفایج نیم
کوفته و تخم خیره و انگور شفا و تخم شبت و بابونه و بنفشه از هر یک سه متقال آلو بخارا پانزده عدد سورنجان نیم کوفته ده متقال
عناب و سپستان از هر یک سی عدد خار خسک نیم کوفته هفت متقال بجوشانند در دو کاسه آب صاف نموده شیرخشت
بیست متقال مغز فلوس دوازده متقال شکر قلم فرا ورت از هر یک هفت متقال در آب ادویه حل ساخته روغن بادام دو متقال

اضافه نموده بچهار نوبت عمل نمایند شیر گرم و مسهل بعد از بحران دهند و بحران فاصل چهاردهم بود بعد از اسهال شربتی از کاکنج و شیره تخم خیارین و شیره تخم کاسنی با شربت سکنجبین ده مثقال و ابدان نحیف احتمال کثرت اسهال ندارند و تمر هندی و الوبخارا از هر یک هشت مثقال و شیر خشت نه ده مثقال گلاب چهار قاشق گلاب و شیرخشت اول اختیار نمایند بعد از آن آب تمر هندی و الوبخارا مردم ضعیف را فائده دارد و در ابتدا اطلا و رادع که در و قبض بود مناسب است صفت طلا رادع کل سرخ هفت مثقال صندلین گل ارمنی از هر یک دو مثقال سماق ماميثا سه مثقال فوفل و اسفیداج و پوست رمانی از هر یک مثقالی نرم کوفته با آب کاهو یا لعاب اسبغول قرص سازند و خشک ساخته بسرکه و گلاب سوده بمالند بمفاصل و درد قوی بود چیزی از مخدر مثل بیروج و بنگ و افیون امیزند و اسبغول بسرکه و گلاب مخلوط نموده طلا کنند درد را در حال تسکین دهد و بکرات تجربه شده که کاهو گرفته ضماد نمایند و همچنین طحلب و کشنیز ابار کدو و طلاسازند صفت طلا مسکن زعفران و افیون از هر یک برابر نرم کوفته ابی سوده بشیر کاو و روغن گل بر عضوی که درد دارد بمالند و اگر غلبت از ابتدا بگذرد و در تسکین باید باد و میه رادع محلل آمیخته نمایند مثل اکلیل الملک و بابونه با آب کرنب و آرد جو و بنفشه و خیر و و لوبیا بجوشانند و طلا سازند دیگر آب کشنیز و آرد جو و اندکی از بابونه و اکلیل و اگر تپش غالب بود موم و روغن از کاسنی و روغن بنفشه و موم صفت ضماد محلل که تقیه درد مفاصل حار را فایده دارد لعاب تخم کتان و حلبه و آرد هر دو با روغن بابونه و موم زرد بسازند و غذا آش سماق و غوره نخود آب و ماش مقشر و اگر فتق آب تمر هندی و گوشت طیور جبلی و ماهوبره و خرگوش و از گوشت منع نمایند خصوصا گوشت بز و از شراب و حلوا و عسل و دوشاب حذر فاو گوشت گوسفند جوان مرغ اگر ضعیف غالب گردد **نوع دوم** درد مفاصل که از کثرت صفرا بود علامت او درد شدید و سوزش و سرخی مایل بزردی و قلت انتفاخ و ثقل و تمدد و حرارت کزنده که دست را بسوزد هرگاه که بر وی گذارند و میل درد بظاهر جلد و نبض سریع و بول ناری و احمر یا صبح و راحت یافتن از گذاشتن اشیای بارد و بیشتر این درد کسانی را بود که بدن ضعیف و مزاج گرم و خشک و اگر تب عارض گردد و اگر طبیب نادان تقویت عضو ملاحظه نکند مواد بغیر محل دفع نماید از مفاصل سبب هلاک گردد جهت آنکه مواد بعضو شریف که دلست متوجه شود از استعمال مبردات بسیار علاج اگر از صفرا مخلوط بدم بود فصد نمایند و اگر مانع فصد بود منضج و محلل دهند و بدن اگر ممتلی بود جلاب خورند که دو سه نوبت تلین نمایند مثل انکور شفا و دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو درم گل سرخ مثقالی تخم خیر و مثقالی بجوشانند و در آب آن هفت مثقال مغز فلوس حل ساخته با نیم درم روغن بادام اختیار نمایند با حقنه لین کنند صواب عمل بود و شربت سکنجبین و آب گرم فایده دارد بعد از آن شربت گل بکرار اسهال نمایند و شربت سکنجبین برف یا یخ سرد ساخته باشند یا مطبوخ خیار شنبر که قوی نباشد هرگاه ماده نضج یابد مسهل قوی دهند و اگر در ابتدا طبع نرم بود تحمل تحریک نتوانند و اقتصار بر منضج نمایند تا ماده نضج یابد و در ابتدا استعمال نمایند و طلا را سرد قابض مثل روغن گل و سفیده و امثال اینها از مجربات است آب اطراف لی تر و آب کاسنی و عنب الثعلب و حی العالم و آب خرفه و خیار و کدو و امثال اینها و چون که زیادتی درد و تمدد بود نفع دارد و ضماد از اسبغول که او را بسرکه زده باشند در وقتی که درد قوی و حرارت بود و ضماد کاهو و کافور و اگر کفایت نکند ضماد از بزر البنج و افیون و اسبغول و اقاقیا و معات بشیر گاو آمیخته طلا نمایند و بیروج را بشیر گاو و شیر طلا نمایند و از آنجه تخدیر مسکند تخلیل آب بسیار است و اسبغول در آب گرم گذارند تا نیک آماسیده بود بعد از آن بروغن که سرد ساخته باشند طلا سازند تسکین درد

بنماید و از مشروبات که تسکین درد شدید کند عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان بجهت خصوصیت سورنجان در تحت خاصیت کلی آنچه
است که در مسهلات اصحاب درد مفاصل خواه گرم خواه سرد از جهت اختصاص سورنجان درین مرض تسکین درد و تقویت مفاصل
و تنقیه او از مواد و تنفیس مجاری میسازد تا غایتی که نزد مواد بعضو و اکثر مسهلات مسام را گشاده میکند اما سورنجان بمعده ضرر
دارد و باید که زیره و فلفل و زنجبیل از جهت مضرت او بیامیزند و سقمونیا و صبر از جهت تقویت اسهال و اندفاع او از معده سریع و سورنجان
مفصل را سلب میسازد باید که بعد از دادن ادویه ملین مثل چربی بط و مرغ استعمال نمایند صفه دوای مسکت استخوان سوخته و سورنجان
هر دو وزن برابری بگلقند یا شربت بزوری اختیار نمایند و شربت سکنجبین که اندک حموضتی داشته باشد باب سرد و آب انارین شیره
خرفه و تخم خیارین از هر یک مثقال کفایت بود و شربت سکنجبین رمانی و شربت از تمر هندی و اگر ملین بود شربت زرک و
سکنجبین سفرجلی و غذا عدس مقشر و اندک اگر فتق آب تمر هندی با آب انارین با زرک و اندکی روغن بادام و مرغ جوان اگر تب نبود
و باقی آنچه در قسم دموی مذکور شده **نوع سوم** درد مفاصل که از بلغم بود علامت او درد متوسط لازم با ثقل شدید و عدم حرارت
والتهاب و عدم تغیر در موضع الم اگر تغیر یابد برصاصی اندک بود و راحت یافتن از ضماد گرم و ورم او اندکی رخو و منبط و درد عمیق
در عرض مایل بود و نبض بطی متفاوت و قاروره سفید و مزاج علیل بارد و رطب و رنگ رصاصی مایل بخضرت و اکثر وقوع این مرض بیشتر
یا کسانی را که مولدات بلغم از اشربه و اغذیه خورند و از لبنیات و نان فطیره و چیزهای ترش و کثرت آسایش و قلت ریاضت
جامع علاج انضاج خلط نمایند بگلقند و گلاب و عرق بادیان یا آب بادیان تر یا آنکه بادیان را و گلسرخ و انگور شفا و بیخ سوسن بیخ مثقال
جلاب سازند یا آب نخود بروغن گاو تا چهار روز بدین طریق مداومت نمایند و اگر اثر نضج در بول ظاهر نشود شربت ماء الاصول سه روز دیگر
موجب مداومت نمایند و در روز چهارم ماء الاصول تنها خورند و چون نضج ظاهر گردد حب سورنجان یا حب منتن یا حب شیطرج صفته
حب سورنجان چهار درم پوست هلیله و تربد سورنجان از هر یک نیم درم محموده دانگی و نیم تخم کرفس و نمک هندی از هر یک دانگی زنجبیل
مثقال از هر یک بعد انک ... بهم شربت بود و بعد اسهال ادویه مدر مثل ماء الاصول و تریاق کبیر باب بادیان یا آب کرفس و تریاق اربعه
و مثرودیطوس بعد از اسهال و آخر علت و در خریف و شتا و اول بهار اگر از ماده بقیه مانده باشد معجون سورنجان و تربد مسهل نمایند صفته
معجون سورنجان ... سورنجان بست مثقال فلفل سیاه و دار فلفل و برگ حنا از هر یک دو مثقال و شیطرج از هر یک درم پوست بیخ کبر و نمک هندی
و کف دریا از هر یک دو مثقال و نیم تربد سفید بروغن بادام چرب کرده بست و پنج مثقال زنجبیل پوست هلیله املج هر یک پنج مثقال
بوزیدان چهار مثقال محموده دو مثقال کوفته و بیخته باسه چندان عسل کف گرفته سرشند شربتی دو مثقال اگر خواهند مداومت نمایند اگر
اسهال خواهند بنوعی پنج مثقال با آب گرم اختیار نمایند یا دنا مفصل نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت را عظیم سودمند بود و اگر
زمان ضعف بود امر فرمایند علیل را که قی نماید بتخم ترب و شبت بشربت سکنجبین با عسل آمیخته بلغم را افنا سازد و حقنه حاد نمایند
و اگر بعد از قی و حقنه احتیاج بمسهل شود مسهل بلغم دهند و در ادویه آمیزند که اخراج صفرا نمایند چرا که ماده این علت بی صفرا نمی باشد
و اطریفل ... بسیار نفع دارد هر کس در بهار چند روز مداومت نماید مفصل را قوی دارد و اخراج فضول العرق و ادرار کند و عرق النسا را
زایل سازد و ضماد نافع تخم سداب انجیر مقداری بکوبند و با نیم آن روغن گاو یا عسل آمیخته طلا نمایند و اگر سرکه و سرگین گاو مخلوط نموده
ضماد نمایند نیک شود و طلا دیگر تحلیل بدهد بقیه مواد را و عضو را قوی گرداند بعد استفراغ تمام ابهل و جوز سرو و استخوان سوخته از هر یک

برابر شبت بمالي و زانك سدس آن برشيم ماهي القدر گوشت ضماد ديگر تخم حلبه را در ديك سركه بلسم که بجوشانند و تا مهرا شود بعد

ازان عسل سپيد بجوشانند و طلا نموده دو روز يا سه روز بگذارند و تدارك خشكي او بروغن گل و بروغن خيري و ياسمين و قسط انجير

كه بقوي بفرفيون و جند بيد ستر بود بمالند و روغن زيت كه در وي افعي كه سر و دم او بيك بار بريده باشند بجوشانند و در عصيل فلفل

بمالند فايده كلي گفته اند و در روغن بابونه و موم بهم آميخته در مفصل بمالند و بابونه و شبت و اكليل و پوست بيخ كبر و سداب

و پودنيه و مرزنجوش و ورق غار و جوز سقف بجوشانند و آب آنرا بر عضو ريزند و سركه بگيرند و سفيد سه جزو كوفته سنگ را گرم

در و گذارند و پايها يا دستها و هر عضو كه درد داشته باشند بر بخار آن دارند و بجامه پوشيده دارند تا آن عضو كه در زير آن سركه

گرفته اند و اگر علت تسكين يابد و غلظ در مفصل باقي ماند ضماد بورق غار و بابونه و حرمل كوفته بسركه و آب گرم سازند و بموم روغن

كه در و فرفيون و عاقرقرحا باشد بمالند و با آب گرم بشويند و در آبي كه در و صمغ عربي جا يعني كفتار و روباه و حمار وحشي جوشانيده

باشند در آيند و بايد كه سير و لنك باشند و اورا استفراغ كنند و همچنان بجوشانند با شبت و نمك صاف نموده سه بار در آب مكرر تا بنشيند

و حمام گرم و آب او شيرين بود ضرر دارد و حمام با لبس در و نطرون و نمك بمالند نفع دارد و در ريگ گرم در آيند تا عرق آيد و حمام كه

آب شور باشد در آيند و رياضت معتدل پيش از طعام مثل سواري اندكي كمان كشيدن منفعت فايده دارد و غذا شوربا مرغ و نخود

و زيرباج كه در و زعفران و دارچيني و شبت بود مطبخه و آنچه كثير الغذا نبود اختيار نمايند و اجتناب از گوشت نمايند و اقتصار بر

شوربا او كنند و اگر ضرورت بود گوشت طيور مثل كبك و عصافير و آهو بره و خرگوش و آنچه قليل الفضول باشد نمايند نوع چهارم

درد مفاصل كه از ماده سودا شود علامت قلت درد و تمدد و كمودت كه مايل بكبودي باشد در رنگ و قلت انتفاخ از سخنات

رطب انتفاع بافتن بعلاج و ملمس و صلابت و ورم و ميل بطعام بسيار و باقي علامات سودا و علاج بمطبوخ افتيمون و فجوارش

نمايند و شربت انار بود سيه و جوارش عود اختيار نمايند و بابونه و اكليل و مرزنجوش و كلسرخ بجوشانند و در آب آن در آيند و پايها را

بشويند و طلا از مشك و غاليه و سايح كوفته بروغن نرگس يا بروغن بان سازند و از چربي بط و مرغ و روغن نرگس و ياسمين و بابونه

و غيره و موم بهر كدام ازين روغنها كه ميسر گردد گداخته بر عضو طلا سازند و از كثرت اكل و شراب و شهوات و نمك و دود و گوشت گاو

و از غذا كه مولد سودا باشد خود را نگاه دارند و حمام فايده دارد و رياضت پيش از طعام بعنف و اهتمام نمايند باصلاح طحال و استفراغ

سودا و ترطيب بدن كوشند و شكم بايد كه قبض نباشد و نرم باشند و افراط نمايند در تحليل و تليين بسيار فايده دارد نوع پنجم درد مفاصل

كه حادث گردد از ماده ريخته واقع گردد علامت او تمدد شديد و انتقال درد از موضع بموضع علاج گلقند و گلاب عرق بادريان و

شربت بزوري و گاهي ماده در غايت حدت و حرارت چنانچه كه نفوذ ميكند در استخوان و فاسد ميسازد و ميشكند و نام مي گذارند

اين را ريح البوكه نوع ششم درد مفاصل كه حادث شود از ماده مركب از بلغم و صفرا علامت او قلت انتفاع بمعالجات گرم و سرد

و تنها اختلاف اوقات نكاهي نفع يافتن بدوا و بدانچه ضد آن بود فايده دهد و اگر عارض شود كسي را كه مزاج گرم و صفراوي دارد

و استعمال تدابير مرطب سرد كه از و بلغم حاصل شده مثل لبنيات و نان فطير و فواكه رطب و كثرت شراب و حركت بر امتلا و جماع و انچه

سبك گردد و هر دو خلط مندفع ميگردد و غلظ بيد رقه صفرا يا خون بمفاصل و آنجا فاسد گشته سبب درد و الم ميشود و بسيار است كه مفاصل

بالبدن باعتدال و دست بسيار ماده را تحليل مي دهد و بموم روغنها تسكين ميگردد علاج اين نوع آنست كه مركب بود و اگر بلغم غالب بود

[illegible]

ادویه که مسهل بلغم بود بیشتر اندازند و اگر صفرا غالب بود اگر مسهل صفرا و اگر سودا زیاده بود اهتمام باخراج سودا نمایند و اگر برابر بود
ترکیب مسهل مساوی ملاحظه باید نمود و همچنین در سایر تدابیر از معاجین و ضمادات و روغنها و غذاها و در ابتدا فصد نمایند و مسهل
و جلاب هندی و مسهل شدید الحرارة ضرر دارد و این مطبوخ سورنجان که جامع است نفع دارد و صفت آن پوست هلیله زرد و هفت
مثقال تربد و بسفایج نیم کوفته از هر یک دو مثقال شاهتره چهار مثقال سورنجان نیم کوفته گلسرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو درم
بادیان و تخم کرفس از هر یک درم در یک کاسه آب بجوشانند و هفت مثقال نبات و پانزده مثقال شیرخشت در وی حل ساخته بنوشانند
شیر گرم و باقی علاج از نوع صفراوی و بلغمی جویند دیگر درد مفاصل از سوء مزاج گرم بی ماده میشود علامت او حرارت بغیر ورم و ثقل علاج
تبدیل مزاج نمایند بی استفراغ چیزی از خون یا صفرا اما مزاج سرد گردد و شربت لیمو و سکنجبین رمانی فایده دارد دیگر درد مفاصل
از سوء مزاج سرد بی ماده میشود و علامت او برد و سولم بغیر ورم و ثقل علاج تبدیل مزاج ادویه و اخراج بلغم بحقنه یا مسهل خفیف از جهت تسخین
مزاج دیگر درد مفاصل بسبب یبوست میشود علاج آنست که روغنها مثل روغن بادام و کدو و گل بمالند و از چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو و موم
بهم آمیخته روغن ساخته بمالند فصل چهارم در نقرس و این دردیست که حادث میشود در مفاصل انگشت پا خصوصا ابهام و گاه
ابتدا از عقب میکند و گاهی از اسفل قدم و در بعضی محل از جانب قدم پس از آن تمام پا را میگردد و بالا می آید تا زانو و گاهی ورم میکند
و درد نقرس شدید و صعب میباشد جهت آنکه مفاصل ابهام تنگ است و ماده غلیظ که در و در آید تحلیل نمی یابد و تمدد او در غایت شدت
و حس او بواسطه کثرت اعصاب قوی و بسبب صلابت آنچه بدو ریزد بآسانی بگذارد و درد نقرس از جمله بیماریهاییست که از پدران بمیراث
بفرزندان آید و بسیار باشد که نقرس را ابدا روانی سرد از شربه و خلا علاج نمایند و افراط در سردی نمایند و صاحب علت صفراوی مزاج
بود و فصد که بمفاصل می آید باز گردد و باعضاء رئیسه که دل و دماغ است متوجه گردد و هلاک کند و اما این علت بعضی را از خون بود و بعضی
را از صفرا و بلغم و این بیشتر بود و بعضی را بلغم خام و بعضی را سودا و این کمتر بود و تولد این بیشتر از فضله هضم ثانی که در جگر میباشد و هضم ثالث
که در عروق بود میشود و از ضعف قوه هاضمه بیشتر تولد کند و خوردن غذاها بغیر ترتیب و ادخال و شرب شراب و جماع بر امتلا علاج اگر خون
غالب بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اسهال بمطبوخ هلیله زرد نمایند بر نهج حب پوست هلیله زرد و کابلی از هر یک هفت مثقال افسنتین
سه مثقال و شاهتره ده مثقال و تمر هندی بیست مثقال انگور شفا دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته مثقالی بجوشانند و در
یک کاسه آب تا ثلث بماند و صاف نموده مغز فلوس هشت مثقال شیرخشت دوازده مثقال حل ساخته یا یکدرم روغن بادام
بیاشامند و اگر حرارت زیاده بود ده درم پوست هلیله در صد درم گلاب ترکنند پس بمالند و صاف نموده اختیار نموده چون عنب
الثعلب دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو درم تخم کرفس درم بجوشانند و در آب آن مثقالی ایارج فیقرا ترسازند یک شبانه روز
پس صاف نموده بنوشند و اگر مزاج سلامت بود اسهال بمطبوخ سورنجان و بوزیدان و حب سورنجان نمایند صفت مطبوخ سورنجان
که خداوند بلغم و صفرا و سودا را دو ساعتی هفت مثقال پوست هلیله هشت مثقال بسفایج نیم کوفته و شاهتره از هر یک دو مثقال تخم کاسنی
و بادیان نیم کوفته و تخم کرفس از هر یک یک مثقال گلسرخ دو مثقال تربد نیم کوفته دو درم همه ادویه را در یک کاسه آب بجوشانند
تا نصف دو درم باقی ماند شیرخشت یا سکنجبین بیست مثقال اختیار نمایند صفت حب سورنجان هر درم سورنجان چهار دانگ محموده
دانگی و نیم گلسرخ و مصطکی از هر یک یکدانگی حبها یک شربت بود صفت حب دیگر پوست هلیله درم سورنجان چهار درم شاهتره

بوزیدان از هر یک دو دانگ محموده دانگی مجموع شربتی بود ضماد قابض که در اول علت بکار اید اقاقیا و حضض و صبر و صندل سرخ و
پوست دو بندی و شیاف مامیثا و زعفران و گل ارمنی از هر یک جزو با عنب الثعلب طلا نمایند ضماد دیگر که درد النقرس مسکن دیگر
اسفیداج و امر البیض تازه بیسایند و طلا کنند ضمادی که اماس را تحلیل دهد و حرارت نکند بگیرند لوبیا را پخته ساخته بکوبند و طلا نمایند
ضمادی که در آخر فایده دارد بگیرند برگ کرنب در آب بپزند بکوبند و بگیرند زرده تخم مرغ و اندکی روغن بندوی سرکه و مقداری آرد جو با آن
امیزند و بر روغن گل چند قطره امیزند و طلا نمایند صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم حلبه و در دیگ سنگین با سفالین بسرکه و آب بپزند تا مهرا شود
بعد از ان بعسل امیخته نمایند و طلا سازند و دو روز بگذارند و هر روز که خشک گردد بروغن گل یا سوسن تازه سازند ضمادی که بعد از
خوردن دارو گذارند استخوان سوخته و جوز سرو و ابهل از هر یک جزوی سنبل کانی و زاج از هر یک سدس جزو همه را کوفته بیخته با شحم
ماهی بسرشند و بر جایگاه درد نهند طلائی که نقرس گرم را سود دارد اسفیدج هفت مثقال گل خیرو نرم کوفته پنج مثقال زرده تخم
مرغ سه عدد آرد جو پانزده مثقال بندوی سرکه و روغن گل امیخته بگذارند طلا دیگر نقرس گرم را سود دارد صندل سفید گل سرخ
و شیاف مامیثا و پوست بندوی و فوفل از هر یک جزو افیون ربع جزو بیامیزند و طلا کنند ضماد دیگر نقرس بلغمی را نافع است بگیرند مویز
دانه بیرون کرده و ارد باقلی و اندک آب امیخته و باتش نرم پخته طلا سازند و طبیخ کفتار و روباه فایده دارد صفت طبیخ کفتار ماده
در ابتدای عرجا کوبند و بدین طریق بگیرند کفتار را بکشند و پوست باز ناکرده و شکم ناشکافته قدری شبت و نمک در افکنند و بجوشانند
تا مهرا شود بیمار را سه روز در آب صاف نموده بنشانند هر روز دو بار یکی بامداد و هم شبانگاه و هر بار دو ساعت در ان صبر کنند
و چون از ان آب بیرون آید او را باب گرم بشویند و اگر این علاج اول ماه کرده باشند در میان ماه این طبیخ را تازه کنند و سه روز دیگر
همین ترتیب بکار برند و اگر کفتار بدست نیاید روباه کوهی و خر وحشی بجای ان بود و خداوند نقرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل را
شراب نباید خورد تا علت تمام زایل شود تا چهار فصل بگذرد و هم نشاید خورد و کسانی که عادت کرده باشند ممتزج ان باز باید داشت
و انواع نقرس مثل انواع اوجاع مفاصل و علاجات نقرس مثل مفاصل است اما اختلاف اسم باختلاف موضع ماده و این معجون درد
مفاصل و نقرس را و درد پشت و عرق النسا را فایده عظیم دارد و صفوان پوست بلیله هشت مثقال فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست
بلیله از هر یک پنج مثقال ایرسا ده مثقال شیطرج و زراوند مدحرج هر یک چهار مثقال حب النعلب پانزده مثقال سورنجان هفت
مثقال قاقله سه مثقال مغز چلغوزه و مغز فندق از هر یک شش مثقال بادیان پنج مثقال نرباد دو مثقال مویز دانه بیرون کرده چهل
مثقال ادویه را نرم کوفته و بیخته و سیصد مثقال عسل با قند بسازند و مقدار یک مثقال یا دو مثقال گاه گاهی بخایند فصل پنجم
در وجع الورک و عرق النسا درد ورک یعنی درد پی بود ثابت که از آنجا تجاوز نکند مگر وقتی که منتقل شود بعرق النسا اما عرق النسا
دردیست که پیدا میشود از سرین گاه و رگ نازل میشود از جانب وحشی ران و گاهی تا زانو و کعب و انگشتهای پای میرسد و النسا نام آن
رگست هر چند دیر علاج نمایند ماده او زیاده میگردد و پای و زانو بسبب الم او لنگ میشود و گاهی پای و زانو میگردد و اگر عرق النسا
را علاج نمایند ماده او بزودی عود میکند بخلاف اوجاع مفاصل که ماده انها بزودی عود نمیکند و اسباب وجع الورک و عرق النسا
اسباب درد مفاصل و نقرس است و ماده عرق النسا همان ماده است اگر تفرقه است که در ورک و عرق النسا از مواد خام بود
و گاهی میباشد از مواد حاره که مختلط بود و فرق است که براز صاحب وجع النسا خالی نیست از رطوبت مخاطی و تقویت تواند

راست ساخت و سبب خاص درد ورک آنست که بر چیزهای صلب نشسته باشند و بسبب ادمان سواری می‌شود علاج انواع عرق النسا
و درد ورک علاج انواع درد مفاصل است بغیر از آنکه رادع درین هر دو مضر است چرا که ماده در عمق مفاصل بود و رادع ماده را محتقن
سازد و بعضی تحلیل باید و مرخیات را باید اما موافق است جهت تسکین درد عرق النسا و وجع الورک در بلاد سرد و زمان سرد مشکل بود
و کسان تازه و فربه را خصوصاً اگر ماده بلغم خام بود درد در جانب چپ بود در نوع دموی فصد باسلیق انفع اشیا است از دستی که محاذی
علت بود و در روزه دارند و بعد از آن فصد نمایند انفع بود و اگر درد از جانب وحشی بود فصد عرق النسا از پا نمایند و اگر درد از جانب انسی
نازل بود فصد صافن مناسب است و بعد از آن فصد میان خنصر و بنصر نمایند از پا و از مجرب است در نوع استعمال آب گرم در حمام
و غذای مرطب و ملینات عضو بروغن مرتب مثل روغن بابونه و بط و غیره و یکهفته بمالند بعد از آن فصد عرق النسا از میان
خنصر و بنصر حل نمایند و بعد از و فصد باسلیق و جالینوس گفته فصد مابض انفع از فصد عرق النسا و صافن است و اگر درد قوی بود
روغن شبت و گل گنجد پیر کرده بمالند و در نوع بلغمی اولاً قی نمایند بتخم ترب و بیخ سوسن و شربت سکنجبین با عسل و حقنه حاد در
وجع الورک قریب بسیار حقنه و شیافات و ضماد محلل و جلوس در طبیخ آب و روغن و حب بیستر و قسط و اسهال بحب سورنجان
کبار و ایارجات مثل ایارج تیرس و تبدیل مزاج بمعاجین و اگر بدین علاجات سکون نشود و بر مانده گردد وهم بود که ورک
بیرون میل نماید بسه طریقه علاج نمایند طریقه اول شیافات و حقنه حاد و طریقه دویم استعمال محجمه بر ورک بشرط و بغیر شرط بر بدن
بالتش و غیره و کذا استعمال ضمادات که سرخ بسازد یا ماده را بیرون کشد به تخم تراتیزک و فجیین و غیره طریقه سویم داغ کردن است و آنچه بر
داغ میکنند مثل دایره که بر زالوست باید ساخت و این علاجات عند الضرورت بعد از استفراغات بفصد و حقنه و قی دائماً و مسهل
و سایر علاجات اگر زایل نشود علت بدین تدبیرات پس از آن بنند از لفظ سفید یکدرم تا یکمثقال هر روز چند روز بدین طریقه مداومت
نمایند و گرسنگی و تعلیل غذا فایده دارد و اخلاط را کم میکند **فصل ششم** در دوالی و این مرضی است که رگهای بزرگ و سبز شود
و گره پیدا آید و بیشتر این علت به پیکان و حمالان و پیاده روان و کسانی را که پیش ملوک بسیار بایستند واقع گردد و حدوث این
علت از خون بلغمی یا خون سوداوی شود و از تناول غذا که مولد سودا بود و گاهی بعد امراض حاده بسبب انتقال مواد عارض گردد
اگر دیر مانده شود علاج مشکل باید و گاهی جراحت شود از جهت حرارت مزاج یا عارضی علاج فصد باسلیق و استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون
و قی بسیار و اجتناب از غذای غلیظ و حرکات عنیف و در هر هفته شربت از ایارج فیقرا باید که از گل ارمنی و شربت سکنجبین با سبب
و ترک حرکت نمایند و اگر حرکت ضرورت شود ادویه قابض مثل مازو و گل مازو و صمغ عربی و اقاقیا بر ساق و قدم نهند و به بندند بعضی
از پاشنه تا زانو و بعد از تنقیه بدن ضماد از خاکستر کرنب و روغن زیت یا گل مازو و سرگین بز دارد حلبه و تخم ترب نرم کوفته با روغن
زیت طلا سازند و ترمس پخته ضماد سازند یا در آب آن درآیند و گاهی اندک رگ را بکشایند خون سودای بگیرند و هم برای آنها لنفا
فصل هفتم در داء الفیل این علتی است که ظاهر شود در ساق و قدم و بزرگ گردد پاشنه و این دو نوع است نوع اول آنکه از خون
سودای غلیظ بود علامت او ورم صلب و گرمی ملمس و رنگ مایل بکبودی و گاهی شق شود و منفجر گردد علاج فصد باسلیق و اسهال
سودا و بعد از آن فصد مابض رکبه و حجامت ساق و منع از غذا که مولد سودا بود و طلا بر ساق گذارند از اقاقیا و لحیة التیس و
منع از رفتن و تردد نوع دوم داء الفیل که از خلط غلیظ بلغم شود علامت او غلظ ساق و قدم و ملمس سرد و ورم نرم علاج

مداومت برقی و هر هفته دو بار و ترک نمودن برخاستن و حب مسهل بلغم مثل سورنجان و بعد از اسهال قی نمایند و غذا لطیف
و گرسنه بودن نفع دارد و دو درم از صبر یا دو درم ایارج فیقرا از کند روغن درم زنجبیل پس نوبت اختیار نمایند و طلا با العبر و مرو اندجوزا سه
و شراب سرد لحیة التیس با سرکه که تعصابه محکم بندند و بعد از قی به تخم کرنب و ترمس و نطرون و سرگین گاو و بزرا و حلبه و خاکستر چوب
رز طلا نموده یک روز یا دو روز بگذارند و دا الفیل قوی بحال او بگذارند و اگر لای تر سازند و اگر جراحت گردد مرهم انگلیه بود و هیچ علاج
برابر قطع نیست و ممکن است که مسهل بلغم و سودا و قی و فصد اگر احتیاج بود این علت برطرف شود **فصل هشتم** در درد عقب
دو نوع است **نوع اول** که بجهت صدمه و یا نقطه یا کوفت علاج آب سرد و بسیار بریزند و طلا اند ماميثا و گل ارمنی نمایند **نوع دوم**
که از نازل شدن ماده شود تقدم علاج اگر خون غالب بود فصد نمایند و روغن گل بمالند و اگر ماده بارد باشد قی و مسهل بلغم و سودا و
روغن بابونه و فرفیون و قسط فایده دارد **فصل نهم** در درد ناخن سزاوار است که یورق مورد و سرو کوفته طلا نمایند و انار سیده کوفته
با شراب پخته ضماد نمایند و مرهم شحوم با سرگین شیر و سرگین گاو بگذارند و اگر ناخن سیاه شده و دمیدگی دارد زیره و نمک و مغز جوز مرم
پخته طلا نمایند و جهة خون مرده در زیر ناخن آرد گندم و زفت بهم آمیخته بر ناخن طلا نمایند و انتفاخ ناخن و خاریدن او و باب دریا
نشوند و باب عدس که با کرسنه جوشانیده باشند بشویند و ضماد از زفت و انجیر جدا یا بهم آمیخته بگذارند تمام شد مقاله اولی که در امراض
خاص بود **مقاله دوم** در امراض غیر معین بعضو مشتمل بر هشت باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع **باب اول** در حمیات
و اجناس و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن تب حرارت غریبه است که در دل مشتعل گردد و به توسط خون و روح و شرایین
در جمیع بدن پراکنده شود اشتعالی که بافعال ضرر رساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی و حمی یوم آنست که
اول روح گرم گردد پس از آن گرمی آن بدل رسد پس بسیار اعضا و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط
گرم گردد پس ارواح و اعضا و این جنس بسیط بود یا مرکب و بسایط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و تعفن اخلاط در خارج عروق
و داخل عروق میباشد و پس اگر گرمی آن بغلیان شتابی عفونت و باید دانست که مایه ترکیب تن مردم سه است یکی بنیاد اندامهای
اصلی است که بنیاد تن است چون استخوان و گوشت و غیر آن دوم رطوبت که اندر تجویفها تن است چون مغز و خون و اخلاط سیوم
روح طبیعی و حیوانی و نفسانی و حرارت تب هر جنس را گرم میسازد و اقسام تب معین گردد **فصل اول** در جنس تب یوم اما علامات
آن تقدم اسباب رویه است که در ابتدا این تب قشعریره و ناقص و سردی در اطراف نباشد و ثقل نمود مگر اندکی که بزردی زایل شود و
نبض صغیر و ضعیف و مختلف بسیار نمیباشد بلکه متواتر و قوی و عظیم بود و در بول تغیر بسیار نبود و در لون و قوام و نفس متواتر از عادت
طبیعی تغیر بسیار نداشته باشد و اعراض قوی مثل خشونت زبان و نفس متواتر نباشد و اکثر برطرف شدن او بعرق یا رطوبتی شبیه بعرق
بود و تسکین او چنانست که اثر او در بدن و در نبض و در بول باقی نماند و انواع این تب بسیار است **نوع اول** حمی یوم که
حادث شود از غم و حدوث او بسبب کثرت حرکت بود داخل بود و علامت او سرخی لون و حدت نزدیک خروج و رنگ گشتن مایل
بزردی و نبض صغیر و ضعیف و گاهی مایل بصلابت بسبب یبوست علاج شربت از چهار عرق و مفرحات فایده دارد و بر سینه
طلا از صندل و گلاب و لخلخه خوشبوی و مالیدن بدن فایده دارد و بعد از تسکین تب بحمام معتدل الهوا که آب عذب بود
اندرون در آیند و در بدن روغن بنفشه و امثال آن بمالند و مفرح سرد بخورند و غذا قلیه اسفاناخ و کدو و ماش مقشر و اگر کشک

جو و شراب کهنه اگر ممزوج نمایند شاید که در موضع معتدل بخواب روند و بیک دفعه غذا بسیار نه بلکه تا مجال خورد ابد نوع دوم حمی یوم
که از هم شود از جهة کثرت اهتمام بشی مطلوب حرکت ضعیف فرق میان هم و غم انست که مطلوب صاحب غم فوت شده و عاجز است
از ادراک ان و مطلوب صاحب هم فوت میگردد و عاجز نیست از ادراک ان لیکن بجهد و اگر حاصل نشود علامت او در چشم غور و بعض
منخفض و ضعیف و رنگ ردی مایل بزردی علاج شربت فواکه و بنفشه و عرق بید مشک و گلاب و گاوزبان غذا مطبخ فراریج یا نان
میل نمایند نوع سیوم که از فکر بسیار تب شود علامت او قریب بعلامات غم و هم علاج شربت صندل و فواکه و چهار عرق
نوع چهارم که از افراط غضب شود جهة حرکت روح که میل بخارج نماید علامت او حمرة عین و روی و تواتر نبض علاج شربت
لیمو و نارنج و تسکین غضب بحکایات لایق که موافق غضب بود و ادخال علیل در حمام و ابزن و اب و گلاب بر سینه و سر ریزند و طلا
از صندل و گلاب بر سینه نمایند و اگر حرارت بسیار بود دو دانگ کافور مخلوط سازند و اب کشنیز و جو و اب انارین و اش غوره و سماق
بعد از گذشتن تب نفع دارد و گوشت ماهی صغیری یا گوشت مرغ و یا تخم او مناسبت و خواب درین علت فایده دارد و حرکات عنیف
مثل جماع و غذای گرم و شرب شراب ضرر دارد نوع پنجم حمی یوم از کثرت بیخوابی و تحلیل روح و جفاف بود علامت او زردی روی
و صغر نبض و ضعف ان و کدورت بول از جهة عدم هضم علاج انست که حیله سازند که خواب اید یا اگر روغن بنفشه و کدو در بینی مالند و
ابی که در ان خشخاش جوشانیده باشند تب تسکین یابد و حمام نفع دارد و بعد از و بیک ساعت غذای نیک میل نمایند نوع ششم
حمی یوم که از کثرت خواب واقع گردد علامت او امتلا و کثرت خواب و عظم نبض بسبب احتباس بخار علاج عرق در حمام و مالیدن
و غسل باب گرم و ریاضت معتدل و تقلیل غذا و منع از شراب نوع هفتم که از وجع بسیار حمی یوم واقع گردد از جهة کثرت روح اگر
علامت او اختلاف در نبض بیشتر از تخم علاج شربت سیب و صندل و عرق بید مشک و شراب اندکی گفته اند و وجع را زایل کنند
نوع هشتم حمی یوم که از تعب بود علامت او زیادتی گرمی مفاصل و کراهیت حرکت از جهة افراط جفاف و یبس بدن و صغر نبض و زردی
بول و علاج راحت و خواب بسیار و شربت لیمو و چهار عرق و اب انارین و چون تب تسکین یابد حمام و ابزن فایده دارد و اب گرم بر
مفاصل بسیار ریزند و روغن بنفشه و خیری بمالند و غذا بعد از تب گوشت مرغ و ماهیچه و زرده تخم مرغ سازند و منع نمایند از هر چیزی که از و
تجفیف حاصل گردد و خصوصا از جماع نوع نهم حمی یوم که حادث گردد از استفراغ بسبب ادویه مسهل که جفاف در بدن حاصل گردد
و روح را گرم سازد و علامت او انست که اسهال قوی عارض شود علاج حبس طبیعت و ضماد بر معده و دل از صندل و گل و اقاقیا و سک
بگلاب و اب سیب و گلنار سوده و روز دیگر حمام روند و ماء اللحم و شراب رقیق فایده گفته اند نوع دهم حمی یوم که بسبب درد شود علامت او انست
که درد سر و دندان و گوشت و غیره ظاهر گردد و بعد از ان تب ظاهر گردد علاج ازاله سبب و تسکین درد و مداومت مرض معده از ان
معالجه تب انست به شربت بنفشه و راحت و حمام و مالیدن روغنها و غذا لطیف و شراب ممزوج نوع یازدهم حمی یوم که از غشی از جهة
اضطراب حرکت روح و گرمی او شود و علامت او سقوط قوه و ضعیف نبض و اختلاف او علاج تقویت دل بمفرح یاقوتی و شربت صندل
و فواکه و عرق گاوزبان و بید مشک و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و تیهو و مطنجن نوع دوازدهم حمی یوم که از جوع مفرط شود که بجهة
گرمی روح شود علامت او ضعف و صغر نبض و میل او بصلابت علاج در وقت تب کشک جو و بعد از تسکین تب غذا لطیف و حمام و مالیدن روغن کدو
و بنفشه و بادام نوع سیزدهم که از فرط عطش حمی یوم حادث شود که بسبب گرمی جگر علاج شیره خرفه و اب تمر هندی و الو بخارا و اب انارین

و آب کشک و آب انارین و شیره تخم خیارین و اگر ضرورت شود قرص کافور و معده و جگر را سرد سازند بخرقه کتان که آلوده ساخته باشند
باب کاسنی و عنب الثعلب و اندک کافور و صندل و منزل آب سپید و امثالها و اگر تابستان بود سرد سازند و در عشیره تابستان باعتدال
دارند و غذا اگر او عدس باب انارین و اگر قبض شود مثل شیرخشت و آب تمر هندی و امثال آن نرم سازند از آنچه نزدیک احتیاط
مرض نفع دارد و پاک سازد عروق را از آب کاسنی معصور بمقداری هشت درم بجوشانند و کف آن گرفته با پانزده درم سکنجبین سه
روز یا پنج روز بیاشامند و خون مریض نیک شود علاج غذا مرغ و تیهو سازند و از غذا و اشربه گرم و غلیظ منع نمایند از آنکه موجب
آنکه تب باز اعاده کند نوع دوم در غب خالص تب حاده و صفرایی متعفن شده ماده در خارج عروق یک روز بود و یک روز
نبود مگر آنکه مرکب شود و ارد و غب که آن زمان هر روز میگیرد و این تب اگر خطایی واقع نشود در علاج آن از هفت نوبت زیاده
نشود زمان گرفتن او تا زمان گذشتن تب چهار ساعت اگر کم بود نهایت آن دوازده ساعت بود و بر طرف شدن او بقی و اسهال
یا عرق باشد علامت او آنکه ابتدا بلرزه کند چنانکه گمان برد که سوزن در وی میزنند و قلت زمان نافض و زود گرم شدن و
تشنگی و خشکی دهان و بیخوابی و عرق بسیار در محل تسکین تب و گرانی و درد سر و غضب و نقص کلام و نبض گرم سریع غیر مستوی
و بول احمر متعفن بدبوی و در اکثر عارض میشود کسانی را که مزاج ایشان گرم و خشک بود و در سن شباب باشند و هوای گرم
و تناول اغذیه و اشربه گرم و تعب شدید و زمان طویل روزه داشتن باشد وقتی که بیابند این قراین را معلوم باد که تب
غب خالص است علاج اگر طبیعت نرم بود در ابتدا هر روز دو سه نوبت زاید مسهل ندهند و آب کشک جو و ارد کشنیز و امثال
اینها گذارند و در وقت نافض اگر تشنگی غالب بود سکنجبین با آب سرد و شیره خرفه سکنجبین سرد ساخته تسکین عطش
میدهد و درین حالت در آخر نوبت سکنجبین فایده دارد و خوردن آب کشک جو و پا را در آب گرم گذاشتن و مالیدن
میکنند بقیه حرارت را در روزی که نوبت نبود شربت سکنجبین با آب سرد با شیره تخم خیارین و شربت بزوری و بعد از رفتن
دو ساعت آب کشک جو بخورند و بعد چهار ساعت سکنجبین قندی و بعد از یک ساعت مزوره که از ماش مقشر کرده
اسفاناخ و کدو و اندک اگر اسازند قسق آب غوره و آب نارنج و آب تمر هندی و لیمو هر کدام که اصلاح دهند یا شیره بادام و کدو
ابتدا غذا مایل بغلظ مثل کشک جو و نزدیک آخر مرض غذای لطیف فایده دارد و اگر طبیعت قبض بود و یبوست غالب گردد
صواب آنست که باب نحو اگر ملایم سازند و اوفق اشیا در مثل این احوال مقدار ده درم استعمال شربت آلو بخارا یا
تمر هندی بقند سیلی مند یا تمر هندی یا چهار مثقال مغز فلوس حل ساخته با شربت گل مکرر ده مثقال برنج انجمه یا هفت مثقال
شربت سکنجبین در آب انارین معصور شربت بنفشه هر یک از اینها حرارت غریبه را تسکین میدهد و مزاج باعتدال می آرد
و طبع را نرم دارد و ماده را گرم نمیسازد و اگر صداع شود حصه لین سازند سزاوار آنست که در روز نوبت مریض
مسهل ندهند و تحریک چیزی نه نمایند و اقتصار بر مبردات مثل سکنجبین بزوری نمایند و اگر دهان مایل بخشکی بود آب
کشک جو و شربت سکنجبین و اگر دهان تلخی دارد قی فرمایند سکنجبین با آب گرم و بعد از آن شربت لیمو و غوره با فراط نمایند
و در تبرید خصوصاً ابتدا اگر التهاب با اندوه شدید بود و اگر ظاهر شود نضج و احتیاج اسهال شود مثل صفرا دهند و اگر طبع قبض
شود مایل به لین بگیرند بیست درم هلیله و پوست او را گرفته در یک پیاله آب یک شبانروز تر سازند و بعد از آن با اندک صاف
نموده بیست درم شیرخشت و یک دانگ محموده در روز راحت سحر اختیار نمایند و اگر غثیان عارض گردد
و اندک محموده با آب انار میخوش با آب سیب نفع دارد و اگر مریض ضعیف بود بگیرند بیست مثقال تمر هندی و بیست

آلو بخارای در آب اغشته نمایند و بجوشانند و صاف نموده با ده مثقال قند در وقت نوبت مسهل نمایند و با ده درم مغز فلوس
در آب کشک جو بالید درم روغن بادام یا روغن گل واجبی از حکیمان مثل شیخ بوعلی و محمد ذکریا گفته اند که در ابتدا مرض اگر احتیاج
به تلیین شود مقدار پانزده مثقال ترنگبین در آب حل نمایند و رغبت فرمایند اگر طبع ملایم شود ده مثقال تمر هندی در یک
کاسه آب بجوشانند و صاف نموده با ده درم قند اختیار نمایند صواب است که ترنگبین مقدار بیست درم با آب تمر هندی
و آلو بخارای با حقنه نمایند چه آنکه قند در معده تب دار استحیل بصفرا میشود و در روز نوبت سزاوار است که هیچ دارو نکنند
الا شربت سکنجبین با آب سیلنمایند مصلحت انکه قی اید و سکنجبین بشیره بر وزن در اخر نوبت نفع دارد و اگر حرارت مفرط و اندوه
عظیم بود استفراغ در غیر روز نوبت بود و بعد از اخر مزوره زیرباج بعدس و نخود و چقندر و اگر بعد از بحران چیزی
چیزی از حرارت مانده باشد شربت سکنجبین بشیره کاسنی با خیارین دهند و وقتی که تب مفارقت نماید سه روز ملاحظه نمایند
بهمان دستور در روز چهارم گوشت مرغ با آب غوره با نارنج و اگر قبض بود آب تمر هندی قتق سازند و تدریج غذا القیاد
دهند نوع سیوم در غب غیر خالص این تب غیر خالص حادث میشود از صفرا که مختلط باشد برطوبات اخلاط محکم و این
تب گاهی شش ماه باقی ماند و عظم طحال و سختی ظاهر میشود و علامت او آنست که زیاده بود مقدار نوبت او بر دوازده
ساعت و گاهی یک شبانه روز باشد و نوبت او تا بیست و چهار ساعت و نوبت لرزه او دراز تر میباشد و حرارت و در غایت حده نبود
ادوار او زیاده بر بعضی نوبت بود و گرانی بسیار در سر بود و خالی شود از کرب و کاهلی و بیحالی و ضعف معده و نمرگی در تن
در بر طرف شدن او عرق بسیار دور و در بشره و ضعف کم بود و اعراض بسیار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی سفید بسبب بخارات
حرارت که متوجه سر بود و علاج ملاحظه نمایند اگر جانب صفرا غالب بود و علامت او آنست که مدت نوبت او کمتر میباشد و ناقص
او شدید و بسیار عرق و زردی بول و برازو شده عطش و تلخی و خشکی دهان شربت لیمو و نارنج و سکنجبین و علاج نزدیک تب
خالص نمایند و اگر جانب بلغم بسیار بود و علامت او ضد آنچه مذکور شد شربت سکنجبین عسلی و بزوری که در وی بزور گرم بود و
استفراغ بلغم و استعمال نکنند در دوای مسهل بادام که نضج خلط ندهند مگر آنکه منتقل از موضعی بموضعی بود و قلق و اضطراب بود و
مریض بادران امحل مسهل نتوان داد و اگر طبیعت قبض بود دو یابس بمغز فلوس و ترنگبین تلیین نمایند یا حقنه نرم و اگر قاروره غلیظ و
سرخ بود و فصد فایده دارد و اگر رنگین بود بسیار و بعض سرح اب کشک جو بقند و بعد از چهار ساعت سکنجبین با آب سرد و
غذا در روز بکه نوبت بود شوربای مرغ با آب غوره یا آب تمر هندی و اگر قبض بود و در روز نوبت ماش مقشر و اگر حرارت بسیار بود
کشک جو و نخود نیم کوفته در شوربای مرغ و اگر تب حاد شود و بول بسیار رنگین نباشد اندک بادیان جهت نفع و سکنجبین که از عسل
ساخته باشند و در وقت لرزه آب گرم در زیر جامه نهند و دست و پا را در و گذارند و قی در ابتدا ار نوبت و غیره نوبت خصوصا
اگر دهان تلخ بود و غثیان داشته باشند نفع کلی دارد و سکون در این تب فایده دارد و حمام بعد از نضج مناسب است و پیش از نضج
ضرر دارد و شراب کهنه لیکن سفید رقیق نفع دارد و اگر کهنه و نارسیده بود ضرر دارد چون علامت نضج پدید گردد مسهل قرص منقسه
دو درم تربد سفید درم محموده دانگی اب سوسن نیم درم غاریقون نیم درم محموده دانگی بشربت سکنجبین خمیر زنند با گلاب و سزاوار
آنست که مسهل در روز نوبت مسهل ننمایند مگر قی که در وقت لرزه فرمایند و مسهل قوی تا چهار روز هم نکنند و بخورند و شربت سکنجبین
در این تب و در سایر حمیات کهنه نفع دارد و قرص ورد نیز فایده دارد صفا ان گلسرخ [illegible] ده درم تخم کسوس چهار درم سنبل الطیب
دو درم گل [illegible] قرص سازند [illegible] بعد از استفراغ و اگر [illegible] حرارت و اگر ماده بالای [illegible] میگویند با [illegible]

و شربت سکنجبین یخ خنک ساخته و اندک آب سرد مکرر میلیمانند در محل تب تسکین یابد و بعد از آن مطالب صرد در راحت و اگر
هوا خوش لعاب سبذوانه و منوم باد و بلکه اختیار نمایند و غذا آش غوره نوع چهاردهم حمی یوم که حادث گردد از سده که در مسام
جلد و فوهات عروق یعنی دهنهای رگها و عروق باقیه از علت قلت تحلیل و اجتماع بخار بسیار و حدوث و حرارت مفرط جمع شده
و حدوث این سده از کثرت اخلاط خون و از سرما رسیده میشود علامت او حمره وجه و پر امتلا رگها و تمدد در بدن و تمدد و صغر نبض و اگر
سده بسیار بود علاج فصد و اسهال اگر بدن ممتلی بعد از آن استعمال کشودن سده بشربت بزوری و گاهی حادث میگردد بعد از
فصد و رد در جانب چپ واجب است که بار فصد نمایند و اگر درد باقی ماند مسهل ملینه نمایند و شربت بنفشه فایده دارد و گلقند و گلاب
و عرق کاسنی و بادیان و بعد از تپ حمام و آبزن و مالیدن بدن بآرد جو و سبوس گندم و غذا نخود و نیم شکسته و ماش مقشر و اگر حرارت
بسیار بود کشک جو فتق آب تمر هندی یا آب انارین و غوره نوع پانزدهم حمی یوم که از جهت تخمه و امتلا بموجب تخمه بدکه روح را گرم
علامت او فساد طعام در معده و جشای دخانی بد بو و غلبه عطش و جز این از علامات تپ مطبقه مثل حمره وجه و غیره باشد علاج اگر
اسهال قوی بود آنچه باقی دفع شود طعام فاسد بود علاج نکنند هر زمان جرعه جرعه آب گرم دهند تا معده شسته شود و اگر بقیه بماند
طعام در آیند اگر ضعیف شود بعد از بیرون آمدن از حمام معده را قوة بشربت سکنجبین سفرجلی و لیمو دهند و آب انار و سیب را تحصیه
بکوبند روغن گل بجوشانند تا روغن باقی ماند صوف زعفران روغن الوده ساخته نیم گرم بر معده گذارند و بربندند و آنچه باقی در
اسهال می آید خلطی دیگر بود و حادث میگردد و ضعف سفوف حب الرمان و سماق فایده دارد و اگر چیزی از طعام مانده باقی دفع نمایند
سکنجبین و آب گرم و اگر طعام باسفل شکم رفته دفع نمیشود بحقنه و شیاف دفع نمایند و جوع و خواب نفع دارد و بعد از مفارقت تپ
غذای خفیف اختیار نمایند نوع شانزدهم حمی یوم که حادث گردد بسبب ورم علامت او حمره وجه و عظم نبض و سرعت و حرارت لازم
و تمدد و بیاض بول علاج فصد و اسهال طبیعت بآب فواکه و ضماد سرد در ابتداء و در انتها بعد از آن مرکب بعد از آن محلل و غذا لطیف نوع
هفدهم حمی یوم که بسبب حرکت و بخارات دخانی که در بدن جمع شود علامت او ترک حمام معتاد علاج دخول حمام بعد از تپ و آب
گرم بدن را بشویند و بوی خوش فایده دارد و لخلخه و از مالیدن بدن باعتدال و سبوس گندم بدن را بشویند نوع هشتدهم
در حمی یوم که از حرارت مفرط بود و کثرت توقف در حمام و آفتاب و گرمی در سر و گرانی او و شدت عطش و صغر و سرعت نبض علاج لخلخه
از صندل و گلاب و سیب و آبی و کشنیز در پیش بینی دارند و روغن کدو و بنفشه با آب سرد آمیخته بر سینه و سر مالند و شکم با آب تمر هندی
نرم سازند و شربت از شیره خرفه و خیارین و شربت نارنج و لیمو فایده دارد و بعد از تسکین تپ بحمام در آیند و آش سماق و غوره میل نمایند
نوع نوزدهم که از برودت شدید که بخارات دخانی در جلد محتبس گردد علامت او سرعت نبض و عدم حمره وجه و چشم و علاج در
خانه گرم مالیدن بدن تا تپ تسکین یابد و بعد از آن بحمام روند و در گرم خانه توقف نمایند زمانی تنک و آبی که در او بنفشه و بابونه و
اکلیل جوشانیده باشند بر بدن ریزند و بعد از عرق بسیار روغنی که مسام را بکشاید مثل روغن شبت و فرفیون و غیره بمالند و
پس از آن امر فرمایند بخواب و نیک بپوشند و چون بیدار شود مزوره دهند و اگر میل تمام باشد غذا از گوشت مرغ یا گوسفند جوان
یا نخود آب سازند نوع بیستم در حمی یوم که از شرب شراب و ادویه گرم علامت او حمره وجه علاج شربت سکنجبین و شیره خرفه و
خیارین و لیمو و سایر مبردات و کثرت در موضع معتدل و مالیدن اطراف تا تپ تسکین یابد فصد و یا حجامت قی فایده دارد و
آب تمر هندی و آلو بخارا و چهار شربت اگر حرارت قوی بود نوع بیست و یکم در حمی یوم که از ادویه و اغذیه گرم شود علاج غذا
شربت و شربت از شیره تخم کاسنی و سکنجبین و اصلاح جگر با آب انارین و ضماد صندل با گلاب بر جگر گذارند و اگر این تپ از گرمی جگر

در نبض طبیعی و آنچه از گرمی آفتاب بود دهنی میباشند و در روح نفسانی میشود و اندک تب از گرمی حمام عارض گردد در
دل میشود و در روح حیوانی و بعد از تسکین تب غذا از غوره و لیمو و نارنج سازند **نوع بیست و دوم** در حمی یوم که از نزله و
زکام شود علامت او ضعف دماغ و زکام علاج با حجامت و تلیین طبیعت بمسهل خفیف و تسکین سرفه و سعال بشربت بنفشه
و شربت عناب و سپستان و نیلوفر و خوردن آب شعیر و اجتناب از گوشت و شراب و بعد از تسکین تب بحمام درآیند **فصل**
دوم در حمی خلطیه و این تب که از خلط بود دهنی نامند حمی عفن که از عفونت شود و انواع و اسباب و علامات و مداوات آن
و این بر انواع است **نوع اول** در حمی مطبقه این تبی بود که از خون شود و این صفه‌ست یکی آنست که از عفونت خون شود
دیگر آنکه از گرمی خون بود بلی عفونت این تب مطبقه را سونوخس گویند و سبب این تب امتلا و سده باشد و اکثر این تب عارض
میگردد کسی را که معتاد بریاضت گردیده باشد و ترک ریاضت کرده خصوصاً معتاد باستفراغ بوده و ترک آن نموده
و از آنچه موجب عفونت خون است کثرت آنست که از میوه‌ها متولد گردد و این تب مستقل میگردد بسبب بسیاری سرسام و محرقه و حصبه
و جدری از جهت حدت خون و غلیان او و لزوم تب و عوض بعرق ناقص و قشعریره و حمره وجه و چشم و خار بدن همی دارد و موضع فصد
عارض میشود و نبض از تب ثقل و تمدد در بدن و کسل و حالتی شبیه باعیاد خواب کردن و ثقل در سر و پیشانی و گرمی این تب بسیار
[illegible] و نبض عظیم لین و قوی و ممتلی کثیر الاختلاف و بول احمر غلیظ گردد و عارض میشود و لبها سرخ و ورم جوانرا
در وقت بهار و از چیزها که از و خون متولد گردد و در رو عرق شود مگر در بحران و از عفونت خون و حرارت این تب عارض گردد
و امراض قوی با قلق و کرب و اندوه و ضیق و بدشواری بحق گفتن و ورم حلق و لباده و سیلان در نوع درین تب است و این
تب شبیه بود بمحرقه و سونوخس و در حمی مثل حمی یوم اما حرارت این تب اندک باشد علاج فصد نمایند و خون بردارند تا نزدیک
غشی اگر قوت قوی بود و سن و وقت مناسب و اگر بالغ باشد از فصد حجامت نمایند یا رگ پیشانی گشایند و در روز بحران فصد
نمایند و التفات بدانچه در ایام گذشته نکنند و در دوم اگر قوه باقی بود و امتلا خون ظاهر فصد مناسب است و بعد از فصد شربت
عناب و نقوع نمایند مجون اگر رقیق بود و مائی بود یا صفرایی تبرید و تغلیظ آن لازم دارند و اگر غلیظ بود و تنضیج دهند و بعد از فصد قوت را
ملاحظه نمایند که قوی بود ماش مقشر اندک اگر او اسفاناخ و اگر در اقلیم چهارم و سیم کشنیج و شیره بادام فتق سازند و نایم
آب نارنج و غوره و لیمو و غیره و اگر ضعیف بود شوربای مرغ آب انار و بعد از فصد راحت نمایند و آب انارین و تخم خرفه با حب
شربت خیار نمایند و شکم را نبات که از بوره و نفت و خیر و شکر ساخته باشند بیارند یا حقنه نرم نمایند و اگر مرض حاد بود از حمام
تجاوز نماید شربت عناب و نیلوفر دهند و اگر قوت ضعیف بود و مرض از هفتم تجاوز نکند اول بهار آب انار مجوش بقند آمیخته بنوشانند
و بعد از دو ساعت بمقدار چهل درم آب جو بده درم قند و بعد از چهار ساعت پانزده درم سکنجبین با آب سرد و لعاب اسبغول
ممزوج نمایند یا تخم ریحان و اگر مریض علیل معتاد بخوردن بسیار در اول بهار آب کشنیز جو بقند دو نوبت دهند و اگر بدین مقدار
تسکین نیابد در آخر روز اندک نان کعک یا نان از خمیر ساخته بشربت و آب سرد و امثال آن دهند و اگر تا چهارم تب لودی یا تب تم
شد بعد از آن شربت سکنجبین نزوری و لیمو و نارنج و آب غوره و ریباج و امثال این نوع شربتها میل نمایند تا حدت و عفونت
خون تا تسکین دهد و آش غوره و سماق بعد از هفتم فایده دارد و اگر خون رقیق و صفراوی شود مزوره از عدس و سرکه سازند و
اگر غلیظ بود مناسب نیست و اگر بعد از نضج احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و خیارشنبر دهند اما تب مطبقه که بسبب
عفونت صفرا بود فصد نه نمایند و خون اندک بردارند و مبالغه نمایند مثل شیره خرفه و آب کدو یا سکنجبین و آب تمر هندی

واکرکار

علامت او آنست که مریض باید در سر استخوان بهلو از جانب راست ثقل در یوقت ضربت بدرکه بسیار قوی نباشد و کرم شود
مثل تخم کرفس و بادیان و خیارین و تخم خربزه دو درم بشربت سکنجبین بمقدار احتیاج نمایند و غذا در روزیکه نوبت نبود شوربا مرغ و نیمرو
و اندکی از کوشت او و در روز نوبت اقتصار بر شربت که تسکین دهد مثل آب انارین و قند یا آب شعیر و قند و ترک غذا اگر قوت بود
در روز نوبت و اگر صبر نتواند کرد شیره سبوس کندم بقند و اندکی روغن بادام بیاشامند بعد از تسکین حرارت و انحطاط نوبت غذا
و شربت نفع دارد و از اجتناب از غذا غلیظ نمایند و اهتمام بتقویت معده فایده دارد **نوع چهارم** در تب محرقه و این
دو صنف است اول آنکه حادث شود از عفونت صفرا داخل عروق بود برو جهی که بیشتر در عروق نواحی دل و معده و جگر باشد دوم
آنکه این تب محرقه از بلغم عفن در نواحی سینه و دل متولد کردد از بلغم مالح و صفرای حاد اندکی عارض شود و مشایخ را بلاک میسازد
و بیشتر مردم جوان و صبیان را عارض میکردد علامات او لزوم تب و حرارت او و زیادت از تب غب بود و خشونت زبان اول
بود و صفرت زبان متوسط و سیاهی زبان بدبود و عرق کم بود مگر در روز بحران و افراط عطش و سرفه اندک و حرارت باطن بیشتر از
ظاهر بود و لذت از یافتن از هوا سرد و قشعریره در بدن و اگر از صفرا محض بود اعراض شدید روی دهد مثل سهر و اختلاط عقل و قلق
و درد سر و جنون ... و کرب و خشونت زبان و سقوط شهوت و حرارت در نواحی سینه بسیار بود و فرق میان تب محرقه و مطبقه
آنست که شدت در تب محرقه زیاده است و حمره در روی کمتر از مطبقه بود و تمدد در بدن نبود و ضیق نفس در نبود و حرارت حاد و
ظاهر نباشد علاج آنست که نظر کنند در حرارت و ماده و اگر حرارت راجح باشد بر ماده تسکین حرارت بشیره خرفه و شربت نارنج و ماننده
اینها نمایند بعد از آن منضج دهند پس از آن مسهل و اگر جهت ماده راجح باشد بر حرارت منضج ماده اول دهند بعد از آن مسهل اختیار نمایند
و در آخر تسکین حرارت نمایند و سزاوار نیست که مسهل قوی در ابتدا در تب دهند و اگر حاجت تلیین شود آب میوه یا آب
تمر هندی و آلو بخارای و شربت کل نیلوفر و سکنجبین یا شربت بنفشه و حقنه نرم اختیار نمایند و آب تمر هندی و قند هر روز فایده دارد و
اگر مستیاب غلیظ و رنگین بود فصد نمایند و آب هندوانه و جمیع مبردات بالفعل درین مرض نفع دارد و اگر در شکم وری بود و در معده
و جگر ضعف نباشد و حرارت غریزی ضعیف نشود خصوصا بعد از نضج و آب سرد بیاشامند تا حرارت غریبه را تسکین دهد و غذا دهند علیل
را وقتی که بیم سقوط قوه بود در چند میل آهسته باشند و خرقه بصندل و کلاب و اندک کافور سرد ساخته بر سینه کذارند چند کرت و کاه
حرارت قوی بود قرص کافور با سکنجبین که از برف سرد ساخته باشند بخورانند و بعد از وسه ساعت اکشک جو یا آب انار میخوش و در
هر ساعت آب هندوانه یا باذرنک یا آب لیمو یا اندک قند یا با شربت ترش اندک اندک اختیار نمایند و سکنجبین بشیره تخم کاسنی و
خیارین نفع دارد و علیل را در وقتی که حرارت تسکین یابد ماش مقشر و کدو و کشک جو بشیره بادام دهند و فتق آب غوره و امثال آن بدهند
تا در معده مستحیل بصفرا نشود و نفع نماید مریض را اندکی روغن بادام در دهان کیرد تا آنچه از سودا و خشونت باشد چون منحل شود
کرد و اگر در خرقه کتان اسغول کذارند و بدان لب و زبان را پاک سازند انسب بود و اگر دانه آلو که در روغنی از کوشت او بود در
دهان کیرند فایده دارد و اگر کرانی در سر بود بابونه و بنفشه بجوشانند و سر بر بخار آن دارند و پا را اکذارند و اگر تشنگی مفرط بود و مانع
از شرب و کام و سعال نباشد کرانی در سر و با بخار یکه متصاعد شود از اشربه و اغذیه ترشی فایده دارد دیکر تب محرقه که حادث از بلغم
شود و علاج سکنجبین بزوری نمایند و در آب کشک جو بخود نیم کوفته و اندک بادیان و علامت ماده در حوالی معده بود علامات او

کرب و غثیان بغیر قذف پس قی نمایند سکنجبین و آب گرم و اگر ماده غلیظ بود ایارج فیقرا که صبر او را شسته باشند و تدارک حرارت
صبر بآب انار میخوش و در انتها مریض اغذای لطیف دهند و در وقت انحطاط تدبیر ناقه و معالجه بهمان طریق بسازند و حمام که
آب او مایل بسردی باشد در اینوقت نفع دارد و کسی را که تب او از بلغم شور بود نوع پنجم در غب دایم و حدوث این تب از صفرا
متعفن که در عروق بدن درآمده میشود بسیار است که در یک هفته برطرف میشود علامت او قوی تر از علامات غب خالص بود
درین تب ناقص نشود مگر بسبیل بحران و در تب غب خالص هر روز ناقص و لرزه بود و هر بار عرق در تب غب دایم عرق نباشد مگر در
در آخر یا در بحران و فرق میان همین و غب دایم و محرقه از وجوه است اول آنکه حرارت و لذع در محرقه زیاده بود از آنکه در غب دایم
دویم آنکه حرارت در غب دایم بود سیوم آنکه حمی محرقه با او کرب و غثیان و اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی بود چهارم عطش
و خشکی دهان و سوزش بینی در محرقه بیشتر بود پنجم زبان در محرقه سیاه بود و در غب دایم نشود و بدن در غب دایم لاغر بود و علاج
لیمو و نارنج و شیره تخم کاسنی و عرق بیدمشک و کاسنی و گاوزبان بقدری قبل اختیار نمایند و مسهل قوی در ابتدای این مرض مناسب
نیست بلکه اختیار بر حقنه خفیف و شربت از آب تمر هندی و آلو بخارا و انچه اندک تلیین داشته باشد نمایند و مبالغه در تبرید بسیار
نمایند علاج قوی تر از غب خالص نمایند نوع ششم در تب غشی حدوث این تب که غشی ظاهر میگردد از کیموسات صفراوی
سمی که در غایت رقت باشد میشود علامت او آنست که حادث میگردد این تب در بدنهای ایشان در غایت حرارت و
یبوست بود و ساقط میگردد نبض و قوه در نوبت اول یا دو نوبت و این از علامات تلف او خصوصا وقتی که در معده و جگر ورم
بود و اگر این تب بسبب هم و غم و بیخوابی یا استفراغ بسیار غشی واقع شود این تب اسلم بود و علاج تدبیر تسکین و بوی دهن
و طلا از صندل و گلاب پاشیده در خانه فرش اندازند و ریاحین و خوشبوی و فواکه مثل آبی و تفاح در نواحی او گذارند و غذا از ساعت
اندکی نان در آب انار بیخته مثل آب لیمو و آب ریواج در نزدیک نوبت میل نمایند و دفع غشی نمایند و از جهت تقویت معده مشوی
و دراج و تیهو و زرده مرغ نیمبرشت باب غوره بلیمو از توابت شعیر باب انار میخوش یا شربت سیب فواکه فایده دارد و اگر غشی
شدید بود کعک یا نان بآب سرد یا شراب رقیق میل نمایند و حقنه باب شعیر و آب کدو سرد ساخته و اجتناب از چیزهای گرم و
تعب و سهر و دوغ گاو یا قرص کافور و غسل بآب سرد اگر تابستان بود و انچه تناول نماید علیل و حرارت داشته باشد بیخ یا برف سرد
ساخته اختیار نمایند نوع هفتم در حمی مواظبه این تب نوبت بود هر روز و حدوث این از بلغم عفن که در خارج عروق باشد
و زمان گرفتن او هژده ساعت بود و وقت گذاشتن او شش ساعت علامت او آنست که در ابتدای او لرزه و سردی اطراف و
پشت و بدن بود و گرم شود ناقص و تبی که از بلغم زجاجی و حامض شدید تر است و ظاهر میشود برودت او اندک اندک دفعة
پس از آن مثل برف سرد میگردد و بعد از آن بتدریج گرم میشود بار نخود میکند لرزه از جهت غلظ خلط و گاهی با این سردی قشعریره
پیدا شود و از علامات او تب و غشی و سقوط قوه و طعام منهضم ناشدن و حرارت او قوی شود و تبی که از بلغم شود حادث شود و …
… کرده بود و سردی قوی نباشد و تبی که از بلغم شیرین بود اندک قشعریره بود و ناقص و بروز بود و کرب و اندوه کمتر بود و میل
غالب … بسیار داشته باشد و از خواص این مرض است قلت عطش و عرق مگر وقتی که از بلغم شور که بسیار متعفن بود و عطش
بسیار … و استفراغ در زردی و رنگ صاحب این علت مایل بسفیدی و زردی و گاهی میل رنگ برصاص بود و نبض

ضعیف منخفض و صغیر و متفاوت و بول او در اول رقیق از جهت سده و برودت بود و بعد از آن سرخ بسبب عفونت و براز نرم رقیق بلغمی باشد و این تپ عارض میشود اکثر صبیان را و عورات و ضعیفان و کسانی که رطوبت بر بدن ایشان غالب بود و مردمی را که حرکت بسیار بمیل نمایند و کمتر استفراغ کنند و در بلاد و زمان سرد که رطوبت و برودت غالب بود و زمان نوبت او اکثر چاشت بود و نضج از آن بمیان روز رسد علاج در ابتدا تلیین طبیعت باعتدال و قی بسکنجبین و آب گرم که در و تخم ترب جوشانیده باشند و تکلف نمایند بقی بسیار بعنف و استعمال ملطف و چیزی که قطع بلغم کند و موافق الست که در ابتدا شربت سکنجبین و گلقند بار و نفع اختیار نمایند بعد از آن مصطکی و انیسون نوتی و نوبت دیگر با آب کرفس و بادیان و سکنجبین عسلی نفع دارد و ترو فا العسل آب نموده میل نمایند و اگر طبع باعتدال بود و شربت ملین که در وی گرمی بسیار بود مثل گلسرخ دو مثقال بادیان نیم کوفته و انگور شفا از یک سه مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست عدد تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال بانیی مثقال قند جلاب ساخته بچهار روز اختیار نمایند و اگر قویتر خواهند هفت مثقال مغز فلوس و پنج مثقال خیارشنبر با قند و یک مثقال تربد اضافه سازند و اگر قوة ضعیف بود حقنه لین نمایند بعد از آن حقنه حادی بابی که در و تخم ترب و شبت و بیخ سوسن جوشانیده باشند یا سکنجبین عسلی فایده دارد و بعد از قی گلقند شربت سیب و صندل و غذا نخود نیم کوفته و اگر و سازند و اگر زمان طویل کشد و نیم ضعیف بود شوربای مرغ یا تیهو یا منکی از ین گوشت طیور مطبخه مربیان نموده اختیار نمایند و اگر طبع قبض بود دوای تربد بر شب دهند صنعة آن تربد ده درم زنجبیل و مصطکی از هر یکی دو درم قند برابر مجموع شربتی هر شب مثقالی یا کمتر از مثقال اگر منیتر سازند حب ترت شاید و صباح بجند درم گلقند یا هفت مثقال سکنجبین بزوری یا سکنجبین عسلی میل نمایند و اگر بول احمر و غلیظ بود فصد فایده دارد و اگر احتیاج بکنک جوشود در او تخم کرفس و بادیان اندازند و اگر احتیاج استفراغ بود سکنجبین با آب گرم حل نموده دهند و قی فرمایند بی عنف و اگر این تپ از حل و نجا و نیاید و در رودی و اطراف تشنج ظاهر گردد قرص ورد و شربت ماء الاصول شربت بزوری یا قرص افسنتین سکنجبین بزوری و اگر مزاج کبد سرد بود قرص لک شربت بزوری و اگر ماده از خلط سرد غلیظ بود و علامت او دیر کشیدن علت و بیاض قاروره و زمان زمستان و سن پیری و بلد و مزاج سرد و تر و تریاق کبیر بمقدار دانگی روزی دهند و روز دیگر ندهند یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس و اگر این تپ حادث از بلغم شور شده استعمال نکنند ادویه که بسیار گرم بود و اگر تپ شدید و قوی و با حرارت بود و بول رنگین و نبض مایل بسرعت علاج غب غیر خالص نمایند و زیاده و نقصان بحسب حرارت ملاحظه باید کرد و غذا لطیف نخود نیم کوفته و ماش مقشر بزیره و گندنا و شبت و خصوصا اگر بلغم حامض تیز بود و اگر غذا قوی خواهند گوشت تیهو و مرغ و کبک و امثال اینها و سزاوار است که در غذا چیزی که تقطیع بلغم نماید مثل نخود و انکامه و سرکه باشد و وقت غذا بعد از فتور نوبت و بر طرف شدن نوبت و پیش از نوبت بچهار ساعت و اجتناب از غذا که از و بلغم خام تولد شود مثل شیر و جغرات و فواکه تر و گوشت گاو و غیره و آب سرد که برف و یخ باشد و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از و فایده مند

نوع هشتم در تپ بلغمی دایم حدوث این تپ از بلغم عفن که داخل عروق بود و علامت او تپ لازم در ابتدای او ناقص و برودت و قشعریره نباشد و گاهی قشعریره در سرما بود اما لرزه ندارد و عرق نمی باشد مگر در وقت مفارقت کلی و این تپ مشابهت بدق دارد و حرارت آن تپ زیاده بود و نبض مختلف و زمان اشتداد این تپ تا دوازده ساعت بعد از آن تخفیف یابد بسیار که حادث میشود از ین تشنج وقتی که بسیار ماده بود و بعلاج نمایند از استفراغ ماده بمسهل و قی و تسکین حرارت بشربت سکنجبین

وگلقند در جلاب از عسل و آب بادیان و تقویت بقرص ورد و مصطکی و انیسون و گلقند و اگر امتلا از خون بود فصد نمایند و اگر
علامت نضج ظاهر بود استفراغ ماده بمسهل کنند دو بار و سه بار و مزاج را بماء الاصول و گلقند بصلاح آورند و قرص ورد بر موجب
گلسرخ ده درم سنبل و بیخ سوسن از هر یک پنج درم مثلث قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین ساده یا بزوری اختیار نمایند
و اگر در سینه خشونت بود جلاب بنفشه و سپستان و پرسیاوشان فایده دارد **نوع نهم** در تب غشیه خلطیه حدوث این تب از
بلغم خام بسیار که بدل بتخمه چیزی از و غشی عارض گردد علامت او آنست که دور او مثل دور تب بلغمی با تهیج وجه و لاغری بدن
و رنگ صاحب او صاحبی در اکثر اوقات لب او مثل لب کسی که شاه توت خورده باشد و چشم او در وقت هیجان کبود و رنگ بشره
رفته و در زیر قرعه که سر اسیف سکو میند نفخ بود و اگر قی آید ترش و گاهی عارض میگردد و این تب در بعضی اوقات از صفراء غلیظ مخلوط
ببلغم و باد و سوزش در احشا بود و از مثل بلغمی باشد علاج این مرض صعوبتی دارد بسبب آنکه اگر مسهل دهند غشی بود و اگر غذا میل نمایند
ماده تب زیاده میگردد و اگر غذا ندهند قوت ساقط گشته موجب ضعف شود و اگر ورم در احشا ظاهر گردد مشکل تر گردد و صواب
آنست در علاج که ابتدا بحقنه لین نمایند و بتدریج قوی کنند خصوصا اگر طبیعت قبض بود و اول با چقندر و بوره و عسل حقنه سازند و
بعد از آن ادویه اضافه ساخته عمل نمایند و مالیدن بدین طریق که ابتدا از ساق نمایند از سر زانو تا اسفل قدم بمالند و بعد از آن را بها لا
بالا تر پس از آن دستها را بمرتبه که سرخ گردد و حلبه بعد از آن پشت و سینه را درجه بدرجه سا نمایند و بعد از مالیدن روغنی که درو قبضی
شود و سرد نباشد مثل روغن زیت و کنجد و خیری و گل و قسط در بدن مالند و شربت سکنجبین عسلی با دو درم تخم کرفس و سنجان آب عسل
با بلید کر روفا و اگر آب شعیر بقند یا عسل یا نان در جلاب آمیخته باشند دفع غشی کند و اگر ضعف ظاهر گردد نان با شراب گفته اند
ممزوج نموده اگر ورم احشا شود قی اگر با مسهل موجود آید نفع کلی دارد **نوع دهم** در تبها که اندرون سرد باشد و بیرون گرم یا بر عکس و این
تب سه قسم بود اول تبی که اندرون گرم بود و بیرون سرد و این حمی وقتی که حرارت در معده قوی بود و میباشد سواد زبان و شدت عطش
و عظم نبض و نفس و اندره و ظاهر بدن بسیار سرد و این علامت بدست و اگر نباشد بدین مرتبه و حرارت در باطن قوی نباشد و
سرعت نبض و نفس کمتر بود و در اکثر این تب بلغمی بود و علامت آنکه تب صفرائی بود لزوم او بر طریقه غب و علامت آنکه از بلغم عارض
شده مایه بول خام و نبض بطی و متفاوت و قسم دوم تبی که اندرون تب سرد بود و بیرون گرم و حدوث او از بلغم زجاجی که در باطن
عارض بود و عفونت پراکنده شده از و بخاری گرم در ظاهر و درین وقت احساس میکند سردی اندرون جهت آنکه این خلط مانند
الف گرفته بود و بدان عضو ساکن بود حالا برودت او معلوم میکنند علامت او آنست که خارج بدن گرم بود و باطن سرد و نبض سریع نبود
و نفس عظیم و تشنگی نباشد و یمی باشد این حال مگر در اخر امراض که قوة ساقط شد قسم سوم تبی که حرارت و سردی در ظاهر و باطن معا بود و
حدوث این تب از بلغم عفن که از بخار او ظاهر و باطن گرم شده علامت او نبض بطی و متفاوت و بول خام و شده هر روز قوی تر باشد
وگاهی از جهت غلظ ماده مستحیل بغب و ربع گردد و ان زبان خارج نمی شود از تب بلغمی و مدت نوبت او از چهار ساعت تا بیست و چهار
ساعت بود علاج سکنجبین عسلی هر روز هفت درم با آب گرم و بعد از دو ساعت شربت سکنجبین با شربت ماء الاصول و شربت بزوری
و حب صبر بریں و حب صبر دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم گلسرخ و افسنتین و زعفران و کثیره یا مقل از هر یک درم شربتی
دو درم و حب غاریقون و ایارج فایده دارد و قرص ورد صحیح و صبر و قی تخم ترب و شبت و عسل و مسهل از پوست هلیله سیاه

و تربد و حقنه لعابی بجده بود و صفه مسهل که نافع است در حمیات بلغمی نیم درم صبر نیم درم غاریقون دو درم شربت سکنجبین و بجز سکنجبین باب گرم و سزاوار است که معده را قوی دارند بگلقند که در و مصطکی و انیسون باشد و تبی که از صفرا غلیظ بود علاج مرکب از بلغم و صفرا نمایند از جنس حمیات تب بلغمی نهاری و لیلی و اما تب نهاری آنست که نوبت او عارض میشود در روز و فتور او در شب و تب لیلی برعکس این تب و هر دو بد است نهاری را طول و بدتر بود جهت آنکه او عارض میگردد در وقتی که مسام گشاده است بتحلیل یافته بخارات و این دلیل بود بر کثرت ماده و بسیار است که منجر میشود بدق از جهت بیخوابی و سقوط قوه و گرمی هوای روز و غیره و سبب لیلی سبب بیخوابی و در هوای سرد بسبب موجب دق گفته اند علاج تب بلغمی نمایند و گاهی حادث میشود تب نهاری و لیلی از بلغم صافی که پراکنده شده در بدن و لرزه ندارد و عفونت او کمتر بود علاج بتلطیف تدبیر و منع از آنچه از وی بلغم متولد میشود و تقلیل نوم و استفراغ بلغم و او را از تخم خیارین و شربت بزوری و عرق و حمام فایده دارد و اگر دیر مانده شود دوا حلتیت بر موجب سازند تب ربع و خداوند تب سرد را سود دارد خاصه که مدة دراز شده باشد و مضرت نهر رتیلا و گژدم بازدارد اخلاط ان حلتیت و فلفل و صعتر فی و دارفلفل و کرمدانه سداب از هر یک برابر گیرند و برسه وزن ان عسل امیخته نمایند و شربتی مثقالی تا دو درم از جهت مضرت گرم با آب گرم یا ماء الاصول اعتبار نمایند پیش از لرزه و بجامه بپوشند و در جامه او را نگهدارند تا بخواب رود و حلتیت نفع دارد و روغن قسط بمالند و سر بخارات گرم دارند و خود را پوشیده دارند تا عرق اید بدین تدبیرات امید است که لرزه و تب تسکین یابد

نوع یازدهم اندر تب ربع دایره این تب حادث میشود از سودا عفن خارج عروق و نوبت او اگر کثرت بیست و چهار ساعت بود و مدت گذاشتن او چهل و هشت ساعت و درازی مدت او اگر خطائی از طبیب واقع نشود و مخلوط نسازند مریض از حرکات نامناسب امید است که در یکسال خلاصی یابد و وقتی که علاج چنانچه باید نمایند تا دوازده سال میکشد و منتقل میشود باستسقا و حمیات مرکب در تابستان بجهت آنکه ماده رقیق تحلیل یابد بعرق و استفراغات و باقی ماده غلیظ بواسطه عفونت منتقل میگردد بتب ربع علامت او آنست که سردی اندک ظاهر شود پس از آن زیاده گردد و در محل انتها کم بود سردی چنانچه در بلغمی میباشد یا در لرزه شدید تا غایتی که دندانها بر یکدیگر میخورد و درد استخوان و مهرهای پشت در وقت ابتدا احرارت اندک و التهاب و گرمی میشود از حرارت بلغمی زیاده شود و قوی بود و بیشتر از تبهای تر من یا امراض سوداوی و نبض مایل بصلابت و بول در ابتدا سفید و بعد از ابتدا متلون و در آخر سیاه رنگ و آنچه دلالت نارد بر این حال عادت و طبیعت و سن و فربه علیل است و اگر عارض میشود کسی را که مزاج او سرد و خشک بود و در سن کهولت و در فصل خزان و در هوای سرد و خشک و اکثر از تناول غذاها که از و سودا متولد میشود مثل گوشت گاو و گوشت اسب و ماهی و غیره و بسیار است که در تابستان تب غب بعد چون زمستان و خزان شود منجر بربع گردد و علامت نضج ماده این تب بنسبت با تب بلغم سرما و لرزه کمتر بود و اصناف تب ربع پنج است صنف اول که حادث میگردد از عفونت سودا طبیعی علامت او آنست که مذکور شد صنف دوم که از احتراق خون بود و علامت او غلبه دم و شیرینی دهان و سرخی بول و گرانی در بدن صنف سوم تب ربع که از احتراق صفرا حادث گردد و علامت او قصر نوبت و بسیاری عطش و تلخی دهان و کثرت عرق و میل بانتیار ترش و تواتر و ابتدا از قشعریره و سردی گوشت وی باشد یا التهاب و عطش و در اکثر حدوث این تب در عقب حمی صفراوی بود صنف چهارم که از احتراق بلغم بود و علامت سفیدی بول و غلظ و سردی ملمس و کاهلی و ظهور نبض و بول سیاه که سفیدی زند و قلت عطش

و کثرت جواب و بسیاری لعاب دهان ضعف هضم حادث شود و از سودای محترق علامت او بودن افکار ردی و خواب پریشان و
وسواس و سرخی بدن یا مایل بسواد و کبودی و لاغری بدن و کمودت بول و کثرت شهوت علاج مشترک میان جمیع اصناف فصد بود
مگر وقتی که خون سرخ بود و صاف که آن زمان گرفتن او ضرر دارد البته بگیرند و مستفرغ ماده که تب از و حادث شده شربت و حلاب
و حقنه نرم و منع از غذا و شرب آب سرد در روز نوبت و تکلیف روز در روز نوبت و در غیر روز نوبت شوربا و گوشت خفیف
یا اندک از گوشت و تا سه روز و از آب گرم نشستن پیش از غذا بر روز نفع دارد و حمام که عرق شود بسیار گرم بود فایده دارد
باید که اندک زمانی توقف کند در راحت و آسایش و غذای گرم و با اعتدال که رطوبت او زیاده بود دقیق پیش از نوبت و تب ربع که
حادث شود در تابستان زود زایل میگردد و آنچه در خریف و زمستان عارض گردد مدت او دراز بود و تدبیر لطیف نمایند دیگر تب ربع
حادث از سودای دموی شود صواب آنست که در علاج او فصد بود تا روز سوم فایده مند بود و بعد از فصد غذا گوشت مرغ و تیهو و کوسفند
جوان کم در شوربا آن ماش مقشر و اگر او نخود نیم کوفته قسق است کامه و آب تمر هندی و آب انار و مسهل مطبوخ هلیله که در بسفایج
و افتیمون و غاریقون و پوست بیخ بادیان و کاسنی و آلو و شاهتره باشد و لازم دارند در سایر ایام آب کاسنی یا شیره تخم او شربت سکنجبین
و در زمان فتور بر دو آب گرم سکنجبین تا حرارت و التهاب بسیار بود آب هندوانه و از بردات آنچه مناسب دانند و اگر ماده بسبب غلیظ بود و زمان
طویل شده در غیر روز نوبت پنج مثقال گلقند شربت سکنجبین با آب گرم دهند و اگر علامات نضج ظاهر شود اسهال بدین مطبوخ نمایند
پوست هلیله پنج مثقال شاهتره سه مثقال عناب و آلو و سپستان از هر یک بیست عدد تخم کاسنی و کشوث و پوست بیخ بادیان از هر یک
دو درم مجموع ساخته صاف نموده در و مغز فلوس و ترنجبین از هر یک پانزده درم حل ساخته و بدین حب ایارج فیقرا درم پوست هلیله
افسنتین از هر یک نیم درم محموده دانگی اول این حب اختیار نمایند بعد از آن دارو را و سکنجبین افتیمونی اخراج سودا میکند بی عنف دیگر
تب ربع از صفرای سوخته حادث گردد مبالغه در تبرید و ترطیب نمایند و آب کشک جو و شیره خرفه و شیره تخم خیارین و سکنجبین اختیار نمایند
و در ابتدا طبع را به شربت بنفشه و بسفایج با آب جلاب و شربت گل شکر و جلاب شیر و امثال اینها نرم سازند و بعد از گذشتن غب ربع
و وقت نضج ماده مطبوخ هلیله که در او افتیمون و سنای مکی و تمر هندی و شاهتره و بنفشه باشد مسهل سازند و غذا آب غوره سازند و در روز
راحت اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ حمام بعد از نضج فایده دارد دیگر تب ربع دایره که از سودای بلغمی حادث شود هر روز ده درم جلنجبین
عسلی با آب گرم یا با آب بادیان و سکنجبین بزوری عسلی با آب گرم و طبع را باب لبلاب با نخود و مغز فلوس و قرطم کوفته و ده درم
شندمابه هلیله کابلی یا صبر یا گلقند نرم سازند و بتدریج از تربد و بسفایج و بدیل اضافه نمایند تا در آخر غاریقون و انجره ادویه را
قوی سازند و در روز نوبت میلها سه تخم ترب و شبت و نمک و عسل و ابتدا از ناخن و بعد از آن گلقند و در غذا احتقنه و اسفاناخ
جهت ملین شوربای مرغ و کشک و امثال و اگر طبیعت نرم بود در خراس نخود نیم کوفته و اگر مرض جوز و در انتهای مرض غذای
لطیف بتدریج طبیعت و مرض بهم گذارند چون نضج بکمال رسد مطبوخ افتیمون با آب افتیمون دهند در روز دوم نوبت مسهل حب انبار
نمایند و بعد از اسهال قرص بندک از جهت قوه جگر و قرص عافت از برای تقویت سپرز و اگر سرما قوی بود در وقت ابتدا تب
و اسی پیش آب گرم که در او بنفشه و بابونه و غیره و گل سرخ جوشانیده باشند گذارند و غذا نخود آب نیم کوفته و ماش مقشر و اگر الم بود
و اگر ضعیف بود در روز راحت مرغ و تیهو دارچینی و اگر مرض بدیر کشد و اثر نضج ظاهر بود معجون حلتیت که ... سداب و فلفل و

حلیت و مراد از هر یک برابر است و زن عسل بسیار شد شربتی نیم مثقال تا درم بود دیر پرسه و زمکیبا استعمال نمایند و جالینوس گفته که خلق بسیار
دیدم که مسهل از ربع خلاص شدند و بعد از افسنتین و تریاق خورده و شیخ ابوعلی فرموده که حقیقت فلفل نافع باشند و شراب
ابیض رقیق که نو و کهنه نباشد دیگر ربع دایر از سودا که از دردی خون حادث شده باشد علاج در ابتدا تفصیل ماده باب املاست و
فاسد و نضج کلقند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و بعد از نضج فصد باسلیق و قی بر طعام نفع دارد و استفراغ نادر بدوا مثل افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد نمایند و حقنه قوی فایده دارد و شراب از ... است که در عقب سکنجبین
استعمال نمایند چرا که خلط سودائی بیک مسهل و دو مسهل دفع نمیشود پس دفع او بمرات تواند و بعد از تسکین قشعریره و لرزه و ادرار
عرق مناسب است که اهتمام نمایند درین تب بتقویت کبد و سپرز در ابتدا سکنجبین و در وسط علت بقرص زرشک و غافث و اگر
قوت ضعیف بود مرغ و تیهو و زرده تخم مرغ نیم بخته و ماهی رضراضی و اگر از علت بسیار وقت گذشته باشد گوشت مرغ و گوشت
گوسفند و نرغاله که دراز و پیه کرم بود **نوع دوازدهم** در ربع دایم حدوث این تب از سودا عفن که در داخل عروق بود و علامت
او لزوم تب با اشتداد در بعضی وصعوبت اعراض در روز نوبت و اشتداد حرارت و اندوه و عدم نافض علاج فصد باسلیق و نضج بکلقند
و سکنجبین ساده و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون دهند با اعتدال در گرمی و سردی و سکنجبین و آب کاسنی و آب بادیان و
شربت سکنجبین بزوری معتدل و اگر حرارت و اندوه شدید بود و تشنگی غالب کشک جو و جلاب و آب تمر هندی و آلو بخارائی و
آب انار میخوش و غذا آنچه مذکور شده و اگر خلط نضج یافته مسهل قوی و حقنه در ابتدا لین و در آخر قوی علاج دایره نمایند و مبالغه
در نضج نمایند و تدبیر جلیه در تب ربع وقتی که بحرارت و در تابستان بود و سزاوار است که ... دهند گرم نه دهند و اقتصار بر آب
جبن و روغن گل نموده باشند نمایند و مسهل از هلیله زرد و سیاه و افتیمون و غاریقون و امثال این اختیار نمایند و تدبیر طبیب
بدان از حمام که آب شیرین داشته باشد و غذا اقلیه که در و اسفاناخ در آخر مرض و قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم و بعد از قی
بکلقند ... مزوره و شربت لیمو و صندل **نوع سیزدهم** در تب خمس و سدس حدوث ماده این تبها از عفن ماده
متسنج بود باشد اما کمتر و غلیظ بود و مقدار او کمتر و اکثر از سودای بلغمی حاصل شود علاج تب بلغمی نمایند و تجربه کرم و تری کمتر
باید نمود و مسهل دهند و شربت سکنجبین و اگر حرارت بسیار بود شیره تخم خرفه و گاهی گلقند فایده دارد و غذا نخود و کم گوشت
از گوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان و شربت بیش از روز نوبت بدهند و بروز نخود آب و این حب بارد نه ترید در غاریقون
نیم مثقال محمودة دانگی لاجورد نیم درم کثیرا نیم درم کوفته اختیار نمایند در صباح و بعد از آن آب گرم با جلاب مطبوخ افتیمون
بیلعانیند و اهتمام بدفع سودا نمایند **نوع چهاردهم** در تبهای مختلف باید دانست که تبها گرا ادوار آن معلوم نباشد و در آنچه
بود از امرکب گویند و گاه باشد که دو تب از جنس دیگر باشد هر یک تب بطرف نباشد و نوبت دیگر آید و طبیب باید که نشان
تبهای یک یک ملاحظه نماید تا بر حقیقت هر یک واقف گردد و اگر تب بسبب ورم بعضی اعضا شده علاج ورم باید کرد و اگر از جهت
ترتیب علیل در خوردن و آشامیدن واقع گشته علاج تدبیر را اگر کفایت نبود مسهل در روزی که نوبت نبود و در وقتی که نوبت بود سکنجبین
و گلقند و منع از غذای در روز نوبت و اگر تب از جهت احتراق اخلاط بود علاج استفراغ نمایند گاهی و بعضی اوقات سکنجبین
و گلقند دهند و غذا او شربت لطیف اختیار نمایند تا اخلاط محترق نگردد و چون زمان مرض طویل شود مسهل سودا و تدبیر تب ربع نمایند و

قرص غافث که بیمار بیماری سپرز و جگر و تبهای کهنه را سود دارد بسازند صفت آن عصاره غافث یا افسنتین و صبر از هر یک یکدرم و ربع
بلیله سه درم زعفران و مصطکی و رب سوس از هر یک دو درم رب کاسنی بسازند و قرصها کنند شربتی یکدرم سکنجبین احتیاط
نمایند و در تبهای مرکب و خمس و سدس و غیره اولی آن بود که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت با غذاهای اصلی بنا دهند
و بقوت او نکنند تا قوه برجا بود از درازی مده بیمار نباید اندیشید و اگر حرارت قوی بود قرص کافور و لعاب تخم الی و اسپغول و تخم
خشخاش فایده دارد در نوع پانزدهم در تب وبائی و وبا تبدل هوا باشد بفساد و چنانکه آب در ظرفی دیر بماند طبیعت او بگردد و متعفن
میبرد حال هوا بسبب آنکه در میان درختان و مغاکها دیر بماند بسبب بخارها و خانهای بد متعفن شود علامت حدوث وبا بسیاری ستارگان
که دنباله کشیده باشند در کانون اول و در کانون آخر باد صبا و جنوب بسیار آید و هوا نمناک شود چنانچه مردم پندارند که باران شده
و نباشد و بسیاری حشرات و ضفدع در زمین و قلت باران و کدورت هوا که روزی غبار بود و روزی بی غبار و دوام ابر با گرم
و شبها خنک و هوای بد و تیره و گریختن موش و حیوانات که در زیر زمین پنهان باشند بر ظاهر زمین باشند و در جنس تعلق از انسان چون
وحش از آنکه عادت غیبت اوست غایب شود و اگر فساد هوا در تابستان و خزان شود علامت تب وبائیست که ظاهر بدن بسیار گرم نباشد
و در باطن اندوه سوزش عظیم و حرارت قوی باشد و نفس متواتر و بلند و ضیق نفس و بوی بد از دهان و شدة عطش و اندوه و خشکی دهان و
خفقان و سقوط شهوت و درد در سر معده و عظم طحال و سرفه و سقوط قوه و غشی و اختلاط عقل و تمدد در زیر سر اشیف و بیخوابی و سستی
بدن و صغر نبض و اشتداد تب در شب زیاده بود و براز بدبوی و کفناک و زاری و قی صفراوی و عرق بوی ناک و بثرها در لب و باقی
اعضا مایل بسرخی یا اصفر و اگر علیل را شعور نباشد و قوت ساقط گردد و بچیزی میل نکند و غشی متواتر گردد دلیل موت بود و علاج فصد
نمایند اگر خون غالب بود و اگر اخلاط بسیار بود استعمال آن خلط بدوای مناسب و شربتهای خنک مثل نارنج و لیمو و آب انار و غوره
یا قرص کافور و آب کاسنی و عنب الثعلب یا سکنجبین تا عفونت را رقیق سازد و ادرار بول شود و آب سرد بسیار بیکبار بنمایند و بعد از آن اندک
اندک زمان و مبالغه در تقویت دل به لخلخه و بویهای خوش و استنشاق گلاب بلحظه فایده دارد و گلاب بر سینه و صندل و کافور اندکی و کافور و
گلاب نمایند و موضع علیل باعتدال و در حوالی او ریاحین و برگ بید گذارند و در خانه گلاب و سرکه بپاشند و بخور از صندل و کافور و پوست
انار و مورد و امثال اینها سازند و گاه تمدد در سر اشیف و سردی اطراف و بیخوابی و اختلاط عقل و سینه مرتفع ببینند باید که تو بستند
بحجامه مناسب با حرارت میل بخارج نماید و غذا عدس اگر اندک بود و نشاید یا باب غوره و چقندر و شیره بادام یا مزوره سماق اگر طبیعت نرم
بود و اگر قبض بود آب تمر هندی و آب آلو تنق سازند و اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ فتق سماق یا آب غوره یا گوشت بریان کرده
بازرده تخم مرغ یا شراب ابیض ممزوج بعرق کاسنی و بید مشک و گلاب و گاوزبان و آنچه طبیعت مصلحت داند بدهند و وقتی که قوت علیل
کم شود و میل بغذا نباشد مبالغه باید کرد تا بسبب اکل بسیار خلاصی یابد و حرارت و وبا تاثیر نکند و از غذای غلیظ و کثیر المقدار و ماهی و شیر
منع باید نمود و واجبست که حکام در بنایند اما اگر صحیح بود مناسب نیست که در بلد که در رو و با بود در نیاید و احتراز از بوهای بد نماید و هوای خانه
به بوهای خوش مطیب سازند و منع عفونت نماید بعود و عنبر و مشک و کندر و گلاب و شبت و آبی در گلاب و سرکه و حلتیت حل نموده
در خانه بپاشند و رطوبات غذای رابقی و مسهل و فصد از بدن دفع نمایند و تقلیل غذا و تدبیر مایل بتخفیف از هر وجه و احتراز با ضنها
و حمام و شراب و تشنگی ضرر دارد و آب سرد و بیخ خنک ساخته و از خون اندکی حرکتی باید فصد نمایند در حال و از منزل را سرد دارند و

از گوشت غلیظ از طیور و چارپا احتراز نمایند و اقتصار بر گوشت مرغ و بزغاله و تیهو و کبک و تذرو نمایند و آنچه از دوا خلاصی بخشد
می دهد تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق اربعه مداومت نمایند و خوردن گل ارمنی بسیار که نفع تمام دارد و یکی از قدما حکایت کرده
که از صبر دو جزو و مر و زعفران از هر یک جزو در زمان وبا هر روز مقدار دوازده جو با یک پیاله شراب ممزوج ساخته اختیار نمودم
و از ان زحمت خلاص یافتم و بعضی از اطبا گفته اند که از صبر و زعفران و مر اجزا برابر هر روز مقدار یک درم مداومت نمودیم فایده کلی دارد
و اگر هوا در اخر تابستان بسیار گرم شود و حیوان در غایت خشکی و غبار و باران و سردی بزنده بود سزاوار است که غذا مرطب مثل
... و خصوصا اصحاب مزاج خشک اختیار نمایند و از تعب و روزه و گرسنگی و تشنگی حذر نمایند تا باران نازل گردد و هوا تر گردد

نوع شانزدهم در جدری آبله و لغرکان میگویند بثور صغار که بظاهر بدن در جمیع اعضا یا بعض پدید آید یا بثت لازم و سبب این جدری
غلیان خون بود و به سبیل عفونت بجوشانند همچو شیره انگور و آنچه کفک بود بسر آرد و آنچه ثقیل بود ته نشیند و آنچه صاف و رسیده باشد در میان
مانند و خون در تن مردم همچنین بجوشانند و اخلاط که از خون حیض ثقل کرده و بخارهای بد که از سبب ولادت با خون آمیخته جدا شود و سبب مفصل
خصوصا بهار و ربیع خون در بدن غلیان و مثل هوای متعفن و نشستن در منازل که کسی انجا لغرکان برآورده با هوا که
بخار حرارت مجد و در بدن رسیده از تناول غذای گرم تر و غلیظ مثل بسیار خوردن گوشت و خرما و انجیر و انگور و اصناف او انست که
سیاه و کبود و مفحص صغار صلب و سرخ در غایت تیرگی و تمام بدن را گرفته و در میان آن مثل نقطه سیاه رنگ بود و آنچه دیر بیرون آید و حید ازو
در بعد هدر متصل بود و بعضی به بعضی دیگر بهترین اصناف آبله که لغرکان گویند که بثور او صغیر و اندک سرخی داشته و مقدار بعدی بکلان
شود و کرد بود زود سر دهد و پوست او جدا شود و سفید او اندک با سانی و بی کرب و اندک تب ظاهر گردد و از علامات انکه است
که تب در روز سیوم تسکین یابد علامت جدری تب مطبقه و امتلای عروق و درد پشت و بندها و خاریدن بینی و سرخی روی و چشم
و گرانی در بدن و اضطراب و بر جستن و ضیق النفس و بحة صوت و خشونت حلق و تیزی بینی دهان و غلطاب ان تر سیدن در خواب
و گرانی در سر و کرب و درد سینه و قلق و لرزیدن یا بها علاج فصد نمایند در وقت ظهور از باسلیق اگر از دوازده سال گذشته باشد
و مانعی نبود که حامله یا ضعیف بود فصد کنند و اگر صبی بود از نه سال باید که کم نبود و بحیض تازه بود حجامت کنند و فصد حجامت پیش از بروز
فایده دارد و اگر بروز نموده فصد نکنند و شربت بر موجب دهند عناب سی عدد سپستان چهل عدد گل بنفشه مثقالی با تخم خرفه
حبل نیلوفر بست مثقالی با دیان نیم درم قند مثقال اگر تابستان بود با آب سرد و اگر زمستان بود یک قاشق شربت با سفت قاشق
آب نیم گرم اختیار نمایند و بعد از فصد آنچه غلیان خون را تسکین دهد مثل عدس و کشنک جو اگر اقلیم سوم و چهارم باشد و الا اگر او جد
میل نماید و در او عناب و سپستان از هر یک سفت عدد افطار ند و چهار بادام مقشره کشیده قتق سازند و بعد از بر آمدن کردی نخجی
دهند شربت سکنجبین رمانی و اگر حق بود آب تمر هندی و آلو بخارای بعد از ده ولد دیم و پانزدهم قتق سازند و در ابتدا آب تمر هندی
و گلاب و شیر خشت دهند تا ماده کم شود و اگر تنقیه بدن اتفاق بیفتد مبالغه در تبرید نمایند و اگر لغرکان ظاهر گردد دو دیر شود و بجا
پوشند و هوای خانه با اعتدال ارند و آب گرم احیانا دهند یا آب بادیان تر و آب کرفس با سبت الملک و بنفشه
نمایند تا زود برز کنند و المرکی زعفران و آب انجیر دهند ماده را بظاهر بدن می ارد و بروز سکنند و انجیر نفع کلی دارد و اگر مقصول
چهار درم عدس مقشر سفت درم کشته سه درم ... کاسه آب و گلاب بجوشانند و از ان آب صاف نموده بدهند و اگر سفت انجیر

ودو درم بادیان اضافه سازند برین لک و غیره شاید واب کم در زیر مریض دارند بروز را نفع دارد و استعمال این تدبیر وقتی نمایند
که ماده غلیظ و دیر بیرون آید و نبض و نفس متغیر نباشد و غشی و حرارت بسیار و زبان سیاه نبود و آب سرد جرعه جرعه اگر دهند لوکان و
حصبه بروز سکند و عرق بی آرد خصوصا در وقت کرب و هوا را سرد سازند با ستشاق و سینه مریض را کشاده و از صندل و گلاب
و اندک کافور و سرکه دو سه قطره لخلخه سازند و بر سینه مریض چیزیکه سرد باشد طلا سازند و در اخر اگر شکم نرم شود شربت حب الاس
و لیمو و صمغ عربی و گل ارمنی فایده دارد و قرص طباشیر برب ابی و اگر سرفه بود به شربت حب الاس و قرص طباشیر با سفوف طین و غذا کشک
نخود سماق باجاورس مقشر و سزاوار است که حفظ بعضی اعضا نمایند از جدری چشم را باب کشنیز تر یا الکامه و سماق که بگلاب آمیخته
و اندک کافور بگلاب یا آب کشنیز تر یا سرمه خصوصا در روز اول اگر بچکانند منع لوکان از چشم کند و شیاف ابیض اگر شیر یاد در چشم
ظاهر شده بشیر عورت سود مفایده دارد و حفظ بینی بگلاب و سرکه که لخلخه در او بچکانند یا صندل و شیاف مامیثا با شیر عورت و رغن
مالند در داخل بینی و حفظ حلق بآنکه انار را با دانه بخایند و اگر سماق و گلسرخ و عدس مقشر در گلاب بجوشانند و غرغره با آب انار و
و آب شاه توت فایده دارد و با آب سرد غرغره نیز فایده دارد و حفظ شش که آلت نفس است از ضیق النفس و سل بخورد وقتی که ضیق
بود معارض میشود بلعاب اسبغول و لعاب تخم آبی و قند و روغن بادام یا بادام کوفته در دهان گیرند و اگر لوکان بیرون آید و آواز در
و حرارت قوی بود اندک سکر دهند شاید و این لعوق فایده دارد مغز بادام سفید کرده یکجزو مغز کدو دو جزو قند یا نبات سه جزو
و کتیره یکجزو با لعاب دانه ابی یا لعاب اسبغول بسازند و اگر طبع نرم بود و خون آید بجهت قوی آید بشربت انجبار و شربت حب الاس
بصمغ عربی و گل ارمنی دهند و حفظ امعا السنت که قرص طباشیر و شربت حب الاس و رب ابی بر وقت دهند نفع دهند و نیز
مفاصل السنت که صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و گلسرخ بگلاب و اندک سرکه آمیخته بربندند تا مالند و اگر به بدنکان خراجی بزرگ
آید نرم و منکافت به تدبیر برون آید بعد از ان تدبیر جراحت نمایند و اگر جدری تمام بیرون آید و پخته شود دشق نمایند آنچه بزرگ بود
بسوزن طلا یا بسوزن نقره بشکافند و آب انرا به پنبه بگیرند و در [illegible] بستان گلسرخ و صندل و آس بسوزانند و در [illegible] سنانک
سوسن و چوب گز و اگر خشک نمیکرد و نمک آب کرده و اندک زعفران بود اگر گلاب و گل و عدس و چوب گز نمک بجوشانند و آب
انرا بر وی پاشند شاید و دود نمودن چوب گز نفع تمام دارد و آتش از چوب گز و دود نمودن اولی بود و اگر موضع ریش گردد گلسرخ
و صبر کنند و اندر و خون سیاوشان نرم کوفته بران موضع پاشند و اگر لوکان بزرگ و بسیار آب برگ گلسرخ خشک پاره در زیر
دارد جو بر وی پاشند و اگر بر ریک گرم خوابانند منفعت الی زود ببیند و گل سرشوی و برگ گل سرخ و سفید و مردارسنگ و عدس نرم کوفته
بر جراحت پاشند نفع تمام دارد و اگر لوکان باقیمانده بیخ خشک ادیانی و مغز تخم خربزه و برنج و نبات و مغز بادام و جو
از هر کدام مقداری نرم کوفته بسفیده تخم مرغ طلا سازند و هرگاه حرارت تب زایل گردد و بثور بر طرف شود شوربای دهند
و بیش از ان البته گوشت ندهند نوع ششم حصبه حصبه بثره سرخ رنگ و پراکنده در ابتدا بشکل دانه جاورس براورد و اندرون
بود رنگ گردیدن کبک بود و ریم و چرک نگیرد و بخلاف لوکان که او از جلد بلند بوده شود و ریم گردد و ماده لوکان خون که بسیار
تیره شده گرم گشته و ماده حصبه خون صفراوی که میل بخشکی دارد و بثر با او کوچک و از پوست بر آمده نشود و لیکن حصبه کشنده تر است
جهت انکه از خون سیاه تر تولد کند و هر دو از جمله بیماریهای وبائی اند یعنی هرگاه در ولایتی افتد خلق بسیار بدان بیماری گرفتار گردند

علامت او بثور و کرب و خشکی دهان و تشنگی و اضطراب باشد و درد پشت و زانو و سر و گاهی حادث شود در میان حصبه و جدری
حمری و امر او حمیقا گویند و اسلم از همه آن بود که رنگ او سفید بود و از اخبار که خواسک گویند و حصبه که رنگ او سپید یا زرد و بنفش
و متفرق و کم و دور از یکدیگر است و سایر علامات نیک که نفس آرمیده و شعور بحال خود و میل بغذا و شربت باشد دلیل سلامت
از مرض بود و بدترین اصناف حصبه و لعم کلان آنست که رنگ او سیاه و صلب و کبود و منقش باشد و اگر دیر بیرون آید و بدشواری نفخ
و متواتر غشی واند و بود و خفقان باشد و آنچه در حصبه اثر بروز تا سوم فصد و اگر مانعی بود حجامت نمایند و در شربت نارنج تا سوم نفع کلی
دارد و اگر صفرا غالب بود چهار شربت آب تمر هندی با بیست و پنج مثقال و آلو بخارا سی عدد و باب آغشته نمایند و بیست مثقال شربت
نیج قاشق گلاب و شیر خشت تا سوم روز فایده دارد و بعد سوم شربت عناب و نیلوفر بموجب عناب بیست عدد و تخم خیرو دو درم گل نیلوفر
مثقالی تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال بادیان نیم درم و اگر حصبه در ظاهر سیکرد و عرق نمی آید ده عدد انجیر و سی عدد سپستان با این اجزا بجوشانند
و سی مثقال قند چهار روز هر روز یک پیاله بنوشانند و چون تمام شود باز بسازند تا روز دهم و پانزدهم بعد از آن شربت لیمو و نارنج و
لیمو و شیره تخم کاسنی و چهار عرق و انار فایده دارد و اگر خواب نیاید در اول مرض شربت خشخاش و اگر سرفه بسیار بود شربت عناب و سپستان
و تخم خیرو الی و اگر بلغم غالب بود بیخ سوس و پر سیاوشان و انجیر اضافه نمایند و نبات شیرین سازند و اگر مادۀ حصبه صفرا صرف بود مبالغه
تبرید نمایند و قرص کافور دهند بلکه طبیعت را یاری دهند که ماده را بظاهر خطر بکره آرد یا شربت که مذکور شد وقتی که تمام بروز نماید شربتهای
دهند بسبب حرارت و غذا آش عدس و اگر او در اقلیم سوم و چهارم کشک جو در آب انار ماش مغز کدو و اسفاناخ در همه وقت فایده دارد
و اسهال در آخر حصبه خطر عظیم دارد و اگر خون ظاهر کرد با عناب الجبار بجوشانند و اگر خون شود شربت حب الآس چهار مثقال و عناب بیست
مثقال تخم خیرو مثقالی و بادیان درم و قند چهل مثقال و غذا کرنج و یا اگر … و لعاب داده و در آخر مرض فستق زرک یا سماق و انار با دانه کوفته
و اگر حرارت بسیار بود شیره خرفه و چهار شربت نفع دهد و اگر خون بینی روان شود تا خون صاف نشود نه بندند هر گاه سبب ضعف شود
ببینید که افراط موجب خطر است اندکی کافور با آب کشنیز یا آب برگ خرفه حل نمایند در بینی چکانند یا مازو را نیم سوخته …
… ساخته … در بینی بگذارند و اگر فتیله در سیاهی آغشته … در بینی نهند … و اگر
افیون بگلاب حل کرده در پیشانی مالند بعد از آن … سرکه آمیخته بمالند خون را ببندد و … سرکه حل نموده آب برگ …
… سرکه در پیشانی مالند و اگر قوت بود فصد باریک نمایند و اندک خون بردارند تا خون بجانب دیگر میل کند و حجامت فایده دارد
و بستن پایها و دستها و پستانها و کمر بابه در رفتن خون بینی را نفع دارد و آب برف در دهان گیرند و … تراشیده در بینی بگذارند و در
شربت اطفال اگر او از کم … باشد لعاب تخم … و لعاب اسبغول اگر ضم نمایند … و چون … مفارقت نماید اگر شوربای …
و اندکی از گوشت او … و بعد از آن بحمام روند و چون اندک قوه ظاهر کرد ملاحظه نمایند که نکس واقع نشود و معنی نکس باز آمدن بیماری
بود و نکس از اصل بیماری بدتر بود و جهت آنکه قوه ندارد که بیماری دوم بکشد بدن … سبب طبیب در علاج آن شتاب کند تا حال قوه بیمار …
تحقیق نماید و علامت نکس حالی باشد … اگر احتیاط نکند مرض زاید … قوه دوم میل بطعام
نابودن سوم گشتن در وقت برخاستن چهارم طعام ناگوار … در معده و … گشتن … سر … گرفتن …
آماس گرفتن … در روی و پشت چشم بدید آمدن … تشنگی با افراط … غذا نکند …

باید ضماید هم اگه بحران بخراجی و مانندان کرده باشند و یا از بانار رون کردیده و هم اعراض در وقت نوبتهای بماری که نشته قوی
تر که بود و بیار دهم نبض متواتر سریع و متواتر باشد و دوازدهم بول از حال خود تغیر نکرده باشد و بسیاری بحار بهای بود که نکس کننده
بهای ورم و صرع و درد سر هم سرد و در دجگر و تهیج زرد و کرده و نزله و ضیق النفس و درد چشم اما از نکس حصبه و جدری ملاحظه نمایند که ملا
کننده باشد در بیشتر اوقات **نوع نهم** در تب مرکب و این تب بسیار بود و اکثر وقوع او از صفرا و بلغم بود و ترکیب او بر سه ضرب بود
مرکب از غب و بلغمی دایم یا مرکب از غب لازم و بلغمی دایره و بلغمی دایم یا مرکب از غب دایره و بلغمی دایره یا مرکب از غب دایم
و بلغمی دایم و این تب متوسط بود میان مزمن و حاد و سکیشد مدة طویل یا نزه ماه نمیگذارد دلیل آنکه راحت نخاید و منجر میشود بدق علا
او انست که مرکب از علامات تب صفراوی و بلغمی واخص علامات آن بود در وقت تب در غایت گرمی بود و مدة او کوتاه بود
روزی حرارت ساکن باشد و مدة او طویل و قشعریره نگر واقع شود و گاهی بعضی از اعضا گرم گردد و قشعریره باقی ماند و اطراف
سرد باشد وقتی که معلوم نمایند تب مطبقه که در و ناقص باشد و عرق نبود یا آنکه ناقص بسیار یکنوبت عرق آید دلالت میکند و تب
همچنین هرگاه که در تب لرزه قوی باشد و مده سرمای سخت دراز گردد و یا بهاد و هتها سرد گردد دلیل تب مرکب بود از نقص معلوم
نماید اگر عظیم و متواتر بود علامت او صفرا و اگر بطی و منزم بود علامت بلغم و از قی اگر بلغم بسیار آید علامت او و اگر صفرا زیاده بود
دلیل او علامت غلبه صفرا است که نوبت او کوتاه بود و اطراف زود گرم گردد و تشنگی بسیار و قی تلخ و عرق مایل بکثرت و در بول
منکس بود و دیگر مرکب از بلغمی دایم و غب دایره بود علامت او دوام تب و خفت او در روز دیگر و حدوث لرزه و حرارت اختلاف کم
با سردی اطراف و اگر ترکیب از بلغمی دایره و غب دایم بود لرزه او شدید نبود و اندک قشعریره بود و اندوه و اندک و اگر ترکیب از غب
ثابت و مواطبه یابت بود و لرزه و مدة و بهرروز تب باشد در روزی قوی و در روزی ضعیف با قشعریره برودت شدید در اطراف و اگر ترکیب از
غب دایم و مواطبه دایم بود لرزه و قشعریره براو نباشد علاج آنست که طبیب ملاحظه نماید علامت کدام تب قویتر است بعلاج
مشغول شود اگر یکی قوی بود علاج آن نماید و اگر هر دو مساوی باشند از مناسب آن دهند سزاوار است که اهتمام نماید که اهل
اختیار نماید یقین فرمایند و شربت نزوری که اودراراً و ردو عرق کند دراین که در روغن بنفشه و کلسرخ و خیرو و بابونه بجوشانند و
بر بخار آن دارند یا آب گرم در زیر جامه گیرند تا عرق آید و مسهل قوی در ابتدا ندهند بیش از نضج که بیم بود که مشتغل شود بسام
و در ابتدا مسهل خفیف از آب تمر هندی و آلو بخارا به ترنجبین و مغز فلوس و گلقند و گلاب و آب انار بین و بنیه خشت حل ساخته
در آب بادیان تر بعد از نضج مسهل قوی دهند و قی در روز نوبت فایده دارد و در ابتدا حقنه لین نمایند و در روز نوبت
ماش مقشر و نخود هم کوفته و استفراغ آب انار اگر مدة او طویل گردد اهتمام نمایند که قوة قوی گردد و غذا او شوربه لطیف در روز
که نوبت نبود بعد از پانزدهم شوربای مرغ و گوشت او دهند و بادیان و سعتر و سیب و آب کامه قوق سازند و از ادویه مغز
افسنتین فایده کلی دارد اگر کوفته شربت بزوری اختیار نمایند شاید و بعد از هفتم و ظهور نضج مسهلی که هم و خلط را دفع
بتیمه حب ایارج فیقرا درم تخم حنظل نیم درم محموده ربع درم این یک شربت است دوازم کبابت نفع دارد قرص افسنتین و قرص
غافث و قرص ورد هست خصوصاً اگر زمان و مرضی دراز کشیده و تهیج در روی شده صفة قرص افسنتین که سردی جگر و
معده و سده النار او تب بلغمی و عسر البول را فایده دارد افسنتین رومی و تخم کرفس و انیسون و اسارون و مغز بادام

هر یک برابر نرم کوفته باب قرص سازند هر یک قدر درم تا مثقال یکی را بوقت حاجت مستعمل نمایند سزاوار است که در این تب تقویت
احشا نمایند چرا که بطول زمان مرض مریض ضعیف شده و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از و فایده دارد و در اوایل
که از ماش مقشر و نخود و بیه و بادام پخته باشد اختصار نمایند و اگر اندک زعفران اضافه نمایند در غذا اگر حرارت کمتر شود بعد از دو
روزی یک نوبت نبود گوشت مرغ و تیهو در آب سازند اگر او ماش مقشر یا نخود هم قتق الکامه و آب انار یا گوشت مرغ بریان سازند
مریض با نفع یابند که براحت و آسایش باشند پس وقتی که تب زایل گردد علیل به حمام درآید و گوشت مرغ و گوشت گوسفند پخته
که غذا فاسد نگردد و تب باز معاودت نماید و در علاج جانب مساوی ملاحظه نمایند و چیزی که گرم بود یا سرد میل نکنند و سکنجبین
ساده و شربت بزوری و شربت لیمو و غوره نفع دارد و در غذا باید که اسفاناخ و کدو اندازند و قتق ترش اگر حصرم در
چون در روز ترشی بود از عفونت بود و طبیب حاذق باید که اصناف تبها ملاحظه نماید و علاج بسایط یا مرکب نظر کند و بحسب تقاضای
هر مرض آنچه مناسب آن باشد از شربت و غذا و مسهل و اقراص و سفوف و حب ترتیب نموده دهد

فصل سوم در تب دق و آن
دو قسم است قسم اول تب دق حقیقی و آن چنان بود که حرارت غریبه با عضاء اصلی خصوصاً دل چسپیده تا فانی سازد رطوبات را
و مراتب او سه است اول آنکه رطوبات در رگها و همه تن پراکنده است و بر شریان نشیم و در عروق صغار از اعضا بمنزله روغن که در
چراغ اندران بود مرتبه دوم رطوبتی که با اندامها آمیخته و سرشته شده بمنزله روغنی که در جرم فتیله باشد مرتبه سوم رطوبتی که اندامهای
اصلی بدان پیوستگی دارد هرگاه این رطوبت نماند پیوستگی اندامها باطل شود و این رطوبت بمنزله روغنی که در جرم فتیله بود هرگاه
رطوبت نخستین در تن کم شود خاصه از نواحی دل همچنان باشد که روغن چراغ کم شود و بدین سبب تب دق تولد کند اگر مرتبه اول بود
علاج پذیر بود و اگر در مرتبه دوم بود قابل علاج بود و این را ذبول گویند در ابتدای او و در وسط علاج نیابد اما مرتبه سوم را ذبول گویند
امکان علاج ندارد الا ماشاء الله الحي الذي لا يموت و اسباب او سابقه و بادیه باشد سابقه مثل تبهای محرقه هرگاه مدتی دراز
حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم که در سینه حادث گردد و در دل تاثیر کند تب مطبقه
وقتی که دایم بود و تب لازم و تب ورم و مثل حرارت معده و جگر و شش و کلیه بسبب اسهال طبیب و سقوط قوت و غشی بسیار و مانند آن
و دوای المسک و شراب ... و سبب حرارت دل شود و اسباب بادیه مثل غم و هم و غضب و تعب و بیخوابی و بسیار جماع خاصه در وقت
شباب و کسی که مزاج او گرم بود و یبوست او غالب باشد و احوال این مرض در درجه اول شناختن او صعب و علاج سهل و در درجه دوم
معرفت او سهل و علاج صعب و علامت او تب لازم و حرارت و اندوه قوی نباشد و در مرض اعراض نبود و مثل تبهای دیگر از
و اندوه و خشکی و بطن بلمس گرم نبود و مثل گرمی که در حمی عفن بود در تب دق بلمس گرم نبود و چون دست بر او گذارند چون بعد از
ساعتی گرمی او ظاهر گردد و موضع عروق و شرائین در آن گرمتر بود و این تب دایم بیک حال بود و چون غذا استعمال نمایند قوی تر گردد و این حال از
دلایل قوی او بود و طبیب جاهل منع غذا نماید و نداند که بفراغت غذا خوردن و بی غذایی هلاک گردد و علامات او از سه چیز است جسد
باید جست از نبض که مسلسل و ضعیف و دقیق و صلب ... بر یک حال باشد و از بول که در او روغنی پدید آید هرگاه ... بول ... روغنی منتشر
بود و در سوی ... پدید آید و از کیفیت حرارت که بیمار را ... مزاج گشته باشد و هرگاه ... مرتبه
اول درگذرد ... بول رسد ... خشک ... و صدغها در رفته ... و پوست پیشانی کشیده گردد و در ...

پوست بر وی مو غباری بر روی ظاهر گردد و چشمها بچشم خواب آلوده ماند و ابروها میل بگرانی دارد و بر جبین تر شود و گردن او باریک و
حنجره او بیرون آید و بلند بود و آواز ضعیف و چار یک ناخنها او برگشته و موی ها منتشر گردد و پوست و استخوان ماند و طبیعت او
نرم گردد و موت نزدیک بود و بدین حال که رسد نیک شدن او محال بود مادام که بقیه از گوشت و خون تا اندکی و قوة باقی بود و استخوانها به
پوشیده بود امید به شدن و صلاح بود پس رفتن علاج مرتبه اول تبرید و ترطیب باشد باشربه و اغذیه بارده مرطب مثل الحود مرغ و جوجه
و شربت عناب و نیلوفر و شیره تخم خرفه و کاسنی و شیره تخم خیارین و کدو و بی تر و هندوانه و شفتالو و زردالو و قرص کافور و قرص طباشیر و اگر
احتیاج بچیزی مرطب سخن شود مثل شراب ماء اللحم که ترطیب قوی کند اندک دارد و سزاوار است که چیزی سرد امیخته دهند و ترتیب در علاج
این مرض است که چیزی سرد امیخته نمایند که مناسب است که در سحر شیره خرفه بعرق کاوزبان یکی از اشربه مثل نارنج یا سکنجبین یا قند یا
نبات حل ساخته بعرق کافور یا انچه قایم مقام او بود اختیار نمایند و در وقت طلوع آفتاب ماء الشعیر یا سرطان [illegible] اگر مکروه ندارد یا جلاب
یا آب انار ترش یا آب جو که مثقالی و قند یکمثقال اعاز ند گرم یا سرد بهر کدام که میل داشته باشند و نیم چاشت لعاب اسبغول یا لعاب تخم
الی جلاب اگر ضعیف معده شود و از عصب باشد و دجوع و تشنگی و از حرکت قوی و جمیع انچه نمایند و میل براحت و از البسه ستاره
دلفریب و نغمهای خوش الحان و جمیع انچه بدن را تازه سازد نمایند و آب شعیر که در و خشخاش و عناب و روغن بادام بود و دوغ
گاو و بادرنگ و تره و بقول سرد فایده دارد و شیر نفع دارد و اگر از تنهای بعض چیزی همراه شود و از خوردن زیادتی گرمی و تری
طبع بشود بهترین شیرها شیر آدمی بود و پس شیر خر پس شیر بز که فی الحال بدوشند بدهند و در شیر خر شرایط نگاه دارند اول باید که خر
جوان بود و از وقت زادن او چهار ماه گذشته باشد و علف از جو و کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و نحو دهند و باید که
بود و هر بامداد که دوشیده نزدیک بیمار آرند چرا که اگر دور بود متغیر گردد و قدحی پاکیزه اندر ظرفی نهند که در آب گرم بود و شیر در آن
قدح دوشند و بدهند و شرط دادن است که در روز اول پانزده مثقال دهند و هر روز از پانزده مثقال اضافه سازند تا روز
هفتم ترتیب چهل مثقال میشود بعد از آن هر روز پانزده مثقال کم سازند تا آخر پانزده مثقال ماند و در روزیکه شیر داده باشند بعد
از یکساعت مغز [illegible] و اگر قوی تر شده شیر فاسد گشته دیگر نباید داد و هر گاه شیر داده یا شیر خواهند داد در آن روز
از ترشی و ماهی احتیاط نمایند و اگر در بدن خلطی بود که مستعد عفونت بود و برفق مسهل دهند مثل حب بنفشه و شربت بنفشه و آب
تمر هندی و آلو بخارا و شیر خشت و با مغز فلوس با آب آلو و آب انار و شیر خشت نفع دارد و اگر سرفه بود دیگر دم
بیست مثقال شیر امیخته میل نمایند و اگر از شیر طبع نرم شود بدل شیر دوغ گاو که با هم تف داده باشند دهند یا طباشیر و موضع اضطجاع
بریاحین و فواکه خوشبو چیده معطر گردانند و لباسهای کتان بگلاب و صندل مطیب ساخته در نزدیک آب روان اختیار نمایند
و در تابستان در غایت گرمی بر فرش خرفه از کتان و بگلاب و صندل و آب گشنیز تر و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف اندازند
و چون گرم گردد تازه میکنند سه چهار بار در روزی کفایت بود و زیاده نکنند و در زمستان هوای خانه معتدل دارند و اگر خواب بود
شربت خشخاش و کاهو نفع دهند و در بینی روغن بنفشه و بادام و نیلوفر و کدو مالند و در ابزن نشانند که در آن حلبه و جو و تخم کوفته
و برگ خرفه و کاسنی و بنفشه و جو جوشانیده باشند و باید که آب بغایت معتدل و ملایم بود و چنانچه عرق نیاید و احداث حرارت
نکند و گرمی آن بود که بدن ضعیف را نشاید و در آب سرد نشاندن و در آب سرد در آمدن نیکو بود و در ابزن زمستان گرم باید و

در احتیاط تمام بجای آورد و از زکام محترز باشند و بعد از لخلخه بیرون آورند روغن بادام و کدو در اعضا مالند و بعد از ساعتی غذا
خورند مرغ جوجه فربه یا ماهی که در آب خورش با او داده باشند مطلقا و بره جوشانیده در آب لعاب اسفرزه و اکثر و اسفاناخ و کدو و
قلیه کدو و قلیه خیار فایده دارد و از فواکه انار و سیب و خربزه و هندوانه و شفتالو و خیار و بادرنگ میل نماید و سزاوار است که هر روزی
غذا دهند به مقداری که سیر شود نه چندانکه معده او ثقیل گردد و موجب قوت تب شود سر او را از هوا نگاه دارد تا زکام و نزله نشود و اگر
طبیعت نرم شود در آب کشک جو یا اکارع و غیره چند قطعه ابی یا دانه چند حب الآس یا جاورس که در وی صمغ لک زیاده و قرص اب انار که با دانه
کوفته باشند نمایند و اگر دیگر او طلخان سیب و کوارس حب الرمان کزمازج و طباشیر و حب الآس و اگر سرفه بود صمغ عربی و گل ارمنی ساده
یا سفوف حب الآس و اگر تب دق در مرتبه اول بود احتیاج به ترطیب و تبرید بسیار نیست و وقتی که در مرتبه دوم بود و جفاف و ذبول
حرارت بود محتاج میشود از شربت و ربات سرد مثل آب خوشه طلا و مطبوخی که در وی خشخاش سیاه بود داخل کرد و شربت خشخاش و روغن
مرطب مثل روغن بنفشه و کدو و دیگر روغنها در بدن بمالند و شیر بدن دوشند و خوردن شیر تازه و جو کوفته باشند و پخته بروغن کدو و
بادام و استنشاق کافور و صندل که در گلاب حل کرده باشند و خواب بر فرش که نزدیک آب بود در حفظ نمایند فواید چندی دارد غذا
آنکه طعام دهند از گوشت مرغ و کبک و تیهو بریان کرده یا کوفته در شراب یا آب سیب یا ابی پاشیده نمایند و در شوربای آن
کعک یا از نان میده سازند و منع از طعام تا اشتها دارند نمایند و چند مرتبه طعام دهند به مقداری که معده کوفت نیابد و این تدابیر
نمایند که در مرتبه سوم رسیده باشد تا در صوت او تاخیر شود چه در مرتبه سوم علاج نمی پذیرد هر چند از قبیل محالات نیست
عادت جواهرات آن در ذیل دق جریان یافته مردم بصورت مدقوقان بمانند و بروزگار بسی نارسیده بحالهای سری ناید چه ابدد
استیلای یبوست بود بر مزاج یا تب حرارت بیس برودت با ضعف مثل لول چنانچه در آخر عمر عارض میگردد و از شراب آب
سرد در غیر وقت یا در ضعف بدن و در وقتی که رطوبت کشیده و تر در کرده واقع شود و بسبب مجاورت سرد که متصل رسیده که حرارت
رطوبت را تحلیل داده و منجمد شده حرارت غریزی با فراط استفراغات تا در افراط حمیات نموده و این علت وقتی مستحکم شود
ممکن نیست و علامت او علامات ذبول و برودت لمس و صغر نبض و فتور نفس و سفیدی بول و رقت و عدم اندره و لاغری
مثل جرا مستانه علاج ترتیب و تسمین حمام و در آن حقنه کرم و تخم مرغ نیم بخت هر روز بعد از آن اندک شراب کهنه اند فایده دارد
در ساعتی مکث نمایند پس از آن بحمام در آیند و چون بیرون آیند بعد از یک ساعت غذا اسفیدباج که در وی دارچینی و زنجبیل
با گوشت کبوتر و بره و مرغ فربه پخته باشند و غسل نفع تمام دارد و اکثر اوقات اندکی اختیار نمایند و مربیات مثل اترج و آلی
و معاجین کبار مثل تریاق و مثرودیطوس و دواء المسک و نوشدارو میل نمایند و بخور از عود و عنبر سازند و در بدن روغن نرجس و
قسط و امثال آن بمالند و اجتناب از جماع و آنچه رطوبت را تحلیل دهد نمایند و این حقنه فایده دارد کله و پاچه بره و دست و پای گاو یا
گوسفند بکوبند و یک مشت از ... ده درم جو خشک و هفت درم بابونه و ده درم خشک کوفته و ده انجیر در کاسه آب بجوشانند
تا نضج بماند صاف نموده ده درم روغن گاو و هفت درم روغن کنجد سه روز هر بار هفت قاشق شیر گرم عمل کنند و بعد از حقنه
اندامها بر روغن لطیف تر نمایند مثل روغن خیری و سوسن **باب دوم** در اورام ظاهر و بثور و آنچه از جنس او بود مشتمل بر چند فصل

فصل اول در اورام و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن و این مقدمه نوع است **نوع اول** در ورم فلغمونی

و ورم و علاج و انتفاخ که حادث گردد از خون علامت او انتفاخ و شدت حرارت و سرخی با کدورت و تمدد و شدت درد و
ضربان و عظم نبض و حمرة بول علاج فصد کردن بود و در ابتدا از صندل سرخ و سفید و فوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گلسرخ و کاسنی
جهة تقویت عضو طلا کنند و اگر از این طلا درد زیاده شود در حال بر دارند و این طلا را بر عضوی که بالاتر است نهند و در روز دیگر
آرد جو و باقلی و خطمی مجسازی طلا کنند و اگر ببینند آنچه که هست زیاده نمیشود طلا از آرد جو و آرد باقلی و خطمی و بابونه کنند و چون آن
ببینند که کمتر میشود از بابونه و اکلیل و کتان و تخم حلبه بسازند و در همه اورام این احوال اربعه غافل نباید بود و در ابتدا رادع و مرخی و در انتها
مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف نهند و اگر دانند که تحلیل نمیگردد و مده جمع شده بنفشه و انجیر و شبت و کتیره و امثال آن بجهت نضج
و بعد سر کشادن با شنبلیله سرگین کبوتر و اشق بالیت نمایند و مطبوخ فواکه با قرص بنفشه بعد از فصد اختیار نمایند نوع دوم شقاقلوس
یونانی این قروح خبیثه گویند و ورم عظیم بود از خون تا غایتی که شوار به عروق و شرایین را و فتح میکند از شروع مر حرارت
غریزی را و عضو را سیاه و فاسد میسازد و نواحی آن بلند بود از جلد و علاج آن شکافتن است و فتح در لحم جلد به طور
ببرد و علاج استفراغ خون است و تعمیق بعد از آن بار دیگر گل ارمنی و ماز و شب یمانی طلا سازند و شربت سکنجبین و امثال
آن و ضماد که از آرد جو که بسرکه و آب کشنیز تر کرده اند دوای عظیم بود در منفعت منع کبودی و سیاهی میکنند باید که استعمال در ابتدا
علت نکنند بلکه نمک و سماق کرده بیاشند در روح حرارت و التهاب کاهو یا آب کرم سازند پس از آن طلا عدس که مطبوخ بود
نرم گرفته مخلوط العسل حل ساخته باشند اگر زایل نگردد و اورا بحال خود گذارند چنانچه بشکافند که مرهم یا نجیره و اگر ورم او صلب بود
بلکه شدن او مشکل بود علاج آنست که گاهی ملین بر وی گذارند و گاهی محلل و اگر ببینند که محلل صلب میشود چند وقت ملین نهند بعد
از آن اعاده محلل نمایند تا تمام برطرف شود نوع سوم در حاشرا ماسی بود سرخ در برودی و پیشانی حادث گردد و گاهی بود که بسم
برآید و در اعضا خارج و داخل اثر کند و سبب او غلیان و گرمی خون بود در عروق که بالا میرود و در بروی علامت او سرخی شدید
و درجه و انتفاخ سر دور و در ضربان علاج فصد قیفال و گرفتن خون آنمقدار که بغشی رسد و اگر ممکن نبود فصد و حجامت بر ساق نمایند
و آب انار مجوش و شیره تخم خرفه و قرص طباشیر و غذا عدس مقشر و با ماش و کدو و اسفاناخ و در روز دوم نگاه کند اگر مرض فرو نیاید
قوة بود از دست دیگر خون بگیرند و طبیعت به آب فواکه و چهار شربت ملین دهند و بر حلق و سینه ضماد گذارند و در وقت اسهال
و صندلین و آب کشنیز تر با آب کاهو یا آب عنب الثعلب و اگر ضرورت بود اندکی کافور بدینها آمیخته نمایند و کشنیز با آب اگر لو ماش
مقشر یا عدس کشنیز خشک غذا سازند و عناب سپستان بعد بجوشانند و آب انار به سکنجبین اختیار نمایند و شیره سوس نقند و روغن
بادام شیرین اختیار نمایند نوع چهارم در حمره سرخ بادمیان عامه مشهور است که علامتش سرخی باشد که اگر انگشت بر وی مالند
زایل شود باز سرخ گردد و برودی و در پوست بود و زیاده در دندانشته باشد و از موضعی بموضعی و از جانبی برود و ثقل و شدة و
سوزش و التهاب ... نبض سریع و متواتر و بول احمر ناصع یا ناری و این دو صنف بود صنف اول که حمره خالص از صفرا
محض بود و علامت صفره ... بود با علامات که مذکور شده و صنف دوم که غیر خالص بود و آنست که با صفرا چون آمیخته باشد علامت
او آنست که نبض سریع ... و بول احمر کدر و علاج استفراغ بدن به مسهل صفرا از چهار شربت و آب انارین و مطبوخ ...
... شربت بنفشه و عناب و زرشک و لیمو و شربت الوواب جو و کدو و با سکنجبین یا آب هندوانه و شیره خرفه با سکنجبین و ضماد

از تراسن و آب کاهو و خرفه و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب و صندلین و فوفل و کشنیز تر و سرکه و این صنف از حمرة محتاج بمحلل
نبود و غذا اش ماء غوره و کدو و اسفاناخ و روغن بادام و غیر خالص نضه اول و بعد از آن اسهال صفرا و استعمال طلا و رادع محلل بحسب حاجت
نوع پنجم طاعون اصل او در لغت یونانیه طیعون بود بعربی طاعون نام کرده اند شیخ ابو علی میگوید که لفظی که ترجمه او بعربی طاعون بود
که اطلاق میکنند نزد یونانیه بر هر ورم که حادث گردد در گوشت غددی که حس داشته باشند مثل سینه و اصل زبان و خصیه و آنچه
غیر حساس بود پس گوشها و زیر بغل و کش ران را بعد از آن اطلاق میکنند بر هر ورم که قتال بود و شیره صغیر باشند یا قلیل یا ورم بزرگ
سفید بمقدار جوزی یا بزرگتر از آن حادث میشود و باشد که بسیار بمرتبه که علیل گمان میبرد که پاره آتش است سرخ او و یا کبود یا
بنفش یا کمد بود و اگر سرخ باشد بسلامت بود و حادث میکرده و صاحب او راقی و خفقان و غشی و حدوث از ماده سمی که فاسد
بیسازد عضو او بتغیری دهد برنگ نواحی او و از کیفیت بدیدن میرسد از طریق شرایین و حادث میکرد و قی و خفقان و غشی و در اکثر
امر کشنده بود و اکثر در اعضای ضعیف که عاجز از دفع او بود مثل کش ران و زیر بغل بود سزاوار است که فصد نکنند در ... علاج صاحب
ملسوع را فصد نکنند جهت آنکه زهر او در جمیع بدن پراکنده میکرد بلکه اهتمام به تبرید دل و تقویت به دفع کیفیت سمی فاسد بطلا کرد از نیلوفر
و صندل و گلاب و کافور بر سینه گذارند و اشربه از انار بی‌دانه و سیب و آبی و اترج و طیوب از بنفشه و نیلوفر و گل و صندل و سیب و
آبی نمایند و غذا سرد مغلظ مثل عدس و مرغ و خرفه که با آب نخچه ساخته بعد از آن در سرکه گذارند و سزاوار است که بر موضع طلاء بها
گذارند و مناسب شکافتن آن بود مثل نمایند باب گرم تا لسبعیت خون بیرون آید و هر گاه علیل در رخساره خواب نماید حوالی او یخ
و برف گذارند و بر موضع ورم آنچه مانع برودة بود گذارند از طلائی که بر ساوشان و خطمی و بابونه و اکلیلادات که از طبیخ بابونه و
شبت ساخته باشند و موضع شرط بدبان گرفته خون از اندک بگیرند نوع ششم در اورام مغابن گاهی حادث میشود
اورام در مغابن مثل ابطین و اربیتین نه از جنس طاعون بلکه از جهت دفع اعضاء رئیسه قبول میکند این گوشت رخو غددی از جهت
ضعف و سخافت خود مواد را و گاهی بسبب قروح دیگر که در اطراف بود می‌آید مواد بدین گوشت غددی و حادث میکرد دو ورم
و بفارسی نام گذاشته اند با غره علاج تنقیه بدن بفصد و اسهال و ضماد مرخی در ابتدا او رادع مناسب باشد و تقلیل غذا و
تدبیر لطیف نوع هفتم در دمامیل و بثور بزرگ صنوبری شکل سرخ رنگ در اول و در ابتدا او درد عظیم دارد و سبب او خون
گرم تیز مخلوط برطوبت غلیظ فاسد که متولد شده از بدی هضم و بسیاری غذا که مولد خون بود علاج فصد و قی و اسهال اگر بسبب
حدوث او در اطراف باشد اسهال اولی بود تقلیل غذا و اگر ضرورت شود گوشت بزغاله و فقع آب غوره و انار و منع از لو
و شیرینی و شرب شراب و خوردن میوات خصوصا اگر ترش بود و گذاشتن از چیزهای سرد و رادع مثل صندل و فوفل و برگ خرفه
و کاسنی و اسبغول با گلاب از ابتدا تا سه روز و اگر خواهند که ماده او جمع نمایند و تسکین حدت خون دهند اسبغول سفید تخم
اسپخته گذارند و هر گاه جمع کرده منضج از انجیر و ملک کوفته یا تخم مرو و بیشتر و عسل یا خمیر ارد گندم با اندک بوره و روغن کتان یا
تخم او مرهم سازند و ادویه دیگر موم و روغن گاو و شیر و انجیر و تخم حلبه و تخم کتان همه را بشیر جوشانیده مرهم بسازند و اگر دمل سخت بود
و دیر پخته میشود اول رگی که [illegible] بدان عضو پیوسته باشد خون از ابگیرند یا حجامت نمایند محجمه را بر دمل گذارند و خون غلیظ بیرون
آورند و اگر دیر سر سفید بود تخم مرو و سرگین کبوتر بر زده تخم مرغ و عسل مرهم سازند و گاهی در پختن دمل احتیاج بگذاشتن انگشت

بجهت آنکه بهبودی او را بشکافند وگاهی که منفجر گشت مرهم که گوشت برویاند یا خشک دارد از کندر و انزروت و حناء سیلوشان
و مردار سنگ بر ریشه بگیرند و بر و بپاشند و حمام فایده کلی دارد **نوع هشتم** در دبیله وریدی بود بزرگتر از دمل رنگ او مثل رنگ
جلد بود و درد ندارد مگر بسبب عفونت یا چیزی که حدتی داشته باشد بر وگذارند مستدیر بود شکل او و در اکثر اوقات جهت آنکه از خلط
غلیظ سرد حاصل شده و قلت حرارت و سوء هضم و غذا بد بغیر ترتیب و ضعف حرارت غریزی علامت او آنست که چون دست
وانگشت بر وگذارند چون وریدی که حرکت دارد بالای او بسته برود و چون او صلب بود علاج بعد از تنقیه بدن و تلطیف تدبیر ضماد از روغن
گل و زیت و چربی کاو نمایند و لعاب تخم کتان و تخم حلبه و لعاب خیرو و داخلیون نیز فایده دارد پس از آن بشکافند و بچند دفعه ریم ازرا
بگیرند تا پاک شود بعد از آن مرهم نهند تا جراحت نیک گردد و اگر بعد از علاج تجدید در شکم نرمی ظاهر گردد در ... گل ارمنی و صمغ عربی
بنهند و غذا ایشان سماق بادانه انار کوفته امراق سازند و بعضی از دبیلات شناخته نمیشود دبیله منکوسه که در عمق او جمع شده بعید
از جلد در اکثر اوقات قاتل بود و نضج نمیابد و اگر بشکافند از وی چیزی بیرون نمی آید غیر چون مگر آنکه که نشتر را با استخوان رسانند شاید
مده و ریم بیرون آید علاج مبالغه در نضج و تلیین و ضماد محلل و داخلیون دیگر کاهی عارض میگردد دبیله در باطن خاصه در احشا علاج او تحلیل
و تلطیف و آنچه باد را دفع نماید مثل تریاق کبیر و تریاق افاعی و مثرودیطوس و دوای حفیف که الم او را کم سازد تخم مرو خبازی و کتیرا ...
خیرو نرم کوفته بروغن بادام آمیخته شیرینی صباح دو مثقال و شام نیز دو مثقال با بسطرفستقون یا شیرخر مقدار دو قاشق و اگر تب بود
و خوب سرد تا شند که نبودی شکاف نمایند هر روز از خیرو دو دانگ و زعفران دانگی بگلاب یا شراب بسلمایند بعد از آن مسهل نمایند این
دوا را دهند اسپغول بحبه درم تخم خیرو و خبازی از هر یک چهار درم صمغ کثیرا سته و مغز تخم خربزه از هر یک سه درم گل
ارمنی دو درم همه را نرم کوفته لعاب اسپغول شربتی ۳ درم با آب ... روغن گل یا روغن بادام اختیار نمایند صباح و شام و اگر دبیله
در امعاء غلیظ بود حقنه بلعابها کثیره و با صمغ عربی و زرده تخم مرغ و روغن گل نمایند و بعد الانفجار شیره که از آرد برنج کشیده باشند
آرد برنج دو جز و نشاسته و آرد جو یک جز و اندک سبوس غیر شیره کشیده پخته نموده اختیار نمایند و اگر قدری صمغ عربی مخلوط نمایند
شاید **نوع نهم** در خراج الماذ اورام کبیر الحجم که در وی حرکت و ریم جمع گردد حدوث این خراج از ماده غلیظ که دفع نموده طبیعت بعضو
ضعیفی نماید در جلد و گوشت و از آنچه در نواحی اوست فاسد و متعفن ساخته گرمی که در وست تا جائی که حرکت و مده را جمع می
سازد پس از آن نضج میابد بعد از آن منفجر میشود علامت او اشتداد او و تمدد و علامت نضج ماده سکون درد و در زیر انگشت نرم شدن
بقراط فرموده هرگاه خراج صنوبری بود سر او باریک شود نه او بیرون رود و بصلاح نزدیکتر است از آنکه منبسط باشد و بسیاری از بدن
بگیرد علاج در ابتدا فصد و مسهل و اگر در اطراف بود قی ... بعد از مسهل مرهم از گل خیرو بنفشه و تخم کتان و خمیرمایه و علک ... گذارند و
اگر برنیاید بشکافند در زیر موضع نازک تر و تنگ تر شده رسند و حرکت او بچند دفعه بگیرند و بعد از پاک نمودن مرهم که جراحت را
نیک نماید گذارند **نوع دهم** در ورم رخو نام گذاشته اند او زیرا ورم سفید نرم است که درد در وی نبود از سیلان رطوبت رقیق حاصل شود
علامت او سفیدی رنگ و سستی بشره که اثر انگشت در او ظاهر گردد و سردی او و درد و تمدد ندارد و گرانی و ثقل آن ورم و بول غلیظ
و سفید و نبض مستاری علاج اگر سبب فساد مزاج باشد اصلاح او و بعد از آن عضو را بروغن گل یا روغن کنجد و نمک و سرکه بمالند و اگر
سبب ماده بلغم بود مسهل بلغم بعد از نضج ایارج یا حب ریوند بعد از آن شربت گلقند و شربت سکنجبین عسلی و آب کاسنی و بادیان و

سکنجبین بزوری و قرص بنوند و افسنتین و قرص ملک و قرص افسنتین لعوق و تخم ترب با شهد و افسنتین بسیجر و عصاره غافث
نیم جزو نمک مغسول جزو نرم کوفته متصل که باب بادیان ترحل ساخته باشند قرص سازند و شربتی دو درم با بیست درم شربت سکنجبین بزوری
میل نمایند و دواء الکرکم را خاصیتی عجیب است در ریشه و برگ ترب و یا سکنجبین و طلاء الاصول فایده دارد و غذا نخوداب با زیرباج و مطجنه
و گوشت کبک و عصافیر و گوشت صید بری سازند و اجتناب لبنیات و چیزهای ترش نمایند و عضو را با آبی که در او بوره ارمنی و شب یمانی
جوشانیده باشند یا قدری سرکه پاره پشم بدو تر ساخته بر او گذارند و بر بندند محکم و نمک و تربت بالیسان فایده دارد و ضماد از برگ حنا و
برگ آس فایده دارد و صفه طلای دیگر صبر و مر و اقاقیا و سعد و شیاف مامیثا و زعفران و گل ارمنی را از هر یک برابر بگیرند و کوفته بیخته با آب کرنب
قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب یا آب کاسنی و اندکی سرکه حل نموده اگر ورم و درد در پشت چشم بود بگلاب بمالند و اگر ورم قضیب و خصیه بود
ضماد بورق کرنب و کندر و اسفیداج سازند و در تحلیل آب سرد نفع دارد و کندر و سفیده و مرهم روغن زرد کاو فایده دارد **نوع**
یازدهم در ورم ریحی بعضی از و آنست که از بخاری شود مشابه بتهیج و بعضی از بخار ریحی حاصل گردد و نام گذاشته اند نفخه علامات او
که خفیف مثل مشکی که بر باد کرده باشند و چون انگشت بر و گذارند بته رود و زود در رجوع کنند و باقی نماند اثر او علاج از چیزهای بادی
اجتناب نمایند و تلطیف تدبیر و ضماد از آرد جو یا جاورس و ارزن یا خاکستر چوب رز که با آب سرد یا چوب گز یا آب گرم ساخته باشند
نمایند و آب گوشت غلیظ ضرر دارد و گلقند و گلاب و شربت بزوری فایده دارد **نوع دوازدهم** در وردی که حادث از صفرا و بلغم
شود علامات او سرخی رنگ مایل به بیاض و اعتدال نبض در سرعت و بطوء اگر صفرا اغلبیه شود نبض سریع گردد و اگر بلغم غالب گردد نبض ساکن
و بطی علاج مسهل صفرا و بلغم مثل حب صبر و تنقیح صبر با آب کاسنی و بعد از ان شربت سکنجبین بزوری معتدل و غذا نخوداب یا زیرباج و انار
میوه های انارین و گلقند و گلاب و قند و عرق گاو زبان و تخم ریحان و شربت دینار **نوع سیزدهم** در سلعه و ری بود غلیظ از گوشت
بلند تر بگوشت چسپیده و حرکت بجانب نماید در محل حرکت و در کلان بودن از نخود تا مقدار خربزه گفته اند و مراد از کیسه بود که در گرد او
در آمده تولد او از بلغم غلیظ بود و اصناف او چهار است شحمیه و اصلیه و آردیه و شراریه یعنی بر شکل این انواع بود شحمیه اصلیت قبرین اقسام است
و احساس میکند صاحب او بالم اندکی در وقت مساس آن و آن سه دیگر حس ندارد و چون دست بر آنها نهند نرم تر بود علاج تنقیه بدن
از بلغم غلیظ بحب قوقایا و غاریقون و گذاشتن محلل مثل داخلیون و امثال آن و از ادویه که خاص است بدین علت اشق را که بسرکه حل
ساخته ضماد نمایند یا خاکستر بیخ کرنب بسرکه خمیر نموده بر بست یا امثیخته طلا سازند و قوی مرهم اربعه که باسلیقون گویند صنوان
موم راتیانج زفت چربی گاو اجزا برابر بگیرند و نرم کوفته مرهم گذارند و در ابتدا و اگر ورم عظیم گردد یکی از دو کار باید کرد او دو میگذارند که او
متعفن ساخته سر دهد مثل الجند و در مل گذشت یا شق نمایند و بیرون او زند بپرده و کیسه او را تو بی که او را شحمیه گویند ادویه محلل و متعفن که او را
بخته سازد فایده دارد علاج او آنست که او را بشکافند **نوع چهاردهم** در غدد و عقد و غدد غیر طبیعی جسمی بود صلب که متولد شده
از فضله غلیظ که منعقد شده بسبب برودت و فرق میان غدد و سلعه آنست که غدد زیاده نشود و غلاف ندارد و صلب بود و علاج
ضماد دیاخیلون نمایند و قطعه از سرب بالا او محکم ببندد و بسیار است که تحلیل میابد و سرب در نرم گشته و تنگ میگردد و علاج سلعه علاج
نمایند و از اورام غدد نوعی است که نام گذاشته اند قوجیلا و او خاص بدین اسم است و در پس گوش میباشد علاج او مثل علاج سایر
غدد نمایند و از آنچه مخصوص است خاکستر حلزون است بحری که نمک نداشته باشد یا خاکستر زاسوکه کوم بروغن سوسن ساخته باشند

طلا نمایند وگاهی عارض میشود شور بعد دی خوزو و علاج او آنست که او بمالند یا قطعه سرب بر بالای او بندند یا بشکافند و آنچه فساد
او بود بیرون نمایند اما عقدی باشد برجسته و ظاهر میشود در مواضع که خالی بود از گوشت مثل پشت پا و پیشانی بر مثال بندق و جوز
و خرما و غایب میشود هرگاه انگشت بر وی گذارند و باز رجوع میکند با الم میباشد اگر از ماده سودا بود رقیق بود و بی الم میباشد اگر از بلغم
حاصل شده و اگر بی الم بود علاج آنست که بمالند و بچوب بکوبند تا جدا گردد و بعد از آن ضماد از صبر و حضض و اقاقیا و برشیم ماهی نمایند
و بر بالای او قطعه از سرب گذارند و محکم به بندند و اگر با الم بود مرهم روغن که از مغز قلم گاو و روغن گل و موم ساخته باشند بمالند و الی
که در بیخ سوسن کبود و بیخ خیرو و اکلیل الملک و بابونه و تخم کتان و کاجره نیم کوفته و بغیشه جوشانیده باشند بشویند و اگر این غده در عقد
بود یعنی در تجاویف گوشت حادث شده در جمیع اعضا صلابت شد در وقتی که دست بر وی گذارند نام میگذارند ثالیل شده فیه
یعنی در صلابت محکم بود علاج آنست که او را بیرون آورند و اگر در گوشت بود و اگر در غیر گوشت بود نرم سازند چرا که از بیرون اوان
دهم عظیم است که عصب یا زده یا رگ شریان آفت رسد و گاهی منعقد میشود در اعصاب بجهة زحمت و الم که بدو میرسد و عقد
مثل سلعه ظاهر گردد و فرق است که او بجمیع جهات زایل میشود بلکه بجانب چپ و راست میشود علاج آنست که روغنهای گل چند
روز بمالند و بعد از آن بحمام درآیند و او را بمالند تا ماده او تحلیل یابد و گاهی حادث میشود بجهة شق شدن عصب بصلابت در اعضا
علاج بروغنها و شحومها و مغز قلم گاو بمالند و ثالیل را بجهة استفراغ سودا باید نمود ماز و شب یمانی نخست استفراغ سودا باید نمود ماز و
شب یمانی با تخم حنظل ضماد نمایند و خر نوبت تر مالیدن سود دارد و برگ کرنب مالیدن سود دارد و هر روز سرکه و نمک مالیدن فایده
دارد و ضماد نیک از بیخ سوده با گوشت بکوبند و سه روز بسته گذارند پس بگشایند و اگر چیزی بماند باز ضماد گذارند نوع ما
پانزدهم در خنازیر این علت را خوک خوانند از جهة کثرت عروض او مر خنازیر را که در حدوث بیشتر از سوی هضم و تخمه شود و این
اماس بود کوچک صلب انجا که جای بجنبد و بیشتر و بیشتر در هم رنگ تن بود و سلعه تیز بجنبد بود اما صلب انجا که جای بجنبد و پس زود
وانرا ابدست کم فیه و خنازیر را نه و خنازیر بود که بسیار باشند و گاهی یکی بود و پس بسیار گردد و پس بیشتر این بر گردن و زیر بغل پدید آید و گاه
کوتاه کردن برآرند و بعضی سخت و بزرگ بود و این نادر بود علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ نمایند و از بسیار بقی و اسهال و تقلیل غذا و
از ترشیها و از طعام خوردن شب پرهیز کنند و اجتناب از غذا غلیظ نمایند و از بسیار گفتن و آواز بلند کردن و از خشم بالین بلند باید
داشت و جهاکه اخراج بلغم و سودا نماید و حب و اصلی سود مند است صفة حب و اصلی سنبل و سلیخه و حب بلسان و اسارون و دار چینی
زعفران و قرنفل و مصطکی از هر یکی یک درم صبر شانزده درم اسطوخودوس و شحم حنظل از هر یک پنج درم تربد هفت درم محموده چهار درم
نمک هندی دو درم حب سازند شربتی دو درم تا سه درم صفة حب جبران ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل
درم و نیم انزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر مثقالی لونیا دو درم محموده مثقالی حب سازند بآب کنند تا شربتی مثقالی تا
یک مثقال و نیم چند نوبت اختیار نمایند و ضماد محلل و مرهم داخلیون را خاصیت کلی است در تحلیل او صفة آن بگیرند مردار سنگ سی
مثقال نرم سوده روغن زیت شصت مثقال در پاتیله کنند و به آتش نرم بجوشانند و مردار سنگ را بکفچه در میان روغن جنبانند
تا آنکه از دور روغن سیاه گردد پس شصت مثقال لعاب تخم کتان و چهل مثقال لعاب اسبغول و سی مثقال لعاب تخم خطمی بیامیزند و بجه
بزنند تا مخلوط شود و اگر بیخ سوسن کبود و زوفت برابر کوفته اضافه نمایند بر تحلیل قوی گردد و مرهم رسل نفع کلی دارد و اطریفل

عدسی فایده دارد صفت این بلیله سیاه پانزده درم بلیله و املج و شیر از هر یک هفت درم افتیمون ده درم بسفایج و اسطوخودوس
وسنا مکی از هر یک پنج درم و شیطرج هندی و بادرنجبویه غاریقون از هر یک سه درم انیسون و مصطکی و جوز بوا و قرنفل از هر یک دو درم
نشاسته دو درم عدس کردن کوفته خشک نموده پنج درم بسوزان آن عسل بسازند شربتی دو مثقال تا سه مثقال در تمام بود واگر روز
نیم درم ازین عدس و نیم درم و بعضی با قند یا لعابات اندکی احتیاط نمایند نفع دارد واگر ازین دارو فایده نرسد ضمادها که منضج
گذارند داروی که خنازیر را ملتئم کند بگیرند آرد باقلی و آرد جو بروغن بگذارند و با آن ضماد نمایند صفت ضماد منضج تخم کتان و تخم ترب
بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب بجوشانند و سرگین کبوتر بمقدار حاجت آمیخته ضماد نمایند و بعضی از حکما گفته اند که باید شاخ برگ
آس میکوبند بگیرند بسوزند و یک هفته هر صباح دو درم بدهند این علت زود زایل شود و لونی از خنازیر میباشد منقطعه که از جلد بسیار بلند بود
و جراحت میکرد و بصورت انجیر خام هرگاه بشکافند و این بدترین اقسام خنازیر است علاج او بیست که بشکافند و احتیاط باید کرد
تا رگها و عصبها که نزدیک او است بریده نشود و بعد از بریدن داغ نمایند و ماده او را بیرون آورند در کتب آورده اند که یکی خنازیر را
بشکافت و شاخی از عصب بریده او از صاحب علت باطل گشت و صواب است که هرگاه بشکافند از جانب سلیم تر بشکافند و تا بیخ
را ببرند و پاک سازند و مرهم زنگار فایده دارد صفت آن زنگار دو درم علک البطم موم از هر یک پنج درم روغن زیت بیست مثقال مرهم سازند
چنانکه رسم است و بعضی طبیبان درین مرهم پنج درم زراوند زیاده کنند و بعضی خنازیر میباشد که ماده سرطان بود داروهای گرم که در علاج
او بکار برند با روغن گل بیامیزند واگر در وی حرارتی بود ضماد از آرد گندم و آب کشنیز باید ساخت و مرکز و حضض جرو ترم کوفته باب
کشنیز طلا سازند **نوع شانزدهم** در ورم صلب که نام نهاده اند سقیروس میباشد عدیم الحس و آن نیک نمیشود و قلیل الحس بود و
اکثر بدشواری نیک میشود و منقسم میشود بچند صنف صنف اول که از محض سودا بود علامت او آنست که صلب بود و چون دست بر
گذارند سرد حس کرده شود و گاهی با درد حس کرده شود و قاروره رقیق و کبود بود علاج استعمال سودا مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون و پرهیز از
آنچه سودا آرد و متولد شود مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو و نمک سود و مکرر و مثل اینها و ملینات محلل گذارند مثل داخلیون و اشق
و مقل و چربی مرغ و بط و مغز قلم گاو وغیره و روغنها و لعابها و ضماد محلل جهة ورم صلب مقل بارزد و اشق اجزا برابر بکوبند با روغن سوسن
با روغن بابونه و مثل او لعاب حلبه و تخم کتان و انجیر کوفته طلا سازند صنف دوم که از بلغم حادث گردد علامت او بیاض لون و
سردی ملمس و صلابت اندک و اکثر بعقب اورام گرم که بر وطلا قابض سرد گذارند عارض میشود علاج استفراغ بلغم بقی و اسهال
و بعد ازان طلا محلل کنند صنف سیم که از سودا و بلغم ورم ظاهر گردد علامت او مرکب بود علاج هر دو قسم نمایند از مسهل و حب طلا
نوع هفدهم در دریکه معروف بود بسرطان نام کرده اند بدین اسم جهة آنکه ماده او سودا باشد که در عضوی تحتیه بعضی موجب
ورم گشته و بعضی تیغ در رگها مثل پای سرطان حادث گشته و تولد او از سودا سوخته لون او بکمال ظاهر گردد بعد ازان قوی گردد
علامت او آنست که در ابتدا ورم او مثل بادام یا خوردتر بود بعد ازان زیاده شود با صلابت شدید گیرد و کبود اندک حرارتی محسوس
شود و چون بگیرند رگ او کبود و سرخ شبیه سرطان و حدوث او در عورات در سینه و رحم بود و در مردان در پای بود در رو و
احلیل و روی و بعضی او درد شدید میسازد و بعضی ساکن و بعضی با جراحت و بعضی بغیر جراحت و آنچه بجراحت بود ماده او سودا
و صفرا بود و آنچه جراحت نشود ماده بلغم و سودا باشد علامت جراحت او آنست که سیاه بود قرحه او و لب جراحت غلیظ

سرخ یا کبود گشته بیرون زرداب بد بوی از او میرود و در دست که طبعیه زشتی او نباید داشت مقصود از معالجه او سه غرض بود یکی آنکه
زیاده نشود حفظ جراحت شدادوا قسم دوم وبین اعراض باستفراغ سودا و فصد اکحل یا سلیق و اسهال مطبوخ افتیمون یا حب شحم خام منتهی شود
و چند نوبت تکرار نمایند مسهل تا بدن پاک شود و دیگر تسکین جراحت کنند و منع تولد سودا نمایند مثل کشک جو و شیره خرفه و آب خیارین
و گوشت مرغ و بر علاج جهت آنکه خون رقیق پیدا شود فایده دارد و در ابتدای او علاج با نجه ماده را برگرداند مثل عنب الثعلب و آب کاسنی
و آب کالنج نمایند استعمال نکنند ادویه که در حصه بود چرا که ورم را بحرکت می‌آرد و واجب است که معالجه بمرهم مرکب کنند صفت آن
اسفیداج رصاصی توتیای مغسول مردار سنگ گل ارمنی از هر یک سه جزو همه را کوفته بیخته بموم و روغن گل مرهم سازند و طلا نمایند
و حوالی ورم را بگل ارمنی کوفته با آب عنب الثعلب یا آب گشنیز بمالند و این ورم را اگر در ابتدا از علاج نمایند امکان دارد و اگر دیر مانده بود
عظیم گردد بنک شدن او مشکل است و حفظ نمایند تا جراحت نشود و اگر جراحت گردد قبول نمیکند طلا از نافع از جهت جراحت و غیر جراحت
اسفیداج سرب با آب کاهو یا لعاب اسبغول و روغن گل طلا نمایند و توتیا و اسفیداج اسرب از هر یک دو درم گل مختوم و ارمنی و صبر از هر یک
درم و نیم درم نرم کوفته بروغن گل طلا سازند و اگر جراحت بود خشک بباشد و حوالی او را بدین ادویه و روغن گل طلا نمایند و شقاقل
حرم و مقعد که با حرارت بود اسفیداج سرب با تخم خرفه یا کاسنی و کاهو و لعاب اسبغول یا روغن گل طلا نمایند اما سرطان که در باطن بود در علاج
نکنند مگر باصلاح غذا به آب کشک جو و شیره خرفه و امثال اینها **فصل دوم** در عرق مدنی و حکه و جرب و بثور و غیره مشتمل بر چهار نوع
چهار نوع است **نوع اول** در عرق مدنی یعنی رشته حادث میشود و در بدن بثره و نفخ میکرد و آنکه میزند پس از آن سوراخ میشود و از او
بیرون می‌آید چیزی شبیه برگ و رنگ او سرخ مایل السواد بباریکی سوزن در طول مقدار شبر یا بیشتر تمام بیرون می‌آید و بسیار است که حرکت
کرم در زیر جلد بود و سبب او فضول ردی که از خون گرم سودایی یا بلغم سوخته حاصل شده در عروق و گوشت و حرارة مفرط بریان سوخته
و خشک نموده و منعقد گشته در صورت رگی در اندرون عروق بود و اکثر این علت در پا و زیر ناف تا قدم شود و در بلده گرم و خشک
و از کثرت تعب خصوصا کسی را که معتاد نبوده باشد و بیشتر از خوردن شیرینی مثل حلوا و غذا که نیک هضم نشده حاصل میگردد و منسوب
به مدینه رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم از جهت کثرت حدوث او در آن موضع علاج تنقیه بدن از فضول ردی بفصد باسلیق و صافن
از جانب مخالف و اسهال بحب قوقایا و طبیخ افتیمون و بلیله و اطریفل صغیر که در دو سه روز یکی آمیخته باشند و شیاف شیره و ترطیب بدن بغذا اطعمه
و حمام و مالیدن روغن گل و غیره و اجتناب از کثرت گوشت و قوا که و نمک سود پس وقتی که ظاهر شود فصد و تلیین طبیعت و کشک جو فایده
دارد مداومت نمایند و طلا نمایند موضع او را با آب گشنیز و خرفه و غیره با صندلین و کافور و اسبغول و گلاب و شیره حمادی بکوفته فایده کلی
دارد خصوصا اگر از تخم مرو خربزه آمیخته نمایند و انچه تجربه شده اینست که اسبغول را با آب کرده گلاب بجوشانند با تخم مرو با روغن گل حب سازند
بعد از آن بر آن موضع و اگر التهاب در موضعی که بیرون آمده رشته مسهل از تقصیر حب با آب کاسنی چند روز اختیار نمایند تا نفع آن ظاهر گردد
بر موضع آب کاسنی و صبر بمالند و چون ظاهر شود روز اول نیم درم صبر با آب کاسنی و قند در روز دوم یکدرم و سوم روز یکدرم و نیم اگر سر
آن کرم دو و باشد آنکه بیرون آمدن سر او از آنست که به بخیند او را بپاره سرب مقدار یکدرم تا بگرانی و ثقل خود رشته را بکشد و ملاحظه نمایند که پاره
نشود که اگر منقطع منعقد بعد از بقیه او در وی دراز میشود و اگر رشته دراز گردد و پاره از او قطع نمایند و باقی را بر قطعه سرب به بخیند و حوالی آن را با اسبغول
[illegible] بعد از پا [illegible] نمایند و در ابتدا اولی بعد قطع معنی آن لیه موضع الم که گذارند تا ماده را الم سازد و از انجه بخاصیت در منع تولد او فایده

دارد و این معجون است هلیله کابلی و املج و تربد و زنجبیل و فلفل از هر یک برابر یکدیگر نرم کوفته و بیخته نسبه وزن آن فانید یا قند معجون سازند
شربت یک درم اعتبار بجاور ست و در کعته اند ماده این علت را استیصال به طرف سازد **نوع دوم** در جرب و این بثوری بود صغیر در
ابتدا سرخ و با خارش شدید اکثر در دستها عارض گردد و در سایر جسد میشود و سبب حدوث او فساد خون بود بمخالطه سودا
و صفرا یا بلغم شور که آمیخته باشند بخون و سبب فساد خون و احتراق او بسیار خوردن ادویه گرم و چیزهای شور و شیرین و شراب که فاسد بسیار
خون باد در عروق و باریک و قبول میکند جلد از جهت ضعف تخصیص میان انگشتان حادث میگردد جرب بیکدیگر دو نوع است تر و خشک که هر ا
که از و زرداب صحرک بود و گاهی از و خون سیاه میرود و گاه حیوانی مثل صیبان متولد میشود و بثور او مختلف میباشد اگر صفرا غالب بود رنگ
رنگ او زرد و حکه و درد میدارد و اگر سودا غالب می باشد رنگ او سیاه با اندک زرد و دیر نیک میشود و اگر بلغم غالب بود سفید رنگ میباشد
و سیلان رطوبت از و ظاهر میگردد و سبب جرب یابس غلظ ماده بود و سبب جرب تر جندان باشد اگر تر بود فصد و اگر صفرا غالب بود در
مسهل مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاهتره و مطبوخ خیار شنبر و اگر بدان کفایت نکند حب صبر اختیار نمایند و چهار شربت فایده دارد و سفوف
هلیله و حب بنفشه و نقیع صبر بموجب صبر یکدرم تا یک مثقال و در آب شیر یکشبانه روز و بامداد بخورد سه روز و سه روز دیگر اسایش نماید تا
درم تا نیم مثقال خورده شود که کهن را استیصال کند و غذا اکشک جو و قلیه اسفاناخ و شوربای مرغ فربه و اسفیدباج که در و دارویی گرم نباشد
و فتق آب تمر هندی و آب غوره و امثال نفع دارد و اجتناب از غذاهای شور و ادویه گرم نماید و عدس و کرنب و بادنجان و نمک شور و گوشت
صید و جماع نیز ضرر دارد و بعد تنقیه بدن طلا البن که در و جلا بود مثل آب چغندر و آب خیار و آب لیمو و سبوس لیسر که تر ساخته دارد
باقلی و میان خربزه و آب انار میخوش در حمام بعد از عرق مالیدن و اگر قوی تر خواهند آب کرفس سرکه و روغن گل بمالند و اگر سودا غالب بود فصد
نمایند و بعد از یکهفته مطبوخ افتیمون یا هلیله یا مطبوخ شاهتره و پوست هلیله و حب صبر که در و افتیمون و هلیله و اسطوخودوس و تربد و بسفایج
اضافه نموده میباید و صبر و غاریقون هر چند روز حب نموده با اندک شاهتره و پوست هلیله اختیار نمایند تا رود و خشکی از و آب جبن و
صبر جرب کهنه را فایده دارد و آب کاسنی و آب بادیان نفع تمام دارد و طلا از نافع کندش دو درم زراوند طویل و ملح جهار درم حنت
و فضه بیعت درم نر دو چوب سه درم سیماب کشته دو درم ادویه را کوفته بسرکه و روغن آمیخته نموده در آفتاب بیاندازند یک آتش بمالند که استعمال
بسیار نمایند تسکین میابد آخر روز سر با سبوس گندم با آب بسیار بجوشانند و بقند شیرین نموده اختیار نمایند و غذا آش سماق و آش غوره
و لیمو و ریباج و انار بی قوت سازند و در وغ ترش نفع کلی دارد و روغن ترنج و روغن بوره و روغن گوگرد فارسی و روغن کندش مالیدن
فایده تمام دارد و علاج اثبات بابونه و سرکه حل ساخته بمالند و اگر بلغم بود مسهل از تربد و شحم حنظل اضافه سازند و ادویه مجفف
بلغم ایست تخم حلبه و شحم حنظل در آب بجوشانند و آب آن طلا نمایند و آرد عدس و کلسرخ بسرکه و روغن گل طلا سازند دیگر جرب خشک
علاج او مشکل تر بود و علاج اینست که اول غذا و اشربه و اغذیه که در و رطوبت بود و حمام با آب شیرین نمایند و شوربایی که در و روغن بادام
بود و گاهی جهت کهنه یک پیاله که در و چهار قاشق روغن کنجد یا مقدار آن سکنجبین سه روز اختیار نمایند تا جرب تری ظاهر گردد و بعد
از آن فصد نمایند و مسهل فایده مند است و هرگاه علامات جرب ظاهر گردد فصد اکحل و باسلیق نمایند و خون سوخته دفع نمایند بعد
از یکهفته شربت شاهتره و هلیله و چهار شربت فایده دارد و بعد از آن این طلا جهت جرب خشک مجرب است عروق و بوره و نمک و زراج
و قسط و کندش از هر یک درم مبیه سا یله مقدار مجموع نرم کوفته به روغن گل آمیخته نموده در بدن بمالند بعد از آن با آب گرم بشویند

دروغن گل و کافور در بدن بمالند دیگر حکه در جلد بدن حادث شود که موجب حکه میگردد علاج فصد و اسهال چرب ایضا جهت دفع
مداومت حمام باب شیرین و مالیدن بدن بروغن گل و سرکه با اندک آب کرفس و حمام و از برای حکه شدید خشخاش را نرم کوفته با سرکه مخلوط
نموده در بدن مالند و از جماع منع نمایند چراکه بسبب حرکت جماع مواد بسطح جلد می آید و موجب حکه بدن میگردد و از تجربه مبالغه
در مالیدن بدن و غسل جنابت نمایند دیگر حکه گاهی حادث میگردد در مشایخ از جهه ضعف قوی بود و از تحلیل بخارات کسر زیر جلد محتقن
و بیرون نیاید دفع میشود علاج اصلاح غذا و مداومت حمام و مالیدن بدن بروغن گل و سرکه و اگر خارش بدن در حقیقیه عارض گردد طلا
از اقاقیا و مامیثا از هر یک دو درم بنصف جزء و نوشادر ربع جزء ساییده با آب کشنیز امیخته بمالند دیگر حکه در انگشتان عارض
میگردد و در بروغن گل و سرکه و آب کرفس طلا نمایند و در آب چغندر ریخته گذارند و اگر در بدن بود مغز چغندر طلا نمایند و در آب چغندر نیم
درم صندل سرخ دو درم سنا مکی نیم درم نرم کوفته با سرکه و روغن گل امیخته بمالند و دیگر حکه که در دبر و قبل یعنی پس و پیش میشود و شب
بیدار نگاه داده و قطران بلسان از هر یک به مقدار یک درم درم در خرقه با نیم درم و آب انار بمالند و حلبه و تخم کتان را باب عسل امیخته بر دارند و بجای
حلبه و تخم کتان عسل بجوشانند لته بدان آلوده بر دارند و آب انار بمالند دیگر حکه و جرب و شری که حادث گردد با اطفال علاج است که
اگر صبی شش ماهه شده حجامت نمایند و باقی یکدرم گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته جوشانیده بشویند و روغن تخم کدو تر سازند
و شیر دهنده را مطبوخ هلیله و شاهتره دهند شربت سکنجبین اختیار نمایند و از جماع منع نمایند و از غذای ردی باز دارند و اگر دوازده
ساله شده و فصد و مسهل هلیله و خیار شنبر و آب بادیان و شیره خرفه فایده دارد **نوع سوم** در شری یعنی سرخجه و ولم بپارسی و ترکی
البکن گویند و شری با باشد بعضی خورد و بعضی بزرگ سرخ و مراو را بری بثور مایل بخارش و کرب حادث میگردد و دفعه در اکثر امور گاهی
از رطوبتی ظاهر میگردد و از خون میباشد علامت دلالت که بسیار سرخ بود و با حرارت و زود ظاهر گردد و در روز بیشتر بود و حکه
و التهاب او در وقت ارتفاع آفتاب علاج فصد کنند و در وقت مهلتی که در میان او میباشد و تلین طبیعت باب تمر هندی و آلو بخارا
و زرد آلو و در وقت ظهوران آب گرم زیر بند و سرکه باب عنزره بروغن گل در حوض مالند و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا سازند و اگر ساکن
نگردد باز فصد کنند بقدر قوت و بعد از ان مسهل هلیله زرد و حب صبر و حب ایارج و اگر حرارت عظیم بود و آب انار میخوش با دو غ ترش و قرص
کافور با شیره خرفه و شربت سکنجبین اسبغول و طلا از آب عنب الثعلب و کشنیز وارد جوانکی نمایند و بدن به سبوس و خربزه و تخم او نرم
کوفته بمالند و غذا ماش مقشر و عدس اندک اکر آب تمر هندی و از میوه ای هند دانه و آب انار میخوش از بلغم میباشد علامت او آنست
که میل بسپیدی دارد و هیجان او بشب بیشتر بود علاج مطبوخ هلیله که مقوی به تربد بود و اخراج اندک خون بفصد و اسهال با ایارج فیقرا
که در و غاریقون و افتیمون و شحم حنظل و نمک هندی و اگر بدین نیک نشود و نقیع صبر باب کاسنی و آب بادیان هر روز صباح مستعمل کنند
با دو درم شربت سکنجبین با اندک افتیمون امیخته نمایند یا از کبابه جزو از قند دو جزو سه درم سفوف سازند چند روز و حمام نفع دارد
وارد جو و آب کرفس و سرکه در بدن مالند و غذا قلیه و مطجنه سازند **نوع چهارم** در حصف و این بثور صغیر بود و مثل ذره با حکه بسیار
در جلد ظاهر گردد و اکثر در بلاد گرم و بدنها که عرق بسیار کنند و کمتر شوید و وقتی که هوا گرم یا سرد در بدن رسد میشود و سبب او رطوبات رقیق
و بخارات گرم غلیظ است که حادث میگردد و دانه و بثره با خشونت در جلد با خارش و درد اندک علاج فصد و مسهل و حمام بابی که در و
بابونه و اکلیل و بنفشه و سبوس جوشانیده باشند بدن بدان آب گرم بشویند و بعد از ان روغن گل و سرکه در بدن مالند و غسل

سرد منع تولد او میکند و نمک و سرکه و حنا در بدن مالند و طلا از آرد جو و روغن در حمام فایده دارد و دوای نافع مازو و زردچوبه
و روغن گل و گلاب و سرکه بهم آمیخته در حمام طلا نمایند و یک ساعت بمانند بعد از آن بآب سرد و سبوس بشویند و موضعی که در وی شره
می آید بگلاب و سرکه و کتیره که در آب حل کرده باشند و روغن گل طلا نمایند **نوع پنجم** در نمله و این شره‌های خورد باشد بیکدیگر نزدیک و بهم پیوسته
و بهن زیاده میشود و با خارش و سوزش و ملمس گرم و سوزش او مثل گزیدن مورچه بود و بسیار بود که نمله یک بثره بود و باشد که بثرات
پراکنده گردد و نمله مشاکله جاورسیه و ساعیه میباشد و سبب نمله صفرای تیز بود که در زیر جلد با خون آمیخته و در رگهای باریک پوست روان
گشته نمله ساعیه آنست که از جلد تجاوز نکند علامات او سرخی رنگ موضع و ضربان و اماره علاج اسهال صفرا به تمر هندی و فلوس خیارشنبر و
طلای مجفف الخ مامیثا و حضض و اقاقیا باب کاسنی نفع دارد و غذا مرغ شق آب غوره و دیگر نمله مشاکله آنست که تا گوشت رسید علامت
آنست که بزودی قرحه گردد و علاج اسهال بمطبوخ فواکه با آب تمر هندی و هلیله زرد و بعد از آن حوالی او را بصندل سرخ و شیاف مامیثا و
خولان و اسفیداج رصاص و گل ارمنی برابر بگیرند و باب قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب و سرکه حل ساخته بمالند و مرهم اسفیداج بر جراحت
گذارند و اگر قوی تر خواهند مازو و مرداسنگ و زردچوبه از هر یک جزو و گلنار و آس و آب لسان الحمل از هر یک دو جزو همه را جمع نموده مرهم موم روغن تخم
یا گل نمایند و در نمله مشاکله مبالغه در تجفیف باید نمود و دیگر نمله جاورسیه شره خورد شبیه بجاورس بود و سر او سفید و بیخ او سرخ باشد لیکن شدید
ورم و سیلان صدید سبب او صفرای که مخلوط بود به بلغم علاج فصد و اسهال بلغم بمطبوخ هلیله که در وی تربد باشد و طلا از مازو و پوست انار
و صندل و گل مازو و گل ارمنی بگلاب و سرکه **نوع ششم** در جمره خبیثه شره بود سخت گرم و با خارش صعب و پوست آبله شود و مجوف شود و بشکند
فرو رود و خشکی وی سیاه بود و مجموع موضع کداغ کرده باشند و تری کمتر دارد و ماده او سودا با صفرا بود و گاهی باشد که شره پدید نیاید ولکن
موضع بخار دو بسوزد و سرخی ظاهر گردد و رنگ او رصاصی یا رمادی شود و گاه باشد که تب صعب گیرد و هلاک کند علاج فصد اگر خون غالب
باشد یا نزدیک بغشی رسد و گاه باشد که جایگاه علت را باید شگافت و خون فاسد را بیرون آورد و طلا نمک کافور اضافه نمایند و مخصوص
جمره است این طلا در وی سرکه گل ارمنی یا گل سرشوی و اندکی کافور و نوعی دیگر انار ترش در سرکه پخته و در سرکه بکوبند تا نرم شود
و بر لته نهند و بر آن موضع گذارند و در ابتدا و انتها در روز دو مرتبه یکنوبت اگر صفرا غالب بود مسهل صفرا بمطبوخ فواکه و آنشربه سرد
و آب تمر هندی نفع دارد و طلای گل ارمنی و آب لسان الحمل و آب کشنیز تر و گلاب نمایند **نوع هفتم** در نفور صغار تولد او از رطوبات
ردی که بظاهر جلد مندفع گشته حادث میگردد علاج اگر ماده گرم بود فصد یا حجامت و اسهال بمطبوخ فواکه و اگر ماده غلیظ بود مسهل
بحب ایارج یا مطبوخ هلیله که در وی تربد باشد و حمام و آب گرم فایده دارد جهت آنکه حدوث او بیشتر بسبب کثافت و صلابت جلد میشود و طلا باب
و سرکه و روغن گل نمایند و اجتناب از غذای گرم و مزوره بر مزاج سازند **نوع هشتم** در نار فارسی شره باشد پر آب رقیق با خارش
و سوزش صعب وارد و آب رقیق ظاهر گردد علامت او آنست که حادث میشود حکه و لهیب بسیار که طاقت نماند بعد از آن شبیه بآنکه آبله زده
و سوخته علاج فصد و شربت عناب و آب تمر هندی و آب انار ترش و آب کشنیز و کدو و لعاب اسبغول و مطبوخ هلیله و طلا از اسفیداج
و مرداسنگ و صندل سفید و کافور و اندکی بگلاب و اگر بعضی از وی پر آب بود سوراخ نمایند و زرد آب او بگیرند بعد از آن مرهم اسفیداج
گذارند و گرم او را بگل ارمنی و سرکه و گلاب بمالند و اگر زرد آب بسیار ترشح میکند طلا از حضض و زردچوبه و کافور با آب کاسنی یا آب
حی العالم گذارند و غذا مرغ بآب غوره **نوع نهم** در نفور لبنیه گاهی سرخی و گاهی بر پیشانی شره سفید گویا قطره از شیر است مرکاه

منشور سلغه وجرب یا منبیه و عفن سنگی بیرون آید و سبب او ماده حصبیه بود که بسطح جلد بطریق بخارات مندفع گشته علاج استفراغ ابدان
وتنقیه دماغ بحب ایارج و شستن بروی بجالیات مثل آرد کرسنه و پوست تخم مرغ و استخوان سوخته وارد باقلی واگر بدینها نشود ضماد
از حریق سفید واگر تخم کتان یا گل سرخ و سیاه دانه با سرکه نمایند واگر کفایت نبود ضماد از خاکستر چوب رز و سرکه حل ساخته **نوع**
دهم در بنات اللیل خاریدن و درشتی و بثر خورد که عارض میشود و بیشتر در شب بسبب احتباس انچه در زیر جلد است و تنگی مسام و حادث
میگردد و این علت در شب از ین جهت نام کرده گشته اند بنات اللیل علامت او حکه شدید در شب لذت یافتن از خاریدن او سیلان از
سودی بدر دشود و بیشتر عوارض او در شب بود علاج تنقیه بدن بالفصد و مسهل و توسیع مسام بحمام و مالیدن آب کرفس و دردی سرکه
و باقی علاج حکه فایده دارد **نوع یازدهم** در بطم بثره بزرگ که در ساق ظاهر گردد بمقدار دانه بطم بزرگ از ین جهت بدین نام کرده شده الله
جراحت گردد و از و صدید سیاه روان شود و سبب آنکه ماده او سودای سوخته بود و بدشواری نیک گردد از آنکه ماده از تمام بدن بسبب انفجار
می آید علاج فصد باسلیق و قی بمرات و تعلیق بر ساقین کند از بند بجاف و زرداب و خون فاسد او بیرون آرند و طلا بمرهم خاکستر قیسوم
و خاکستر چوب کرم و زراوند طویل و پوست بیخ کبر و حنا سوخته و سرکه و اندکی روغن زیت و بمثل سایر قروح نمایند **نوع دوازدهم**
در نونه بثره متفرجه که در عمق جلد در حار بیشتر اوقات میباشند و گاهی بثره در مقعد و فرج حادث گردد و سبب او خلط غلیظ که در وحده ملی
بود علاج بمرهم زنگار و دوای حاد فانی سازند و مستاصل بحکه و بعد از آن بمرهم احمر و اسود **نوع سیزدهم** در داحس ورمی گرم که عارض
میگردد در بیخ ناخن با درد شدید و تمدد و ضربان قوی واگر ورم عام بود تمام ناخن را گرفته باشد ناخن بیافتد و بسیار است که تب پیدا گردد
و سبب او ماده دموی بود علاج فصد نمایند و اسهال و تبدیل مزاج بلب جو و طلا در ابتدا بمازوی و سرکه یا بسفول و سرکه یا در برف کنند ارند
تا که نه شود به نیک و افیون که بسرکه حل نموده باشند طلا نمایند واگر ساکن نشود در روغن گرم نهند واگر تحلیل نیابد ضماد منضج مثل تخم مرو دانه
تمر هندی بنفشه واگر سر بد ترشکافند و فساد و چرک او بیرون آورند بعد از آن مرهم که گوشت برویاند گذارند **نوع چهاردهم** در ثالیل
و این بثر خورد شدید با صلابت بود بر جسد ظهور و سبب بود و بعضی منکوس بود و ملوسنت در رفته و بعضی مستقیف بزرگ و مستدیر
و بعضی مسماری که بصورت میخ سر او بزرگ و ته او باریک بود و بعضی دراز و کج و بعضی منفع که از و مده و چرک رود و سبب جمیع اینها خلط غلیظ
خشک بلغمی که در عروق صغار تحلیل و یا خشک گردیده یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره انداخته علاج اگر
بسیار بود و خون غالب بود فصد نمایند و مطبوخ افتیمون و حب ایارج که در او ترید باشد و بعد از آن ماء الاصول بروغن بادام و ترطیب
مزاج بغذای مرطب و آنچه ساقط میسازد ثالیل را بوره را در و مالند با بورق خرنوب یا بورق کرنیا اسپغول سیاه دانه با سرکه و دایم روغن گل
و تحموم مثل جربیا مرغ و بط و غیره چرب سازند و گاهی قلع و قطع بدوا احاد مثل زرنیخ و بوره و زراریح و سره متنوعات نمایند و بعضی از و مثل
عدس و گندم بود حادث میگردد و بر پیشانی و روی و عدسه زرد و پهن بود و حنطیه بشکل گندم دراز بود مایل بسرخی و بعضی بعکس این
گفته اند علاج تنقیه بدن و طلا از قیروطی و صمغ بطم و صمغ و موسیر و سنطرج و صمغ بطم را بموم روغن بگدازند و باقی را بدو مخلوط نموده مرهم
سازند و کندش و گوگرد و بورنه بسرکه طلا فایده دارد و اگر مازو نرم کوفته و بیخته بسرکه بر و بندند چند نوبت تا او را از بیخ بر کند **نوع پانزدهم**
در ابورسما وری بود که حادث که از حرارت خون و ریح و حدوث او آنکه هرگاه ضربان شریان بعد از زیر جلد خون و ریح بفضا که میان او و میان
جلد منفذی نیابد یا جراحتی که در موضع شریان واقع شود و گوشت بر او جلد او اثر جراحت شریان بماند و نیک التحام نیابد و نام الله

ام الدم علامت این ورم آنست که موضع او بود سفید و هرگاه دست بر او گذارند اثر ورم بود و لون ورم مثل بادنجان و بعضی گویند علاج آنست که ضماد از اشیاء قابض مثل شاه بلوط و مازو و اقاقیا و غیره سازند تا موضع را محکم سازد و فضای او گشاده نماید و خون کم‌تر بدو ریزد

نوع شانزدهم در بثور عربیه که مشهور است بآبله فرنگ حکمای سابق در کتب خود بیان نفرموده اند اینجا این فقیر به تجربه و از کتب متفحصین معلوم نمود نوع جوشش این را علاج بر چهار قسم مذکور میشود قسم اول آبله فرنگ که از غلبه خون بود علامت او آنست که در سر گرانی تمام بود و امتلاء عروق و برآمدن رگها و حرکت عروقی و شیرینی دهان و گرانی کاسه سر و سرخی روی و گرانی اعضاء و درد بندها و رنگ دانه‌ها مایل بسرخی و نبض او سرخی بود و خشونت حلق و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظ آن علاج آنست که رگ قیفال بگشایند و مبالغه نمایند در بیرون آمدن خون بچند دفعه و رگ صافن فایده دارد و اگر صبی یا حامله بود حجامت میان دو شانه و ساق هر دو پای و اگر جوشش در سر و رو بود رگ پیشانی نفع دارد و بعد از فصد استعمال نمایند چند روز و مداومت بآب انارین و آب تمر هندی و آلو بخارای و شربت لیمو و رب ریواج و شربت بزرگ نمایند و این مطبوخ فایده کلی دارد سنا مکی پنج مثقال شاهتره چهار مثقال تمر هندی بیست مثقال پوست هلیله سه مثقال پوست بیخ کبر مثقالی عناب و سپستان از هر یک بیست عدد انگور شفا و تخم کاسنی نیم کوفته و گل نیلوفر از هر یک مثقالی بجوشانند در یک کاسه آب و پانزده مثقال شیرخشت صاف نموده شیر گرم اختیار نمایند و تا امکان بود دوا ترک نکنند و اگر جراحت در وجود شود و بجهت اسپیدکاشغر از شادنج عدسی و کندر و انزروت از هر یک مثقالی گرفته بروغن گل دوازده مثقال موم و دو درم مرهم سازند و اگر انزروت و شادنج و اقاقیا و گلنار و کندر و خون سیاوشان و زرد او از هر یک برابر بگیرند در غایت نرمی کوفته بر او پاشند فایده دارد و معجون شاهتره مجرب است صفت آن شاهتره هفت مثقال سنا مکی سه مثقال پوست هلیله پنج مثقال هلیله مقشر بیست مثقال ریوند دو درم گل سرخ چهار مثقال همه نرم کوفته کشمش با سویز دانه بیرون کرده مقدار صد مثقال با عسل که جوشانیده باشند اختیار نمایند و در بیست و زیاده او را خشک ساخته بصحت مبدل گردد ان شاء الله تعالی اگر بکرم و باشیدن داروها خشک نکردد این طلا سازند زراوند طویل دو مثقال کندش مثقالی مغز زرد آلو تلخ ده مثقال سیماب کشته دو درم همه را بسایند و بسرکه تر کنند و بروغن گل حل نموده در حمام بمالند قسم دوم آبله فرنگ که از خلط صفراوی شود علامت او آنست که رنگ روی زرد و لاغر باشند و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و سرعت نبض و خیالات زرد در پیش چشم و اضطراب و سرعت غضب و حمرت قاروره و رنگ جوشش مایل بزردی و باسوزش و زرد آب از او بسیار رود علاج آنست که شربت نارنج و لیمو و آب انارین و آب تمر هندی و شربت سکنجبین دهند و بعد از آن فصد نمایند و اگر مانعی نباشد و الا حجامت فایده دارد و مسهل صفرا بموجب دهند پوست هلیله زرد و سنا مکی و شاهتره از هر یک پنج مثقال تمر هندی و آلو بخارای از هر یک پانزده مثقال تخم کاسنی نیم کوفته و انگور شفا و تخم خیار و ریوند نیم کوفته گل سرخ از هر یک مثقالی عناب و سپستان از هر یک بیست عدد شیرخشت بیست مثقال یا ترنجبین ری مثقال حل کرده شیرگرم میل نمایند و آب تمر هندی بکرات ساخته با یک دانگ محموده جهت صفرای سوخته فایده دارد و از چیزها که از وی صفرا متولد شده اعراض نفسانی و غم و اندوه و غضب و بیدار خوابی و گرسنگی مفرط و تاخیر طعام از وقت معتاد و اجتناب از غذاهای گرم و شیرینی‌های گرم و از چیزها که بخلاف بر سر رسانند مثل جوز و پیاز کنند تا و فلفل و امثال اینها ملاحظه نمایند و نفع صبر در دفع جوشش مینماید یکدرم صبر یکدرم و در آب گشته و تمر هندی شب ساز ند و صباح میل نمایند سه روز پیوسته و سه روز اسهال بکشند تا نه درم خورده شود ابتدا دیگر سماق سازد و جوشش او در روی و سر عارض گردد گل ارمنی دو درم گل مختوم درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال کوفته بگلاب و سرکه طلا نمایند و این ذرور جهت جراحت‌های تازه رابر و پاشد و گوشت برآرد کندر درم انزروت و خون سیاوشان برابر بگیرند نرم کوفته بر او ریزند

پاشند و بعد نشستن بحمام شوند و جراحت را بآنکه نشوند و این دوا و بروز نشر نافع گردد انشاء الله تعالی و حب شاهتره بسازند هلیله زرد و سیاه
از هر یک پنج درم صبر بیست درم محموده پنج درم شاهتره سه درم دارو با آب شاهتره بسازند شربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند و
اگر ضرورت شود دوا طلا بسازند ورق طلا پنج مثقال سیماب کشته سه مثقال کندر مصطکی از هر یک چهار مثقال زنگار سه مثقال انزروت
دو مثقال نرم کوفته بچربی پانزده مثقال و روغن گل ده مثقال مرهم سازند سه روز بمالند و آب نخورند عوض آب کاسنی اختیار نمایند اگر تخم
ریواج هفت مثقال و مغز دانه زردآلو دوازده مثقال و مغز دانه آلوچه ده درم نمک هندی دو مثقال همه را نرم بکوبند و بسرکه تر کنند با جعرات زرده
تخم مرغ در حمام بمالند بعد از آن در بدن آب لیمو و روغن گل مالیده فایده دارد قسم سوم ابله فرنگ که از ماده بلغم عفن عارض گردد علامت او
درد سر و گرانی جلد و کاهلی و بسیاری خواب و آب رفتن از دهان و بینی و اذیت یافتن از هوای سرد و چیزهای بارد و سفیدی بول و غلظ آن
و عظم نبض رنگ جوشش مایل بسرخی اندک بود و گرد جراحت سفید و سوزناک بود و رطوبت زرد آب روان بود علاج آنست که تنقیه بدن از بلغم بحب
استمحیقون بر نمود حب ایارج فیقرا درم و صبر و حب النیل از هر یک درم تربد دو درم شاهتره مثقالی تخم حنظل دو دانگ مقل درم با آب انیسون حب
نموده بعد دو نوبت اختیار نمایند و حب ایارج فیقرا چند نوبت اختیار نمایند و اگر مداومت نمایند نفع عظیم دارد و حب قوقایا بسازند صفة آن هلیله
پنج درم تربد چهار درم شاهتره سه مثقال تخم حنظل درم محموده درم حب النیل مثقالی مقل درم بچهار نوبت بسازند و این مطبوخ مناسب است
سنا مکی شاهتره از هر یک پنج مثقال پوست هلیله زرد و سیاه از هر یک سه مثقال تربد نیم کوفته دو مثقال بیخ سوسن سه مثقال انیسون مثقالی مویز
دانه بیرون کرده هفت مثقال بجوشانند و پانزده مثقال شیرخشت پنج مثقال نبات اختیار نمایند و غرغره سکنجبین و ابکامه که در دو عاقرقرحا و حاشا سوده
امنجیده باشند فایده دارد و این دوا فایده دارد عدس و گلسرخ و تخم حلبه و تخم حنظل در آب بپزند و آب کرفس امنجیده نموده در حمام طلا نمایند و روغن بابونه
و گل و روغن مغز قلم گاو و پیه بط از هر یک برابر گرفته و موم در روغن گداخته عاقرقرحا و قسط از هر یک دو مثقال مثل غباره سوده از این روغن در حمام بمالند
و اگر جراحت بود کندر و مر و انزروت مرداسنگ و خون سیاوشان و صبر از هر یک برابر کوفته بیزند و پاشند و در هفته یکبار قی فایده دارد و از چیزها
که از آن بلغم حاصل گردد ملاحظه نمایند بتخصیص گوشت گاو و طلای دیگر کندش دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زردچوبه سه مثقال سیماب کشته دو
درم موم سه مثقالی بسایند و بسرکه و روغن گل و در حمام بمالند قسم چهارم ابله فرنگ که از ماده خلط سودا شود علامت او گرانی و خشکی و
بیخوابی و تیرگی روی رنگ و بدن و باریکی نبض و بطوان و سفیدی پیشاب و خشکی چشمها و بینی و خیالات فاسده و وسواس و رنگ جوشش
مایل بسیاهی و خشکی غالب بود و بر این جراحت دیر نیک شود علاج آنست که اسهال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون بر نمود حب افتیمون دو مثقال
بسفایج نیم کوفته سه مثقال پوست هلیله زرد چهار مثقال سنا مکی پنج مثقال سفسته دانکلور مثقالی و گلسرخ از هر یک مثقالی برگ گاوزبان دو مثقال بادیان
درم شیرخشت بیست مثقال در یک کاسه آب بجوشانند و صاف نموده با شیرخشت بسایند شیر گرم و این حب مناسب است افتیمون درم شاهتره دو
درم غاریقون درم صبر دو درم تخم حنظل دانگی مصطکی درم انیسون نیم درم محموده دانگی نرم کوفته در وقت سحر اختیار نمایند و غرغره سکنجبین عسلی که
در او پوست بیخ کبر یا ایارج فیقرا لاعسل حل کرده باشند باب گرم فایده دارد و معجون شاهتره بسازند بر نمود حب افتیمون دو درم شاهتره هفت درم
سنا مکی پنج درم مامیران مثقالی پوست هلیله زرد پنج مثقال افسنتین و گلسرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال مغز فلوس ده درم شیرخشت ده
مثقال حب شاهتره بر نمود حب پوست هلیله زرد و سیاه محموده از هر یک دو درم صبر پنج درم با آب شاهتره حب سازند شربتی دو درم تا دو مثقال
دیگر کندش اقلیمیا فضه مرداسنگ از هر یک دو مثقال شنگرف نیم سه مثقال گوگرد دو درم زردچوبه درم زراوند دو مثقال سیماب کشته دو درم موم

سرکه و روغن گل در حمام طلا نمایند و مرداسنگ و کندر و گل سرشوی و کلسنج و انزروت نرم کوفته بر جراحت پاشند فایده دارد و تا امکان
بود داروی قوی نمالند و در تنقیه بدن کوشند و اگر صبی بود یا حامله نتواند که دارو خورد بدین معجون مداومت نماید و در بیست روز ماده از این تسکین
دهد تخم کرده شده صفوان پوست هلیله و بلیله و آمله و تربد و زنجبیل و شاهتره از هر یک یک مثقال افتیمون سه مثقال نرم کوفته بقند بسرشند بیست مثقال
فانید یا کشمش دو چهار رنگ بسازند شربتی دو درم بود تا دو مثقال اختیار نمایند اگر اما به فرنگ از اخلاط مرکب از علامات او معلوم میشود
علاج آنست که جانب اخلاط مسهل حبوب و اشربه و اغذیه ملاحظه نمایند نوع هفدهم در شوره عربیه و دیگر خشکی بود سفید رنگ تر و
سر او نم دارد و اندک زرد آب رود و اگر از احتراق بلغم متولد شده علاج فصد و اسهال بمطبوخ افتیمون و ضماد از اسبغول و تخم مرو کوفته و آب کاسنی
و چغندر ریخته بر روغن بنفشه و گاهی این شوره عربیه از بخارات خون میشود بشره سرخ و باقی ماند زمانی طویل علاج او مثل علاج شری نماید
نوع هژدهم در سبل و این بثوری بود که در پیشانی و ردی ظاهر میشود صلب و حوالی او مقدار وری سرخ و خون فاسد نیز میشود علاج
فصد و اسهال و شق بثور و قلع اثرات و اصلاح بمرهم اسفیداج و مرهم رصاص و مرهم خل نوع نوزدهم بثور اصابع و این سبب که در
اصبع میشود بدین نام مذکور میگردد و بثره بزرگ شبیه بدمل خورد سرخ رنگ نفخ نماید و هرگاه بسوزد آشته [illegible] دیگر بیرون نماید و
خلط رطوبتی که مخلوط بخون فاسد شد علاج فصد قیفال و تنقیه سر و ضماد از شنبلید وارد باقلی و مشک عجین سازند گیر و آب بادیان و مالیدن
سوم روغن نوع بیستم در بثور قفا الخیه در پس گردن بعارض میگردد شبیه بدمل با الم شدید بود سبب خون تیز بود که در محل نخاع در آمده علاج
فصد و اسهال و ضماد بورق و اسبغول و لسان الحمل نوع بیست و یکم در لحیه و این بثوری بود که در لحیه بسیار شود و لزوجه زرد آب
و در وجه اجتی بود یا خشک ریشات از جنس سعفه و قروح ساعیه و بسیار هست که سبب او کثرة الپیشه بود و گاهی باعث خفقان و غشی باشد و
حدوث او از سودا و سوخته علامت او آنست که گرد او خورده شود شبیه بسعفه بود علاج فصد و مسهل مواد سوخته و اصلاح مزاج
بشربت فواکه و آب انار و تقلیل غذا و طلا از صندل سوده بگلاب و اندک کافور بر سینه گذارند و بر جراحت مرهم کافوری و مرهم اسفیداج
و گل ارمنی و سرکه دایم مالند تا جراحت خشک شود و طلا از زراوند مدحرج و زنگار و اشق و خردل و مقل و زاج و سرکه و روغن گندم و اندکی عسل
سازند و گاهی حک نمایند تا گوشت فاسد او زایل گردد و گوشت صحیح برسد بعد از ان مرهم از خون سیاوشان و کندر و مرداسنگ و سفیده ساخته
باشند علاج نمایند نوع بیست و دوم در سعفه این جراحتی بود که حادث میگردد بر روی و سر و بشره ظاهر تن بر آید و غالب نباشد و قروح او
خشک شده مایل بحرارت و این دو صنف بود اول سعفه رطب که از او زرد آب رود و این را شیر بند گویند و سبب او فضلات عفن رطوبات فاسده بود و
اکثر حادث میشود این سعفه و شیر بند صبیان را از جهت رطوبت و کثرت بخارات و ضعف اعصاب النسیان علاج فصد قیفال و فصد رگ پس گوش
و خون آن بر سر مالند و فصد پیشانی و اگر طفلی بود که صبی بود و ضعیف حجامت نمایند و بعد از ان اسهال بمطبوخ هلیله و قوقایا نمایند و
غذا قلیه گیرد و اسفاناخ و زرده تخم مرغ سازند علاج طلا بدین طریقه سازند اول سر و روغن کنجد و ورق سوسن سفید کوفته طلا نمایند دوم
آنکه جالینوس گفته این طلا بجا عدس سوخته و سرکه طلا نموده اند نیک شده سوم بیخ سوسن کبود با عود بلسان کوفته مرو باشند چهارم عدس
و اقاقیا کوفته بسرکه و روغن گل گذارند پنجم بادام تلخ و مازو نرم کوفته بسرکه طلا نمایند ششم طلا بمرهم احمر نمایند صفیدان مرداسنگ و خون
سیاوشان با انزروت زرد چوبه هم کوفته بسرکه و روغن زیت مرهم بسازند هفتم نیز زرد چوبه و پوست انار و مرداسنگ و حنا بر روغن گل و سرکه
طلا نمایند خصوصا در بدن صبیان و از آنچه سعفه را امر طرف سازد آنست که بسرکه و نمک و اشنان کبود چند کرت بمالند سعفه رطب باطل

میسازند و بیشتر کسانی که نخستین مبتلا میشوند که دو جزو مرهم کوفته بسرکه طلا سازند و هرگاه این علت با اطفال عارض گردد بهتر است که غسل اول
نمایند و سر او را بدان خون بمالند و بعضی سفوف از بلیله و افتیمون بشکر سازند و اگر بدن ممتلی باشد فصد نمایند و حب ایارج و
حب مهر زرد و گاهی در جراحت طلب در حادث شود سوی شربت علاج مرداسنگ جز نصف جزو سرکه و روغن گل طلا نمایند و
گل ارمنی و اندکی زعفران و کافور با گلاب و سرکه آمیخته بمالند صنف دوم سعفه خشک علامت که شبیه بشوره بود پوست او سپید بود و خلط
سودائی که آمیخته بصفرا و بلغم شوره بود که مرتفع مبتلا شده و هرگاه احتراق بسیار باشد سعفه خشک ظاهر میگردد و اگر احتراق کم شود عفونت
غلبه سعفه خشک که شبیه بشوره بود افتیمون و بلیله و شاهتره و شربت و غذای مرطب لایق هم فایده دارد و موم روغن و چربی مرغ و بط و مغز
گاو و بادام و زرد و کندر از دوای سعفه خشک است زاک نمک از هر یک جزو و گوگرد و سیماب کشته و مازو و زردچوبه و زراوند و مردارسنگ
از هر یک جز برابر سرکه و روغن گل طلا نمایند **نوع بست و سوم** در سوختن از آتش و آب گرم اول آنست که بجمرات با سفیده طلا نمایند تا آبله بهم نرسد
یا روغن گل و سفیده تخم مرغ بهم آمیخته بر روی پنبه بر روی بگذارند یا گل و اندک سرکه منع نمایند از آنکه جراحت شود بدین دوا عدس مقشر و گل
سرخ بجوشانند تا مهرا شود و بعد از آن پارچه و سفیده تخم مرغ و روغن گل طلا نمایند همان زمان که سوخته گردد بالای خرقه که بدان ایارج
سوده ساخته باشند ببندند و چون گرم گردد بار دیگر سازند چند نوبت دوای دیگر ورق خطمی و خبازی به آب بجوشانند و در آن با سفیده
و آب کشنیز تر بکوبند و مرهم سازند بر روی خرقه و در ابتدا طلا نمایند تا منع ورم و آبله شود و سوزش و لذع و حرارت را تسکین دهد و اگر
سوختگی بسیار بود و بدن ممتلی و قوة قوی بود فصد نمایند و جراحت را بمرهم اسفیداج علاج نمایند صفت آن موم سفید جز و روغن گل یا کنجد
جز و سفیده دو مثقال و اگر درد قوی بود سفیده تخم مرغ اضافه نمایند و اگر سوزش و التهاب بسیار بود اندک کافور مخلوط سازند و اگر درد را
تسکین نیابد بمرهم نوره علاج نمایند صفت آن نوره سفید را در خرقه تنک ببندند و در آب حرکت دهند چند نوبت تا ثقل او بته نشیند و بعد از آن آب
از در بریزند چهار بار یا هفت بار بعد از آن خشک نموده بروغن مورد و روغن گل که بموم گداخته باشند بعد از آن روغن همه را جمع نمایند و بر روی پنبه طلا سازند

نوع بست و چهارم در جذام و اسباب و علامات و علاجات آن جذام علتی بود در غایت بدی و ردائت و حادث میگردد از مره سودا که
تمام بدن را فاسد میسازد و مزاج اعضا را و هیات و شکل او و اعضا را خورده میشود و ساقط گردد و گاهی جراحت میشود و گاهی جراحت نمیگردد
و سبب او حرارت و یبوست است که خلط سوخته و سودا نموده و تولد فرزند در ایام حیض از اسباب او بود و مصاحبت مجذوم و سودا اگر بسیار
بود و رقیق از و اکله میگردد و اگر غیر رقیق بود و بظاهر بدن رفع گردد از وی بهق سیاه و برص اسود و قوبا و حکه و سرطان و خنازیر و اورام سوداوی
حاصل میشود و اگر ممکن نبود دفع او باعضا از جهت ردائت کیفیت و غلظت اگر در تمام بدن جذام حادث میشود سودای که این مرض از و حادث
میگردد بر نوع است اول سودای که از دردی خون و ثقل حاصل میشود و این نوع با سقوط اعضا نمی‌باشد بلکه حس اعضا زایل میشود بغلظ
میگردد و ضیق نفس و بحوحه صوت و صدا کم گشته و موی باشیدن میگیرد و از این جهت داء الاسد میگویند و در ابتدا او علاج بلیا دوم سودا
که از مره صفرا میشود دیگر دیده و این نوع با آکل اعضا و سقوط او می‌باشد و شکل [illegible] و بعضی گفته اند که این قسم زودتر علاج قبول میکند
از قسمی که از سودا حادث گشته از جهت آنکه صفرا لطیف نیز از سودا است التقسیم وقتی که مسلم بود که در ابتدا او و پیش از جراحت بود اما پیش از جراحت
قبول علاج نمیکند علامات ابتدا جذام حمرت رنگ و چشم مایل بسواد و ضیق نفس و خشونت صوت و کدورت بیاض چشم و بسیاری عطسه و لوی
از بینی و عرق بسیار و سر بد بوی و آب چشم و حلق بد و عجب و حسد و خواب پریشان و بحوحه صوت و باریکی موی و باشیدن و تنگ شدن

تا حضنها در تنگ روی مایل البشرة وغلظ البیاو قبح صورت و در اعضا شود و در بثرات مطلب اگر صدر مثل جذام از سودای سوخته که از صفرا سوخته
شده متفاصل او جراحت کرده و ثبات و متآکل و صدید شود و در بین و قرح و تهییج نیک متعفن باشد و است علاج در ابتدا فصد قیفال از دست راست و چند
روز واجب نمایند بعد از آن رگ اکحل از دست چپ کشایند و اگر احتیاج شود از باسلیق و صافن … و سیم کوشیاد اگر در حلق بحو صد ظاهر گردد رگ
وداجین از گردن است فصد از مقداری خون بر دارند که نزدیک بغشی رسد و در میان فصد ها حجامت در ابتدا تا خون رقیق گردد و در بدن روغن
بادام و روغن مسکه که از گاو باشد بسیار بمالند … بدن را که منقیه و بابونه و گل خیرو و نیلوفر جوشانیده باشند زیر
دار فصد و مسهلات قوی مثل حب شحم حنظل یا و آنچه در مالیخولیا مذکور شده مداومت نمایند و اگر قی با سیانی اید نفع کلی دارد و تخم ترب و مجیلن و امثال
آن و تخم شبت و بیخ سوسن و جوز القی و بعد از قی سهل … با شیره … اگر از اهل شرب بود و الا بجهار عرق …
بادام ممزوج نموده اختیار نمایند و روغن دو مثقال شراب باعرق ماء الجبن منقال باشد و خاکستر چوب انجیر و بوره در آب شبت تر سازند و بدن را بدان
بشویند هر روز ارد باقلی و ارد حلبه و بوره و اشنان برابر بگیرند و بدن را بدان طلا نمایند در حمام و طبیخ حلبه که در و اشنان و صابون بود نفع دارد و در
آبی که معتدل بود هر روز در آمدن بعد از آن شربت افتیمون و غذا نان جو … که از گوشت مرغ و گوسفند جوان بود و …
تخم مرغ نیم بخت و ماهی رضراضی و اقتصار بر سینه گوسفند تنها بهترین چیزهاست در هر … و نان گندم … و از غذا که از سودا حاصل
گردد مثل گوشت گاو و نمک سود و عدس و کرنب از هوای سرد و خشک اجتناب نمایند و ریاضت پیش از غذا فایده دارد بعد از استفراغ اگر از
… ملاحظه نمایند شاید و نوعی از جذام که از صفرای سوخته حاصل گردد اکثر علاج او ترطیب و تسکین … باشد … سهل سودا
و دیگر نوعی از امراض که مشابه ابتدای جذام است … نام کرده اند … علامت او حمره روی و اطراف … علاج جذام …
و اسهال سودا و تدبیر ابتدای جذام … تا خون بسیار بیرون آید بعد از … فایده دارد و صابون
طلا سازند بعد از آن بآب گرم بشویند چند نوبت مکرر سازند **باب سیوم** در امراضی که بر ظاهر جلد روی و سایر اعضا باشد و اسباب
و علامات آن مشتمل بر هفده فصل است **فصل اول** در کلف و نمش و برش کلف تغیر رنگ روی بود بسواد و نمش نقطها سیاه مایل بسرخی و …
… در جلد و کاهی در از میشود مثل کلف حدوث او در اکثر در روی بود و برش نقطها خورد سیاه و اکثر در … عارض شود …
یا مایل بسرخی و کمودت بود و خیلان مثل این آثار در رنگ بود اما او بلند تر از سطح جلد بود و این کاهی مولود باشد و کاهی بعد از ولادت ظاهر گردد
و کلف دو قسم بود قسم اول که از بخارات خون سوخته که از اخلاط سودایی که در معده است حاصل شود علامت او فساد معده و لون کلف مایل
بخضرت و زردی علاج تنقیه معده و تقویت او و طلا آنچه مذکور خواهد شد قسم دوم کلف که از بخارات خون سوداوی و غلظ او که در میان جلد و
پوست است و اکثر این علت عارض میگردد کسانی را که … باشند و زنان حامله را از حبس فضله خون … علامت او رنگ کلف
سرخ مایل بسواد علاج فصد باسلیق از جانب راست عورت را و رگ اسلم مرد را اسهال بمطبوخ افتیمون و … حب …
یا آب جبن با سفوف سودا و شربت از تمر هندی و آلو و عناب تا خون را صاف نماید … سفوف افتیمون تربد مثقال و افتیمون …
مثقال بدو نوبت شربت سکنجبین اختیار نمایند … کنند و بعد از تنقیه طلا از بوره و فلفل و مغز تخم خربزه و تخم تره تیزک و باقلی و تخم
ترب … و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ … و بیخ سوسن … انجیر … در اوایل …
مخلوط سازند مثل مورد و گلاب و ارد عدس … اکثر ادویه … بار امتحان کرده اند و علت زیاده میگردد … دیگر …

کند لیزند دیگر تخم کرنب یا سیب با قلی یا بجون خر کوش مالند و طلا از دیگر زرنیخ با کشنیز تر یا مغز تخم خربزه تخم ترب بر
با زر داب عصفر را بجوشانند تا غلیظ شود بعد از ان دار صینی و قسط نرم سوده بدو طلا سازند و این طلا
باشند یا سر بر بخارات گرم داشته باشند بمالند و ملاحظه نمایند که جراحت نشود دیگر تمش و برش بسبب دو بیرو
کا فزد ثان حروق باریک در زیر پوست محقق شده و رنگ ایشان بود و فرق میان او و بهق اسود انست که او مد
و سبب حال تر خلط سوداوی یا خون محرق که از رگ بیرون آمده و در موضع او محتبس شده مثل منع که از درخت
علاج فصد و اسهال و طلای قوی تر مثل بادام تلخ و تخم کرنب بشیره درخت انجیر یا طلا بصابون نمایند و اگر سود
دیگر اشق بسرکه حل نموده طلا سازند زرنیخ زرد و حجر و کندش بکجا دو لبنه یا دروغ طلا نمایند طلا دیگر تخم
ابرابر با آب انجیر بمالند دیگر علاج خیلان آنست که بسوزن او را بکاوند و انگه بشویند و بموم روغن طلا نمایند و ضیا
نقرص نمایند و غذا نخود آب و انچه غلیظ نباشند فایده دارد **فصل دوم** در قوبا و انواع و اسباب و علامات و [illegible]
که بر ظاهر جلد عارض گردد اگر تون خوانند و سبب آن خلط ردی بود در بدن طبیعت خلط ردی از
و سرخی جلد با کمودت [illegible] دو نوع بود **نوع اول** که از خون رقیق تو [illegible] یا حاصل گردد بجهته مره سوداء علامه
نوع دوم که از بلغم شود که مخلوط بخون شده باشد حادث گردد علامت او آنست که در قعر جلد بود و بو
ند و مثل پوست ماهی و خشک بود و بعضی خلیدن مشابه بسعفه مزمن و زیاده میشود و جهت [illegible] مزمن گفته اند
اول انست که بر و دی پیدا شده و در گوشت سرایت نکرده علاج بجنبد و چه نمایند اول بروغن گندم دوه
روغن گیرد و کتیره یا صبر حل کرده باشند چهارم صمغ الو و غیره در سرکه حل نموده بمالند تخم هلیله زرد بسرکه طلا نماید
مرتبه دوم انست که اندک تاثیری در گوشت دارد علاج آنست که بر و علق یعنی زلو گذارند و طلا قویتر از اول
دوم اشق و کندش و زرد چوب نرم کوفته با آب طلا سازند سوم قردمانا را نرم کوفته بسرکه و روغن گل چهارده
نمایند علامت و خشونت و کوستی غلیظ از و جدا شدن علاج فصد و مسهل افتیمون یا ب جلس [illegible] نوبت
و آب الو و تمر هندی بجلاب و غذا مزغ فتق آب غوره و طلا با دویه حرب مانند اشق نمایند موضع را دوامی جاذبه
بر طرف سازد و گوشت سرخ بر سد بعد از ان مرهم اسفیداج علاج نمایند تا جراحت او نیکو شود و انچه بر جسد واز
سفید هشت درم گوگرد دو درم مویز درم نرم کوفته بخمیر برو باشند و انچه در بدن صبیان واقع گردد با ب
و سرکه و و فی که علاج نمایند و نیک نشود طلا اراوع گذارند **فصل سوم** در برص سفید و بهق سفید و اسباب
میان بهق و برص آنست که برص ابیض بر ظاهر جلد بود و در بعضی اعضا باشد و بسیار است که در سایر اعضا منبسط
بسازد و بهق ابیض در جلد اندک غوری دارد و برص سفید در جلد غور دارد و در لحم و استخوان فرق دیگر
بود و بسیار سفید شود و موی که بر و بود سفید شود چرا که حدوث او در سطح جلد بود نه در قعر جلد و سبب بر
بر خون از جهته ضعف قوه مغیره مر غذا را و غلبه برودت بر مزاج و گاهی سبب مرض سوء مزاج مخصوص است
تا ناقلی که گوشت او مثل گوشت صدف بود و خون در وی سرایت نکند و بلغم منجمد گشته سفید گردد و دیگر برص

بسبب کشیدن خون و رطوبات غلیظ در زیر جلد بماند و موجب بیاض گردد و علامات برص آنست که رنگ او سفید براق املس فرو رفته در
جلد باشد و موی که بر وی رسته سفید و اگر سوزن فرو برند خون بر نیاید و رطوبت سفید ظاهر شود و بمالیدن سرخ نگردد و این علتی است که مشکل
علاج پذیرد خاصه اگر کهنه شده باشد و آنجا را اگر بمالند سرخ گردد یا او خشونتی بود و مویی که بر وی رسته بسیار سفید نبود و کم جلد او را بانگشت [illegible]
و سبابه از گوشت بر دارند و سوزن در وی خلانند خون یا رطوبت بخون آمیخته ظاهر گردد دوا امکان دارد که بزودی بشفا شود علاج [illegible] که
فی الجمله بکرات تنقیه نمایند اگر تابستان بود و اسهال بحبوب مثل حب صبر و حب سکبینج و حب ایارج و ایارجات کبار و اگر زمان معتدل بود و [illegible]
کرد استعمال این حبوب و مسهلات قوت ترکیب مزاج و اخراج خلط بتفرق نمایند و اگر خلط بسیار یکبار بیرون آرند از خون و روح کم شود و [illegible]
ضرر میگردد و مسهلات اول صبر سقمونیا ترید ابیض دو درم غاریقون و سکبینج یا [illegible] بدل سکبینج و تخم حنظل از هر یک نیم درم کوفته و بیخته حب نموده
دو درم تا سه درم دوم دو درم اطریفل صغیر و ترید و ایارج فیقرا از هر یک [illegible] درم تخم حنظل دانگی و اگر نباشد حب النیل نیم درم بدل آن بود و این [illegible]
بود در ماهی چهار نوبت مسهل نمایند و در سایر ایام اطریفل فایده دارد و شربت جلنجبین عسلی و بلیله مربی و معاجین کبار و این معجون فایده دارد [illegible]
و بلیله و آمله و افتیمون و دو فوه از هر یک [illegible] درم قرنفل و دار فلفل از هر یک چهار درم جوز بوا و عاقرقرحا و شیطرج هندی از هر یک دو درم [illegible]
عسل [illegible] شربتی دو درم بود دوای دیگر انکر و دار فلفل و بلیله سیاه و مصطکی و کندر [illegible] و حب الغار اجزا برابر [illegible] قند
نمایند شربتی دو درم بود و مدرات بعد از تنقیه بدن و اسهال نفع [illegible] که در و تخم خیارین بود [illegible] و گوشت افعی و تریاق کبیر و مثرودیطوس
فایده دارد و ریاضت شدید که عرق نماید و حمام معرق فایده مند است و گوشت مرغ و کبک و گوسفند و طیور مطبخه با دویه گرم پخته و شراب کهنه [illegible]
نفع دارد [illegible] و ماهی و بقول بارد و فواکه و جماع [illegible] ضرر دارد و طلا عسل بلادر [illegible]
نمایند و دوای دیگر خربق اسود [illegible] سوخته و زراوند [illegible] گویند [illegible] سرخ از هر یک [illegible] قطران [illegible] طلا نمایند و
بشویند در حمام یا در آفتاب یا در نزدیک آتش طلا دیگر شیطرج و کندس تخم ترب فوه و [illegible] کوفته بسرکه بمالند در حمام
یا نزدیک آتش دوای دیگر خون مار سیاه طلا نمایند نفع دارد بخاصیت عسل بلادر طلا نمایند تا جراحت شود و گوشت برص را بخورد بعد از آن
مرهم علاج نمایند طلا [illegible] برص را [illegible] شیطرج و عاقرقرحا و حضض و حرمل [illegible] سیاه دانه و زرنیخ و گل شقایق و خون [illegible] سیاه و [illegible] و فوه از هر یک [illegible]
بخون [illegible] آمیخته طلا نمایند [illegible] برص را رنگین نماید [illegible] فوه [illegible] طلا سازند و چند کرت تا بیست روز رنگ او باقی
ماند دیگر برص سفید که در موضع حجامت بود طلا از مردارسنگ و فوه بسرکه نمایند اما بیاض سفید است که از ظاهر جلد رقیق باشد و این [illegible]
برص سفید بود و علامت او آنکه بسیار سفید نبود [illegible] علاج او آنست که خفیف تر از علاج برص نمایند و مسهل از ترید و تخم حنظل
و فی سرماهی دو بار و خوردن اطریفل و گلقند و قرص [illegible] فایده دارد و عاقرقرحا و اطریلال و پوست بیخ کبر و شیطرج از هر یک دو مثقال [illegible]
بسرکه و عسل سرشته مثقالی [illegible] و یک ساعت در آفتاب نشیند چند انکه عرق کند [illegible]
بکرات تجربه نموده و موضع را طلا نمایند [illegible] واصل کبر و شیطرج و عاقرقرحا [illegible] کوفته بسرکه یا در حمام بمالند

فصل چهارم

در برص اسود و بهق اسود بدانکه بهق اسود تغیر رنگ جلد عضو بود بسواد و سبب او مخالطه مره سودا بود بخون و علامت او آنست
رنگ جلد مایل بسواد بود و هرگاه بمالند از و چیزی شبیه بسبوس [illegible] و موضع او سرخ نگردد و بیشتر جوانان را عارض میگردد و از جهة احتراق
صفرا فصد اکحل و مطبوخ افتیمون چند نوبت [illegible] افتیمون یا مطبوخ هلیله و سفوف افتیمون هر روز دو مثقال [illegible]

وقند و سه سه روز یکبار باب سرد فایده دارد و در روز راحت این معجون دهند صبر زرد هلیله کابلی و افتیمون هلیله سیاه هر یکی هم
سوده کوفته بیخته بسازند شربتی سه مثقال و معجون نجاح درین علت فایده دارد و احتناب از غذاییکه مولد سودا باشد نمایند مثل عدس و
گوشت گاو و حلوا و غذا گوشت مرغ و گوسپند فربه و زرده تخم مرغ و حمام و شراب رقیق و بر روغن زیت با بادام بمالند و طلا از وجوه
سازند اول تخم تره تیزک و تخم ترب و کندس بسرکه طلا نمایند دوم شیطرج هندی و قوه و خزان و مرداسنگ و زراج بلخ و زاک جبار حرو
بسرکه طلا نمایند سوم تخم ترب ده درم کندس و قسط از هر یکی درم بسرکه طلا سازند چهارم خربق سیاه و عاقرقرحا بسرکه بمالند دیگر برص
اسود عارض میشود در جلد با حکه و خشونت شدید و پوست بر اندام مثل پوستهای ماهی و این را نام کند ابتدا. قوبا معتبر و سبب او
خلط سوداوی بود از منقلات ضرام علاج او مثل خربق سیاه یا ایارج فیقرا مسهل و حجامت بسیار زنند و ترتیب غذا و طلا بزاریج و
زاک و کوکرد و قسط و کندس و تخم ترب انچه مذکور شد در بهق **فصل پنجم** در فساد لون و این چند نوع است **نوع اول** در فساد
لون که از خلط فاسد در روی حادث گردد علاج استعمال ادویه که جلا دهد مثل تخم ترب و بیخ سوسن کبود و مغز تخم خربزه و مغز بادام و
نشاسته و کتیرا و بوره مجموع با مغز امیخته بسر نمایند و بمالند **نوع دوم** که از غلبه صفرا که غالب میشود بر بدن مثل یرقان زرد و سیاه
علاج مسهل صفرا و خیالات و مسهل ارد باقلی و قسط و کتیرا **سوم** فساد رنگ روی که از جهت فساد معده و کبد و سپرز حادث میگردد علاج
ازاله الم اعضا و تقویت آن بشربت و غذا موافق **نوع چهارم** فساد رنگ روی که بسبب آفتاب یا باد سرد و گرد و قلت استحمام که رنگ مایل
بسودا گردد علاج عناب و مغز بادام در روی مالند و حمام فایده دارد و سر بخارات گرم دارند و استعمال غمره جالیه نمایند مثل حب
مغز بادام شیرین و ارد نخود و ارد باقلی و کتیرا باب جو طلا نمایند بنفشه و نوع پنجم که از کثرت خوردن مثل حوالی و زیره و آب
منغص استاده و از کثرت خوردن سرکه و گل فساد رنگ روی حادث گردد علاج ترک این اشیا و نخوداب خوردن و ماء اللحم و تخم
مرغ نیم بخت و شراب ریحانی و انجیر و شیر و اطریفل و بلیله پرورده و قرنفل و سعد و زعفران در غذا **نوع ششم** زردی که در بشره از درازی
امراض و ناپافتن غذا و غموم و کثرت جماع و دردها و شدت گرما و سرما حاصل شود علاج انچه در نوع پنجم مذکور شده و شرب شراب
ممزوج و این طلا فایده دارد حب زنجبیل و زعفران قوه کندر و مصطکی با شیر امیخته در روی مالند **فصل ششم** در کثرت عرق و
از امتلای بدن از طعام و قی شود و قلت آن و عرق خون اما کثرت عرق دو نوع است **نوع اول** کثرت عرق چنانچه بقراط
در فصول گفته که یا از امتلا متقدم از امتلای بدن علامات حدوث او عقب کثرت اکل بود علاج تنقیه بدن و تقلیل طعام و
جوع و ریاضت **نوع دوم** کثرت عرق که بسبب اتساع مسام و عجز قوه از هضم و استرخاء قوه ماسکه بود علامات او انست که
ضعف حادث گردد علاج بدانچه جلس و نماید از مشروبات بر بخیه که در وی سماق و کشنیز خشک بود دهد و دفعات سیلانماید و ابر روغن
جلس کرد ن گرم فایده دارد صفوان بکمرند یک کاسه اب سیب یک کاسه آب آبی و گلاب یک پیاله و یک کاسه روغن گل یا آلبحر یک کا
و نیم با آتش آهسته بجوشانند تا روغن باقی ماند و اگر از مخففات مثل مازو و یا رصاص یا کندر یا گل ارمنی یا مورد یا گلسرخ یا گلنار یا مرداسنگ
یا اقاقیا یا حضض یا گرمازو و از انچه مسام را تنگ میسازد و مدد هست نرم کوفته منفرد یا مجموع بدین روغن یا بر روغن گل یا گلاب یا استعمال
نمایند در بدن و ریم نعل بمالند نفع دارد و لعاب اسپغول با نشاسته یا سفیده تخم مرغ یا روغن بنفشه بادام با اعتبار اسباب با موم سکدا خسته
در چربی بط یا چربی مرغ یا مغز قلم گاو و هر یک از اینها مالیدن در دفع عرق نماید و مسح بدن بآب رز و غوره و صندل و کافور و غذای غلیظ

مثل حریره و گوشت نمک سود و امثال آن مبالغه نمایند دیگر کثرت عرق که از حاجت شود در حمام باشیدنی که معتدل سالم بود غسل آب گرم نیمگرم و گلاب
و اندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته باشند و مثل روغن بابونه تنها یا بوره ارمنی یا شقاقل یا حریره کافور یا نمک سوده یا روغن مصطکی یا روغن بلسان
یا روغن سوسن یا آب ترب یا برگ او بمالند اما از داخل یا شربت مثل سکنجبین ساده یا ماءالشعیر یا آب کاسنی یا شربت ورد و بنفشه و از غذا نخود آب و زرده
و آبی که در غایت سردی بود و تابستان معرق بود دیگر عرق خون از ضعف قوت و حدت خون و رقت او یا مخالطت صفرا با عرق بیرون می آید
از مسام علاج فصد و اسهال و خوردن شربت عناب و آلو و زرشک و سماق و کشنیز و آب کاسنی و مسح بدن بقوابض مثل حنا و بلوط و آس و پوست انار
و جوز سرو و گلنار تا مسام محکم سازد **فصل هفتم** در شقوق اطراف و وجه و لب و سبب شق شدن جمیع پوست و رطوبت جلد یبوست جرم آن مجفف
یا سرما یا تلف و غسل با آب شور و قوابض یا بسبب یبوست مزاج یا اخلاط مجفف علاج موم روغن یا روغن بادام و چربی مرغ و بط و نیز [illegible]
و روغنها مثل روغن بادام دو درم و از عسل چهل درم یکهفته بمالند و بعد از آن مطبوخ افتیمون و یکهفته دیگر روغن [illegible] مدت [illegible] بندو
بدن را بموم و روغن طلا سازند و غذای لطیف و حمام نفع دارد دیگر شقاق در لب و رو و پشت یا حادث میشود این مرهم نفع عظیم دارد موم
و روغن گل و نشاسته و چربی بط و کتیره و لعاب تخم آبی موم را در چربی و روغن بگدازند و باقی را آمیخته بمالند بعد از آن در حمام در آیند و چون
موضع شق نرم شود کتیره و صبر و باشند و بشویند دیگر شقاق لب که بسیار شود علاج آنست که بار زر کوفته بعسل یا روغن زیت و علک بطم
و چربی بط طلا نمایند یا مازو در علک و مصطکی و زوفا و شاخ امل سوخته و عسل طلا سازند و هرگاه در لب شقاقی شود که بود سر برده
تخم مرغ یا پرده که در بیضه است بر و چسبانند و شقاق دستها را کتیرا در سوده و بنفشه را کوفته با روغن چربی طلا سازند و شقاق قدمها را
هر وقت و صبر در زیت یا علک که حل کرده باشند در زیت و شقاق پاشنه بچربی بز یا نمک و اندک مازو که نرم سوده در چکانند یا مرهم
ساخته بر بالای او ببندند یا صمغ عربی و مازو نرم سوده بروغن بسند روس برو گذارند و کاغذی بر و چسبانند تا خشک گردد یا مازو و
صمغ با چربی مرهم سازند و مغز الو و الو و بادام و کتیره از هرکدام که باشند کوفته در شق دستها باشند و بر بالای آن لته کهنه یک یا کاغذ [illegible]
گذارند تا خشک گردد و روغن با پیه گاو ساخته و کتیره با صمغ آمیخته و نفع دارد و اگر شقاق اندک بود مرهمی که از برای شقاق و جز آن گفته
شده کافی بود و اگر شقاق در گوشت تاثیر کرده این ضماد بر گذارند مرداسنگ نرم سوده در روغن زیت آمیخته با تغلیظ بعد از آن چند قطره
در و چکانند و شقاق را در آب گرم گذارند تا نرم گردد و پاک سازند بعد از آن علاج نمایند و موزه بپوشند و پا را از غبار و خاک نگاه
دارند دیگر گاهی شقاق شدید یعنی در دو جانب لب سفیدی و رطوبتی غلیظ پیدا شود علاج فصد و مسهل و غرغره بکم که در و مازو جوشانیده
باشند و طلا با آب سماق و آب انار میخوش و روغن کدو و بادام و موم بهم آمیخته بمالند دیگر عارض میشود دردی زیر تحت قدمها خصوص در
پاشنه که قادر نیست صاحب او که بر زمین گذارد سبب او از خارج ضربه و یا سقطه یا کوفت موزه علاج آب سرد بسیار بریزند و از ماء [illegible]
و گل ارمنی یا بحل ساخته بمالند و اگر از داخل بود سبب ماده تیزی که با دنازل شده علاج قی و مالیدن روغن گل و اگر ورم کند و ماده در و
جمع شود اخراج ماده و دهان جراحت را گشاده نمایند و حنا و مازو و سرکه بچربی مرغ برو بندند و خاکستر بلوط بچربی آمیخته بر گذارند و
اگر جراحت بکشاید و صلابت داشته باشد قطعه دنبه برو بندند **فصل هشتم** در تحوج جلد جراح اشیاکی و پوست فتق عارض میشود
در سطح جلد و سبب او سرد داشتن چیزی درشت یا رسیدن چیزی خشن و از کوفتن تنگی موزه و کشیدن ریسمان و از [illegible] علاج اگر کی
عظیم بود و بر بند موضع مجروح که سر و ساخته باشند اگر سر اطراف غسل نباشد بعد از آن مرداسنگ و اسفیداج و گلاب و یا گل ارمنی بگلاب

وگلاب بسیار دهند فایده دارد وگل ارمنی ومرهم سوده مرهم بچسپانند بلی مرداسنگ واسفیداج وزرد چوبه موم روغن وگل سفیده
وتخم مرغ دیگر اگر خراشیدن بسبب موزه یا نعل کفش واقع شده روغن گل وخاکستر کفش کهنه سفید و مازو سوده وبا اقاقیا البرکرد
گردی سوخته فایده دارد فایده که از موزه واقع شود حضض طلا نمایند یا گل ارمنی واقاقیا باب سوده طلا سازند واگر ورم کرده باشند
شنش تازه بندند واین مرهم نفع دارد اشق را در شراب حل کرده واسفیداج بدو امیخته بموم روغن گل یا اس طلا سازند دیگر خراشیدن
از جنبیدن کشیدن ریسمان بود لعاب اسبغول سرد ساخته بروغن بادام واندک کافور بر موضع الم باشند ونمک بر موضع او پاشیده تو
کوسفند تازه بر او گذارند تا خشک گردد بردارند بعد ازان بوره جنبی وزنجبیل کوفته بلید درهم تا درم ونیم غذا نخود آب وسه تناول
اش کدو ملکه وماشد دیگر سحج وخراشیدن که بسبب رکوب بود صاحب او را اسایش از رکوب بفرمایند ومرهم سازند وهوایی
بدو رسانند یا خرقه کتان بگلاب تر ساخته ومرداسنگ بگلاب سوده ومرهم اسفیداج فایده دارد دیگر عارض میشود سحج وخراش
در عانه وکشاله ران بسبب عرق وسرین از ان رسد بدو وهوای بارد وشق میکرد ومثل بشره که از سیلان رطوبت حادث میکند علاج
بدن از ماده حاد ومالیدن موضع بموم روغن که از وحنا سوخته وفصل یا باسفیداج ومرداسنگ بر یکقدری امیخته بمالند
دار وازم دکنند روغن سیاه دانه ومرداسنگ ابرنرم کوفته بر موضع سحج باشند **فصل نهم** در تشنج جلد سر کاهی حادث میشود
تشنج جلد سر را از بسیاری یبوست وطراق مثل انها ظاهر میکرد در علاج دهنهای مرطب سعوطات وبسر بخار آب گرم وشیر دایم بر سر بدهند
ودر زیر دستار عصابه محکم به بندند دیگر تشنج جلد پیشانی با حمره وغصون بشتر در مستان عارض میکرد وسبب او امتلای مقدم دماغ از
رقیق علاج تنقیه دماغ وضماد از روغن وسفیده تخم مرغ وموم روغن از روغن کدو وبادام **فصل دهم** در تعظیم سر کاهی رطوبت در دماغ
در زیر کاسه سر جمع میشود وموجب تفرق وکلانی سر میکرد در علاج ضماد موضع به اب یا عرق صماعین بروغن بادام وسعوط از قصب
وزعفران باب مرزنجوش دیگر کاهی جمع میشود در جلد سر وصفاق که بر کاسه سر است مکان او رطوبتی موجب ورم میشود ورنگ او شبیه
بلون جلد بود دردو ورم دفع میشود واین ورم ضماد از پوست انار وجو وبسر که واگر نیک نشود شق نمایند وانچه در وست بیرون
ارند **فصل یازدهم** در علل اصابع علتی که در ناخنها میشود داول حنیست وان مذکور شد دوم ورام دیگر داطلفیه گویند سفید زرق
که بادی سببی بشکند وسبب او قلت خون بود ورطوبات لنشف میکند ومستحیل میکرد زرد ودر علاج ماء الاصول وگلقند وسکنجبین بروغن
بادام بعد ازان اسهال بمطبوخ افتیمون وضماد بزرقطونا وحب محلب وبادام شیرین وحنا برهم دیگر برص ناخن البحبان که سفیدی مثل
برص در اصابع ظاهر گردد وسبب ان رطوبتی غلیظ فاسد بود که زیر ناخن درامده علاج استفراغ بدن وتخم حلبه وتخم کتان کوفته
بعسل طلا سازند وکبریت به عسل ودو زاریح بسرکه طلا نمایند وزرنیخ زرد یا زرفت ومغز بادام یا شب بعسل یا خور سرو قرص اتلیخ
بمرد ری بسرکه وروغن گل طلا نمایند دیگر جذام اظفار وتعفن او چنان بود که مثل استخوان گشته وقتی که حک نمایند وبتراشند نجولیا
ریسم ترتیره باشند وسبب اخلاط سوداوی حاد بود علاج استفراغ سودا بالفصد وضماد بر وحنا ومغز بادام وموم روغن قرمیهم
داخلیون وسیاه است که ناخن بدو بریده بعد ازانکه افتاد اگر محافظت او نمایند بشکل بد بیرون می آید وبحال جال میماید علاج
که بر وحنا وحرلی بسط ومرهم اورانرم سازند ودیگر شق شدن واسترخای انها مانند کد ماسته اند سبب ان یبوستی بود وغالب ببدن
واجتماع خلط سوداوی علاج ترطیب وتنقیه بدن باب چس وضماد از حرلی ولعاب حلبه وتخم کتان یا مرهم شیس وسرکه یا مصطکی ونمک کوفته

طلا سازند و دایم نمک بشویند و حرف و نمک نرم کوفته بسرکه طلا نمایند و عفص و روغن کنجد و سریش و نمک فایده دارد و دیگر قطع اظفار
یعنی کنده شدن ناخن بسبب او سستی سر انگشت بود از جهت افراط رطوبت علاج تنقیه بدن از بلغم و بسبب جهیده خون میباشد علاج رگ
صافن و حجامت ساق و تسکین جوش خون شربت عناب و دیگر سوخت خون در زیر ناخن میشود و بسبب او کشاده شدن شعبه رگی بود
در زیر ناخن میشود و بسبب ضربه و غیره علاج تخسیم جیر جیره و سرکه طلا کنند و بارد و زرفت و سرطان نهری که پخته باشند و برنج بیخ
بمثلث بر روز چند دفع بشویند و دیگر مرض قطع اظفار ضماد بوزرق آس و ورق انار یا بار گندم و رتیا جری برواندکی از کبریت
و دیگر اگر جراحت در میان انگشت یا عارض گردد و رم کند روا نبرد و ت بر و یا شند یا بر بالای او بول کنند و تخرقه به بندند و بیل و […]
فایده دارد و دیگر اگر ناخن فاسد شود و اراده نمایند قلع او را ضماد بداخلیون نمایند تا نرم گردد بعد از ان بر برنج و چاوشیر و روغن بادام تلخ
ضماد باید کرد و زرفت و زرنیخ و رتیا طلا نمایند ناخن بر کنده شود **فصل دوازدهم** در التصاق اصابع گاهی خلقه و التصاق عارض گردد
در انگشتها در زمستان و تیرماه در سرما روزها از جهت بسته شدن فضول درد علاج باب گرم و سبوس و طبیخ چغندر و یا انگور […] جوشانیده باشد
یا العدس مقشر و کرسنه و ترمس باید انیه در روشنلخم پخته باشند و ضماد باید که در روغن […] پخته باشند و باب نیک که بسکن لدغ و حدة […]
فصل سیزدهم در فساد اطراف بعد بسبب […] اطراف توجه حرارت و خون و بخارات گرم بسوی او و محتقن شدن در زیر جلد […]
اعضا و میرانند و متعفن بسیار او علاج اگر فاسد نشده در منکره و در ابتدا روی بکبودی اورده بروغنهای گرم مثل روغن […]
و زنبق و غیره بمالند و اگر ورم دارد مناسبست که آب که در و بابونه و اکلیل و شبت و قیسوم جوشانیده باشند کذارند و گاه کنند و شلغم و
کرنب و تخم زغیر و حلبه و کرسنه و ترمس بجوشانند و باب آن بشویند و روغنها بعد از ان بمالند و عدس نرم کوفته با سرکه بجوشانند و سرکه زد آن
و اگر سیاه یا کبود گشته شق نمایند شگافی عمیق و در اب گرم بنشیند بعد از ان بگل ارمنی و اندکی سرکه و عسل طلا بسازند و زنگیر و اب گرم […]
چند نوبت بشویند و اگر متعفن شود در برگ چغندر و کرنب پخته بروغن زردکاو و سکر بر و طلا نمایند تا آنچه از و سیاه و کبود شده ساقط شود
فصل چهاردهم در صنان سبب تغیر بوی بدن زیر بغل و نتن بول و براز و عرق عفونت اخلاط بدن بود و آنچه معین بر انست حرکات
مستولی خصوصا حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول سیر و حلبت و حلبه و انجدان و تحین علاج فصد و مسهل و تشرب و اغذیه لطیف […]
و زردالو و از بقول کرفس فایده دارد و بعد از غسل بدن شب یمانی و برگ سوسن و صندل طلا نمایند و تمام و مرزنجوش و مرداسنگ باب مورد
قرص سازند و در محل حاجت سوده بمالند یا مرداسنگ و توتیا با اندک کافور بگلاب سازند و دوای دیگر مرکب از شق صندل سفید سعد توتیا […]
مرزنجوش سیاه سرغم و ابستند کلسرخ سنک سنبل شب یمانی اجزا برابر نرم کوفته و بخته استعمال نمایند و بر بغل گاهی متعفن میگردد و میان انگشت پای
سفلی که بسبب عرق شود به جهت عفونت اخلاط کنده شده باشد و فصد و اسهال و اجتناب از حرکت در هوای گرم و غسل باب گرم و نشستن
در آب سرد اگر هوا معتدل بود و استعمال زرد صفران توتیا برگ مورد و مرداسنگ و گلنار و گلسرخ و حنا سوخته و پوست انار و اندکی کافور
اجزا برابر نرم کوفته بگلاب بسازند و خشک ساخته بوقت حاجت سوده بمالند و اگر جراحت کرده مرهم فوفل و سفیده نفع دارد و گاهی با نتن
و عفونت در جلد هم حادث میگردد و بیشتر مشایخ و اطفال را بسبب کثرت رطوبت و ضعف حرارت میشود و علاج استفراغ موافق
بعد از ان طلا از ورق سوسن و مرداسنگ و توتیا و پوست درخت صنوبر و جوز سرو سوخته و کندر کوفته بسرکه اب و اجتناب از غذا اگر […]
بسیار بود و کنند تا […] **فصل پانزدهم** در جراحت قطط گاهی عارض میشود در نشستگاه جراحت با سرخ میگردد و بسبب کثرت برنشستن […]

حصض بمالند ... جهت ضعف قوه سزاوار است که هر وقت که بخ کم گردد ترک نمایند استسقا ناممکن بود و رادع برو باشند مثل حصض و اقاقیا و گل
ارمنی بمالند و گل نار و گلاب و سرکه سرد بر و باشند مثل حصض و اقاقیا و گل ارمنی که ذارند و اگر جراحت گردد داخله زند هم اسفیداج علاج نمایند

فصل شانزدهم در قملی که در بشره بود طبیعت وقتی که دفع نماید رطوبت را به بشره اگر رطوبت رقیق بود متولد میگردد عرق و اگر غلیظ
بود متولد گردد وسخ و اگر غلیظتر بود متولد گردد حصض حصف و اگر رطوبات بظاهر بشره مندفع نگردد و در زیر جلد بماند متولد گردد داء الثعلب
و اگر مختلط گردد با رطوبات صدیدیه متولد شود دارو قوبا و سعفه اگر مختلط گردد و مستعد گردد بقبول صورت حیوانیه متولد میگردد از و قمل و اگر خیلی بار
دهنده سبب تولد او باشد غسل و حجامت و حبس و خوردن انجیر ماده را بظاهر بشره دفع کنند علاج فصد و اسهال و مداومت حمام هر روز یا در روز
و جامه پاک بپوشند و پوشیدن حریر و کتان فایده دارد و حقنه و لوبیا و کوبیده برگ سرو و ترمس بجوشانند و آب در بدن بمالند در حمام و صمغ
گل و زهره گاو و زهره بز بمالند صفه دوای حشیش قحبن و کندش و اندکی سیماب کشته طلا نمایند **فصل هفدهم** در تسمین بدن لاغر و
ساختن فربه را بدانکه بدن لاغر را تسمین سزاوار است که اهتمام نمایند بتسمین آن جهت آنکه عارض میگردد آفات و امراض از جهت ضعف بدن و سبب هزال قلت
غذا یا رداءت غذا و قلت جذب اعضا یا آنکه در احشا علتی بود مثل سده یا عظم طحال یا دیدان یا کثرت تحلیل از غم و هم و کثرت ریاضت و علامت
هر یک ظاهر است علاج ازاله سبب [illegible] خوردن غذای نیک مرطب قوی غلیظ مثل هریسه و گوشت طیور مثل بط و مرغ و کبک و گوسفند جوان بریان
و کباب و پیه جو بشانید است و سکون و راحت و مداومت بطعام [illegible] که معده گرانی نیابد و بعد از طعام حمام نفع دارد و از جوع و تعب
و چیزهای تلخ و شور و آب معادن اجتناب نمایند ترکیبات نافع اول باقلی مقشر و مغز تخم کدو هر دو را نرم کوفته بروغن بادام و انگشت و آب انار شیرین
پخته میل نمایند دوم عناب و مویز هر ده درم در آب بجوشانند نیک و صاف نموده بر و مغز بادام و خشخاش و مغز کدو و صمغ عربی هم را نرم کوفته داده نرم
کوفته اضافه نموده باز بجوشانند و روغن بنفشه یا روغن مرغ آمیخته در محل [illegible] بگلاب بر و باشند سیوم مغز بادام مقشر و خشخاش و مغز فندق
و حب صنوبر و حب القرطم و حب الخطمی و روغن گاو و شکر نرم کوفته [illegible] که از آرد برنج و باقلی و نخود و گندم شیر و قند پخته باشند هر روز قدری
اختیار نمایند و از حرکت [illegible] ترش و تعب ملاحظه نمایند و بسیار توقف نکنند در حمام چهارم نخود سفید را در شیر گذارند تا شیر را جذب کند بعد از آن
خشک سازند و بکلم بند [illegible] و برنج و کنجد [illegible] و گندم نصف جزو نان سپید خشک نصف جزو و قند ثلث جزو شوربای سازند هم را بجوشانند
بعد از آن نان و شیره قند مخلوط سازند و چند روز مداومت نمایند و شربت بنفشه و حلوا [illegible] تمام را مسمن گفته اند و شراب حلوا و گوشت
مرغ فربه [illegible] و ماهی که در آب عذب بود و سرهایه خرگوش مقدار یک درم یا ثلث درم گفته اند و خوردن
مغز بادام و جوز و حبه [illegible] با قند و [illegible] نان خشک حرارتی در بدن مالیدن فایده دارد و اندکی [illegible] خشک [illegible] سعوط [illegible]
در محل خواب و اندکی [illegible] بعد از [illegible] بعد از حمام روغنهای مرطب در بدن مالند فایده دارد و اندکی [illegible] که بسیار [illegible]
لباس نرم و استعمال [illegible] نظر بر روی خوب دوستان [illegible] صاحب [illegible] عظیم بود [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] سکر [illegible] ضیق نفس [illegible] موجب هلاک بود و پس لاغر ساختن [illegible]
فربه بحیله که باشند مناسب بود [illegible] و تقلیل غذا و کثرت تعب و حمام [illegible] که عرق بسیار آید و آب کمتر [illegible] و مالیدن روغنها
نرم [illegible] روغن [illegible] و تقلیل خواب و مداومت [illegible] گرم و خشک و معجون [illegible] و [illegible] دوای لک و [illegible]
[illegible] و [illegible] مقدار [illegible] درم و [illegible] قوی بود در این باب نمک از گوشت افعی [illegible]

باب چهارم

بسیار دو بدین نام مذکور اند داء الثعلب از جهت عروض او بسیار مر ثعالب را و ساقط میکرداند
ریزد و پوستی رقیق مثل پوست مار جدا گردد و ماده داء الثعلب کم عفونت دارد اما ماده
ل بود بخلاف داء الحیه او مشکل علاج باشد و انواع او چهار است و الله اعلم **نوع اول** داء
ت که موضع او ابیض و نرم بود علاج تنقیه بدن بدین مسهل ایارج فیقرا شحم حنظل دانگی
ب قوقایا زیادتی فایده دارد و صفت دارو قی تخم شبت و تخم ترب و نمک چهار مثقال
ب بجوشانند تا نضج یابد و ده درم عسل بر وامیخته بیاشامند بعد از ان قی کنند و
ین بجوشانند و جرم ایارج با سکنجبین آمیخته غرغره سازند و شربت ماء الاصول و
فصل یا شیر گرد بعد از ان طلا سداب و فجیل یا کبر کوفته بعد از ان اگر علت قوی بود
به بعلاج نزدیکتر است که بمالیدن سرخ نمیشود مطلق امید بر و بشت طلا رافع
بر ادویه قوی که بسیار گرم و سوزنده بود طلا کنند بجهت انکه جلد را بسوزد و موی بر وید
موضع را بحجر نوره و بورق بحیره تا مالیدن تاثیر کنند و پوست او خراشیده گردد و بر و جعفند
ند و اگر از کثرت ادویه جراحتی بود مرهم که از روغن گل و موم و نشاء بلوط و آب سازند
مرات بمالند و هرگاه تسکین یابد باز اعاده کنند تا موی برآید و مراتب شراند تا قوی گردد
علامت او زردی رنگ موضع و نحافت بدن علاج استعمال صفرا بمطبوخ هلیله یا
ربع درم بکشریب بود بعد از ان سرکه گرم بر موضع گذارند و بروغن گل چرب سازند
بر سرکه کهنه حل ساخته گذارند یا بچرلی سوخته یا بادام سوخته مع پوست بسر کم طلا سازند
ام بروغن کنجد حل کرده باشند یا اشنج سوخته و کندر با حضض بروغن بید بار
ز چیزهای گرم منع نمایند و اشربه ترش مثل لیمو و آب انار بن و شربت سیب و الی و سیدوا
شد و اگر و کدو و اسفیناج **نوع سوم** داء الثعلب و حیه که از ماده سودا حادث
رت پس علاج مسهل سودا بمطبوخ افتیمون با حب ادبه بمطبوخ حب افتیمون و ایارج
ون نجاح فایده دارد و از گوشت گاو و عدس و انچه مولد سودا بود منع نمایند و غذا
موضع را به ثوم و پیاز عنصل بمالند و بچرلی یا شبر و خرس وطرو غیره چرب سازند و
رب زیت و عتیق یا مرزنجوش بعد از تراشیدن موضع و تشرط موضع و غسل او با
م که حادث گردد از خون غلیظ داء الثعلب و حیه و علامت او سرخی رنگ موضع
صل و فجیل و طلا الصمغ و فرفیون و سایر تدابیر که در نوع صفراوی مذکور شد **فصل**
یا شیدن موی انواع است **نوع اول** یا شیدن موی که حادث گردد از نقصان
علامت او یبس و هزال بدن و امراض تحلل و قلت غذا علاج کثرت غذا از گوشت مرغ

و گوسفند و زرده تخم مرغ و شراب و خواب و حمام و استنشاق می‌باشد علامت او باریکی و سرعت ریختن موی و نرمی جلد علاج روغن غذا
از گوشت و بنفشه و نیلوفر و آبی و مشک و شستن سر بخطمی سفید و اسپغول و مرکب سیه‌دار روغن آس و نیلوفر و بنفشه در سر مالند دیگر ریختن موی
بسبب اتساع مسام می‌باشد علامت او باریکی و سرعت ریختن موی و نرمی جلد علاج روغن آمله بمالند و هلیله کابلی و مازو و اقاقیا بروغن
سوده یا برسیاوشان بمالند و قوی‌تر است که سه درم لادن در شراب یا روغن مورد حل نموده در سر مالند دیگر ریختن موی از تنگی مسام است
بسبب یبوست بلغم شود علامت او جعوده و غلظ داشته سواد موی را بشکند زود بسر دن بیاید علاج ترطیب مزاج و حمام دایم و چرب نمودن
بروغن بابونه و گل و مالیدن حلبه و شبح ارمنی و قیسوم و بادام تلخ سوخته بروغن زیت **نوع دوم** ریختن موی که از ضیق مسام متولد گردد
از رطوبت غلیظ علامت او است که موی رقیق بود علاج حکم کسیار توقف نمایند و مالیدن سر بشیح و قیسوم و بادام و شستن بورق و
زهره گاو و غذا گوشت بفلفل و دارچینی و روغن از سر دور دارند **نوع سوم** ریختن موی که بسبب امراض حاده حادث گردد علاج غذا
لطیف نجیته باشند و خطمی و خبازی و لعابات و سدر و عنب فایده دارد و گاهی حادث میشود لعامه این موی پراکنده باشند و موی او برم
مثل حریر و رنگ تیره او و زرد این علت بسیار حادث میگردد لعامه را ازین جهت اضافه بدو کرده اند و بعقب امراض حاده سر واقع میشود علاج … سر را
… و استعمال روغن مورد و لادن و اطریفل و حب الغار **نوع چهارم** صلع گاهی حادث میشود صلع از جهت برداشتن چیزهای گران علاج
ترک آن نمایند اگر بواسطه کبر سن بود و بسبب نقصان ماده موی و … استیلاء خشکی و یبس … بر جمیع اعضا و این قسم گفته اند علاج حفت
کمتر دارد اما تنقیه بدن و روغن مالیدن نفع دارد **فصل سوم** در حزاز و ابریه اجسام صغار باریک شبیه سبوس از جلد سر پیدا شود
و گاهی بسبب … ماده بجراحت منجر میشود و حدوث او از بخارات بلغم شور و از خون مخلوط بمره سودا و گاهی بسبب یبوست مزاج سر که در سایر بدن
نباشد اگر خفیف بود در روغن بنفشه و کدو و غسل بالیابات مثل چقندر و آرد نخود و بوره و خطمی و سرکه و آرد کرسنه و ترمس بلعاب اسپغول و مغز خربزه و
آرد باقلی و سبوس اگر مزمن و شدید بود علاج مسهل بلغم و سودا و تراشیدن سر تا اثر دوا زودتر رسد و روغن مالیدن در حمام و غسل با …
و طلا … مثل حلبه و بوره و آرد نخود و خردل و مویز و … سرکه و بدانچه بواجب داشته باشند مثل روغن بنفشه … و تخم خیار و عصیر انگور با روغن
بادام … چون … گفته اند و حقنه و فصد قیفال در قسم موی مطبوخ … و در قسم سوداوی مطبوخ افتیمون و بلغمی … و حب ایارج
و غذای لطیف **فصل چهارم** در قمل و قمقام و صیبان و حدوث او از ماده غلیظ گرم تر … کرده است طبیعت بظاهر جلد و باقی مانده
و متعفن شده و متولد شده قمل از او بتقریب … و اکثر حدوث او در کسانی شود که بدن خود را پاک نسازند از چرک و بحمام کم روند علاج سر کاه
بسیار شود در حمام طلا نمایند و از تمام بدن فصد اکحل و مسهل و اگر در سر ظاهر گردد فصد قیفال … بحمام باب شور و صبر و بوره و مر و بوره
در حمام طلا نمایند و از یکساعت بالی که در روغن گل و … و برگ صنوبر جوشانیده باشند بشویند و مویز و خبث فضه و بادام تلخ و … زراوند
نرم کوفته بسته و زهره گاو طلا سازند و حنظل و ابیض و ترمس و اندک سیماب کشته نیز فایده دارد و کندس … کوکر و فارسی
از هر یک ربع مثقال نرم کوفته در بدن مالند در حمام و از غذا غلیظ ملاحظه نمایند دیگر قمقام نوعی از قملست که چسبیده بمسام و منطبق شود
و گنج موست که اندک ورم کرده و سپوس … است که آب گرم … ریزان … آید علاج مثل اول و شستن بطبیخ اشنه و … و …
و فلفل و پوست انار و دیگر صیبان چیزی بود که سفید که در موی او بخته … علاج او گرفتن … سرگین آهو و نوشادر حل ساخته … بمالند
والسلام **فصل پنجم** در سبب شیب و علاج آن نزد جالینوس حکیم بکری شیب که از بخار بلغم بظاهر بدن می‌آید و بواسطه برودت منجمد میگردد

وحرارت غریزی ضعیف گشته موجب بیاض میگردد و پس چون اگر حریفی دارد و حرارت لنرو حنفی موی سیاه بود و اگر خون بالیقه دارد و
غالب است موی سفید میشود و حدوث او از کثرت رطوبت و یبوست که رطوبت را تحلیل سفید حیّز نباتات بود بواسطه شدت عطش سفید میگردد
و چون آب یافت باز تازه میشود علاج شیب که در غیر وقت بود بجهت چیز نمایند اول تنقیه بدن و دماغ با یارج فیقرا که مقوی بود ششم مسطلح بهار اول
بود دوم تقویت غریزه نمایند در هفته یکبار سوم تبخیره چهارم معجون اکبر مثل ماء الحیوة و مترودیطوس و اطریفل کبیر و صغیر و بلیلج عسلی و تریاق صغیر معجون که
دیر موی سفید گردد هلیله ده درم بلیله ده درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل و کلسنج و اکرا از هر یک سه درم نرم کوفته کنند و طباشیر از هر یک ده درم
صندل سفید و تخم کاسنی از هر یک سه درم نرم کوفته بسه وزن آن عسل بسرشند شربتی سه درم بود پنجم تبرید بمخففات با اعتدال مثل قلیه خشک و کباب
و مطجنه با حیتی و زیره و کردیا و اجتناب از لبنیات و ترشیها و فواکه و از شراب متواتر و استعمال گلاب و کافور و کثرت حمام ششم غسل سر ابی که
در وی سیاه کننده یا حنظل جوشانیده باشند هفتم مسح موی بروغن که در وی ادویه گرم قابض مثل سنبل و سلیخه و قرنفل و عود بجوشانیده باشند

فصل ششم در آنچه تعلق به ترتیب دارد از احوال موی و آن چند قسم است اول در حفظ موی که بر حالت طبیعی بماند بروغنها گرم قابض مثل
روغن مورد و لادن و برسیاوشان و شقایق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چغندر و تخم کرفس و اقاقیا و مازو بمالند صفت روغن مورد
آنست که مورد را قریب سه روز در شراب تر سازند بعد از آن بروغن کنجد بجوشانند تا روغن باقی ماند صفت روغن لادن که بهترین چیزهاست
جهت حفظ موی لادن دو مثقال نرم کوفته در یک پیاله روغن مورد یک شبانه روز آغشته نمایند و در دیگ آهنی اندازند و ظرف روغن در آن دیگر
دیگ کنند تا بحرارت آب لادن را حل کرده صفت روغن آمله مورد و پوست درخت صنوبر و آمله از هر یک برابر مقدار سی مثقال بکوبند و
بجوشانند تا قوت آن بیرون شود و مقدار آن روغن کنجد آمیخته نمایند تا روغن بعد از جوشانیدن باقی ماند و از غسولات که موی را ابدا سیاه
کند بشویند هلیله سیاه و آب ترمس و آب چغندر و آرد نخود و صبر کوفته با آب مورد و شراب حل نموده در حمام بمالند و بعد از یکساعت که طلا کرده باشند
بشویند قسم دوم در دراز نمودن موی با آب چغندر و آرد نخود و صبر کوفته و آب مورد و مداومت بر شستن موی با آمله و هلیله سیاه چرب نمودن
بروغنها که گفته شده بعد از آن که سر را با آب چغندر و اندک قیچین شسته باشند و در موی مرد آمله و مورد و برسیاوشان کوفته موی را
در میان او گذارند موجب درازی او گردد قسم سوم پاشیدن موی وقتی که در سر آید و جمیع ادویه داء الثعلب و مالیدن سر بروغن زیت و سرکه
و قیسوم و کف دریا و روغن بان که در وی زراریح کوفته باشند و مالیدن موی بحب الغار و قیسوم و سرکه با روغن ترب باید انجیر و خربق
خر و اشق و عقارقرحا و آنچه قوی گفته اند درین باب باید آنرا کوفته طلا نمایند و بعد از آن روغن لادن مالند قسم چهارم قابلی ساختن موی
از روییدن و سایر بدن و این سه وجه میشود اول زرنیخ و آهک و آب و روغن که از آنها سازند دوم آنچه موی را رقیق سازد مثل آرد جو و آرد
باقلی و کرسنه و کف دریا و بوره سوم آنچه موی را باطل کند مثل تخم انجره که بروغن بمالند و اسفیوس کوفته و افیون قسم پنجم آنست که منع روییدن
موی در انبات موی نماید بعد از آنکه بر کنند با نوره و ادویه مخدره سرد مثل بنگ و افیون و شوکران بسرکه باید آنچه مسام را ببندد مثل اسفیداج
رصاص و قیمولیا و شب یمانی باشد یا خون ضفدع آجامیه یا سلحفاه که سنگ پشت است و نیم درم نوشادر بزنجره طلا نمایند یا بیضه
نمل که اینها منع روییدن موی میکنند قسم ششم جعودة موی با ادویه قابض مثل مازو و سندروس و مرداسنگ و اراحلیه و آمله و سرکه و
و کرمازو و کف دریا موی را جعوده سازد بید بید دیگر ترقیق مو که بدین طریق نمایند که در بوره خاکستر چوب زیتون و نوره یا آرد باقلی
یا آرد نخود یا تخم خربزه در روغن شنبلیت تر موی نمایند قسم هفتم تشقق موی است که دایم بروغن و آب که باهم آمیخته باشند که در ما

و روغن شبت نفع دارد قسم ششم تسوید موی بخضاب و روغن جوز و چنانچه مذکور شد اول شکوفه درخت جوز نرم کوفته و بدو مرا میخته استعمال نمایند دوم مازو را بزیت بجوشانند و کتیره و سنبل کابلی و ورد و سنجد از هر یک پانزده درم نمک سفید ده درم نرم کوفته با کرنج خمیر سازند و بعد از آن در موی بندند دو ساعت بگذارند چهارم حب الغار جو بریان در شراب بجوشانند و بدو خضاب سازند تخم شقایق خورد املج و بلیله کابلی از هر یک نیم جزو دسکم خمیر نمایند و در آفتاب بیست روز بگذارند و دایم بر کر امیخته نمایند و استعمال نموده خضاب سازند قسم هفتم در تشقیق و تحمیر و تبییض ... موی مثل بست کابلی و زعفران اما تحمر مثل طبیخ سعد ذکر شد و اما تبییض موی مثل جرد خطاطیف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب و کوکرد نرم کوفته بزهره گاو و سرکه خضاب نمایند و مکوکرد بخور نمایند و ماش کوفته بسرکه در موی بندند قسم هشتم در تشقق موی که بسبب یبوست عارض شود بر روغن بنفشه و نیلوفر روغن بادام با عسل و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و برگ کنجد و حنا و امثال اینها نمایند و فصد و اسهال فایده دارد قسم نهم علتی که معروف بسوسه است و آن خبازیت که ظاهر شود در سر که گویا روغن مالیده و آنچه درو مالند چرک گرد و بدبوی بود بسبب ... عفونت غذا موی و بیرون آمدن با بخارات علاج تنقیه معده و سر بحب ایارج و اطریفل و شستن بدانچه جلا کند مثل نشادر و آب سوسن یا مورد و بلوط و جوز سرو غسل نمایند و روغن زیت باعطر و امیخته چرب سازند **باب پنجم** در جراحات و آن پنج فصل است **فصل اول** در حد جراحت و اقسام او جراحت تفرق اتصال بود که عارض شود در لحم و قتی که در لحم و چرک آرد آن را قرحه گویند و در تقسیمات است اول جراحت صغیر بود یا کبیر دوم جراحت بسیط که درو عارض دیگر نبود یا مرکب باشند سوم جراحت که دهان او متساو بود چهارم آنکه غور داشته باشند پنجم جراحتی که از و پاره گوشت جدا گردد ششم جراحت که نفوذ بباطن دارد یا نفوذ ندارد هفتم جراحت مخوف و غیر مخوف چنانچه بیان کرده میشود از اعضا که احتمال جراحت ندارد اول قلب که اگر جراحت کرد و مهلت نمی دهد علامت موت است و آن از دماغ علامت او اختلاط عقل و کرده و مثانه و امعا و حکم جراحت دماغ دارند علامت وصول جراحت امعای دقاق خروج ذبل و جرح کنند مخوف بود ولیکن در و امید سلامت نیست و جراحت بر عصب و طرف عضله رنگ تغیر یابد و سقوط قوه و غشی و اختلاط عقل و تشنج و جراحت که سینه را بشکافد بیش از نو مخوف است از و خلاصی کم یابد و جراحت بر شکم که نفوذ بباطن دارد عارض میگردد از و تهوع یا فواق یا اسهال و جراحت که بر سینه ... او باشد مخوف بود علامت او خروج ... جراحت حجاب مخوف است علامت او ضیق نفس و جراحت معده لازم او بیرون آمدن طعام **فصل دوم** در معالجه جراحت بسیط وقتی که صغیر بود و یا او از عوارض چیزی دیگر نبود بسیط باشد و دهان او برابر و غور ندارد و هم آمده نه جراحت و از خون و بر دو در روز یا سه روز گذشته باشد درهم ندارد و سزاوار است که او را بتر اشند ردی او را تا خون بیرون آید بعد از آن بر فاده خوب ببندند تا جراحت بهم چسبد و اگر جراحت عظیم بود و بر دو در روزی که گوشت تر و مانده باشند صبر زرد و دم الاخوین سیاه و شان یک جزو نیم صبر و کندر از هر یک یک جزو و انزروت نیم جزو نرم کوفته بپاشند و حوالی جراحت را بصندلین با آب کشنیز یا کاسنی ضماد نمایند تا منع مواد کند از جراحت و زرقاده صندل سوده خشک بپاشند و چنان سازند که از جراحت خون برود مقدار معتدل و حلیس تکنید یا فصد نمایند وقتی که سیلان خون بسیار باشد و اگر بیم تغشی و سقوط قوه خون رفته مناسب است که خون را ببندند و فصد نمایند و گوشت و حلوا و شراب بخورند و اگر قبض بود طبع را نرم نموده بحصه لین ... حقنه و غذا شوربا مرغ و ماء اللحم ... و اگر جراحت ورم کرده انار ترش را در شراب بجوشانند و بکوبند و بر و ضماد گذارند تا دفع ورم کند و درد را تسکین دهد و اگر جراحت عظیم بود بمرتبه که لبهای او بهم نرسد بسوزن بدوزند که خیط او ابریشم بود و هر بخیه که میزنند از یکدیگر دور و فرجه گذارند بس که مذکور شده بر و بپاشند

واگر پاره گوشت ساقط شده و غور دارد و بر و کنند رد جمیع ابرسا واقلیمیا رفضه لوبیا نرم کوفته بپاشند و بستن این جراحت از جانب عمق
نمایند و محکم به بندند و دهان جراحت را سست نمایند تا صدید او بسهولت بیرون آید و محتبس نشود و پنبه که به روغن الوده باشد بر گذارند تا پاک شود
از ان برذورات که مرهم که گوشت برویاند مردار سنگ بجدیده مرهم کوفته و لیس که حل ساخته و بر وغن امیخته چند نوبت لیس که طلایه نموده بعد
از ان بجدیده مرهم سفیده رصاص مخلوط سازند و اندک کافور و اگر حرارت بود و شاید صفه مرهم اسود که گوشت برویاند و در بستان
استعمال نمایند و روغن زیت و مردار سنگ نیم در روغن بجوشانند تا سیاه شود بعد از ان خون سیاوشان و مر و صبر و کندر و انزروت
برابر بگیرند و علک و مازو کوفته مخلوط نمایند و اگر درد قوی بود اندک افیون جهت تجدید اضافه سازند و در بلیه جراحت را بگساز و صبر
و گلنار و قلیمیا و روسختج نرم کوفته بپاشند صفه دیگر قوی صبر و گلنار و زرد چوبه و مر و مازو و از هر یک یک جزء بگیرند و بعد از رویانیدن
گوشت با دویه مدمله مثل مردار سنگ و شیح سوخته و هلیله و مازو جهت تخفیف فایده دارد **فصل سوم** در جراحات مرکب یعنی که با
اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام و بریدن عروق و عصب با اعراض دیگر مثل شدت درد و فساد گوشت انچه از امتلا بود در دفع ان مسهل
و حقنه و کلاب و بر ورم چیزهای محلل و بر کسر عظام علاج ان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و جهة تسکین درد ضماد از نیم نبک و
تفاح و بزر البنج و انچه در درد التسکین مفید بود یک انار شیرین را در شراب بجوشانند و ضماد سازند دیگر فساد لحم و سیاهی گوشت را علاج
به اطراف کاسنی و عنب الثعلب و خطمی و روغن بنفشه و مسکه و مرهم زنگار علاج نمایند صفه مرهم جهت نواصیر در گوشت که گوشت مرده را بخورد زنگار
زرد و درم انزروت و اشق از هر یک درم نرم کوفته بسرکه و عسل ضماد سازند **فصل چهارم** در جراحت اعضا انچه واقع گردد از جراحت
سر نام ان شجاج بود و اگر استخوان شکسته نشده این قدر بر روی باشند صبر و مر لیسد ر ... تمان را فاقیا اگر استخوان شکسته
واجب است که استخوان را بیرون آورند بعد از ان علاج نمایند به مرهم و اگر جراحت بر شکم واقع شود و روده از ثقب بیرون آید سر او انگشت کسی
روده را بجای او برند و اگر باد گرفته باشد و اندرون نرود به شراب گرم بشویند تا ورم و نفخ او برود و باشیر و صندل حوالی او زرقه
به شوفقی که نفخ روده تسکین یابد و هوا سرد بود در حمام در ایند پایها و دستهای او را بر دارند تا پشت او خم یابد روده در اندرون در اید و اگر
روده در نیاید دهان جراحت را گشاده سازند اندکی و بجای برند و بدوزند و شربت انزرودی بنفش از انکه سیاه یا کبود گردد بجای او برند
و اگر سیاه گشته قطع نمایند سیاهی او را و سر رگهای او را ببندد و زید بریسمان باریک بسیان ان را بجای او گذارند و بدوزند دیگر جراحت عصب
اعراض شدید پیدا ارد مانند تشنج و اختلاط عقل بخصوص جراحتی که بر عضله واقع شود وقتی که ورم کند بیم است که تشنج و آفت دماغ واقع
گردد و از اب سرد نگاهدارند که موجب تشنج بود و از اب گرم نیز نگاه دارند که موجب ارخا و تعفن بود و از هوای سرد و روغن سرد و روغن بسیار
گرم مثل روغن گرم کاهی جهت تسکین درد صبر و مر و ره لو و کاهی به روغن زیت خرقه الوده کرده یا بغیر زیت امیخته گرم بر بالای جراحت گذارند و
موم روغن از روغن زیت یا روغن مورد و گل و اندک فرفیون یا علک انباط یا اندک زیت بریان باشند و اگر عصب مکشوف گشته احتمال چیزی که در
بود ندارد و دوا را سرد بکار نبرند در بجال و اگر ورم گردد ضماد از ارد جو و ارد باقلی و کرسنه و نخود و ترمس و عسل یا مرهم که از کندر و توبال نحاس و زیت
و قند و موم و سرکه ساخته باشند گذارند و بر بالای ان صوف به زیت و سرکه امیخته پاشند بندند و از عفونت نگاهدارند چرا که عفونت عصب را
فاسد کند و اگر جراحت تنگ بود دهان انرا گشاده سازند تا چرک در ان نماند و موجب تعفن نگردد و در شب و روز هر کدام دو نوبت جراحت
را نگشایند خصوصا اگر لدغی بود و اگر تشنج عارض گردد دستور انست که عصبی که گشته شده ببرند و کمادی به روغن نمایند بعد از ان مرهمی

بست را او سر و عنق را حرب بسازند بروغن بنفشه چرب بمرغ و لبط و اگر جراحت بر رگ واقع شود و خون روان گردد حبس نمایند و اگر شریان
عظیم مثل شریان گردن و رگهای دستها و پایها و کاهی رسند از شریان صغیر مثل رگ سراسان بود حبس او علامت دم شریان است
که رقیق و ارغوانی رنگ بود علاج او کشیدن خون جانب مخالف بفصد و حجامت و بستن از ورای جراحت و بستن عصابه نرم باعتدال
و اگر عضوی باشد در جراحت که ممکن نبود در بستن او صواب آنست که قرص آلوده بسرکه نمایند و کلاب این بر دو جراحت را بهم دوساخته قبض
نموده سرکه قایم مقام داغ گفته اند و خون را غلیظ میسازد و این قرص بر دو باشند کندر و مازو که سوخته باشند و در سرکه نفخ داده و غبار
آسیا و خون سیاوشان به آب بیض خمیر نموده و موی خرگوش آلوده باشند بر جراحت گذارند و بخرقه محکم ببندند و صمغ عربی و صبر و خون سیاوشان
و انزروت و کندر را با سپیده صمغ طلا نمایند تا گوشت بروید و اگر خون بیرون از جراحت بود ... خون رفتن باز دارد و اگر خون باستیلا
باز نایستد داغ نمایند بذهب که با آتش گرم کرده باشند تا این داغ بعوض جراحت ... سد که اگر کی ضعیف بود خشک ریشه ضعیف ساقط میشود با ذنبی و عود
میکند بلکه زیاده از آنچه بود **فصل پنجم** در گرفتن نصل و شوک و غیره گرفتن پیکان با منقار باریک مناسب بر آید و هر دم در کنند با ... و اگر
انبور در بیاید بجهت تنگی دهان جراحت پس پیشتر گشاده تر سازند و بکشند و اگر پیکان در استخوان فرو آمده و او را ... بدو لقوه بکشند و اگر
کشیده نشود سنگ مقناطیس بر او گذارند تا بسبب او کشیده دیگر شوک یعنی خار و آبگینه و غیره سزاوار است که ضماد گذارند موضع را مثل اسفنج
پیاز و نرگس و بیخ نی نرم کوفته بسرکه آمیخته گذارند تا بجذب ... مثل ترفت ... در آنچه درزراوند **باب ششم** در قرحه و جراحت
دو نوع است **نوع اول** قرحه بسیط یعنی با اعراض دیگر که منع اندمال کند نباشد علاج ضعف او از صدید و جلای او اندوختن که متولد
از غذا بجهت ضعف عضو از هضم و دفع فضلات رقیق او صدید و غلیظ او وسخ این شی سفید مثل دردی بود علاج آنست که ما و را خشک
سازند و جلا دهند و بشویند بسرکه و شراب و آب عسل و بپوشند بروغن گل آمیخته باشند گذارند هر روز مرهم ... سازند و مرهم که جلا دهد کاهی احتیاج
میشود بمرهم جلاب سازند و مرداسنگ و زرد چوبه و موم بسرکه و زیت و کاهی مجففات مثل مازو و گلنار و مشبت و قلیمیا و برگ سوسن و ...
زنگار اضافه نمایند و بعد از مرهم قرحه مجفف از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان و قند و کندر رو رفت ... آمیخته نمایند اگر دهان جراحت
تنگ بود مرهم به بیل در وی گذارند و حفظ نمایند که دهان جراحت پر گوشت نگیرد و عفونت باقی ماند بر جراحت پنبه بروغن چرب ساخته گذارند
فصل اول در قرحه که دیر نیک شود و مندمل نشود و آنچنانست که در غایت فساد و بعید بود از اندمال و غیره و از جهت قلت خون در بدن
میباشد علامت او آنست که حوالی قرحه لاغر و سرخ ... باشد سالم بود او را ورم علاج آنست که آب گرم بر ورم ریزند و مرهم اسود که در باب
سابق مذکور شده بدان مداومت نمایند دیگر سبب دیر نیک شدن قرحه بجهت رداءة خون در بدن میباشد علامت او زردی و زنگ مائل
برصاص و مایل بسواد اگر سبب فساد مزاج کبد بود علاج اخراج خون و مسهل جهت خلط فاسد و اصلاح غذا دیگر بدبو شدن ... دیر نیک شدن قرحه اگر گرم
مزاج بدن اگر بود علامت او سرخی موضع و اندره و درد شدید علاج فصد و شربت و غذای سرد و در ابتدا امسک و روغن زرد کاو و مرهم
اسفیداج و مرهم خل از مرداسنگ و زرد چوبه در حوالی جراحت طلا از صندل سوده و اگر گوشت زیادتی بود مرهم زنگار و اگر سطح قرحه مستاو
شود مرهم که گوشت برویاند مثل مرهم اسود و یا سلیقون دیگر دیر نیک شدن قرحه از برودت و رطوبت میباشد علامت او آنست که از قرحه
صدید و رطوبت بسیار آید علاج تنقیه بدن بحب ایارج و مطبوخ هلیله که در ... بود و غذای لطیف و اندک و مرهم که خشک کننده باشد
از مازو و گلنار و زرد چوبه و مس سوخته و مرداسنگ مرهم بسرکه و زیت مرهم ساخته بر قرحه گذارند و اگر بسبب خشکی مزاج بود علاج آنست

کلاب کرم برو غن بنفشه یا مسکه یا روغن زرد و غیره و ادویه که بسیار تخفیف نداشته باشند مثل آرد کرسنه و آرد جو و بحری مرغ و بط و غیره بر
قرحه گذارند و اغذیه و اشربه مایل برطوبت و زرده تخم مرغ نیم بخت فایده دارد و اگر بسبب گوشت صلب که بر دهان قرحه بود دیر نیک شود
علاج آنست که حک نمایند یا بدوا تیز مثل مرهم اخضر دفع نمایند صفت آن اشق را در سرکه حل سازند و از زنگار رسیم اندکی بروغن گل و موم
بند و رباعلی انسان گوشت قرحه را خالی نمایند دیگر بسبب آنکه در قعر قرحه استخوان فاسد بود علامت او آنست که گاهی قرحه نیک شود و بعد
از چند روز معاودت نماید و ریم پیدا کند و از و صدید روان گردد علاج آنست که او را بکاوند یا دوا حاد برو گذارند تا گوشت بد او ساقط
گردد پس استخوان ظاهر گردد پس استخوان بیرون آرند و در وی گوشت بروید و برو پاشند اگر قرحه خبیث و عفن بود علامت او آنست که سیاه رنگ و
گشاده بود علاج از برگ کاسنی و ورق حنا و عنب الثعلب و چیزی از روغن مسکه و روغن بنفشه و تنقیه بدن از اخلاط فاسد و مرهم زنگار و بعد از آن
مرهم که گوشت برویاند دیگر بسبب عدم موافقت مرهم و ادویه که علاج نمایند قرحه از چند وجه ملیا شد اول آنکه گرمی نماید چه حاصل گردد
علامت او آنکه حمره و ورم زیادت شود مرهم بارد مناسب بود دوم آنکه بسبب ردی هوا و فصل علامت او کمودت و سیاهی و صلابت در زمان
وقت مرهم حار گذارند سوم آنکه قرحه جدا ابتدا بد علامت او آنست که چرک و گوشت فاسد در قرحه جمع شود مرهم اخضر علاج نمایند صفت آن
اشق چهار درم زنگار و انزروت و زراوند از هر یک درم اشق را بسرکه حل سازند و باقی را در هاون نرم کوفته سرکه در بیت چند نوبت بکر
سازند و این را مرهم مصری گویند و اشق و سرکه و عسل مرهم سازند دیگر بعضی چنان بود که دیر خشک شود علامت او آنست که از وی بسیار صدید
رود و رطب بود علاج مرهم قابض بود و گوشت برویاند از گلنار و مازو و کندر و خون سیاوشان نمایند دیگر اگر قرحه از سبب لدغ بود گوشت
او فانی بشود علامت او آنست که ورم و حرارت زیاده و قرحه هر روز کلان تر گردد علاج مرهم لین که در وحده بود دیگر فضول بسبب امتلا که
بدن میریزد بقرحه و موجب سیلان صدید شود علامت این قرحه نام و خیره گذاشته اند کثرت رطوبت علاج تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و غذای
لطیف و مرهم که جراحت را خشک کند و گوشت برویاند **فصل دوم** در ناصور از جمله قروح است که دیر نیک شود چون از وقت انفجار
چهل روز بگذرد و قروح متقادم گویند دهان تنگ و ته او گشاده و در وی گوشت سفید و صلب و درد او شدید شود و از وی رطوبت دایم
رود و گاهی منقطع گردد و بعضی استخوان و اعضای شریفه سرایت کند و فاسد سازد و سوراخ او گاهی راست و گاهی کج بود و در بعضی
اوقات دهان او بسیار بود علاج بشویند بگلاب که در وی خاکستر چوب تاک سوخته باشند یا باب دریا و آب صابون که بدو اندک زرنیخ و نوشادر مخلوط
کرده باشند یا بفتیله که بشراب تر ساخته برو زراوند و انزروت و صبر و مر و خون سیاوشان و کندر و افیمون و زعفران نرم کوفته برو گذارند
یا بدوا قرطاس سوخته و زنجبار پایه و علک البطم علاج نمایند و اگر بدینها نیک نشود و بشکافند و گوشت بد او را فانی سازند از جانب پایین یا
بدوای تیز **فصل سوم** در قروح ساعیه که دایم از وی رطوبت و صدید حاد ترشح نماید و بجلد صحیح که برسد متعفن سازد و بسبب عفونت
ملیا شود و گاهی موجب خفقان میشود و قروح بلخیه از جمله اینست علاج فصد و مسهل صفرا و آب انارین و آب تمر هندی و طلا بدرد
تخم چند بار بعد از آن طلا به توتیا و مرداسنگ و کاغذ سوخته و قلیمیای فضه و تراب نحاس و خاکستر توتیا مس و مامیران نرم کوفته بسر یا بشراب گذارند
و غذا اش غوره و سماق و زرک و اسفاناخ بگوشت مرغ و بزغاله سازند **فصل چهارم** در قروح متاکله علاج فصد نمایند و مسهل
صفرا و شربت سکنجبین ساده یا آب انارین و زلو برو گذارند و عضو را در آب سرد یا خرفه یا آب مورد یا بگلاب تر ساخته برو نهند وقتی
که به برف سرد ساخته باشند و شراب رکه امیخته فایده داد و ضماد از عدس مقشر و پوست انار ترش و تخم گل و برگ مورد و برگ حماض و گل
ارمنی و سرکه نفع دارد طلا و دیگر برگ لسان الحمل و آرد جو و برگ زیتون نرم کوفته بگلاب گذارند یا برگ حماض در شراب پخته اگر بدینها نشود
و بجد بدادویه حاد یا قطع عضو که جراحت دارد کالبد تا اثر فساد او بعضو دیگر و دل نرسد **فصل پنجم** در قروح که از خون سوخته

سوداي كه طبيعت بظاهر بدن نمود حادث گردد علامت او انست كه اول بثور كبار حادث گردد بعد از ان سر دهد و خشك ريشه شود
و اكثر در عارض شود علاج تنقيه بدن بمطبوخ افتيمون و غاريقون و فصد و زلو گذارند تا خون سوخته را بكشد بعد از ان مرهم احمر كه از مرداسنگ
و عروق و سركه و زيت ساخته باشند طلا نمايند ديگر در جلد سر جراحت مولم گردد و قرار ندارد و در ابتدا ار جوشش سرخ بود سبب او بخارات
دموي كه در زير حجاب كه در كاسه سر است در وقت بيرون آمدن حجاب را سوخته و موجب الم شده علاج اطراف كاسني با مرهم كوفته بر روغن گل بنفشه
بجوشانند و برد و آرد جو و گل خطمي و اسفيوش طلا نمايند و بعد از ان مرهم كافوري گذارند و توتيا و مرداسنگ و برگ حنا و فتيل بر روغن گل و مرهم سپيداج
و حمام فايده دارد **باب هفدهم** در سقطه و ضربه و كسر و خلع و دولي و وهن و ابجنه نوع است **نوع اول** در ضربه و سقطه علاج سر در گردا
فصد نمايند و اگر مانعي بود حجامت نمايند و اگر خون گرفتن مصلحت نبود حجامت بر جهة متقابل الم نهند يا جذب باده كنند و تسكين و اگر طبع قبض بود حقنه
و مطبوخ خيار شنبر فايده دارد و اگر التهاب و حرارة بود آب كاسني و آب خرفه و آب عنب الثعلب و كاكنج با پنج درم مغز فلوس و پنج درم صبر و اندك
زعفران و اگر حرارة شديد بود در آب عنب الثعلب و خيار شنبر التقاط نمايند و غذا ماش مقشر و كرنج و نخود و عدس و اسفاناخ و چغندر و كدو
بروغن بادام و اجتناب از شراب و گوشت حلوا نمايند و نيم درم موميای خالص در روغن زرد يا بادام با اندك شراب يا آب نخود احتياط
نمايند صفع و واجبه سقطه و ضربه شديد ريوند چيني خرد و گل مختوم و فوه و لك مقشر نيم جزو شربتي دو درم تا چهار درم با آب نخود فايده دارد
و اين ضماد عضو را نفع دارد سعات گل ارمني اقاقيا و ورق سرو و صبر ماش مقشر نرم كوفته با آب مورد سازند و اگر ورم باشد از گل سرخ و عدس
مقشر و گل ارمني و صندل و ماميثا و فوفل طلا نفع عظيم دارد و اگر سقطه و ضربه بر سر واقع شود بعد از فصد فقال حقنه لينه نمايند و بر سر طلا از گل
و روغن گل و اندك سركه نمايند و اگر درد جلد در روغن گل شير گرم و برگ مورد و گلنار و پوست انار با آب اندك سركه بجوشانند با اندك عود و طلا
سازند و مغز سر رع بعد از روز سيوم ضربه و سقطه فايده مند است و اگر بر سينه واقع گردد كهربا و گلنار و گل ارمني و خون سياوشان و لك
اجزا برابر شربتي دو درم با آب خرفه يا بقيع سماق و اگر ضرورت شود با اندك افيون بمقدار نيم نخود ميلمانيد در حال خون را دفع نمايد و اگر بمعده
واقع گردد تنقيه بدن و گلقند مناسب است يا لسيد و كهربا و سبت انجبه تا ده درم گل و اقاقيا و مصطكي و آس و سنبل از هر يك پنج درم زعفران
و صبر و جوز سرو از هر يك درم نرم كوفته با لسان الحمل طلا سازند و اگر ضربه و سقطه بر جگر واقع شود داين درد دهند ريوند و فوه از هر يك نيم مثقال
لك مغسول و طباشير از هر يك سه مثقال شربتي مثقالي بگلاب يا عرق كاسني سكنجبين و ضماد از صندل سفيد و سرخ و بنفشه از هر يك پنج درم از جو
هفت درم و زعفران درم كافور نيم درم بگلاب و روغن گل و اگر جراحت نبود گل سرخ پنج درم سنبل و مصطكي و دارچيني و از هر يك دو درم آس
سه درم لادن دو درم لادن را بروغن گل يا خير و حل ساخته ضماد نمايند و ريوند چيني با سقنقور نيم است بگلاب اختيار نمايند و اگر بر ديلهو
و ضماد از سعات و گل ارمني و مورد و اجزا برابر سنجيده نمايند ديگر اگر بر عضله واقع گردد ضماد از آرد جو و زرد و آلوده نمايند و اگر بر عصب
واقع شود ضماد مسكن كه در خطمي و بنفشه و اكليل الملك و روغن نرگس بمالند و اين طلا فايده دارد ماش بيست درم گل ارمني هفت درم
زعفران و مشك از هر يك سه درم با آب باران و گلاب و اندك روغن گل يا سوسن طلا نمايند اگر بر مفصل واقع گردد و درد و سستي شود آن
را نرم كوفته بر روغن گل آميخته محكم ببندند يا آنكه دنبه به بندند و اگر السواد عصب شود ضماد بد اخليون يا مقل و خر يا تخم مرو و اشق و قند
بر ردي زيت نمايند **نوع دوم** در آنكه بچوب يا تازيانه زده باشند سزاوار است كه اگر گوشت از جاي خود بسبب ضربه جدا شده باشد
بجاي او گذارند و در حال در پوست گوسفند گرم در آرند و يك شب بگذارند تا خشك گردد و بر بدن او الم زايل ميسازد و مرهم اسفيداج
طلا نمايند و از ريوند و زنجبيل از هر يك درم اختيار نمايند و اگر خون قي حاصل شده ضماد از مغز نان كه او را نرم ميسازد و تربت كه جلا و تحليل
غذا در زمستان نخود آب و در تابستان ماش مقشر و اگر انار كرنج و كدو و چغندر و كاهو فايده دارد **نوع سوم** در كسر و انشكستن

استخوان است متفرق اتصال عظم شناخته میشود بجنبد و جدا اول بدیدن که بعضی اجزا میل بداخل دارد و بعضی بیرون آمده و در عضو کج ظاهر شده
دوم بخاصه لمس یعنی دست که بر او گذارند موضع او مختلف یابند بسیار است که چه وقت گذاشتن او ازان استخوان شکسته معلوم میشود
و علاج در اول امر عضو را راست استخوانها برفق مساوی کنند و بجای او برند و ابتدا از الفتن کسر نمایند گاه میباشد که بعضی از پاره های استخوان
که صلاح پذیر نباشد بیرون باید کرد و عضو را نباید بست برباط و رفاده و معتدل در سستی و محکمی و ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد
و متوجه بجانب بالای آن موضع و موضع شکستن را محکم به پیچیدن رفاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کند و بعد از سه چهار بار متوجه زیر آن شود
در بردن و پیچیدن در ابتدا محکم بپیچند اندکی سستی میل کند و باید که بعضی بلند و پست باشد پس [illegible] و به جای طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصد نمایند
و مسهل خفیف [illegible] و نگشایند مگر آنکه درد قوی حادث میشود و گرد آنچه بسته باشند سرخ گردد پس باید گشاد دست تر [illegible] بست و اگر خارش
قوی حادث گردد که تحمل نتواند کرد بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند تا خارش بدن ساکن گردد و رفاده ها را بگلاب و روغن گل آغشته
کرده سازند و اگر چند روز نگذرد و ورم بکنند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته باشند به بندند و بگشایند الا در چهار
پنج روز یا زیاده و ضماد از حب عدس و مغاث و گل ارمنی و مورد سازند و اگر صبر و مر و خطمی سفید و اقاقیا و گل ارمنی از هر یک بجزو هم اضافه نمایند
و سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر احتیاج به زیادتی سخونت شود مرزنجوش و اکلیل و دردی سر مخلوط سازند و غذای غلیظ لزج مثل سر سیسه
و کله پاچه و امثال آنها دهند و در القصر برباط راست نموده اندکی حرکت دهند عضو را تا محکم و صلب شود و قوه بحال اصلی و اگر با کسر جراحتی بود
ابتدا بستن یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیرین و در میان انگشت ده بگذارند و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون زرداب کم گردد
و از ورم ایمن شوند مرهم رویاننده گذارند و اگر خون بسیار رود الیسه صبر و کندر و مر و خون سیاوشان فروری سازند و بر آنجا ریزند تا خون
تسکین یابد **نوع چهارم** در خلع بیرون آمدن تنها یکی استخوان تمام از مغاکی که در استخوان دیگر باشد که میان هر دو اتصال
مفصل بدان بود علامت او کج شدن عضو و نقصان در جمیع حرکات و ورم علاج است که برفق بکشند و بموضع او برند و ضماد از مغاث و گل خبر
بازرده تخم مرغ گذارند و باعتدال به بندند دیگر اگر منزا از جای خود بیرون آید علامت او است که دهان گشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند
علاج است که یکی را بفرمایند که سر او را بگیرد و اگر چه دهان باز است بیشتر بگشاید و منزا را سست دارد و طبیب منزا را بگیرد و باهستگی جنبانید و بسوی راست
و چپ برد و بجای او برد و اگر پس پشت بیمار نشیند و منزا او را بسوی خویش کشد و به بالا بر آرد و بجای باز برد صواب بود و اگر آب گرم و روغن
بنفشه یا بادام در حمام بمالند تا نرم گردد و بجای برند اولی بود دیگر بیرون آمدن ترقوه تقعر چنبر گردن علامت او است که دست بسر نرسد و مغاک بود
علاج است که او را بدست کوده بجای برند و به بندند دیگر بیرون آمدن سر سفت از جای خویش سفت را ابتاری منکب و دوش گویند و آن
گاهی بود که از جای خود آسان بیرون آید و آسان بجای خود رود علامت بیرون آمدن بازو از جای خویش است که دوش او بخلاف دوش دیگر
و سر دوش کج بود و به هیچ حال دست به پهلو نرسد و حرکت دشوار تواند کرد علاج است که دست بازوی او بگیرند و انگشت میانین از دیگر
در بغل گذارند و مهره استخوان بازو بدان بردارند و قوه کنند و بجای باز برند و اگر همین کس در حال القوه دست در بغل خویش در آرد و او مهره را بجا
باز برد و اگر بروزگاری برآمده و صلب گشته در حمام باید برد و اگر همین کس در حال القوه و روغن و آب گرم ریخت تا نرم شود پس باید فرمود که به پشت
بخسبید و گره از پوست یا از نمد یا از پنبه که صلب بود در بغل او بنهند و پاشنه خویش را در آن نهند و دست او را بخویشتن کشند یا بدین تدبیر
بجای برود دیگر آمدن مرفق تا سببی بدو نرسد از جای بیرون نرود و چون بیرون رود دشوار بجای برود علامت بیرون آمدن مرفق هم
بچشم و هم بلمس معلوم بود علاج آن بود که بفرمایند تا کف دست گشاده دارد و یکی را بفرمایند تا دست او بگیرد و نگاه دارد و بخلاف کشیدن او
میکشند تا بیمار کشیده شود و چون بینند که بجای باز آید دست [illegible] و دوش [illegible] به بندند باعتدال دیگر بیرون آمدن بندگاه ساعد

وانگشتان دست طریقه آنست که کشیدن بر فوق تا اینکه بشود که انگشت راست گردد و استخوان بجای باز آید پس عصابه بست دیگر بیرون آمدن مهرهای
گردن است و مهرهای گردن زود هلاک کند از بهر آنکه نخاع فشار دهد بشود طریقه علاج آنست که او را بر روی او بر دراز بندند و بر فوق دست بر و مالند یا چوبی
که تمام بدان باز میزنند پشت او را بدان بمالند یا ترنجی که بقراط حکیم فرموده در دو تخته یکی بر بالا باندازه
بالای سینای مرد نهاده دوکانی کنند به اندازه درازی و پهنا و لیس نرم بر روی دوکانی اندازند و مرد را بر آن نهند تا اندامهای او نرم شود و سینه
بیرون آرند و بر شکم تکیه نمایند و دستاری یا قوطه و پاره بر سینه او به پیچند و کناره آن را از بغل او بیرون آرند و بر میان کتف او ببندند و دستار
دیگر بیارند و بر دو پای مرد از بالای زانوی او ببندند تا اینکه بین را نیابد بود سینه کنند و کنار دستار بچوبی که به شکل دسته هاون بود در هر دو کناره را
بدین چوب محکم سازند و بفرمایند تا بقوت بسوی خویش بکشند و بر دو کتف بران مهره نهند و قوت کنند تا بجای بیرون شود طریقه باز بجای بردن
مهره گردن آنست که بیمار را بر قفا خوابانند و سر او حکم کنند و مهره را بمالند تا بجای رود و ضماد قوی از ماش بقشه و گل ارمنی و صبر و مغاث و زعفران
گلاب و زرده تخم مرغ بسازند دیگر بیرون آمدن مهره استخوان ران از حقوه سرین و گاه باشد بیرون آمدن آن بسوی اندرون افتد و گاه بسوی
بیرون و گاه باشد که راست افتد علامت او آنست که پای دراز تر گردد و بیخ ران آماسیده بود و گاهی بسوی پس افتاده بود و پای کوتاه
شود طریقه بجای باز بردن آنست که ران را بکشند و از سوی راست و چپ بجنبانند تا سر استخوان بجای خویش آید نگاه دارند و ضماد کنند
و به بندند پس نواری بگیرند و مکی نوار همچون زنجیری سازند و پای او در آن حلقه کنند و ان نوار بر ساق و ران او ببندند و سر دیگر بر دوش او نهند و
بسوی پشت زیر بغل او در آرند کشند تا پای او تا نواند کشید و مهره ران از جای بیرون نشود دیگر بیرون شدن کاسه زانو از جای خویش علاج آنست
که بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارد دیگر دست در بغلهای او افکنند و نگاه دارد دیگر استخوان ساق او بگیرد و ران دو
او را نگاه میدارند و سر بالا میکشند و استاده دست بر بندگاه دارند تا چون استخوان برابر جای خویش آید خود بجای باز شود و در حال بهم
بندند و ضماد گذارند دیگر بیرون آمدن بندگاه شتالنگ علاج بکشند تا بجای رود و اگر تمام از جای بیرون آمده و دشواری بجای میرود
طریقه آنست که چوبی بزمین فرو برند محکم و بیمار را بیارند و بقفا بخوابانند چنانکه این چوب در میان هر دو ران او باشد و کرباسی بدین چوب بپیچند
تا چون پای او بکشند میان ران او خسته نشود پس قدم او بگیرند بقوت تمام بکشند و یکمرد دیگر پای دیگر را کشیده میدارد تا چون بدین گونه کشیده
شود بندگاه بجای باز شود ضماد بر بندند و به بندند خیال باید که بکف پای فرو آید و بر بالای شتالنگ بند کنند و بندگاه انگشتان پای اگر از
جای بیرون آید بکشیدن بجای باز شود همچون بندهای انگشتان دست هرگاه بندهای بجای باز برند و راست شد اگر از استخوانی تا
بماند اثر ابدا روغنهای گرم کنند که در علاج آماسهای صلب یاد کرده شده معالجه نمایند **نوع پنجم** در در رفتن و وهن و فی اندکی بیرون آمدن بود نه
تمام و وهن در رگ و خشکی بود که با استخوان و رگها بکردان در آید رسد علامت فی آن بود که در مفاصل اندک لاغری و ستوری از جانب دیگر
پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و در وهن حرکات بهمه جهت ممکن بود علاج فی و وهن آنست که موضع را بر روغن گل بمالند و برگ مورد در خرم کوفته
بر و باشند و با عتدال ببندند و طلا از مغاث و گل خیر و دو بار زرده تخم مرغ سازند و اگر قوی تر خواهند از برگ سرو و برگ بید و سرو سک و گل سرخ
و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و ماش و اکلیل و صندل سرخ ضماد سازند و اگر ورم بود از ماش و مغاث و اقاقیا و گلنار و فوفل و سفیده تخم مرغ طلا نمایند
دیگر عارض شکم در مفصل را حالتی که در از تر و زیاده از طول طبیعی میگردد بسبب رطوبتی زیادتی و استرخای عصبها و رباطها بود و علامت او
آنست که عضو در مفصل حادث کم در در رود و در آید و هرگاه که آن عضو را میل به بند بعقد طبیعی بی تکلف رجوع نماید و چون ترک نمایند
عود کند علاج آنست که عضو مسترخی را بموضع او برند و ضماد قابض قوی که در وی قوة گرمی بود مثل مازو و گلنار و اقاقیا و مثلها بسازند
یا اقتصار بر مثل صبر و سقم و ابهل و کندر نمایند و سایر آنچه در ضماد فتق مذکور شده فایده دارد **باب ششم** در سموم یعنی زهرها و

برسه فصل **فصل اول** در زهرها و علامات خوردن و علاج کلی ان تا اگر زهری دهند اثر نکند کسانی را که ازین کار اندیشه باشند
واجب است که از موضعی که تردد داشته باشند احتراز نمایند و از اشربه و اغذیه که بسیار ترش و شور و شیرین و تیز بود ملاحظه نمایند از بهر آنکه کسانی
که خواهند که کسی را چیزی زیانکار دهند بچنین طعامها دهند تا مزه اثر ابو نشود و آنجا که تهمت این باشد هیچ نباید خورد و اگر ضرورت شود چنانچه
گرسنه و تشنه نباید حاضر شد از انکه در حال گرسنگی و تشنگی زهر زود در راه یابد و در رگها بگذرد و بدل رسد بخلاف انکه اگر معده و عروق از طعام ممتلی
بود زهر راه نیابد که بدل رسد قوت ان نخست بر طعام اید و واجب است که ادویه که دفع مضرت سم نماید اختیار نمایند تا عمل زهرها را ضعیف
سازد مثل مثرودیطوس و تریاق گل مختوم صفه ان گل مختوم و حب الغار از هر یک اجزا بگیرند و نرم کوفته بیخته وزن ان عسل امنجه و روغن گل سرشته
ساخته دوای جوز و انجیر موجب جوز مقشر جزو و نمک کوفته و سداب از هر یک سدس جزو و انجیر جزو و انجیر سفید ان مقدار که بدو خمیر
سازند با شربت سداب بلیغا بیند متفاوت سموم مینماید و انجیر و فندق با نمک و بودینه لب جوی و برگ سداب با شراب نعیم شراب فایده دارد
و اگر کسی زهر خورده و غشی کرده و صدقه او منقلب شده و سیاهی چشم او رفته امید خلاصی او نیست و همچنین که سرخ گردد چشمهای او و زبان
بیرون اید و نبض او ساقط شود و عرق سرد کند دلالت بر بدی دارد و بدین احوال نارسیده و تغیری در احوال او ظاهر شده و اضطراب دارد
اب گرم بسیار دهند و روغن کنجد و مسکه و قی فرمایند انمقدار که ممکن بود مکرر سازند تا معده پاک شود و اگر به بیماری اسان قی نیاید ابی گرم در
و بوره و جوز القی و نمک جوشانیده باشند بدان قی کنند و انچه بدان قی میکنند باید که بسیار باشد و اگر سم قوت زهر را بر طرف سازد و روغن
و مسکه از شیر گفته اند بهتر است و تریاق طین مختوم درین محل بدهند که معده را پاک میسازد از زهر و بعضی گفته اند که از تریاق و اگر در حال مسهل نمایند
زهر را بر طرف میسازد باید که نگذارند که بخواب رود که اثر تریاق باطل میگردد و سزاوار است که ملاحظه نمایند که کدام عوارض از سموم
عارض شده پس علاج انچه مخصوص تر است که کدام قسم زهر داده اند بعلاج ان اشتغال نمایند و سموم باکثرت انچه معلوم نموده اند چهار نوع
نوع اول که حاد و جراحت کننده و اکال بود مثل زرنیخ و غیره علامات او مغص و لذع شدید و جراحت در بعضی مواضع اندرون علاج
شیر و روغن و مسکه و پالوده بروغن بادام **نوع دوم** که گرم و خشک بود و مثل فربیون و امثال ان علامات او التهاب و تشنگی و سرخی
و بوی دهان و زردی چشم و کرب و عرق علاج ان اب برف و سکنجبین و گلاب سرد نموده به برف و شیره تخم کدو بروغن بادام یا روغن گل
نموده باشند و به برف سرد ساخته قرص کافور بروغن بادام یا روغن کنجد یا تخم استعمال یا دوغ گاو و اب میوها سرد مثل نارنگ و شفتالو
و نظر کنند که در کدام موضع اندوه و شورش بیشتر است اثر التهاب و صندل سرد سازند و اگر علامات امتلای دم ظاهر بود فصد و اگر طبع قبض بود
شیر دهند **نوع سوم** که سرد و خشک و مخدر مثل افیون و بنگ و مثل این بود علامات او سبات مخدر و ثقل در بدن و پاها و دستها و زبان
علاج تریاق دهند یا مثرودیطوس و سیر و جوز و دوا حلتیت بشراب کهنه اندکی صعتر و سداب و قسط و پودنه و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا
از هر یک برابر حلتیت ربع مجموع بعسل سازند و اگر باشد غاریقون و گل ارمنی بعسل بلیغا بیند و سیر و سداب و نمک و شوربای مرغ فربه در
سموم نفع کلی دارد و شوربای او فربه و اطراف او به کشک گندم شوربای ابزار اختیار نمایند و پاها و بدن او را خشک مالند و سر سینه او را
بجاورس و نان گرم و نمک گرم سازند و عطسه فایده دارد **نوع چهارم** سموم کشنده که ضد مزاج انسان بود بجوهر خود علامات او
و غشی و سرگشطه و زوال و سقوط النفس و عرق سرد و توالی النفس علاج مبادرت بخوردن تریاق و فاروق زهر مثرودیطوس و دوا المسک
قوت بهادالمسک و شراب ریحانی بوی بهادر خوش و موضع خوب و هوای معتدل بود و لباس خوب و گلاب و صندل امنجه باشند و اگر غشی و ضعف مستولی گردد
و عرق سرد کند دلیل هلاک بود دیگر انکه بعضی از سموم را نکایت در عضوی از اعضا شود سزاوار است که ملاحظه نمایند تا ان عضو را
محفوظ دارند مثلا اگر اضطراب در اسفل البطن بود تشافه یا حقنه نرم سازند و اگر در معده حادث گردد معلوم میشود که ضرر او بدل رسیده

تقویت دل نمایند و اگر تشنج ظاهر شود ضرر او بدماغ ظاهر گشته علاج نمایند و اگر در موضع از بدن لهیب و حمره حادث گردد
و صندل سوده نموده بدان موضع کنند تا متخدر گردد و اگر برودت ظاهر شود آن عضو را گرم سازند **فصل دوم** در خوردن
سموم و ادویه سمیه و علامات و علاجات آن و سموم و ادویه سمیه بعضی از معدنیات بود و بعضی حیوانات بود و این چند نوع است **نوع**
اول زیبق داروی معدنی که مردم را زیان دارد مذکور میشود زیبق که سیماب گویند اگر زنده بخورند اکثر آنست که ضرر نکند جهت آنکه بحال خود برون
می آید و اگر زنده در گوش چکانند اعراض بد ظاهر میگردد مثل تشنج و درد شدید و اختلاط عقل و ثقل قوی در آن جانب و بسیار است سکته و صرع
میشود بسبب الم که از وی بجوهر دماغ میرسد علاج آنست که او را بیرون آرند بطریقی که میلی از رصاص در گوش او کنند تا زیبق بدو چسبد و بیرون
آورند و آنچه مصعد و مقتول بود از خوردن اعراض میشود و درد اندرون و ورم بدن و مغص شدید و گرانی زبان و ثقل معده و احتباس بول
علاج تنقیه قی بآب عسل و بوره و حقنه بدیهیا و سه درم مر بآب عسل چند کرت بدهند و بعد از آن شیر و لعاب تخمها و شراب مر گفته اند که فایده
و تقویت دل نماید و بادویه و اغذیه مناسب مرداسنگ و براده رصاص کسی که مرداسنگ و براده رصاص خورده باشد اندامهای او اماس گیرد و قولنج و
خشکی دهان و گرانی زبان و ثقل معده و درد در بدن مثل غده محکم ظاهر شود گاهی با طلاق بافراط واقع گردد و منجر بسحج و جراحت امعا شود
علاج بطبیخ انجیر و شبت و بوره چند مرتبه اسهال بجوارش مسهل و حقنه قوی و شراب گفته اند فایده دارد و سه درم از مر حل شده در
سکنجبین بچهار نوبت بعسل یا شراب نفع دارد و در تحلیل مر بی دو وقیه در حمام و یکدرم فرفیون و نیم درم فلفل گفته اند شراب موجب عرق شود
و تخم کرفس و افسنتین بعد از ... دو مثقال بآب کرفس یا شراب و ادرار بول نمایند و بعد از آن غذا بآب گوشت مرغ سازند اسفیداج از خوردن
او عارض میگردد سفیدی زبان و سرفه و فواق و خشونت و خشکی در حلق و زبان و درد معده و اختلاط عقل علاج قی بآب عسل و انجیر بعد از
محموده بآب عسل حقنه حاد و شربت افسنتین جهت ادرار و منع از خواب و روغن و مسکه و شیر و شراب مرگ موش از خوردن او قولنج و خفقان
و خشکی دهان عارض میگردد علاج اسفیداج و شربت شراب کهنه و ماء العسل و اشباء العابیه و آب خطمی و شیر تازه و مسبوس و بعد از محموده در حلاج
که از عسل بود و اگر تشنج عارض شود علاج آن نمایند و سنگ سنجرف اعراض این هر دو مثل اعراض زیبق مقتول بود اما اینها با اسهال بود علاج زنجار
نمایند و شوربای چرب فایده دارد و زنگار خوردن او سبب سوزش حلق و جراحت در معده و بسیار است که قی عارض میشود علاج زرنیخ که خوردن
آن نمایند و برگ آهن و خبث آن از خوردن آن درد سر و خشکی دهان و درد شکم پیدا آید علاج شیر تازه دهند تا اسهال کند پس روغن گاو و مسکه
و پیوسته روغن گل و روغن بنفشه و روغن بید یا سرکه بر سر بندند و مقناطیس دهند تا آنچه پراکنده بود جمع شود بعد از آن تدبیر اسهال نمایند و با
که بدان حاجت آید که هر روز یکدرم مقناطیس باید داد و از پس آن شوربای چرب دهند و روغن گاو اضافه نمایند تا اسهال کند و اگر هنوز در معده
بود قی فایده دارد بوره و زرنیخ از خوردن این هر دو نفخ و جراحت روده و درد شدید در شکم و خشکی دهان و درد معده و اسهال و موی ...
و سردی اطراف و سرفه و اعراض آنکه زیبق مقتول و آب صابون و زنگار یا در حلق بخار بوره ... علاج هم آنست که آب گرم و جلاب
با روغن بادام و مسکه و روغن گاو چند کرت بیاشامند تا قی آید پس از آن کشک گندم و کشک جو و برنج و اندکی از تخم کتان با عسل و آب خبازی
و عسل بعد از آن شیر تازه و مسکه و لعابات و شوربای چرب ... و زاک از خوردن او سرفه شدید که منجر بسل شود عارض میشود علاج شیر و
مسکه بتقدیم و شربت بنفشه و راب کشک جو با روغن بادام و غذا از زرده تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ و خوردن آب
بربهار و بعد از آن حمام و جماع حادث میگردد و فساد مزاج کبد و استسقا علاج دواء الکرکم و دواء المسک و شراب کهنه قدحی و ... دینار
نوع دوم نباتات آنچه حاد بود کشنده بیش است از خوردن او ورم لب و زبان و النفس ... و غشی و دوار و صرع و سقوط قوة و اگر خلاص
شود از دو منجر بدق و سل میگردد علاج قی بتخم شلغم و شراب و روغن بسیار بیاشامند و بکرات قی نمایند و از طبیخ شاه بلوط با دواء المسک

یا مشک تنها از دواء المسک یکدرم و از مشک نیم دانق و تریاق کبیر و مثرودیطوس و فاد زهر حیوانی مجرب است و از جمله تریاقها که نفع تمام
دارد بیخ کبر و روغن زردکاو و حیوانی که نام او بیش موش است نفع تمام دارد و قرص اسقیل از خوردن او سواد زبان و بول خون حلیتیت
خون از احلیل و اعراض سرسام علاج قی بآب شعیر با روغن گل و سعفه و بعد از تنقیه کافور بگلاب و قرص کافور با دوغ گاو و آب خیار و لعاب تخم
اسفغول و آب انار ترشیره خرفه و روغن بادام و گل و آب بید و آب انگور بشفادر سر زمیلمایند و ضماد بر سینه و جگر صندل
و گلاب بکنند از زعفران و افیون از زور کرشته باید و لدغ در شکم و سوزش احشا و فواق و اسهال مفرط علاج قی و شیر مسکه و روغن گاو و جغرات و اسهال
و خوردن حب الاس و سبوس و برف و آب سرد در ابدان و جرعه جرعه گلاب با انار و سیب خوردن و باقی علاج فرفیون و سقمونیا و شحم حنظل
بشم و اغنیه عبلعل عارض میگردد هرگاه از مقدار شربت او زیاده خورند اندوه و لذع و اسهال مفرط علاج شیر تازه و مسکه و روغن
گاو و قلیحان سیب و ربهای قابض و قرصهای قابض که دافع اسهال بوند و حمام بابغت معتدل سقمونیا محموده است اگر زیاده از شربت
خورند اسهال مفرط و عطش و ضعف جگر شود علاج دوغ و رب ابی و ریواج و شربت فواکه و فاد زهر و قلیحان سیب بلاد عارض میشود از خوردن
آن ابله در دهان و حلق و اندوه و امراض حاده و سوزش و فساد اعضاء و مقدار دو مثقال از او کشنده بود اگر خلاص شوند واقع میشود
و سواس علاج خوردن اسفاناخ و مسکه و روغن بادام و کدو و شوربای چرب و خوردن فاد زهر آن نافع بود بخاصیت بیخ الاعراض اول
اعراض زراریح بود و علاج او مثل علاج آن باشد سداب از خوردن او سوزش و لذع و تب و قی حاصل گردد علاج بعد از قی و حقنه
فایده دارد لو تیا و دقلی از خوردن اینها سوزش در حلق و معده و سرخی در روی و احتباس بول و براز و ورم لسان و قراقر و باد در شکم
و سرفه و ضیق نفس و غشی حاصل گردد علاج بعد از قی عرعره با شیر تازه و شکنجبین با روغن گل و جندبیدستر با سرکه نفع دارد بخاصیت حب الملوک
ابیض از خوردن او اسهال و خناق و خفقان و مغص و سوزش بول و باد در شکم ظاهر میشود علاج شیر و مسکه و روغن و کتیرا با صمغ
و رفع اسهال به ربهای قابض و شراب ممزوج بر شکم از آن کرم گذارند و جندبیدستر از خوردن او سرسام شود خصوصاً اگر سیاه بود علاج
قی با سکنجبین با شراب و شربت لیمو و دوغ ترش و شیر آن و آب سیب الی و فاد زهر حیوانی حنظل عارض میشود از او درد دندان و اسهال
خون و درد سینه علاج شیره خرفه و آب فواکه قابض و شیر تفته داده با آهن و تخم مرغ نیم بخت و جمیع الحیر منع اسهال خون نماید و لعاب
تخم ابی و قشر بیخ از خوردن او ورم زبان و درد معده و روده میشود علاج مثل آنکه در زراریح خواهد آمد ان شاء الله تعالی ریوند چینی
عارض میگردد از خوردن او اسهال مفرط علاج خوردن شیر تازه و عنابی و مغزهای رخته عارض میگردد اگر از او بیشتر مستعمل نمایند غثیان
و غشی و کرب علاج شیر تازه و قی و شربت لیمو و خرفه شراب بر نهار خوردن او درد سر و اندوه و خناق و اختلاط عقل و تشنج کاهی
عارض میگردد علاج فصد و قی و تلیین طبیعت و به تبرید مزاج بقرص کافور و دوغ ترش و آب فواکه و هفت میوه و کندس و آب اسفاناخ للحار
عاریقون سیاه و شیر زرد و از بهایم اگر افراط نمایند در استعمال خوردن عارض میگردد قی و غثیان شدید که قوه را ساقط نماید
و خناق و غشی و عرق سرد علاج سقنه حاد و قی اگر بسهولت آید و آنچه در صفحه مذکور شده نفع دارد چون تریاق و فاد زهر و خوردن آب گرم
شیر افیون از خوردن او عارض میشود سبات و از دهان بوی افیون آید و کم گشتن زبان و خفه و رو بخور چشمها و خاریدن جلد و عرق سرد
و فواق و ضیق نفس و تاریکی چشم و مقدار دو درم از او کشنده بود علاج قی به شبت و تربت و عسل و نمک و حقنه حاد و تریاق و مثرودیطوس
و اکر حلتیت و در آب عسل حل نموده یا شراب کهنه که در دو دار چینی کوفته و عاقرقرحا و جندبیدستر یا تریاق اربعه با مقدار سنگی از جند
بیدستر و فلفل و حلتیت و ابهل نرم کوفته و بوی جندبیدستر نفع دارد و روغن منتظم بر سر و بدن مالند جو زماثل از او اعراض حاصل شود
اول دوار و حمره چشم و سبات و تیرگی چشم و وزن مثقالی از او کشنده بود علاج او مثل علاج افیون بود و شوربای چرب فایده کلی دارد

نیکسا از و استخوانی زبان و کف دهان و ضیق نفس و رفتن عقل و هذیان و حکه در بدن عارض گردد علاج قی و خوردن شیر و طبیخ انجیر و
روغن بادام و شکر و شراب و مرغ خشک و تریاق و نعنع و بیان و حفاحین [illegible] گشنیز را خوردن او دوار و سده و تخمه و سبات عارض گردد
علاج قی با شبت و بوره و روغن زیت یا روغن سوسن و زرده تخم مرغ و فلفل و گوشت مرغ فربه و شراب مثلث فایده دارد و گفته اند دارچینی و فلفل
سودمند است بزر قطونا که استعمال آن از خوردن گواله او غم و کرب و ضیق نفس و سقوط قوت و نبض و سردی جمیع بدن و خدر و لرزه و غشی
شود علاج قی به آب گرم و عسل و شبت و بوره و شرب شراب و تریاق و زرده تخم مرغ و مافرنین فایده دارد و نمره خرفه با جار تخم عنب الثعلب
نوعی از و بد است که گل او سیاه و برگ او مثل جرجیر خوردن او خشکی زبان و فواق و قی خون و اسهال مخاطی که منجر به سحج شود علاج قی و
خوردن شیر و عسل با انیسون و مرغ فربه و بادام تلخ فایده دارد و بطرو کماة از خوردن بسیار او خناق و قولنج ظاهر گردد و انواع بد کشنده دارد
سیاه و کبود و طاوسی و آنچه در نواحی سوراخ هوام بود یا نزدیک اشجار که کیفیت قوی دارند از شرب او ضیق النفس و عرق سرد و نفخ در معده
و شکم و مغص قوی و فواق و غشی عارض گردد علاج قی به آب ترب یا تخم ترب و بوره و نمک و سکنجبین و شراب صرف و گفته اند فایده دارد بالکلیه با خاکستر
چوب زیتا انجیر به آب گرم و نمک و اندک سرکه و تریاق اربعه و سنجر نیا و فلافلی و کمونی و شراب یا آب سداب و ضماد معده به صندل گلاب
و ماوردی و حقنه حاد فایده دارد **نوع سوم** در سموم حیوانات ذراریح گرم و تیز بود از خوردن او سوزش دهان و مثانه و مغص و درد
شدید و سوزش بول و ورم قضیب و تب و اختلاط عقل و غشی عارض گردد علاج قی به آب گرم و روغن کنجد و طبیخ انجیر و شبت و بوره و چند
نوبت و مقعد با سبلق حقنه مثانه و شیر تازه و لعاب و حقنه از آب جو و حلبه و کریخ و چربی مرغ و بط و غذا اسفیدبای چرب و روغن [illegible] گفته اند
خوردن و مالیدن و حب صنوبر کبار و صغار و مثلث نفع دارد و انجیر و بنفشه و روغن مسک گفته اند و بحیره و زرده تخم مرغ فایده مند است
و اطلیل روغن گل و سفیده تخم مرغ چکانند و ضماد از آرد جو و عسل نمایند و زغه و حرباء گوشت و زغه کشنده است اگر در شراب افتد و دارم
بمیرد از خوردن او قی و درد شدید در معده واقع گردد و ارحم بانبر و ابیضا موجب قتل گردد خوردن اینها علاج وزغه مثل ذراریح نمایند
و علاج حرباء با بلیخ و خرنوب و فندق از هر یک برابر بکوبند و به روغن گاو دهند و شیر تازه و مالیدن روغن و حمام روند علاج مصفحه جرباقی و مالیدن
بدن به روغن و به سر نمک گرم گذارند و مسک و خطمیا با خوردن فایده دارد سالاسندر البعضی گفته اند کشنده است مثل حلیما [illegible]
و ذنب او کوتاه بود گمان برده اند که سوخته نشود و اگر در آتش اندازند آتش را بنشاند و از خوردن او درد شدید در معده و ورم شکم مثل
استسقا و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و در بدن بعضی مواضع سیاه و متعفن گردد علاج قی و حقنه حاد و خوردن تریاقات مثل
تریاق افاعی و مثرودیطوس و علک البطم و انبانج با سبیه و عسل و حب صنوبر و برگ سرو و روغن زیت نفع دارد و ضفادع از خوردن او ورم بدن
و کمودت رنگ و زردی رنگ و غشی و موی و دندانها بیاشد و سیل البول ساقط شود علاج قی به آب گرم و اسهال و شرب شراب بسیار و ریاضت و عرق
در حمام و در ابزن نشانند و روغن در بدن مالند و دوار المسک گرم و سعد و بیخ نی مقدار دو مثقال با شراب نافع گفته اند زهره سگ آبی
مقدار عدسی از و بعد از یک هفته گفته اند کشنده است علاج روغن کنجد و شیر تازه با خطمیا و دارچینی و پنیر مایه خرگوش و روغن بادام در بدن
مالند و تدبیر لطیف کنند زهره یوز از خوردن او قی زرد و کبود و تلخی دهان و زردی چشم عارض گردد علاج به روغن و آب گرم و انهای تریاق
فایده دارد و گل مختوم و حب الغار و تخم سداب از هر یک برابر به صنعت جرو نرم کوفته به عسل آمیخته شربتی مثقالی یومی نمایند و اعاده نمایند
و علاج به ضیف کنند زهره افعی از خوردن او غشی متواتر شود و خلاصی از وی بدشواری میسر گردد علاج بر روغن گرم شود دار مسک و روغن کنجد احتقان
نمایند و بعد از آن آب گرم خورند و قی کنانند و فادزهر و تریاق و دوا المسک و مثرودیطوس و غذا ماء اللحم و عرق و آب عارض [illegible]
شدید و ترد در روی و ورم و خناق و سیلان عرق بستن علاج قی و تریاق و طین مختوم و خوردن زراوند و نمک اندرانی از هر یک بقدر درم با آب گرم

عرق و دوار عارض میگردد و کرب شدید و دوار و کردهی و ورم و خناق و سیلان عرق نفس و علاج قی و تریاق طین مختوم خوردن
زراوند نک اندرانی از هر یک نیم درم به آب گرم سیر تا یابد **شیر فاسد** و تبرش کشته غشی و سر گشتن و پیچش شکم معده با آب صبح کنند
و بکشد علاج آب عسل و شراب صرف خوردن با فلافلی و در معده روغن ناردین و مصطکی و بالیدن و گلاب و سویق ... **شیر**
جامد شیر در معده دلسته شود و غشی و عرق سرد و نقص عارض گردد علاج پنیر مایه نیم مثقال با سرکه کند با مقدار با قلی حلتیت با آب بدوشند
و سکنجبین با تخم کرفس طبیخ به آب عسل و قی نمایند **خون جامد صرف** از جمود او در معده و در مثانه و ورده و مثانه و خناق و غشی
و سقوط قوت و سستی اعضا و سردی اطراف و ضعف نبض عارض گردد علاج حقنه و آرد و قرطم به آب گرم **صعفت** دهار نافه حاستر
چوب انجیر مغز سه خرگوش با پنیر مایه مقدار درم لشراب عسل کرده و جمود خون در مثانه لعلاج حصاة ملاحظه نمایند **ماهی** [illegible]
سمک اللیل گویند یعنی شب بر وگذشته باشد اعراض آن ماسه بیضه آورد باشد که بالکل شد علاج قی و حقنه و شراب با عصاره آلی
و گل مختوم فایده دارد **گوشت بریان** که گرم پیچند و خشک لسازند تحارا آن محتبس باند حکم زهر دارد خوردن آن و فقدان عقل و بیضه
عارض گردد علاج آنست که معده را پاک سازند یعنی بعد از ان مسهله و شراب آب و سیب و گل مختوم بعد از قی نفع دارد دوا المسک
انچه در علاج بیضه مذکور شده و مداومت نمایند و از خواب و حمام منع کنند **فصل سیوم در تدبیر دور کردن حشرات**
و تهش سدام گزیدن ماران و جانوران طاریه هوام را سزاوار آنست که در مسکن منزل نقایق و طاوس و لط و خارپشت و گوزن
در اسو نگاهدارند در حوالی و نواحی منزل سیر و حلتیت و غار شیر و خربق و یوفنیه و مقریه باشند یا تیغیلی از خاکستر چوب صنوبر
با آسمانی تقطیر آن و حلتیت آلوده گذارند و شمع و بر و ... در شیلا زشهر [illegible] دور گذارند تا هوام آنجا متوجه نشود و از دود افیون
چوب انار و سوسن و [illegible] و مسی و دو طلاف جانوران مشتعل و رقت و انکره برگ خار بیه حشرات بگریزند خاصه از دود
[illegible] وقت و شاخ [illegible] **دور کردن ماران** از دود سر و اطلاق ترد شاخ [illegible] عقرب گوگرد
آدمی و [illegible] و رقت ماران بگریزند و همچنین مار را ایکه [illegible] برگ [illegible] از دور شود [illegible] در آب حل کرده در خانه
بپاشند و آب [illegible] که مزاج او گرم بود کژدم را [illegible] پوست نمایند و در خانه گذارند کژدم بگریزد و [illegible]
شرب و برگ [illegible] اند ارند بمیرد **دور کردن کیک** [illegible] گویند اگر حنظل در آب کنند و آب آنرا در خانه بپاشند
کیکان بمیرند و بگریزند و **طبیخ** خرنوب [illegible] اگر خون بز [illegible] کنند کیکان جمع شوند و اگر بیخ خارپشت بر
طلا کنند کیکان بران چوب جمع شوند و آب سداب خشک و خرنوب اگر بپاشند بگریزند **دور کردن پشه** سوسن چوب
صنوبر تراشیده آن دود کنند پشه بگریزد و آکراشی و قلفطریون دود کنند نیز همچنین بود و از دود برگ مورد و برگ سرو دود [illegible]
گوگرد بگریزند و اگر روی را و بدان را روغن بمالند الم از [illegible] **دور کردن چوب خوره** که بتازی ارضه گویند اندر جا
که [illegible] باشد ارضه نباشد و اگر [illegible] را بسوزند در خانه که ارضه باشد همه بمیرند و اگر [illegible] خیار [illegible] بسوزند از دود آن
بگریزند **دور کردن مگس** از طبیخ خربق سیاه و لوبیا زرنیخ زرد و کندس بمیرند و اگر زرنیخ در شیر یا در آب [illegible] ظرفی
کنند مگس آنجا جمع گردد و هلاک شود **دور کردن موش** و کشتن آن مردار سنگ و خربق و سک و خبث الحدید و بذر البنج
در عصاره اگر [illegible] و معجون سازند [illegible] در خانه بپاشند موشان از خوردن او بمیرند و از بوی زاک بگریزند و بمیرند و اگر موش را

پوست کنند یا خصی نمایند و یا دنبال ببرند و رها کنند موشان بگریزند **دور کردن مور** بر سوراخ مور مقناطیس نهند بگریزند
و از دود کردن گوگرد و قطران و حلتیت همچنین بود و اگر زهره گاو در خانه او ریزند یا زفت بگریزند و اگر مور را دود کنند دیگر موران بگریزند
دور کردن زنبوران ماننده دود کردن گوگرد و سیر و ثوم بگریزند و اگر عصاره خطمی یا آب پیاز بحری و زیت بر خود مالند زنبور گرد او نگردد
دور کردن دلوچه که بتازی حرقوص گویند اسفنتین و شونیز و پودینه جو بسیار و پوست ترنج جامه را از دلوچه نگاه دارد و بفرمان خدا تعالی
دیگر یاد کردن بعضی داروها که جانوران را بکشد **خربق** سگ و گرگ را بکشد **خانق النمر** پلنگ را بکشد **خانق** الذئب گرگ و شغال را
بکشد **بادام تلخ** روباه را بکشد خرزهره و برگ او در جنب بهائم را بکشد **گزیدن و نهش هوام** هرگاه از حشرات چیزی بگزد
سزاوار است که بالای آن موضع را ببندند در ساعت و فصد نمایند و مص شدید بعد از شستن دهان با روغن زیت و آب گل و طعم جیر سازند
و باید که دندان متاکل نباشد در زیره و ارمود و جبنی که او را بدان بیالند قدری زیت او را بکشد و بعد آن محجمه آتش نهند و نشتر یا بغیر نشتر
پس از آن مرهم را بکاوند و کرم برآن موضع نهند و ضماد کنند بعضی از داروها که شنیده مثل زبل الحمام و پودینه و گوگرد و عسل و خاکستر چوب رز و
درخت انجیر با سرکه یا با پیاز و مقل و سیر با مرهمی که از سکبینج و حلتیت و گوگرد و زبل کبوتر و کاکنوفی انجبار با مریب زیت و قیر ... نمایند
و جراحت باز نگذارند که زهر برآرد و تریاق اربعه بسیل نمایند و نظر کنند که اعراض کدام یک از حیوان گزنده است تریاق و ادویه علاج آن
نمایند از هوام سمیه بعضی حیات چند نوع است **گزیدن لمک مار** آن ماریست که سرو تاجی بود دراز او دو دست یا سه دست
باشد سر او سطبر بود و چشمهای او سرخ و در نواحی سوراخ او گیاه نروید و هر مرغی و جانور که برابر سوراخ او شود بیفتد و دیده اند که سوار
سر نیزه بدو رسانید هم سوار مرد و هم اسب و دیده اند که بر اسب گزیده هم سوار و هم اسب مرده و این مار زمین ترکستان بود و هر کرا بگزد ...
در سیم آید و در حال بمیرد و هر که نیز و یک گزیده شود او هم بمیرد علاج ندارد **گزیدن افعی** ماریست دراز او یک گز یا دو گز و نیز پناه
دارد و حالی او بیشتر اوقات در ریگها بود و رنگ او مثل ریگ باشد علامت گزیدن او گرانی در تمام بدن و پشت و چشم برابر باشد و ...
و چشم تاریک شود و عقل زایل گردد علاج قی بتخم ترب و شراب و کنجد و جند بیدستر و پودینه دشتی با شراب سود دارد و یا با ...
عجب است آهنگ و روغن زیت ضماد کردن و پودینه کوهی و بلوط جدا جدا بهم آمیخته دارو چو ضماد کردن سود دارد **گزیدن خطاف**
فواق پدید آرد و در روی رنگ بگردد و خدر شود و مانند اعصاب سر و شود و سبات پدید آید و چشمها بهم نهاده و خفقان و درد عظیم بود
گزیدن زراقه از لسع او خون مسام و منافذ روان گردد و رنگ او مثل رنگ ... و پیر بدن او نقطه سیاه باشد و در موضع گزیدن او ورم
سیاه و زرد آب روان گردد و اسهال و ضیق النفس و عسر البول و انقطاع صوت و سقوط آسان شود **گزیدن صلفاره** در زمانه درد
شدید و ورم در جمیع بدن عارض گردد و مارهای کوتاه باریک شود هر کس بدو بگزد خود را کسوا اندازد و شیخ ابوعلی گفته که در نواحی
هندوستان بسیار باشد نوعی دیگر هم از جنس این مار ... لون او مایل بسرخی بود بدبار بود علاج او علاج افعی نما...
از گزیدن او کزاز و درد شدید و اضطراب و بطلان حس شود و حرکه ساقط گردد و زیاده از سه ساعت مهلت ندهد ... ماری
که در رنگ ... دارد و آواز او مثل آواز ماهی که در آب بود علاج از تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق افاعی و ذخیره ...
گزیدن افعی با انواع بعضی گزیدن را از باریک سر و میان و سطبر و نقطه سیاه دارد و زهر زیاده از زیاده بود و تفصیل ...
... زهر او اقوی باشد زهر جوان ... بسیار بود بلوط ... هر کرا بگزد و پوست بگزاید و هر که او را التهد کند و علاج نماید ...

گردد

بازگردد و بوی ناخوش از دهن مطبقه دراز یک شبر بود و بر بدن او آثار سیاهی بسیار بود و سر او صغیر و گردن او غلیظ و ذنب او باریک
و از گزیدن او حرقت بول صعب و اندوه و دلتنگی شدید که بخوردن آن زایل نشود و بول و عرق نیاید و شکم او ورم کند و افعی و حیات انواع
بسیار دارند که تمیز حسابی آیند سزاوار آنست که از وی مگر بزند و در کوه … او در رو نیاید و علامت گزیدن افعی آنست که از موضع لسع
او خون اول بیرون آید بعد ازان زرداب بعد ازان … مایل شود و ورم گرم و بثور و آبله مثال آنچه سوخته باشد گردد و رنگ
و زرداب و بوی ناک و التهاب در احشا و تب و عرق سرد و فساد … و نفس متواتر و قی صفراوی تلخ و در سه روز هلاک میکند
و گاهی تا هفتم میکشد و بدترین افعی زاد بود و ماده او اسلم بود و علاج آنست که بالای موضع گزیدن را محکم به بندند و اگر عضو علامات
بلوطیه و عطش بود قطع عضو ملدوغ و قطع حوالی آن نمایند و گوشت آن را تمام بگیرند تا باستخوان رسد پس از آن داغ نمایند یا
با به زیت و ضماد و برف و نمک یا پیاز کوفته یا نمک با سرکه نمایند و اگر قطع ملدوغ و حوالی او نتوانند پس کافی موضع را و محاجم بر …
و بکشند بقوت چند مرتبه متواتر تا تمامی زهر او کشیده شود و … دوا که زهر را بکشد و بسوزد مثل … فرفیون … و شیر و قند
و پیاز و سایر … سموم مذکور شده بعد ازان تریاق کبیر و مثرودیطوس و قرص گرسنه و تریاق افعی دهند صفت قرص گرسنه
آب گرسنه زراوند مدحرج تخم … از هر یک … بسازند شربتی مثقالی با شراب … نمایند یا دو مثقال حلتیت
و شیر بسیار و شراب … بکند تا قی … طعام چرب سرطان نهری … و بعضی گفته اند … بریان کرده اگر در حال
بخورند بمقدار دو مثقال نفع دارد و حب ترنج و … که در وی افعی مرده باشد تریاق زهر حیوانیست و جوز و بندق …
و انجیر فایده دارد و روغن بسیار خصوصا اگر کهنه بود در حمام و عرق بسیار آید و پنیر مایه خرگوش بعد ازان شراب ممزوج و …
پنیر مایه نفع دارد و برگ زراوند … مدحرج و غار … یک درم با شراب فایده دارد و اگر بعد از گزیدن غشی و سقوط قوت عارض
گردد تریاقات و ادویه حار اختیار نمایند و بر موضع … گذارند و فصد نافع است بعد از انتشار سم در بدن و پیش از انتشار ضرر کلی
دارد و منع … شوره و … بر موضع … گذارند و ضماد … حب الغار و بابونه دارد … مجموع یا مفرد با شراب و
تخم … نفع دارد و بعد ازان که ضماد زعفران و نمک سوده باشند علاج ماری که در آب پیدا آید …
دو درم به آب عسل یا شراب و درم زراوند با شراب و اندک سرکه آمیخته و ضماد شوره و زیت و علاج … بعد از علاج …
خوردن روغن بسیار … و حقنه خوردن … مثل طبیخ کرفس و سنبل هندی … و اسارون و قطر اسالیون و ضماد از خارج
شوره و نمک و زیت علاج حیات بارقه … افعی نمایند و شراب بسیار و ماهی شور و کباب و ضماد به بقلة الحمقا و …
و برگ … سازند و علاج بلوطیه … شراب و ضماد … و علاج … که رنگ او …
زرد بود مثل علاج افعی نمایند … رقشا ماری مختلف برنگها … علاج او مثل علاج
افعی نمایند و صنف دیگر از مار … دریائی بود … گفته اند …
بزرگ و دهان او … بمرتبه که چشم او پوشیده …
نه لسع و از گزیدن او درد اندک ظاهر شود و بعد ازان التهاب و سوزش پیدا گردد علاج ریتلا تریاق و سرکه نیم گرم …
و روغن قسط و روغن … و طبیخ … آب … دو درم شراب … نمایند گزیدن عقرب عارض شود از گزیدن

او ورم سوزش و سرخی و صفت ... و احساس بلدوغ گاهی حرارت و گاهی سردی داند و عرق سرد علاج آنست که بالای
موضع را محکم به بندند و محجمه برو گذارند و زهر او را بکشند و ضماد از گوگرد و تخم کتان و نمک و کاک الطعام یا به جند بیدستر
کوفته و سیر و روغن زیت گذارند و روغن فرفیون بمالند و آب بران ریزند و سیر و حلتیت و عاقرقرحا با شراب بنهند با شقاقل
حلتیت بمکانند و شراب تریاق اربعه و سنجر نیا و سیر و یا مقدار جوز یا اندک شراب صرف فایده دارد و بحمام روند یا لوبیا
سازند که آن موضع عرق کند و بعد از حمام شراب نفع گفته اند و از مجربات است اگر طعام اندکی بخورند و بعضی گفته اند
تربت با دروج را اگر میل نمایند گزیدن عقرب یا ضرر نرساند سزاوار آنست که حقیقت نمایند البته در موضعی که عقرب بسیار بعد [illegible]
سنجر سه مثل تخم کرفس ملو ... دیگر از کژدم جراره گویند جوز بود و زهر او گرم بعد از دو روز تا سه روز جراحت گردد [illegible]
ظاهر گردد و گاهی هلاک و ورم زبان و کرب شدید و غشی و خفقان و یرقان و حبس طبیعت و بول خون کرده علاج محجمه بگذارند [illegible]
و داغ کنند و بعد از آن فصد ورید بسبب و آنی و گاه هو و آب کاهو و آب طلحشقوق و ملحان سیب آب سیر و آب کاسنی خیار
کدو و آب ... و قرص کافور دهند اگر قوی بود و آب انار و سرد و شربت سیب و ... ترش و این تریاق بسازند صفت آن طلحشقوق
و برگ سیب ... کشنیز خشک ... برابر نرم کوفته سه کف در دهان بخاید در آب سیب یا ... گل سرد کرده ناسه شبانه [illegible]
بلغم با دیگر حقنه نمایند و اگر زبان سیاه شد رگ زیر زبان ببرید و آب ... و سکنجبین ... سازند و حوالی ... [illegible]
طلا نمایند و اگر جراحت شود علاج قرحه باید کرد و انواع زنبور از زخم او احساس سوزش و دردی صعب پیدا کنند و نوعی از زنبور است که
سر او بزرگ و سیاه و دور تن او زیر باز گزیدن او الم شدید ظاهر گردد و باشد که بکشد و انواع دیگر کوچک تر باشد از زخم ایشان
رنجی صعب پیدا شود تا برآید علاج در حال سه کف کشنیز بخورد و در دهان نشانند و شاخ ارنج بر دارند و آب حبازی و آب خطمی لقد نمایند
عنب الثعلب و گل گنج طلا نمایند و خرقه بسرکه آلوده و ... غیره سرد ساخته بر بالای او گذارند و طلا از گل ... و سرکه یا کافور و سرکه و طحلب
سرکه و آرد جو لسرکه یا گلی کوفته بسرکه و آب کشنیز تر با سرکه و اندک کافور فایده دارد و در شربت سیب و شربت سکنجبین و آب انار ترش و آب
خیار بیارند و آب کاهو سازند و کشنیز و قند به آب سرد و فصد اگر زنبور کلان بود نفع دارد و دیگر زنبور عسل ... نیش او چون بگزد آنجا
باقی ماند علاج او مثل علاج سائر زنبور سازند و اگر مگس بر آن موضع بمالند و ... بنشانند و همچنین علاج ... نمایند ...
و عنکبوت انواع او بسیار است و بعضی از آنها ... مشابه ... که در ... می ... و ... گزیدن جمیع اینها ورم و اندک حمرت و کبودت
و خضرت و اکثر اوقات ظاهر گردد و از گزیدن هر یک ازین انواع را اعراض خاص معلوم گردد از حمرت آن و ورم و اندک و حکه عارض شود و از گزیدن
سیاه و ورم شدید و سرد بدن ... و از سفید او اختلاف البطن و درد اندک و حکه و از کبود ... خطوط براق بود عارض می شود
صفرت و سستی بدن و از گزیدن ... که موی ... عارض می گردد و درد شدید و رعشه و عرق و انتفاخ البطن و گاهی هلاک می کند علاج همه آنست
که اول موضع لسع او را ... محجمه زهر او را بکشند و بعد از آن در آب گرم گذارند و نمک آب طلا نمایند و در حمام در آیند و ... نکیفن ...
فایده عظیم دارد و سزاوار آنست که هر لحظه در آب گرم گذارند و با نخاله گندم و چوب ... و نوره در آب گرم طلا سازند و مرد ... نمایند تریاق
اربعه و سنجر نیا و سفوف ... سیاه دانه و تخم کرفس با حلتیت با آب حل کرده و تریاق ... لیکن و احباس ... را اسرار سود دارد و اینست دارو
مجرب یا دواء ... بیخ سوسن کبود و ناردین و عاقرقرحا و ... سیاه و کمون و دانه انار ... خرگوش و دارچینی و سرطان نهری و سعد و ... صعتر

[illegible]

خشم اتش چون حباب ان از هیئت بزرگتر بود و هایرا نگویند و بلب قرصها سازند هر گندم و دیگی شربت بی ادبی بود قسم دیگر عنکبوت
که از گزیدن او سرخی جلد او و تشنج تیره و انتشار قضیب و تمدد و امتلای شکم از باد علاج سد ابسعد و سپایدانه لشراب و جامه معرق و
تریاق و قسم دیگر از عنکبوت سیاه بود و پایهای کوتاه از گزیدن او بثر مطبقه و حکه و سرخی موضع او سیاه گردد و سمی او گرم بود بخلاف سایر عنکبوت
علاج فصد کنند و فصد و حل اسپست مطبوخ و اکل گوشت تا سد آنرا انگیزند و سعالیه و قی و مرو تر ردیه نمایند و قسم دیگر از عنکبوت سرخ و تصید لیتی
بوز بود بر قرباب بجهد و آنرا اصید مسکینه بجهانکه بر رد این عنکبوت را پایها خورد و سفید بود و نقطه او مایل بسواد بود و از گزیدن او حکاک و عرق
سرد شود و علاج طلا بحمص و روغن گل و سرکه که در و بیخ کرفس جوشانیده باشند و عنکبوت جهنده که دست و پایهای او دراز بود از گزیدن
او درد معده و قی و دشواری بول و بر آرد و این بعد آوکشنده بود علاج او مثل علاج رتیلا نمایند گزیدن کربا سه سام ابرص بر موضع گزیدگی
او دندانها باند از جهت درد دایمی بود و بیرون آوردن او چنان بود که بر روغن و خاکستر نمایند یا ابریشم بر و مالند یا قرنیا بر و کشند
پس ازان خاکستر تخمیر نموده بر و گذارند و درد دایمی بود و بدان بکشند که شید یا نمک و آب گرم که در و سوس جوشانیده باشند بر وریزند و تریاق
رتیلا و مهند و جانوری دیگر است که بکرباسه ماند چهار پا دارد و دنبال او کوتاه است این جانور را سلام پنه چنین میگویند اگر این جانور را در
آتش گذارند سوخته نشود و آتش را بکشد و مضرت زهر او آنست که درد سخت کند و حرارتی عظیم همچو آتش و رعدون پدید آید
و اماس گرم شود و [illegible] بسته شود یا شکمی گردد و لرزه بر اندامها او فتد و چند شود باشد که جای گاه گزیدن او سیاه گردد و
کمعض گردد و سفید علاج او همچون علاج زرار نیخ حایه سنگ پشت صحرای و دریا خون او سود دارد و طبیخ سفید ج خوردن و ضماد کردن فائده
دارد و دیگر سام ابرص از گزیدن او بسبب ضعف بیخ دندان او دندانها یاند و از و اعراض رو مثل قلق و تب و الم مفرط و سیلان رطوبت
متعفن فاسد علاج آنست که دندانهای او بیرون آرند بدین طریق که قدری قرنیا بر کارد و بجهند و بر موضع گزیدگی از زیست و حب
و لسپس بپش بکشند تا دندانها بیرون آید صوف را ریزه ساخته به اسفول آمیخته در آبی که در و صمغ عربی حل کرده باشند بر آن موضع
ضماد نهند و زمانی بگذارند بعد ازان برق بردارند و بدان رقق بیرون آید علامت بیرون آوردن او سفارقت تپ و کبودی
موضع و انقطاع سیلان صدید بعد ازان علاج گزیدن باران و تریاق اربعه فائده دارد و گزیدن مردم بباید دانست که بدترین گزیدنها
آنست که گرسنه باشد و از گزیدن مردم روزه دار و حالتی بدتر کند علاج آنست که آن موضع را بزیت کدو و موم گداخته باشند ضماد
نمایند یا بخاکستر چوب رز و سرکه یا ابرسا کیخ سوسن کبود و بیخ و سرکه یا بپوست بیخ بادیان و عسل مرهم اسود که از قند و زیت و
موم چرب ساخته باشند یا بیارد باقلی و آب سرکه و روغن گل یا به پیاز و نمک و عسل و اگر ورمی ظاهر گردد طلا مرداسنگ فائده دارد
و تخم پشت بسوزند و نرم کوفته یا خاکستر کرنب و سرکه و اندک روغن زیت یا روغن گنجد طلا کنند گزیدن سگ خانگی
که دیوانه نباشد هر چیز که اندر گزیدن مردم یاد کرده آمده است سود دارد و فائده دارد یا نمک و سیر و پیاز و یا باقلی با دام تلخ و عسل
بر موضع گزیدن گذارند و صوفی را قدری بسرکه آمیخته گذارند یا آنکه سرکه بر آن موضع پاشند و اگر اندک روغن گل بسرکه آمیخته
نمایند اولی بود و قدری نطرون بسرکه آمیخته گذارند و بندند و هر روز تازه کنند خاصه اگر ترسند که سگ دیوانه باشد اندیشه بیشتر
این نبود گزیدن پلنگ شیر دیو و جراحت چنگال و استان ایشان از زهر خالی نیست پس صواب آنست که نخست جراحت را
مجمه گذارند و ماده زهرناکی او بیرون آورند پس جراحت را ضماد از زراوند و ایرسا و حب قضه و موم روغن زیت سازند باقی علاج قروح

نمایند **گزیدن سگ بی دیوانگی** و نهنگ و ماهی که معروف بکوسج است خالی از سمیت نبود باید که زهر آنها بکشند و جالیناب
و نمک بینه با لطرون و عسل آمیخته بر موضع جراحت گذارند و چربی بز و مرغ و لطوخ مطلق شحوم و مسکه و روغن گل فائده دارد **گزیدن**
راسو از گزیدن عرس که راسو گویند و در گزیدن او زرد و تیره در تن پراکنده شود پیاز و سیر ضماد کردن و انجیر خام با آرد گرسنه سوده ابدا و
گوشت او بر گزندگی او گذارند در حال درد بنشاند و فائده عظیم دهد **گزیدن گربه** بیار است که از گزیدن گربه درد ناصعب تولد کند
و آن موضع سخت شود علاج عام باید کرد و زهرناکی او باید کشید ضماد پیاز و پودینه خوردن سود دارد و ضماد یکی از اسپیا بدانه بارنجد
به آب کشنه فائده دارد **گزیدن موش** دیبین علاج قرح نمایند و قدما ذکر کرده اند که حیوانات گزنده بسیار اند که در بر و بحر میباشند
و از گزیدن اینها اعراض بد ظاهر شود و علاج همه آنست که جذب سم آنها نمایند و تریاق که تدارک اعراض و منع اندمال جراحت تا وقت
خلاص شدن علیل از زهر آن **گزیدن** وفاد زهرها نافع و آنچه تسکین زهر دهد مداومت نمایند و در اغذیه و اشربه ملاحظه نمایند
گزیدن سگ دیوانه از گزیدن او حالها که پدید آید آنست که مزاج او بگردد و سودا به زهرناک غالب شود و سبب علت این سودا
دو چیز باشد یکی آنکه قدما بالطبع عوام کرم اخلاط او را بسوزد و سودا کند و در خریف دیوانه شود یا در زمستان بسبب صعوبت سرما
خون او فسرده و سودا گردد و در فصل بهار دیوانه شود و دوم از جهت خوردنی باشد چون جانوران که قصابان نایخته باشند یا جیف
مردار و بعضی گوشتهای مردار بسیار خورده و نشان وی آنست که همه احوال بگردد چیزی کم خوردن [illegible] آب نخورد
و از آب بترسد وگاه باشد که آب بیند و بلرزد و لرزه در پوست در روی پدید آید و چشم سرخ گردد و زبان از دهان آویخته و لعاب
کفناک بریزد و از بینی او تری آید و گوش آویخته و سر در پیش افکنده چون کسی اندوهمند و دنبال او با پی در میان آورده
و پشت بر آورده در رفتن کرد و مثل مستان بود و هر چند گاهی که بود لیبر درآید و بر دیوار و درخت و غیر آن حمله آورد و مثل همه سگان
و آواز کسی که گلوی گرفته بود و سگان او بگریزند و گاهی غیر او دیگر از حیوانات مثل گرگ و کفتار و شغال و روباه از سگ ترسیده شوند
و دیوانه گردند و در کتب آورده اند مردی روباهی داشت آن روباه دیوانه شد مرد را بگزید مرد نیز دیوانه شده بگریخت و کرد
حالها که از گزیدن سگ دیوانه پدید آید نخست که بگزد و چند روز بگذرد اند تشنج پدید آید و اندوه و خشمناکی و اختلاط عقل و خشکی
دهان پدید آید و خوابهای آشفته بیند و از روشنائی بگریزد و تنهائی را دوست دارد و اندامهای سرخ شود و خاصه روی
که ریشش گردد و بآخر گریستن آغاز کند و هر گاه آب بیند و خیال آب گردد و لرزه کند و از آن بترسد و بگریزد و عرق سرد و غشی
افتد و هلاک شود و باشد که خواب آید و این حال پدید آید هلاک شود و باشد که خواب آید و چون آب بیند بخواب فریاد کند
آب در دهان بحیله رود و گاهی بانگ سگ کند و باشد که آواز منقطع شود و از بول او حیوانی یا سگ کوچک بیرون آید و بول
او رقیق و گاهی سیاه بود و در بعضی حبس گردد و نتواند بول کرد و طبع خوش و بر گزیدن مردم حریص گردد و هر کرا بگزد او نیز
دیوانه شود و طعام و شراب که از او باند هر که بخورد دیوانه شود و هر گاه روی خود را در آینه بیند نشناسد و در آینه صورت سگ
بیند و هر کرا از جراحت آن خون بسیار رود کار او سلیم بود و هر کرا دارو دهند بول او خون گردد و بعضی بعد از یک هفته از آب
بترسد و بعضی پس از شش ماه و چهل روز و قومی گفته اند که بعد از هفت سال از آب بترسد و این درست نیست و بگر فرق میان
گزندگی سگ دیوانه و غیر دیوانه چیزی خوردنی مثل نان و غیره بر جراحت او نهند یکساعت بعد از آن پیش مرغ اندازند اگر مرغ

از این باز گردد و نخورد و با اگر بخورد بمیرد و باید دانست که سگ دیوانه گزیده جراحت را نباید گذاشت که درست شود و اگر جراحت [illegible]
نشود بزرگتر باید کرد و محجمه باید نهاد و بر باید چنانچه معلوم است و تا چهل روز جراحت را گشاده باید داشت تا زهر تمام بالا
و اگر در اول غلط افتاده بود و درست گشته دیگر باز باید شکافت و داروی ریش کننده باید کند است **صفت مرهم** ریش کننده
دیگر بزند رفت یکجزو و جاوشیر جزو جاوشیر در سرکه حل سازند و زفت و نمک نوشادر سه جزو بادی بیامیزند و بکار برند دیگر
کوفته با سرکه یا پیاز و چقندر و فحین یا سداب پخته بروغن زرد گاو و غیره یا سیر و پیاز و نمک کوفته یا خاکستر چوب رز طلا نمایند
اینها در [illegible] سازند وقتی که از جراحت خون بسیار رفته باشد و الا در کلان ساختن سر جراحت فایده نیست مگر آنکه مندمل
نشود باید که چندگاه جراحت باشد باید تا چهل روز و بعضی زیاده گفته اند و داروی مسهل سودا مطبوخ افتیمون و اطریفل صغیر
اربعه و داروی سرطان [illegible] **صفت آن** سرطان نهری بریان کرده پنج جزو خطمیا نا کنند و از هر یک سه جزو نیم
سوده با آب و روغن گاو [illegible] در اول و در روز دوم زیاده تا بچهار مثقال رسانند و گفته اند که هیچ دارو چون خطمیا نا
و گفته اند جگر آن سگ [illegible] و اگر با هو دانه و چند بیدستر هم شیاف کنند و بخورند فایده دارد **صفت معجون**
ترایج که نافع است بگیر [illegible] کرده یکجزو و عدس مقشر یکجزو و زعفران و سنبل و قرنفل و فلفل و دارچینی از هر
سه جزو و همه را نرم کوفته [illegible] سازند هر یک دو دانگ شربتی هر بامداد یکقرص و هر شب و دیگر باره ببرند و در آبزن نشانند
تا هم در آبزن بول کند و نخود آب و گوشت مرغ فربه و شراب شیرین گفته اند اگر [illegible] بچه در مثانه پدید آید طبیخ [illegible]
با روغن بادام [illegible] و روغن گاو **صفت داروی** دیگر بگیرند سرطان نهری و خطمیا نا از هر یک [illegible] درم کندر [illegible] از هر
سه درم گل مختوم ده درم بکوبند و سفوف کنند شربتی دو درم گفته اند که اگر مشربه سازند از پوست کفتار و آب [illegible] بخورند
که از پوست گرفته باشند یا کوزه و اگر قدح از چوب بید بهتر باشد و اگر مشربه از پوست دیوانه سازند و آن را به پوست کفتار
بپوشند بهتر بود و صواب آنست که نایره سازند یکسر نایره در حلق او بود و یکسر نایره در مشربه باشد تا از آنجا آب بحلق آورد
و آنرا ببیند **گزیدن مال النسر** این جانوریست مثل مورچه بزرگتر از گزیدن او خون از مجاری روان گردد چنانکه از چشم و بیخ
دندان اینها علاج آنست که آن موضع را که گزیده است لیفا در زهر و آب کاهو و صندل سرخ و ترنجبین [illegible] طلا نمایند و حلتیت و شیر گاو [illegible]
و طین مختوم و اسپغول به آب خیار و آب کدو و سایر آنچه زهر السکین [illegible] از تریاقات و غیره **گزیدن ضفدع بحری** و دریایی
سرخ رنگ بود و جانور طیبه است و زهر او با دست بهر جانور که باید قصد کند و جهد از دور و اگر شود اندک گزیدن سوختگی و درد [illegible]
زبان دارد و مضرت او آنست که [illegible] کشد [illegible] علاج او تریاق بزرگ و آنچه در علاج رتیلا یاد کرده شده از [illegible]
بحری و نهری در هم شود علاج او مثل علاج سم هم بار کنند **گزیدن ذو الاربعه و الاربعین** حیوانی است معروف [illegible]
و آنچه بزرگ بود بیشتر یک انگشت بود و چهل و چهار پا دارد از هر سو بیست و دو و هم از پیش تواند رفت و هم از پس اگر گزیدن
او در [illegible] شدید و حالتی شبیه بود بسواس و ترس و ضیق النفس و میل بشی شیرین بود و علاج آنست که او را کوفته بر آن [illegible]
گذارند و زراوند طویل و خطمیا نا و پوست بیخ کبر [illegible] اجزا برابر بشراب یا بماء العسل [illegible] نمایند و تریاق اربعه
و سنجر [illegible] و دواء المسک فایده دارد و نمک [illegible] که بر گزیدگی او طلا سازند کفایت بود والله اعلم بالصواب

سپاس بی قیاس خدائی راست که انسان ضعیف را از اربعه عناصر اشرف المخلوقات نمود
شناسائی ایزد پاک را زیاده هشیارم تاک را
و نعت بیشمار خیر البشر است که با الطاف بی پایان هدایت جن و انس فرمود
سید الکونین ختم المرسلین آخر آمد بود فخر الاولین
صلوات الله علیه و علی آله و اصحابه الاخیار الی یوم القرار
پس این کتابی است عجیب و صحیفه ایست غریب بیسودا
در علم طب که شائقین این فن را شوق ... موسوم
... عبارت و نامیده است بدستور العلاج ...
عفی الله تعالی عن مصنفه و کاتبه
بتاریخ بیست ... رمضان
سنه ۱۲۹۰ ہجری مطبع
انوری مطبوع
گردید